کاشانه دانش

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس نامحدود معبودی را سزاست که کاشانهٔ وجود نخست دانش بنا فرمود و درود نامحدود رسولی محمود را روا است که دیدهٔ عالمیان را بنور هدایت بینا نمود و سلام نامتناهی بر وصی والاتمام و ابن عم ملکوتی کلام او که کشور ولایت را سلطان و سپهر امامت را ماه تابان است و ثنای نامتناهی یازده فرزند آن سرور که اثمار شجرهٔ طیبهٔ نبوتند و سراج وهاج طریقهٔ هدایت ،

اما بعد . این بنده حسین پرتو بیضائی کاشانی بن الاستاد علی محمد ادیب بیضائی آرانی کاشانی ، قدس سره پس از وصول بدورهٔ رشد و بلوغ که در حجر تربیت پدر بزرگوار با شعر و ادب آشنائی یافتم بیش از آنچه بنظم شعر پردازم طبعم بتحقیق و تتبع آثار قدما متمایل بود و همواره اوقات خود را بجمع آوری آثار شعرا و مطالب تاریخیه مصروف میداشتم ، پس از وفات پدر طاب ثراه که خانه آسایش و سعادتم ویران و ناچار از مهاجرت بتهران گردیدم درصدد برآمدم مجموعه از آنچه دانسته و یافته بودم فراهم سازم لذا در سال ۱۳۱۵ هجریه شمسیه شروع در نوشتن تذکرهٔ شعرای کاشان و توابع آن یعنی نطنز و جوشقان نمودم و با زحمات و مشقاتی که اهل تحقیق و تتبع دانند تذکرهٔ مذکوره را بپایان بردم که در نوع خود ممتاز بل منحصر است . اهل فن بسیاری از تذاکر شعرا را که برای تمامی ولایات ایران نوشته شده دیده اند و تذکرهٔ شعرای کاشان را خواهند دید و من بنده را در دعوی خود صادق خواهند یافت ،

در ضمن تلفیق تذکرهٔ موصوفه ناچار بودم در بعضی صفحات از محل تولد برخی از شعرا و امور دیگر که صورت تاریخی داشت سخنانی چند بطور تعلیق اضافه سازم که این عمل خود نوعی تألیف مستقل میرفت لذا

بر آن شدم که با توسل بمعلومات سابقهٔ خود مطالب تاریخی را بطور بسط داده تاریخ جداگانه ترتیب دهم خاصه که برای شهرها تاریخچه نوشته شده پس مقصود خود را بمرحلهٔ عمل نهادم و تاریخ و تذکره که شاعره بیتو تصنیف نمودم لیکن در تاریخ خلاف تذکره سعی بنای کار خود بر اختصار نهادم و از آوردن بعضی مطالب جزئی و سفاید و درگذشتم و از تاریخ کاشان در ما قبل اسلام که اخبار و اطلاعات موثقی از آن در دست نیست تحقیق ننمودم

و بسیار خوشوقت و مسرورم از آنکه در انجام این خدمت نه محرکی داشته و نه در طمع اجر و امید پاداشی قلم بدست گرفته ام و این زحمت طاقت فرسای چندین ساله را بسائقهٔ عشق وطن و خدمت بتوسعه بپایان برده ام و خداوند بزرگ را سپاسگذارم که مرا در انجام این مقصود یاری فرمود و چون تذکره و تاریخ پایان یافت هر دو را در دو جلد مدون ساخته و نام آن هر دو را (کاشانهٔ دانش) نهادم زیرا کاشان سرحد و منطقهٔ کاشانهٔ دانش و خانهٔ دانشمندان بوده و چون تاریخ از نظر قدمت مقدم بر تذکرهٔ شعرا بود آنرا جلد اول و تذکره را جلد دوم قرار دادم و مباحث و فصول هر یک را در محل خود درج خواهم نمود و در این مقام فریضهٔ ذمت خود میدانم از بزرگوارانی که در انجام این خدمت با این بنده کومک و مساعدت نموده و در واقع ملاطفت آنها موجب پیشرفت تصمیم بنده بوده است تشکر و سپاسگذاری نمایم

اول - فقید سعید مولانا وحید دستگردی اصفهانی علیه الرحمة والرضوان که گذشته از مرتبهٔ استادی برای نویسنده سطور بمنزلهٔ پدری مهربان بود حق جل و علا و یرا بیامرزاد که این مرد بزرگوار که یکی عمر بشعر و ادب خدمت نمود دست هرکس که در این راه قدمی برمیداشت از هیچ مساعدتی خودداری نمینمود خاصه با این بنده که قلم و زبانم از شکر گذاری مراحم وی طاب ثراه قاصر است

دوم - فاضل محترم و استاد مکرم دانشمند یگانه و شاعر فرزانه جناب آقای میر سید کریم امیری فیروزکوهی متخلص بامیر طول الله عمره که هرچه از بزرگواری و دوستی نوازش ادگویم کم است .

سوم - مورخ شهیر و استاد و محقق روشن ضمیر جناب آقای عباس اقبال آشتیانی حفظه الله که هرچه از وی خواستم مضایقه نفرمود و بر بها ترین نسخ کتابخانهٔ عالیهٔ خود را بعضی تقاضا در اختیار این بنده نهاد

چهارم - صدیق بزرگوار و ارجمند و رفیق فضل دوست و دانش پرور آقای حسین باستانی راد سعده الله تعالی - که بمدت تمام هر آنچه یافته صرف جمع آوری کتاب رسانیده و بگنجهای علم و حکمت و شعر و ادب را از دستبرد و ملال نابودی معروف داشته وی از هیچ نوع مساعدتی با بنده خودداری نفرموده و کتابخانهٔ وی موقف موید در اختیارم بود در راه انجام مقصود خود از کتب ایشان طرف وافی بردم

خداوند شما را از آسیب زمان در حفظ کناد

پنجم - شاعر دانشمند دوست متتبع . هنرمند جناب آقای احمد سهیلی خوانساری مدیر کتابخانهٔ ملک که از هیچ همراهی و مساعدت را با این بنده نموده اند و مادام العمر از ایشان سپاسگذارم

ششم - سرور معظم و دانشمند محترم جناب آقای ابراهیم شرفی مدیر کل کتابخانهٔ مجلس شورای ملی که انصافا - قسمت عمده توسعه کتابخانه و احیای آن مرهون زحمات این مرد فاضل و دانشمند است و بالله بر اثر حرکات میت بعضی ناجنسان استفاده ۱۵ کتب خطی این کتابخانه برای همه کس میسور نیست معزی الیه در این باب از هیچ کومکی مضایقت نفرموده و مرا چون کتابداری در کتابخانهٔ مجلس اختیار داد و از مراحم ایشان فواید زیاد برگرفتم

هفتم - دوست دانش دوست و عزیزم آقای علی اصغر بارانی صاحب کتابخانه یا کتابفروشی بارانی که کتب خود را خالصا مخلصا بهر موقع باختیار من گذاشته حتی چندمرتبه مقدار زیادی کتاب از شهرها خریداری و مادام که مرا ملاحظه کتب مزبوره و استفاده از آن فرصت نموده بفروش آن کتابها مبادرت ننمود و بنده را برای همیشه از خود ممنون ساخت

اکنون خوانندهٔ عزیز را بمطالعهٔ جلد اول کاشانهٔ دانش یعنی تاریخ کاشان دعوت می نمایم

جلد اول - تاریخ کاشان ۷

پیش از شروع بسخن و درود بهر مطلب درود بی پایان خود را بروان ملکوتی مکان مؤلف دانشمند خود نیز بر را ایلان یعنی نامور عالیمقدار و محقق بزرگوار مرحوم میرزا عبدالرحیم خان ضرابی کاشانی متخلص بسهیل رحمه الله علیه که در توصیف این شهر تاریخ مختصر تقدیم داشته اند تقدیم نموده و از روح کمال حق گذار را خود بپرسش

و تصنیف این مرد محقق سر تعظیم فرود می آوردم و بعد موفق خوانندگان گرامی محترم میرسانم که اولا این تاریخ را هیچ (تاریخ مختصر کاشان) خوانده یا (تاریخ کاشان در قرون اسلامیه) ملحق نمایند زیرا چنانکه در مقدمهٔ اول مذکور شد بارها این بنده عللی که بیان آن در اینجا نتیجه ندارد ما خیر راجع بتاریخ این شهر است برای نبودن اختصار نهاده شد و آنچه در آن درج میشد مربوط بقرون اسلامیه است ثانیا در بحث آخر این کتاب بعضی مطالب کلی نیز نوشته است که قسمتی از آن راجع بکاشان و بقیه راجع بتاریخ ایران است و چون این مطالب هم در تاریخ موضوع خط نگردیده و ناقص گذارش اخبار هم صفحی نبود خودداری ناگزیر از درج آن دیدم و بعضی حسب حجم کتاب از آنچه که در مقصد و تحصیل شده بود تجاوز نمی نماید ثالثا در تحریر مطالب تا جائیکه مقدور بوده است از تلفیق عبارات و جملات شاعرانه احتراز شده و تشاهد نویسنده بساده ترین زبانی بیان گردیده تا کلام از آن بکار عموم یکسان باشد و ترکیب و ترتیب مطالب آن (که بجای باب مبحث و بجای بعضی مطالب نوشته شد) در ۱۱ مبحث و ۵۷ مطلب بموجب فهرست ذیل تدوین گردیده است و من الله التوفیق

مطالب	مباحث
ندارد	مبحث اول - نوشتجات و اخبار یکه راجع بکاشان قبل از تولد مؤلف رسیده صفحه ۷
ندارد	مبحث دوم - وجه تسمیه - تاریخ بنا - تقسیمات ارضی کاشان در صدر اسلام صفحه ۱۰
مطلب اول - پیشهر کاشان و توابع آن صفحه ۱۳ مطلب دوم - بلوک نطنز و توابع آن صفحه ۱۸ مطلب سوم - بلوک جوشقان قالی و توابع صفحه ۲۲	مبحث سوم - تقسیمات ارضی کنونی کاشان تعداد نفوس شهر و قراء - مسافت قراء تا شهر - وجه تسمیه بعضی از قراء بطور اختصار شامل ۳ مطلب صفحه ۱۴
ندارد	مبحث چهارم - معرفی ۱۱ قریهٔ مهم دیر جمعیت آران - بزرگ - بیدگل - بوذ آباد - راوند - فین - قمصر - مرق - نصرآباد - نیاسر - نوش آباد - صفحه ۲۴

مبحث اول - نوشتجات و اخباریکه راجع بکاشان نظر مولف رسیده

چون که قبلا مورخین انتقاد بر کاشان را در حق تاریخی نوشته نشد و یا اگر نوشته اند بالمقدار نام و اثری از آن در بین نیست بهتر کتابی که مخصوص کاشان تالیف گردیده و امروز نسخه از آن در دست باشد سراغ نداریم بموجب جغرافیای ریاست کاشان است که شرح آن را بعدا خواهم داد و بقیه اخباریکه در دست داریم مختصر مطالبی است که مولفین متعدده در بعضی کتب خود و اللباب راجع بکاشان آورده اند که بعد احقر رعایت تاریخ کاشان بود و ایج بیرون و آن اخبار هم غالبا شبیه بیکدیگر است که نوشتن بطور ازین آن اخبار و مطالب آنچه قابل ذکر باید انتخاب و ترتیب تاریخ فهرست وار میگذارد :

۱ - تاریخ قم - این تاریخ که پنج باب از ابواب بیستگانه آن فعلا در دست میباشد و بقیه از بین رفته و یا احتمالا از اهمیت نوشته نشد در سال ۳۷۸ هجری قمری تقدیم حسن بن محمد بن حسن قمی بعربی تصنیف و در تاریخ ۸۰۵ هجری قمری بوسیله حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی بفارسی ترجمه و سپس در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی بهمت و تصحیح دانشمند محترم جناب سید جلال الدین تهرانی استاد دانشگاه بطبع رسیده و طبع آن خیلی برجامعه علم و ادب منت نهاده اند - مطالبیکه در این تاریخ راجع بکاشان آمده اند که شایسته خیلی تامل است قابل اعتماد نیست و مخصوصا در وجه تسمیه بعضی از نقاط تابعه قم و کاشان مقداری خرافات نوشته شده که نمیتوان قدما را از آن برگرفت باینهمه بیرابطه خط الهامی بعضی مسائل - معروف آن نزد دروغ نقشه است از شهر کاشان و در آن ایام بطور حتم گرفته تقریبا کاملا است و فرضیه در هر موضع از تاریخ کاشان که از این کتاب استفاده شده باشد تصریح ذکر و در این مقام توضیح بیشتر از این لازم نمیدانم ولی خاصه که تاریخ مذکور طبع و انتشار یافته و در دسترس عموم میباشد

۲ - تاریخ راحة الصدور و آیة السرور تالیف نجم الدین ابی بکر راوندی - این تاریخ که از آن بیاد و از سلجوقیان و تاریخ سلطنت آنها بشمار میرود در سال ۵۹۹ هجری قمری تالیف گردیده مولف از علمای عالمقدر و عرفای راوند کاشان بوده که شرح حال او در جلد دوم کتاب نه اهتر (تذکره شعرای کاشان) خواهد آمد - در این موضوع که کاشان تو بلطف اخلاق سگفت نظر خوبی نداشته و در هر جا که توانسته است از هیچ گونه اهانتی بآنها فروگذار نکرده چنانکه در این تاریخ وی هست که وضع عمومی اهالی کاشان را در آن زمان روشنی میسازد و این عبارت را چه بسا که کاشان آنروز آن دقت - منشاء ادب و محط فضلای لغت عرب خوانده است

۳ - جغرافیای نزهة القلوب - این کتاب منیف تالیف حمدالله مستوفی قزوینی دانشمند معروف است که در سال ۷۴۰ تالیف شده و از هر شهری بحقیقت سخن رانده و از جمله راجع بکاشان مرزه و آن وضع آب و هوا و محصولات آنها (شیعی مذهبند و اکثر شان حکیم وضع و لطیف طبع و در کار جدال و لطافت کمتر بوده اند)

۴ - تاریخ ماثر رحیمی - تالیف عبدالباقی نهاوندی شخصی بنام حج است که برادرش آقا خضر است که در زمان

سلطنت شاه عباس کبیر حاکم کاشان بود و عبدالباقی نیز از طرف برادر متصدی امور املاک و بیوتات خالصه شاهی بوده و شرح آقا خضر و برادرش در مبحث حوادث مهمه تاریخی مفصلا بحث خواهد شد - کتاب مذکور تاریخ سلاطین هند و تذکره شعرای است که عبدالرحیم خان ملقب بخانخانان توسط تهیه اند و در سال ۱۹۳۱ م در کلکته بطبع رسیده است این کتاب حاوی مطالبی راجع بکاشان میباشد که اعظم آن معرفی کتابی بنام ماثر المخفرویه تالیف تقی الدین حسینی تذکره نویس معروف کاشی است و این کتاب تاریخی بزرگ است حاوی اینها است که بدست آقا خضر در کاشان نوشته شده و متاسفانه امروز اثری از آن در دست نیست و مطالبی که از ماثر رحیمی استفاده و در این تاریخ ذکر شده در مطاوی فصول آینده بنظر خوانندگان خواهد رسید

۵ - تاریخ نقاوة الاثار فی ذکر الاخبار - تالیف محمود بن هدایت الله نطنزی از رجال دانشمند دربار شاه عباس کبیر است که در سال ۹۹۸ تالیف گردیده و ترجمه احوال مولف در جلد دوم کتاب نه اختر (تذکره شعرای کاشان) خواهد آمد - این مورخ دو قسمت تاریخ کاشان از تاریخ مذکور استفاده زیادی شده از این کتاب مطالبی مهمه در دست میباشد که متعلق بدانشمند قرن نهم و اوایل دهم و همچنین اسناد و مکاتبات است - مولف تاریخ مذکور در ضمن شرح قضیه محمد خان ترکمان و پیرشی ولی سلطان که در مبحث حوادث مهمه شرح آن خواهد آمد درباره کاشان می نویسد (القصه شهر کاشان که در تمام بلاد و ممالک ربع مسکون و دیار چین و ممالک روم شهرت دارد - آن را انتظام و جمعیت منظم و مهد اعظم ممالک ایران است از ظلم و تعدی دولت انداز آن حرکت سیرت مذموم منقرضه و برچیده گردید که آرامگاه سلاطین و شاهزادگان مکان حمید و روزه گشت ! و بیباکی عارف آن شکوفه مستحق و ویران شد خرابه بدرجه ای رسید و روزش فاسد ظالم و دگرگون شد)

۶ - کتاب بسیار معروف زینة المجالس - روایاتیکه در این کتاب نوشته شده است در مبحث آثار تاریخ و در زیر عنوان خواجه عزالدین و حمام ممنوع درج خواهد شد - مولف این کتاب راجع ببازار کاشان راه مبالغه بیموده و می نویسد (مشرف است بازار کاشان در تمام ممالک)

۷ - تذکره هفت اقلیم - تالیف امین احمد رازی است که در سنه ۱۰۲۸ هجری قمری تالیف شده و شرح شهر و ولایات و روز زمین نام آن شهر درج و درجه در زیر نام کاشان نوشته است (الحق بشیرینی و پاکیزگی آن شهر در تمام ایران بلکه در اصفهان شهری نیست و متوطنان آن اکثر بصنعتی و شغلی مشغول اند و شعر بافی کمال رسانیده اند)

۸ - سیاحت نامه بستان السیاحه - تالیف زبدة المحققین حاج زین العابدین شیروانی است که در سال ۱۲۳۲ هجری قمری تالیف شده و درباره کاشان می نویسد (... در زمان صفویه بغایت معمور و محل ارباب

اثبت خوارخانه در اوقات [illegible] و اینک [illegible] دیگر کمتر است و دیگر [illegible] بکار اشتغال دارند ... الحق شهر
کاشان [illegible] ایران توان گفت

۹ - مرآة کاشان یا مرآت القاسان - این کتاب قیمتی و پرارج که تشریح بلوکات و بجبایات و جغرافیای کاشان و توابع آن میباشد در سال ۱۲۸۸ به رشتهٔ تحریر [illegible] جلال الدین میرزا احتشام الملک
حاکم کاشان تصنیف شده مولف آن که ترجمه احوالش در جلد دوم [illegible] سهیل خواهد آمد میرزا
عبدالرحیم خان ضرابی متخلص بسهیل است که [illegible] کاشان [illegible] عارف و شاعر و محقق و دانشمند
دانا [illegible] جغرافی بعهده است [illegible] و تالیف او در [illegible] اولیس
که مولف دانشمند [illegible] تاریخی [illegible] کاشان [illegible]
کاشان در آن عهد [illegible] در زمان سلطنت [illegible] ناصرالدین شاه قاجار [illegible] بعضی
جدیده [illegible] سئوالات [illegible] و ولایات از حکام [illegible] حاکم کاشان تهیه
جواب سئوالات مربوط بکاشان [illegible] او [illegible] مطالب [illegible]
بصورت کتابی درآورده [illegible] بصورت سئوال و جواب نوشته [illegible]
و در برابر بعضی از سئوالات جواب منفی نوشته شده است مثلاً سئوال شده است : عشایر و قبایل کاشان
از چه قبیل است جواب داده شده است که منطقه کاشان دارای عشیره و قبیله نیست و قس علی ذلک
بهرحال [illegible] کشیدن و [illegible] در امور مربوط [illegible] بعلم جغرافیا [illegible]
[illegible] و در آخر کتاب یکی از [illegible] که در [illegible] درج [illegible] و الحق [illegible]
[illegible] کتاب برای شهر [illegible] اثری [illegible] مفید [illegible]
[illegible] از مطالب مرآة آتی الذکر :
وجه تسمیه کاشان و بعضی قراء آن (که جز [illegible] تحقیق [illegible]) حدود و
اراضی - مزارات - بقاع متبرکه - مساجد - معادن - رودها - قنوات - چشمه سارها
قلاع مخروبه - قبور قراء - [illegible] - ترتیب [illegible] - حیوانات - امراض -
وضع [illegible] - صادرات - واردات - گرگ و کوه و [illegible] - [illegible] که در [illegible] آن (۱)
[illegible] - سکوکات [illegible] کاشان - [illegible] - [illegible] و [illegible]
[illegible] - طرز [illegible] - اخلاق - [illegible] - وضع [illegible]
[illegible]) [illegible] - اوزان و مقادیر - [illegible]

[illegible] واتفاق در کاشان ——— این بود [illegible] اخبار [illegible] که راجع بکاشان [illegible] - مقابلة
[illegible] اسلامی که [illegible] در ۱۴ قرن اول [illegible] در تمام رجال علمی و ادبی و سیاسی [illegible]
مذکور در کاشان و توابع آن [illegible] بوجود [illegible] واقع [illegible] بزرگ [illegible] کشور
ایرانند در چه محیطی توانسته [illegible] اخبار [illegible] کاشان [illegible]
قبر [illegible] السلاطین [illegible] و کثرت جمعیت و وفور نعمت و ثروت و شیوع صنعت ممتاز بوده است
در پایان این مقال ذکر این مطلب نیز ضرور است که در نوشتن مطالب تاریخ [illegible]
[illegible] و باقی مطالب تحقیقات و عقاید و نظریات راقم سطور است و مسئولیت آن متوجه او

- مبحث دوم -

(وجه تسمیه) و (تاریخ بنا) و (تقسیمات ارضی کاشان در صدر اسلام)

چون این سه موضوع از جهت [illegible] گذشته [illegible] ارتباط داشت [illegible] تقسیمات ارضی
کاشان در صدر اسلام بطور تفصیل [illegible] مطالب مذکور خودداری [illegible]
[illegible] این موضوع [illegible] تاریخ قم و کتاب [illegible] که [illegible] رسیده است دلالت [illegible]
و بعد از آن [illegible]
نخستین کسی که راجع بکاشان و نام آن مطالبی [illegible] مولف تاریخ قم است که در وجه نام کاشان از قول ابن مقفع و برقی (۱)
شرح داده [illegible] عبارت [illegible] شرح [illegible] نظریه راقم [illegible]
[illegible] مولف تاریخ قم [illegible] نظریه [illegible]
(ابن مقفع گوید که [illegible] پسران خراسان نام کرده اند و [illegible] گویند که قاسان [illegible] الکبیر
[illegible] و قاسان [illegible] اشراف [illegible] و گویند که [illegible]
نام [illegible] که او را بزبان عجم کاسه گویند و گویند قاسان [illegible] و آنرا کاسرود خوانده اند و
اول موضعی که از آن آب باز خوشید (یعنی خشکید) موضع بطریده بود و این بطریده بلند ترین موضع است (۱)
[illegible] آب بطریده کم شد و زمین [illegible] بزبان عجم گفتند [illegible] نام نهادند و [illegible]

(۱) [illegible]
[illegible] تاریخ قم [illegible]

آن موضع ورام ظاهر شده (۱) و گفتند [illegible] جهت [illegible] ورام نام کردند و گویند که نام او
[illegible] آرام [illegible] و گفتند ورام و نیز گفته اند که فرعون موسی (۲) از این
دیه [illegible] و برقی روایت کند از آن جمله که عجم [illegible] بیرون [illegible] یکی آنست که گفته [illegible]
زمین قاسان [illegible] گردانید [illegible] گردانید و قاسان [illegible] به شیز [illegible]
آن ناحیت بیشتر و زیادت [illegible])
منظور [illegible] ذکر [illegible] کاشان [illegible] از جهت تقسیمات ارضی [illegible]
قم [illegible] و کاشان [illegible] و در تاریخ قم [illegible]
[illegible] در سال ۳۵۲ تصحیح تاریخ قم [illegible] کاشان [illegible]
آن بعد استقلال یافته [illegible] سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی (متوفی ۴۹۵) کاشان [illegible]
[illegible] کاشانی [illegible] - [illegible] خراج کاشان [illegible]
بزرگوار [illegible] الدین [illegible] افضل الکاشانی در مبحث (۱۱) بحث خواهیم کرد
اما قاسان اگر [illegible] پسران خراسان [illegible] و فریدون [illegible] و اگر [illegible] لغت کاس
یا کاسه [illegible] آورده [illegible] حقیقت است [illegible] اطلاع [illegible] حروف [illegible]
فارسی [illegible] لغت [illegible] کاسه [illegible] در فارسی [illegible] خوشی [illegible]
خوشی [illegible] (کاش) [illegible] و اطلاق کلمه کاشانه [illegible] از همین معانی است [illegible]
کاشغر - کاشمر از همین لغت است که [illegible]
[illegible] کاشی [illegible] اولیه و اصلیه
این [illegible] افزوده اند و کاشان گفته اند [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] قاسان [illegible] قم و کرمانشاه [illegible]
جرفادقان [illegible] پسر خراسان [illegible] و فریدون [illegible]
[illegible] خورستان [illegible] منطقه [illegible] است [illegible] گردیده است

(۱) [illegible] ورام [illegible] وجه تسمیه [illegible]
[illegible]
(۲) مقصود [illegible] که در زمان [illegible] علیه السلام سلطنت [illegible] است

و نسبت [illegible] روایت [illegible] بودن کاشان و نسبت [illegible] ورام [illegible] کاشان [illegible]
[illegible]
وجه تسمیه دیگری که برای کاشان گفته شده و حتی مولف مرآت القاشان آنرا در کتاب [illegible]
[illegible] است که میگویند کاشان قبل از آنکه بصورت شهر درآید [illegible] عبارت از چهل حصار یا قلعه
[illegible] زبیده خاتون زوجه هارون الرشید بصورت شهر درآمده و در وقت ساختمان [illegible]
[illegible] و از این جهت [illegible] کاشان [illegible] - این خبر نیز
[illegible] (مانند
[illegible] کاشان نیشابور) [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] کاشان [illegible] است
[illegible] چه مولف تاریخ قم که کتاب خود [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] کاشان
[illegible] زبیده خاتون [illegible]
اولین [illegible] مولف مرآة کاشان نیز این خبر [illegible]
[illegible] چهل حصار [illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] زبیده خاتون [illegible] کاشان [illegible] حصارها [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] چهل حصار [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]!
گذشته از آنکه [illegible] کاشان [illegible]
[illegible]
آن [illegible] از قبل اسلام [illegible] - [illegible] - سرپره - [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible] از اسلام است [illegible]
[illegible] آید .

مبحث سوم - تقسیمات ارضی کنونی منطقه کاشان - تعداد نفوس (توابع) شهر - اقلیت‌های مذهبی - مسافت قراء تا شهر - وجه تسمیه بعضی قراء بطور اختصار حاوی (۳) مطلب

مطلب اول - شهر کاشان و توابع آن :

شهر کاشان و محلات ثابت شهر بموجب سرشماری که در سال ۱۳۱۸ بعمل آمد مسکن تقریباً چهل و چهار هزار نفر جمعیت است و قراء تابعه که از نظر تقسیم بندی ایالتی ضمیمه شده است بموجب فهرستی که ذیلاً خواهم آورد دارای تقریباً ۷۱۵۰۰ نفر سکنه میباشد که وقتی این تعداد را با جمعیت مرکز نطنز و جوشقان جمع کنیم جمعیت منطقه کاشان تقریباً ۱۷۱۶۰۰ نفر خواهد شد اما باید دانست که [illegible] خانه‌های شهر و دکاکین خالی از سکنه و خراب افتاده و مردم آن از اوائل شهریور [illegible] بعد به تهران و سایر ولایات ایران [illegible] و در حال حاضر اهالی کاشان در سایر نقاط [illegible] کاشان میباشند. خانه‌های آبادی هم که دارای سکنه است خالی [illegible] جمعیت [illegible] زندگی [illegible] و علت این [illegible] در مباحث بعد بیان خواهم کرد.

از اقلیت‌های مذهبی کاشان [illegible] میتوان نام برد که تعداد آنها در سال ۱۳۰۸ که مورد [illegible] (یهودی) [illegible] در صد و [illegible] هزار نفر بوده‌اند و اکنون [illegible] آنها در تهران [illegible] دارند و بقیه هم بتدریج میروند - تا اوایل سلطنت شاه عباس [illegible] که تعداد [illegible] درگاه آن آثارات [illegible] زندگی میکردند زیرا تجارت [illegible] کشور [illegible] و سایر [illegible] آنجا را [illegible] است -

دیه‌های تابع کاشان [illegible] بموجب فهرست ذیل (۹۸) قریه است که تعداد نفوس و مسافت هریک تا شهر [illegible] تلفظ صحیح [illegible] کاشان [illegible] هم از این جهت بوضع امروز [illegible]

وجه تسمیه قراء [illegible] که در تاریخ قم و بعضی منابع دیگر [illegible] [illegible] که اسامی نقاط [illegible] و بزبان کشور [illegible]

چه مقصد و غرضی قدم بردارند زیرا تلفظ صحیح اسامی نقاط فقط آنچه است که سکنه آن تلفظ میکنند

ردیف	تلفظ اهالی	مانند	آنچه مینویسند	مسافت تا شهر	جمعیت	وجه تسمیه بعضی قری
۱	آران	باران	آران	۶	۹۴۶۰ / ۸۰۰۰	نسبت این نام در مبحث چهارم توضیح کافی داده خواهد شد
۲	بیدگل - بیدگل	-	بیدگل	۶	۷۱۸۵ / ۶۲۰۰	بید لغتی از پهلوی است - در کتاب المعجم [illegible] نام این قریه [illegible]
۳	نوش‌آباد	-	نوش‌آباد	۷	۳۹۷۰ / ۴۸۰۰	
۴	ابوزید آباد	-	ابوزید آباد	۳۰	۱۵۴۳ / ۲۰۰۰	این نام [illegible] بیدآباد یا بید یا [illegible] بوده و دال بید بذال معجمه تبدیل شده [illegible] مانند بیدآباد اصفهان
۵	مزرعه نو	-	مزرعه نو	۳۰	۲۰۰	
۶	مجره	نعره	مجره	۳۰	۳۲۴ / ۱۵۰	احداث حاج سید جعفر نطنزی است که از اعاظم تجار کاشان [illegible]
۷	ریحن	دیدن	ریحن	۳۰	۱۹۱ / ۲۰۰	[illegible]
۸	محمدآباد	-	محمدآباد	۳۰	۳۲۶ / ۲۵۰	احداث حاج سید جعفر نطنزی است
۹	کاغذی	-	کاغذی	۲۹	۳۱۶ / ۳۰۰	
۱۰	یزدلان	اردلان	یزدلان	۳۳	۱۴۹ / ۱۰۰	[illegible]
۱۱	قاسم آباد	-	قاسم آباد	۳۳	۹۱ / ۱۰۰	احداث حاج سید جعفر نطنزی است که بنام [illegible] حاج سید قاسم نام گذاری [illegible]
۱۲	حسین آباد	-	حسین آباد	۴۲	۴۴۲ / ۴۵۰	احداث امیر محمد حسین خان شیبانی [illegible] کاشان است
۱۳	غمر	غمر	پمبی	۵۴	۲۱۸ / ۲۶۰	[illegible]
۱۴	ده زیره	-	ده زیره	۴۸	۳۴۰ / ۴۰۰	ظاهراً آنچه نوشته میشود صحیح باشد [illegible]
۱۵	چاله قره	-	چاله قره	۴۲	۱۵۸ / ۲۰۰	
۱۶	شیخ آباد	-	شیخ آباد	۴۲	۲۲۹ / ۲۷۰	
۱۷	خرم دشت		خرم دشت	۱۸	۲۵۱ / ۵۰۰	[illegible]
۱۸	شادیان	کاشیان	شادیان	۱۸	۱۷۰ / ۱۰۰	
۱۹	نصرآباد جرو		نصرآباد جرقویه	۱۰۳	۲۴۶ / ۲۸۰	[illegible]

توابع شهر

ردیف	تلفظ اهالی	مانند	آنچه مینویسند	مسافت تا شهر بکیلومتر	جمعیت	وجه تسمیه بعضی قراء
۲۰	نیاسر	بیاور	نیاسر	۳۰	۲۱۵۰ / ۲۷۰۰	این نام در مراصد الاطلاع [illegible]
۲۱	حسن آباد	-	حسن آباد	۳	۸۶۱ / ۱۰۰۰	
۲۲	لتحر	کم خرد	لتحر	۱	۱۴۲۲ / ۱۹۰۰	معلوم نیست چه لغتی است [illegible]
۲۳	دیزچه	-	دیزچه	۳	۲۷۹ / ۳۰۰	دیز بمعنی دژ [illegible] ده کوچک است
۲۴	فین	چین	فین	۶	۳۵۸۸ / ۴۰۰۰	این نام [illegible]
۲۵	خنجب		خم	۱۲	۲۴۶ / ۲۰۰	ظاهراً [illegible]
۲۶	درّه	[illegible]	درّه	۱۲	۲۲۳ / ۲۶۰	
۲۷	گزره	رزه	جزه	۱۲	۱۶۱ / ۱۸۰	از نوع گز و جز است که در چند نقطه هست
۲۸	خوانچه		خوانچه	۱۸	۵۴	این دو قریه [illegible] خوانچه و اردق [illegible] (اردق) موجود است
۲۹	داروئق	باروئق	باروئق		۳۰۰ / ۲۴۹	
۳۰	مرق	ورق	مرق	۳۶	۱۲۷۲ / ۱۷۰۰	معنی آن معلوم نیست
۳۱	ساریان	ماریان	ساریان	۳۶	۲۶۸ / ۲۰۰	از نوع کلمه شادیان است [illegible]
۳۲	ساق آباد	-	الحق آباد	۳۰	۴۴۳ / ۴۰۰	
۳۳	ویدوج	پروز	ویدوج	۴۸	۶۴۳ / ۷۰۰	این سه محله [illegible] ویدوج و ویدجا [illegible] است [illegible]
۳۴	ویدجا	[illegible]	ویدجا	۴۸	۵۶۴ / ۶۰۰	
۳۵	وزوار	پرخوار	ازوار	۴۸	۵۲۵ / ۶۰۰	
۳۶	برزک	مردم	برزک	۴۲	۲۴۳۷ / ۲۷۰۰	[illegible]
۳۷	تشلگ	[illegible]	تشیج	۴۲	۱۰۷۸ / ۱۲۰۰	[illegible]

- ۹۸ [illegible]

توابع شهر

ردیف	تلفظ اهالی	مانند	آنچه مینویسند	مسافت تا شهر	جمعیت	وجه تسمیه بعضی قراء
۳۸	قالهر	باخطر	قالهر	۴۸	۷۵۳ / ۹۰۰	این نام [illegible] در شهر کاشان
۳۹	درب جوقا	مردگویا	درب جوقا	۴۸	۱۴۴ / ۱۰۰	
۴۰	خرش - خروش	[illegible]	خروش	۴۸	۱۷۳ / ۲۲۰	
۴۱	بابا عباس آباد		بابا عباس آباد	۱۸	۲۱۳ / ۲۰۰	در تاریخ قم [illegible]
۴۲	الوی	ابوی	علوی	۴۲	۴۲۵ / ۴۸۰ / ۳۸	لفظ (ال) در فارسی [illegible] (ال) [illegible]
۴۳	حسن رود		حسنارود	۳۶	۵۲۹ / ۶۰۰	این نام در تاریخ قم [illegible]
۴۴	بالاکرس		بارکرسف	۴۲	۳۹۲ / ۴۰۰	[illegible]
۴۵	سرک	حرص	اسرک	۱۸	۹۳۰ / ۱۰۰۰	سرک - [illegible]
۴۶	جوشقان	نوران	جوشقان	۲۴	۱۳۴۴ / ۱۹۰۰	این جوشقان [illegible]
۴۷	کله	زه	قه	۳۶	۳۴۳ / ۴۰۰	

نمره	تلفظ اهالی	مأخذ	آنچه مینویسند	مسافت تا شهر	جمعیت	وجه تسمیه معنی قراء
۴۸	سار	بار	سار	۴۲	۱۰۹ ۷۰۰	قطعاً این ده در لب ... از نقاط سلطه ایرانی است
۴۹	بادقان	بادگان	وادقان	۴۲	۸۸۳ ۸۰۰	مظنون است این نام بادگان است که در تاریخ قم هم وادقان ضبط شده و قطعاً آن در اسم گلپایگان که خفه آنها را گلپایگان می گویند هم صدق
۵۰	ون	من	ون	۴۸	۵۱۶ ۵۰۰	ون در نیاز ... شده و مانند است شاید مقصود ... این نام وشیع تلاش
۵۱	رهق	رهق	رهق	۴۸	۱۱۸۲ ۱۴۰۰	
۵۲	ززناوه	نکبه آبه	ززناوه	۴۸	۴۲۸ ۴۰۰	این نام در تاریخ قم ززناوه ضبط شده ... ززناوه رود هم گویند و بعضی ... از جمله ... هم جزء ایشان ززناوه معنی آن معلوم نیست
۵۳	اردکه	گرگه	اردکه	۴۶	۸۴۷ ۸۰۰	
۵۴	کلله	اره	کله	۳۶	۶۳۹ ۷۰۰	در تاریخ قم جزء ... کیلاه جزو قراء ... ضبط شده باشد
۵۵	قراق	عشق	خراق	۱۸	۳۹۴ ۴۰۰	
۵۶	مشگان	مردان	مشگان	۳۰	۹۱۶ ۱۰۰۰	این نام هم درست با مشگان ... ارادی از جهت لفظ و معنی مرتبط است
۵۷	محمد آباد ساروق		ساروق	۳۰	۳۱۱ ۳۰۰	این نقطه که ... مشگان است ... ساروق ... خرابه باشد
۵۸	نی نی	نکبه پرویش	نرنس	۳۶	۳۹۶ ۴۰۰	در تاریخ قم ... نوشته شده است
۵۹	راوند	پاوند	راوند	۹	۱۸۷۰ ۱۸۰۰	پرجمعیت از ... راونج قم است ...
۶۰	قهرود	نجم قاف	قهرود	۴۲	۱۹۵۱ ۱۸۰۰	
۶۱	جوشقان	رقیبان	جوشقان	۴۲	۵۹۷ ۶۰۰	
۶۲	ترک آباد	...	طاهرآباد	۱۰	۱۳۷۲ ۱۹۰۰	

۶۵ ۳۹ مسکونیه مسکو

آرشیدی ۲۸۸

نمره	تلفظ اهالی	مأخذ	آنچه مینویسند	مسافت تا شهر	جمعیت	وجه تسمیه معنی قراء
۶۳	یزدل	کم دل	یزدل	۱۸	۱۱۰۲ نفر ۱۲۰۰	رجوع شود به ردیف (۱۰)
۶۴	علی آباد	-	علی آباد	۱۸	۵۷۲ ۸۰۰	
۶۵	محمدآباد	-	محمدآباد	۱۸	۵۸۴ ۹۰۰	نظر می‌رسد ... و باید آباد
۶۶	نصرآباد	-	نصرآباد	۱۸	۱۲۳۹ ۱۱۰۰	موقوف به نصرآباد ... که شرح آن را در ... خواهیم داد
۶۷	قمصر	کمتر	قمصر	۴۴	۳۲۰۷ ۴۷۰۰	در تاریخ قم خواهر ضبط شده
۶۸	کیگان	دندان	قزان	۴۶	۸۳۹ ۹۰۰	
۶۹	آقاعلی عباس				۱۱	این ۱۱ نفر ... از اهالی ...
	جمع نفوس				۷۱۵۰۰ نفر	

مطلب دوم از مبحث سوم - بلوک نطنز و توابع آن - لفظ نطنز اطلاق میشود بر منطقه بزرگی که دارای (۴۷) ده و قصبه ... و این نام ... ناحیه است بلکه مجموع ناحیه را نطنز گفته اند و مرکز آن قریه ... است که ... - نطنز در ۱۴ فرسخ در جهت جنوب شرقی کاشان قرار گرفته و ... هوای خوش ... که ... و ... اعلی ... و در زمان صفویه مورد توجه ... و ... مرکز ... اند ... از سلطنت شاه عباس ... حکومت نطنز ... از ... آن ... میرود

یاقوت حموی در جغرافیای ... این منطقه را نطنزه نوشته و گوید (نطنزه بفتح اول و ثانیه ثم نون ساکنه ... و ... اصفهان ...) حمدالله مستوفی نیز در جغرافیای نزهت القلوب ... اداره کل باستانشناسی

... مسیو آندره گدار ... نکات برجسته آن ...

نطنز ... در ... ۱۵۶۵ - ... قرار دارد و ...

چون ایرانه بودست کویر ... - ... که ... است ... و ... که شهر ... و ... - نطنز شهر کوچک و زیبایی است که امروز با فقر ... خیابان ... و ... باغهای ... ولایت ... ورزش ... (۱) ... - قوماس حرب است ... داریوش شاه ایران در این محل ... مازور. پ. م. سایکس ... از ... که ... (۲) ... ساسانیان ناحیه نطنز اگر ... انتها.

... یلاق ساسانیان ... که اکنون در نطنز ... ایران از ... و ... مورد توجه ... قهرود ... این ... مطلب ... باشد

وضعیت نطنز و موقعیت ... نطنز ... افروزی که ... از ... نطنز ... گلدان ... چینی ... (قصابی) ... این صنعت ... و این نیز ... نطنز گردیده است

جمعیت نطنز ... در حدود (۴۱۵۰۰) نفر است - و در این ناحیه ... و شیعه اثنی عشری میباشند

---

(۱) ... نطنز ... ولایت ... ناحیه ...

(۲) ... گنبد ... نام ...

توضیح: ... م. سایکس ... کاشان ... نطنز ... ۱۳۲۷ خرداد

نطنز ۲۰۹۰

نمره	تلفظ اهالی	مأخذ	آنچه مینویسند	مسافت تا شهر بکیلومتر	جمعیت	وجه تسمیه
۱	اوشته	روفته	افوشته	۸۱	۴۱۶ نفر ۱۰۰۰	این قریه مرکز بلوک میباشد
۲	قصبه	-	قصبه	۲۸	۳۲۰۰	
۳	اوره	کوره	اوره	۸۱	۳۹۶ ۹۰۰	
۴	رهن	علن	رهن	۸۱	۱۷۲ ۲۵۰	
۵	وش	نکبه دکش	وش	۹۶	۱۷۱ ۱۵۰	این لفظ ... معنی ... زیاد دارد
۶	وشوشاد	کیقباد	وشوشاد	۸۴	۳۳۹ ۵۵۰	
۷	مزدآباد	مردآباد	مزدیک آباد	۸۴	۳۵۲ ۴۷۰	مظنون ... مزدک ... مزدا میباشد
۸	خفر	ابر	خفر	۸۷	۴۰۰ ۴۸۰	
۹	حزن	علن	حزن	۹۳	۲۱۹ ۲۵۰	
۱۰	وشگرد	-	وشجرد	۹۰	۱۸۸ ۲۵۰	... وشگرد ... (گرد) ... شهر ... است
۱۱	کاریان	ساربان	جاریان	۷۳	۱۷۳ ۴۰۰	
۱۲	رسیه	تکیه	رسیه	۸۴	۲۸۶ ۴۰۰	
۱۳	کندز	کم دل	کندز	۸۴	۲۰۱ ۲۶۰	ظاهراً (کن - دز) ... از نقاط ... است
۱۴	زرتنگ	زرتنگ	زرتنگ	۸۱	۵۶۳ ۱۰۰۰	
۱۵	ولشته	شیغنه	وشتته	۸۱	۸۳ ۲۰۰	شاید (وش - ده) باشد
۱۶	استیدان		استیدان	۸۴	۱۶۶ ۱۷۰	
۱۷	نسران	سلطان	نسران	۸۴	۱۴۳ ۱۵۰	
۱۸	ابیازن	کرمازن	ابیازن	۹۰	۹۲۵ ۹۰۰	
۱۹	میلاگرد		میلاجرد	۸۷	۲۹۹ ۳۰۰	نطنز میلگرد بین راه قم واقع است
۲۰	نی	نی (گهران)	نی	۴۲	۲۸۴ ۳۰۰	

توابع نطنز

شماره	تلفظ اهالی	مانند	آنچه مینویسند	مسافت تا مشهد	جمعیت	وجه تسمیه معنی قراء
۲۱	تکیه	—	تکیه	۷۲	۲۰۸ / ۳۳۰	
۲۲	جیمه	نیمه	جیمه	۶۶	۷۰۶ / ۱۰۰۰	
۲۳	بیدهند	—	بیدهند	۷۸	۴۵۳ / ۵۰۰	بید هند یعنی بیدهای هند (خود از [illegible])
۲۴	ترق	شرق	طرق	۱۱۴	۲۹۹۳ / ۴۰۰۰	
۲۵	تار	—	تار	۱۲۳	۹۲۱ / ۱۵۰۰	
۲۶	کِشه	[illegible]	کشه	۱۲۰	۱۰۸۵ / ۱۱۰۰	بر جهت اینکه لفظ [illegible]
۲۷	کلهرود	سلحشور	کلهرود	۱۴۴	۱۱۲۵ / ۱۵۰۰	
۲۸	بیدشک	دمشق	بیدشک	۱۴۴	۲۱۳ / ۱۳۷۰	
۲۹	ده‌لر	بفتح لام	ده‌لر	۱۵۴	۱۱۷ / ۲۰۰	شاید ده لار باشد
۳۰	شه	بفتح شین [illegible]	شه	۱۵۴	۱۰۱۲ / ۱۶۰۰	
۳۱	یارند	داروند	یارند	۸۴	۲۶۰ / ۴۵۰	
۳۲	برز	طرز	برز	۸۷	۹۳۵ / ۸۰۰	برز در زبان [illegible] بلند گویند
۳۳	تره	کره	تره	۸۴	۶۱۴ / ۹۰۰	
۳۴	ابیانه	دندانه	ابیانه	۹۰	۱۶۰۳ / ۲۰۰۰	[illegible]
۳۵	اونه کنجوف	بفتح کاف	کم جان	۹۳	۵۲۹ / ۹۰۰	[illegible]
۳۶	تامه	نامه	تامه	۸۴	۶۱۸ / ۱۰۰۰	
۳۷	نیه	[illegible]	نیه	۱۲۰	۳۵۸ / ۹۰۰	
۳۸	مزره	پرده	مزره	۱۲۰	۱۸۴ / ۲۷۰	
۳۹	باد		بار	۹۰	۳۸۰۵ / ۴۷۰۰	شاید (یاد) باشد
۴۰	خالد آباد		خالد آباد	۵۷	۱۴۵۶ / ۲۵۰۰	
۴۱	(ده) آباد		قریه العباد	۵۴	۷۹۷ / ۱۰۰۰	شاید (ده یاد) باشد
۴۲	هنجن	ارمن	هنجن	۹۰	۴۹۷ / ۹۰۰	

شماره	تلفظ اهالی	مانند	آنچه مینویسند	مسافت تا مشهد	جمعیت	وجه تسمیه معنی قراء
۴۳	ولوگرد	بفتح واو	ولوجرد	۶۶	۴۱۲ / ۴۵۰	لفظ ولو [illegible] والد باشد و کلمه والد در اول بسیاری از قراء [illegible] والدگان [illegible]
۴۴	تماج	محتاج	تماج	۹۰	۳۳۴ / ۳۵۰	
۴۵	کهه	[illegible]	جهق	۱۰۲	۲۹۱ / ۲۷۰	
۴۶	زنگو بر		زنجان بر	۱۰۲	۱۶۱ / ۳۵۰	
۴۷	فریزند		فریزهند	۷۸	۳۴۰ / ۵۰۰	
		جمع			۴۱۵۲۰	

مطلب سوم از مبحث سوم - بلوک جوشقان قالی و توابع آن

- جوشقان بروزن گورگان معرب [illegible] و کورگان [illegible] باشد لکن در [illegible] مردم جوشقان بروزن [illegible] تلفظ میکنند و در [illegible] در تمام [illegible] [illegible] در [illegible] گورگان نوشته اند - این بلوک که مشتمل ۱۹ قریه در جهت جنوبی [illegible] قرار گرفته [illegible] [illegible] صنعت قالی بافی [illegible] در مبحث صنایع [illegible] - مرکز جوشقان قریه جوشقان است که اکنون [illegible] از [illegible] - توابع جوشقان ۱۸ قریه و تعداد [illegible] [illegible] جمعیت آن [illegible] در [illegible] ذیل درج خواهد شد - کلیه جمعیت جوشقان و [illegible] در حدود (۱۶۰۰۰) نفر است و [illegible] [illegible] [illegible] جوشقان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میگردد

توابع جوشقان

شماره	تلفظ اهالی	مانند	آنچه مینویسند	مسافت تا مشهد بکیلومتر	جمعیت	وجه تسمیه معنی نقاط
۱	میمه	خیمه	میمه	۷۳	۲۶۱۲ / ۲۰۰۰	این نام [illegible] [illegible] میم و میمند است
۲	جوشقان	—	جوشقان	۵۴	۲۷۸۳ / ۲۵۰۰	در مقدمه این مبحث [illegible]
۳	کومو	—	کامو	۴۸	۱۵۴۷ / ۱۹۰۰	لفظ جمع [illegible] کوه است زیرا کو [illegible] [illegible]
۴	زیارت آباد	—	زیارت آباد	۷۵	۷۴۸ / ۹۰۰	
۵	وزان	[illegible]	وزان	۷۵	۱۰۰۰ / ۸۰۰	
۶	وزوان	بفتح واو	وزوان	۷۵	۳۱۵۷ / ۳۲۰۰	
۷	وندلیه	دندانه	وندلیه	۸۱	۱۲۷۳ / ۸۰۰	
۸	خسروآباد	—	خسروآباد	۸۱	۵۱۹ / ۱۲۰۰	
۹	کلوخ	—	کلوخ	۶۳	۴۷ / ۷۰	
۱۰	رباط آقاکمال	—	رباط آقاکمال	۶۶	۹۳ / ۲۰۰	
۱۱	چغاده	—	چغاده	۱۱۱ / ۶۶	۱۱۱ / ۴۰۰	چغاده در زبان [illegible] [illegible] کوه است
۱۲	جوگان	—	جوگان	۱۷۰ / ۴۸	۱۷۰ / ۴۰۰	
۱۳	آذران	—	آذران	۷۳	۹۲۴ / ۸۰۰	
۱۴	پیدراس	[illegible]	پیدراسه	۷۸	۳۳۲ / ۳۰۰	
۱۵	ورکان	دندان	ورکان	۷۸	۶۰۶ / ۹۰۰	[illegible] [illegible]
۱۶	تجره	نقره	تجره	۷۸	۳۲۶ / ۳۰۰	مزرعه هم بنام تجرگان [illegible] است
۱۷	رباط ترک	—	رباط ترک	۹۴	۵۵۰ / ۵۰۰	
۱۸	هارکن		آرکن	۷۸	۱۴۹ / ۱۵۰	
۱۹	ازدوار		ازدوار		۵۲۸	
	جمع تمام [illegible]				۱۶۹۲۰ / ۹۱	

مبحث چهارم - معرف (۱۱) قریه مهم و پرجمعیت آران - بیدگل - نوش‌آباد - راوند - فین - قمصر - مرق - نصرآباد - نیاسر - نوش‌آباد

علت اینکه هر یک از قراء فوق جداگانه و بطور تفصیل مورد تعریف قرار [illegible] و [illegible] است که [illegible] قراء کوچک [illegible] [illegible] و تعداد جمعیت و مسافت آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] توصیف آنها [illegible] هر یک بجهاتی چند امتیازاتی دارند [illegible] [illegible] و [illegible] از آنها [illegible] [illegible] که [illegible] در جلد دوم این کتاب خواهد آمد و [illegible] [illegible] [illegible] برای خوانندگان [illegible] [illegible] [illegible] است بنابراین اوضاع هر یک از قراء مذکور [illegible] [illegible] شروع و اضافه میشود که اسامی قراء مزبوره [illegible] [illegible] [illegible] درج گردیده است

آران - قصبه یا قریه بزرگی است که در جهت شمال شرقی کاشان [illegible] [illegible] کیلومتر قرار گرفته [illegible] ۱۳۲۵ [illegible] و اکنون [illegible] از [illegible] هزار نفر جمعیت [illegible] - [illegible] این [illegible] دارای ۴۴ مزرعه است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - اطراف آران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - [illegible] - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - این قصبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]) [illegible] [illegible] [illegible] - اکنون هم این قریه [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۴ [illegible] بزرگ و ۱۴ حسینیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] و میدان [illegible] [illegible] [illegible] انواع ارباب حرفه و صنعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قریه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از قدیم الایام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مرقد شریف [illegible] در خارج [illegible]

[illegible]

قریه موزرک [illegible]

[illegible]

[illegible]

روضهٔ ماه نهرها سلسال دوحهٔ سجع طیرها موزون

[illegible]

بیدگل – مولد و موطن [illegible] حاج سلیمان صباحی [illegible] وطن به بیدگل اما کسی ندید صباحی

ببست دسته گل یا نفرق سایه بیدم – [illegible]

[illegible] ۲۰۰۰ [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible]

بوذ آباد یا بیذ آباد – وجه تسمیه آن [illegible]

[illegible]

راوند – مولد [illegible]

[illegible] ۲۰۰۰ [illegible]

[illegible]

فین – در جنوب کاشان [illegible] (فین) [illegible] (فینیک) [illegible]

[illegible]

[illegible] (شاه زیتون ابراهیم) [illegible]

۲۹

در بهار و در کنار جویبار و چمن ... تا غروب بسر برده و غروب شهر مراجعت کنند آثار تاریخی: **بقعه شاهزاده ابراهیم**
این بنای زیبا و تاریخی بنای عالی‌شانی است که بهمت ... بیگم و اموال مردم که بطور اعانه ...
شده و آثار این بنا ... که در صحن ... و مقبره ... در این حدود ...
قبری متعلق بیکی از سادات بنام ابراهیم ... بیگم ...
... اعانات مردم ... برای ... بقعه ...
... بزرگ ...
...
...
...
... بزرگ ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
هست که ... این بنای تاریخی ...

قمصر - این قریه ییلاقی ... (قم سر یا ...) ...
در ۳۳ کیلومتری کاشان واقع شده ...
...
...
...
... از ... کاشان ...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
که ... قدرت خداوندی ...

مرق - (...) مولد و مدفن حکیم و عارف بزرگ ...
... قریه ... در حدود (۳۶) کیلومتری ... کاشان قرار گرفته ... ییلاقات ...
... در حدود (۱۰۰۰) نفر
...
...
...
...
...
که ... از ... است

نصرآباد - این قریه در تاریخ قم (نوشاباد) ...
... کاشان ... (۱۸۱) کیلومتر قرار گرفته و جمعیت آن ... در حدود ۱۱۰۰
...
...
...
...
...
...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... است

نیاسر - یکی از ییلاقات ... کاشان است که ... کیلومتری ...
... حمدالله مستوفی در جغرافیای نزهت القلوب و یاقوت حموی در جغرافیای معجم البلدان
و ... تاریخ قم آنرا **نیاستر** خوانده‌اند ... نیاسر ... کاشان ...
...
...
... : نیاستر - ...
...
...
...
...
...
...
...
...
افزودن گفت ! ...
... **هرآینه آخرین افرنیان** ...
...

... (... آخرین افرنیان
...) ... - انتها
...
...
... - نیاسر و ...
...
...
... ؟ !
...
...
...
...
...
...
... کاشان ...
...
...
... (۱۱۸۰) ...
...
...
...
... (۲۷۰۰) ... کاشان ...
...
نوش‌آباد - در ... کاشان ... (۷) کیلومتر ... (۴۰۰۰) ...
... ۱۳۴۰ ...
...

و توابع قم دفعه حرکت نمودند و موقع سیل و شب مذکور [illegible] که در شب نهم رمضان ۱۳۴۰ مطابق ۱۳۰۰/۲/۲۹ [illegible] به رنگ قرمز [illegible] کاشان و اطراف آن رودخانه سیل بزرگی که در [illegible] شده بود بزرگ و [illegible] پادشاه در [illegible] که [illegible] دوره در قسمت جنوبی کاشان [illegible] از [illegible] خرابی [illegible] و مردم [illegible] و اطراف [illegible] از سیل [illegible] رفته و [illegible] که در [illegible] گذشته [illegible] کاشان سیل [illegible] آن [illegible] و [illegible] بالا [illegible] شده و [illegible] خرابی [illegible] فرو رفت و از [illegible] شرح [illegible] در [illegible] کاشان (رجوع شود)

[illegible] که مردم [illegible] در [illegible] تمام [illegible] فرا گرفت و [illegible] [illegible] و [illegible] خرابی [illegible] مردم [illegible] و [illegible] سیل و [illegible] خانه [illegible] [illegible] خانه بزرگ [illegible] و تمام [illegible] خانه [illegible] [illegible] مردم [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سال ۱۳۰۶ که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] ساعت [illegible] نشد

[illegible] شهر [illegible] و [illegible] خانه‌ها [illegible] مردم که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible] نگردد —

[illegible] (حاشیه)

مبحث پنجم — سبب خرابی و انحطاط کاشان —

اسباب و جهات خرابی شهرها [illegible] که نویسنده [illegible] از کجا شروع و کدام [illegible] اسباب [illegible] [illegible] انحطاط [illegible] [illegible] ۱۱۹۲ که شرح آن [illegible] در مبحث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زلزله [illegible] کاشان [illegible] [illegible] مردم کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تهران [illegible] [illegible] تهران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابریشم [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] ۱۶۰۰ میلادی [illegible] کاشان [illegible]

[illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسباب خرابی کاشان [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible]

مبحث ششم — صنایع گذشته و حال کاشان شامل (۱۱) مطلب بدین شرح

مطلب اوّل	کاشی سازی	مطلب ششم	منسوجات نخی
مطلب دوّم	معماری	مطلب هفتم	مخمل و شَتی و زری
مطلب سوّم	مسگری	مطلب نهم	عبا بافی
مطلب چهارم	ضرب مسکوکات	مطلب دهم	کاغذ سازی
مطلب پنجم	منسوجات ابریشمی	مطلب هشتم	چرخکاری
		مطلب یازدهم	قالی بافی

مقدمه . مصنوعات کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اول : کاشی سازی — [illegible] [illegible] [illegible] کاشی [illegible] کاشی [illegible] [illegible] کاشی [illegible] کاشی [illegible] [illegible] کاشی [illegible] [illegible] کاشی [illegible] کاشی [illegible] [illegible]

این صنعت [illegible] [illegible] کاشی [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] انواع ظروف کاشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] (قاشان — بالشین المعجمة وآخره نون مدینة قرب اصفهان تذکر مع قم ومنها جلب الغضائر القاشانی والعامة تقول القاشی)

[illegible] کاشی [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشی [illegible] [illegible] کاشی [illegible] نوشته شده است

دوّم معماری : [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ - استاد حسین کاشی [illegible]

۲ - استاد حسین استاد شعبان که [illegible]

۳ - استاد [illegible]

۴ - استاد حسین [illegible]

۵ - استاد [illegible]

۶ - استاد حسین [illegible]

۷ - استاد محمد حسن [illegible]

۸ - استاد حسین [illegible]

۹ - [illegible]

[illegible]

۱۰ - استاد [illegible]

سوم - مسگری - صنعت مسگری [illegible]

مسگری [illegible]

[illegible]

چهارم ضرب مسکوکات - اگرچه فن ضرب [illegible]

[illegible] ۱۰۲۳ [illegible]

و در نقطه ایست که اکنون هم خرابه‌هایش را [illegible] گویند [illegible] کارخانه ضرب سکوکات خراب شده و بجای آن دکاکین [illegible] و دیگر [illegible]
سکوکاتی که در موقع تألیف جغرافی [illegible] سال ۱۲۸۸ در خرابه‌ها [illegible] پیدا شده [illegible]
[illegible] قرار است

۱- کمترین طلا (اشرفی) - وزن آن ۱۸ نخود یک روی آن [illegible] دارای [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] السلطان [illegible]
۲- صاحبقرانی - وزن ۲۶ نخود نقره خالص [illegible]
[illegible] عبارت [illegible]
۳- پنابادی - که وجه تسمیه آن [illegible] ۱۲ نخود نقره خالص [illegible]
قرانی بوده عبارت [illegible]
۴- [illegible] - وزن [illegible] دینار [illegible]
دینار یک روی آن [illegible] و روی دیگر (در [illegible] ایران)
در اتمام تمام موضوع [illegible] تاریخ کاشان [illegible]
که [illegible] تاریخ [illegible] و تألیف [illegible]
[illegible] شرح سکوکات زمان زندیه و قاجاریه [illegible]
روی سکوکات [illegible] السلطان [illegible] قران [illegible]
جنگ ایران و روس [illegible]
سکه طلا - قرانی [illegible] سلطان [illegible]

پنجم - منسوجات ابریشمین - این پارچه‌ها [illegible] تا ثابت [illegible] گردید
و امروز هر یک از آن [illegible] بافته [illegible] (اگر [illegible] ابریشم [illegible]
[illegible]) [illegible] منسوجات ابریشمی کاشان [illegible] امروز [illegible]
بوده است

۱- [illegible] دو روی [illegible] ساده [illegible] لطیف [illegible]
که در اصطلاح [illegible] (سینه بند) [illegible] معروف [illegible]
[illegible]
معروف [illegible]

۷- [illegible] رنگ [illegible]
و [illegible] (مشهد) و (ناشور) [illegible]
[illegible]

هفتم - مخمل - شتی - زری :

الف - مخمل - یکی از بهترین و نفیس‌ترین و معروف‌ترین بافته‌های کاشان بوده و انواع متعدد از آن بافته می‌شده
و معروف [illegible] - [illegible] - پرده اطاق - [illegible] - [illegible] - مسند - [illegible]
عبا - [illegible] - [illegible] معروف دیگر [illegible] یکی از [illegible] و متداول هست
نوع اول - مخمل ساده بوده [illegible] نوع دوم - مخمل راه راه بوده [illegible]
[illegible] نوع سوم - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوع چهارم [illegible]
[illegible] نوع پنجم - مخمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ب - شتی و معروف آن - شتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۳- شالهای ابریشمی [illegible] منسوخ شده
۴- قطنی که نوعی از حریر است [illegible]
۵- [illegible] (جیپی) [illegible]
[illegible]
۵- [illegible]
[illegible]
۶- [illegible] منسوخ گشت
۷- پارچه‌های [illegible]
۸- [illegible] - نوع دیگر [illegible] - نوع دیگر [illegible] - نوع دیگر
[illegible]
[illegible]
۹- [illegible] که از منسوجات معروف کاشان بوده و امروز هم [illegible]
[illegible]
[illegible]

ششم - منسوجات نخی

۱- پارچه‌های [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
۲- [illegible]
۳- [illegible]
[illegible]
۴- [illegible]
۵- [illegible]
۶- [illegible]
[illegible]

[illegible]
ج - زری - [illegible]
[illegible]
[illegible] (الحاج [illegible])
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] - اگر خدا بخواهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هشتم - چرخکاری - [illegible] منسوجات [illegible]

بسیار صنیع [illegible] که دو نیم قرار گرفته [illegible] چرخ [illegible] [illegible]

[illegible]

نهم عبابافی - [illegible]

[illegible]

دهم کاغذسازی یا وراقی - [illegible]

[illegible]

[illegible]

یازدهم قالی بافی - صنعت قالی بافی کاشان [illegible]

[illegible]

لایق نوم باده شاهانند   می کجا درخور گدایان است

قالی جوشقانی زربفت   پای نغز برهنه پایان است

[illegible] اول حاج ملاحسن معروف به محتشمی [illegible] آقا محمد تقی قسی باف [illegible]

[illegible] مرحوم حاج ماندعلی آقا تاجر بسیار معروف کاشان [illegible]

[illegible] آقا محمد کاظم نقاشی [illegible] آقا میرزا احمد نقاش پدر ارجمند آقای میرزا ابوالحسن خان نقاشی و مرحوم آقا میرزا علی اکبر نقاش [illegible]

[illegible] مرحوم حاج سید محمد علوی معروف به بیدی و جناب آقای آقا محمد حسن فرشچی و آقای حاج محمد علی فرش چی کاشانی [illegible]

[illegible]

مبحث هفتم - وضع کنونی شهر کاشان شامل مقدمه و (۹) مطلب

مقدمه - شهر کاشان کنونی از حیث وسعت و ترکیب [illegible]

[illegible] (۹) مطلب [illegible]

مطلب اول زبان اهالی	مطلب دوم هوای کاشان و سخنی چند در خصوص عقرب آن

مطلب سوم دروازه ها	مطلب چهارم وضع بازار و کاروانسراها
مطلب پنجم محلات	مطلب ششم خیابانها
مطلب هفتم میدان ها	مطلب هشتم آب مشروب شهر
مطلب نهم ابنیهٔ خیریه	

اول . زبان اهالی : زبان اهالی کاشان [illegible]

[illegible]

نه جل کو نه که خواجه جاش پوره

نه مرکه چیا نجل کی ی شالکسکی

اینه نه وا اینه جله جر درمنی

کو درمنزی نه ه بزوف ام تشلی

[illegible]

دوم . هوای کاشان و سخنی چند در خصوص عقرب آن - [illegible]

[illegible]

بلکه شکل هر دو تقریباً یکی است [illegible] ... و مرحوم حاج ملا محمد علی آقا تاجر بسیار معروف کاشان [illegible] ...

[illegible] ... آقا محمد کاظم نقاش که از نقاشان معروف [illegible] ... مرحوم آقا میرزا احمد نقاش پدر ارجمند آقای میرزا ابوالقاسم نقاش و مرحوم آقا میرزا علی اکبر نقاش [illegible] ...

[illegible] ... مرحوم حاج سید محمد علوی معروف بتبریزی و جناب آقای آقا محمد حسن فرشچی و آقای حاج محمد علی فرشچی کاشانی و جمعی دیگر [illegible] ...

[illegible]

مبحث هفتم - وضع کنونی شهر کاشان شامل مقدمه و (۹) مطلب

مقدمه - شهر کاشان کنونی از حیث وسعت و ترکیب [illegible] ...

[illegible] ... در (۹) مطلب [illegible] ...

مطلب اول زبان اهالی	مطلب دوم هوای کاشان و سخنی چند در خصوص عقرب آن
مطلب سوم دروازه ها	مطلب چهارم وضع بازار و کاروانسراهای آن
مطلب پنجم محلات	مطلب ششم خیابانها
مطلب هفتم میدان ها	مطلب هشتم آب مشروب شهر
مطلب نهم ابنیه خیریه	

ص ۱۴۳ حدود العالم من المشرق الی المغرب

کاشان ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده - مؤلف [illegible] ...

کاشان - شهریست بسیار نعمت ... [illegible] ...

[illegible]

اول . زبان اهالی : زبان اهالی کاشان [illegible] ...

[illegible]

دوم . هوای کاشان و سخنی چند در خصوص عقرب آن - شهر کاشان [illegible] ...

[illegible]

مبحث هفتم - وضع کنونی شهر کاشان شامل مقدمه و (۹) مطلب

مطلب اول زبان اهالی مطلب دوم هوای کاشان و سخنی چند در خصوص عقرب آن

[illegible]

در تریف و اطاقها زندگی کشاورزها بوده است و یکی از جهات گود نشستن خانه‌های کاشان مانند بادگیرهای تابستانی است زیرا اگر
آن سردابها و حوضخانه‌ها که گود نهاده شده در تابستان ... و جه ... که از اطراف کویر بر می‌خیزد
و هم چنین کم آبی و خشک بودن کویر و وزیدن ... که خود موجب خرید اکثر زندگانی شهر بسیار مشکل
و امکانات ... برای مردم بیچاره که وسیله رفتن به ییلاق و ... ندارند آنها را با سرداب از ... پایین
که در شهر ... زیر سرداب ... در خاک ... که تفت ... آن اطاقها بزرگ
و شکم ... داشته است و ... بلند ... و پرده ... سرداب خنک و ... هوای آن
متعدد ... که در موقع ... در آن زندگی ... از ... خنک و ... است
رطوبت هم در سرداب خیلی کمتر از ... باشد که از ... تولید ... نمی‌کند و
رفع می‌نماید
ارتفاع بادگیرها ... سرداب از سطح سرداب بالاتر از ده یا دوازده متر ... خانه‌ها از جهت ... گرمی ... و گرمی
هوای ... از ... بادگیرها ... که ... کوتاه ... که ... بادگیر ... می‌شود
... هوا ... سرداب ... و حوض ... سرداب ... بادگیرهای ... بادگیرها
سرداب ... در کاشان وجود دارد که در وقت حرارت گرما ... در آن خنک ... حوض
... که در خانه‌ها ... از سرداب ... و ... خانه ... میدارد ... و ... است
خنک ... از ... است
و ... مردم کاشان برای ... خوردن ... که در ... ماه ... مرد
و هم چنین ... خیار که ... است ... خیار ... خیار ... که خوب
شود اما موضوع عقرب کاشان - این مطلب چیزی است که ... باشد ... از
آن حرف ... بعضی از ... که عقرب ... هست
بعضی ... مبالغه ... است ... کیفیت ... کیفیت ... باشد
و ... که مردم ... در کاشان عقرب ... مردم ...
... از جهت کمیت مبالغه ... است ... عقرب کاشان از
... مردم ... است
... از ... عقرب ... کاشانی که ...
... این شهرت ... عقرب ... از کاشان

و عقرب ساده از هر جهت بدتر است و آنچه تجربه رسیده است آنکه در خانه‌های کثیف شهر از کاشانه‌ها عقرب وجود می‌آید
و در کهنه‌خانه‌ها ... کمتر ... و در قسمت‌های ... عقرب ... از عقرب ... نمی‌بینند
مورد ... که ... کاشان ... و ... احتیاط ... عقرب ... شهر تهران ... خواهر
... در ... خانه عقرب گزیده ... به ... احتیاط و ... عقرب -
سوم دروازه‌های شهر - دروازه‌های کاشان ... قلعه ... که ... از ... وجود
دروازه‌های متعدد دارد ... می‌باشد
۱ - دروازه ... واقع در شمال شهر که ... جاده قدیم و جدید قم و تهران است ... خیابان ...
خراب شده ... امروز ... نام دروازه ... است
۲ - دروازه عطا واقع در شمال شرقی شهر که سر جاده ... و ... آنها ... دروازه ...
این دروازه نیز ... دسترس است
۳ - دروازه اصفهان (که ...) واقع در شرق شهر که ...
... اصفهان ... کاروانیان ... دروازه ... است
۴ - دروازه ... واقع در شرق شهر که به نام قریه ... نامیده شده
۵ - دروازه ... واقع در جنوب شهر که به نام قریه ... نامیده
۶ - دروازه ... (...) واقع در جنوب شهر ... جاده کاروان رو
... و بزرگ ... است
۷ - دروازه ... واقع در غرب شهر که ... جاده کاروان رو ...
... است
چهارم: بازار و کاروانسراهای آن - در ... شهرسازی ... بازار
آن ... بازارهای کاشان از ... بازارهای ایران ... زینت المجالس ...
(... بازارهای کاشان ...) و ... بازارهای کاشان ... بازارها ...
آن ... که اگرچه ... خط مستقیم واقع نشده ... بازارهای دیگر مستقیم
... - وضع ... بازار ... قرن ... است ... و ...
(...) ... در سال ۱۱۹۲ ... زلزله ... از ...
خراب ... شده و عبدالرزاق خان کاشی علیه الرحمه ... به تعمیر آن گماشته ...

بگفت ... - استاد اجل صباحی بیدگلی قدس سره در باب تعمیر بازار منظومه‌ای ... سروده که
در دیوان وی ... است و ابیات زیر از آن منظومه است

چون بچشم زخم گردون از قضا زلزله / ناگهان معموره کاشان پذیرفت انهدام
هیچ کاشانی چون دل ... / شد ... مصون ...
کوچه و بازار آن گشته خرابه ... / ... آن ...

الی ان یقول

بار دیگر خواست ... / ... تا ...
... / ...

. . . .

... / ... بازار ...

. . . .

... تاریخ ... صباحی ... رقم / رونق بازار کاشان باد افزون (مدام)

۱۱۹۵

یکی از وقایع ... بازار کاشان ... بازار قیصریه است که در زمان شاه
عباس کبیر و به مباشرت آقا خضر نهاوندی حاکم کاشان ... بازار قیصریه اصفهان ساخته شده و امروز
بازار ارسی دوزها نامیده می‌شود ... قیصریه خوانند
وجه تسمیه آن ... که در قیصریه روم (...) ...
(...) بازار ...
... بازار قیصریه ... در اصفهان ...
... بازار ... که ... گنبدهای زیبا ... و از ... بازارها
... بازار ... بازار ...
... بازار ...
... بازار ... است
... بازار به مباشرت آقا خضر نهاوندی ...
شده و ابوطالب مسیحی شاعر کاشی ... تاریخ ... گفته:

. . . .

پی انجام احداث ... / دو زیبا مصرع تاریخ روداد
... بقای عمر آصف / بقای عمر آصف تا ابد باد
۱۰۰۹ / ۱۰۰۹
... / ...

... بازار قیصریه ... از این ابیات
... نقش
این بازار امروز ... گنبد ... سقف ...
... بازار قیصریه اصفهان ...
... باشد
... از بازارهای کاشان ...
که حکم به تعمیر بازار ... بازار ...
... بازار از دروازه ... جنوب ... کاروانسرا
... بازار ... بازار ... کاروانسرا
که ... بیان می‌گردد
۱ - (بازار مسگرها) - کاروانسرای ... - تیمچه ...
۲ - (بالا بازار) - سرای ... سرای ... کاشان ... -
سرای ... میرزا احمد فاضل ... الرعایا
کاشان ...
... سرای حاج عبدالمطلب
تیمچه ... سرای ... سرای ... سرای ...
... تیمچه ... حاج ... (...)
۳ - (بازار ارسی دوزها) - یا قیصریه و بازار میان چال: سرای حاج ... تیمچه ...
خان امین الدوله که ...
در سال ۱۲۸۶ ...
۴ - (بازار بزازها) - تیمچه حاج سید ...

۵ (بازار پنبه‌سازها) ۶ (بازار زرگرها) ۷ (بازار گردونی) : سرای شوشتری‌ها که فعلاً خرابه
بشیر بیست ۸ (بازار پالیزی) سرای فتوری

کاروانسراهائی که موقع گشت به یک درجه حفظ تجارت و اهمیتی دارد و اکثر در اطراف واقع شده‌اند و بعضی بازارچه‌ها [illegible] که ذکر به این موجب الحاق است و [illegible] از آن معرفی [illegible]

پنجم - **محلات شهر** - محلاتی که ذیلاً درج می‌گردد محلات معروف و مشهور شهر است و در هر یک از این محله‌ها چند محله دیگر تمام محله و کوچه‌ها جمعیت است که علاوه از اینکه مورد منظور [illegible] کلیه اینها را می‌دانند از ذکر آنها نیز ناگزیریم لهذا بدرج اسامی مشهوره که جهت تمام دارد می‌پردازد

۱ - **محله پشت مشهد** - این محله که یکی از بزرگترین محلات شهر و در حکم قصبه است خارج از باب [illegible] حد و دوام و جمعیت بازارچه و حمام و مسجد و تکیه و [illegible] باشد که تا قبل از احداث خیابان [illegible] احداث خیابان‌ها [illegible] از جهت جزئی آن [illegible] این محله و [illegible] وجه تسمیه آن [illegible] مدفن حضرت [illegible] این [illegible] در جهت جزئی آن قرار دارد [illegible] [illegible] از این [illegible] که [illegible] نیز [illegible] [illegible] و [illegible] این محله و [illegible] دو [illegible] قرار گرفته - [illegible] و معروف می‌باشند [illegible] - مرحوم حاج سید محمد تقی [illegible] موقوفی [illegible] [illegible] سر سلسله این طایفه جلیله **سید ماجد** است که در زمان **نادرشاه افشار** [illegible] [illegible] - و مرحوم حاج سید محمد تقی [illegible] و [illegible] اولاد و احفاد سید ماجد است وفات حاج سید محمد تقی در سال ۱۲۵۸ - [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]

۲ - **محله رباط** - در اول شهر و در مجاورت بازار [illegible] و [illegible] دارد و [illegible] این محله [illegible] و در [illegible] و بازار [illegible]

۳ - **محله یا کوچه زاویه** - این محله در شمال شهر و جنب دروازه [illegible] است [illegible]
~~[illegible]~~
که [illegible] [illegible] زاویه [illegible] [illegible] [illegible] زاویه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در زاویه [illegible] [illegible] صفوت الصفا [illegible]

۴ مکان دروازه [illegible] ۵ محله سرسنگ ۶ محله سرتپه ۷ محله [illegible] ۸ محله [illegible]
۹ محله محتشم + ۱۰ محله [illegible] ۱۱ درب مسجد [illegible] ۱۲ محله کلهر ۱۳ محله ترک‌آباد
۱۴ محله [illegible] ۱۵ دروازه [illegible] ۱۶ [illegible] ۱۷ محله [illegible] ۱۸ محله سلطان [illegible]
که [illegible] حضرت سلطان [illegible] علیه السلام [illegible] ۱۹ میدان کهنه ۲۰ محله [illegible]
۲۱ [illegible] ۲۲ میدان [illegible] ۲۳ محله [illegible] ۲۴ محله [illegible] ۲۵ محله [illegible]
۲۶ محله [illegible] ۲۷ محله [illegible] ۲۸ [illegible] ۲۹ کوچه [illegible] ۳۰ محله [illegible]
۳۱ محله [illegible] ۳۲ محله [illegible] ۳۳ محله [illegible] ۳۴ محله [illegible] ۳۵ محله [illegible]
۳۶ کوچه [illegible] + ۳۷ کوچه [illegible]

مطلب ششم - **خیابانها** :

۱ - **خیابان پهلوی** - که سمت غرب آن [illegible] خیابان چهارباغ قدیم است و این خیابان از [illegible] چهارباغ [illegible] [illegible]
۲ - **خیابان صبا** - این خیابان بنام [illegible] بزرگ [illegible] [illegible] نامیده شده [illegible] [illegible] [illegible] کشیده شده [illegible] [illegible]
۳ - **خیابان شیخی** - این خیابان بنام عالم و عارف بزرگ مولانا شیخی [illegible] نامیده شده [illegible] بازار [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
۴ - **خیابان جنیل** - بنام [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که از غرب شهر بطرف شرق احداث گردیده و تا دروازه [illegible] [illegible]
۵ - **خیابان خواجه عماد** - از غرب شهر [illegible] [illegible] و میدان شیخی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مطلب هفتم - **میدانها** : میدانهای شهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱ - **میدان ولی سلطان** - [illegible] که بنام [illegible] سلطان است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردیده است

۲ - **میدان کهنه** - [illegible] میدان کهنه اکنون میدانی [illegible] [illegible] است که میدان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرار داشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - حمام [illegible] [illegible] مرحوم حاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حمام [illegible] میدان کهنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حفاظت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - خداوند روح این مرد خیر و بزرگوار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاد

۳ - **میدان ماماشریف** - در محله [illegible] واقع است [illegible] [illegible] [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

۴ - **میدان [illegible]** - که [illegible] میدان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۵ - **میدان [illegible]** - در محله [illegible] است [illegible] [illegible]

۶ - **میدان [illegible]** - [illegible] [illegible] واقع شده وجه تسمیه آن مجهول است

مطلب هشتم : **آب مشروب شهر** : [illegible] [illegible] قدیم [illegible] از قنات **میرباقی** که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قنات **مهذب‌آباد** و **[illegible]آباد** که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قنات **دولت‌آباد** - **حاجی** که [illegible] [illegible] [illegible] قنات **خاف** ([illegible]) و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قنات **احمدآباد** [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۴۲ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سال ۷۴۵ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۲۵ [illegible] ۳۰ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وزرتش‌ها آب چاه می‌بندند و در تابستان چاه‌ها آب یخ را بالا می‌کشند) اگرچه بالفعل در کاشان چنین چاه‌ها [illegible] و در واقع [illegible] است [illegible] احداث این قبیل چاه‌ها در کاشان خیلی شیوع داشته و در دیوان مولانا محتشم کاشی ضمن ابیاتی تاریخ احداث چاه‌های سرد بوسیله رجال خیر آن عصر مشاهده و [illegible] شده و وضع چاه‌های سرد بدین قرار بوده که چاه را [illegible] عمیق ذیل [illegible] خود [illegible] اند و در عمق چاه انبار یا گنبد برای [illegible] اند و این انبار را در عمق [illegible] اند که شش یا [illegible] آب را [illegible] از هر چاه بالا [illegible] دلو از بالا [illegible] چاه می‌ریزند [illegible] چاه [illegible] و در فصل زمستان و موقع یخ‌بندان آب سرد یا توسط دلوها (یخاب) این چاه‌ها [illegible] [illegible] دارند و اکنون [illegible] در تابستان [illegible] البته بوسیله چرخ و دلو آب را از آن [illegible] اند

~~اکنون از این قبیل چاه‌ها [illegible] متروک و در [illegible]~~

مطلب نهم : ابنیه خیریه

ابنیه خیریه کاشان به عموم وقف عامه می‌باشد و بانیان آن با شرایط و نظرات و قواعد الهیه خیریه آنرا بنا نهاده و مفیدی بکار [illegible] عبارت است از آب انبار (برکه) حسینیه یا تکیه – سیبک – حوضخانه – یخچال که در بعد از وضع هر یک مختصری می‌نگارد

۱ – آب انبار – این ابنیه به طرح و قدیم که تقریباً در کاشان [illegible] آب انبار [illegible] در عصر صفویه ساخته شده و تقریباً کمتر [illegible] آب انبار در کاشان ساخته [illegible] ۲۱ تا ۲۷ [illegible] در شرح آن در مطلب هشتم گذشت و چون این آب انبارها بیشتر [illegible] و [illegible] ۵ [illegible] و [illegible] اند – قدیم‌ترین آب انباری که دارای تاریخ می‌باشد آب انبار [illegible] است که [illegible] مطابق تاریخ [illegible] آن (حبی [illegible]) سال ۱۰۲۵ می‌باشد و [illegible] بر قطعه سنگی [illegible] منقوش شده

منقش شد این برکه از لطف حق	زاتمام آن خاطرم شاد شد
ز کلک خرد بهر تاریخ آن	رقم (برکه خیر آباد) شد

دوم آب انبار [illegible] است [illegible] سال ۱۰۵۵ می‌باشد [illegible] تاریخ [illegible]

تاریخ برکه خواجه سلطان محمد [illegible]

بگو تا جشمه زندگی	شبه طی کرد آن چشمه بکشد پر آب

تاریخ برکه خواجه نظام الدین شروانی که در بازار خانه [illegible] [illegible] که تاریخ آن [illegible] و در آن [illegible] [illegible] که بنا بر ابنیه [illegible] ساخته شده و بعد از آن [illegible] حیث تاریخ [illegible] نظر [illegible] می‌باشد

حوضه در جهان تاریخ برکه [illegible] بگو تاریخ برکه [illegible] – ۱۰۱۲

تشریح یک بنای آب انبار ضرورتی ندارد زیرا نظایر آن در تمام ولایات [illegible] ذکر می‌شود عمق و وسعت این آب انبارها که در [illegible] ترجیح دارد زیرا در کاشان [illegible] تنوع دیگر [illegible] آب [illegible] و وسعت [illegible] [illegible] که [illegible] دیگر [illegible] ۲۱ تا ۲۷ [illegible] عمق آن [illegible] و [illegible] دارای [illegible] آب انبارهای که [illegible] در کاشان [illegible] (۲۷) [illegible]

۲ – **حسینیه** – حسینیه‌های معروف و بزرگ کاشان که [illegible] [illegible] است و بعضی از آنها [illegible] برای زنان و دیگری غیر مسقف برای [illegible] که برای [illegible] ساخته شده اند و بین این ابنیه آنچه [illegible] تاریخ است دارد یکی تکیه [illegible] است که [illegible] تاریخ خواهد [illegible] [illegible] که برحسب قرائن [illegible] [illegible] (که از بین رفته) [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] ذکر خواهد شد

۳ – **سیبک ها** – این ابنیه که نظیر [illegible] نداارد [illegible] [illegible] می‌گویند [illegible] سیبک [illegible] [illegible] و [illegible] و در تمام [illegible] [illegible] از عمق [illegible] [illegible] از زیر [illegible] ظاهر می‌گردد – [illegible] سیبک‌ها به [illegible] عمق [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از آب انبارها [illegible] می‌گردد [illegible]

[illegible] ۱۴۰ [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] رحمة الله علیهم اجمعین

۴ – **حوضخانه ها** – در غالب از عمارات کاشان حوضخانه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] در تابستان و زمستان برای [illegible] [illegible] مردم [illegible] (اگر [illegible] آب حوض [illegible] [illegible] کنند) بعضی از آن دارای آب [illegible] [illegible] کاشان [illegible] [illegible] [illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] !

۵ – **یخچالها** – یخچالهای کاشان بعض ملکی و برخی وقف است و علت ذکر آن در این تاریخ از لحاظ وضع ساختمان می‌باشد [illegible] که [illegible] علوم جدیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] – [illegible] یخچالها [illegible] و عمق آن [illegible] متر است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در واقع حجم [illegible] یخچال [illegible] [illegible] [illegible] ارتفاع ۱۵ تا ۲۰ متر است و از خشت خام ساخته شده [illegible] [illegible] (و طول [illegible]) [illegible]

مبحث هشتم – اوضاع اجتماعی گذشته و حال کاشان شامل ۴ مطلب

مطلب اول طبایع و عادات مردم مطلب دوم جشن‌های مذهبی و ملی مرسوم و متروک

مطلب سوم مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء مطلب چهارم ورزش و پهلوانی

مطلب اول – طبایع و عادات مردم

– خدا را گواه می‌گیرم که در نوشتن [illegible] از [illegible] تعصب روا نداشته و آنچه [illegible] حقیقت [illegible] نوشته‌ام و در نوشتن این مطلب [illegible] حقیقت [illegible] و [illegible] حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] – [illegible] این ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولایات ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مردم ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] – مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] – [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم کاشان [illegible] [illegible] – [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] – زنان کاشان اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اقامه مجلس عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام که در تکایا و بعضی صحن مسجد و تکایای بزرگ کاشان از اکثر ولایات معمول‌تر است

به یک از فنون معمول زمان صنعت - تجارت - زراعت - سپاهیگری - معماری - نقاشی - [illegible] - روزنامه‌نگاری - پهلوانی - و خلاصه هر صنعتی که رواج آن در مردم تمدن اول موجب است اگر درست ملاحظه شود اولین فرد یا [illegible] یکی از اهالی کاشان است که ~~[illegible]~~ - استاد فقید ملک‌الشعرا بهار که خود از اهالی [illegible] است در قصیده‌ای که خطاب به [illegible] فرموده‌است می‌گوید

هر که به هر فنی خطهٔ کاشان که مردم — همه هنر و خرد و صنعت و [illegible]

هر که بر [illegible] زنده گمان — [illegible] توانایی [illegible]

و خود اصرار به بیان حقیقت دارم [illegible] که هیچ هوش و استعداد و افزونی در محیط کوچکی عرض وجود می‌کند [illegible] باعث [illegible] و چون تنگی است و [illegible] که این تردید [illegible] کاشان [illegible] از [illegible] ایران شیوع دارد زیرا یکی از دیگری تبعیت نمی‌کند و خود [illegible] فروشی می‌دانند این است که [illegible] یکدیگر می‌افتند و گاه اتفاق می‌افتد که بحث [illegible] زبان [illegible] به یکدیگر و [illegible] از [illegible] عداوت [illegible] [illegible] این [illegible] از [illegible] و [illegible] سرمشق [illegible] و موفق باشند

مطلب دوم - جشنهای مذهبی و ملی مرسوم و متروک کاشان - جشن و [illegible]

و [illegible] شهر ([illegible] عید [illegible] که [illegible] کاشان [illegible] و [illegible] است [illegible] عید فطر [illegible]) [illegible] که جشن ملی دیگر در این شهر [illegible] تقریباً [illegible] جشن شب اول اسفند (۲۹ بهمن ، [illegible]) که [illegible] است [illegible] و دیگر [illegible] این [illegible] شرح مراسم [illegible] عید [illegible] [illegible] رسانم

الف - لتوف مگوف - [illegible] شروع مطلب [illegible] خواننده [illegible] که [illegible] کاشان [illegible] و یا نوعی از [illegible] [illegible] زیرا این [illegible] که [illegible] قرن [illegible]

در هر زمان تغییر [illegible] و وقتی [illegible] که از [illegible] و [illegible] در این [illegible] عید چهارشنبه‌سوری [illegible] - استاد فقید مرحوم محمد قزوینی [illegible] اول [illegible] ادبی [illegible] راجع به (میر نوروزی) که خواجه شیرازی در بیت زیر بدان اشاره نموده

سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی — که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

[illegible] تحقیقات [illegible] که مقصود خواجه شیراز از میر نوروزی [illegible] که مردم بعضی ولایات ایران در ایام نوروز [illegible] وقت [illegible] احکام [illegible] ([illegible] کاشان [illegible] میر [illegible]) [illegible] روز ۱۴ فروردین [illegible] و [illegible] بزرگان [illegible] در عقب و [illegible] عجیب و غریبی [illegible]) [illegible] که [illegible] ۱۳ روز سلطنت [illegible] که در بعضی از [illegible] [illegible] و [illegible] نوروزی [illegible] اند

[illegible] از کتاب (المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار) [illegible] [illegible] عید نوروز [illegible] کشور مصر [illegible] [illegible] لتوف مگوف کاشان [illegible] خوانندگان [illegible] لتوف مگوف [illegible] خواهند برد

[illegible] در [illegible] است که در اواخر [illegible] [illegible] و [illegible] سفید [illegible] تا آنکه در اول [illegible] قدیم [illegible] خود [illegible] ([illegible]) [illegible] و اجرای مراسم این عید که [illegible] [illegible] روز [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] دهم [illegible] و [illegible] و لهو و لعب و [illegible]

[illegible] - در کوچه‌ها [illegible] و جمیع بازار و [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] کشته [illegible] و در روز نوروز امیری [illegible] و مردم [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در ضمن مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و شرح آن [illegible]

لتوف مگوف [illegible] دارد که [illegible] و [illegible] لغت [illegible] [illegible] لتوف [illegible] ([illegible]) [illegible] [illegible] (مانند [illegible]) [illegible] شروع مطلب :

[illegible] صنایع کاشان [illegible] بازار [illegible] کاشان غیر از کارخانه‌ها [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] دکان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دکان [illegible] [illegible] بازار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز ۱۵ یا ۱۶ [illegible] بازار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دکان [illegible] بازار [illegible] [illegible] بازار بزرگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بازار [illegible]

حلیم کهنه و معمولا در محله ریخته در آبها و گاهی جوی نوفیروز شیر با هم قدری آب حوض و حوالی که حتی هم بزرگ بود
بیرون می‌ریختند و چیزی را از عاکم دریافت می‌نمودند — این مراسم خیلی عوامانه بود و از بهترین وقت
بهجت اجتماع نکوئی قریه‌هائی که دارای آب فراوان است و بیشتر نوع مردم در کنار قنات است آمده
در چشمه سودت می‌آب آب‌تنی و آب بازی می‌کنند و گیلاس هم در باغها — سرخی‌ها نیز و ترانه‌ها
شهرت می‌کردند و با هوائی که چهارشنبه بود در که خواجه عباد واقع در میدان تنگ که در اول بازار
مکرر است خیلی دور و روضه خوانی ترتیب داده و برای سرشکول کارها و کسب حقوق می‌شدند تا اینکه داجل
در اینجا بین قبال خواجه جنب بهای خرداله مردم توبه که رشته ای و تفنگ و تفنیج و تیاجیه
می‌آوردند

این مراسم که تقریبا همه روز باز نگه داشته بود از آنها باز بود است تا اوایل سلطنت رضا شاه فقید مرسوم بود
ولی در آن ایام شهربانی مانع بعید بود و بعد از آن به بعد از این هم باز داشت و متروک شد و البته دو سال
قبل هم که مردمان موقتی بودند و در این اوقات چاقو کسی کار نداشتند نیز شدند ملی میس
به ترک آن را داشتند اما حق تقدم کلوگیری نیز شدند زیرا اگر نمایش بیش حق تقدم می‌کردند
بقدر حقه امکان تمام می‌شد

البته نوشته شده حقیقت است که ما روزها ساعد دیده‌ایم و از وضع کتاب چیزی در جای خط نشده هیچ نوع جزئی
نداریم و خطا شده بعید نیست که این امور نیز نامعلوم مربوط به آب و گرما باشد

ب — (شب الشنبه) این جشن مخصوص که مسلمانست در قرون گذشته با چه شکوه و تشریفات برگزار
در آخر ایام برگزار که (٤٥) روز بعد نوروز است (یعنی جشنه مشرقه که جزو الشنبه) محسوب
داشته) و آنرا شب الشنبه یا شب سال نو می‌گویند در این شب جشن باید در تمام خانه‌ها غذای بهتر
و حلقه پلو و نخچه بنف و اوراد مردم در کتب پیوسته از شب عید نوروز است و خوردن آن دکانی بزرگ
فروش او زینت می‌کنند دیگر چه فرآیند دیگری در این جشن است اما مردم بخود حق یکی دیگری خوشحالی دارند
که شوخه حنی و تفریح نوروز است و تیراندازی و اینجشن در بعضی دیگر از نقاط ایران از جمله سولدوز و نیمور
بهبن ترتیبات رایج است و در آنجا در شب الشنبه آتش مخصوص طبخ می‌نمایند و در آن زمان از بعضی ایام بعید
دکانها می‌کلیچه (که نان شیرینی با ... و از آرد گندم و قند و روغن تهیه شده) بازی می‌گردد و
کلیچه فروش در ایام عید از تهیه شیرینی مردم کار است و حقایق آن برحلویات شهر و با خوراک است
و البته کلیچه شیرازی ها از غیر از آن کالا و جای دیگر این نان مخصوص کلیچه طبخ نمی‌شد — در دیوان

حکیم سوزنی سمرقندی قصیده دیده‌ام که برای کلیچه عید از یکی از اکابر تقاضا کرده و خوش نمود و معلوم است که این رسم از روزگار باستان است که تا قرن ششم هجری در سمرقند
رایج بوده و اکنون فقط در کاشان متداول است و در روایات شهرت گردیده

ج — مراسم عید فطر — در کاشان علاوه از آنچه در عید فطر جشن مخصوص برای این است بر سر
تنوری که نان بر بی ساختند در نوبت گفت در این عید با دوستان از احیاء و توجه می‌نماید زیرا که مردم
در اوائل عید فطر که پس از یک ماه روزه گرفتن بگذرد حق آنها برسر دیگر عید بگویند و با دیدن هم
تا توانستند در عید فطر این شرایط بجای ایشان گذشته حقوق بگذارند کنند مراسم خدا عروسی است
از ذکر کردن محلات که قبر در دکان قرار گرفته و زینت داده جدی شال ترمه و چراغ آنها
شده و میوه و شیرینی و شربت داخل و تهیه چای و قهوه و گلاب برای شرکت کنندگان در مراسم
و بعد خواندن روضه و مخصوص قرائت قرآن و توجه مردم به این کار نامعلوم است که بیگانه جز قرآن
خوانان خوش صوت که برای آن روز دعوت کرده ذوق می‌کردند و حقوق بکسانی که از نفقه بی
بهره شده‌اند و سایر کارهایی که هم به الطلوع صوت قرآن از هر طرف بلند است و مردم که
آنها را ادا برای تکمیه و توزیع و توجه و ترتیب تمام می‌شود و کسبه فروشند هم در این روز به ادای
در هر مردم که این کسب می‌نمایند و اموال تاظهر ادامه دارد و آن وقت ظهر سلطانی خیرات ها
بین فقرا و ساکنین و سایر مردم تقسیم می‌گردد و ماه که جهت زیارت بهوا می‌ریزد و برای کهنه
نذرات برمی‌گردد و بعد از این امور بخوبی که در دو گروه به آب پاشی عموم لباس و
نیازمندها به ترحیم می‌کنند

د — عید اضحی و مراسم شترکشان — سابقا در اینگونه خانها قربانی شتر در عید
اضحی در تهران دیده اند و تقریبا شبیه اند به شترکشان کاشان مراسم است که در هیچ از دولت
دیده یا شنیده شده است در این مراسم علاوه از اجرای یک امر مذهبی موضع جمعیت تعلق و هم چنین بعضی
تفنن و منبره بازی در عادت عمومی انجام می‌شد و شرکت می‌کرد مردم خبر بودند که هم رنگ
که حقیقت شبیه که هر روز ... که در عوام معمول بود موقعیت می‌رسانم

سادات در کاشان بودند معروف به سادات شتر گردن این سادات که از اولاد امامی بودند در اوایل
ذیحجه هر سال شتری چاق و تنومند انتخاب کرده و با زنگ و منگوله و آئینه و منجوق رنگین و ترمه
و غیره آنرا آرایش کرده و در شهر حرکت داده به در خانه اعیان و متمولین می‌بردند و یکی از آنها نیزه داری

که حتی بر سر ذهن دست و منبر خانه بعد خوانده و سایرین در تقطیع شدند عبارت شعیبه الله اکبر — الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر — بر زبان می‌آوردند و صاحب خانه چیزی از نقد یا جنس یا شیرینی و جواهر آنان
نو در خورجین الاغ بی‌آنکه این کار هراه داشته ریخته و به درب خانه دیگر می‌رفتند و خلاصه روز بر گشته
با همین وضع در تمام محلات گردانده تا روز عید فرا می‌رسید — روز عید آن شتر را با زینت و خریطه
تیمی می‌پوشاندند و برای آن می‌کشید که سادات شتر داران با هم انبوه و جمعیت انبوه
هم عید شتر را به محل کشتارگاه که در محلی کنار آب انبار واقع است می‌گویند آورده و در آنجا محل مخصوص و واقع
بدف جواهرات که با شمشیر و تیغ از هر طرف به گردن زخم می‌کرده و سپس با کلوخ
و چوب دیگر و خیلی متعلق به شتر حرکت کرده و صدای لبیک لبیک یارسول الله می‌کشند و شتر
در نزدیکی مقتل می‌بردند — مقتل در نزدیک دروازه نیز در مسلک که مالو بعد از عملیات داخل
شده و منبری که بر بالای سر این مذهب این عید در آن محل رفته اند قبل از طلوع آفتاب جمعیت
مردم اطراف گرد آن بلکه نزدیک مقتل واقع و پیاده شتر کشان به محل بلند فرا گرفته و از دروازه
شتر تا چاله و مقتل جلو از جمعیت ... و بعد و جمعیت از اول طرف زنجیر برای تماشا شتر
می‌آمدند

نماز عید قربان که روز ... ما یاد داریم یکی از علمای بزرگ آن وقت در مسجد کاشان اجرا می‌شد که در آن وقت
اخیر حضرت آیت الله آقای ... آنها با ... مرحوم ... آن نماز را می‌خواندند و پس از آن
در حدود ... و نماز ... دعا که بعد از آن ... تکبیر می‌گفتند و به طرف مقتل راه
و پس از ادای فریضه ... مراجعت می‌نمودند

کشتن و قطعه قطعه کردن شتر از قدیم الایام بین چند خانواده از کاشان مورثی بود بهم و بر دوش می‌گرداند
— حرکت و قسمت بالای گردن — فکم و لثه (که موی این قسمت بود) — سر یا
و قسمت بالای آن — دم شتر — هر یک در عهده یک جمعی بود که بعد از آن به پسر یا برادر
یا دیگری از آن را به دیگران منتقل می‌گشت و این طبقه که در کاشان محله بر سر گوسفند و گوشت هم
استمرار نیز این نعمت در بعضی موارد دیگر هم در کاشان ادامه یافته و مثلا اگر کسی حقه شتر را به
از چیزی داشت دعا داده می‌گویید کله پز ارث را رسیده و لفظ کله (بفتح میم) که منظور اینست که
می‌آمد از دعای آن ارث قطعه شتر — بهر تقدیر در صبح عید در خانه هریک از کله پزها با حق بر آن
و از دور هم می‌آیند و هریک از این طبقه در موقع حرکت به طرف مقتل آلت یا ابزار حرف

مرده بکمک پسته ... دست نیز از روی آستینی با نوار قرمزی می‌بست و همچنین لنگ قرمزی به جلو داشته
بود و تنها کسی که سرخی نخوانده بود دم زن بود یعنی کسی بود که دم شتر را قطع می‌کرد
غیر از دم زن سایر کله پزها هریک برای خود یا لوطی که دور آنهم بابا با هر کدام بود قرمز و زرد
سوار شده و خوش و خندان دوتا ساز و دهل هم در عقب او سوار است و با لوطی بودند که تمام با رنگهای
بزرگ و کوچک متعدد زینت شده بود و حربه که تیر سلاح دیگر بدست داشتند — اما دم زن
شبیه ... و براق بدست داشت و اطراف و اندام او نیز تمام و شبیه رنگ بدست گرفته
و پیاده با کفش دم زن به طرف مقتل حرکت میکردند

بخاطر دارم که دل شتر متعلق با شخص معین بنام حلاج بود که پیرمرد صالح و مومنی شبها در میت
چون او کار ... است طعن کسی هم ... در بین این ... او به سنت پدر و جد ... دسته
به سرخ لوستبه و کار دی در دست گرفته ... لوطی بطرف مقتل براه می‌افتاد هم جمعیت
کسیکه نخ شتر متقدم بود داوطلب چه زن می‌کشند ، کاردی بطرف چاله می‌رفت
در این اشخاص همراه تا نزدیک حلقه دارد چاله به شتر تماشاگران السلاح حفظ و دور داشته و با آنها
بودند

نزدیک دروازه فین بازار چه ایست معروف بگذر (درب وردده) که آنرا دم چپ و راست
هم می‌گویند در وسط این گذر ، در راست در دو طرف آن درختی بود قدیمی که از او درخت خلنگ
می‌گفتند در تمام ایام سال طرف چپ این درخت از دیوار خشتی مسدود و طرف راست
برای عبور مردم باز بود متروکه شده لوطی از طرف چاله می‌بردند از طرف راست که باز بود عبور
می‌دادند و هر ده حمله کسبه بیکاره گذر طرف راست با بخته و تیر مسدود کرده طرف چپ درخت را
که دیوار خشتی بود خراب می‌کردند که قطعات لاشه شتر از طرف چپ وارد شهر شد و پیاده
که شتر را تا ... از ... جدا ... نیز ... زیرا ... که قطعات شتر
از طرف راست وارد شهر و مردم شهر کوشش بکنند از طرف چپ وارد گردد و در این موقع دعوای
که برای چپ و راست دعوا و جنگ در میگرفت و خانها می‌گویند در قدیم هر سال در این موضع برای آن
سوختن خانه‌ها رخ میداد و بدست و دست شکسته و لنگ فتنه رفته شد تا لوطی منسوب شدند و هنوز هم در
کاشان رسم است که برای کار بزرگ لقه و لغط بر پا میگویند (مگر سر لوطی را آورده است)
خلاصه شتر لوطی از طرف راست گذر درب ورده بنا رسم شهر برده ... وارد و جاه به شترکشان می‌نوده

دست و پای چوبین او بعد از خواباندن شتر ... و تیغ چه زدن او را نحر میکند و هنوز چوب جنبان است
که دم زدن ... یکدستی تمام (که حتما باید با یک ضرب دم او را جدا کند) دم او بریده ساعت
تمام با کمال دقت سعی ... از جا ... و دستها [illegible] در حالیکه در
دست راست در شمشیر و در دست چپش دم شتر هنوز جنبان است و تکان میخورد ... بادمان با ...
صلوات و ... او را ... تا دارو ... چیزی ... میشود
... که ... آری چیست آری چیست ... دیگری بگوید چه چیز چیز
دکنی ... است ... دار ... او ... آن ...
... حرف ... دم ... از ... و ... سایر ... است
... سید ... مخصوص ... که ... و ... دست ...
... و ... نقاره و طبل ... و ... از ... و ... از ...
... به ... و ... کرده ... و حرکات ... میکردند
... جمعیت کثیر ... میگرفتند (۱)
... که ... میکردند ... از ...
... (دهل ... دال ... قلم ...) ...
... و حرکت ... و ... میکردند ... بگردن
... اجتماع ... میکردند ... خوف
... دهل میزدند
... از ... ابتدا ... یکی از دهل زنان ...
دهل زدن ... حق ... واقعا ... و البته
... از ... نقیب ... که ... گفت ...
... خدا ... دهل زنان ... از ...
گفت این ... چه ... دهل چیست
... (...) ...
و ...
دگر ...

مطلب سوم • مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام • از آنجائیکه ایرانیان
از صدر اسلام ... تشیع ... امر عزاداری در ایران شهر قدیم تر و بیشتر بوده و علاوه از حسینیه های
متعدد که در این شهر ساخته شده (در شهر ۳۲ حسینیه در محلات مختلفه دایر است) طوق و ذکر و علم های بسیار
نذر شده و در کاشان موجود است مؤید این دعوی است و ... مؤثرترین مرثیه که شعرای شیعه فارسی زبان در عزای
حضرت خامس آل عبا ساخته اند از آن کاشان است و آن ۱۲ بند ترکیب مولانا کمال الدین محتشم کاشانی
که از آن تاریخ تا کنون هیچیک از شعرای ایران از عهده اتیان نظیر برنیامده اند اگرچه جمع کثیری آن
ترکیب بند مرثیه را استقبال کرده اند
مقدمترین کسی که در کاشان مروج امر عزاداری بوده ... و ...
مرحوم ... میرزا شرف الدین حسینی طباطبائی است که معاصر مولانا محتشم و در زمان سلطنت
شاه طهماسب اول صفوی علیه الرحمه زندگانی میکرده ... تذکره نویس ...
در ... ترجمه احوال میرزا ابوطالب سبخی شاعر کاشی ... است
میرزا ابوطالب - پسر کوچک ... (یعنی ...) ذخیره میرزا شرف الدین
حسینی طباطبائیست که از سادات ... او ... شاه طهماسب ...
... از سادات کاشان ... وزارت ...
... - و در کاشان ...
... از ...
... - ...
... - ...
...
مراسم عزاداری خامس آل عبا ... روضه خوانان و مرثیه گویان ... حافظ محمد جان - حافظ (۲)
سلطان محمد هروی - ملاعلی ادواری (۱) ...
...
...

(۱) ادوار - علم موسیقی است ... علم ادوار ... از فنون موسیقی ایرانی است

(۱) مولانا محتشم ... حافظ محمد جان ... ۹۸۴

روضه ... و ... کاشی (۱) تاریخ وفات ... گفت

در عزای او سیه پوشید چرخ	گرچه ... آب حیات
میرحسینی ...	روز ...
سال تاریخش ... (۲)	... کائنات

... محتشم ... میرزا شرف الدین ...
...
...
...
...
...
~~...~~
~~...~~
... عزاداری کاشان ...
مرثیه ...
...
...
... ۱۲ بند محتشم ... عزاداری ... روضه خوانی ...
... - سینه زنی - زنجیر زنی - تیغ زنی - شبیه خوانی ... کاشان ...
... شبیه خوانان ...
...
...
...
... ۹۸ ...

(۱) ...
(۲) ...

علامت ... عزاداری کاشان ... از طوق ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... (علم بازی) ...
... :

«علم بازی»

... علم بازی ...
...
...
...
...
...
...

عاشورا علم و کتل‌ها بدوش گرفته در مجالس روضه‌خوانی اعیان و علما می‌آوردند و در بالای مجلس یکی از این اشخاص
کلک سایرین را به علم‌ها بر فرق سر یا روی شانه حرکت می‌دهند و خیلی متداول بود حالا هم گاهی دیده می‌شود
علم جسیم و وزنش خیلی حرکتی بکند و در آنجا مشغول می‌شد و مشغول خواندن مرثیه می‌شدند و دیگران او را جواب داده
مرثیه را در [illegible] تکرار می‌کردند — چنانکه این مرد چند نفر از این علم‌ها [illegible] علم‌ها [illegible] دیگر [illegible]
و او شروع بکار می‌کرد و سایرین جواب او را مرثیه خوان می‌کردند یا همراهی او مرثیه می‌خواندند و هر یک
بنوبه خود از این شیرین کاریها خلقی از جاهلان افزون می‌نمودند و گاهی می‌رقصیدند و این از جمله دارائی
کسب و کار جداگانه بود نه فقط در ایام عاشورا هم کار می‌کردند و اگر چه حالا هم بچشم نمی‌آید اما
در روزهای شوق مشاهده کنم که بعضی از علم بازها ... با شمشیر در وسط و زنجیر در دست جلو رفته و قمه تیز کرده
در عهد یک دو تای دیگر در ... قرار داده و بعد چوب علم را روی لبه دیگر قمه استوار می‌کردند و بعد
علم را با دو دست روی لبه قمه نگهداری می‌نمودند و سپس بحال دیگری در آنجا حسینی و سینه چون قسمتی از کارهای
آنها را اینجا ... این موضوع را هم بعید می‌دانم
هنوز هم که باز هم علم بازها در دهات در گاهی بنام علم بازی حرکاتی مخصوص نموده و این هم بعد از ایام کودکی
چند مرتبه علم بازی را دیده بودم

= سقاها =

بطوریکه در بعضی آثار دیده شده در زمان صفویه کسانی در ولایات از اطراف داشت مشک آب بدوش داشتند که
آب خوردن بر سر راه مردم می‌آوردند و خود از [illegible] گذشته‌اند و در عین انجام وظیفه اشعاری در مدح
و مرثیه حضرت سیدالشهدا از زبان خود می‌خواندند و این کار خیلی ... بود که این کارها تا حدی
و از هر طرف که عزاداری بصورت دسته و حرکت در بازار و کوچه‌ها هم بود در وقت هر دسته داشت که بار مشک
سنگین را بدوش گرفته حرکت می‌کردند و چون کار سقاها بیشتر آب دادن بمردم بود هم دسته شده بودند که
مثلاً این همه در جلو کمک می‌کردند و کار این طبقه کمک به اشخاص زخمی و آب دادن به ... تعبیت از
اصول مذهبی است — اکنون هم آنچه معمول است تقریباً جانی است که گفته شد آنچنانکه
آنکه کمکها را در ایام دسته و خیلی دیگر را دارند و در روز تمام که دسته خود را و گرد می‌آورند و جلو
دسته چند نفر آنها با مشک پر از آب حرکت می‌کنند و چند نفر هم هر یک کشکول در دست دارند و آب بمردم
داده و بعضی هم با ... شربت در کشکول‌ها ریخته می‌دهند — اطفال و دسته که هر یک آنگاه
سینه و شیر و قلعه که سقاها شده‌اند بمیان صف آمده ... و کشکول کوچکی در دست دارند بطرف آنها متوجه

... یکی شتر سواره راه می‌روند بعد از آن جوانان دیگری که مرثیه می‌خوانند از برادرانند جلو دسته شیپور
و مرثیه‌ها خوانده و آهنگ به شکل مطبوع خوانده و سایرین که در عقب راه می‌روند آنها را تکرار می‌کنند
معمولاً چند ترکیب مرثیه را تکرار می‌نمایند و کار اینها متحد و فقط خواندن مرثیه و راه رفتن با نظم در عقب
تمام دسته عادت آنها است چند شیر قبل است و تمام شب‌ها را مرثیه و از روز اول محرم تا روز ۱۱ و
بعضی تا ۱۳ محرم شب‌ها چند راه می‌روند و سرپرستی دارند بنام (اُستا) که دسته را اداره می‌کند
قبل از سلطنت شاه عباس که آزادی بیشتری یافته زیادتر بود در گاه‌ها جهار دسته متعدد بود و
یکی از مراسم اساسی این دسته‌ها تعزیه و شبیه‌ها بود و هر دسته دارای چند نوحه‌خوان بود
بود که نوحه‌ها را به دسته دیگر در ایام جمعه از تعزیه عاشورا و چند شب شرکت کرده و گاهی شعرا و نوحه
شعرا را به برادری می‌طلبیدند و در بین آنها نوحه‌ها یافت می‌شد که چندین از شعرای آن مرثیه
سوز و مطلب و غزل و مثنوی و ترکیب‌بند در خلال آن وجود داشت و خواننده‌ها دسته‌ها نوحه‌های از کسی
با هر دو دسته و مرثیه‌ها که نسبت اجتماع می‌خواندند دارای اصول و قواعدی بود که برای اینها
حدید با آهنگ تازه و بدیع شواری بسیار آنها تهیه می‌شد و نوحه‌های آهنگ با خواننده‌
آنها گاهی دسته و بعضی ساخته شده وقتی بیش از حدود ۵۰ نفر مردم و در روز معین که دسته
به بعد بقوت بازار دیگر که تزیین می‌کردند و هنوز هم در گاه‌ها این رسم بکلی نیز رواج دارد
و الفقه‌ها بهترین نوع عزاداری شمار می‌رود — این بود مختصری از مراسم عزاداری کاشان

مطلب چهارم — ورزش و پهلوانی

— بطوریکه ترقی پیشینیان از شرح حال گاه‌ها
کاشان در زمان سلطنت صفویه آثار ارباب ماهر نشان میدهد بطوریکه مشهور است در ترقی این فن شریف کوشیده‌اند
سایر امور باید در آن عصر پیشرفت داشت زیرا علاوه از سندی که از آن دوره خوانده شد قدمت بنای
زورخانه‌های کاشان بهترین دلیل بر ثبوت این مطلب است زیرا از یک بنای زورخانه‌ها بر میآید که
بنای یکی از آنها (ساخته شده) مربوط به سبک مخصوصی که مربوط به آن روزها بوده از منابع شده و ...
وقف عام است و چنین می‌نماید که مردم آن عصر مانند تکیه و حمام و حسینیه و چیزهای دیگر برای نفع عام
می‌ساختند زورخانه را هم یکی از ضروریات زندگی عامه دانسته و با نام خیراتی ساخته و
وقف کرده‌اند — مثلاً زورخانه محله پشت مشهد کنونی در زیر بنای تکیه حسینیه بسیار قدیمی ساخته شده است
و چنانکه این حسینیه و زورخانه مذکور نیز با هم بنا شده و هر دو وقف شده — زورخانه دیگر
و همچنین با آب انبار مجاور است و در زورخانه ورودیه آب انبار با زمین و ... است که بانی

این هر دو یک نفر است و این وضع در جهت تشویق ورزش‌کاران آن عصر و علاقه مردم را به این فن در آن زمان
می‌رساند
زورخانه‌های کاشان بسیار است و در قریه آران و بیدگل هم که جمعیت آن زیادتر از سایر قرا و دهات است چند زورخانه قدیمی
با بنای خوب زورخانه‌ها به شیوه بنائی که نامبرده وقف است و چون زورخانه که قدیم تر از خرابه شده از ...
و در حال حاضر مردم این محل در بنای آنها و تعمیر آنها که اثر ... از آن ... نخواهد ماند
و علاوه از زورخانه‌های قدیمی در کاشان زورخانه‌های خصوصی نیز بوده است مانند زورخانه‌ای که در جای
مرحوم شیخ ... ساخته‌اند و از جهت ورزش در کاشان و توجه مردم بدان از آن ... بوده است که با
طبقات این شهر پهلوانان و ورزشکاران ... که هر یک در کار خود سرآمد بوده‌اند و همچنین ... کم و بیش
از آن نیز ... شرح ... — از این جمله ... که در ... در علم ... و ...
حسابی ... — و نیز ... (... پیرمرد ... مرحوم حاج ... که ... و ... در ...) ... که
... و هر چند ... از طبقه علما و فضلا پهلوانان و ورزشکارانی در دوره اخیر ظهور
کرده‌اند و شرح بعضی از آنها را در ذیل می‌نگاریم — و نیز باید گفت که بطوریکه مردم کاشان در
برازندگی اندام و وجاهت منظر بیشتری از مردم ولایات دیگر برخوردارند در ورزش قدیم هم بی
سابقه نیستند و خوشحالیم که از نیمه دوم قرن ۱۴ هجری تا کنون ... از پهلوانان نامی
و نام آنها ... و هنوز نام بعضی از آنها و عملیات آنها را میشنویم که ذکر کلیه سرگذشت به
درازا بکشد — ... طول کلام خواهد شد
چنانکه در سال (۱۰۸۰) هجری در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی یکی از پهلوانان کاشان
(پهلوان میرزا بیک) در شهر اصفهان با ... داشته است و شرح این قضیه در ...
یک نفر ... و هیچ چیز از ... که ... او ... از مردم ورزشکار در آن عصر ...
می‌رساند — سپس ... که ... بزرگوار مرحوم ... از ... جنگی تدبیر ... در
این ... دسته‌ای ... که ... در ختام این فصل درج خواهیم کرد
اکنون کمی چند از وضع ورزش در حدود زمان زندگی مولف که غالب ... نظر بوده است
بعرض خوانندگان می‌رساند
... سال اخیر ... که در کاشان ... ورزشکاران ... مرحوم پهلوان ... از ... ابوالقاسم
پهلوانان ... و شیخ ... که ... و ... در ... و ... شیخ ... پهلوان ... از ...

... کاشان ... حاج علی ... بود — پهلوان ... بود از ایام کودکی شروع به ورزش کرد
و با آنکه در آن ایام پهلوانان دیگری در کاشان بودند به کمال مقصود نائل و صف شاخص گردید — و در منزل
پهلوان مرحوم حوضخانه‌ای بود که ... و در حوض ... بود روزی که ... زند
و چند نفر دیگر در آن حوضخانه ... پهلوان ... از ... سئوال کردم که چرا این حوض ... حال
گذشته ... به ... صورت ... جواب ... این خرابه یادگار ایام جوانی ... است — چون
در آن ایام خیلی جوان بودم و اجازه ورود به زورخانه نداشتم در این حوضخانه ورزش می‌کردم و چون
تخته مخصوص شنا نداشتم ... ... حوض که ... شنا می‌کردم برای ... در
شنا ... که ... که ... داده شده ... و ... حالا ... در
آن زمان ... خاطرات ایام کودکی ... است — ... در ...
از آنکه پهلوان ... در قطعه‌ای از اراضی ... کاشان زورخانه ... که ...
که بهترین زورخانه‌های ایران بشمار می‌رفت — ... زورخانه مذکور ... در ... از
... خراب ... و ... آن ... پهلوان مرحوم زورخانه
دیگر ... با ... (... که ... در آن ایام ورزش ...) ... و ...
... شروع کرده است — پهلوان اگر علاوه از موفقیتی که در فن خود ... ورزشکار ... بود
... و ... در سایر ولایات ... چیزی ... دولت ... و ... و خوشی اخلاق بود
به همین ... گذاشته — ... در ... اخیر عمر ... از ترک ورزش که برای ... او
... بود ... تا ... فن ورزش در کاشان
... که بعضی در کاشان ...
... از ... ورزش ... که ... برای ... طالب ورزش می‌کنند
... که در ... از حیث ... کار ... که ... گرفت و حتی در بعضی موارد
از ... به ... مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم ... که ... از مرحوم
نیز با آنکه از طبقه علما و فضلا ... در ... زندگی می‌کرد ... پهلوانان ...
... و فرزندان ... ورزش و کشتی ... از همه فرزندان ایشان
در ورزش ... و ... در کار ... که ... کاشان
... در ... که ... باز ...

چون بقیه از این فرصت [illegible] پهلوانانی که از [illegible] ورزشگاه‌ها بوده‌اند و مشهور

[illegible] زورخانه [illegible] درج [illegible]

۱ - پهلوان اکبر دلاک - که نوچه مرحوم پهلوان اکبر [illegible] [illegible] در ورزش [illegible]

نظیر نداشت و خیلی [illegible] برحمت ایزدی پیوسته

۲ - پهلوان اکبر دباغ - که [illegible] پهلوان اکبر [illegible] و باغ [illegible] است [illegible]

در تهران [illegible] از [illegible] خدمت [illegible] در تهران [illegible] اکبر [illegible] است

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تمام

[illegible] مشغول بود [illegible] که [illegible] در زورخانه پهلوان اکبر [illegible] و کشتی [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] از [illegible] انگشت [illegible] که در جوانی

چه قوه و زوری [illegible] وجود داشت

۳ - آقا حسین پهلوان پشت مشهدی - که [illegible] است [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ورزش [illegible]

[illegible] پهلوانی او [illegible] [illegible] او [illegible]

[illegible] ۱۵ سال است که [illegible]

۴ - ارباب محمدرضا نقوی - از [illegible] [illegible] و علاقه [illegible]

پهلوانان [illegible] یکی از [illegible] ورزشگاه‌ها [illegible] پهلوانی

او [illegible] از [illegible] حاج [illegible] [illegible]

۵ - آقا سید رضای تریاک‌مال - [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] زورخانه

پهلوان اکبر [illegible] و مردم [illegible] از قوت و توانائی او [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] گرفته [illegible] [illegible] [illegible]

۶ - حاج هاشم پشت مشهدی - [illegible] ورزش [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زورخانه [illegible]

۷ - آقای حاج آقا احمد نقوی سلمه‌الله - از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ورزش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ورزش [illegible]

۸ - پهلوان آقا رضای مقامی - فرزند برومند مرحوم حاج هاشم [illegible] و از

شاگردان درجه اول مرحوم پهلوان اکبر رباطی - از جهت [illegible] اندام [illegible] از پهلوانان

[illegible] [illegible] [illegible] در فن کشتی [illegible] [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] که ورزش [illegible] [illegible] مشغول [illegible]

۹ - پهلوان اکبر مقامی - برادر پهلوان آقا رضا و فرزند مرحوم حاج هاشم است

و فعلاً نیز مشغول ورزش [illegible] جوانی است [illegible] و امروز [illegible] ورزشگاه [illegible]

۱۰ - پهلوان رضای [illegible] - از نوچه‌های پهلوان مرحوم [illegible] است [illegible]

فن کشتی [illegible] [illegible] نوچه‌های پهلوان [illegible] [illegible] ورزش

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

پهلوان صادق سلمانی - از نوچه‌های پهلوان مرحوم است [illegible] از فن کشتی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و نیز ورزش [illegible]

۱۱ - آقا علی قناد - [illegible] است [illegible] اندام و [illegible] ([illegible])

[illegible] کشتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مشغول ورزش [illegible] تمام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۲ آقای سید حسن هاشمی - این مرد [illegible] دارای [illegible] مشغول است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انواع خط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خط [illegible] [illegible] خط [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از خط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معانی [illegible] - [illegible]

از نوچه‌های [illegible] پهلوان اکبر مرحوم است و در کشتی و [illegible] [illegible]

گرفتار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زورخانه [illegible]

[illegible] [illegible] پهلوانان [illegible] [illegible] [illegible]

پهلوان میرزا بیک که [illegible] [illegible] :

این جواز از سفینه وقاری شاعر عصر شاه سلیمان صفوی بمجلهٔ ارمغان

نقل و از مجلهٔ مذکور باین تاریخ منتقل گردیده و ظاهراً وقاری موصوف خود

انشا کننده این قبیل جوائز و فرامین بوده زیرا در متن جواز اشعاری از

او درج شده است

. صورت نطعی پوشیدن پهلوان میرزا بیگ کشتی گیر .

سپاس مبرا از کسوت قیاس قادر توانائی را سزاست که قهرمان بیهمالش

طنطنه کوس لمن الملک در شش جهت جهان انداخته و سپهبد بیمثالش

لوای رب المشرقین ورب المغربین در عرصه کونین برافراخته نیروی بازو

غیرتش سرافرازان گردنکش را تاج غرور و اقتدار بطوق ذلت وانکسار

مبدل نموده و قوت سرپنجه توتیش افتادگان خاکی نهاد را در معرکه

خاکساری فرصت میدان داری ارزانی فرموده . تعز من تشاء و تذل

من تشاء . شیخ سعدی

عزیزی و خواری تو بخشی و بس   عزیز تو خواری نبیند زکس

وثنای مبرا از شایبه انتها صاحب قوتی را شاید که بحکم بعثت علی الاسود والاحمر

صلای عرب و عجم درداد سرکشان آتش نهاد جن و هوا پیمایان خاکی اساس

انس را با هنگ انقیاد بر گردن تسلیم نهاد با وصف پیش خیزی پس خیزان

میدان نبوت را پیش کشیده و بارتبه پس خیزی پیش خیزان معرکه رسالت را

کسوت تصدیق زورآوری بخشیده سید الکونین و رسول الثقلین . سعدی

محمد کافرینش هست خاکش   هزاران آفرین بر جان پاکش

و بر آل هدایت مآل و اهل بیت ارشاد استنادش که ازجامه‌خانه عالم بالا قامت

قابلیت ایشان بکسوت کسا و خلعت عبا بمدلول انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مشرف و مخلع گردیده سیما شهسوار مضمار لافتی

ولایت گیر عرصه انما قوی بازوئی که سرپنجه قدرتش از در خیبر سپر ساختی و اگر

کره زمین را حلقه بودی چون گوی خورشیدش بر فلک انداختی سیلی قهرش -

پهلوانان نطع پوش ادیم زمین را روی مذلت برخاک خواری مالیده و صدمه

صولتش زورآزمایان رستم توان را دست جرئت بر پشت جلادت تابیده

دیگهای سینه پردلان از آتش تیغ آبدارش در جوش و شعله‌های خشم -

مبارزان از آب تیغ آتشبارش خاموش نعم ما قال - وقاری

آنزمان که در پوشد از هژبر جنگی   آفتاب نورانی طیلسان ظلمانی

گه کند هژبر انرا دامن سپر جیبی   گه کند نهنگانرا جیب درع دامانی

سبکه شد دلیرانرا از هوا شود باران   خود پردلان گردد چون کلاه بارانی

از دم یلان آید نعره هو الباقی   وز دل جبان خیزد ناله انا الفانی

تیغش از میان خیزد هم چو پر کشتی گیر   پای تا سر جوهر درلباس عریانی

هر کرا زند فتحی گردنش نپیچد سر   هر کرا به پیچد سر تن دهد بخذلانی

قاتل الکفره امیر البرره الهمتی بحیدره اسدالله الغالب علی بن ابی طالب،

صلوات الله علیه الی یوم الدین اما بعد چون مضمون کلام حقیقت انجام

فاستعینوا من کل صنعة بارباها برذمت همت هر فردی از افراد انسان

لازم و متحتم است که در تمشیت امور خود دست ارادت در دامن مرشدی

کامل زده باعانت پا پیری او از فریب و فسون و مکر و فنون نفس اماره

که فی الواقع کهنه کشتی گیری است مکاره و زبردستی است که بفنون غیر مکرر

هر لحظه حریف را زیردست مینماید و خاکمالش میفرماید رهائی یابد بنابراین

شجاعت آثار پهلوان میرزا بیک تبریزی الاصل کاشانی المولد بعد از -

فیروزی معارک مصارعت و کشتی گیری و زیردست گردانیدن زبردستان

این فن در نطنز فیروزی اثر پادشاه ملک سپاه وفلک بارگاه جمشید حشمت
فریدون شوکت کیخسرو ابهت آفتاب عالم آرای سپهر جلالت وعدالت
گوهر افسر پیرای دریای امامت وخلافت ، وقاری ،

دارای کی نشان ومنوچهر جم نگین   جمشید کام بخش وفریدون کامکار
اسکندر زمانه ونوشیروان عهد   طهمورث جهان وسلیمان نامدار

ومرجع شرف از جانب آن سلیمان شان بپوشیدن نطنی سعادت خدمت
شیخ ونقیب وفرزندان ارباب طریق دریافته وبجمعیت اهل اختیار ودرویشان
دیار شناخته همه را در تکیه فیض دارالسلطنه اصفهان صینت من طوارق الحدثان
جمع کرده ولوازم فقر ودرویشی بجای آورده ودست ارادت در دامن شجاعت
آثار پهلوان محمد یزدی زده ومشارالیه اورا به پیر ارشادش شجاعت شعار
پهلوان نطنی کاشانی سپرده وموصی الیه اورا تنبان نطنی وکاسه نبد(۱) انعام
نموده کمال سعی وهمراهی رعایت فرموده وبپیر نظرش بسیادت ونجابت
مآب طریقت انتساب فصاحت وبلاغت اکتساب عندلیب گلشن مدح ،
گستری وسخن پردازی میرابراهیم شیرازی سپرده وسیادت مآب مزبور اورا
بخدمت نواب مستطاب معلی القاب سیادت ونجابت پناه هدایت ونقابت
دستگاه قطب فلک سیادت ونجابت مرتضای ممالک اسلام مقتدای طوایف
انام نور حدیقه سید المرسلین نور حدقه آل طه ویس نقیب نقباء کمالا للسیادة
والنجابة والهدایة والنقابة والعرفان میرمیران بنی غفران ورضوان دستگاه
ابوالحسن میرزا برده بشرف تاج وکمر ولنگ وکشتی(۲) سرافراز گردید ودر سلک
مریدان راسخ الاعتقاد انسلاک پذیرفت . تحریراً غره شهر صفر المظفر سنه
۱۰۸۱

(۱) تنبان نطنی پهن چند رنگ است که امروزه نیز آنرا کشتی گیران میخوانند وکاسه نبد ظرف [illegible] است که پهلوانان
بزرگ برکاسه زانوی خود میبسته اند
(۲) کشتی نخ قالب کمربند است که درویشان بکمر میبندند و[illegible] شال [illegible] است [illegible]
یعنی زنار نصاری [illegible] است

مبحث نهم - آثار وابنیه تاریخی موجود واز بین رفته مشتمل بر مقدمه و ۱۴ مطلب
مقدمه   سخنی چند در علت از بین رفتن آثار تاریخی کاشان

مقدمه   شهر کاشان که جزو شهرهای قدیم دارای هزاران سال تاریخ میباشد روزی از حیث ابنیه
وعمارات تاریخی بسیار غنی بوده امروز براثر بی اعتنائی [illegible] از سایر ولایات قدیمه فقیرتر
است زیرا آثار تاریخی آن چه براثر زلزله وچه بواسطه عدم توجه مردم از بین رفته و بنگارنده
مشهود است آنقدر که در کاشان با آثار تاریخی (غیر از آنچه از طرف باستانی محفوظ مانده) بی اعتنائی شده
در هیچ جا نشده باشد زیرا در این شهر که عمارات سلطنتی وابنیه خیریه [illegible] وجود داشته
اکنون جز مختصری که ذکر خواهد شد اثری از آن بجای نیست [illegible]
[illegible] در همه جا [illegible] - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از ابنیه قدیمه [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] - این شرح [illegible] تا خوانندگان [illegible]
ابنیه [illegible] کاشان [illegible] از بین رفته [illegible]

وبافات ورباطات متعدد در شهر واطراف شهر بوده است [illegible] حاکم کاشان در شرح حال
او مفصل حوادث تاریخی شهر خرابه شده [illegible] واین ابنیه [illegible]
[illegible] ماثر الخضریه تالیف [illegible] اکنون اثری از
آن کتاب [illegible] - [illegible] مدرسه [illegible] و
بزرگ [illegible] است که [illegible] از آن در متون برخی کتب دیده میشود -
اگرچه [illegible] ابنیه [illegible] آنچه بنظر میرسد [illegible] این شهر در
عصر [illegible] - [illegible] بدانان شهر [illegible]
[illegible] ملاعبدالباقی نهاوندی برادر [illegible]
[illegible] در تاریخ ماثر رحیمی [illegible]
بنام عبدالرحیم خان میرزا خانخانان تالیف کرده مینویسد (دیگر از آثار او [illegible]
[illegible]
[illegible] از این قسم عمارت [illegible]) [illegible] و ابنیه
[illegible] علت بی اعتنائی [illegible]
[illegible] زلزله الهی سال ۱۱۹۲ و [illegible] این [illegible] ابنیه
[illegible] از بین برود
[illegible]
[illegible]
باغشاه فین که [illegible] از آن باقی نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible] از نظر تاریخ [illegible] از
حیث صنعت وباستانشناسی
مطلب اول . تپه سیلک . (بکسر سین وفتح یاء وسکون لام وکاف فارسی) این تپه
که در جنوب غربی کاشان [illegible] واقع شده است در سال ۱۳۱۰ [illegible]
[illegible]

است [illegible] آثار [illegible] ایران باستان [illegible] - [illegible]
[illegible] ۱۳۲۹ [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۱۰۰ تا ۸۰۰ سال قبل از میلاد است و [illegible]
[illegible] ۲۸۰۰ تا ۱۱۰۰ قبل از میلاد [illegible]
[illegible]
[illegible] اطلاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] - انتهی
[illegible] تپه سیلک [illegible] تاریخ کاشان قبل از اسلام [illegible]
[illegible]
دوم . آتشکده نیاسر - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سوم . مسجد جمعه . [illegible] ابنیه [illegible] کاشان [illegible]
[illegible]
[illegible]

بر استحکام آن افزوده گردد و تمام نمای کاشیکاری قدیم این مسجد در تعمیرات سال ۱۱۹۶ که بهمت عبدالرزاق خان کاشی و بعد از واقعه زلزله انجام گرفته از بین رفته و روکاری جدید [illegible] از تعمیر عبدالرزاق خان می‌کند چنانچه بر کتیبه سر در مسجد قسمتی از آن را بالای سر در [illegible] آن مسجد است که در وقت [illegible] و بقیه در روی [illegible] است و در روی [illegible] کتیبه است که خطوط آن [illegible] بطور برجسته نمایان شده و متن تاریخ ۸۶۸ هجری قمری است و نیز روی [illegible] گنبد مسجد است که مربوط بمسجد جمعه می‌باشد

تا این زمان در سال ۱۱۹۲ طوری [illegible] بوده است که با بعضی [illegible] بنای جامع خبر از زلزله [illegible] داشته زیرا [illegible] غیر از گنبد و ایوان و [illegible] ایوان و منار [illegible] و یک محراب خراب [illegible] در شبستان [illegible] از جانب شبستان [illegible] دیگر شبستان [illegible] در طرف غرب و [illegible] در طرف شرق [illegible] بنای این مسجد ساخته شده و [illegible] گنبد و ایوان ندارد و [illegible] این بنیه مذکور بعد از زلزله بهمت عبدالرزاق خان [illegible] ساخته شده باشد [illegible] این بنیه مذکور موقعیت مناسبی است که در [illegible] قرار گرفته زیرا [illegible] مساجد [illegible] رفته [illegible] در [illegible] قرار گرفته [illegible] و طرف دیگر [illegible] است [illegible] انجام [illegible] ابنیه دیگر [illegible] وضع [illegible] توجه این [illegible] می‌سازد

ولی [illegible] محراب [illegible] بر [illegible] که در شبستان [illegible] قرار دارد [illegible] بر آن خط محراب [illegible] بر محراب شبستان مسجد جمعه اصفهان است که در دوره سلطان [illegible] ساخته شده [illegible] محراب مذکور [illegible] والحاق [illegible] از حیث [illegible] قرار دارد که [illegible] از بین رفته [illegible] محراب [illegible] برگرفته [illegible] از وقت [illegible] عمر [illegible] ندارد

این مسجد در سال ۱۱۹۴ بر اثر زلزله عجیب کاشان که شرح آن در مبحث حوادث [illegible] خواهد آمد خراب شد (۳) عبدالرزاق خان کاشی که ذکر [illegible] در مبحث مذکور بطور [illegible] خواهد رسید در سال ۱۱۹۶ [illegible] بتعمیر آن [illegible] و [illegible] در تیم [illegible] گنبد [illegible] موجود است [illegible] ۱۲ بیت راجع بتعمیر مسجد [illegible] در آن [illegible]

و بیت مقطع آن که حاوی تاریخ تعمیرات است بطور خوانا ملاحظه می‌شود

بهر تاریخ خود با هاتف   گفت (شد مسجد کاشان تازه)
۱۱۹۶

تا این زمان آثار تزئینی و روکاری بنای مسجد و بعید نیست که اگر در موقع تعمیر چیزی از روکاری باقیمانده بوده است [illegible] از بین برده‌اند که هرچه خراب بوده ساخته‌اند

منار مسجد از خشت خام ساخته شده و [illegible] آنرا از آجر بهم که در زلزله مذکوره یا وقت دیگری ریخته است و این منار کلیتی [illegible] است که با چهار [illegible] می‌باشد عده‌ای از اهالی [illegible] سطح مسجد از سطح کوچه و خانه‌ها [illegible] بلندتر ساخته شده تا بتوانند شبستانها را [illegible] کنند و در زیر [illegible] مسجد زیرزمینی است که [illegible] دارد و [illegible] خانه [illegible] و از این [illegible] است [illegible] که [illegible] خراب شده و [illegible] است

مسجد جامع کاشان بعد از تعمیر سال ۱۱۹۶ تا آخر ... تعمیر دیگر [illegible] است از جمله [illegible] و [illegible] که امروزه [illegible] شده [illegible] مسجد [illegible] ۳۰۰ [illegible] و این [illegible] وزارت فرهنگ قرار گرفت و وزارت [illegible] از [illegible] مسجد [illegible] و این [illegible] است که [illegible] اموری [illegible] است که بنای [illegible] تا بنام [illegible] علم الراجم و وزارت [illegible]

در [illegible] مسجد جمعه [illegible] است که [illegible] از آن باقی مانده و اگر در [illegible] آنها [illegible] است که [illegible] از آنها [illegible] مسجد [illegible] ساخته شده

کاشی [illegible] مسجد کاشی — این مسجد که در بازار [illegible] بود [illegible] و مسجد [illegible] بزرگ [illegible] است [illegible] و [illegible] آن [illegible] مرکز [illegible] آن [illegible] است و [illegible] این [illegible] از [illegible] در [illegible] این گنبد و ایوان [illegible] است [illegible] و [illegible] آن از [illegible] شده — [illegible] شبستان دیگر ساخته [illegible] است که [illegible] خراب شده و محراب [illegible]

که آن نیز روی [illegible] در سال ۱۳۲۴ شمسی [illegible] از [illegible] تاریخ [illegible] شبستان [illegible] و [illegible] محراب [illegible] از آثار [illegible] محراب [illegible] و [illegible] تا [illegible] که [illegible] محراب [illegible] از بین برده‌اند و [illegible] که [illegible] ندارد

مسجد مذکور [illegible] و [illegible] در [illegible] که [illegible] است و [illegible] برای حفظ شبستان [illegible] قرار نگیرد

چهارم — ابنیه تاریخی نطنز — [illegible] آثار تاریخی نطنز [illegible] کاشان [illegible] تا [illegible] و [illegible] این آثار [illegible] است [illegible] که [illegible] شده [illegible] و [illegible] این [illegible] گنبد [illegible] که [illegible] آن [illegible] می‌پردازیم

۱ — بنای دوره ساسانی — این بنا [illegible] که [illegible] در نزدیک مسجد جمعه نطنز [illegible] است که گنبدی [illegible] و [illegible] آن [illegible] است [illegible]

۲ — مسجد کوچه میر — این مسجد [illegible] ندارد [illegible] محراب [illegible] و [illegible] ایرانی [illegible] که [illegible] است

۳ — مسجد جمعه — [illegible] که [illegible] مسجد جمعه [illegible] ابنیه مذکور [illegible] در سال ۷۰۴ و ۷۰۹ [illegible] و بقعه عارف بزرگوار و معروف شیخ عبدالصمد نطنزی که در سال ۷۰۷ [illegible] جزو این ابنیه است و بانی بقعه زین الدین خلیفة الاکبری است [illegible] و [illegible] و [illegible] زین الدین [illegible] است

و آیا [illegible] از [illegible] است یا قریه [illegible]؟ و نیز [illegible] که [illegible] نباشد و در [illegible] از [illegible] تاریخ بنای [illegible] ۷۲۰ می‌باشد [illegible] و شیخ عبدالصمد [illegible] این خانقاه و [illegible] خراب گردیده باشد

۴ — گنبد باز — [illegible] گنبد [illegible] از [illegible] نطنز [illegible] است از لحاظ صنعت معماری [illegible] از بوالهوسیهای سلاطین گذشته است [illegible] برای این بنا [illegible] بیان می‌کند و [illegible] تاریخی [illegible] است [illegible]

محمود بن هدایت الله نطنزی مولف تاریخ [illegible] نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار که [illegible] از [illegible] و [illegible] آن تاریخ [illegible] که [illegible] یکی از [illegible] باز لوند [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] وصف می‌کند

هر کشتی که کردند اورا رها   [illegible]
چو بر [illegible] دوال   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

بهر صورت [illegible] که [illegible] باز لوند [illegible] برای [illegible] در [illegible] و [illegible] گنبد [illegible] که [illegible] بنا [illegible] نجم الدین محمود [illegible] امیر نجم ثانی که [illegible] نطنز [illegible] است [illegible] — مولف نقاوة الآثار [illegible]

در موضع گنبد مذکور نظم و در تاریخ حفر [illegible] بوده است

یکی گنبدی از خشت زود	ز رفعت برِ گنبد سپهر کبود
ز احداث این گنبد نامور	قضا کرد بهر سپهر دگر
سپهر [illegible]	کنون [illegible]
[illegible]	[illegible]

پنجم - ابنیه شهروانیان - مسجد خواجه عماد معروف به مسجد میدان - میدان سنگ
دارالشفا - منار زین الدین - مدرسه خواجه تاج الدین و بقعه وی

این ابنیه را از آن جهت با هم بیان می‌کنیم که بانیان آن با هم ارتباط داشته و ظاهراً برادر بوده‌اند [illegible] خواجه عماد الدین - خواجه زین الدین - خواجه تاج الدین [illegible] برادر [illegible] [illegible] [illegible]

مؤلف مرآت کاشان - در ضمن ترجمه [illegible] [illegible] [illegible] سفور [illegible] است

[illegible]

مسجد میدان و میدان سنگ - [illegible] منسوب به خواجه عماد الدین است [illegible] [illegible] سنگ [illegible] زینة المجالس [illegible] (در ایام حیات الحفاظ الاعظم والخاقان المعظم الاکرم غیاث الدنیا والدین سلطان ابوسعید گورکان خلد الله ملکه وسلطانه) [illegible] [illegible] [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله [illegible]

ای آینه جمال شاهی که تویی	[illegible] الهی که تویی
بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست	[illegible] خواهی که تویی

[illegible] (۸٨٧) [illegible]

[illegible]

[illegible] - [illegible] [illegible] مولانا مظفر الدین [illegible] [illegible]

دارالشفا - این مدرسه [illegible] خواجه [illegible] ٨٨٢ [illegible]

هر که آید بجهان اهل فنا خواهد بود	آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود

[illegible] مؤلف [illegible] محمد مخترع [illegible]

[illegible]

[illegible] شاعر معروف ٩٧٢ [illegible] [illegible]

منار زین الدین - منسوب است به خواجه زین الدین برادر خواجه عماد الدین و تاج الدین - [illegible] ٢٥ [illegible] ١٢٨٨ [illegible]

خراب ساختند و خیلی کردند و این واقعه در سال ۹۰۰ هجری [illegible] اثنای اختلاف زیرا در آن روز منار الدوله [illegible]
کسی وجود داشت و نه خوار است ، به یکی از [illegible] این مسجد اینک لوا است

غیر از آنکه منار خراب شده بنا نشسته به طوری که از نقطه [illegible] حرکت و [illegible] است که با دو اطو
گردش ۱۵ سانت ارتفاع پر بلند تر منار ۳۰/۹۰ متر بوده است و بالنصف شبیه از ۱۱۵ [illegible]
با بلندی [illegible] کمال رسیده است که ارتفاع منار ۴۵ ذرع است و تحقیقاً اشتباه نموده است

[illegible] منار در کمال شیوع است که می گویند رکن الدین خواهری داشته که در تحصیل
منار [illegible] که از [illegible] زمین و هم بالا توت است و [illegible] نقطه [illegible] رکن الدین
[illegible] و حفظ [illegible] کذا البته معقول نیست [illegible] این افسانه را [illegible]
ذکر کنیم که دقیق ممکن است از همین افسانه خالی است آید .

در جنب مرط کوچکی که منار در آن قرار گرفته حسینیه ایست که می گویند با این منار در آن [illegible]
[illegible] که [illegible] بوده [illegible] از آن که در سال ۱۱۱۱ [illegible] شده
[illegible] رکن الدین در همین [illegible] و [illegible] ۵
راه یافته باشد زیرا پیداست که در اطراف منار [illegible] وجود داشته و چنین خالی و خرابه
نبوده است

غیر از آنکه منار لو خراب ساختند واقعه در کمال [illegible] منار [illegible] و در دنبال [illegible]
و منه نیز برای اثبات درجه تعصب زنان این شهر که در فصول گذشته [illegible]
[illegible] و [illegible] باشند [illegible] و [illegible] (شوهر [illegible] سازند) [illegible]
تمام شده است

در حدود سال ۱۴۰۲ بعد یکی از [illegible] که [illegible] در آنجا [illegible] از این
[illegible] برای [illegible] (شهر [illegible] که از دیگران برای
[illegible] این زن [illegible] و آنکه [illegible] قرار گرفته و [illegible]
گرفت و [illegible] ۹۰ [illegible] از [illegible]
چنین که [illegible] شده . ~~[illegible]~~

مدرسه خواجه تاج الدین و مقبره وی . [illegible] که تاج الدین
[illegible] از [illegible] که از [illegible] بجا مانده [illegible]

رفیع و [illegible] و مسجدی ساخته . لکن از [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] این خبر نیز
سال ۱۲۸۸ . منار و گنبد [illegible] وجود داشته است [illegible] زیرا اکنون مسجد [illegible] نیست و آنچه
هست گنبد و [illegible] است که در نزدیک مسجد [illegible] بزرگ و [illegible] فاصله [illegible] رکن الدین
ندارد قرار گرفته

از [illegible] که [illegible] است [illegible] به [illegible] وارد [illegible] می شود [illegible] رفیع است
در [illegible] متعدد و از [illegible] که [illegible] است که [illegible] ثبت [illegible] ورودی
مسجد [illegible] بوده و در [illegible] ثبت [illegible] گنبد رفیع [illegible] گنبد [illegible]
[illegible] گنبد [illegible] و [illegible] نیز [illegible] است

در گنبد [illegible] محوطه [illegible] که [illegible] چیزی نوشته [illegible]
و در اطراف [illegible] در [illegible] به [illegible] بسیار [illegible] بزرگ [illegible] ۵
[illegible] است [illegible] گنبد [illegible] که [illegible] است و در [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] بسیار [illegible] است [illegible]
[illegible] آیینه [illegible] شده و در [illegible] از [illegible]
[illegible] این گنبد [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] او
در جلد دوم خواهد آمد . [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] دارد [illegible] خواجه تاج الدین در همین گنبد [illegible]
که [illegible] و [illegible] تاج الدین [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible] . [illegible]
[illegible] بزرگی دارد [illegible]
[illegible] گنبد [illegible] خواجه تاج الدین [illegible]
[illegible] که معلوم نیست [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible] خواجه دارد

چهل و یک در جلد دوازدهم

گنبد [illegible] که [illegible] گنبد [illegible]
از [illegible] معلوم است و نه [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد

مطلب ششم . بقعه ابالولو ملقب به بابا شجاع الدین . [illegible]
[illegible] واقع شد [illegible] که [illegible]
[illegible] است و [illegible] ندارد زیرا [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] از [illegible]
و [illegible] خواهد [illegible]

گویند [illegible] که [illegible] ابولولوه ملقب به شجاع الدین [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] ۵
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] ۱ و [illegible]
که [illegible] اینجا [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ابولولوه است [illegible]
[illegible] که [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] بوده است

این [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] ۵
[illegible] که [illegible]
و [illegible] بیاورد [illegible] و
[illegible] است

[illegible] که از [illegible] واقع شده
[illegible] است [illegible]

این [illegible] انواع [illegible] بیادگار

[illegible] دارای گنبدی [illegible] است [illegible] و [illegible]
وسیع دارد که با اطراف آن [illegible] و [illegible] دارد که [illegible]
[illegible] است [illegible]

[illegible] حکومت محمد حسنخان [illegible] ناصرالدین شاه
و [illegible] که [illegible] برای [illegible]
[illegible] آن [illegible] شده باشد

مطلب هفتم . باغشاه فین . این [illegible] که [illegible] است
[illegible] که [illegible]
[illegible] ۵ [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] . [illegible]
آن [illegible] این باغ [illegible] .
عمارت اندرونی . عمارت بیرونی . [illegible] . حمام . [illegible] . برج [illegible]
. حوض [illegible] . [illegible] . [illegible]
[illegible] ست [illegible]
[illegible] است
[illegible] . [illegible] این باغ [illegible]
[illegible] دیوار
[illegible] اتصال
[illegible] . [illegible] حمام در باغ شاه [illegible] است

که هر جو در ضلع شرقی باغ قرار گرفته یکی از آن ابنیه تعمیری و این بناها عمارتی است که امیر کبیر علیه الرحمه در آن
تعمیر رسیده دیگری نوبت [illegible] در زمان فتحعلیشاه ساخته شده - بدو شاه باغ مذکور
شاه عباسی عمارت مطبقی از چوب بوده به حکم فتحعلیشاه است که نقش آن بر کتابه شاه گوی جنوبی
کشیده شده و امروز اثری از آن عمارت چوبی [illegible] نیست [illegible] که از آن ساخته [illegible]
باغ در زمان [illegible] حاج میرزا آقاسی صدراعظم [illegible] شده تعمیر شده و مرحوم حاج میرزا [illegible]
[illegible] از [illegible] شعرای [illegible] شده است [illegible] به تاریخ [illegible]
ریخته و [illegible] بر کتیبه شاه گوی جنوبی نوشته اند که از آن قصیده ابیات ذیل در اینجا [illegible]
[illegible] است

[illegible] خادم [illegible] تو یا صورت [illegible]

تا آنجا که گوید

[illegible] جهان [illegible] که بر [illegible] گاه [illegible]

الی آن که گوید

که احیاء [illegible] شاه [illegible]

۱۲۲۴

اگرچه خرابی باغ و [illegible] خروج [illegible] ، [illegible] شده [illegible] ، [illegible] بجای آن آنگه
که زیرا [illegible] که کاری [illegible] قسمتی [illegible] پرداخت [illegible] لازم [illegible]
باغ [illegible] - مردم [illegible] که [illegible] بنای [illegible] کرده
یکی از [illegible] حوض ۱۱ [illegible] در [illegible] که [illegible] فاصله دارد
[illegible] از [illegible] حوض [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خراب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

[illegible] به [illegible] است [illegible]
[illegible] - [illegible] که [illegible] عمارات
[illegible] - [illegible] باغ [illegible]
[illegible] مردم [illegible] درخت و چوب [illegible] خدا

پیدا نبود [illegible] چنار [illegible] که [illegible] شاه [illegible] باغ
[illegible] درخت [illegible] عمارت ([illegible]
[illegible]) [illegible]
[illegible] ۱۲۱۰ [illegible] باغ [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] امروز [illegible] و [illegible]
[illegible]

در جوار باغ و [illegible] باغ دیگری بود که [illegible]
باغ [illegible] و [illegible] آن [illegible] از آن [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] است

مطلب هشتم - بند قهرود یا سد عباسی : این بند عظیم [illegible] که [illegible]
دریاچه [illegible] در قریه قهرود که تا [illegible] ۴۲ [illegible] دارد [illegible] و [illegible] دیوار
[illegible] که [illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible] سد مذکور از سنگ [illegible]
ساخته شده ~~[illegible]~~ [illegible] از [illegible] شد
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] - [illegible] تاریخ [illegible] ۸
[illegible] است [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] سد مذکور [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] - [illegible] سد قهرود [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] - سد قهرود در سال ۱۰۱۰ ساخته شده [illegible]
[illegible]

این قوی بنیاد بند دیرپای | کی بنا محکم نباشد آمده
دشت را زان آب و حاصل شده | کوه را زان بحر در برآمده
هم چو عدل پادشاه بحر و بر | آب بحر و رونق بر آمده
یا ازین بنیاد گردون ارتفاع | کوه چون دریا تو اکنون آمده
چون دو مرغابی مه و خورشید و چرخ | روز و شب در روی شنا ور آمده
چون زمام پادشاه دین پناه | این بنا از زینت و فی آمده
لاجرم چون دولت شاه از فتور | در امانش تا روز محشر آمده
شاه غازی آنکه چتر دولتش | خال روی نصرت و فتح آمده
شاه عباس آنکه در حشمت ملک | سد راه فتنه و شر آمده
داد فرمان چون سکندر خضر را | آنکه چون خضر پیمبر آمده
تا ز وضع این قوی بنیاد بند | کی متانت سد اکبر آمده
راه یاجوج مفاسد بست [illegible] کذا | زانکه بحر فضل داور آمده
بانی اسکندر شد و ساقی خضر کذا | کرد کارش یار و یاور آمده
سیم حل کرده است آب او از آنک | خاکش از کبریت احمر آمده
این بنا تا حشر خواهد ماند از آنک کذا | آبش آهن سنگش از زر آمده
سال اتمام بنایش را خرد | زاین دو مصرع زیب گستر آمده
دفع یاجوج حوادث را چو عدل | ثانی سد سکندر آمده

سد عباسی [illegible] شاه
[illegible] و [illegible]
[illegible] شاهزاده
[illegible] میرزا
[illegible] دوم
احمد ادیب [illegible] که شرح حالش در جلد دوم
[illegible] مذکور
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه
[illegible] میرزا
[illegible]
سد عباسی [illegible]
[illegible]
[illegible] اتمام
[illegible] تاریخ [illegible]
سال [illegible]
۱۲۵۳

و نیز رباعی ذیل از حسینی عراقی و منقول از تاریخ ماثر رحیمی است :
در آب و هوا [illegible] | کاشانیان کفتر از صفاهان سنجید
خاکی که [illegible] شاه | بند قهرود زنده رود [illegible]

مطلب نهم - مدفن شاه عباس کبیر - در بقعه [illegible] حبیب بن موسی الکاظم واقع در [illegible]
[illegible] که در [illegible] صفویه [illegible] سنگ [illegible]
تمام [illegible] است [illegible] شاه عباس [illegible] اگرچه در روی سنگ چیزی از نام
[illegible] است [illegible] شاه عباس [illegible] است [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] شاه عباس [illegible] - در [illegible] شاه عباس [illegible]
مردم [illegible] - در [illegible] ۱۲۱۰ [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سرداب مذکور [illegible]
[illegible]
قبر [illegible] قرار دارد والله اعلم -

[illegible] سنگ [illegible] است [illegible] الکرسی [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] عبارت کل شیئ هالک الا وجهه [illegible]
[illegible] الکرسی بخط محمود المحلاتی [illegible] ([illegible]) [illegible]
سنگ [illegible] است [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] است [illegible]
سنگ [illegible] - این سنگ [illegible] است [illegible]
[illegible] یافت [illegible]

مطلب دهم - باروی شهر - در زمانی که شهرهای ایران [illegible] برج و باره و دروازه [illegible] محفوظ
و محصور می گردید - باروی شهر کاشان بین البلاد [illegible] استحکام امتیاز تمام داشت [illegible]
[illegible] است - دیوار مذکور از سطح زمین تا [illegible] ۱۴
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] خندق [illegible]

برای چنین موضوعی بهتر از این مثال است و نیز منشآت ناظم که لوازم صنعت تاریخ نگاری می‌نماید
خاصه که دیوان اشعارش تا کنون به چاپ نرسیده و نسخ آن نایاب است [illegible] عین آن ضروری است

فریدون زمان فتحعلی شاه آنکه می‌زیبد — به آن بر جلوس جا کرد این پیروزه گلشن و ایوان
کریم ابن کریم ابن کریم آنکه از طبع سلیم او — شد از گوهر تهی دریا و گشت از لعل خالی کان
زمین فرسای رخش آسمان پیمای او جیحون — گران خواهی ز طوق انقیادش گردن خاقان
ز قهر خانمان سوزش شده [illegible] — ز لطف عالم آرایش معانی جست [illegible]
چو گاه بزم آراید بود در حسن ثانی [illegible] — چو وقت رزم آراید بکوبد [illegible] میدان
ز منفی طبع [illegible] حاتم [illegible] — ز خوف [illegible] جان [illegible]
[illegible] — مزاج زهره بهرام و خواهر مشتری کیوان
[illegible] — نبودی هم چو [illegible] نقصان
[illegible] — [illegible] باد بر دیوان
[illegible] — [illegible] تیر بیک پرواز او طیران
[illegible] — [illegible] تا حشر در دامان
[illegible] — [illegible] گردم قربان
[illegible] — [illegible] دل در سینه [illegible]
[illegible] — [illegible] جاویدان
[illegible] — [illegible] ازام دوران
[illegible] — [illegible] خنده [illegible]
[illegible] — [illegible] رضوان
[illegible] — [illegible] گلشن [illegible]
[illegible] — [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] — [illegible] کیهان
[illegible] — اگر چه [illegible] انیس [illegible]
[illegible] — [illegible] گر به [illegible]
[illegible] — [illegible] دریا [illegible]

چه خندق آنکه در پیشش بود چون چشمه قلزم — چه خندق آنکه از پیشش بود چون حلقه [illegible]
[illegible] زمین [illegible] خندق که گردیده — [illegible] دال خرد [illegible] حیران
[illegible] اگر کس بود که گیرد [illegible] این — [illegible] گردد اگر کس بود که [illegible] آن
نهیب ناله [illegible] اندازد [illegible] — سماع نغمه ناهید [illegible] آن
خرد چون [illegible] این بحر [illegible] — شد اندر بحر فکرت غوطه ور طبع [illegible]
شد از الهام غیبی رهبری ناگه [illegible] — بگفتا حلقه زد بحری بگرد باره ایوان

۱۱۸۰

مطلب یازدهم : چهارباغ — این نام اطلاق [قطعه] به خیابانی که از [illegible] دروازه دولت [illegible] شروع و در اول جاده [illegible] ختم می‌گردد [illegible] چهارباغ اصفهان [illegible] [illegible] می‌خوانند — بعضی می‌گویند این عنوان بمناسبت چهارباغ [illegible] [illegible]

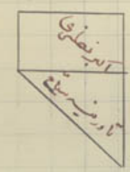

[illegible]

و آن باغی که در [illegible] [illegible] دروازه [illegible] سردرب بزرگ [illegible] [illegible] چهارباغ است [illegible] سردرب [illegible] [illegible] [illegible]
در عقب این سردرب بنا کرده که هنوز هم هست [illegible]
سردرب دوم [illegible] [illegible] [illegible] چهارباغ [illegible]
و دیگر از یک [illegible] حکایت می‌کند
از یک ابیات چند از قصیده ۲۴ بیتی اثر فطرتی [illegible] در تذکره [illegible] نقل می‌شود

در عهد شاه گیتی فتح علی شه آنکو — کآیات فتح باشد از جبهه‌اش نمایان

بعد از ۵ بیت

دستور ملک ایران حاجی حسین خان کو — از لطف شاه آمد دستور ملک ایران

بعد از ۱۵ بیت

در جنب [illegible] آراست چارباغی — کز جنت [illegible] هشت باغ رضوان

بعد از ۲ بیت

از بهر سال تاریخ گفتا خرد به (اکبر) — گو از جنان جدا شد گلشنی بکاشان

۱۲۲۶

و این آثار یکی از [illegible] صورت گرفته در حالیکه [illegible] صدر اصفهانی حاکم کاشان بوده است

مطلب دوازدهم — مدرسه شاه — که آنرا مدرسه سلطانی هم می‌خوانند و می‌نویسند
یکی از ابنیه خیریه مهم و زیبای [illegible] است که به همت حاجی میرزا حسین خان صدر اصفهانی حاکم کاشان و [illegible] میرزا ابوالقاسم نام اصفهانی ساخته شده [illegible] این بنا [illegible]

شده و فتحعلیشاه برای ترویج و تعظیم علامه بزرگوار حاج ملا مهدی نراقی طیب الله رمسه و حسب ارادت وافری که بوی داشته [illegible] و برای آنکه آنحضرت و اعقاب [illegible] از عواید موقوفات آن مستفید شوند تولیت مدرسه را به علامه مذکور و بعد به علم وارثه او لاولی فالاولی [illegible] ۱۲۲۵ [illegible] فرمان موقوفات مدرسه در سال ۱۲۳۲ تنظیم شد و این [illegible] فرمان [illegible] نراقی [illegible] متن آن فرمان برای مزید اطلاع خوانندگان محترم درج می‌گردد

العزة لله

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی — قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

تعالی الله که چون قبل از این بتوفیقات موفق تائید [illegible] مبانی مدرسه مبارکه جدید البنای سلطانی در دارالمؤمنین کاشان سمت اتمام یافته و از قرار وقفنامچه معتبره علیحده املاک و رقبات بر مدرسه مرقومه وقف مخلد گردیده و کفالت تولیت آنرا با صابت رای معارف فزای جناب فضائل و فضایل مآب و معارف انتساب حقایق و دقایق آداب شرایع و معالم نصاب محامد و مکارم اکتساب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول — افضل الفضلاء العظام علامة العلماء الاعلام قدوة المتبحرین عمدة المجتهدین آخوند ملا احمد نراقی لازال مصباح هدایته مضیئاً مفوض داشته‌ایم و لهذا در هذه السنه سیچقان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها بامضای اوامر مقرره [illegible] تصرف وکلای دیوان از موقوفات مرقومه که از قرار وقفنامه مبارکه بشرح و تفصیل بدین موجب است این همایون فرمان مبارک صادر و حسب الامر موقوفات الخ

و آنچه برای مدرسه بموجب این فرمان وقف مخلد گردیده است [illegible] بر ۱۳۶ باب دکان [illegible] آسیا و [illegible] و در فرمان مذکور [illegible] عواید موقوفات [illegible] شرح داده شده [illegible] هر یک از [illegible] مدرسه [illegible] امام — طلبه —

ناظر — محصّل — مؤذن — خدمه و غیره تشخیص معین گشته که ذکر آنها موجب اطاله است —

این مدرسه و مسجد در اول محلهٔ ... و در ردیف بازار بزرگ تا تو... در وسط شده و بی تغییر باشد گنبد آن که از آجر ساخته شده و رکاک زیبائی و استحکام است و ایوان جلو گنبد بسیار مجلل و ... و دارای ... تمام [illegible]

و کاشی‌کاری بسیار نفیس و ... و خلاصه تمام ... کاری‌ها ... از [illegible]

مدرسه حفظ نمایند — بر کتیبه ایوان مقصوره ... از ... ابیات ... [illegible]

بوده که ... نقش شده که مطلع و مقطع آن چنین است

مطلع

ای کعبهٔ زهر ... تو امروز در انواه — دانی ز چه ... این ... خرگاه

مقطع

... صابری ... ز خرد ... تاریخ — گفتا که ... مدرسهٔ ... ملیک

۱۲۲۵

تعداد حجرات اطراف مدرسه ... دو طبقه با ... و ... یا ... دو ... که دارد ... در جلو حجرات

ایوانهای خوب که ... دو ... از ... است ... و در زاویهٔ غربی آن خانه برای

استراحت طلاب ... باسبانی ... ساخته شده و در طرف شرق مدرسه حوض‌خانه ساخته‌اند و

آب انبار ... و جهت ... خوب شرقی آن ... گردید — جلو خوانی زیبا در ... مدرسه در دو

طرف جلو خوان بازارچه ساخته شده که بازارچه غربی (۵) باب و شرقی ... به تعداد ... است

چون مدرسه مذکوره ... است اخیراً ... تعمیر نمود ... از ... کاشی تعمیر ... از

مسئول ... است

مطلب سیزدهم — مسجد آقا بزرگ — این مسجد بزرگ و ... مجلل ... در ... بقعهٔ خواجه

تاج الدین ... که ... گذشت ... و دیگر مسجد ... و ... آن ... مسجد ... است

و ... از بنای مسجد ... تاریخ ... که ... اشعار ... به ... بر ... (...) ... تاریخ

۱۲۶۴ ... حاج محمد تقی ... سرابدار (... آقا بزرگ) ... از ... ترمیم و تحویل

... و ... شده — و این مسجد ... برای ... حفظ ... و تولیت ... آنرا

... تعمیر ... و ... (...)

آقا بزرگ ... — و ... فرزند کوچک محقق نراقی و برادر ... حاج ملا ... است

دو ... در ... حجت ملا مهدی محقق نراقی که ... سلطان مشهور ... است ... بعد از تولد نام ... مهدی ...

... و ... که ... طلب ... نمایند ... رشته ... مدرسه ... از ... تشییع شده ... آن

که ... بیست و ... سال محقق نراقی ... انتظار ... و ... آقا کوچک ... خداوند ... خیر

... آقا بزرگ ... و ... برای ... و ... که ... است ... نزدیک

... — و ... بعد از ... محقق نراقی که ... سال ... در مجلسی که حاج ملا کاظم

... آقا بزرگ ... از ... و ... بطوری ... شده

... است ... و ... از ... علت ... ایشان ... است

... و در ... حاج ملا کاظم ... نراقی ... است ... و ...

... شده ... ملا کاظم ... (آقا شما ...) ...

بعد از ... نراقی ... ملا ... آقا بزرگ و حاج ملا کاظم) ...

... حاج محمد تقی سرابدار ... آقا بزرگ ... و حاج ...

... و ... برای حاج ملا محمد ... مسجد ...

و مسجد ... بزرگ ... + — رجوع بمطلب

بعد از اتمام مسجد آقا بزرگ ... از بزرگان ... و از جمله ... که ... و جزء علمای ...

آن وقت ... نراقی و حاج ملا کاظم ... از حاج محمد تقی ... داشته‌اند که ...

... و ... تاریخ ... در ... مسجد سروده که ذکر

آن ... — این مسجد دارای صحن وسیع و ... طبقه است ... و ... در

طبقه زیرین ... و حجرات ... در طبقه فوقانی است گنبد آن بسیار عظمت و ... است از گنبد مدرسه

... کمتر از آن ... و ... آن بسیار ... و جالب توجه است — شبستانی بزرگ دارد

که ... از مساجد کاشان ندارند ... این مسجد از حیث وسعت و عظمت و ... که در آن ...

شده بر تمام مساجد کاشان برتری دارد

مطلب چهاردهم — آثار و ابنیهٔ تاریخی از بین رفته — ... که ... ملا ...

... و ... کاشان ... که ... آن ... است و مردم ... از بین

رفته ... که ... آثار ... بعضی از ... نام ...

~~...~~

دو ... دارالسیاده ... بزرگ ... و سیاه ... و غیره ... و املاک

بسیار ... و ... تمه ... معین الدین ابوطاهر ... ملقب به عزیز ... عمارات بسیار

... کاشان مدرسه و دارالشفا ... و ...

... :

~~مدرسهٔ مجدیه ... از ... مجد الدین ...~~

~~مدرسهٔ عزیزیه ... ملقب بعزیز ...~~

~~مدرسهٔ ... ~~

~~مدرسهٔ شرفیه ... شرف الدین ...~~

~~... مدرسه ...~~

مدرسهٔ دیگری در کاشان بهمت عبدالرزاق خان کاشی در سال ۱۱۸۲ بنا شده است که مدرسه رزاقیه

نام داشته ... تاریخ بنای آن ... و ... معلوم نیست ... و در اندک

مدتی محو گردیده است

در خارج دروازه ... آباد ... در ... باغات ... مسجد ... است ... که ... بقعه ...

... ابوالحسن ... داخل ...

در ... دروازه ... و ... است زمین ... که دارای ... دیوار ... بسیار ... است

... مشهور است ... ابنیه ... اصفهان ... در

آن ایام ... است ... اینه ... اند ... از ... دایر ... است

... در دروازه ... و در ... شرق شد ... بنام محله ... است ... بعضی ...

آن ... طبقه فوقانی قرار گرفته و طبقه تحتانی آن ... وسیع ... که ...

... و ... است ... ماند مدرسه

بوده ... معلوم نیست ... بنام ... بوده است ... اند ...

~~... ~~

ابنیه ... و دیگری ... خارج شد ... که ... یک ... بعضی ...

گنبد ... سعادت ... مشغول که مردم ... قرآن میخوانند و بعضی از ...

... و ... اتکم ... است ... باشد

چند مدرسه یا مسجد دیگر در کاشان هست که نام بانی و یا ... اولیه آنها معلوم نیست و ... بنام

... واقع شده است میخوانند

این ... اطلاعات ... سطور در باب آثار و ابنیهٔ تاریخی کاشان

مبحث دهم — قلاع کاشان که آثاری از آنها باقیست و یا بکلی از بین رفته است

مشتمل بر (۷) مطلب

اول قلعه هنزن — دوم قلعه گشاسیب

سوم قلعه ... و حفرهٔ عجیب آن موسوم بسوراخ ریمی

چهارم قلعه جلالی — پنجم قلعه وشاق نطنزی

ششم قلعه موچول — هفتم قلعه صفیه

... که آقا محمد خان قاجار ... قلعه ... زند و تسلط بر صفحه فارس

و عراق حکم داد که تمام قلاع ایران را ... خراب کنند تا ... بعد برای گردنکشان

و ... سلطنت ... نباشد ... امروز در ... ایران

آثار ... از قلاع ... و ... بسیکم ... است این

ابنیه ... و ... قلاع دیگر ... حکم ...

آن ... قلعه ... کاشان ... و ... از ...

... اکنون آثاری از آن باقی است یا ... از بین رفته و نام آن برزبانها باقی

یا در ... ثبت شده است

اول قلعه هنزن — که ... بوزن ... تاریخ قم ... از

... نوشته است — این قلعه ... در ... است

تاریخ قم نوشته است که ...

(...) ... و در ... ملقب ... از ...

بیان مؤلف مزبور کلمه ایست که قلعه بزرد و رذلی یعنی در سال ۴۷۸ هجری یاد نموده — قلعه بزرد
نو قلعه و زردی را گفته و نوشته‌اند و امروز جز آثار خرابه از آن باقی نیست — مسافت آن
تا شهر در حدود ۲۵ کیلومتر است

دوم قلعه گشاسب . نام این قلعه غلط در خوانش‌های [illegible] غلط شده می‌گویند در جوار
گرگر بار واقع بوده جزء املاک خصوصی [illegible] اکنون (تقریباً در سال ۱۲۸۸) مرجع است و گویند این
قلعه لهراسب بنا نهاده و بعد تدریجاً یک نیمه تغییر یافته

سوم — قلعه نیاسر و حفره عجیب آن که سوراخ ریس نام دارد : این قلعه
در قریه نیاسر بوده است که ذکر آن در سمت چهارم گذشت و گفته شد که جدا از شهر [illegible]
اصولاً نیاسر را قلعه خوانده‌اند — قلعه حوزه‌ایست که هنوز آثاری از قلعه بندی آن در اطراف [illegible]
در دامنه کوه نیاسر که قسمت فوقانی آثار قلعه دیگر نیز [illegible] قلعه مزبور را نه قرار داشته و حفره یا چاهی
که در صدد توصیف آن هستیم نهفته [illegible] یا مخرج نهانی آن قلعه بوده است لفظ ریس بوزن رئیس در
فرهنگ‌ها [illegible] معنی دیگر [illegible] فرو رفتن در چاه هم غلط شده و اگر بخواهیم این نام (سوراخ ریس)
را به فارسی ترجمه نماییم باید آن را نقب بخوانیم لذا قلعه و نام مزبور به درست بنظر رسد
[illegible] که این سوراخ
با چاهی شروع و در انتهای آن چاه صفحه کنده شده که در هر یک از زوایای اربعه آن صفحه یا اطاق
چاهی دیگر [illegible] از چاه‌ها که فرو رفته [illegible] صفحه دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
این وضع [illegible] زیرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که مردم گفته‌اند و بعدها [illegible] که این اخبار [illegible] از یکی [illegible]
چاه فرو رفته و ترسیده و بازگشته و سایر چاه‌ها [illegible] و ضع [illegible] دانسته‌اند
تا آنکه در سال ۱۳۴۶ قمری [illegible] رفته بودیم در مراجعت [illegible] نیاسر [illegible]
[illegible] چاه حرکت کردیم [illegible] مرحوم میرزا ابوالقاسم خان محمودی
کاشانی [illegible] جرأت [illegible] بکار بردیم
[illegible] اولین چاه [illegible] مردم [illegible]
مسموع شده بود [illegible]
[illegible] سوراخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] — عمق چاه‌ها

از هوای [illegible] و بعضی مربع و برخی مدور [illegible] دارای سوراخ‌ها [illegible]
آسمان [illegible] کوره‌ها [illegible]
[illegible] اندازه عمق [illegible] متفاوت است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چهارم — قلعه جلالی — این قلعه عظیم که در موقع [illegible] یکی از عظیم‌ترین و محکم‌ترین قلاع ایران
بوده است [illegible] قدم [illegible] طول [illegible] دارد [illegible]
[illegible] سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی است و [illegible]
[illegible]

[illegible] قلعه [illegible] — و بعضی گویند قلعه [illegible] برای زندان [illegible]
[illegible] در این قلعه [illegible]
[illegible] قلعه مزبور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] (تقریباً ۹۹۲) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در محوطه قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] دو دیوار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعض از آن باقی است — این بنا مشهور است و قلعه خراب شده و بعضی از آن خراب است و آنچه باقی مانده و اکثر آن از آن نشانه باقی است

قلعه جلالی دو مسجد دارد که یکی در جنب خود که طاق و دروازه بیش از عرش و یکی در شمال که طاق شد بازگردیده و در شکست بردیکه برج شد و طاق حفر بازمانده که هنوز هم برقرار آثار آن بازمانده و دالان و حمام محل است و سقف آن ریخته و خراب شده و دیوار و برج بزرگ از طرف جنوب قلعه و شکسته دیوار جا مانده است و بعضی بقعه است که سقف آن خشت خام و دو خشت بوده و گچ گرفته گرفته شده و خشت سقف کاه گل تا بعد بر سر بام مانده که هنوز آثار آن یکی از آن بخوبی پیداست

نظر به اینکه اول این قلعه عظیم چنین که طول اطراف آن زیرا احداث شده اینها بنا تعداد برج (با توجه به یکصد) دیوار گرد آن بیده به اسم (ده کارگاه و سه صد و یک کار مختلف) و تمام آن بایست از باب نقب

و استاد نوراله معمار کاشانی ذکر حیرت آمیزی در جنب ضلع شمال گفت نظر او این است که چه قطعه از دیوار این قلعه که دیده و در تقسیم شده که گمان دارد جای آن شکسته مانده و اکنون مشهور است که اکثر این دیوار به اسم کسته انجام شد زیرا خلاف ارتفاع بر بودن جای برج این حصار در اکثر آن اثر این بنا ابر آن گفته است ان قسمت — والله اعلم

و در هر صورت یکی از قلعه‌های مهم و تاریخی که در کاشان در ایام و عصر بزرگان این قلعه بوده است و حوادث مهم تاریخی بوقوع پیوسته که در مطالب آتیه خواهیم رسانید

قلعه دشاق — در دامنه کوه بسیار مرتفع کرکس در جنوب کاشان واقع شده و راه دخول بدان بسیار مشکل است نام این قلعه در جغرافیای قدیم و اکنون هم آنرا نصرآباد و دزاک می‌گفتند (به وزن رشت) و از دشاق است نام قدیم فلعه ... این قلعه را به نام دژ خوانده‌اند به هر صورت هنوز اکثر آن باقی است از آن گمشده و خرابه‌ها باقی است

قلعه موچول — از این قلعه که در جنب شمال غربی کاشان و سمت شرقی در بخش قریه نوابار واقع است دیوار خرابه موجود است که اولاد بر عقب آن در زمانی که میگفتند دیوار آن خراب در مورد این قلعه است ... زیرا موچول در فارسی معنی کوچک است و بعضی از اهل کاشان این قلعه را موچول و گروهی بنام موچول (با واو دیگر) میخوانند و بعضی میگویند

[illegible]

نام صحیح آن موچیر است که مشتق از موچال باشد زیرا در قدیم کسانی که به قلاع حمله میکردند برای دست یافتن به قلعه نقب ها میزدند و آنها را موچال میخواندند زیرا این جای نقب ها موچیر بود و در زمان اصطلاح ... — و در بسیاری زمان احداث این قلعه و بانی آن معلوم نیست و آنچه از آن باقی مانده نقطه‌ای که دارد در اینجا تمام ذکر نمودم

قلعه صفیه — بنای این قلعه بوده جنب از نخجه دیوار (حالا جلو پایه است) در خط مشرق کاشان در جنب بنیاد قدیم (که اکنون هم اکثر خرابه‌های آن مشهور است) ... و این قلعه که وضع مشهور بوده بر سر راه کاشان به قم و در رو به بشت قلعه که بنام صفیه نامیده و این قلعه دیوار ... ۱۵ ذرع وارتفاع ۲۵ ذرع داشته و دارای ۱۴ برج ... و به شکل ... قلعه صفیه که درقلعه صفیه بوده و مجاورت ... خرابه‌ها ... و بعضی دیگر ... خراب شده ... آنچه است

مبحث یازدهم

حوادث مهمه و تاریخی کاشان از صدر اسلام الی یومنا هذا مشتمل بر یک مقدمه و ۹ مطلب بشرح ذیل

مطلب اول : واقعه معین الدین ابونصر کاشانی وخال وی ابوطاهر اسمعیل ملقب بمختص الحضرة درعصر ملکشاه و اشاره بقضیه حبس حکیم افضل الدین مرقی بدست امیر جمال الدین ایاز

مطلب دوم : خبر اجمالی طغیان قاضی محمد کاشانی و مولانا مسعود بیدگلی در اوایل سلطنت شاه اسمعیل اول

مطلب سوم : قتل جمعی از فرقه نقطویه کاشان و تاریخ اجمالی این قوم و روایت صحیح سلطنت یوسف ترکشی دوز که صحیح تر از این روایات در هیچیک از تواریخ صفویه ضبط نگردیده

مطلب چهارم : طغیان محمد خان ترکمان و پیش ولی سلطان در کاشان با مقدمه تاریخی مبسوط که در تواریخ آن عصر ضبط نشده و رابطه مستقیم با سلطنت شاه عباس دارد

مطلب پنجم : قضیه حکومت مستمده آقاخضر نهاوندی درکاشان و قتل وی

مطلب ششم : واقعه عبدالرزاق خان کاشی و خواهرزاده وی امیر محمد حسینخان شیبانی و سوق این دوخانواده محترم و مجملی از اعمال خیر عبدالرزاق خان

مطلب هفتم : مبارزه فرقه از مردم کاشان علیه فرقه دیگر بر سر سلطنت علیشاه ظل السلطان و محمد شاه قاجار

مطلب هشتم : حادثه زلزله مهیب وعجیب سال ۱۱۹۳ و زلزله سال ۱۲۶۰

مطلب نهم : شرح تفصیلی واقعه خروج وطغیان ۱۴ ساله نایب حسینخان و ماشاالله خان که در مقدمه آن راجع بجوانمردان ولوطی ها بطور اجمال بحث شده

ومن الله التوفیق مقدمه +

مطلب اول : واقعه معین الدین ابونصر کاشانی وخال وی ابوطاهر اسمعیل ملقب بمختص الحضرة درعصر ملکشاه سلجوقی واشاره بقضیه حبس حکیم افضل الدین مرقی بدست امیر جمال الدین ایاز

قضایای راجع به معین الدین ابونصر و خال او را ... در کتاب نفیس و بسیط مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری قدس سره و بعضی دیگر بتفصیل نوشته‌اند و او نیز از کتاب تاریخ الوزراء نقل نموده ولی نسخه تاریخ الوزراء نیافته‌ایم [illegible] ... و نیز مجملی از این حکایت ذکر کرده‌ایم آن نیز منقول از مجالس المؤمنین است اکنون این مختصر را که ... از مجالس المؤمنین نقل می‌نمائیم قوله رحمه الله شیخ عبدالجلیل رازی ... کتاب نقض الفضایح او را از وزرای شیعه شمرده و گفته است که ... و برادرش بهاء الدین و مجدالدین ... از مدارس و مساجد

[illegible]

و ... بطلان ... ساخته ... معین الدین آخر بتیغ ملاحده شهید شد ... و در کتاب تاریخ الوزراء مسطور است که معین الدین بزیور انواع فضایل متحلی واز افعال ردیه و اخلاق رذیله مبرا بود خال او تاج الملوک مختص الحضرة ابوطاهر اسمعیل که از آنجا ... کاشان بود ... تخم محبت در دل اهل ... و در ایام سلطان ملکشاه نایب امیر قماج که از اجله امرای مملکت بود ... و روز بروز کار وی ... که ولایت کاشان ... و ... خراج رعیت ... و ... از ... دارالشفاء و مدرسه ساخت و چون سلطان ملکشاه درگذشت و سلطان برکیارق ... امیر ایاز که از ترکان ... بطمع اموال کاشان ... سلطان ... خال معین الدین مختص الحضرة ملازم سلطان شد و در زمان سلطان محمود بن ملکشاه منشی دیوان ... و ... سلطان سنجر از مملکت عراق بخراسان بازگشت حکومت ... معین الدین واگذار شد ... سلطان ... بعزل ... وزیر ... معین الدین ... خراسان شد ... حضرت سلطان ... از معین الدین ... و تدبیر ... معین الدین ... سنجر نظام الدین محمد ... و ... معین الدین وزارت ... و ... معین الدین ... سلطان ... معین الدین بشغل تمام ... و ... در ... ازخواص ... معین الدین ... و ... سلطان ... اسمعیلیه ... سلطان ... تدبیر وزیر ... معین الدین ... او

مشغول شوند و انتهاز فرصت او را هلاک سازند فدائیان خنجرها بدست گرفته قیام کردند بعد از آنکه ملازمان وزیر بر ایشان اقدام نمودند در روز نوروز که وزیر بخدمت سلطان رفت و ما یا تربیت می‌داد فدائیان تا آنجا رفته و بسیار در آمدند و هر یک خدمتی داشتند با حضرت سلطان فرستاد آن جوانان فدائیان جواب فرا گرفتند و ایشان همه آغاز جنگ نمودند چون خدام وزیر بعد از آن بیشتر مشغول شدند فدائیان بیک ضرب کارد آن خواجه بزرگ را شهید نمودند — انتهی

و بالجمله بعضی نوشته‌اند که فخر الدین طاهر فرزند معین الدین وزیر که در ایام سلطنت البارسلان نیز مقتول شد محمد ملک شاه بوزارت رسید و در عنفوان جوانی دنیا را وداع گفت و بعد از او پسرش معین الدین در این وقت ترقیات و افعال و در اواخر وزارتش دولت آل سلجوق پایان یافت

فاما امیر ایاز — لقب او جمال الدین و خفه نمودن بر از ایشان پسر امیر ... الخ و دیگر انجام ...) ... بجهت نحو جهاد و ... و شرح تفصیل از حکیم در یکی از ... [illegible] ... امیر مذکور سروده و ذولو از ایام عمر ... سخته و نقل مذکور ... [illegible] ... این لطیفه در حق ترجمه حکیم نجم الدین مرحوم خواهد شد

مطلب دوم — خبر اجمالی طغیان قاضی محمد کاشانی و مولانا مسعود بیدگلی در اوائل سلطنت شاه اسمعیل صفوی :

پس از آنکه شاه اسمعیل اول صفوی بر تخت حکومت ایران استیلا یافت و علاوه از آنکه بر سلطنت با در خطه ... مرتبه مقامی از بزرگان و سیاست مداران نیز داد ... بر دوم از ... و ... دعوی سلطنت را ... در تشخیص ... [illegible] ... از اجل سوخت و از اعمال و افعال ایشان چنین نوشته‌اند از عهد ... [illegible] ... استقلال ... [illegible] ... جمال الدین مسعود بیدگلی ... آنکه ... [illegible] ... استقلال طلب ... جلال الدین مسعود ... (مولانا) ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ...

... ایشان مذکور ... جهت سلطنت داشته‌اند و در خراسان است ... [illegible] ... در دو مرکز ... [illegible] ... رسیده در آورده و ... [illegible] ... میدان ... شاه ... [illegible] ... و ... [illegible] ... سلطان ... — ... [illegible] ... واردات و ... [illegible] ... بصدارت ... جهت ... مذکور ... از تاریخ ... (... الخ) ... [illegible] ... العلما مولانا جلال الدین مسعود ... [illegible] ... نمودند ... [illegible] ... خط ... قیام و اقدام بودند ...

... [illegible] ... محمد ... [illegible] ... احتیاج ... [illegible] ... انجام ... [illegible] ...

... و در وقتیکه طوری بزرگ بوقوع می‌انجامید پادشاه جهت تائید برکت سر افرازی آمد ... [illegible] ... از حکام عدالت و اجرا ... و اشراف ... [illegible] ... [illegible] ... سپهر ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... و ... [illegible] ... بسیار ... [illegible] ... [illegible] ... سرکار ... تقی مدارک ... منصب صدارت یافت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... و نیابت ... [illegible] ...

در حین مسافرت تا نوبت شاه اسمعیل ... از ... [illegible] ... از جمله ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... منصب وزارت ... [illegible] ... [illegible] ... منصب وزارت سر افراز ... [illegible] ... نیابت ...

دولت سلطنت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ... [illegible] ... امیر نجم الدین ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... صدارت ... امیر شریف الدین ... [illegible] ... [illegible] ... — انتهی

... [illegible] ... خواهد برد — ... [illegible] ... (... [illegible] ...) ... [illegible] ...

مطلب سوم . قتل جمعی از فرقه نقطویه کاشان و تاریخ اجمالی این قوم در روایت صحیح سلطنت شاه ... [illegible] ...

یوسف ... [illegible] ... از تواریخ صفویه ضبط ... [illegible] ... حادثه که ... [illegible] ... از تاریخ ... [illegible] ... ازام و تابع که مربوط بکاشان است ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... شاه عباس ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... فرقه نقطویه ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... سید احمد کاشی زعیم نقطویه کاشان ... [illegible] ... [illegible] ... منتخب التواریخ بداونی هندی ... [illegible] ...

میکرده - حال ذکر اخبار بقیه در تاریخ نقاوة الاثار از ایام طایفه نقطویه میپردازیم و چون نقل عین عبارات
تاریخ مزبور بر یک نحو محققانه حق ... موجب اطاله کلام داشته لذا بعنوان خلاصه مطالب
مذکور را تلخیص نموده بر سرنوشت خوانندگان میگذاریم قوله

در ایام سلطنت شاه طهماسب اول بعضی از افراد فرقه نقطویه در نواحی ساوه - قزوین - خراسان و کاشان - اصفهان
و کوهپایه ها ... میبودند و بجهت تمام نفحات مردم مشغول بودند ... اخبار ... پادشاه رسید
بعضی از ... محمدی قاضی بید گلی - قاسم کوپائی - دیگر ... بیدار
... داشته ... کشته شدند ... سلطنت شاه عباس
... [illegible]
صفت ... تمام تایب ... یوسفی نام خراسانی که در صنعت ترکش دوزی ...
... بر آمده ملکی ... مصلحت وقت تبلیغ

درویش حسن و آمده و ازوی استمداد همت نمود - درویش خسرو عرض کرد حال که بخدمت
ترسان ... ... سنه ۱۰۰۲
... وصول یکی از ارباب حال بمقام سلطنت
است ...
... شاهوردی لی ...
... نیلی
... بابه سلطنت ... میباید شود
... انتظام سپاه ... بادشاه فی شتاده شوند - ... دولت
... بارچی باشی را بخلوت خواسته و قرار گرفتن آن ملحدان را ... داد
...
...
... جا رچی باشی ...
...

آنها چو ... اذهان ... شده ...
جارچی باشی ...
...
حکیم رکن الدوله مسعود ولد
حکیم نظام الدین علی کاشی که ... نظم کشید

شها تو ئی ...	...
فقیر ...	...
...	...
...	...

وفات همایون نبنه عصای مرتضی بریم ایشیک آقاسی ها بدست گرفته در برابر
...
...
دوک ... (مقصود ... است) ...

در مورد سید محمد باید از ص ۴۷۶ ...

خسرو ... کاشان و اصفهان ...
... میر احمد ...
...
... میر احمد بود ...
... ۴۲۰ ...
... (۱) ... (۲) ...

(۱) ...

[illegible]

مطلب چهارم : طغیان محمد خان ترکمان و پسرش ولی سلطان در کاشان با مقدمه تاریخی مبسوط که در تواریخ آن عصر ضبط نشده و رابطه مستقیم با سلطنت شاه عباس بزرگ دارد :

- فهرست اخباریکه در مطلب چهارم ذکر خواهد شد -

۱ - طغیان محمد خان ترکمان و پسرش ولی سلطان هواخواهی شاهزاده عباس میرزا (شاه عباس کبیر) و تسخیر قلعه جلالی کاشان و جنگ های مهمی که در این قلعه و شهر بوقوع پیوسته

۲ - قشون کشی شاه سلطان محمد خدابنده صفوی بنفس خود بکاشان

۳ - مبارزه رجاله های شهر با سپاه ترکمان و سرهای بریده که دو خربوزه سیاه پوست بهای هر سر معین شده بود

۴ - دعوی سلطنت شاهوردی خلیفه شاملو در ملوک نطنز

۵ - تاخت و تاز مرتضی قلی خان پرناک در حوالی کاشان و کشتار فجیع او در قریه باد نطنز و خرابی کاشان بواسطه جنگهای سپاه ترکمان و شاملو

۶ - قتل محمد خان ترکمان در حضور شاه عباس و تخریب قلعه جلالی

موضوعاتی که ذکر شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(دو شهر خراب بوده که خواجه در پشت شهر بهبهان نزد بود حسب اجرا گشته [illegible] از این جهت واقع و
موجب از بین رفتن خود گردید) از بودن استقلال و همراهی توت المال به ظاهر مشغول و جشن حسد اجلال
ندکوره که در جهان ملحم [illegible] روی آمد و در شبیه امیرخان [illegible] در تمیمه رجب سال ۹۹۴ بحکم
شاه سلطان الله مقتول شد !

امیرخان مذکور که ترکی در اوزبان شاه طهماسب شروع شده بعد [illegible] شاه طهماسب بوده و طرف اعتماد
او بوده و متوفی در آن [illegible] و صحبت او اشعار زیبا بزبان ترکی آورده و جمیع آنها را [illegible]
صحبت او را [illegible] که اگر حکمی جامع از قاعده امیرخان ترضیه شد را الیه
اجرا نمایم و [illegible] بوده سود فرموده نیز [illegible] که [illegible] عاقبت هر غیرت
ذلتی است ایام سلطنت شاه سلطان محمد بر تبریز و قریه که عیال در [illegible]) [illegible] یافته
و موجبات تأثیر هر گونه دشمنان فراهم بوده [illegible] حمزه میرزا ابن سلطان
محمد [illegible] و [illegible] امیرخان [illegible] دلو و [illegible] و [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible] اول الی
که از [illegible] قرار [illegible]

[illegible] امیرخان والی آذربایجان [illegible] روم از بیم [illegible]
[illegible] و [illegible] اجلا

محمودخان تکلو [illegible] تبریز [illegible] و [illegible]
[illegible] (حتی [illegible] که محمدخان [illegible])
[illegible] نیز [illegible] از
[illegible] امیرخان [illegible]) [illegible] محمدخان [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible] محمدخان [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
امیرخان [illegible] تبریز [illegible] آذربایجان

[illegible] یکی از [illegible] امیرخان) [illegible] حمزه میرزا نوشته و
گفته [illegible] و [illegible] دارایم
[illegible] امیرخان
[illegible] حمزه میرزا [illegible] سلطنت [illegible]
ترکمان [illegible] تا موجب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] حمزه میرزا [illegible] طهماسب میرزا را [illegible]
تا شما نیز شاهزاده داشته باشید ! و ترک [illegible] طهماسب میرزا [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible]
از راه [illegible] طهماسب میرزا [illegible]
[illegible] قزوین گردید

امرای ترکمان [illegible] ده پانزده هزار سوار [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]
[illegible] و [illegible] امرای ترکمان از
[illegible] امیر [illegible] قلی خان [illegible]
[illegible] طهماسب
میرزا و امرای ترکمان [illegible] امرای [illegible] قلی خان
[illegible] قلی خان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] دارد [illegible]
[illegible] قلی خان [illegible] طهماسب میرزا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]

[illegible] قلی خان از راه [illegible] حمزه میرزا [illegible]
[illegible] امرای ترکمان [illegible] طهماسب میرزا از
قزوین [illegible]

گرد و غبار [illegible] ترکمان [illegible] محمدخان [illegible] حمزه میرزا [illegible] طهماسب میرزا
[illegible] حمزه میرزا [illegible] امیر قوام الدین [illegible] طهماسب
میرزا [illegible] حمزه میرزا [illegible]
و [illegible] تبریز حرکت نمود

در [illegible] خان [illegible] طهماسب میرزا را [illegible] سلطان
محمد [illegible] کاشان [illegible] و این
[illegible] محمودخان [illegible] بیگ پسر
کوچک محمدخان [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر سعدالله [illegible] خلیفه [illegible] محمدخان
[illegible]
که محمدخان [illegible] طهماسب میرزا [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]
[illegible]
محمدخان [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]
[illegible]
[illegible]

جنگ کاشان

[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا حسن نام خوانساری که احیاناً خط
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] محمدخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] امیر سعدالله [illegible]

جنگ [illegible]

(۱) [illegible]
[illegible]
[illegible]

داد که مردم بیایند و الوشه تحویل خود را برند و پس برگشته خود را خواهد جمع و خورد و نه سپاه بوده است به قلعه
آوردند به سلوریت کند (و حقا چنین مرحله‌ای ارزش دو عدد خربزه را هم نداشت) و بعد از
این واقعه امیر سعد کتوچه به اردوی سلطان بسر محمد خان که در تفرقه بود نوشته او را با مردم آن لشکر کرد
و چون خلیفه شاملو از فرار [illegible] ترکمن مطلع شده در گرفتن قلعه بکوشش برخواست - در این اثنا خبر رسید
که اردوی سلطان در عقب کجه و شاه را به جمله بر در شهر رسیده و جنگ پرداخت و بسیار یک کشت و جمع
بوده است و هر روز گروه بیشتر از ترکمانان کشته شدند و چون اردوی سلطان آنها را ضعیف در خود دید
مصلحت در صلح دیده کسانی نزد خلیفه شاملو فرستاده و منع بر ملاحظه آنچه زر و مال و خانواده ترکمانان در شهر و قلعه است
با متعلقان و منسوبان محمد خان از شهر بیرون فرستند و اردوی سلطان نیز شهر را به خلیفه واگذار کند که راه خود
گیرد. اما در این حال حادثه واقع شد که بنای صلح را بر هم زد و این واقعه چنان بود که بعض از
قوم بیات که در مدت خلیفه شاملو [illegible] آمده و نفرات یکی از ایشان (نقی شکرگاه) [illegible] کشته
چون خبر صلح را از افواه شنیده قبل از گشتن قضیه شکرگاه [illegible] که [illegible] قلعه این وقت او دیده شد
به شوق و مشغول جنگ شدند و [illegible] از ترکمانان [illegible] شده طبقه [illegible] نیز ترک جنگ کرده
فرار نمودند و [illegible] ۵ روز تمام [illegible] نزد خلیفه رفته که چه گشته [illegible] سلطان
لشکر در کار به خلیفه [illegible] کشتن [illegible] توقف نکرد که [illegible] قضیه واقع گردد
و قوم بیات از ترس آنکه چون [illegible] در [illegible] برار
[illegible] خلیفه [illegible]
شاه [illegible] که میرزا [illegible] خلق [illegible]
[illegible] او مردم [illegible] و [illegible] طرق [illegible]
[illegible] و از کثرت مردم [illegible] شکسته [illegible] خندق
[illegible] خندق [illegible] خلیفه [illegible] گرفته و [illegible]
[illegible] خلیفه
[illegible] و [illegible] قلعه [illegible] روز [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] و مجموع قوم شاملو در قلعه [illegible] بودند
اما ولی سلطان: [illegible] خلیفه [illegible] لشکر [illegible] و [illegible]
[illegible]

+ ولی عزت [illegible] ترجمه [illegible]
[illegible]
مردم [illegible]
و [illegible] که مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] ایرانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible] واقع شد [illegible]
[illegible]
[illegible] - انتها
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خون شهدا [illegible]

خلیفه زاهد [illegible] و بعد از آن [illegible] خلیفه [illegible] از قوم ترکمان و غیره [illegible]
[illegible] قلعه طرق شده [illegible] و اولی سلطان [illegible] که در نواحی ارزان
[illegible] خلیفه [illegible] غیره در این [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] حرکت [illegible]
و چون [illegible] رسید [illegible] موضع توقف [illegible]
[illegible] از قوم شاملو [illegible]
خلیفه [illegible] خلیفه [illegible] گشته [illegible]
[illegible] اولی سلطان [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
خلیفه [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] طرق [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
حمزه میرزا [illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
۹۹۴ [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible]
[illegible] ولی سلطان [illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible] خان [illegible]

فرار شاملو [illegible]

وصول [illegible]

[illegible] از [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] حسنه [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] حکم [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
در خلال این ایام [illegible] میرزا [illegible] که مورد محبت
او بود مقتول شد (این واقعه در محرم ۹۹۵ اتفاق افتاد) ولی سلطان [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible]
مردم [illegible]
موقف [illegible] صدور یافت

حکم شاهی

امر عالی شد آنکه: حکام و سادات عظام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
(حاشیه [illegible] خلیفه [illegible]) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عضد الدوله [illegible] السلطنه [illegible] للدوله و الاقبال [illegible] خان [illegible]
[illegible] تحریرا [illegible] جمادی الاول سنه [illegible]
[illegible] -

[illegible] حصار [illegible] ترکمان و [illegible] و [illegible] نظر

[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible] نیکخواهی شاهزاده عباس میرزا که
در آن وقت در مشهد مقدس اقامت داشت و مشغول پیشروی بطرف عراق و تصرف
تخت سلطنت بود میخواسته و منظور خود را به مردم مشهد اعلام کرده و شروع بجنگ
نمودند [illegible] از شهر بیرون [illegible]
[illegible] ولی سلطان [illegible]
میرزا [illegible] سلطان [illegible] ولی خلیفه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] سلطان
[illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible] ولی سلطان [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از شهر بیرون [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] ولی سلطان [illegible]
از سلطنت عباس میرزا

در این اثنا قراخان سلطان برادر رحیم خان که به لدوری و دلیرانی وجسور مشهور بود با تیر و کمان بمیدان آمد و ضرب دست او از میدان بدر کرد ناگاه یکی از پیادگان ملاحاج مرکب وی را به تیر تفنگ زد و پیاده از اسب جدا شد و [illegible] سلطان او را از معرکه بدر بردند [illegible]

او بازیم و کارم [illegible] سپاه ملاحاج افتاد و قراخان سلطان باب دیگر سوارش از [illegible] [illegible] [illegible] که رحیم خان [illegible]

دخول لولیه [illegible] [illegible]

رحیم خان از قراول [illegible] شد جان ان شب [illegible] سلطان [illegible] [illegible] از [illegible] خارج شد [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] پیاده [illegible] [illegible]

رسید و نزدیک شد که فتح روی [illegible] ساده دست گردند

و سلطان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بعد از [illegible] سلطان شروع [illegible] [illegible]

[illegible]

ورود شاه سلطان محمد صفوی به کاشان

[illegible]

و تاب [illegible] (ما القصه [illegible] [illegible] روم و آن سرزمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible])

[illegible] تاریخ فاذه الآثار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر نوزده است

- سلطنت شاه عباس و خاتمه کار محمدخان ترکمان -

در خلال این جریانات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فاذه الآثار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فاذه الآثار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

واله اعلم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مطلب پنجم - حکومت ممتده آقاخضر نهاوندی در کاشان و قتل وی

این واقعه که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواهیم [illegible]

[illegible] [illegible]

این مقاله موقعی که در کتاب نامه سلطنتی شوراء تاریخ بر اثر مطالعه کتب و آثار راجع به گیلان مشغول بود تا ارکان موقوم به (سالنامه شیمی) برخورد نمود و بعد از قدری مطالعه خوشبختانه بیم اخبار (که بیان آن در علم تاریخ گیلان نمایان بود) است یافت

تاریخ زیر دنیا مرحوم ... اول تاریخ پنجم و جنگ پس از واقعه دادگاه گورده سال ۱۰۲۵ و تقدم ...
تذکره شوراء که امیر بزرگوار عبدالرحیم خان (خانخانان) ممدوح ملا عبدالباقی برادر حفظ ... و ملا عبدالباقی این تاریخ بزرگ بود. بنام آن امیر در چند که در ترجمه حیات بیشتر شوراء نامور شوراء ایران که همه مرتضی زاده اند ... نوشته است و تاریخ نمانده که در سال ۱۹۲۴ میلادی بعدیت ... این جمیعی ... زبان فارسی و عربی در کلکته به طبع رسیده و توسط ... اغلاط بسیاری دارد
... آن در کتاب ... اول ... واقعه برادر ... ذکر کند که این حقیر ... و به او این تاریخ می نگارد

برادر ... در اوایل سلطنت شاه عباس کبیر که منطقه گیلان ... در دوران خود ... و حسب الحکم وزیر لاهیجان شده و بعد از آن ... او در آنجا ... و جمعی اعیان ... و ... خلاصه که حسب الحکم و زارت ... دارالمرز گیلان نیز ... در سال ۱۰۰۰ ... دکوت ... ممالک ... در آن ... علاوه آن ... گردید و مدت بیست سال ... شاه عباس ... ایام ... سایر وزرا گردید

و نیز این ... که برادرم ... و ... به ... کمتر بود ... در ... بعد از آن ... از ... که ... (خراسانی ... امروز آن از ... آثار ...) و ... امروز ... شد و از ... در ... بکار است از کارهای ... که از آن ... گیلان ... کرد ... و در ... و ... کرد ... به ... در ایام ... که ... و در ... به ... آن ... و ... در سال ... بعد ... ایام ... و ... در ... این ... گردید ... این قسم ... اند و دیگر

سرافرازی است ... در بیابان ... که ... در حوالی ... و ... قطع الوصل ... که ... آن ... (منظور ...)... و ... به ... در ... بیابان ... در ... نیز ... ایشان ...
و ... از ... گه ... اشعار ... از تاریخ طبع اوست

عاشق ... آمد بگرد ... | ... در حرکت و ...

و در ... که ... شیخ رضا ... نام ... است ...

... حضرت ... | ...
داد ... جامه ... شیخ رضا | ... کعبه ... کرد

و آثار از شعرای ایران ... در ... اند و ... وقت ... که ... بنام ایشان ...
و ... وزارت برادر ... و ... در ... و ... و گیلان و ... فارس و یزد و ابرقوه ... به وزارت ... است ... بوده است ...
... و ... خالصه ... گیلان ... شده و از طرف ...
... در ... وزارت برادر ... مرحوم ... و ... گیلان :
... میرزا ... بیگ - ... حاتم - فهمی - شوری - ...
... و ... که ... بوده ... که ... از شعرای ...
... شده

... از حوادث روزگار ... برادرم ... در حین ... در سال ۱۰۱۶ شهید شد ... تاریخ آن واقعه ... گفت

ای ... و ... | ... کیالی الاول ...
تاریخ ... گفت | ...
... | ...
... گیلان (۱) ... گیلان ...
و ... بعد از این واقعه ... برادر ...
... از ... در ...

... از ... گشت ... که ... در ایران ... - انتها
... ملا عبدالباقی ... که ... نوشته ... سنه ۱۰۴۲ ... است
... از شعرای ... و ... باقی ...
... است

مطلب ششم - واقعه عبدالرزاق خان کاشی و خواهرزاده وی امیر محمد حسینخان شیبانی
و معرفی این دو خانواده و بحثی از اعمال خیر عبدالرزاق خان

عبدالرزاق خان کاشی که ... از ... در گیلان ... است و ... گیلان ... در نیمه قرن ۱۲ هجری در گیلان ... در سال ۱۰۲۵ ...
و ... است ...
این ... آقا سید ... امیر محمد حسینی شیبانی ...
شیبانیه گیلان است ... مرحوم مجدالدوله شیبانی در تاریخ شیبانیه گیلان نوشته ...
... الدین ... که ... گیلان ...
... عبدالرزاق
خان ... عبدالرزاق خان ...
... و ... محمد حسین خان شیبانی
است ... عبدالرزاق خان ...
ولایت ... گردید

و ... در سال ۱۲۰۰ که عبدالرزاق خان از طرف ... حاکم گیلان ... محمد جعفر خان ...
... محمد خان ... سلطنت ... محمد جعفر خان ...
... محمد خان ... محمد جعفر خان ...
این ... محمد جعفر خان ... محمد حسین خان ...
جعفر خان ... محمد خان ... گیلان
... محمد حسین خان ... عبدالرزاق خان ...
... حکومت گیلان ... عبدالرزاق خان ... منطقه گیلان و حاکم آنجا
... هزار تومان ...

... گیلان ... محمد حسین خان شیبانی ... عبدالرزاق خان ...
... است

... عبدالرزاق خان ... در گیلان ...
... عبدالرزاق خان ...
... و عبدالرزاق خان
... خانه ...
... گیلان ...
... خان ... عبدالرزاق خان ...
... عبدالرزاق خان ... محمد حسین ...
... و ... هزار تومان ... عبدالرزاق خان ... و ۴۴ هزار تومان ...
...

... عبدالرزاق خان ...
... عبدالرزاق خان در سال ۱۲۰۰ ... گیلان ... در شیراز
... محمد جعفر خان ... محمد جعفر خان ... شیراز
... گیلان ...
... محمد جعفر خان ... در سال ۱۲۰۵ ...
در سال ۱۲۰۵ ... در تهران ...
...
...
... سلطنت ...
گیلان ...
۱۲۹۱ در تهران ... عبدالرزاق خان ... پنج ...
۱ - عبدالباقی خان ۲ - محمد باقر خان ۳ - محمد قاسم خان ۴ - محمد ابراهیم خان
شرح زندگی امیر محمد حسینخان ... شیبانی ... محمد حسین ... مرحوم مجدالدوله در تاریخ
شیبانیه ... مرحوم ... شیبانی ...

ت آمد و از آن آثار خیر عبدالرزاق خان در قبال خط نوشته و مدرک مورد مطالعه و ذکر ایام آن را در پایان مجلس مقامات

التوحیدیه گم است و مولانا هاتف اصفهانی به شیت بگذارد و خیزاد هم تاریخ های بسیاری نوشته و به اسم

گذاشته است و چنین پیداست که با لطف و رغبت ... و کرامات نفس و علوطبع این مرد بزرگوار و آیت

دهیت بر سرش می‌نهد که هم او از سال ۱۱۸۰ تا ۱۱۹۸ هجری قمری در کاشان حکومت داشته و با آنکه در این مدت

ترتیب سلطنت ایران از دستی به دستی و از کفی به کفی انتقال یافته عبدالرزاق خان در تمام این مدت حفظ مقام نمود

و به کمال اقدام و نفوذ خود پیوسته ... نکرد که فرمانروای او با طلوع خاندان زند شروع و با غروب

آفتاب دولت این سلسله علیه افول و غروب نمود است

و قبل از آنکه بشرح آثار عبدالرزاق خان بپردازیم از ذکر این نکته ناگزیریم که در اوایل سلطنت ناصرالدین

عبدالرضا خان هم یزدی که او نیز از رجال بزرگ آن عصر است مدتی حاکم کاشان بوده ... ظن می‌رود

که بعضی اشعار و ... که ... و حق ... ندارم و چون بعضی از اهالی کاشان ... عبدالرزاق خان را شناخته

کنم و با عبدالرزاق خان یزدی در ... نام و گراهم برخی ... خود داشتم -

الفیک آثار عبدالرزاق خان قدس الله سره

۱ - خندق دور شهر - این خندق خود بسبب آثار زیادی ذکر شده است

۲ - مدرسه رزاقیه - در سال ۱۱۸۲ بنا نموده و ماده تاریخ آن را ... بهم صحن سروده است

(با بنای این مدرسه ... تمام علما) و امروز اثری از آن باقی نیست

۳ - حمام رزاقیه - این حمام اکنون هم آباد و در بازار کاشان واقع و معروف به حمام خان می‌باشد ۱۱۸۴

و الهاجی ... در تاریخ بنای آن ... (از این حمام عالم شده ... و دیده ز آلایش)

۴ - تعمیر بازار و معبد و خرابی ... - که در این باب ... ذکر حمّت ... کاشان بکتب کاشان

الهاجی ... تعمیر بوطن ... (رونق بازار کاشان یا بدل افزوده مدام ۱۱۹۵)

۵ - رفع صنوقی کاشان - بعد از خرابی زلزله از طرف میرزا ... که ... از ... بنای گنبد ... تواعد

دحول ... کاشان ... برگشت مردم لو ... عبدالرزاق خان

که در آن ... و ... مرمت ... رفع تندی ... و الهاجی ... گم

این ... بر ... مدح ... تاریخ رفع ... لوحی ... ۱۱۹۸ (... کاشان ...)

۶ - تعمیر مسجد جامع - این اقدام در سال ۱۱۹۶ انجام شده و ... شرح ... از در

... آثار تاریخی کاشان ... شده ...

۷ - بنای آب انبار : آب انبار بزرگی از زمان آب انبار خان ... در محله ... است

که آن را هم آب انبار خان می‌گویند و ... مورد استفاده عموم ... و تاریخ بنای آن را

... خیری ... (... ۱۱۹۴ ... به ... سبب)

۸ - قنات خان - از قنوات معروف کاشان و از ... این مرد بزرگ ... که ...

احداث آن ... است

۹ - ابنیه خیریه وی در مشهد قم - ... ازآن ابنیه اطلاعی ندارم و ... امروز

اثری از آن نباشد ولی ... مولف ... کاشان و ... ابنیه خیریه ... در قم ... است

مطلب هفتم : مبارزه فرقه از مردم کاشان علیه فرقه دیگر بر سر سلطنت علیشاه ظل السلطان و محمد شاه قاجار :

... آنکه فتحعلیشاه ... در ... اصفهان ... - ... از ... عازم تهران شد و ...

ظل السلطان در تهران ... خوانده و ... کرده ... و ... نیز ... شده و

... حبال ... از جمله ... کاشان ... اله‌یار خان پسر عبدالرزاق خان ... از طرف

ظل السلطان بحکومت کاشان منصوب شده بود

... از جمله ... سلطنت ... میرزا ابوالحسن ... برادر ...

... و ... اله‌یار خان حاکم ... و ... کاشان ...

... - در این ... میرزا ... خان ... تهران ...

... اصفهان برگشته ... کاشان ... آمد ... به تهران ...

... شده ... اله‌یار خان ...

در این ... سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان ... از ... کاشان شده ...

... میرزا ابوالحسن ...

... میرزا ... کاشان ...

... اله‌یار خان حاکم ... قرآن ... سیف الدوله ...

... سیف الدوله ...

... و ... غارت کرد

مطلب هشتم : قتل میرزا تقی خان امیر کبیر

[illegible]

در این میان ... از ... سیف الدوله میرزا ... برادرا ... بر

... کاشان ... عبدالعظیم ... رسید ...

ظل السلطان ... عبدالعظیم ...

و بعد از ... سیف الدوله از کاشان ... اله‌یار خان ...

اله‌یار خان ... میرزا ... در ... ۱۲۵۱ ... است

مطلب نهم : حادثه زلزله مهیب و عجیب سال ۱۱۹۳ و زلزله سال ۱۲۶۰

... کاشان ... زلزله ... مردم و خرابی ...

... ابنیه کاشان ... زلزله ...

... که ... ۴۰۹ و ۱۴۱۰ ... زلزله ...

زلزله ... کاشان ...

... زلزله ...

... خانه ...

... است

... زلزله ... کاشان ...

... زلزله ... سال ۱۱۹۲ هجری

... سلطنت ... عبدالرزاق خان ... شده

... ۹۶ ... زلزله ...

... زلزله ...

... ابنیه ...

... زلزله ...

... کاشان ...

... ۵۰ ... ۴۵ ... کاشان ...

...

... کاشان ...

... که از زلزله ... است ... دیگر ... باشد

... استاد بزرگ صباحی بیدگلی ... زلزله ...

... است ...

زلزله دیگر ... در سال ۱۲۶۰ هجری قمری واقع گردید (1) ... کاشان ...

... در سال ۱۲۸۸ ... زلزله ۲۸ سال ...

... - ... در ... تعداد ...

... هلاکت رسیده اند

اکنون ... زلزله سال ۱۱۹۲ ... از مولانا

هاتف اصفهانی ... کاشان ... صباحی بیدگلی ...

... این واقعه است ...

قصیده مولانا هاتف

کرده‌ام از کوی یار ...	...
از کف ...	... خوف و خطر
... اختیار ... از روزگار	... یار و دیار ...
...	از ...
...	... جگر
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
... از رنج راه	...

(1) ... ۱۲۶۰ ...

عاق رواتم مسکاب بمع و ناقص شمار — فوج ز تاب دلکوب هم نفسم تا سحر
بهرم فن سور و ما ر دام و دوم در کنار — دیوزمن در فرار غول زمن در حذر
گاه ز بیچون یار گاه ببلای دیار — با ثره اشکبار تا سحرم در سهر
سهر منی نمرده پرشب و روز آمده — یاره دل ماشی لخت جگر با خبر
یار من دل فگار آه جنی دیوار — دیدن آن بالگار بزرگ جان نیشتر
محبت اوجب نگرا روشت ادهم خدا — آلت خبر جون جدید با پسر خوان شرر
چون شبه شب روی دمی لنگر گران ای من — هست بشر نیز زانست خیر البشر
انجیه گرد سیدام رنج سو دیدام — کافرم ار دیدام تلخ آن جانور
روز و شب این قرین روز جان شب چنین — زشتی طلع ببین شوری اختر نگر
مملکت با شمار شهر بستی و دیار — دیدم و نگشود در بار از بهر کردم گذر
در بدیاری شدم جلوه ده یار خویش — آینه دادم بجور نغمه سرودم بکر
راهش کالون رخ فستر بانی بس دل — خطر و حیرم این قیمت قند و شکر
دل و سکه روز کشید چاپ آئین و دید — خبث دخلی را آن خبثیان تو تو
بدهشه از خوی و در همه گیتی مشر — مروش از مروی در همه عالم سمر
اهی در الحق تمام زلعت گرام — گر بر شان بار شاد روح تیا دید
ابر بید دو نا خان حوق دمنی — خوش کمی دوش تن خاک مورد خوش سیر
باجرت یاد قدیم روزگی آنجا شیم — از رخ هم گرد شور وز دل ما هم زنگ بر
نیم شبی ناگهان آه از آن شب فغان — رخت یک لحظه اش زارانه بر رو زبر
دشه گرفت آنچنان خانه که از برای آن — یافت آن آسمان تالح و اختر خدر
بس گمیر خبایش در هر نفیر دلرب — خفت و کوه از کشید خاک سیاهش ببر
بس گرتان بار گفت ناله زیر خاک — بی خرد کی نیافت دیگر از انهی خبر
نز شان رنگون گشت درباش گزید — هنت بجوز زاغ دیو ماتم د نوحه گر
دوش که در کنج غم باهمه درد و الم — تا کوم بعد باز دید اختر سحر
گاه خطه گه ابر بام از ابیت خار — گاه گشت گنجی زانوم از بارسر
گاه بجرت که چرخ چون اسرا تا بکی — می بردم کوبکوی گشتم در بدر

سهر - بیخوابی

[illegible] - [illegible]

خدر - سستی

تا گهم آمد خدا پدر فرخ لقا — خاک ره شبی عنبر تر آمد کحل بصر
پرتو عید دمی به نه شب مجمره — شمس نه نور خدا چون خضر اندر حضر

و از این جمله وارد مرج می گردد و اینک ترکیب بندی که ملک الکلام صباحی بیدگلی در
این واقعه در رثای اولاد و عائله خود فرموده است

گلرخانم که بسبب از دمی برآشفتند باز — نخ زمین یکبارگی این بار خفتند باز
رفت زار از رنگشان [illegible] — الحنی کرده اند و راز خدا هم گفتند باز
تا نکه خلد برادر نگر شکفتن هنیت حیف — گلشن نما و رنه تپر مردند و شکفتند باز
تا ز کانم [illegible] — نخ بچشم هم خیالی در خاک خفتند باز
خفتگان عهد ما نام از نسیم صبحدم — قشقان گشوده بعد از هم چرا خفتند باز
گریه بر بالین شان کردم بسی بودم نه بر — از فغان شان ما گردم نیز شنفتند باز
هیبت یک [illegible] — [illegible] باز

بر تیغ [illegible] مرگ [illegible]
قالب [illegible] مرگ [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
دیدم از دستاهی [illegible] — [illegible]
خوابگاه [illegible] — [illegible]
عقد مروارید [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

بعد از این از جان چه [illegible]
[illegible]

بر سر خاک [illegible] — سرو [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

انگشتم [illegible] — آدرم [illegible]
[illegible] — خسته [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
پژمرده [illegible] — [illegible] سبحان الذی یحیی العظام

[illegible]
[illegible]

[illegible] — از عزیزان [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — خاک بر سر [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible]
نوحه [illegible]

هر کرا [illegible] — [illegible]
سینه [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
گرچه [illegible] — [illegible]
هر کسی [illegible] — [illegible]

[illegible]
[illegible]

مطلب دهم : شرح تفصیلی واقعه خروج وطغیان ۱۴ ساله نایب حسین و ماشاالله خان .

قبل از شروع مطلب مذکور این نکته ضروری است که تولد نگارنده مقارن خروج نایب حسین [illegible]

[illegible]

حاج آقا علی نراقی فرزند مرحوم آیت الله حاج میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] [illegible]

[illegible] پهلوان سید آقا - حاج آقا [illegible] علی جانی - رزاق زنگی - شاه میرزای شعرباف - کاظم حاج بابا - آقا [illegible] سید عبدالرحیم پشت مشهدی [illegible]

[illegible]

حقه و مشغول این امور بودیم دانستند آنچه حرف شنیده ام آنکه در گلکان آتشکده عبدالرحیم نامی [illegible] بعد از
درب که [illegible] و حرف بود [illegible] در خانه ها دیوار ها توقف کند که تا [illegible] پیش [illegible]
سر آمد و دارن [illegible] و [illegible] شدم از گله [illegible] کهنه رد شدیم و تقیباً توجه کردیم که کسی
حرا [illegible] عقب برگشته دیدم کاظم حاجی بابا است [illegible] اداره شخص که [illegible] حکایت [illegible]
براه حرف اداره دادم آن دیدم خیر او [illegible] ما چار از جام محله رفتیم و یکی دیگر
رسیدیم باز در عقب [illegible] بود و [illegible] وارد حقه شدیم و با حرف [illegible] کاظم حاجی با [illegible]
که عقب [illegible] مردم [illegible] آنکه مشغول کندن [illegible] شدیم دیدم کاظم [illegible] خانم [illegible]
بود که در گلکان داشتی (۱) [illegible] صدای زنده داشی رفت و [illegible] و [illegible] برگشت [illegible]
گفت که شما [illegible] که [illegible] جواب [illegible] دارم داشی برگشت و با کاظم [illegible] و [illegible] وارد حمام
شد و گفت [illegible] کاظم [illegible] آتشکده عبدالرحیم بگو اگر [illegible] که [illegible] ترا [illegible]
چاقو [illegible] کشم [illegible] این [illegible] بجیب
فرو برد حکایت دیگر که خود از زبان عامل آن شنیده ام [illegible] میرزا [illegible] که
[illegible] بوده ام از [illegible] مستقیم [illegible] بود [illegible] و [illegible] که
که از طرف [illegible] دیوانی [illegible] و [illegible] بابا [illegible] خود
[illegible] دارد [illegible] ایات [illegible]
[illegible] میرزا که در گردنه صحب العبور [illegible] برجا [illegible]
[illegible] در حدود ۱۱۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] این کارها [illegible]
این [illegible] در جایی در حوالی [illegible] کبوتر بازان [illegible] که [illegible]
[illegible] کبوتر [illegible] از کبوترهای میرزا [illegible] (آقای میرزا) [illegible] میرزا
[illegible] کبوترها [illegible] کبوتر [illegible]
[illegible] روزی [illegible] از [illegible]
[illegible] از خانه خارج شدم [illegible] دیدم [illegible]

کبوتر حرف [illegible] از کبوتر [illegible] جواب داشت دادم گفت [illegible] کبوتر [illegible] برو [illegible]
[illegible] بیا بیرون تا کار [illegible] کنیم (مقصود از [illegible] است) زیرا اگر [illegible]
مردم خواهند گفت میرزا [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] عصبی [illegible] خود [illegible] و از در [illegible] و [illegible]
[illegible] اول [illegible] که میرزا کبوتر [illegible] از [illegible]
[illegible] و با حرف [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] هم [illegible]
میرزا [illegible] از [illegible] جنگ [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible] ولایتی [illegible]
اول [illegible] در [illegible] میرزا [illegible] شده [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] گشت
[illegible] حسین که مرحوم [illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible] نایب حسین هم
[illegible] از [illegible] و [illegible] آنجا [illegible]
میرزا [illegible] میرزا [illegible] مصطفی [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] از [illegible]
[illegible] گشت [illegible] نایب حسین [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ارتش [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] دیگر از [illegible] کاشان [illegible]
[illegible] از انقلاب [illegible] که [illegible] گشت
[illegible] (وزیر [illegible] پسر فرخ خان امین الدوله) [illegible]
[illegible] ارتش [illegible] (شجاع لشگر) [illegible] وزیر [illegible]
[illegible]
نایب حسین [illegible] کاشان [illegible] دیگر [illegible] که [illegible]

[illegible] نایب حسین [illegible] که [illegible] ارزی [illegible] و از
مردم [illegible] که [illegible] افشار [illegible] کاشان
محمد آقا بیگ معروف به [illegible] که [illegible] حسین [illegible] از ایران [illegible]
[illegible] خراسانی [illegible] که از [illegible] ارتش [illegible] دشمنی
[illegible] و [illegible] کاشان [illegible]
[illegible] گردن [illegible] - این [illegible]
[illegible] نایب حسین و پسرانش [illegible] که یکی از
[illegible] رضای عصار [illegible] ارتش [illegible]
[illegible] شده اند
[illegible] ۱۷ [illegible] که [illegible]
[illegible] (۱) [illegible]
اجتماع [illegible]
[illegible] از [illegible] ارتش [illegible]
[illegible] ارتش [illegible]
[illegible] و از [illegible] ارتش [illegible]
[illegible]
و این آقا [illegible] آزادی خواهان در مرکز و ولایات [illegible]
[illegible]
از [illegible] بوده اند
[illegible] نایب حسین و پسرانش [illegible] یک [illegible]
[illegible] نایب حسین [illegible] ارتش [illegible]

(۱) [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]

وقت [illegible] نایب حسین [illegible] کاشان
[illegible] مردم [illegible]
نایب حسین [illegible] والبته از [illegible] نایب حسین
[illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
از [illegible] این واقعه و وقایع دیگر [illegible]
[illegible] و زعامت مرحوم [illegible] (معروف [illegible] علی [illegible])
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] نایب حسین [illegible] ارتش [illegible]
(و نایب حسین و پسرانش در این وقت [illegible]) و بعد از این اقدام [illegible]
[illegible] واز جمله [illegible]
شجاع الملک [illegible] آزادی خواهان [illegible] و از [illegible] نایب [illegible]
حتی [illegible] اندازند
[illegible] این شهر [illegible]
[illegible] نایب حسین [illegible] ارتش [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] ارتش [illegible]
[illegible] ارتش [illegible]
[illegible]
[illegible] شما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کاشان مرحوم حاج میر عبدالوهاب میر آقا [illegible] ارتش [illegible]
[illegible] ارتش [illegible]
[illegible]

هرچه تمسک ایشان به شمول آن هستیم زیرا کسی حاضر نمیشد بوصف ... این کو گفته دارد ... از مدرسه خارج

[illegible]

در بام ها طرف مدرسه ... گذشته بود

این بود یکی از اقداماتی که برای ... در قوم ... اطلاع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد کاظم [illegible]

[illegible]

[illegible] (حاج) [illegible] الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۴ [illegible] ۱۳۳۸ [illegible]

[illegible]

ختم بالخیر والسعاده [illegible]

جلد دوم از کاشانهٔ دانش

تذکرهٔ شعرای کاشان

بسمه تعالی

چنانکه در مقدمهٔ کتاب معرفی افتاد تذکرة الشعرای حاضر حاوی است بر تراجم احوال و نمونهٔ اشعار شعرای شهر کاشان و توابع تا ابتدای آن و هم چنین بلوک نطنز و جوشقان قالی و مشتمل بر سه مبحث و یک خاتمه بقرار ذیل

مبحث اول - معرفی تذاکر و مآخذی که در تالیف این تذکره مستند نگارنده است

مبحث دوم - شعرای کاشان از صدر اسلام تا آخر قرن ۱۳ هجری قمری که فهرستی نیز در مقدمه دارد

مبحث سوم - شعرای کاشان در قرن ۱۴ هجری که در زمان شعرای معاصرند با فهرستی که در مقدمه دارد

خاتمه - شرح حال مولف

اگر چه شکایت از هم قدمان و هم شریان خاصه هموطنان جز تجدید خاطرات تلخ گذشته حاصلی ندارد اما نوشتن موجزی از آنرا از این جهت روا شمردم که اگر در مطاوی مطالب این تذکره خلاء و خللی از مولف سرزده باشد اهل فن خاصه ادبا و شعرای کاشان بنده را متهم بمسامحه در تحقیق ننمایند زیرا شرط اول توفیق در این قبیل خدمات همراهی و مساعدت اهل فن است که تا کنون در این راه از کسانیکه انتظار مساعدت میرفت قدمی برداشته نشد. این بنده در شهریور سال ۱۳۱۷ هجری شمسی در حالتی که مدتی از شروع بنوشتن تذکره حاضر گذشته بود در شماره ۳۲۸۳/۵ مورخه ۱۷/۶/۱۰ جریده شریفه کوشش اعلانی نشر و از شعرا و ارباب فضل ساکن تهران و کاشان و غیر آن تقاضا شد علاوه از ارسال شرح حال و نمونه آثار خود اگر شعرای گذشته از اهل شهری شناسند هم بنده معرفی فرمایند و بکمال تاسف جز یکی از ارباب ادب و سخن جواب بنده بلیغ نگفت و تنها کسی که بآن اعلان جواب داد و مرا با تبریک و تهنیت باین مهم تشویق نمود آقای دکتر سلام الدجاجی بود که آن ایام در کاشان اقامت داشت و از هواداران و دوستداران شعر و سخن است و من نیز مادام العمر از این حسن توجه سپاسگذارم

چون از این طریقه نتیجه حاصل نگردید تا شانه هائی نصرت آثاری و مقدور المصنوت برای کلیه شعرای کاشان

که شهر یا نسبتی آنها بود فرستاد و از این عمل هم غرض این بود که شرح حال و نمونه شعر دوستان ناگفته نماند بگویید فراموش نمیکنم که یکی از دوستان نوشته بود شما فهرست اسامی شعرائی که تا کنون یافته و جمع آوری کرده اید برای من بفرستید تا آنرا مطالعه و اگر شعرائی را که من میشناسم جزو فهرست نبود شما معرفی نمایم. دیگری از دوستان منظورم اینکه هیچ حساب و قاعده در کار نیست چنین شخص شاعر معرفی فرمود که پس از تحقیق دریافتم شعرا و اشعار منظور اصلی و حقیقتی نداشته بلکه ساخته و پرداخته فکر و قلم آن دوست محترم است حال برای او چه منظوری از اینکار بوده که بنده حاصل میگردید بر بنده مجهول است

و بنده نگارنده در چنین حالت و موقعیتی محول و توقع الهی منظور خود را دنبال کرده و با مشقات طاقت فرسا که اهل تحقیق دانند بتالیف این تذکره توفیق یافتم و مسلم است که شعرای من صنف کتابا خود متعهد بانواع سرزنش و ملامت هم ماجور خواهم بود

تقی الدین حسینی کاشی معاصر تذکره مصحح و معروف بیش تذکره که بزرگترین تذکرهٔ شعرا که موسوم است بخلاصة الاشعار تصنیف فرموده در ضمن شرح حال میر برهان الدین محمد باقر اشراق گوید (بعضی از حساد اشعار وی را قدح می نمایند خیال که راجع بتذکره من هم اعتراض کرده گاه میگویند خلاف حیوانات کاری ساخته چه عبارات و منشآت کتاب کلیله و دمنه و انوار سهیلی که در بیان احوال سباع و حیوانات وحشی و طیور است بوده و در این کتاب مدرج نموده و گاه میگویند اشعار موزون را در این کتاب ناموزون نوشته و بحمدالله که مرا فضل بودن اینها از آنهاست دلیل و برهان بر بطلان این هذیانات بیمعنی گردانیده قریب سی هزار بیت کتابی مشتمل بر مطولات و منتخبات شعرا با تذکره احوال ایشان من اول عمرهم الی آخر ایام حیاتهم در این تصنیف ایراد نمود)

اگر چه نسبت تذکره حاضر با تذکره خلاصة الاشعار نسبت مشت بخروار و دانه با بار است با این همه جز مقصدی جز خدمت نداشته ام متفاوت اهل انصاف مستظهر بوده و رجا و وثوق دارم هرگاه اهل فن اشتباه و خطا و نسیانی در این تذکره مشاهده نمودند تعلیم موجبات اصلاح و عذر تقصیر مرا بنمایند تمام در حد چند کلمه برای استحضار خاطر مطالعه کنندگان عرض ضرورت دارد

١ - این بنده در نوشتن تراجم احوال الشعرای کاشانی از روی تعصب رویه تقدم را پیروی نکرده و با اصطلاح مقلدینه سیاهی لشکر ننموده ام و اگر چند نفر از شعرای کم مایه و متشاعر را بنده مرده بزرگان شعر و ادب ملحق ساخته ام از جهت بالا بردن تعداد نبوده بلکه بدین ملاحظه است که بعضی اشخاص خرده گیر

و در عین حال بی اطلاع بنده را منسوب بفراموشکاری ننمایند زیرا هستند کسانی که نام بزرگترین شعرای کاشان را نشنیده اند اما فلان عطار میگویند یا که شعری چند گفته و در محل خود بشاعری معروف است میشناسند و اگر نام او را در این کتاب نبینند برای مولف گناهی عظیم است و از طرف دیگر دادن نام همین شعرای کم مایه در تذکره خود خدمتی است که قدر تشویق آن امیدواری شعرای کم سواد و تازه کار با تهیه خودسیاستند که با ملاحظه این توجه و تعلق برای پیشرفت خود در کار سخن خواهند کوشید و از کجا که در بین همین امیدواران شعرای بزرگ چون مولانا قصاب کاشی ظهور نماید و امتیازی بر امتیازات شهر ما بیفزاید

٢ - شعرای مندرجه در این تذکره از حیث مقام علمی و ادبی و یا تاریخ زندگی طبقه بندی نشده اند بلکه اسامی شعرا بترتیب تهجی شماره شده و حرف اول و دوم اسامی ملحوظ گردیده تا یافتن اسامی برای خواننده آسان باشد ضمناً با اینکه الحق از این رویه خلاف سنت تذکره نویسی است

٣ - چون در بعضی از تذاکر چند نفر از شعرا که مولد و موطنشان ولایات دیگر است منسوب بکاشان شده اند این بنده متذکر است باید معرفی آنها بر جهت و نسبت بوطنشان اظهار نظر شود که معروف ترین آنان شاه طاهر دکنی کاشانی - حیرتی تونی - خانم رشحه اصفهانی است

٤ - چند نفر از شعرای این تذکره در سایر مآخذ بعنوان شاعر معرفی نشده اند لیکن چون اشعاری از آنها در دست هست و ممکن است آثار دیگری نیز داشته باشند که بعدها بدست افتد و از طرفی محافظ دیگر و اجداهیت بیاسند نوشته سطور توفیق از ذکر ایشان نگذرد و چون تعداد این قبیل شعرا بسیار ناچیز است برای این تالیف عیب و نقصی شمار نخواهد رفت

٥ - در خاتمه ترجمه احوال هر یک از شعرا تذاکر یا مدارک دیگری که مستند نگارنده بوده است بطور اجمال ذکر شده و هر یک ناقد این ترتیب است نتیجه تحقیقات مولف است و مسئولیت صحت و سقم آن متوجه او است

و پس از این مقدمه خوانندهٔ عزیز را بمطالعه مباحث سه گانه موعود دعوت می نمایم

مبحث اول - معرفی تذاکر و مآخذیکه در تالیف این تذکره مستند نگارنده است

در تصنیف این تذکره تالیفات و نوشتجات زیادی در کتابخانه های عمومی و خصوصی مورد مطالعه و محل

استفاده این بنده قرار گرفته لیکن چون بعضی از اخبار و تراجم احوال شعرا در چند تذکره با مختصر تفاوتی شبیه بیکدیگر ضبط شده بود مولف از بین کتب مذکور آنچه را که معروفتر و یا مفیدتر بود انتخاب کرده و مبنای کار خود قرار داده ما بقی را ترک گفت با این حال کتبی که مورد استفاده قرار گرفته (غیر از جنگ ها و بیاض های خطی بی نام و مفقود و دواوین شعرا که نام هر یک را در خلال شروح و تراجم مندرجه ملاحظه خواهند نمود) در حدود ( ) نسخه است و با آنکه نام هر یک جلوی و در ذیل تراجم مربوطه نوشته شده چون بعضی از این کتب کمیاب و بعضی نایاب و از نسخ منحصر بفرد میباشد که معرفی آن نیز ضرورت ناپذیر است و معرفی مدارک مورد هم برای خوانندگان خاصه اهل تحقیق و تتبع خالی از فایده نیست فهرستی از آن کتب با مشخصات اجمالی آن عرض میرساند

تذکره ها

١ - تذکرهٔ آتشکده - تالیف لطفعلی بیک آذر بیگدلی علیه الرحمه که در سال حدود ١١٧٤ تالیف و مکرر بچاپ رسیده و در نهایت اشتهار است

٢ - تذکره اسحق بیک - این تذکره تالیف اسحق بیک متخلص بعذری برادر مولف آتشکده است ولی بیک مرحوم شبیه تر است تا تذکره زیرا شرح حال شعرا را ندارد و مقدار زیادی اشعار جمع آوری و بترتیب نام هر یک از شعرا ضبط نموده هنوز هم بچاپ نرسیده - نسخ آن نادر است

٣ - ادبیات معاصر - تالیف مرحوم استاد رشید یاسمی است که در سال بچاپ رسیده

٤ - بیان محمود - تالیف شاهزاده دانشمند محمود میرزا بن فتحعلی شاه است که در سال ١٢٤١ در قصبه نهاوند تالیف شده و بچاپ هم نرسیده - نسخه کتابخانه مجلس - نسخه نگارنده

٥ - تحفه سامی - تالیف شاهزاده شاعر و فاضل و دانشمند سام میرزا بن شاه اسمعیل اول صفوی است که با تصحیح و مقدمه مرحوم استاد وحید دستگردی بچاپ رسیده اما نسخه که مورد استفاده بنده قرار گرفته نسخه خطی بسیار صحیح موجود در کتابخانه آقای باستانیست

٦ - تذکره شمع نائینی - تالیف سید حسن نائینی متخلص بشمع معاصر فتحعلی شاه قاجار - نسخه کتابخانه ملی

٧ - تذکره حسینی - تالیف میرحسین دوست سنبهلی هندی که در سال ١١٦٣ هجری قمری تالیف گردیده و تا کنون دو مرتبه بچاپ رسیده

٨ - حدیقة الشعرا - تالیف مرحوم دیوان بیگی شیرازی (میرزا احمد خان) حاوی شرح حال

میرزا در حدود ۱۱۳۴ متولد شده
در گذشته در ۱۱۹۵ (؟)

و شونده آثار کلیوار و گلبید و پنجاه نفر شاعر و هشتاد نفر شاعره است که در سال ۱۲۹۵ هجری قمری تألیف شده و الحق مؤلف فاضل و دانشمند زحمت وافی کشیده و در حقیقت این تذکره را باید ذیل تذکره آتشکده نامید از این کتاب خطی یک نسخه که بقلم مؤلف اصلاح شده موجود و در کتابخانه استاد محترم آقای اقبال آشتیانی است امید واثقم جناب ایشان که بسیاری از این قبیل مآثر را احیا کرده‌اند در چاپ این اثر نفیس و تحقیقی نیز اقدام فرمایند

۹ - سفینهٔ خوشگو - (بندرابن داس) موسوم است بسفینهٔ خوشگو و تألیف شاعر هندی متخلص بخوشگو میباشد که از شاگردان محمد افضل سرخوش هندیست و معلوم نیست تذکره مزبور در اصل چه نام داشته زیرا اصل آن در دست نیست و علت تسمیت آن بسفینهٔ خوشگو آنست که جزئی از آن در سال ۱۳۲۸ در موقع طغیان رودخانه شوشتر که آب رودخانه اموال و اثاثیه زیادی از مردم را برده است این کتاب و اشیاء دیگر در روی آب بدست مرحوم شوشتری علیه الرحمه افتاده و آنرا مرتب گردانیده و چون از روی آب گرفته است بسفینهٔ خوشگو موسوم کرده ~~هنوز بچاپ نرسیده~~ نسخ متعدد آن ملاحظه شده است

۱۰ - خیرات حسان - در تراجم احوال زنان شاعر و از تألیفات دانشمند معروف عصر ناصری جناب محمد حسنخان اعتماد السلطنه است و در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در تهران چاپ شده

۱۱ - خلاصة الاشعار و زبدة الافکار - یکی از بزرگترین تذکره های شعراست که میر تقی کاشی معروف به تذکره (تقی الدین حسینی متخلص بذکری) در سال ۹۸۹ هجری قمری تألیف نموده و سالها در جمع آوری آن رنج برده و آنرا برای سلطان ترکمان میر محمد خان ترکمان که در آن عهد در کاشان مبسوط الید بوده است اهدا نموده هنوز نسخهٔ کامل این تذکره کامل دیده نشده هر قسمتی از آن در دست کسی است از جمله دو قسمت که یکی از آن خط مؤلف است در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی زیارت شد قسمت دیگر که برای بنده بسیار مفید واقع گردید در کتابخانهٔ جناب آقای اقبال آشتیانی ملاحظه گردید

۱۲ - تذکرهٔ دلگشا - تألیف میرزا علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل است که در سنه ۱۲۳۶ هجری قمری تألیف نموده و حاوی اشعار فتحعلی شاه قاجار و تراجم احوال بعضی از شاهزادگان (شاعر) شاعران عصر و برخی از معاصرین مؤلف میباشد تا کنون بطبع نرسیده - نسخهٔ آقای آشتیانی

سفینهٔ هندی - تذکرهٔ [illegible]
تألیف بهگوان داس هندی متخلص
به هندی [illegible] تذکرهٔ [illegible]
سنه [illegible] ۱۲۱۹ [illegible]
در [illegible] ۱۲۷۷
[illegible]
بطبع رسیده است
تذکرهٔ نتایج الافکار [illegible]
[illegible] ۱۲۰۳ [illegible]
[illegible] ۱۹۵۷ [illegible]
[illegible]

۱۳ - تذکرهٔ دولتشاه - تألیف دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه سمرقندی است که در سال ۸۹۲ هجری تألیف گردیده و تا کنون دو مرتبه بچاپ رسیده و از تذاکر معروف است

۱۴ - ریاض الشعراء - تألیف علیقلیخان داغستانی متخلص بواله است تذکره بزرگ و جامعی است و زیاده از هزار شاعر در آن ثبت شده اما در نوشتن شرح حال شعرا باختصار پرداخته سال تألیف ۱۱۳۱ هجریست و هنوز بچاپ نرسیده - نسخه کتابخانه ملی

۱۵ - روز روشن - این تذکره باتفاق تذکره صبح گلشن که بعدا شرح خواهم داد - تألیف گردیده و مصنف آن مظفر حسین متخلص بصبا فرزند مولوی محمد یوسف علی گوپاموی هندیست که در سال ۱۲۹۶ هجری قمری تألیف شده و در ۱۲۹۷ در هند بچاپ رسیده

۱۶ - ریاض العارفین - تألیف مرحوم رضا قلیخان لله باشی (امیر الشعراء هدایت) مؤلف تذکره بسیار معروف مجمع الفصحاست تذکره مزبور در عصر محمد شاه قاجار تألیف شده و محتوی تراجم احوال شعرای عارف است یکمرتبه در زمان مؤلف و مرتبه دیگر در ۱۳۱۶ هجری شمسی با تصحیح جناب مخبر السلطنه هدایت نواده ذکور مؤلف بچاپ رسیده است

۱۷ - سخنوران نامی معاصر - تألیف دوست دانشمندم آقای سید محمد باقر برقعی قمی فرزند حجة الاسلام حضرت آقای میر سید علی اکبر برقعی است که در سال ۱۳۲۹ تصنیف و طبع گردیده و مشتمل بر تراجم احوال شعرای معروف معاصر است

۱۸ - شمع انجمن - تألیف سید محمد صدیق حسنخان امیر الملک هندوستانی است که در سال ۱۲۹۳ هجریه قمریه تألیف و در ۱۲۹۴ در هندوستان بطبع رسیده

۱۹ - صبح گلشن - تصنیف علی حسنخان هندی متخلص بسلیم فرزند مؤلف شمع انجمن است که در سال ۱۲۹۵ هجری قمری تألیف و بچاپ رسیده است

۲۰ - عرفات العاشقین - تألیف تقی الدین ~~[illegible]~~ اوحدی اصفهانی متخلص باوحدی است که از شعرای دربار شاه عباس کبیر و از مردم بسیار محترم آن عصر بوده است که در سفر و حضر ملازم خدمت بوده این مرد محقق و بزرگوار در نوشتن این کتاب زحمت بسیار کشیده و بقول خود ۲۵ سال در جمع آوری آن مشقت دیده تاریخ اتمام آن ۱۰۲۴ هجریست و از این تذکره خط یک نسخه در کتابخانهٔ جناب آقای حاج حسین آقا ملک موجود است که در هند

عرفات به نظم [illegible] عرفات درست است
[illegible] عرفات العاشقین [illegible]
تقی الدین محمد بن محمد [illegible] الدین محمد بن
سعد الدین محمد اوحدی حسینی
بلیانی است و بلیان [illegible]
[illegible]
[illegible] نشو و نما یافته

نوشته شده و چون نویسنده فارسی زبان نبوده اغلاط و تحریفات عجیبی در آن مرتکب گردیده و اگر نسخه عرفات منحصر بهمین نسخه باشد هیچوقت قابل طبع نخواهد بود ولی در همین حال [illegible] تذکره [illegible]

۲۱ - کلمات الشعراء - تألیف مولوی محمد افضل سرخوش هندیست که در سال ۱۰۹۸ هجری نوشته شده و اعداد حروف نامش مطابق سال تألیف میباشد و اگرچه تذکره کوچک و مختصریست بسیار خوب جمع آوری شده است.

۲۲ - گنج شایگان - تألیف میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی متخلص بشعری و خاص شعرای عصر ناصریست که میرزا آقا خان صدر اعظم نوری را مدح گفته اند سال تألیف آن ۱۲۷۳ و در همان اوان بچاپ رسیده و از تذاکر معروف است.

۲۳ - لباب الالباب - قدیمترین تذکرهٔ فارسیست که در سال ۶۱۸ بقلم محمد عوفی تألیف و چند سال قبل بهمت پروفسور ادوارد براون مستشرق انگلیسی چاپ شده و معروف است

۲۴ - مجالس النفائس - تألیف امیر دانشمند امیر علیشیر نوائی است که بزبان ترکی جغتائی نوشته شده و اخیرا با ترجمه فارسی بهمت جناب آقای علی اصغر حکمت طبع شده است

۲۵ - مجمع الفصحاء - تذکره بسیار معروف و تألیف امیر الشعراء هدایت است که دارای [illegible] اشعار [illegible] بوده و [illegible] بچاپ [illegible]

۲۶ - منتخب التواریخ بداؤنی - این کتاب که در سه جلد تألیف شده جلد اول در تاریخ سلاطین هند - جلد دوم احوال جلال الدین اکبر شاه هندی - جلد سوم تراجم احوال علما و شعراست مؤلف آن عبد القادر بن ملوکشاه بداؤنی هندیست سال تألیف ۱۰۰۴ هجریست و در سنه ۱۸۶۹ میلادی در کلکته بچاپ رسیده و نسخ این کتاب [illegible]

۲۶ - تذکرهٔ محمدیه - تألیف میرزا محمد ابراهیم وزیر لشکر از دانشمندان عصر ناصریست و گویا بچاپ هم رسیده است مؤلف آن شعرای درباری را معرفی کرده [illegible] با نام [illegible] و در وصف برای هر یک [illegible] نوشته

۲۷ - تذکرهٔ [illegible] - نام مؤلف و سال تألیف معلوم نیست ولی از قرائن معلوم است که در سال ۱۲۵۰ هجری تألیف شده بچاپ هم نرسیده نسخه از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ملاحظه شد

۲۹ - تذکرهٔ محمد شاهی که آنرا تذکره بهمن میرزا نیز میخوانند - تألیف شاهزاده فرزند و معروف بهمن میرزا ابن عباس میرزای نایب السلطنه است که بنام برادر خود محمد شاه قاجار تألیف نموده و بچاپ هم نرسیده است . نسخه کتابخانه ملی

۳۰ - مجمع الخواص - ترکی جغتائی است و تألیف صادقی بیک افشار کتابدار است که در عهد شاه عباس بزرگ تألیف نموده و در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی با ترجمه فارسی آن بهمت دانشمند محترم آقای دکتر عبد الرسول خیامپور در تبریز بطبع رسیده و تذکره مفیدی است

۳۱ - تذکرة المعاصرین حزین - تذکره مختصریست که مولانا شیخ محمد علی حزین از علمای عصر شاه سلطان حسین صفوی در تراجم احوال شعرای معاصر خود در سال ۱۱۶۵ تألیف فرموده و در سال ۱۱۹۴ هجری در بمبئی بطبع رسیده ضمن این تذکره و سایر آثار نثر و نظم مولانا در یک جلد بنام کلیات حزین طبع شده است

۳۲ - تذکرهٔ میخانه - تألیف ملا عبد النبی فخر الزمانی قزوینی است و مخصوص شعرائی است که ساقی نامه سروده اند تاریخ تألیف آن ۱۰۲۸ هجری و در سال ۱۹۲۶ میلادی در هند بطبع رسیده و انصافا با آنکه مخصوص طبقه معینی است بسیار مفید واقع گردیده و [illegible] در شرح حالات شعرا [illegible] از سایر تذاکر است

۳۳ - نگارستان سخن - تألیف سید نور الحسن هندی برادر سید محمد صدیق حسنخان مؤلف تذکره شمع انجمن است که در سال ۱۱۹۲ در هند تألیف و بچاپ رسیده و تذکره خوبی است

۳۴ - تذکرهٔ نصرآبادی - تألیف مولانا میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی است که در سال ۱۰۸۲ تصنیف شده و عموم شعرای معاصر خود را در آن ذکر نموده و تذکره بسیار جامع و مفیدی است این تذکره بهمت و تصحیح استاد مرحوم وحید دستگردی طاب ثراه در یک جلد بطبع رسیده است

۳۵ - هفت آسمان - تألیف مولوی آقا احمد علی هندی متخلص به [illegible] است که در سال ۱۲۸۵ تألیف شده و در ۱۸۷۳ میلادی در هندوستان بطبع رسیده

تذکرهٔ مرآت الخیال تألیف امیر [illegible]
شیر علیخان لودی هندی [illegible]
که در ۱۳۲۴ هجری قمری در بمبئی بطبع
رسیده

۲۶ - هفت اقلیم - از تذکره‌های بسیار معروف و تألیف مولانا امین احمد رازی است که در سال ۱۰۰۲ هجری تصنیف شده و هر یک از اقالیم سبعه را فصلی قرار داده و شعرای آن اقلیم را بقلم آورده - این تذکره تاکنون بچاپ نرسیده در سال ۱۳۲۹ فاضل معظم آقای [illegible] آشتیانی شروع در طبع آن نمود و قسمتی از آن هم در چاپخانه اطلاعات بچاپ رسید اما چون مأموریت خارجه با ایشان محول شد این اقدام خیر در حیز تأخیر افتاد

مجموعه‌ها

۱ - آثار العجم - از معروفترین تألیفات دانشمند محقق و شاعر معروف [illegible] مرحوم میرزا آقاخان فرصت الدوله شیرازی متخلص بفرصت است که در زمان حیات وی بچاپ شده و از غایت شهرت محتاج بتوضیح بیشتری نیست .

۲ - اسرار خلقت - تألیف مرحوم با فرهنگ و شاعر معروف جناب آقای مرحوم [illegible] سلمه الله تعالی است که چند سال قبل بچاپ رسیده و خود تذکره از شعرا و نویسندگان معاصر میباشد

۳ - بهترین اشعار - سفینه‌ایست حاوی بهترین اشعار جمع زیادی از متقدمین و متوسطین و معاصرین تألیف دوست بسیار محترمم آقای حسین پژمان بختیاری که از محققین و شعرای بزرگ این عصر بشمار میروند خداوند وجود چنین مردمان خوشقلم را برای بسط فرهنگ ایران پایدار فرمایاد

۴ - جُنگ موحوشی - نسخه نگارنده بخط خود است - تألیف و خط محمد باقر موحوشی کاشانی معاصر محمد شاه قاجار است که موحوشی تخلص میکرده و مردی متشرع و روحانی مشرب بوده از [illegible] در جنگ خود نسبت به شعرای عارف مسلک زبان دراز نمیکرده - جنگ مذکور حاوی [illegible] هزار بیت قصیده است که بمعنی جمعیت نام آنرا خود مجمع القصاید نهاده دارای دیباچه بقلم شخص فاضلی بنام میرزا غیاث الدین [illegible] و فهرست مفصلی از آثار مندرجه میباشد تعداد صفحات آن ۹۹۶ و شعرائی که آثارشانرا بقلم آورده [illegible] مثلاً از اشعار صباحی [illegible] قصیده ضبط نموده و بالاخره اثر نفیسی است .

۵ - جُنگ عرفان - تألیف محمد محسن شیرازی متخلص بعرفان است که از تلامذه حضرت شیخ

قدس سره بوده جنگ مزبور حاوی تعداد زیادی احادیث و اخبار است و چیزی که باهمیت آن افزوده اشارتیست که در مدح حضرت شیخ در آن ثبت شده و چون شرح و وضع آنرا در ضمن ترجمه مولانا [illegible] در صفحه ۱۶۲ تذکره حاضر نوشته‌ام باین صفحه رجوع فرمایند - نسخه نگارنده

۶ - جنگ همیشه بهار - سفینه‌ایست بس عالی و بزرگ تألیف ابوالقاسم بن حیدر که از مقدمه آن احساس میشود مؤلف محمد باف بوده زیرا که در مقدمه جنگ [illegible] استهلال الآلات و ادوات محمد باف را نام برده این جنگ که حتی از احوال مؤلفش واقف نشده‌ام از سفاین مفیده است و من حد استفاده و افر از آن برده‌ام و زمان تألیف آن عصر شاه عباس اول است و شعرا در تمام جنگ‌هائی است که در آن عصر نوشته‌اند - نسخه استاد اقبال آشتیانی

۷ - جنگ کنوز الشعرا - از جنگ‌های نفیس و مفصل است که نام نویسنده آن [illegible] است و در عصر صفوی تحریر گردیده - نسخه کتابخانه آقای باستانی

۸ - زنبیل - تألیف شاهزاده دانشمند فاضل مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله قاجار است که بسبک کشکول شیخ اجل بهائی تألیف شده و بچاپ هم رسیده است

۹ - سنبلستان - سفینه‌ایست که شاهزاده دانشمند محمود میرزای قاجار فرزند فتحعلیشاه (مؤلف تذکره بیان محمود) تصنیف فرموده و اشعار خوبی از شعرای خاصه معاصرین خویش در آن ثبت نموده و نسخه دیگری [illegible] نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی ملاحظه شد

۱۰ - قوامیس الدرر - تألیف مرحوم آیة الله آخوند ملا حبیب الله کاشانی [illegible] که بعربی تألیف فرموده و کتاب بزرگیست مانند کشکول و استفاده زیادی از آن برده‌ام یک نسخه این کتاب بخط مؤلف در کتابخانه مرحوم [illegible] کاشانی ملاحظه شد

۱۱ - گلستان مسرت - جنگی است چاپی تألیف مولوی عبدالرحمن هندی متخلص بشاکر که در سال ۱۲۶۶ تألیف نموده و در هندوستان بچاپ رسیده و اضافه اسم باسمانی برای آن انتخاب نموده این جنگ مشتمل بر چندین باب بعنوان حدیقه است و هر یک اختصاص بموضوعی دارد که اشعار مربوط بآن موضوع را شاعر از دواوین جمع شعرا جمع و نقل نموده شامل - درشت چشم و ابروی معشوق - در باب [illegible] سلاطین و ایراد اشعار مناسب در آن - اعتذار از خلف عهد و غیره - و بالخصوص اشعار مصنوع و معمیات و افری در آن جای داده و از جمله قصیده مصنوع خارج از [illegible] مولانا

تذکره لطایف الدقایق و ظرایف [illegible] تألیف میرزا احمد اشراق بروجردی - این تذکره خاص شعرائیست که شاهزاده محمدتقی میرزا حسام السلطنه بزرگ [illegible] فرزند فتحعلیشاه را که از ابنای معتبر و مقتدر و شجاع و فاضل و باذل پادشاه مزبور بوده مدح کرده اند - شاهزاده مزبور که در شعر هم قریحه داشته و تخلص بشوکت میکرده در زمان جد سلطنت مناطق بروجرد خرم آباد - بختیاری و خوزستان را داشته و بعد در زمان محمد شاه در قلعه اردبیل محبوس شده و سپس در سلطنت ناصرالدینشاه بخراسان رفته و در همدان سال ۱۲۷۸ درگذشته وی جد ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار است که از شاهزادگان عالم و شاعر صدر مشروطیت بوده و در ۷ - ج - ۲ - ۱۳۴۲ هجری قمری وفات یافته [illegible] ۱۲۲۸ [illegible] ۴۳ [illegible]

سلمان ساوجی را تماماً در آن درج و توضیحات کافیه داده است .

۱۲ - لطائف الخیال - تألیف میرزا محمد صالح رضوی [illegible] است که در سال ۱۱۰۳ تألیف شده و چون مقدمه و فهرست آن بقلم محمد نصیر [illegible] تحریر گردیده معروف بلطائف الخیال [illegible] شده این سفینه که اشعار زیادی در آن درج شده و مؤلف [illegible] شرح حال شعرا را [illegible] نسخه بسیار نفیسی در کتابخانه آقای باستانی [illegible] در هیچیک از منابع دیگر لطائف الخیال دیده نشده [illegible] لطائف الخیال تذکره‌ایست از تألیفات شیخ سعید محمد بن محمد الشیرازی دارابی متخلص بشاه محمد از تلامذه شیخ بهائی که در سال ۱۰۷۶ تألیف کرده و میرزا صالح رضوی آن تذکره را تلخیص کرده و تراجم احوال شعرا را از آن انتخاب [illegible] ولی تاکنون تذکره معروف را ندیده و نامش هم در جائی که عرض شد ندیده‌ام .

۱۳ - مونس الاحرار - تألیف محمد بن بدرالدین جاجرمی شاعر مشهور و متوفی سنه ۶۸۶ است این مجموعه در سال ۷۴۱ تألیف شده نسخه اصل آن که دارای تاریخ تألیف است در کتابخانه ملی پاریس [illegible] نسخه دیگری است در کتابخانه ملی [illegible] و جز این نسخه دیگری سراغ ندارم و از مجموعه‌های بسیار نفیس بشمار میرود

۱۴ - مدایح المعتمدیه - تألیف مولانا میرزا محمدعلی [illegible] اصفهانی متخلص ببهار و مؤلف تذکره [illegible] است که در عصر محمدشاه قاجار [illegible] این مجموعه حاوی تراجم احوال شعرائی است که منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مدح گفته‌اند و شرح مفصل آن در فهرست [illegible] کتابخانه مجلس مندرج گردیده - نسخه کتابخانه مجلس

۱۵ - مدایح المؤیدیه - مجموعه‌ایست که بوضع و اقتفای از مدایح المعتمدیه در شیراز نوشته شده مؤلف آن معلوم نیست و خاص شعرائی است که شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله والی فارس را مدح گفته‌اند و نسخه از آن در کتابخانه آقای باستانی ملاحظه شد که بخط [illegible] در ربع اول قرن حاضر نوشته شده است

۱۶ - مکاتیب امیر یوسف علی الحسینی - این مجموعه نفیس حاوی مکاتیب کسی بنام امیر یوسف علی الحسینی و قاضی نورالله شوشتری مؤلف مجالس المؤمنین است که این دو مرد فاضل و محقق در موضوع علم انبیاء بر ضمایر خلق مکاتبه داشته‌اند امیر یوسف معتقد بوده است که انبیا واقف بضمیر مردمند و قاضی نورالله عقیده داشته که این صفت خاص حضرت احدیت است و اگر در موردی مشیت وی قرار گیرد ممکن است نبی یا امام بر ضمیر کسی مطلع گردند و در این مباحثه منشأ کار به فحاشی نیز رسیده است نسخه که بنده دیده‌ام جلد دوم است و جلد اول [illegible] که معلوم نیست در کجاست - تاریخ تألیف یا تحریر نسخه ۱۰۷۴ میباشد و اما نویسنده و جامع آن معلوم نیست - نسخه کتابخانه آقای باستانی

تواریخ

۱ - مرآت القاسان - جغرافیای کاشان است که شرح مفصل آن در مقدمه جلد اول نوشته شده است و حاجت بتکرار نیست - نسخه کتابخانه مجلس

۲ - ناسخ التواریخ - جلد قاجاریه

۳ - تاریخ مشروطه ایران : تألیف دانشمند معاصر مرحوم احمد کسروی

۴ - نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار تألیف محمود بن هدایت الله النطنزی که شرح کامل آن در مقدمه جلد اول این تألیف در ضمن ترجمه مؤلف در تذکره حاضر نوشته شده

۵ - تاریخ شیبانیه - تألیف مرحوم مجیرالدوله شیبانی

۶ - تاریخ حبیب السیر - تألیف میرخواند - که مستغنی از معرفی است و رجال علمی و ادبی آنرا دوست دانشمند آقای عبدالحسین نوائی استخراج و بنام رجال حبیب السیر بطبع رسانیده‌اند

۷ - مآثر رحیمی - تألیف ملا عبدالباقی نهاوندی متخلص بباقی برادر آقا خضر نهاوندی حاکم کاشان در عصر شاه عباس که در جلد اول این کتاب معرفی شده است

۸ - عالم آرای عباسی - تاریخ معروف و مشهوریست که بچاپ رسیده و حاجت بمعرفی ندارد

۱۷ - تذکره نتایج الافکار تألیف مولوی محمد قدرت الله گوپاموی [illegible] که در سال ۱۳۳۶ در بمبئی بطبع رسیده است

۱۸ - [illegible]

۹ - راحة الصدور و آیة السرور - تاریخ سلاجقه تألیف نجم الدین ابی بکر راوندی که شرح آن در ترجمه نجم الدین در تذکره حاضر نوشته شده است

(۹) تحفه شرف که مفصل در حال و اخبار [illegible] در سال ۱۳۰۷ هجری بطبع [illegible] رسیده

(۱۰) [illegible]

فهرست ها - کتب ادبی - مجلات ادبی

(۱) فهرست کتب خطی مدرسه عالی سپه سالار تألیف فاضل محترم ابن یوسف شیرازی

(۲) فهرست کتب خطی مجلس شورای ملی تألیف فاضل مذکور

(۳) کتاب معروف المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین قیس رازی در فنون شعر که تا کنون دو کرت بچاپ رسیده

(۴) حدائق السحر فی دقائق الشعر - تألیف رشید الدین وطواط که در فن خود اول تألیف گردیده و در نهایت شهرت است

(۵) دوره ۲۲ ساله مجله ادبی ارمغان

(۶) دوره پنج ساله مجله ادبی و تاریخی یادگار

(۷) کشف الظنون تألیف کاتب چلبی که از مآخذ معروف است

(۸) الذریعه الی تصانیف الشیعه (۷ جلد) تألیف علامه معاصر حضرت شیخ آقا بزرگ تهرانی که از مآخذ معتبر و مفصل و معروف این عصر میباشد

سیاحت نامه ها

(۱) طرائق الحقائق تألیف مرحوم معصوم علیشاه شیرازی که از کتب معروف است و در سال ۱۳۱۸ هجری تألیف و در ۱۳۱۹ بچاپ رسیده

(۲) بستان السیاحه - تألیف مرحوم فاضل محترم حاج زین العابدین شیروانی که بچاپ رسیده و شهرت تام دارد

(۳) مطلع الشمس تألیف محمد حسنخان اعتمادالسلطنه علیه الرحمه در سه جلد راجع بسفر اعلیحضرت ناصرالدین شاه بشرق مملکت یعنی خراسان که بچاپ رسیده و معروف است

رجال

(۱) قصص العلماء - تألیف عالم بزرگ میرزا محمد صالح تنکابنی

(۲) مجالس المؤمنین تألیف علامه شهید مشهور قاضی نورالله شوشتری علیه الرحمه که بچاپ رسیده و معروف است

(۳) المآثر و الآثار تألیف محمد حسنخان اعتمادالسلطنه علیه الرحمه که از کتب مفیده عصر ناصری است و بچاپ رسیده و مشهور است

مبحث دوم

شعرای کاشان از صدر اسلام تا آخر قرن ۱۳ هجری که قبلاً فهرست اسامی آنها درج و سپس شروع بتراجم احوال میشود - و تذکاراً - معروض میرساند که در این فهرست هرجا کلمه مکرر نوشته شده است از آن جهت است که صاحب اسم دارای دو عنوان است و ذکر هر دو عنوان ضرور بود

فهرست

اسامی	صفحه	اسامی	صفحه
(ماأوله الالف)		احمد	۷
آقا مؤمن	۱	احسن	۷
آقا بابا	۱	ادهم	۸
آصفی	۱	ادیب نطنزی (حسین)	۹
آشوبی بیدشتیه	۱ ۱	ادیب نطنزی (ابوالفتح)	۱۰
ابوالرضا (فضل الله حسینی الراوندی)	۱	اسد (قاضی اسدالله)	۱۱
ابوالحسن راوندی (ضیاءالدین علی)	۳	اشرف (سید جمال الدین)	۱۵
ابوالقاسم ابوالحسن	۳ ۴	افضل (بابا افضل)	۱۷
ابوالفضل احمد الراوندی	۴	افضل دوتاری	۲۳
احمد کاشانیه	۶	انسی (سند العارفین)	۲۳
احمد بن فیض	۶	اکبر نطنزی	۲۳

اسامی	صفحه	اسامی	صفحه
الفت (محمد تقی)	۲۴	ماأوله التاء والثاء	
الهی (صدرالدین بدیع الزمان)	۲۴	تاجی (شرف الرؤسا)	۳۵
امیدی	۲۵	تجلی (محمد حسین)	۳۵
اُمّت	۲۵	تسلیمی	۳۶
امین (خواجه محمد امین کوسه)	۲۵	تشبیهی (میرعلی اکبر)	۳۶
امیربیک نطنزی (جمال الدین)	۲۶	تقی (حکیم تقی)	۳۸
اوحدی نطنزی	۲۸	تقی ورکانی جوشقانی	۳۸
ایاغی آرانی	۲۸	تقی مرواریدی تمیزی (حصاری) مکرر ثابت	۳۹ ۳۹ ۳۹
ماأوله الباء			
باقر نطنزی	۲۹	ماأوله الجیم	
باقر (قاضی محمد باقر)	۳۰	جذبه (آقا مؤمن)	۴۰
باقر خطاط	۳۱	جعفر [illegible] جعفر بن بدیع الزمان	۴۰ ۴۰
باقی	۳۲	جلال	۴۱
بزمی بیدگلی	۳۳	جلال الدین مسعود	۴۱
بهاری سنبل	۳۳ ۳۴	جلالای زرکش	۴۳
بسم الله آرانی بی غم	۳۳ ۳۴	جلالی	۴۳
بی غمی نطنزی	۳۴	جمالی	۴۲
بیان (میرزا مهدی)	۳۴	جمالا	۴۲
پیاده (امیر شمسی)	۳۴	جمالی کرباس فروش	۴۲
بهجت (ابوالقاسم خان) معروف به بهجت خان است	۳۴	جلال الدین محمد جمال	۴۳ ۴۳
[illegible] برها (میر غیاث [illegible])		جاکم (محمد هادی)	۴۵

[illegible]

اسامی	صفحه	اسامی	صفحه
ماأوله الحاء		ماأوله الخاء	
حالی (ملاتقی)	۴۶	خادم خاموشی	۶۴ ۶۴
حاتم (حبیب الله)	۴۶	خاطری	۶۴
حامی	۴۸	خجسته (میرزا محمد خان منجم باشی)	۶۴
حافظ محمد تقی حبیب	۴۹ ۴۹	خرم (میرزا احمد)	۶۶
حدیثی حبیب [illegible] حزین	۴۹ ۴۹	خروش	۶۷
حزنی	۴۹	خشاب (رضی الدین)	۶۷
حسن کاشی حسن نطنزی	۴۹ ۴۹	حضائی (حسین)	۶۸
حسن (نظام الدین)	۵۴	خلیل عطار	۶۹
حسین (خوارزمی)	۵۵	خلیل (باقر)	۷۰
حسینی حسینی	۵۷ ۵۸	خلوتی	۷۱
حسینی	۵۸	خموشی (میرزا محمد علی)	۷۱
حسابی نطنزی (میرزا سلیمان)	۵۸	خواجه جلال ورکانی	۷۱
حشمتی	۶۰	خواجه تاج الدین	۷۲
حکیم رکنا مکرر	۶۰	خواجه امیربیک مکرر	۷۲
حکیم عبادالله مکرر	۱۵۶	خواجه غیاث الدین	۷۲
حکیم عبدالله مکرر حکیم محمد [illegible] مکرر ملکی (آمیما)	۶۰ ۱۴۳ ۶۰	خواجه هدایت خواجگی عنایت	۷۳ ۷۳
حیاتی	۶۰	خرده (باقر)	۷۴
حیدر طماسبی	۶۱	خیالی	۷۵
حیدر	۶۲	خلی	۷۶
حیرتی (تونی)	۶۳		

حیرانی ۶۳

اسامی	صفحات	اسامی	صفحات
ما اوله الدال		رشیی (میر حیدر معمائی)	۸۶
داوری آرانی (ابراهیم)	۷۶	رفیع (میر رفیع الدین)	۹۱
دوری (آقا رضا)	۷۸	رکنی (رکن الدین مسعود)	۹۱
دیری (رحمت خان)	۷۸	رمزی (محمد هادی)	۹۱
		رموزی شلجی (محمد)	۹۴
ما اوله الذال		ما اوله الزاء	
ذکری (تقی الدین)	۷۹	زرکش (میر مرتضی)	۹۲
ذوقی (محمد امین)	۸۱	زمانی	۹۷
ذهنی (حیدر)	۸۲	زین الدین محمود راوندی	۹۷
		زینی (میرزا زینی)	۹۹
ما اوله الراء		زینتی نطنزی (سید حسن)	۱۰۰
رازی	۸۳	زیوری	۱۰۰
راغب (محمد حسین)	۸۳	ما اوله السین	
راغب (وحید) مکرر	۸۴	ساغری	۱۰۱
رشحی بیدگلی	۸۴	ساغری جوشقانی (میرزا مرتضی)	۱۰۱
رسمی	۸۴	سائل	۱۰۱
رشحه (حبیبه خانم)	۸۴	سالم (عبدالغفار)	۱۰۳
رشیدی	۸۵	سالک (میر محمد علی)	۱۰۳
رشیدا	۸۵	ساکنی (عبدل)	۱۰۳
رضی (سید مرتضی)	۸۵	سامانی	۱۰۳
رضائی	۸۵	سپهر (لسان الملک)	۱۰۴

اسامی	صفحات	اسامی	صفحات
سپهر ثانی (عباسقلی خان)	۱۰۶	شریف (محمد شریف)	۱۳۱
سپهری (ملا اقبال)	۱۰۷	شرف	۱۳۲
سخی (میرزا ابوطالب)	۱۰۷	شعیب جوشقانی	۱۳۳
سرمد (محمد سعید)	۱۰۸	شعوری؛ شکوه اصفهانی	۱۳۴ ۱۲۵
سروری (محمد قاسم)	۱۱۱	شکیبائی؛ تمیز الدین	۱۳۵ ۱۳۶
سری	۱۱۳	شمس الدین	۱۳۶
سعد الدین نطنزی	۱۱۳	شمس؛ شمائلی	۱۳۷ ۱۳۶
سمائی	۱۱۲	شوقی	۱۳۷
سنجر کاشی (میر محمد هاشم)	۱۱۲	شهاب الدین	۱۳۷
سند	۱۱۶	ما اوله الصاد	
سهیل	۱۱۴	صالح؛ صمد	۱۲۷
سید	۱۱۶	صانعی	۱۲۸
سیمای نطنزی	۱۱۷	صادق بیدگلی	۱۲۹
ما اوله الشین		صادق نطنزی	۱۳۰
شاپور؛ [illegible]	۱۱۷	صاحب (حاج ملا محمد نراقی)	۱۳۰
شاه باقی	۱۱۹ ۱۱۷	صاحب (محمد مسیح)	۱۳۲
شاه حلاج؛ شاه [illegible]؛ شاه رسید	۱۱۸ ۱۱۹	صبا (آقا رضا)	۱۳۳
	۱۱۸	صباحی بیدگلی	۱۳۴
شاهین	۱۱۸	صبا (ملک الشعرا)	۱۳۷
شجاع	۱۱۹	صبور شهید (میرزا احمد)	۱۴۱
شحنه (میر عبدل)	۱۲۱	صبوری (محمد کاظم خان)	۱۴۳

در کاغذ علیحده

اسامی	صفحات	اسامی	صفحات
صدر (حکیم صدر الدین)؛ صرفی	۱۴۳ ۱۴۴	عریان (اسماعیل)	۱۵۷
صفی (میرزا حسین)	۱۴۴	عزیز (عز الدین محمود)	۱۵۷
صفائی (علامه فاضل نراقی)	۱۴۵	عزی	۱۵۸
صنع الله	۱۴۷	عزمی خیاط	۱۵۸
ما اوله الضاد		عزمی (میر عزمی)	۱۵۸
ضروری	۱۴۸	عسکری (میر حسن)	۱۵۹
ضیاء (ضیاء الدین محمد)	۱۴۸	عشقی	۱۶۰
ما اوله الطاء		عشقی	۱۶۰
طاهر (شاه طاهر)	۱۵۰	عطائی (میر عبدالصمد)	۱۶۱
طبیب (مجد الدین)	۱۵۳	عفیف الدین محمد	۱۶۱
طبیب (میر نظمی)	۱۵۳	علی (آقا علی)؛ علی اکبر (ملا [illegible])	۱۶۱ ۲۴۲
طباطبائی (ابوطالب)	۱۵۴	علوی	۱۶۱
طباطبائی (شرف الدین)	۱۵۴	علم الهدی (محمد بن شفیع)	۱۶۲
ما اوله العین		علمی	۱۶۶
عارف (میر حسینی)	۱۵۵	عماد الدین	۱۶۷
عاصی؛ عاصی (رضوان عشق)؛ عبدالعزیز	۱۵۵ ۱۶۰ ۱۵۵	عندلیب (ملک الشعرا محمد حسین خان)	۱۶۷
		ما اوله الغین	
عبدل (ملا حسین)	۱۵۶	غروری (میر غروری)	۱۶۹
عبدل (امیر حسن)	۱۵۶	غروری	۱۶۹
عبدالله (میر عبدالله)؛ عبدالله (حکیم عبدالله)؛ عبدالحسین	۱۵۶ ۱۵۶ ۱۵۷	غریبی؛ غضنفی	۱۶۹ ۱۷۰
عروج (میرزا)	۱۵۷		

اسامی	صفحات	اسامی	صفحات	اسامی	صفحات
ما اوله الفاء		قاضی سلام الله	۱۹۳	کمال (کمال الدین)؛ کمال الدین ایضا	۲۰۵
فاخته (زین الدین)	۱۷۱	قدرت	۱۹۳	کوکب (میرزا ابوالقاسم)	۲۰۵
فاضل نراقی (مصنف) مکرر	۱۷۱	قدسی (میر جمال الدین)	۱۹۲	ما اوله الکاف الفارسیه	
فاضل	۱۷۱	قریش	۱۹۳	گرمی	۲۰۶
فاضل نطنزی	۱۷۱	قصاب (سعید)	۱۹۴	گلشنی	۲۰۷
فارغ	۱۷۲	قطبا (حکیم قطبا)	۱۹۶	گلشنی ایضا	۲۰۸
فاطمه آرانی؛ فتح الله	۱۷۲ ۱۷۳	قلندر (میر عزیز)	۱۹۷	ما اوله اللام	
فخری	۱۷۲	قیصری	۱۹۸	لسانی	۲۰۹
فراقی (رهان سنجر)؛ فرصت	۱۷۳ ۱۷۳	ما اوله الکاف العربیه		لسان الملک کاشانی	۲۰۹
فوقی (ابوتراب بیک)	۱۷۴	کاشی (حسن)؛ کاکلی (ام محمد)	۱۹۸ ۱۹۸	ما اوله المیم	
فروغ (محمد قاسم خان)	۱۷۶	کاف (احمد)	۱۹۸	مایل (ملا حسن)	۲۱۱
فصیحی؛ فقیر [illegible]	۱۷۷ ۱۷۷	کافی (میرزا ابراهیم)	۱۹۹	مایلی	۲۱۱
فطرت	۱۷۸	کاظم	۱۹۹	مثالی	۲۱۱
فهمی	۱۷۹	کاظم نبت شهدی	۱۹۹	مجد الدین؛ مجرم	۲۱۱ ۲۱۱
فیض (میرزا فضل الله)	۱۸۱	کاملی (میر قاسم)	۲۰۰	محتشم؛ مجمر کاشی	۲۱۱ ۲۲۷
فیضی (ملا محسن)	۱۸۱	کاملی نطنزی	۲۰۰	محتشم (کمال الدین)	۲۱۲
ما اوله القاف		کامل (محمد شریف)	۲۰۰	محمود بن هدایت الله النطنزی	۲۱۹
قانع (آقا حبیب)	۱۸۹	گویا	۲۰۱	محمود بن ابوالقاسم	۲۲۲
قانعی (میر سید علی)	۱۸۹	کسری (ملا کریم)	۲۰۱	محمود خان (ملک الشعرا)	۲۳۴
قادر فیضی؛ قاسم (دختر زهرا بیگ)؛ قاسم	۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۱	کشته	۲۰۱	محمود	۲۳۵
		کلیم (ابوطالب)	۲۰۳	محمود صالح	۲۲۵
قاضی (محمد شفیع)	۱۹۱	کمال الدین	۲۰۵	محمد حسین بن حکیم رکنا	۲۳۵

حرف الالف

آقا مؤمن - نام وی فقط در مجموعه لطائف الخیال دیده شد که تحت عنوان آقا مؤمن ولد شیخ اسمعیل کاشی یک بیت از وی درج نموده و اشاره بتخلص وی نشده و چنده تصور میکنم آقا مؤمن جذبه که ترجمه اش در حرف میم خواهد آمد همین شخص باشد لیکن چون دلیل قطعی براین موضوع موجود نیست نام هر یک را جداگانه در محل خود ثبت می نمایم از اوست

ترقی و تنزلها باستعداد بر گردد　　از آن بادی که سرو شمع آتش خانه در گردد

لطائف الخیال

آقا بابا - از معاصران شاهزاده دانشمند محمود میرزای قاجار علیه الرحمه است که در تذکره بیان محمود تالیف آن شاهزاده درج و دو بیت ذیل را از او نقل نموده

مکن تعجیل جانا بهر صید این دل خسته　　که در دام آورد صیاد صید آهسته آهسته

شها انجم خدم محمود شاه دولت گستر　　که چون صد کهی و تیغی کمی در خدمتش بسته

بیان محمود

آصفی - از شعرای خیر هیشه بهار تالیف ابوالقاسم بن حیدر است که یک بیت از وی آورده

مرا ز تیغ ستم سان که بیش کشته است　　به تیغ کشته شوند آنچه روزی باشد

خیر هیشه بهار

آشوبی - از اهالی نطنز و از طلاب علوم بوده و در خط نسخ تعلیق مهارتی تمام داشته زیاده از این اطلاعی از او در دست نیست - از اوست

ابرست و هوا معتدل از شبنم صبح است　　امروز هوائیست که تا شام صبح است

هفت اقلیم - صبح گلشن

ابوالرضا - (سید ابوالرضا) از بزرگان و معاریف علمای کاشان و از اهالی قریه راوند است مولف مجالس المؤمنین ترجمه حالش را چنین نوشته : السید القاضی ابوالرضا فضل الله بن علی العلوی الحسینی الکاشانی از سادات عالی درجات کاشان و از زمره اکابر فضلای ایشانست

سمعانی (۱) در کتاب انساب گفته که چون بکاشان رسیدم عازم زیارت سید ابوالرضای مذکور گردیدم چون لحظه بر در خانه او جهت انتظار خروج او آرمیدم برکتابه درگاه او این آیه را که مبنی بر طهارت و تقوی او بود نوشته دیدم - انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ، آنگاه بخدمت او رسیدم و او را زیاده از آنچه شنیده بودم دیدم حدیث از او شنیدم و چند قطعه شعر از او نوشتم و از جمله اشعار خود که بخط شریف جهت من نوشت این چند بیت است ،

هل لک یا مغرور من زاجر　　عوف عن جهلک الغامری

امس تقضی و غدا لم یجئ　　والیوم تمضی لمحة الباصری

فذلک العمر کذا ینقضی　　ما اشبه الماضی بالغابری

و نیز مولف مزبور در محلی دیگر از مجالس المؤمنین از قول شیخ عبدالجلیل رازی قزوینی فرماید که او در کتاب نقض نوشته است که کاشان الحمدلله والمنة منور و مشهور بوده و هست بزینت اسلام و نور شریعت و مساجد و مدارس معظمه آراسته است از جمله مدارس بزرگ مدرسه صفویه ، مجدیه ، شرفیه ، عزیزیه (۲) با زینت و عدت و اوقاف موجود و معمور است و معروف شان مانند امام ضیاء الدین ابوالرضا فضل الدین علی الحسینی که در علم و فضل و زهد بی نظیر است و غیر او از ائمه و قضاة و فقها و مقریان و موذنان در انجا مباحثه و مناظره و ذکر و فکری گذرانند - انتهی ،

بدیهی است از آنچه که نوشته شد جلالت قدر و بزرگواری این عالم بزرگ مشهود است متاسفانه از آن جناب تالیفی و شعری جز چند بیت مذکور در دست نیست و یا بنده را بیان دسترسی نمی باشد ، چنانچه حضرت فاضل ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه معید سپهسالار نوشته اند بروایت ابن فتاحی آنحضرت را شرحی بر نهج البلاغه هست ،

مدفن مطهرش در زاویه جنوبی قبرستان محله پنجه شاه کاشان است که بقبره سید ابوالرضا و نیز بنام بقعه سلطان سیدی که البته غرض سلطان سید امیر است معروف و ...

(۱) سمعانی متولد ۵۰۲ و متوفی ۵۶۲ هجری است (۲) آنچه تحقیق شد غیر از مدرسه شرفیه که فقط زمین بایر آن موجود است از سایر مدارس بالفعل اثری نیست

شبتره وصل بجوی ... مسجد جامع کاشان است و بر قبر وی محجری چوبین نصب شده و بر اطراف شبتره حصاری و غرف بنا نموده‌اند، اهالی آنجا برای ارادت تمام دارند چنانکه در تمام لیالی چراغی بر بالای قبر روشن میکنند و در این مقبره قبور دیگری نیز هست. سنگ قبرش سنگی است تمام قد که در ماه محرم ۱۳۲۹ از طرف حاج محمد باقر نام کاشی تهیه و وقف شده نام و القاب و نسب آنحضرت را بدین نهج بر آن سنگ حک نموده‌اند

هذا مرقد السید الامام الاعظم الاعلم الافضل الاکمل، رئیس العلماء افضل السادات واشرفها زبدة السادات والهدی وحید الحق علی الخلق ضیاء الدین تاج الاسلام ابوالرضا فضل الله علی بن عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام - و در خاتمه آن وقف هذا الحجر حاج محمد باقر عبادی بن حاج محمد جعفر شهر محرم الحرام ۱۳۲۹

جامع المؤمنین فهرست کتابخانه مسجد سپهسالار محمیات مولف

ابوالحسن (سید ابوالحسن عزالدین علی بن فضل الله راوندی) فرزند ارجمند ابوالرضا علیه الرحمه است که شرح حالش قبل از این نوشته شد. نام این سید جلیل و عالم جلیل با آنکه ادیب و شاعر بوده است مانند نام پدر بزرگوارش در هیچیک از تذاکر شعرا یاد نشده تا حضرت فاضل معاصر ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه سپهسالار در ضمن تعریف کتاب نثر اللئالی (منتخب کلمات قصار حضرت مولی امیرالمؤمنین ع) نسبت بانی جناب چنین نوشته‌اند: و صاحب کشف الحجب والاستار این کتاب را جزماً به عزالدین سید علی بن فضل الله راوندی نسبت داده و شرح حال این سید جلیل را خط در هدیة الاحباب (ص ۱۱۰) در ذیل نام راوند و نام پدر وی یاد و ترجمه آن اینست: سید ابوالحسن عزالدین علی بن ضیاءالدین عالمی دانشمند و فقیهی دانشگر و ادیبی ادیب و شاعری ادیب است و صاحب تصنیفات زیاد میباشد) و سید علیخان در (الدرجات الرفیعه)[(۱)] وی را بدین گونه معرفی میکند: وی بجهه شیر میت که شیر روش وی را پیروی میکند و دانش وی پایی جاست و آنکس که بپدر خویش اقتدا نماید جای دوری نرفته و خود در اینجا نوشته شده وی امروزه شهر بزرگی در کاشان است که بر روی زمین مانندی ندارد و در آن بسیاری از علما و دانشمندان و پرهیزکاران و عابدان مسکن دارند و این سید جلیل (سید علی بن

فضل الله

شیخ ابا الاسم - ... فرزند عم حکیم کاشانی ... بیچگونه بوده است فرزند شیخ محمد فخر در ۱۲۷۵ در رجب تولد و در ۱۳۵۱ وفات نموده و ایشان را دو اثر تاریخی ... و دیوان شیخ ... است
شعر اول جزو نهم الذریعه

(۱) در الذریعه در جلد ۷ ص ۳۲۱ در ذیل نام کتاب الحبیب النسیب للحبیب النسیب - نوشته است للسید عزالدین علی بن ضیاء الدین ابا الرضا فضل الله الحسنی الراوندی حکی عن الدرجات الرفیعه تالیف السید علیخان المدنی انه اورد فیه انه بینه و بین الغزی ... مقاطیع للشریف السعید السید ابو الرضا ... فی (۵۸۹)

... که در حاشیه کتاب ... قبل از ...
... ابوالحسن ... که ۴ ... و ... تاریخ ... کتاب ... باشد ...

فضل الله) تا سال ۵۴۸ که زنده بوده گذشت میکرده است) انتهی، این بود اطلاعاتی که از ابوالحسن علی بن فضل الله بدست این ضعیف رسیده و تا حال دسترسی باشعار و یا تألیفات ایشان پیدا نکرده‌ام

فهرست چاپی کتابخانه مسجد سپهسالار

ابوالحسن فقط نامش در تذکره شمع انجمن به ثبت رسیده که چنین نوشته است: ابوالحسن کاشانی ولد ملا احمد فاضل متعدد ... بوده صاحب تصانیف عالیه است. و نیز تقی الدین کاشی در ترجمه حال ضیاء الدین محمد گوید: در اوایل حال طالب علمی در مدرس زبدة المحققین و قدوة المدققین مولانا ابوالحسن که علامه آن زمان بود با کتساب علوم توجه نموده و شاید ابوالحسن مذکور در شمع انجمن با ابوالحسن مذکور یکی است. از اوست اگرچه شعری از او ندیده‌ام

سوزم چو شمع گرم درازی که جا را ‌ ‌ ‌ این مهر رو تا با دگری داشته باشی

شمع انجمن

ابوالفضل احمد الراوندی خال نجم الدین ابی بکر محمد الراوندی است که شرح حال وی در حرف نون خواهد آمد، ابوالفضل بروایت نجم الدین از بزرگان علم و ادب در قرن ششم است و معلم و مربی نجم الدین میباشد، چون ترجمه حال او در تذاکر شعرا و کتب رجال که این بنده دیده است بنظر نرسیده آنچه که نجم الدین در تاریخ راحة الصدور راجع بوی گفته است در اینجا تمام ثبت میکنم . . . . و مخلصی که از جنایت سنه سبعین و خمسمائة تا غایت وقت در چنگ و نواحی آن بوده بود دمار از روزگار صغار و کبار برآورده بود و اهل بیوتات شریفه و خاندانهای قدیم خوار و خاکسار شده طلب علم و تحصیل دانش دستگیر دعاگوی شد که مثل، من طلب العلم تکفل الله برزقه، ملک ذوالجلال بکمال افضال از خاصان بندگان خویش یکی را برگماشت و بزرگی را برانگیخت که شیر ترمیت از پستان دولت او خوردم، خال نجیبی که چرخ پیر از رای و تدبیرا و در عرق تشویر مانده است خاطر خطیر او در انواع علوم دستگیر من شد که خدمت او بربستم و در حضرت او مینشستم و اقتباس سوابق فوائد از هدایات چون شکر و لفظ چون گهر او میکردم و اگرچه نجم، من علمک حرفا صیرک عبدا، من بنده او دارم از روی نسب او خال من است و از روی تربیت و شفقت پدر است مولانا ولی الانعام، صدر امام کبیر عالم عامل متقی، تاج الدین ظهیر الاسلام ملک العلماء تاج الملوک والسلاطین نعمان الزمان ابوحنیفة الدوران ابوالفضل احمد بن علی الراوندی

... کتاب ... جلد ۲ ...

دام ظله و فتح الله المسلمین بطول بقائه و حسن لقائه شعر :

ای نعمت گذشته از فرقد ‌ ‌ ‌ فخر دهر تاج دین احمد
حرمان محکمات فلک ‌ ‌ ‌ همه را طبع پاک تو مقصد
در کتاب بلاغت تو کند ‌ ‌ ‌ کاتب چرخ مشق بر ابجد
هست در شان شبه تو منزل ‌ ‌ ‌ آیت لم یلد و لم یولد
از ازل دامن تقایت باد ‌ ‌ ‌ بسته در آستین عمر ابد

که مجموع خلال کمال و خصال پسندیده است و علم فتوی و قدم تقوی او معما رجهان است و در همه عراق استادهم کنانست منصب تدریس از او آراسته است و بدار الملک همدان پادشاه عادل ملک الامرا جمال الدین ای ابه الاعظم اتابکی غزنفره مراخواسته است و مدرسه خویش و چند مدرسه دیگر و خانقاه‌ها بدو بیاراسته و شکوه علمای آن شهر بدو است و در انواع علوم مقدم همه اوست چه فنون و دانش بغایت کمال رسانیده است و اگر عبادی و علامه خوارزمی در قید حیات بودندی انشای سخن از او آموختندی و دقایق علم خط از او ماندندی و اورا در هر فنی تصانیف و در فقه و خلاف و تفسیر و حدیث و لغت و شعر پارسی و تازی استاد است و در خط و لغت اظهر من الشمس است که مانندش نیز کسی ندیده و نه شنیده جزاه الله عنی خیر الدنیا والاخره - انتهی مع القاعدت از اشعار این مرد عالم جز یک رباعی در کتاب خود ثبت ننموده و شان نزول آن رباعی را چنین بیان کرده . . . . و در آن وقت که سلطان (منظور طغرل بن ارسلان است) از مصاف و زمین با همدان آمد این دو بیتی گفته بود و حسب الحال فتح عراق

قاضی نبوی که کس مرا یاری کرد ‌ ‌ ‌ شمشیر کشو و بخت بیداری کرد
از جمله بندگان و اطرافت ونا (۱) ‌ ‌ ‌ محمود اتاسوغ لی و درزماری کرد

خال دعاگوی مولانا صدر کبیر تاج الدین محمد (۲) بن علی الراوندی مرا باتست آنی گفت و بحضرت اعلی فرستاد بیت

(۱) این دو نفر از امرائی بوده‌اند که در فتح عراق با سلطان همراه بوده‌اند

(۲) ظاهرا اسم احمد سقط شده زیرا چنانچه قبلا هم آورده اسم وی احمد و محمد پدر اوست

شاها فلک ارچه با تو غداری کرد ‌ ‌ ‌ تم شد بی تو بجومت و زاری کرد
اینکار نه مجود و نه ورزماری کرد ‌ ‌ ‌ اقبال تو بود و لطف حق یاری کرد

موقع احماد و مقل از قضا پیوست و بر لفظ بزرگوار چنین راند که حسیب انیست که تاج الدین گفت.

تاریخ راحة الصدور چاپ لیدن

احمد کمانچه بدامیر قاجی نیز شهرت داشته موقف در دولت زیست نموده و پس از مراجعت از هند بواسطه تبحر در فن موسیقی و استادی در نواختن کمانچه جزو ساززندگان دربار شاه عباس کبیر قرار گرفته و در آنحضرت بسیار معزز و محترم بوده و بهمین جهت باحمد کمانچه اشتهار یافته سال وفاتش بقول تقی الدین اوحدی لباف مولف تذکره عرفات العاشقین سنه یکهزار و ده میباشد. تخلص وی معلوم نیست. از اوست

بچه کار آیدم دلی که در او ‌ ‌ ‌ نه خیال تو جلوه گر باشد
جان سخت تری نمی‌سازمن ‌ ‌ ‌ هرچند که جوش امتحان کرد

رباعیه

آنند چو بر قفس دست بالا میکرد ‌ ‌ ‌ هر دم گرهی از دل ما وا میکرد
بگذاشته گشت و مجنون میسازید ‌ ‌ ‌ سیر فت و ملبقان تماشا میکرد

تذکره نوبات ـ ... گلشن

... (نسخه سفینة الاولیاء) ...

احمد بن فیض دومین فرزند مولانا فیض کاشانی است و حضرت فیض را سه پسر بوده اول مولانا محمد ملقب و مشهور به علم الهدی دوم مولانا احمد سوم مولانا میرزا محمد شیخ معروف بمیرزا کوچک که فیضی‌های ساکن کرمانشاه از اولاد وی میباشند. از آثار و تألیفات احمد چیزی بنظر نرسیده و شنیده نشده بود لیکن مقامات علمی آن جناب را از بزرگان این خانواده شنیده بودم تا آنکه بزیارت کتاب قوامیس الدرر تالیف آیت الله ملا حبیب الله کاشانی قدس سره موفق گردیدم در این کتاب اشعار ذیل در تحت عنوان (العارف احمد بن فیض ره) بنظر رسید که عیناً نقل میشود

ای دیده سراب تو بصحرای عدم های ‌ ‌ ‌ وانده طلبش مانده ز دریای قدم های
نامده جای تو در بزم هستی ‌ ‌ ‌ از هجر تهی مانده و لبریز نیم های
در هجر تو جوییده هجری تو زلفت ‌ ‌ ‌ بجومت خروشنده که هیهات نم های

... دربار ... سلطان ... حکیم ... کاشانی ...

جانان بحرت جانها و تو طالب ما چند　　تا حرفه کنی حال به پیغام و رقم های
پژمرده روحیست زلف دو زخ چون　　دلشد دل تو روضه و بستان ارم های
ای طالب کعبه شده در بادیه شوق　　در خویش سفر کن که حریمی و حرم های
ای رنجه شده در طلب کاسه فغفور　　غافل مشو از خویش که جای تو و جم های
صدکان زر و سیم درون تو دفین است　　سرگشته چرا در پی دینار و درم های
معبود ملائک توئی و ساجد ابلیس　　از بهر چراهای ستم‌های ستم های
تا چند تنی گرد وجود رشته آمال　　ترسم که جانی تو درین پله قدم های
اکنون که توانی بربا گوی سعادت　　چون عمر جوا گشت چه سود زندم ها
باهر که کند دعوی درویش مشو انباز　　رو فرق کن اینجا چه سخن راز و دم های
از هر که بود ساقی مجلس مستان جام　　نشناس ملکوانه ز عقوبت درم های
زنهار مکن پیروی ملت آباء　　گمره مشو از هرچه خاله و عم های
گر رهرو عشقی تو بجو هادی و مرشد　　بی پیر منه در ره مشوق قدم های
راهیست خطرناک ره بادیه عشق　　هشدار نفاق ز رفیقان و علم های
ای کشته سر اسپید میدان ملامت　　گر فارس عشقی مرم از تیغ دو دم های
هفتاد و دو ملت بهم ار عربده کردند　　با همگان حمله سازیم بهم های
روح ارچه ز کردار بد خویش غمی است　　نومید کجا گردد از آن بحر کرم های

قوامیس القدر نسخه خطی - منتخبات ـ

۲ احمد　میرزا احمد برادرزاده امیدی کاشی است و این مطلع از وست

ازکوی بتان با دل افکار برفتیم　　زین شهر بکام دل اغیار برفتیم

در نسخه دیگری از تحفه سامی این ابیات را از برادر ملا هجری خراسانی دانسته است　　تذکره تحفه سامی

۲ احسن (امیر حسن) از شعرائی است که در مجموعه لطائف الخیال از او نام برده شده و ابیاتی چند از وی ثبت گردیده لیکن در تذاکر شعرا نامی از او ندیده‌ام . در عصر حکیم رکنا کاشی که شرح حال او در ذیل نام مسیح خواهد آمده مسلماً احسنی شاعر وجود داشته که حکیم نسبت باو گوید :

ای تکلف نظم ملا احسنی　　برخلاف شعر دارد ربطکی
طبع او مجموعه نظم خوش است　　صاحب مجموعه دارد خبطکی

ومحتمل

و محتمل که حسنی شاعر مقصود اوست و مولف مجموعه بجای امیر حسنی حسن نوشته است . از اوست

مباش خودستا ظاهر مساز آثار قیامت را　　ز عکس ابروش ترسم کرد امروز قامت را

مجموعه لطایف الخیال　دیوان حکیم رکنا

۱ ادهم (با اینکه در هفت تذکره نام و شعر وی نوشته شده هیچیک اسم او را ثبت ننموده اند) - تقی الدین کاشی مولف تذکره خلاصه الاشعار گوید سالها سیاحت کرده و در اوائل عصر شاه طهماسب از کاشان بیرون رفت و در تبریز قرار گرفت و مکرر از آنجا به بغداد رفته و زیارت ائمه معصومین نمود تا اینکه در سال نهصد و شصت و نه در تبریز فوت و در همانجا مدفون گشت ، و نیز گوید اکثر شعرا و فضلا را دریافته و در مذهب تشیع نهایت تعصب داشت و هیچکس بیش از او خیال تبرا نگفته ، سایر ارباب تذکره نیز سیاحت‌ها و مسافرت‌های او را به تبریز و بغداد تأیید و گفته اند در علم شطرنج مهارت وافی داشت ، مولف بزرگوار آتشکده و برخی دیگر از تذکره نویسان گفته اند که در تبریز دلباخته جوانی شد و رقبای وی معشوق را بقتل او تحریک نموده و معشوق نیم شبی در کوچه با خنجر کارش را ساخت و این رباعی را در حال احتضار گفت :

دوشینه سحر تیغ تبریزی من　　آمد بسر راه بخونریزی من
عاری ز لباس عاریت ساخت مرا　　این بود نتیجه سحرخیزی من

اما مولف عرفات العاشقین نوشته است که این رباعی بدیگران نیز منسوب است لهذا اسمی از صاحب آن نبرده . اینجانب این رباعی مزبور را در تذکره تقی الدین کاشی جزو اشعار حضائی کاشی ملاحظه نمودم و بنظر میرسد قول تقی الدین که معاصر و هم شهری وی است مرجح بر اقوال دیگر است

از اوست　[illegible] در سال ۹۶۹ درگذشته است

کسی سان چنین دورم ز خورشید به رنجوری خود　　آنم چو بینم سوی او گرد افشانم ز روی خود
چو غم نشکنم هیچگه خاطر تو　　غمت سپاه کی که خوش کرده فراموشم
تو در دل منی و مرا تنگ میشود　　دایم میان من و دل ماجرای تست
من کاکل عنبرین می نماید　　سر فتنه دگر چنین می نماید
گهی بنشانده عشاق دامان　　گهی ساعد از آستین می نماید
برغم من آن رخ چو آئینه هردم　　بآنی می نماید باین می نماید
زنش معجز حسن و خوبیت ادهم　　تغافل مینمودم چنین می نماید

دوش دیدم بگذر چشم سیاه عجبی　　کرد سوی من دلخسته نگاه عجبی
هیبت شاه بتان وعده دلها از پی　　پادشاه عجبی بود و سپاه عجبی
دوش بر خلق از آن سوز دلم روشن شد　　که برآمد ز دل سوخته آه عجبی
توبه از عارض زیبای نکویان ادهم　　هست در مذهب عشاق گناه عجبی
رسید تیغ نکشید هیچ برسرم دلدار　　که آفتاب کشیده است تیغ سر بردار

تذکره عرفات - خلاصه الاشعار - آتشکده - تحفه سامی - شمع انجمن - هفت اقلیم - مجموعه لطایف الخیال

۳ ادیب نطنزی (حسین) بدیع الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد النطنزی ~~ملقب مشهور به ذوالبیانین و ذوالیمینین~~ است که بنا بر تحقیقات محقق دانشمند آقای سعید نفیسی ایده الله در سال ۴۹۷ هجری وفات یافته وی در زبان و ادبیات پارسی و تازی و علم حدیث شهرتی متبحر و عالمی بارع بوده و عمر خود را در تدریس این علوم صرف فرموده و در شهر اصفهان در محله جوبان و کوچه ارزویه سکونت داشته از اشعار فارسی او جز آنچه در این مجموعه ثبت میشود چیزی بدست نیامد لیکن مولف عرفات گوید در تازی و پارسی هر دو دیوان دارد . از تالیفات وی کتابی است در لغت موسوم به الخلاص که این بنده دیده‌ام و دو کتاب دیگر بنام المرقاة و دستور اللغه در لغت تازی بپارسی که بطبع نرسیده و نسخ آن کمیاب است

و او است عم ابوالفتح محمد بن علی النطنزی که وی نیز بادیب نطنزی مشهور میباشد و ملقب است به ذوالبیانین و ذوالبلاغتین - اگرچه استاد محترم سعید نفیسی ابوعبدالله را ملقب بدین القاب میدانند لیکن صدرالدین جمال الدین محمد بن عبدالرزاق قصیده در مدح ابوالفتح موجود است که ثابت می نماید این القاب خاص ابوالفتح بوده و من بنده ابیاتی از آن قصیده را که دال بر صحت مدعا است در ضمن شرح حال ابوالفتح خواهم آورد . از اوست

نقل از کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر تالیف امام رشیدالدین وطواط - در صنعت مقلوب مستوی

نظم آمد جست جزو ما نظم　　تا نظم و زنظم و زنظم ز نظمی

و این صنعت چنان است که اگر هر مصرع را مقلوباً تلفظ نمایند همین عبارت بدست می آید

نقل از کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تالیف شمس الدین قیس رازی - در صنعت متکلف مطبوع

تا زحل را هست جوزهر و چون بهرام و تیر　　بود تا چیده و تیر را حمله بر گردون پیوست

تا حمل

تا حمل تا ثور و جوزا باشد و خرچنگ و شیر　　خوشه و میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت
تا همه افلاک بر آن هفت را باشد مسیر　　تا بود بر صفحه آن هفت این دوازده را ثبوت
هر یار ثابت و ثابت به نیکوئی روان　　دین همه پیشت گشوده هم چون بیضه قوت

نقل از جنگ قدیمی استاد راحل آقای اقبال آشتیانی - هر این مسمط در تذکره عرفات هم درج شده لیکن مولف آنرا از آن بوذرجمهر شاعر دانسته لیکن بنظر رسید این مسمط مخصوص ادیب است

بهار آمد گل اندر بهار است　　بهار اندر بهار اندر بهار است
جهان از طلعت سلطان اعظم　　نگار اندر نگار اندر نگار است
زمین آهوی دشتی و سرائی　　شکار اندر شکار اندر شکار است
زمین خنگ او از تیغ تازی　　شرار اندر شرار اندر شرار است
ز تیغ و نیزه و تیرش عدو را　　فرار اندر فرار اندر فرار است
بدست شاه باده شاخ گلش　　بیار اندر بیار اندر بیار است

نسخه بدل

وله - از تذکره عرفات

ای بر دلی که در دل دریای بیکران　　ماهی ز بیم ناوک تو رفته زره در است
خاک سم سمند بیابد فرود تو　　نومید جوشند بر از خون جگر است
روی زمین ز فیض کف در فشان تو　　چون حقه مرصع بگوهر است

وله - از جنگ خطی کتابخانه آقای باستانی

زین چیدلی تر و زر و در با تو　　شد چیدلی بود در عالم شد دلبر
نگه آهوی بی آهو که از طبع　　غزل نیکو نیاید جز بدلبر
اگر سالار گشتی کس بجز بی　　سزا بودی مرا و را بر سر افسر
ستم خواهی مبین گردای بهشتی　　بهشتی دیده هرگز ستمگر

تذکره عرفات - المعجم - حدائق السحر - جنگ خطی کتابخانه آقای اقبال و آقای باستانی - مجله ارمغان سال [illegible]

۱ ادیب نطنزی (ابوالفتح) ابوالفتح محمد بن علی النطنزی معروف بادیب نطنزی که برادرزاده ابوعبدالله حسین النطنزی است که نام او قبل از این ذکر شد و بنا بر تحقیقات فاضل سابق الذکر در سنه ۴۸۰ در اصفهان متولد و تا ۵۲۲ در حیات بوده و چنین بر می آید که غالباً در مسافرت بافاده و استفاده گذرانیده چنانکه سمعانی در کتاب انساب که در ضمن ذکر ادیب سابق الذکر نظری از کتاب تاریخ اصفهان تالیف یحیی بن ابی عمرو بن منده حافظ نقل کرده نسبت باو نیز از قول مولف آن تاریخ چنین آورده است (و برادرزاده‌اش ابوالفتح محمد بن علی بن -

ابراهیم النطنزی در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر فضل کسی در خراسان و عراق هست در مرو و
سال ۵۲۶ نزد ما آمد و طرفی خوب در ادب بر او خواندم و از او استفادت کردم و از دریای او
آب برگرفتم پس او با در همدان ملاقات کردم و پس در مدت اقامت من در بغداد چند بار نزد ما
آمد و هرگاه دیر ملاقات نمی کردم با او مکاتبه داشتم و از او اقتباس میکردم و او در اصفهان از ابو
سعید مطرز و ابو علی حداد و غانم بن ابو نصر برجی و در بغداد از ابو القاسم بن بیان انماط و ابو علی
بن نبهان کاتب و طبقه ایشان حدیث شنیده است و من از او و در مرو بعضی از احادیث شنیدم
و ولادت او در اصفهان در ۴۸۰ م است و ابو الفتح نطنزی این ابیات را که در حق خود سروده است
من خواند و بخط خود برای من نوشت

ان ترانی غریب معد ریاشی	وخیال السیوف حین نشام
واحتصار الحضور فی البیض	وکذا محنة الجفون الحسام

شرح فوق در اصل عربی است و حضرت سعید نفیسی ترجمه نموده و این بنده آنرا از شماره ۱
سال دهم مجله ارمغان نقل نمودم ، و اما موضع انتساب ابو الفتح ۷۰ از ابیات ذیل که از یک
قصیده استاد جمال الدین است درک میگردد

زهی دریای گوهر بخش موج انگیز تهنا در	نه آنرا قعر و پایانی نه آنرا ساحل و معبر

الی ان یقول

توانی در یا کرا دانی توانی کس کرا خوانی	جز این حرّ سخا پرور جز این حبر سخن گستر
امام شرق شمس الدین ابو الفتح آنکه در حرفت	یکی بحر است پر لولو یکی کان است پر گوهر
چو خامه ذو الغیب وچو کردن ذو البیان	جز او نظم از نثر یعنی است جم را نثر او شعر

و نیز حکیم بزرگوار سنائی غزنوی قصیدهٔ در مدح ✓ شماره ۱ سال ۱۲ مجله ارمغان

۲ اسد (قاضی اسد الله معروف بقاضی اسد) از شاگردان مجاز شیخ مومن مشهدی و یا شیخ کمال
استرآبادی و یا هر دو است که در کاشان بارشاد خلق مشغول بوده ، ارباب تذکره هر یک چیزی در
باره وی سخن گفته اند و اطلاعات آشفته و ریاض العارفین حرفی عادت و کشف کرامت بزرگوی نسبت
داده اند ، بعضی و یا اهل قهپایه ساوه نوشته اند اما مترجم خود او در بعضی اشعار از جمله
(مصرع - ای عاشق سودائی وی قاضی کوپائی) اهل کوپا بوده (کوپا دوازده دو بلوک
در شمال اصفهان کیاهم گفته میشوند) و کوپا را بعضی قهپایه نوشته اند و بعضی است اصل اسم

مقصود در است که وقتی این معنی است و ابیات
ذیل از آن قصیده است :
مشرق و مغرب هر که گوید نام نیک تو
نکند خواهد تا تو دارم ترا بالاتری
آنچ مدح کاسان الدهر ابو الفتح اندر هست
در عجم چون عنصری و در عرب چون بحتری
شعر او خوشتر ز اوصاف او شعر او جز در جهان
نام افت و هیچ ساحری و شاعری
ای سیاه نظم ز ذو اللسانین جهان
چون کرم کوشد ظایف چون قلم دین گستری

✓ که در ضمن شرح حال مجاز دوم ... کاشی
حالش اشاره شد
حتی اندر طرق سخن گفتی آن جانب
چنین گفت در مدح مرای مشتری
اندرین کیتی کرداری تا نظیرش پارسی است
ورست ... و کس ... باد یادری
الخ

کوهپایه است که مخفف آن کوه پا و کوپا و در زبان خوجی قهپایه گفته شده ، معلوم نیست
که قاضی اسد الله شولد کوپا است یا آنکه پدران وی کوپائی بوده اند ولی قدر مسلم آن است که بیشتر
از عمر وی در کاشان گذشته و سوقتا در خراسان و اصفهان و بعضی جوشقان و قم بوده و این
مطلب در اشعار وی ظاهر است مخصوصا از سادها و در قم دل گیر شده و در ضمن غزلی گوید

ساخته ام در شهر قم بی دل یاران عبث	شوری میزنم بی نرخ کیمیا طلبکاران عبث
میروم سوی خراسان یا بسوی کربلا	تا کی باشم اسیر قم برای نان عبث

در کاشان سکنی در مقبره و مزره امام زاده شاه سهیل (الدین) واقعه در محله دروازه فین بوده و چون
در آن عصر بابایان و اهل طریقت برای مرکزیت خود یکی از تکایا را انتخاب و باصطلاح پا طوق
قرار میداده اند ( ) قاضی هم این مقبره را که جمع وسایل آسایش از قبیل خوجخانه و باغچه و مسجد و تکیه
و ایوان فراهم داشته ، و بالنتیجه هم ... حالان با اغیت* جمعیت خود انتخاب و با مریدها و یاران خود در این
نقطه زندگی میکرده چنانکه گوید

در مقبره ما اهل فنا بسیارند	روزها و شبان ز شوق خود و در کارند
در کنج نشسته اند چون گنج ولی	در دل طریق قدسیان سیارند

علاوه بر ترتیب ماده که من بنده آنرا دیده بودم و معروف بوده بطوق قاضی اسد الله و تا چند
سال پیش در دهانه مقبره موجود بوده و در یکی از لیالی ماه محرم جمعیت زیادی آنرا حرکت داده و
در شهر میگردانیدند و در موقع سیر طوق در شهر هنگامه بوده و از تمام محلات مردم با چراغ های
هواه بدرقه با طوق اطراف مقبره در رحم میکردند ، تیغه و سیر آن از برنج و در زیر سیر گوش
که میگشد از طلا و شاید هم بوده و در سال پیش بسرقت رفت و به دست نیامد ✓ در سال
۱۳۲۲ که من بنده نبی تاسیسات ... ... شدم از سرقت طوق مطلع و چون علاقه بآثار تاریخی دارم
شروع بتحقیق کردم و نتیجه که عبدالحمید سال بیست آوردم آن بوده را بیند آن طلیبان عتیقه
فروش و فاضلات این شهر بوده اند که تمام مآثر تاریخی این مملکت را بباد خیانت و بی شرافتی داد
... برای من هم از چند سال اقدامی دیگر سودی نبود ،

(۱) در بعضی دوستان نوشته و خانقاه در دو ... وی دیده شد ضمن قطعه آنها را تعریف با عدات
تقبعه نموده که محل اجتماع اهل الله باشد و این قطعه را بنام درویش محمد بیدهندی گفته است

+ در زمستان فرجه نبی در کاشان احداث شر تکیه و
حرفه نه تعزیه اسد الله و چهار دهلت نیز نو خراب
لکه اند ... مقبره شاه علی ... تعزیه دو رو ط .. ... نه
کننده و ... حیاط ... ... لقبه ... ... ۱۳۳۲ ...

از مرید قاضی اسد الله اطلاعی در دست نیست لکن خود در بعضی اشعارش خویشرا از نسل مالک اشتر
دانسته و آنچه مسلم است مادام العمر مجرد زیسته و بلا عقب است ،
سال وفاتش ۱۰۴۸ و قبرش در مقبره موصوف و پائین پای شاه شمس الدین صاحب اصلی مقبره واقع
شده و ابیات ذیل بر سنگ مزارش منقور است :

رفت از جهان چو بر کشید در مصر خراجت	رفت از جهان بیرو اسرار و اقفی
تاریخ فوت او چو طلب کردم از خرد	جای اسد بهشت برین گفت هاتفی

۱۰۴۸

مقبره شاه شمس و حسینیه و بازارچه و صحن بان و محله محلّه که مقبره در آن واقع است بنام قاضی اسد الله
است و شهرت قاضی باعث متروک ماندن اسم کسی شده است که این خشگاه برای او بنا شده ،
دیوان شعرش بسیار کمیاب و این بنده پس از سالها تفحص و تحقیق یک نسخه آنرا در کاشان بدست
آورده مطالعه نمود مقدار اشعارش تقریبا ۳ هزار و شعر است و عموما عارفانه و شامل
قصیده ، غزل ، مثنوی ، ترجیع ، رباعی ، مقطعات است و در سرودن انواع شعر قادر بوده
و کلمات و مضامین عالیه در آثارش بنظر میرسد ، افسوس که با آن عالم زهد و عارف مسلکی
بعضا در ستایش خود راه مبالغه پیموده و بیاناتی نموده که شنونده را متعجب مینماید و مطلب
در نظر اهل تعصب مورد تنفر است ، و این بنده بعضی را بطور نمونه انتخاب و در این مجموعه
ذکر و بعد قدری از اشعار دیگر وی را ثبت می نمایم - از یک غزل

ساقی ز دوند قرعه دولت بنام ما	حابی بده که ملک بقا شد بکام ما
ما انصیلم هم چو محمد بکاشانات	سحر حلال کی برسد در حرام ما

ایضاً

منت ایزد را که در جانم هوای حیدر است	حیدر صفدر مرا از جان شیرین خوشتر است
دوستی با حیدر و آلش کلید جنت است	هست در دست اسد کو خسرو دین پرور است

ایضاً

شوم عالم ارواح در شب معراج	که زخم دل کهم از نفس معجزه بی علاج
خبر بجمیع ملائک رسید ز آمدنم	شدند گرد و سیدم چو مردم محتاج
گدای مقدم حق ای ماه خاک کن	زجوش سینه هجرا نثار کن امواج
کلام توست سپید خدای عزوجل	زهی قرب حضرت زهی خیار تاج

من آن حریم ملائک ز خواب بر جستم	گرفته بود در این چرخ از حیات خراج
بتو به روی پدر گاه علم نزول کردم	که من نه شبلیم و نه جنید و نه حلاج
نه سیدم که دارا مقام معرفت الله است	نه شیخ زاهد و نه بایزید و نه منهاج
بغیر آنکه کنین بنده حق او بندم	ولیک چون اسدم هست اعتدال مزاج

ایضاً

حضور است خود هم بر هلاکم دارکو	دار و رسن هم بر طرف شمشیر ذوالفقار کو
آمد برون ز آسمان ارواح جمع در میان	در وحی طلبکار نشان آمد یار کو آن یار
یک کس نیابید بحد بر خدا از ذم	تا او بگوید در حد جز یار کو جز یار

ایضاً

از حضرت خفیت در خلوت هویت	آمد ندا به عیسی از شان سرمدیت

تا آنجا که گوید

ا لیاری روانها مهوری ای نشانها	دار و اسد از آنها دعوی بیهوده است

ایضاً

اسد در جبه و خدمت علی مرتضی باشد	در آن جبه در انگاره کن آثار خر تا مرا

ایضاً

درویش سقم ز خدا وارد فنی	از حضرت مصطفی دعا وارد غنی
در منفعت در این نهانش با وکس نرسد	برو ز شمار و از حصار و غنی

در مقطع قصیده گوید

امیدوار باش بشعار و اپسین	دست اسد بگیرم و چون بوتیخ کردم

نمونهٔ از سایر اشعار وی

روی ترا هر آنکه دید جان دید	و آنجان برون خود روان دید
محض غلط است آنکه گفت	دیدار ترا عیان ا ... دید
اوج که های اوج فوقت	بر سوزه زرق آسمان دید
بیچاره دلم ز خو بر دیانی	تا دید حقیقه امتحان دید
خونخوار ندیده در چشمی	آنکس که خیال مژگانت دید

کی سود ندید در محبت | هر سود که دید در زیان دید
هر کس راهی بسوی او یافت | بیچاره اسد جهان نشان دید

مست و بیدار ترا گفتن و گفتار یکیست | عاشق زار ترا مسجد و بازار یکیست
عارف ذات خدا از دل و جان میداند | که در اقطار جهان یار وفادار یکیست
هم مناران و شبانان جهان بسیارند | از پی پرس که در سرکه گرانبار یکیست
جز بیادار جمالش نبود خود کم گویم | زانکه زین حرف بتن گشت که غمخوار یکیست
تو ز مستان به سر دار رسید آمده | عجب باغ و رواق و چمن و دار یکیست
بهر نشان بر شدم با همه کس حرف زدم | طبله نافه صدا داد که عطار یکیست
تا کسی نام نبی هست به تبریز و عراق | لیک در بزم خدا قاسم انوار یکیست
باسد گفت اسد نام که منم اسدم | اسد شیخ گفت که این ابلهم اسرار یکیست

ما روز ازل پیمانه دادند | شراب از طلعت جانانه دادند
فرو رفتم ببر پای محبت | چشم گوهر یکدانه دادند
اگر دادند جامی عاشقان را | می دیوانه را خمخانه دادند
چه خاکم من مرشدند از پی ما | از آن تم گوشه میخانه دادند
شرابی کز خرد پوشیده گردد | جنین شوریده دیوانه دادند
خوش آن گشت شمع عالم افروز | اسد را منصب پروانه دادند

مست دلدار آتش زبان چکند | واله یار خانمان چکند
دل بدل حرف عشق میگوید | در میانه دل و زبان چکند
هرچه آواز گفت مضمون | اندرین جای ترجمان چکند
چشم با چشم راز میگوید | تا صدو بانه در میان چکند
هرکه در بزم خاص دوست نشست | زمزم و کوثر و جنان چکند

سفینه خوشگو، آتشکده، تذکره نصرآبادی، ریاض العارفین، مجمع الفصحا، دیوان اسد محمد

۲ شرف (سید جمال الدین) بنابر قول مولف تاریخ حبیب السیر و تذکره عرفات استاد شعرا و فضلاء زمان اباآقاخان بن بولدکو (متوفی ۲۰ ذیحجه ثانی و ستمائه) پیشه گوارش حاکم و والی [illegible] بوده و جمعی از اولاد اکابره دانشمندان آن صورت گشته اند و آثار هم در تذکره فوات

نام وی سید جلال الدین ضبط شده لیکن در مجموعه مونس الاحرار که در ۷۴۱ تالیف گردیده دیوان آن معاصر این شاعر بوده است نام سید جمال الدین نوشته شده والبته قول دومی مرجح است از آثار وی منظومه و ترجیع بندی تا قیام بیست آمده و ترجیع خود را در جواب ترجیع معروف استاد سخن شیخ سعدی علیه الرحمه نظم نموده و این بنده هر دو آنرا در این سفینه درج و تحویل عرض میکنم در نسخه از دیوان ملک الکلام سلمان ساوجی که در میانه عهودی نوشته شده و در تملک بنده است ترجیع بندی موجود است که بیت ترجیع آن این است بنشینم و باکشم جوانان تا کار وفا رسد بسامان و در حاشیه نسخه بیت ترجیعی که اشرف نگاریده نسخه بدل شده خالی ندارد است یا متعمد والله اعلم (چنانچه در این اشعار سعدی و خطائی بنشد بر عینه مجموعه نیست زیرا عنوان فرع که ضبط شده است ضبط نموده ام)

ای ستم دیده و لاابالی [illegible]
وی شیوه صراف کجایم [illegible]
[illegible]
برخیزم و دست یار گیرم
بی یار چرا قرار گیرم

امروز که دلدار امید [illegible]
[illegible]
امروز ترا نسیم [illegible]
برخیزم و دست یار گیرم
بی یار چرا قرار گیرم

[illegible]
دام سر آمد از [illegible]
برخیزم و دست یار گیرم
بی یار چرا قرار گیرم

[illegible]

این غزل را که ابدا اتر جعیت است در منقبت
که در حق امام است
نوشته علی عالی خره الخاتم
حب علی بن ابیطالب
[illegible]

بیش هو دار سوی موسی [illegible]
من خود چو مجنوم [illegible]
[illegible]
از یار چو [illegible]
برخیزم و دست یار گیرم
بی یار چرا قرار گیرم
گر چون [illegible]
[illegible]

[illegible]
برخیزم و دست یار گیرم
بی یار چرا قرار گیرم

برخیزم و دست یار گیرم | بی یار چرا قرار گیرم

خوشا دلی که محبت در آن مکان گیرد | بدرد عشق لذیذ خوی و ترک جان گیرد
غمش چو شادی جست فدای شد لیکن | بجا نیارد تا در دلم مکان گیرد
برای نرگس بیمار او ز دیده من | طبق طبق دل خون گشته ناروان گیرد
مقصد فرق دلم ریزد و بنید شد | که سوز سینه مظلوم ناگهان گیرد
گفت خواب ز چشم من و [illegible] | که یار خاک جناب خدایگان گیرد
شه مظفر احمد که لمعه شعشعی | چو آفتاب بیک تاختن جهان گیرد
خدایگانا بیداند در ممالک تو | کبوتری تواند براتیگان گیرد
دل آن حصار که گرد و سپاه تو بیست | نخست جرد مگر چشم دیده بان گیرد

تذکره هفت اقلیم، عرفات، خلاصه مونس الاحرار، حبیب السیر، روز روشن، مجالس النفائس

۲ فضل (بابا افضل) شرح حال این حکیم بزرگوار که در عصر خود خواجه و سرور حکماء و مهتر عرفا و ملک یکی از نوادر زمان شمار میرفته در هر یک از تذکره شعرا و کتب رجال حکمت و عرفان بنحوی مطلع و هر یک از مولفین کتب مزبوره بطریقی حق بزرگواریش ادا نموده اند اما مطالب و اخبار وارده منبت بعلم مختلف و غالبا متضاد بنظر میرسید تا اینکه ارباب مطالعه و تحقیق را از مجموع مطالب

روایات اطمینان بخشی بدست نمی آمد و حتی بنده در این مجموعه از درج آن مطالب مخلوط که تقلبات اساسی شناخته شده و جز طول مقال فائده نداره صرف نظر میکردم تا خوشبختانه در سال ۱۳۱۱ شمسی دانشمند ارجمند و محقق دانشمند آقای سعید نفیسی ادام الله ایامه مصنفات این حکیم فرموده و شرح زندگی این مرد بزرگ را با اسناد و دلائل معتبره در دسترس عموم گذارده و در همان سال رباعیات حکیم بابا را با ۸۱ صفحه دیباچه و شرح حال طبع و منتشر نموده اینک راقم سطور که بیش از هرکس تشنه این آب زلال بوده و اشتیاق روایات را از حالات چنین عارف بزرگواری تجسس می نمود بیش از هر کس از زحمات حضرت سعید تشکر نموده و بنابر تحقیقات ایشان میگوید:
نامش افضل الدین محمد بن حسن بن حسین بن محمد بن خوزه مرقی کاشانی است و مشهور است به بابا افضل (چنانچه از اسم بابا طاهر، باباکوهی، بابا رکن الدین، و امثالهم پیدا است لقب بابا در آن عصر مخصوص عرفا و کسانی بوده است که بر مردم پیشوائی داشته اند)
تولد او در سال ۵۸۲ یا ۵۹۲ هجری در قریه مرق کاشان واقع گردیده (مرق بروزن ورق از قراء ییلاق کاشان و در جهت جنوب شرق این شهر بفاصله شش فرسخ قرار دارد) گرچه منسوب داشتن آنحضرت شاعری دون مقام والای اوست اما چون خاطر منیرش بسرودن شعر هم توجه فرموده مخلص خود را در اشعار افضل قرار داده و چون برخلاف تمام حکمای اسلام مولف جز حکمت و عرفان و مسلط بر طبیعیات بوده چنانکه از حکما و عرفای عصر را میتوان با آن نفس حقیقی برابر شمرد و خود سرور طبقات مزبور شمار میرود ـ بزرگترین دلیل بر مقام و سروریش آنکه با گوشه گیری و انزوای دائم و عدم مسافرت بجای شهور جهان و مقتدای ابنای زمان بوده و دانشمندان دیگر از بلاد دیگر از گفتار رشیق او استفاده و استفاده میکرده اند شاگردان وی در زمان حیاتش در مختلف بلاد [illegible] مشغول بوده اند چنانچه حکیم بزرگوار خواجه نصیر الدین طوسی که معاصر آنحضرت است شاگردی شاگرد وی کمال الدین محمد حاسب نام را داشته و مباهات نموده و گویند [illegible] در شهر طوس فرا گرفته است
برهان دیگر بر بزرگواری این مرد جلیل آنکه با تسلط و اطلاع کامل به آثار پیشینیان خود در تالیفات خویش بهیچوجه استشهاد و استناد بگفتار آنان ننموده و حتی به آیات و اخبار هم خیلی دیر استناد کرده چنانچه خود در جواب سوالات منتجب الدین یا منتخب الدین جرباذقانی می فرماید (... این ضعیف شروع نکند در تفسیر و تاویل قرآن و اخبار و نیز در سخن هیچ بزرگ

× [illegible]
سعید نفیسی [illegible] افضل [illegible]
[illegible]
سلطان [illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
کاشان و عامل بکشاه سلوقی بوده [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]

از آذربایجان برای آنکه سخن که بوی زبان این صنف رفته بود و بزبان دیگری مانده باشند خبر آن
کس نگرفت شناسند و از جمله آن بیرون نشاید آمدن کاشی که از مجموعه گفته خود جز رقوا نستی
آمد) تاریخ وفاتش در سال ۶۵۴ یا ۶۹۴ در کاشان قریه مرق اتفاق افتاده و مدفن منیفش
در دامنه کوهسار مرق و در جنب کوه که چشمه ای است که جاده اسحق آباد محسوب میشود و در مکان
مصفا واقع گردیده دارای قبه و بارگاه و مشهد الیه ... گاه هست و نیز قبری سرای قبر
حکیم واره (۱) که روی آن سنگ سیاه قیمتی گذاشته شده بود و از قرار مسموع آن سنگ هم با نقش
بسیاری از نفایس دیگر ما بغارت جهودان رفته است. و بعد از انجا که این مجموعه را گنجایش شرح
جزئیات حال و آثار حکیم نیست مطالعه کنندگان را بر حیثیات حضرت سعید نفیسی که مقلا بیان اشاره
نمت دلالت و جمیع گوشه های آثار و تألیفات موجوده حکیم می پردازد
از اشعار پارسی وی آنچه در دست میباشد چند غزل و قطعه و ۴۸۳ رباعی است که غالب آن نقش
اذهان عامه و بالاخص اهل عرفان است و از این تعداد ر ۱۷۹ رباعی منسوب بحکیم عمر خیام و ابو
سعید ابو الخیر و اوحد کرمانی و جلال الدین بلخی و غیره میباشد که بواسطه توحید مذاق با نها نسبت
داده اند و آنچه مسلم است چنانچه بشیوه تمام عرفان قایل الحضرت بر باعی بیشتر از سایر انواع
شعر بوده و اینک بنده از هر شته رقم اشعار وی نمونه ثبت می نماید از تألیفات منثور عرب و

(۱) این قبر بر حسب مشهور منسوب بپادشاه زنگبار است و افسانه خراج بری شنیده و در کتابی دیده ام
که نوشتن آن لازم بود گویند سلطان زنگبار که خود نیز از عرفا بوده آوازه شهرت افضل را شنیده
و در لباس درویشی برای ملاقات افضل بکاشان مرق مسافرت نموده در مزرعه ساویان که در مدخل مرق
واقع است پیرمرد زارعی را مشغول کشت دیده و از او التماس راهنمائی برای دیدن افضل می نماید پیرمرد
زارع میگوید بر اجمال خود گذار می بینی که کار دارم و علفهای هرزه را از کشت خود میکنم درویش میگوید
اگر مرا دلالت کنی باز کمک خواهم کرد و فوراً با مرو اشاره وی علفهای هرزه از کردو خارج و در گوشه
دسته میکند هم مرد بدرویش میگوید چرا اینها را از کار باز نمی مانی ... علفها بجای خود آمید دیدنی
بخدمت افضل رسیدم این مرتبه که درویش علفها را دید از جای خود حرکت نمی کنند و دوری ...
که پیر زارع افضل است و بنحوی را بوسیده ... حضرت ... و افضل از مرگ نیز بزرگ
وصیت میکرد تا او نیز در گوشه ... مرق ... افضل مدفون میشود و چون سیاه بود سنگ سیاهی
بر قبرش می گذارند والله اعلم

شیخ کاشانی
... دیوانی ... از وی ... آمده
و ... شیخ ... افضل ... (تاریخ کاشان)
و ... نوشته ... را در جلد اول ... بحر الجواهر ... مجموعه ...
... خواجه ... ترجیع ... را ...
نوشته ام ...
... در دیده
... قصیده ...
...
... سلطان ...
...
...
...
...
...
...
قصیده سرای خواجه ...
از ... قصیده ...
حال خواهم آورد قصیده ... و ... نشسته
خواجه افضل الدین قدس الله روحه و ... را متهم کرده بودند
و در وقتی که اصحاب اغراض ...
... گشوده ... ترتیب ...
... باری جهان ...
... که ...
... خواجه ...
... نبیه در حاشیه صفحه ۲۲

این صفحه اضافی متعلق بترجمه حکیم افضل الدین است

تتمه قصیده مندرجه در حاشیه صفحه ۱۹

ترای ستوده ایام پشت ملت و ملک	جمال دولت و دین مفخر زمانه ایاز
زدوده سیرت راستی و مهر و کرم	خلاص بنده بجوی و نگاه دار پرداز
که بنده نیست سزای موکل و زنجیر	مباد کز چه تو نی ساز داو برنج و گداز
ند بنده هست سزاوار این گزند و بلا (۱)	ندانی غریب که این بین غم است انباز
ندارم از تو من غم نغم که هست مرا	توقع از کرمت صد هزار نعمت و ناز
گمان مبر که همی خواهش از پی خود هست	که بنده نیست طالب در خمی بوساز
ولی زمانه یکی نه طفل کرد فشان	گوش جان من آید زنالد شان آواز
چو مرغ خسته دل گشتن آن رفعت بی	بینه دل رطبیدن همی کند پرواز
مباد کنکند اندوه سوز و ناله شان	جهان مملکت از جنبه در تک و تاز
رفعت نام تو بر مائد کریم عنوان	رفعت عدل تو بر جامه زمانه طراز
کند قبت بروز مصاف پنجه شیر	سنان نست شعاع حملتیک گه از
ترای گزیده شراد از سپهر حادثه زای	ترای ربوده گهی در جهان شعبه باز
اگر چه کار من و کار موج تست دراز کذا	چو از ستوده نیابد بکار زهم ایجاز
بری تو صافی و خالص زهر بدی چون زر	فتاده دشمن جاهت همیشه در دم گاز
سر حسد تو چه شمع و خنگ چون کشتی	تنی عدوت لعصید بره در جهان چو پیاز
زمیع جاه ترا چنی واسی کرده سجود	بلند قدر ترا ماه و مهر برده نماز

ولـه ایضاً

خود را مثل خویش یکی بر گرای خود	تا چیستی و چیزی ای مرد بی خرد
حافی مثنی چه گوهری از گوهران همه	کار تو وارهنت زهر کار یا ستد
بار خود نه پاید ستور دو نوده ای	آگه چو شتی از خود یالی خبر چو دد
خود باد و خود ستور ندای که خود نمای	اندام هست خانه است انگار خود صد

(۱) شخص غریبی که ذکر شده ... حکیم ... کسی است که بنام پادشاه زنگبار در کاشان
معروف شده و افسانه راجع بوی هست که در ذیل صفحه ۱۹ نوشته ام

انشا ... ستوده ... بوده ...
... خبر ...
...
...
...
...
...
...
... شب ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

ولـه قوامی قصیده

مادام دلی مخاطره جوی و ملا پرست	سرگشته رای گم شده مثل هوا پرست
با درد و غم بطبع چو یاری وفا نمای	با جان خود بکینه چو خصمی جفا پرست
سیم حباب شده است و طلب بیهوده از آنکه	بیهوده جوی شد دل و دیده هوا پرست
ممکن که من نه آدمیم زانکه آدمی	یا بت پرست باشد یا بی خدا پرست

ولـه طاب ثراه

در آمد گل که آورد آئین جان نهادن	بر دوش جان نازک بار گران نهادن
شاداب شاخ جانرا از جرم جاودانی	بر کندن از چه علت و بر خاک آن نهادن
نا آوردن تن و جان با هم چه سود بینی	جز دردسر فزودن خرابار جان نهادن
از داستان و قصه نگو مرا که قصه باشد ۱	بیش گوسفند چندی از هیچ خوان نهادن
گوشیده سیر از این حال در خور نیامد ۲	صد قصه جمع کردن صد داستان نهادن
گفت و شنید کم کن گر بگروی که از من	شاید برای تو شد چشم و زبان نهادن
کاری شگرف باشد در سعر و تین تو مرا	از سود برگرفتن وانور زبان نهادن
گاه ملامت بردی تن درمیان مکن	کام و هوای خود را بر طرف کران نهادن
رسمی است عاشقان را هنگام بی مرادی	از دل کرانه جستن جان درمیان نهادن
دردین عشق هر کی خو ریسم با کیا زی	دیبی تو آن گرفتن رسمی تو آنه نهادن
کار تو خواب بینم در راه گاه بینی	پی خرم نارسیدن بر جرها آن نهادن

ولـه رباعیه

من مهر تو در میان جان بنهادم	تا مهر تو بر سر زبان بنهادم
تا دل زهمه جهان کرانه نگرفت	با او سخن تو در میان ننهادم

(۱ و ۲) منظور بنده این دو بیت اشاره بشعرای داستان سرا و مثنوی سرا است
که شیوه آنها در زمان افضل شیوع یافته بود و افضل آنرا خوب نوشته

پارسی آنحضرت که گذشته از مزایای معنوی رسائل فارسیش بهترین نثر پارسی را تحت انتشار قرار داده آنچه
موجود است ۱۳ رساله بزرگ و ده ترجمه و پنج مکتوب و ۳۲ رساله کوچک و تقریرات بشرح ذیل میباشد

۱ـ رساله العقید للمستفید	۷ـ ساز و پیرایه شاهان پرمایه	۱۲ـ رساله منهاج المبین در منطق
۲ـ رساله مدارج الکمال	۸ـ رساله عرض نامه	۱۳ـ جاودان نامه
۳ـ ره انجام نامه	۹ـ مبادی موجودات	۱۴ـ زجر النفس
۴ـ سؤال و جواب	۱۰ـ چهار عنوان	۱۵ـ شرح فصوص الحکم
۵ـ آیات الصنعه	۱۱ـ رساله ترجمه نفس ارسطو	۱۶ـ ترجمه رساله تفاحه ارسطو
۶ـ پنج نوع مکتوب بعناوین مختلف	۱۷ـ (۳۲) فقره تقریرات فارسی	

از غزلیات اوست

ای دوست خط مشکین بر گرد ماه منویس	بر آب خط مشکین منو و حرام منویس
صبر از دلی چه خواهی کز عشق تو خراب است	دانی که شرط نبود خط بر خراب منویس
بر باد داد چو دادی بر خاکدان مسکین	بر آتشم تشنه ای نام بر آب منویس
دوشم نوشته بودی کز من امید بگسل	تا کرده هیچ جرمی چندین عتاب منویس
هر قصه کان بر تو از خوف ملا نویسم	آنرا بخوان که شاید آنرا جواب منویس
وصلت بمن خریدی ورا چه بود با شد	حرفا بروی خالت آن در حساب منویس
من خود یقین که گوئی او هست ما مشوش	خر بنده گو نویسی ما را خطاب منویس

ولـه قطعه

مانند شیشه و شدی خبث دغا را	مباش خیره و بر ساز کار مقبلی را
مجوی مسکن و آرام در سرای فنا	که مار دنیا شاشیده منت کلی را
تبا مبالم عقل و غما معالم حس	تا نخواهی و خواهی نفاچه معنی را

ولـه رباعی

ای آینه جمال شاهی که توئی	وی نسخه حکمت الهی که توئی
بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست	از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی
ای کرده تو طالب از خدای مجوز آ	از خود بطلب کز تو جدا نیست خدا
اول بخود آ چون بخود آئی بخدا	کاقرار خدائی بخدائی خدا
از فضل چه حاصل است چون نان خوردن	افسوس بفضل کو فضل تو آن خوردن
نان پاره چه در دست منت افتاده است	مشغول هوا از دست شمکان نان خوردن

تتمه حاشیه صفحه قبل

کدامین جان ماه است و آن جهان تباه
فنا بوده است و تا یک پس ز جنگی باز
زمال و جاه فراغت سعادتی است دوام
بود و نور شدن فره مغنی است دراز
عجب تو انکه چرا از سعادت است گریز
به محنت آنچه بود خواهیشه نیاز
چو گوشش تو برخی است بود چشم گوش
چو نا رضی تو معیوب است زنده چشم نماز
عروس عقل شود در حجاب جاویدان
چو گشت هست بیست خانه و مسند آز
سپاس ز بخت جاوید حق تعالی را
که بار ره ان مرا سوی راه خوش جواز
زخشم و آز مرا وارهاند نصد اکرام
زحرص و کینه بجو و خوانده صد اعزاز
ضمیر پاک مرا در ره یقین و حسنو د
قرار سعد دار است در شیب و فراز
بر رنگ و تنبل و جاه و رنج جام چو نهاد
خدای عز و جل در یقین من اعجاز
کی مجوه و خوف تمام فرود آید
کی بود که ستار ریخ کند شعباز
جهان کسی که مرا کرده نیستی بدروغ
گذاشتم زوی ار صند است اگر غماز
که تو دل چمن چنین خلق من خران بار
اگرچه دیده ام و بخشم کم فراموشی باز

وه‌طلم بتول چیکس کار مکن — با مثل خلق ذوق وانکار مکن

فرماگوش من چه خم او سگفت — این از توبه نشوند انکار مکن

«مقدمه کتاب رباعیات آتش چاپ تهران»

۲ اُنسی - فرزند میرهاشم تخلص بیشیمی است که نوه میرحیدر معمائی محبوب میتو و نامش مسند العارفین بوده (ترجمه حال پدر وجدش در موقع خود نوشته خواهد شد) و بقول خوشگو اُنسی در هفده سالگی تولد و در هفده وفات یافته است از اوست

گرفته تا دل صد چاک آرزوی بدوست — چو کودکیست که چسپیده بر تنش یدوست

کسی که پاس مراد و دو کوش میبارد — برهنه است کو پوشیده جیش و جیب یدوست

تا بود بیزیم خوف دشمن خویش — هم چو حشیش پر حلاج زده ایم

«تذکره نصرآبادی» «سفینه خوشگو»

اکبر نظری - اسمش میرزا علی اکبر و شوهر رشحه اصفهانی دختر مولانا هاتف است و پدر میرزا احمد تخلص به کشته که شرح حال او در محل خود ذکر خواهد شد نام وی فقط در تذکره دلگشا تا حدی مبسوط ذکر شده و در تذکره های دیگر جمله از وی نوشته شده از او نامی و بعضی ابیات وی در مجموعه سفینه محمود میرزای قاجار و مجموعه لطائف الخیال ضبط شده مولف دلگشا گوید از طلبه علوم است و خط نسخ را نیکو می نویسد و از سادات حسینی است اجدادش از جزیره خارک در زمان صفویه باصفهان آمده و بخدمات دیوانی اشتغال داشته اند و خود او در نظم با مرزرعت مشغول است و اکبر تخلص اوست ۷ - از اوست

زمینان که بگل پای من از دیده فرو رفت — مگل کز دام تدی از پی او رفت

غیر نومید علی جواب دیگرم نامد گوش — حلقه امید داری هر کرا بر در زدم

پرسی گرم ز دیده برون تو ز غرق خون — از کار دل بپرسی که گفتم کجا بی

چنان فتاده ام از پا که میبرم حسرت — با هر چشم بدنبال کاروان دارد

خون تلف جگر از خدمت سر مژه بخسی — اکنچه بر روی من از محبت نخاد و آمد

خوف برد از تیغ لب کوشی برباد رود — گر نشنوی فریادمن بشنو ولی دادم دهد

امید وعده روی تو باشد لب فریب اما — جز این هم نیست امیدی نخواهد شد شفیعا اما

تذکره شیخ نایقی — تذکره دلگشا - سفینه محمود میرزا - لطائف الخیال

---

۱ الفت - نامش میرزا محمد تقی و اجدادوی از ایل قشقایی بوده اند مولف تذکره دلگشا گوید در ظل تربیت مولانا معتمد الدوله نشاط نشو و نما یافته و خط شکسته را بغایت خوب می نوشته سوی در خدمت شجاع السلطنه حسن علی میرزای قاجار مستوفی و نامه نگار بوده دیوان شعرش در حدود پنج هزار بیت میباشد و بنده نگارنده قصاید فراقی از وی دارد که این مجموعه را نگاهی درج آن نیست سال وفات وی ۱۲۴۰ میباشد

[illegible]

کل منظومه ... معلوم نشد از اوست

کردی نگاهی با نیچه تیر خطا ناکرده را — کاید صیاد زلف نیچه ناوک خورده را

ترف بهانه کسی را مکن حکیم — کمتر صراغ خادم بخود گناهی را

علاج چرب نمونه آمد چشم مردم را — از این چه سود که خانم براستانه نواست

بالین که را نخبات مردم سکاتی — بیداشتم که جور تراهست غاتی

الذریعه - حوقه الفرا = تذکره دلگشا - تذکره مجمع الفصحا

۱ الهی - حکیم صدرالدین مسیح الزمان مولف روز روشن گوید در عهد نورالدین جهانگیر بهند رسیده و از جانب وی ملقب به مسیح الزمان شد - در علم طب حاذق شیراد و در سایر علوم متداوله مهارت داشته نام وی را بعضی ضیاء الدین نوشته اند لکن غلط بنده صدرالدین محمد است زیرا مولف همیشه لبار این نام را مراجعه ضبط کرده و مولف روز روشن نیز صدرالدین نوشته و خیانکه نصرآبادی گوید جامع حسن خلق و همت بوده است از اوست :

فارغی دخبر از سینه سوزان نه ترا — گذری بردر دلهای پریشان نه ترا

جان جانی که فدای تو بادا جانم — این وفائیست که خود را کم ایمان ترا

نرگل خانه چشم تو در عالم خمار — کیفیت از شراب فروشد گلاب را

باریکی رحم تحقیر خواز طلب که حور — از جوی بگذرد اگر از موی پل کند

کم لذتم و تیشم از وفا خسارت — گر دی تو هیچ رسی باغ وجودم

تا بوس عاشقان همه در گرد نیست — ای بلبل از فغان تو شرمنده گلم

عشق تو صبری بنیا موزد بکین با گو رخام — از خجالت جرم خود برگردن استاد بیت

= تذکره نصرآبادی - روز روشن - جنگ همیشه بهار

امیدی - اسم این شاعر درجایی از تذکره ها دیده نشده و شعری از وی بدیع سفینه خوشگو ولی نخوت نام میرزا در تذکره خود در ضمن ترجمه حال میرزا احمد کاشی فرماید برادرزاده امیدی کاشی است و ظاهرا شاعری بدین تخلص در کاشان وجود داشته که از نخوت چون ابا مونت برادرزاده بهم قرار داده و ... نام و دیوانش در شعر ما نیز تذکره فردوس دیدیم

تذکره نخوت ساسی

امت - نام این شاعر را نیز در جایی از تذکره های شعرا ندیده ام فقط در فهرست نسخه از مجموعه لطائف الخیال که جزئی آن در تهران مای کتابخانه ذکر شده نام امت کاشی نبت و در متن اثری از او نیست فقط نام را محض برای آنکه از جنبه نبود و فرو در دیدیم

مجموعه لطائف الخیال

امین - (خواجه محمد امین کوسه) در تذکره عرفات و آتشکده نام وی خواجه محمد امین کوسه ضبط شده لکن تقی الدین کاشی که تذکره خود را در حدود سال ۹۹۰ در زمان حیات وی تالیف نموده نامش را خواجه امین الدین محمد آورده و ... گوید از بزرگ زادگان کاشان است و آباء وی از حکام صاحب بوده اند پدرش خواجه شهاب الدین علی مستی بوزارت و کلانتری سالهای دراز منصوب بوده و الحال برادرش خواجه حسین الدین احمد شهریاری امیر بشغل مشغول است و از شوکت سلوت حسن و نیکی و مردم داری قریب سی سال است که شاغل این مقام میباشد اما خواجه امین الدین از صباوت باکتسب کمال پرداخته و در شیوه طالب علمی سلیقه درست دارد چنانچه علم منطق و کلام را نیز خود ساخته و اصول و فروع دین را نیکو مطالعه نموده و حرکات خوانده و در ست صنیوه و در انشاء و سیاق نیز مهارت دارد اما چندان بنظم نمی پردازد و گاه به نظم اشعار اشتغال می نماید (تخلص وی امین است) از اوست

گمان مبر که گذشت آنچه کرده با ما — خدنگ آه که گر نیست در کمان ما را

امین از و ستاره نیم داد خود روزی — اگر دهد نشکر لب وفا امان مارا

ترکیب بند ذیل هم اگرچه ناقص است چون لطفی داشت نوشته شد

با این همه مهر و یاری من — بیگسی نمود بخواری من

از بخت بدم بکند و خشان شد — یرحم ندیدم کاری من

ترجیع بند

۷ - مولف عرفات گوید در اواخر دهه ... [illegible]

[illegible]

ولــه رباعی

گفتم که دلم هست پریشان تو گو — دل باز ده آغاز مکن قصه نو — از شاهد خوار ز جوخاسه رفت — کمتر دل خود بجوی و ببر او بروم

خورده است و چیده که خلاق نهاد — از مو بجو داوری آفاق نهاد — هر جا که گرفت جبال گشت و بنجحت — آسایش خویش برده و بجا نهاد

گلها و فاز خاک من بیرویید — اخلاص ز چو جان من بیرویید — در کو تو پیش سر برا نو بروم — امروز گل از خاک من میرویید

تذکره عرفات - آتشکده - خلاصه الاشعار تقی الدین

۱ میر ملک نظری - نامش جمال الدین بن خواجه محمد نظری و از احفاد شیخ محمد لجمی است و معروف به خواجه امیر بیک شهر (شاید مقصود فهرست دار بوده) مولف تحفه از وی بتحسین بسیار نموده و گوید در فنون بیگانه سرور شد و در فضائل است و نیز گوید از اقوام میر فرکی و وزیر است تقی الدین کاشی که تذکره خود را در اواخر وفات وی تالیف کرده گوید در ایام جوانی مقعده مستوفیان بود و بعد با رودی شاه طهماسب رفته و در آنجا در وصی ترقیات بسیار کرده در سلک امرا و وزراء در آمده و چون در علم حساب و سیاق (کتابت و استخراج از دعایا) ...

[illegible]

تمام وقت پادشاه امورکلی درخانه مابوی تفویض نمود وکار او بجائی مرتبه ترقی کرد که هیچ کاری جز بصلاح و رای او نمیگذشت لاجرم جمعی برا و حسد برده و معرضی رسانیدند که خواجه در علم اعداد و تکسیر وقوف تمام دارد و در ایام اوقات به تسخیر آفتاب مشغول است اگر پادشاه تغافل مکی در ولی خواجه باموری چند تمام وقت که قوی العقول برآن مبادرت نماید از آن جمله دولت را ندین ساخته در میان میوقت و قلم را در دست ساخته درنیا گوشی می نهاد و اکثر لباس زردی پوشید لاجرم سلطان از وی متوهم گشته او را گرفته به قلعه فرستاد و مادام العمر در حبس ابدی مانده در سنه ۹۸۰ که سال فوت پادشاه بود درگذشت - انتهی معنی از ارباب تذکره نوشته اند کسوف در حوالت وزارت غازی خان را نوشته و چند گاهی در زمان شاه طهماسب ترتیب آستانه رضویه و وزارت خراسان را نموده گویند در علم طب - حکمت - سیاق ماهر و خط نسخ تعلیق را نیک مینوشته است -

~~اما بنده مولف رساله تقویم در کتابخانه صدیق ارجمند آقای باستانی مرحوم کدو ترس نسخه شرف میرزا فضی کاشانی نوشته~~ از اوست

اگر اجیه داری هر مکافات خانه است	هرچند عیبی به توآن سکنه زود
امروز جهد کن که نگویی بد کسی	فردا اگر زکفته پشیمان شوی چه سود
آن رشته را متاب که در دل گره شود	در عقده جمیع که تو اخیش گشود
هرچند گفتگو عاقبت دل پذیر نیست	لیک امید رسیع رضا شنوایی شود
آب زمین دهر بدست تو داده اند	تخمی جز آنکه بکار که تو نیش درود

در موقعی که عبدالله خان ازبک بخراسان آمده دعوی سلطنت می نمود نامه بخواجه نوشته و این بیت را در آن مندرج ساخته بود اگر اجیه معبوا زنی طمع از زندگی بعد اگر گفت سر خانی تمام ما **خواجه در جواب چنین نوشت**

ای باد اگر بجمل بخارا گذر کنی	زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما
مانند نگو زراه وفا آن گروه را	کای کشته کینه خواه شما خامی ودام ما
گفتم غرور و حیل شما ثبت کرده است	در رقعه که بود در آن رقعه نام ما
کای خواجه معبو از نی طمع از زندگی بکر	اکنون که گشت مسند خانی تمام ما

اوزره داده
بود این به نه هیچکس که از دکاه ذی الحجه [illegible]

دولت و عیوب و تنبیه [illegible] و مهمترین
تنبیه شد و منبت نه نه در [illegible] تعلیقه تعمیه و بعد
تعلیه المودت [illegible]

۱۱ مدنی

ای صدق سگ شعیفی که بیوسد	شاه ستاره جیش سپهر احتشام ما
باشد جواب دعوی خانی که کرده اید	جنتی که گفته حافظ شیرین کلام ما
خیزان بود گر شده وفار سهی قدان	کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
ما شیرگان خدمت شاه ولایتیم	منقبت برجریده عالم دوام ما

اگر گویم نهالی قامتت دلجوست میرنجی	دگر گویم سر زلف تو مشکین بوست میرنجی
شکایت چون کنم از جور چشم فتنه انگیزت	که گر گویم ترا بالای چشم ابروست میرنجی
حدیث زلف تو گفتم دل بی صبر و سکون را	سر حلقه شدم سلسله اهل جنون را
حکایت شکایت دل شیدا نمی کنم	مادام شکایتی ز تو اما نمی کنم

تحفه سامی - هفت اقلیم - عرفات - صبح گلشن - خلاصه الاشعار

۲ ادبی نطنزی - اسمش معلوم نشد سوق در خدمت حسین خان شاملو حاکم هرات مصاحب ندیم بوده دیوان مشروحی حاوی ده هزار بیت نظم مرحوم نفرآبادی مولف تذکره موسوم به تحفه شاملو بیشتر انچه ورتذکر شعرا از او ضبط شده اشعار دیگری از این شاعر شیرین بیان بدست نیامده و انچه در چهار تذکره و مجموعه با اقدام است :

چو غم زچشم ترم گریه دمادم را	بحرف آینه گم قد جگکس تر را
نشان دوکمان تو حلقه یار را نخیم	که حیچ مادره نیم آفتاب و شبنم را
صبا زیکیتم ز تو ازبهر یک نیاز	ای باد میم ز بهر ملی بوستان خرید
ساغر بنیم داد و زدو شم خراب ساخت	آتش بدیگری زد و مارا کباب ساخت
سگم نام غمزه یی برده بیم ناسور شد	آنقدر بیم لب او را که چشم شور شد
دامن وصلی بدست آور به هر جور حرفت	گر گل دامن نباشی خاک دامن گیر باش
قابل ماتم نه ایم اما بر غم آسمان	گر هم از گریه شادی جیبی تر کنیم

سنت خوشگو - مجموعه لطائف الخیال - تذکره نصرآبادی - تذکره آتشکده

۲ یا غنی آرانی - از شعرای مجموعه حیثیه حیات است نام وی را در هیچ یک از تذکره شعرا ندیده ام ، از اوست

کی تواند دید بر روی تو چشم دیگران	دیده عاشق که بر آئینه خونی میکند

نظری [illegible]
ادحریم [illegible]
[illegible]

ص ۲۸

کوهم گلی است که در باغ خود نشان نشست	گربم زخنه بود گم از گدا انمنت
قد تو نخل مراد است باغ خوبی را	بهر که سایه فکندی نهال می گردد
شنیدم از دو نمره که گویم گفتی	تا بحری که دلم آبله ایش گوهر شد
روز خیا کلیه منبت است شاه را	دست نوازشی که بدوش گدا نهاد
خودنما در مذهب عهد و محبت کافر است	عشق و دولت لوز نزد کیان دور از کاهی
بودیم و بر حسن حلقه کردم گوش را	جز صفیر خواب غفلت نامد آوازی بگوش
از داغ بجود دام کم تنگ دلان را	در دست زری دارم اگر زور ندارم
خوشتر آن بر خنده دوست و تنها میروم	هم چو رنگ شکسته رخت بیکجا میروم
جو لاله غم عشق قد بر کجا هستم	بغیر داغ بجز سیر سینه دستم
سیاهی از سر داغم برآمد از ناخن	غنیمت است که این هم بود از دستم
خوشتر آنکه در قدمت رود به نهار تن	شان چی تو گرد دل تو جعت من
کرده است جم عافیتم با برو کمان	ترسم که تو اگر شوم از بیم گدای
عشق داغ سند جم خاک با گوارا	پادشاهی عالم [illegible] و دوانگی

رباعی

ناخنه هم چو حسن بی زیر پاشی
بیچه چه شوی که ز تو خطره خندد
تا به تر از آن که بگیرم چون کنی
از صحبتم از خوشی نوازم عجبی

همشیه بر ترانه ای و با جوهر باشی
یک قطره آب باشی و بگوهر باشی
خواهی جگرم بسوز و خواهی خونی کنی
تقاشی تقدیر عیب ما بیرون کن

[illegible]

تمام داشت پادشاه امور کلی در خانه را بوی تفویض نموده و کار او بجائی مرتبه ترقی کرده
جمیع کاری جز بصلاح و رای او نگذشت لاجرم جمعی بر او حسد برده و بعرض رسانیدند که
خواجه در علم اعداد و تکسیر وقوف تمام دارد و مدتی اوقات به تسخیر آفتاب مشغول،
اگرچه پادشاه متغافل میکرد ولی خواجه بامور چند قیام داشت که قوی القول بران مبادرت
نمایند از آن جمله روزی را مدتی ساخته در میان میداشت و قلم را زر و ساخته
در میان گردش می نهاد و اکثر لباسی زردی پوشید لاجرم سلطان از وی متوهم گشته
او را گرفته به قلعه فرستاد و مادام العمر در حبس ابدی ماند و در سنه ۹۸۰ که
سال فوت پادشاه بود درگذشت — انتهی معنی از ارباب تذکره نوشته اند
که وی در هرات وزارت غازی خان را داشته و چندگاهی در زمان شاه طهماسب
ترتیب آستانه مقدسه و وزارت خراسان را نموده گویند در علم طب — حقیقت — سیاق
ماهر و خط نسخ تعلیق را نیک مینوشته است .
اما بنده مولف رساله تیموری در کتابخانه صدیقی احمد آقای باستانی در یزد کتیبه رو نسخت
تذکره مولانا فخری کاشی نوشته از اوست

الخواجه وارد هر مکافات خانه است	هرچند کسی بتو آن میکند زود
امروز چندی که نگوئی بد کسی	فردا اگر ز گفته پشیمان شوی چه سود
آن رشته را متاب که در دل گره شود	در عقده جمیع که تو آنش گشود
هرچند گفتگوی محنت دل چو پر غضب	لیک انقد رسیع رضا شنوان شود
آب وزین دهر بدست تو داده اند	تمنی جهان نگار که بتو نیش درود

در موقعی که عبدالله خان ازبک بخراسان آمده دعوی سلطنت می نمود نامه بخواجه نوشته
و این بیت را در آن مندرج ساخته بود الخواجه معیدا زین طبع از زندگی بجز اگر مکث
سعد خانی مقام ما — خواجه در جواب چنین نوشت

ای باد اگر با صل دیار گذر کنی	زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما
واقف اگر زراه وفا آن گروه را	کای گشته لمبه خواه شما خاص و عام ما
گفته غرور و جهل شناخت کرده است	در رقعه که بوده در آن رقعه نام ما
کای خواجه معید از ین طبع از زندگی بجز	اگر مکث سعد خانی مقام ما

بقیه اشعار او در نظر آوری بیشتر از نمونه های گنجینه در ۱۲۰ هجری ثبت شد — ۸۲

زبونست طالع بد بیدم شهر بشهر	چه بد قمار که تعبیه هد جار ا
فاخر از دستبرد خط نوشی	که درین گردیم سوادی هست
حاصلی عمر ما در طلب دنیا نیست	این نشود در خور بر خاستنی از جا نیست
خندوپرست شد بشیرین نگارینست	عالم بجهت است بچه شهر یارینست
تعظیم به خاطر یاران کشیده است	برخاستن برای کسی اعتبار نیست
نگه گرم عنان هیف دیدار کجاست	بوسه بی ادبم کنج لب یار کجاست
گر دل تشنه بجست آمده دامن بجست	سایه مرحمت ابر هوادار کجاست
نظاره گر جهان دیار دیدنی است	بناله که که فصل بهار دیدنی است
فغان نازستی بروز موج این دریا	که کشتیم شکست و کنار زدید کنار
حریف آنقدر تعلق بهشتم	می بزور این زنگ بر چهره آینه است
گرش نگه شیب و گر صبح شباب است	دو چشم زخم از دو جهان یکسره خواب است
زنجیر سر زلف تو به هم زنا دیم است	در گردن ما تا بقیامت که چنین است؟
اتصال زلف یار اگر هم سر کند	خدا با تحی کم که لخی کوته کند

بقیه در حاشیه

کی تواند دید روی تو چشم دیگران	دیده عاشق که بر آئینه خونین میکند

گوییا یک قطره خون در دل ندارم کشتنم	بر دارد غنچه وار با لذت پیکان حمرا
حو داغ زیر پنبه سفیدیست در کفن	صحرای محشر است سراپای سینه ام
	جگر همیشه بهار

حروف الباء العربیه والفارسیه

باقر نطنزی — نام مشارالیه در تذکره سعدی میرباقر، میرزا باقر، میرزا محمدباقر ضبط
شده و شاشا بحیک تخلص دیوانش شده اند و در اشعار گوید می چند از او با قدام تخلص نخست
قلم درویش ابوعلی بیک که وزیر قرچقای شاه عباسی متوفی بوده اخلاق ذریی از توابع
اصفهان بوده اند و بعد معنی به نطنز آمده صادرات نطنزی مشهور میگویند جبا علای
وی سید کمال الدین از پیروان و معتقدان نزدیک شیخ صفی الدین و مقابل مقبره منظور نظر او بود
چنانکه شیخ در موقع رحلت وصیت می نماید که سید کمال الدین او را غسل دهد (۱)
ابوالمعالی تخم میرباقر در زمان پادشاه مذکور واقعه نویسی و بسیار معتبر بوده چنانکه شاه
نموده است — معرفی اشعار غازی و خط ابوالمعالی مقرب بیگ، مرحوم فخر آبادی
گوید چون ابوعلی از وزارت قرچقای استعفا داد این خدمت به میرزا محمد شیخ فرزند
ارشدش رجوع گردید و میرباقر اولا رجه نویسی عراق شد و بعد از فوت میرزا محمد شیخ
وزارت به میرباقر محول و او را رجه نویسی عراق به کمال الدین ولد میرزا شیخ رجوع گردید
(۱) در هر حال میرباقر از شعرای خوب آن عصر و در سرودن انواع شعر استاد بوده است
ابیات ذیل از مجموع تذکره های نام ویرا ضبط نموده اند این سفینه نقل میگردد :

انکه دل بر ما بد از تو خشن افروخته شود	جمع میدان جدا امیر و قامت میکنی
رحم پیدا کرده تا عشق پیدا کرده	میکشی و زنده مسازی قیامت میکنی
بیدار میشوی و بیا رحم میکنی	گر بینم بخواب که تنها چه میکنم
روز یکه چرخ خاک وجودم دهد بباد	سرگشته گرد کوی تو گردد غبار من
درین صحرای شور انگیز چون خاکم خشتانم	که بوی استخوانم از برای ناله میروید
تا چند آسمان تیغ خالصیت دهد	چون مرد کو زده که سر پائی بچرخ زن

(۱) اوار و اواره چون هزار و هزاره درست است .

حیف و صد حیف که پیر زود بیم می آید	زخم شمشیر تو چون مقتضی میباشد
سبکه چشم او بجفا خلق عادت کرده است	گر شود دفاع بدل بردن مروت کرده است
بار دیگر سبک گردن که جانی آفتی است	بندگی دشوار باشد بنده آزاد را
جیش من خیره نظر بهیج خانمان کردن	تیشه بر صورت شیرین زدن فرهاد است
هر جست و جوی مادر راه عید آمد و	چون خدنگ آهوی تصویر از رم دور ماند
جوامیرستان هر باشد طالع مستی	که کمان است شد محکم برون از بیشه می آید
ز تحجب دوستداری من حدیم ره ماند	خدا نا کرده از طاق دل من گرکسی افتد
بچشم اهل دنیا غیر دنیا در نمی آید	نگه میراند دنیا که دید است اهل دنیا را
در هر نفس حیات نوی کرده خیال	غافل از آنکه عمر تو را باد می برد

منبع خوشگو، آتشکده، شمع انجمن، نصرآبادی، خلاصه حلی

باقر (قاضی محمدباقر) ترجمه احوال وی خط در تذکره خلاصة الاشعار تقی الدین
کاشی ضبط شده که گوید نبیره امیر عطاء الله مروجی و سیر امیر فخرالدین علی قاضی است که این
بیت از نتایج طبع اوست بیت: باز دم تنگی بر جگر ریش نهاده است ، سوز جگر از طاقت
من بیش نهاده است ، قاضی محمد باقر بعد از پدر بشغل امر خطیر قضا گردید و علم و کمال و
فضلت و اناثی اضعاف مراتب پدر شد و قریب سی سال است که در کاشان بقضاوت
مشغول و منصب آقائی الحقاقی و متدبی و خواهی اهل شرع روزگار میگذراند اما
در زمان ناتمان جنت مکان (حضرت شاه طهماسب) بواسطه ازدواجی که کرده بود
و زوجه وی منکوحه شده بود موقف از این شغل معزول و ایامی طولانی در اندوه وی
حیارت سرگردان بود تا آنکه آن زن را بدون طلاق شخص دیگر عقد کردند و بعد از
آن بالفرقه و خیال خود شوهر را طلاق گفته باز منصب قضا را گرفت و تعامات
برگشت والحال بهمان قاعده سابقه بحکومت امور شرعیه مشغول است و احکام شرع
را مطابق متضاد وی را با نجام میرساند چنانکه محققی در حق وی گفته **ما قام حضما ن**
من حسب الا بالرضا والتسلیم و با وجود این پیشه شعر هم میل تمام دارد و در هر شی
طبعش روانست دیوان قصیده و غزلی که تمام کرده نهراربیت میباشد انتهی
بنابراین شاعر مذکور تا سال تالیف تذکره یعنی حدود ۹۹۰ حیات داشته . از اوست

نشوم می مضطرب هرگه وکس با من سخن گوید	که می ترسم سخن از حسن یار دلکش من گوید
زبان حق نیوشت ای باقی شود گنگ	که هر چه گوید از برای خویشتن گوید
تا بوده ایم عشق تمنا نبوده کار ما	این بوده در جهان شرف روزگار ما
تا بوده ایم عاشق و بدنام بوده ایم	رسوای شهر و شهره ایام بوده ایم
صد بار سوختیم و جهان دود دل بجاست	ای دل ببین که ما چقدر خام بوده ایم

تذکره خلاصة الاشعار و زبدة الافکار

باقی خطاط — تقی الدین کاشی اشعار زیادی از وی در تذکره خود ثبت نموده میگوید مولانا محمد باقی خطاط ضبط نموده شاید نسخه که راقم سطور از آن استفاده نمودم چنانکه در مقدمه کتاب ذکر شد ناقص و اغلاط زیاد داشت باقی خطاط هم از مستطاب این نسخه بیش از سیصد بیت از اشعار او را حاوی است تقی الدین اوحدی بلیانی در تذکره عرفات نام وی را محمد نوشته و گوید کم عمری ماند که دوران جوانی خود متحمل شد حتی رندی و بیتی و شعرگوئی چنانچه نوشته از پیری عاشق بوده و هر روز در دکان او نقد عمر خویش گرو گذاشت و انچه دیگران بیک پاس ... او همه را با تمام رسانید بسیار بود ... بوده و هم در شعرگوئی و شهرها ... و تاج از تارک هنرمندی ربوده در اواخر عصر طهماسبی وفات یافته — انتهی وعجیب است که در هیچیک از تذکره های ... شده در صورتیکه شاعری توانا و خطاطی خوشنویس بوده و در موردی گوید

عالم ز هر وجود من بار ... است	هر قطره ز خون سینه من ... است
کاشان بوجودم ار تفاخر نکند	خاکش بسر که بی حقیقت شهری است

در هر حال وی نیز با قرانقی ... نموده و از اشعار او که ۴۰۰ بیت ... ابیات ذیل را انتخاب و نقل مینمائیم **و حالی از بهترین شعرای کاشان است**

چون سنگ فلک بسر و پایم جوحوش ...	کم از گمرهم و بیشتر از خیش ...
خواست که دون که جانی بجهان بنماید	گرد از من ... ماسند جهان در جوردم
تنگ و ببد در نظرم هیچ تفاوت نکند	برگل و خار جهان بادم و یکسان گذرم
بوی شکفتگی ازمن ... همه عالم گرفت	مسکه چون نافه ... خون در جگرم

خوشبین بین شوم از چون ... گرایان حیث عجب	چند بنشینم و آشیند ز ...

در تاسف بر مرگ میر سنجر کاشی گوید

در آتشها ندهشق تو آن آتش فروزم من	که دود زخ از دلم تا حشر خاکستر برد بیرون
بخون سنجر ... دلبرا زنده کن باقی	مگر از خاطر من مردن سنجر برد بیرون

ولـــه مفردات

آتشکده فارسی ام شعله طورم	خراب مجلس دار القضای میکده ام	زاهد از باتو دار بسته چه جوئی مذهب
افروخته از شمع کسی نیست چراغم	که صد معامله از هم بیک پیاله گذشت	خط بیزاری ... دارد
	از قسمت خود هر چه گرفتیم زگردون	کوتاهی دست است نه کوتاهی همت
ولــه	چون طعمه بزور از دهن شیر گرفتیم	گردانی ... دیر گرفتیم
	از سر کوی تو با جان پر از غم میروم	جرم بخت ... و طالع ناسازگار
	میروم زانسان که پنداری زعالم میروم	... با دست تهی از پیش حاتم میروم
دیده بخون ...	... روی خود ...	دوست ...
هرکه نگاه از بخت نگاه ندارد گدا	دیده تو با ... نگاه ندارد	پنبه ... گوش کن
...		

ولــه

رباعیـــــات

خورشید ... افراچند	نوک قلم ...
...	...
ایام ...	آن مصرع ...
یک مرد ...	یک مصرع دیگر ...
این ... که ...	
هر قطره آن ...	

تذکره عرفات العاشقین — خلاصه الاشعار

باقی (باقیا) از معاصرین مرحوم هنر آبادی صاحب تذکره است در حق وی چنین گوید — از عزیزان کاشان است در نهایت ملایمت و مردی فقیر اورا ندیده ام اما گاهی ... واقع میشود چنانچه از افکار خود ... می نماید — در تذکره ... و تذکره حسینی هم مختصر ذکری از او شده است ابیات ذیل از تذکره ... و مجموعه

لطائف الخیال انتخاب و درج میگردد و زیاده بر این اطلاعی بحال وی دست نداد

نگذشت جمجوشمع اگر استخوان و سر	آمد چه ...
... نور عشق تو ... استخوان و سر	از سوز دل ...
... حصار عافیتم شد	از نور شمع ...
... هر کجائی که نور ندارد	پروانه ...
باقی ...	تذکره هنرآبادی — مجمع الشعرا — حسینی — لطائف الخیال

بزمی بیدگلی — نامش میرزا صادق است یک بیت از اشعار وی در مجموعه لطائف الخیال که در سال ۱۱۰۴ تالیف شده شاهد و ابیاتی از او در سفینه محمود میرزای قاجار و بیان محمود ملاحظه گردید و این شاعر غیر از سید صادق بیدگلی متخلص بصادق است که از تلامذه ملک الکلام صباحی بیدگلی است

آنقدر لذت که در دام تو ... | دارد ... گلشن است

تازه تر گلی بود ...	...
تازه پیدا شد برای ناله راه تازه	که کند هم ...

بهاری — نامش معلوم نشد از شعرای ... است که مدح امیر عبدالرحیم خان ... نام وی در تاریخ و تذکره مآثر رحیمی ثبت شده و در تذکره دیگر نامی از وی نیست ... بهاری در حدود ۱۰۲۵ در لاهور بوده ... قصیده از او در مآثر رحیمی درج گردیده که چون ... ابیات ذیل از آن قصیده ... گردید

باز طالع شد ... فرخ اختر آفتاب	شور ...
ساخت عالم را ... آفتاب	...
ساغر ... دمیدم	...
می شد هر که ... آفتاب	چون ...

بسم الله آرانی — از این شخص شعری ... و یا اسنادی ... دیده نشد فقط مرثیه هائی از او ملاحظه شده ... ملا احمد ... ملا احمد بسم الله ... از اشعار وی دو بیت ... را ... درج نمودم

سخن در ... و سر وا ...	... افشا نه بلبلی
سخن ...	چو غنچه ...

یعنی سخن ... نتوان افشا کرد (سر وا کرد) ... را ... سخن ... شکفت ...

تحقیقات محلی مولف

۳ **پیاده (امیر شمس پیاده)** مولف تحفه ... از سادات حسینی کاشان است و ... شجاع الدین که در شهر مذکور است اوقات میگذرانید (۱) و او را داعیه سپاهیگری شده به ... کرد و در آن کار استاد شده ترک وطن کرده ... پیاده ... خدمت صاحب قرانی میرفت (مقصود شاه اسمعیل اول) و بدین مناسبت او را پیاده می گفتند گاهی ... شاعری هم دارد و ... مردم را ... خواجه ... صاحب قرانی است هجو کرده و او ... چند ... که از ایراد آن ... ظاهر میشود ... آن ... این مطلع را از شعر خود ... :

ما ... ندارد خبر از ما	یا ... خبر ...

در نسخه ... نام این شخص امیر شمس ساوه نوشته شده و ... البته ... درست است ، و اما مزار بابا شجاع الدین ... کاشی ... که او را ... گویند ... در خارج دروازه فین کاشان ... واقع و در جهت ... این شهر است و دارای صحن و رواق و گنبد و بارگاهی است ... در ... از سادات ... که شاید از اولاد همین شاعر باشد —

۱— **انجمن** — نامش میرزا ابوالقاسم و ملقب به ... خان و برادر اعیانی مورخ و شاعر بزرگ لسان الملک سپهر ... میرزا عبدالرحیم ... متخلص بسهیلی و مولف ... مرآت القاسان ... خود ... شغلا ... کاشان ... کاشان بوده ... و خانه ... خان در کاشان موجود ... در سال ۱۲۸۸ که ... مرآت القاسان است

حرف التاء و الثاء

تاجی - نام این شاعر فقط در تذکره روز روشن مندرج است که گوید اسمش تاج الدین و بخطاب شرف الرؤسا مخاطب بوده و بهندوستان آمده تتبع بسیار یافت و در سال ۵۲۷ از جهان درگذشت -

ظاهراً تاریخ با هندوستان و هفت بیتی غلط است زیرا در آن قرن شعرای ایران بهند آمد و شدی نداشته اند ابیات ذیل را بنام او ثبت نموده ؛

سوی هندوستان رهم کاینجا ۲	کار اهل هنر نکو رفته
که سخاوت کرم ز اهل جهان	بی سر و پا ... رفته
تا سایه‌ای از گریه چشم اشکبار من	گهی بر حالت من گریه گهی بر روزگار من

= تذکره روز روشن =

تجلی - نامش ... بوده و در ایام شباب و در سال ۱۰۱۶ بهندوستان رفته و در لاهور با ملا نظیری ... طرح موالفت انداخته و ملا ویرا تربیت نموده وفات او در سال ۱۰۲۱ در هند اتفاق افتاده و هم آنجا مدفون است - پس از مرگ او ملا نظیری اشعارش را که ... بوده جمع آوری و با دیوان خود در یک جلد قرار داده مولف عرفات گوید در این ایام (حدود ۱۰۲۴ ...) جوانی گیلانی خاوری تخلص که او هم در هند است تخلص تجلی را تصاحب کرده است - از اوست

دود از نهاد گوشه بر آرد فغان ما	اخگر بجای نغمه برآید از ستاره ام
تسکین دهم بوعده وصل اضطراب را	مانند تشنه که بجوید شراب را
از جیب اهل شوق فزو مایه تر کند	یاد لبان ما جگر آفتاب را
سگ دارد هر شوم روی خوش سوی دوست	پای خواب آورده ام در خواب هندوی دوست
در قطره قطره خونم پنهان آمده است	چون استخوان که پنهان در دانه انار است
... نبود او تو جور ... از یاد	مرهم شده داغ تو ما داغ کهن را
ترکش پاره تیغی و آه	آتش اینجا جنبیده دود اینجا
تنها چنین ... سوختم هر دیده جیب	چندین هزار چشم براه است دام را

بنابرین

۲ - ساقی ... بنام ... نظامی ...

۱۱) ذریعه جلد ۲۶ - ... [illegible]

چنان سخن که دهم آغوش لب کم ...	براه باد گذارم چراغ حوصله را

شمع انجمن ، عرفات ، آتشکده ، صبح گلشن

تسلیمی - از سادات این شهر بوده و از احوال الانس ... اطلاعی بدست نیامد بیت ذیل از او بیادگار مانده

گویند بهاری شد و گل آمد و وی رفت	حالی تو نخواهم که گلی آمد و کی رفت

روز روشن ، آتشکده ،

تشبیهی - تقی الدین کاشی مولف تذکره خلاصة الاشعار که معاصر وی است گوید نامش میر علی اکبر و از سادات کاشان است و جدش بکسب کاغذی مشغول بوده چون او را قابلیت افتاده بود در صباوت میل بمخالطت با شعرا پیدا کرده و در شاعری رشد تمام یافت اما زود مجود ... استادی و تحسین داده و در وی ... پدید گشت و از آن سبب سرمه اش سیاه کرده لاجرم متوجه هند شد و در آن جا طریق فقر و ... پیشه کرده ریاضت ها کشید اما چون در وادی علم نقطه حرف ... ماند از آن ریاضات برد کسانی که او را در هند دیده گویند که با وجود دعوی عرفان و ... فقر ... همان دعاوی باطل میکند چنانچه این رباعی از وی استماع میشد ؛

هیچ کرم سنت جود که مرم	محو عدم تمام وجود که مرم
گویند سجود پیش حق باید کرد	من خم غم همه حق شدم سجود که

میر ... شیرازی رباعی مزبور را چنین جواب گفته ؛

آنکس که تبرع نیست قائل ز کجا	اثبات کند که گشت واصل بخدا
والله که هست ثم والله که هست	در مذهب ما نجس خوش روا

تشبیهی مرید قاسم کاهی است و در شعر شاگرد مولانا فهمی والمال شوشتری از استاد بیش است و شعرا در حالت و چاشنی و لطافت حاجت بتعریف نیست دیوان غزل و قصیده قریب بهشت هزار بیت تمام کرده و مثنوی نیز موسوم به ذره و خورشید ترتیب داده و اکنون در هند بسر برده است انتهی

~~... تذکره ... ~~

که ... معاصر با او بوده ... را کمال الدین آورده ... گوید ... سال

[illegible]

~~بگذارد و سخت ... در هند ... است~~ و از جمیع اخبار وارده سنت باو چنین برمی آید که قریب چهل سال در هند بوده و در همانجا وفات یافته و از جلال الدین محمد اکبر شاه نوازش بسیار دیده و مدام العمر سر و پای برهنه در بیشه ها و کوه ها و قبرستانها بسر برده چنانکه خود در مثنوی ذره و خورشید این معنی را تصریح نموده :

دل آن معنی که اسلام نام است	سخن بر نام تشبیهی تمام است
... تشبیهم کو جیش ...	سری دارم بگورستان تشبیهی
از آنم میل گورستان تشبیهی است	که گورستان تشبیهی جای است

مبادی مولف منتخب التواریخ مینویسد او است که هر جا ... خود را دیده و جمع آورده از جمیع احادیث ... نموده ... تشبیهی گشوده و از تمام ... این شاعر ... حرف ... قصاید ... با یکدیگر ... قرار داده گوید دو سه مرتبه بهندوستان آمده و رفته و در این ایام (حدود سال ۱۰۰۴ باشد) باز آمده و معرفت الحادی ... و مردم را به کیش ... (مسیح خوانی ها) میخواند و شیخ ابوالفضل خود را مجتهد دانسته توسل جسته قصیده به خلیفه الزمانی گذرانده و ... که چرا ... نشده ... جمیع ... بادیه تا حق ... قرار یابد و توحید خالص بماند و رساله بنام شیخ ابوالفضل نوشته ... اهل نقطه و حروف که مدار آن ... تزویق و مناسبت عدد ... حکیم عین الملک عدو ... تشبیهی با ... یافته وباقی معلومات ... ازین قیاس باید کرد صاحب ... است - انتهی

~~... ~~

~~... ~~

در هر حال هر که بوده و هر چه گفته اشعاروی در لطافت و متانت و حالت با اشعار هم عصر ... از معاصرین وی قابل مقایسه نیست ~~...~~ ~~...~~ مولف شمع انجمن گوید علاوه از مثنوی ذره و خورشید مثنوی دیگر دارد - از اوست :

یارب چه دیده بود در آغاز کار ما	آنکو نهاده ... ما
انگشتان ... خویش ...	حصیان ... روزگار ما

بنابرین

این چه حال ما است آه که جز من کس	اندرین کارگه حادثه در کاری هست
... کشیده ز دنیا روز ...	تا کرا در حرم حرمت او باری هست
... ز حالت از دل رسیده چند	کی تاب ...
... آمد بر تربت ...	یارب دگر چه خواهد از آرمیده
... رسوائی ...	تا درین رسوائی ...
این یک ...	چند آن ... گرم است بیازارش
...	که چون ... کشته زان ...
شکوه ای ...	بی آسایش او راه فغانم بستی
...	من ...
...	چه روز وصلی ...
...	...
...	...
...	...
...	...
ما کامه ... آتش ...	آسان ... از هر کاری ...
...	...

= تذکره خلاصة الاشعار ، عرفات ، منتخب التواریخ ، ... ، آتشکده ، حسینی ، شمع انجمن

تقی - (حکیم تقی) در صبح تالیف تذکره عرفات بقول مولف آن در هند بوده و ملازمت امرا و شاهزادگان می نموده اطلاع دیگری از وی بدست نیامد

ازمن خبر ... که داغم ... شکفت	...
...	...
گل گشت ...	در دیده ...

= تذکره عرفات العاشقین ، خیف ... =

تقی اورکانی - مشهور به میر تقی است و ... از ... قابل است اصلا او در کاشان ... و ... بهندوستان رفته و ... در خدمت ابراهیم قطب شاه ...

میسر بوده و سپس اراده زیارت بیت‌الله نموده و در راه سفر آخرت نموده است دیوان دیگری از حالات وی بدست نیامد ؟ از اوست

لطف با غیر غایتی دارد　　جور با ما نهایتی دارد
گوش بر حرف مدعی تا چند　　هر که بینی حکایتی دارد

تذکره روز روشن ، آتشکده

قمی مروارید — چون تخلص وی معلوم نشد مدخل نامش (میر محمد تقی مروارید) در حرف المیم نوشته شد　تخلص وی در ... ص ۱۲۴ جلد ۹ ...

تعین — ...

ثابت (ثابتا) اسمش معلوم نیست و بقول مرحوم نصرآبادی تا سال قبل از تالیف تذکره نصرآبادی یعنی ۱۰۸۲ در قید حیات بوده و در خدمت پادشاه وقت بشغل واقعه نویسی که از مشاغل عمده آن عصر بشمار میرفته اشتغال داشته　از اوست

مسکنم کو تهمت با دل حاصل غم چیده ام　　ز انگه عرقی شکیب نشنگی خورده و پوشیده ام
مسکن کردم گویه ادب چشم از ابرو گذشت　　آسیابی سرچشمه طغیان کرده بر پل میزند
عکس رخ او در دل ما چون می و جام است　　خورشید اگر صید شود آینه دام است
خاطر لف بر بهار دست رنگین میکند　　اگر من آتشین باشم سر و دست خاکم
ز سر مه نرگس او بود در سیه پوشی　　لباس کعبه به بتخانه کردم پوشی
هزار رنگ گل از خرقه میتوانم چید　　که رنگ از آینه دل برد مدپوشی

حرف الجیم العربیه والفارسیه

جذبه — اسمش آقامومن و شغل وی طبابت بوده از معاصرین استاد جمالی بیدگلی و آذر بیگدلی بوده و آتشکده است که بارها یکدیگر را ملاقات کرده اند ... طبابت هم سلیقه و با ... سروکار بوده ذخیره اخیار ... خاتمه در ترجمه حال آقامومن در حرف الالف هم شده و گویا احتمال میدهم این دو نفر شاعر یکی باشند ... دلیل محکمی در تمام خود نقشه گردید ؟ ... استاد جمالی بیدگلی مرثیه و تاریخی در فوت جذبه سروده است که در دیوانش موجود و ابیات ذیل از آن مرثیه است :

فغان ز چرخ کج کوتاه سازی او　　حریف نکته‌ور انجم عارف
مسیح عهد آقامومن　آنکه　　فلاطونا سوختن از نبرد وارفت
نوشن چو صاحب مرغ روح آن نخل بیخ　　بباغ خلد از این بستان سرا رفت
پی تاریخ سال او جمالی　　رقم زد : مومن از دار فنا رفت
۱۱۹۰

از اشعار او یک بیت در آتشکده ضبط شده است :

در حرم دل بر ستی آسوده که حق گی　　یعقوب غیرت است دز لبان شنوده است
اگر تحقیر کنی بود آن اورا خدمه شمار تا لا گردیده اند　تذکره آتشکده

جعفر — (میر جعفر معظم) تخلص وی جعفر و میر جعفر معظم شهرت داشته و در موقع تالیف تذکره بر فات سنی ۱۰۲۴ در قید حیات بوده ...

~~...~~

ناصح بخرابات رهی پیدا کن　　ماه در خور جهت کمی پیدا کن
چون شیشه مروض ورد مطرب را　　بشنو به دم باده تهی پیدا کن
افسوس که شد عاقبت ما ... ... دد　　باد آمده بر گشاده مانی هم برد
زانوزده ترک برف پیری آمد سرم　　آتشکده فرو نشست و آن آتش مرد

گفتم همه رندم و جو الهوس میدانند　　میخواره و رندم همه کس میدانند
گویند مخور می که خدا گیرد شوی　　حق داند که این قدم نفس میدانند
بنگر و بیار چه دوستی کار من است　　در خوب دوستی بد دشمن سخن است
عاقل چو براه نوین جاهی بیند　　بر دوست دو ان از راه براه آمدنی است
حیف سخن از کعبه و از دیر مکن　　در وادی شک چه کم خانه می مکن
دو شیوه بندگی ز شیطان آموز　　یک سجده گزین و سجده غیر مکن
یک چند زمانه گرمگرو بشکست　　مغرور شو که زود سازد و بشکست
در بزم حریفان بتو هم جام براد　　واخر بس دیوار بکو و بشکست
چون نوبت بیکسی سفر افتاد　　از باده کهنه دو سرش شور افتاد
سرگشتی ما ز عشق بی باکی کرد　　کم حوصله را شراب پر زور افتاد
دیروز چه مگلاب به گل دیدیم　　بر پرده عذار گل در آتش دیدیم
گفتم که چگونه که میسوزند　　گفتا که درین باغ دمی خندیدیم

لطفعلی
= روز روشن ، سفینه خوشگو ، تذکره نصرآبادی ، عرفات العاشقین =

جلال (میرجلال) از شعرای سفینه همیشه بهار است که یک بیت از او ضبط نموده :

روزگاریست که محروم شده ام از سخن　　یاد آن روز که خون در جگر ما میکرد
= همیشه بهار =

جلال (جلال‌الدین مسعود) تقی‌الدین کاشی گوید خواهرزاده سید شمس‌الدین محمد است که در خوشی طبعی از جمیع صاحب طبعان زمان خویش است ، و فرزند مولانا شریف است که دایم بتجارت بروم الی ... و ذهاب می نمود ، جلال‌الدین در علم منطق و حکمت در میان طلبه بی‌نظیر و سلیقه معروف و در حسن و طراوت نطق نظیر ندارد ناگاه پدرش در یکی از سفرهای روم فوت کرد و ما ترکه کلی از او باقی ماند آقا زاده ... جلال‌الدین را تحریک سفر روم و وصول اموال پدر نمودند و هر چند امتناع کرد فایده نبخشید و آخرالامر در سال ۹۸۱ بهمراهی تجار سلطان که از طرف شاه طهماسب بایلچی گری روم میرفت بطرف استانبول رفت و چون بآنجا رسید مامورین دولت اموال را

تصرف

تصرف وی شده بودند لاجرم مدتی در آنجا ماند تا بتواند قضیه را بعرض سلطان روم برساند اتفاقاً طاعون در آنجا حادث و جلال‌الدین بمرض آن وفات یافت واقعه در اوایل سال ۹۸۲ واقع شد ، تخلص وی در شعر جلال است ، از اوست :

نشان دل ز که پرسی ای جلال خویش　　از آن زمان که گم شده راه عشق پیدا نیست
تمام بردن صد ایدل ز کوی رسوائی　　که خبرت مدر در عشق هر که رسوا نیست
ملاشکن شوکه غیر بخشش غرضی دارد　　عین مانده هر کسی دور هر کسی غرضی دارد
بهشت خوش ای دل که امید وصل او داری　　بر جنت پر رسید آخر کسی که خوشی دارد
= تذکره خلاصه الاشعار =

جلالی نجفی — از شعرای خیر همیشه بهار است و این بیت از او یادگار :

موخیت رستم از مرض خار محنت است　　دریای من خلیده و از من بر آمده
= خیر همیشه بهار =

جلالی — مولف تحفه سامی فرزند شاه حلاج شاعر هجو سرای کاشی است که هجو بسیار گفته اما جلالی برخلاف پدر رفتار و در عالم نصیحت از خود نشانی گذارد و مثل نام پدر هجاگوی خود را هم که در جمیع تذکره ها ضبط شده مخلوق ساخته است از اوست :

شب هجران او خونناکه نبود هم نفس ما را　　بغیر از ناله بر بالین نباشد هیچ کس ما را
= تحفه سامی ، روز روشن =

جبالا — از شعرای خیر همیشه بهار است که یک بیت از وی آورده :

عشق را لی سامانی است که صد ساله سخن　　یار با یار بیک چشم زدن میگوید
= خیر همیشه بهار =

جمالی کرباس فروش — اسمش جمال‌الدین محمد است ، تقی‌الدین کاشی گوید از شعرای متعین کاشان است و قریب پنجاه سال است که در میان شعرا و فضلا به شاعری شهرت دارد و غیر از مولانا حیرتی جنگی را از اهل عصر قبول ندارد کم شعری که در بر سید وی واقع شود والحق در شعر شناسی مسلم است و سوای شاعری خوف سپهرمیه دارد چنانکه تکمیل حسب و سخا آراسته است در مدت عمر رحمتی نشیب هیچ کس نشده خود گوید ، احیایی جست در کاشان جمالی را بکس ، هر چه میخواهد با و شاه خراسانش دهد ،

واوقات خود را بحرفت بزازی و کرباس فروشی گذرانیده الحال متوفی است که اثر
گوشه بازا ایستاده اما شعرا و سخندان را تعمد وسع خدمتی میکند » او راست

دی که عشق برافروزد آتش کین را	کجا مجال دهد عقل مصلحت بین را
نگار عشق خوانی فرقه نیاز شده ام	که حرف راه نمائی کرده ام دل ودین را
دلا مگو سخن از چین زلف او جبی	که غرقی نبود مردم سخن چین را
دشم بدست آن صنم مست داده است	خوش دولتی است اینکه مرا دست داده است
طالع نگر که از همه خوبان خدا مرا	یار یکدل با وفا و مست داده است
آه من درد دل بیرحم تبان کار نکرد	چکنم آه که بیرحم همه بر سنگ آمد

ولـــه رباعی

روزی طبعم برد به سعمان کسی	القصه شدم مشغول خوان کسی
چون منع دهم که بر سر من چه گذشت	یارب نخورد هیچ سگی نان کسی

« تذکره خلاصة الاشعار تقی کاشی »

جلال الدین محمد — نام وی فقط در تذکره تقی الدین کاشی ضبط شده که در باب
وی فرماید فرزند نورالدین محمد حکیم است که در علوم معقول و منقول و طب بر تمام علما
و اطبای عصر افضل بود و شاه طهماسب صفوی اعلی الله مقامه را بجد جهد وی اعتقاد بود که
امورا کثر علما و امرا در پیشگاه سلطنت بوساطت او نمودند با انواع سیکو و حید و حق آن
جناب اراده زیارت بیت الله نمود و چند نوبت از پیشگاه ملوکانه استجازه کرد و رخصت
نیافت تا اینکه شاهزاده سلطان خانم را شفیع قرار داده اجازه گرفت - گویند در تمام
اکثر مهمات خواص و عوام بوسیله شفیعت وی تحمل گردید و پس از گذاردن حج بدیار
عقلی حضر یافت و از مراجعت وی خاقان جنت مکان نهایت مسرت را ابراز فرمود
و در همان اوان جمعی از سادات کاشان برای رفع مالیات شربانی آنحضرت را واسطه
قرار داده داشتند او هم در قبول واقع و دولت و پنجاه تومان مالیات این صنف
را ابطال فرمود. خلاصه اینکه قریب بیست سال در دربار به بهترین وجهی روزگار گذرانید
و بعضی اوقات به درس و افاده و بعضی او را به نظم و نسق مهمات خلق اشتغال داشت
تا اینکه در سنه ۹۷۳ مرض سختی بر وی مستولی و بادشاه جنت مکان نهایت جد

وصیدرا

جمال

(سید جمال) نام وی در جنگ اشعار شعرای شعر...
...
سید جمال - از کاشانست ...
...
نام این شاعر باید سید امام جلال الدین مسعود
نوشته شده باشد اشتباه شده

...

صد عید اگر نگر برانگیخته	آنکه زلیل بکار نگر ریخته
باشد بر صد ساله فرو نشانید	این گوهر ولاله که برانگیخته
امشب منم و جام می و یار ای	تحمیل کنی بیج زنهار ای
صد شب بتو بوده ام به بیداری تو	یکشب دل غمخوار نگه دار ای

قطعه

امشب منم و محبت آن خرو جمید	می از دو لبش چاشنی داده
ایشب اگر است هزار کام مرد	وی هیچ اگر هزار شاد است تمجید

بقیه در حاشیه ص ۴۸ بعد

وجهد را برای معالجه او مبذول و روزی دو سه نوبت کس بعیادت وی فرستاد و بعد قربت
حالات شید شفا داده دعوت حق را لبیک گفته نعش او را حسب الوصیت و بحکم مشهد مقدس
انتقال دادند و مولانا محتشم کاشی تاریخ وفاتش را چنین نظم نمود

دلا بنگر این چرخ بیحابا فلک را	که شد تا چه غایت به بیداد مایل
ز دوری زمین گردی انگیخت اشان	که کار زمین و زمان ساخت مشکل
چنان بست آن شد دلتنگ زخت باراد	که خورشید را رخ بپیماید از گل
اجل شد دلیر این چنین هم که دیو بود	بکام سپهر زمان زهر قاتل
انیس سلاطین حلیس خواقین	سپهر معارف جهان فضایل
سمی نبی نور دین ماه ملت	محیط کمال و ذات قدسی خصایل
طبیبی که دست شفا بخش ملاجی	میان حیات و اجل بود حایل
مسیحا دمی که دمش روح رفته	شدی باز در پیکر مرغ بسمل
افاضل پناهی که در سایه او	شدی تربیت ذره خورشید کامل
چو شد بار زدیح طبیب آشیانی	توجه نکند از جهان بر جنان فلک
شود خامه زبرتاریخ فوتش	بدیباچه خاطر و صفحه دل
حکیمان رقم سرور اهل حکمت	فضایل پناهان پناه افاضل

۹۷۳

اما فرزند ارشدش جلال الدین محمد در قزوین متولد و در ظل تربیت سلطانی نشو
و نما یافته و اکنون شش سال است که بوطن خود رجعت و در طلب آباء کرام خود
مسند افاده متمکن است و در تمام فضایل سرآمد اقران خصوصاً در خط نسخ و علم
ادوار و موسیقی و صنعت کاغذ داری و سیاه کری مشهور است و در بین اهل قهوه
و چایک سواران معروف و با وجود این کمالات در فن شعر نیز اشعار دارد از او است

ترسم که دلم لب گشاید شکایت	من خود گله از ستم یار ندارم
در راه طلب بسته ام آنگاه ز خود هم	جز پای قدم با دگری کار ندارم
شید خست دوای وصال هر کس را	که در طبیعت آزادگان خبر دارد
پر اضطراب دلم با زی طلب است	مگر ز دوری آرام جان خبر دارد

تیم جمال - له
خانه دل گل چمن ساختیم
خاکی ز دو آتش غم... ساختیم
صد گونه ... آنچه که بی پا ساختیم
افسوس که ... ساختیم

ما را به ازین ... که کس بیند ... که صد جا بود او خندد
ما آینه ایم هر که ببیند رخ ما ... و دیگر هر بیند از خود بیند
جنگ خطی ۴۲۱۴ کتابخانه ملی ملک

جلال الدین کاشی ... خ ... شود کتب غزل
خواجه جمال ... شده

جزا - ... ۴۵۰۰ بیت ...
...
... ۱۲۸۸ ...
الذریعه ...
... الذریعه

ولـــه رباعی

ترسا پسری باده گلرنگ آورد	از میکده ای با دف و با چنگ آورد
از بس شکست شیشه ایمانم	عالم عالم جهان جهان سنگ آورد
سرگشته وادی محبت مائیم	مست ابد از شراب وحدت مائیم
از ظلمت بی جمعیت نا امید بهیم	آسوده دل از دوزخ و جنت مائیم

تذکره خلاصة الاشعار

چاکری — ناش سید محمد حادی واز شعرا است که نام وی در تذکره مدایح المعتمدیه
تالیف مولانا میرزا محمد علی مذهب اصفهانی درج شده و در تذاکر دیگر نامی از وی نیست
وی از بنی اعمام شیخ الاسلام وقت کاشان بوده و در وقت تالیف تذکره موصوف یعنی سال
۱۲۵۹ مقیم رشت و ندیم شاهزاده یحیی میرزا بوده و حکمهای نیز وزارت مو قوفات گیلان
را داشته و چندی در کاشان شیخ عیم از اشعار وی آنچه بنده دیده ام قابل ذکر غیبت با مثل
ابیاتی چند از آن جمله در این سفینه درج می نماید

ای جبان افقی رای آسمان احتشام	ای بدوده تیغ ولطف ملک ملت انتظام
ابدا و بلندعلیا نداده تو آید در جهان	آشیان باز و شاهین جای عصفور و حمام

ولـــه

یکی از بخت جوان آید همی	کلک مارا ارمغان آید همی
در سخاوت نزل در نیرو زمین	از سیاله آسمان آید همی
خاکپای را گمند دل هر نفس	بری در روحانیان آید همی	کذا
میرسد بر اهل برسف زمی	برشام بری جان آید همی
میرسد ایجمد جم اقتدار	یا سوار سیستان آید همی
خاف دریا دل منوچهر زمان	از در شاه جهان آید همی

تذکره مدایح المعتمدیه

حرف الحـــاء

حالی — اسمش مقدسی است مولف تحفه درحق او گوید (کاشانیست و از موالی الا
ابدالیست) گویند جوانی ساده روی همراهی پدر در راهی بجایی برخورد حالی او را دعا
کرد پدر گفت این مستوجب نفرین است نه دعاء حالی گفت حال که ستمی نفرین است الهی پدر
شی بمیرد» غرض که تا سال تالیف تحفه سامی (۹۵۷) در قید حیات بوده مولف عرفات
گوید صوفیانه شعر گفته است » او راست :

دوش میگفتم ز سر عشق جانان سرگذشت	دیده در گرداب خوف افتاده و آب از سر گذشت
غیر از تو در بن مرحله فریاد رسی نیست	امروز بغیر از تو در بن عرصه کسی نیست

« تحفه سامی » - عرفات » - خلیه ابرار »

حاتم — اسمش حبیب الله و لقبش قبول الدین بوده از شعرای غزال و بذله گوی شهر
ماست و همواره با معاصرین خود خاصه مولانا محتشم » وحشی کرمانی » فهمی کاشی » شجاع
کاشی » نظمی کلجاری » شوری کاشی » مباحثه می نموده و غالب آنان را هزل و هجو
نموده و چنانچه معلوم است مشوق مزاج طبیعی وی بوده تا حدی که دقیق نزدیک بوده است
جان خود را بر سر اشعار نهد » تخلص وی در ابتدا حالی حبیب بوده و اشعاری از او با
این تخلص در بعضی تذاکر و سفاین ضبط شده » مولف عرفات در سال ۹۹۸ وی را در کاشان
ملاقات و با وی مباحثاتی نموده است » حرفه بیار رسواه چرده بوده است این معنی لقب
دی در شاعرانی گردیده که وی را استهزاء کنند چنانکه او را حمد ولقب داده و در حضور وی
مکاتبه سخن از حمد و شانی گفته اند » عظمت طلحاری در هجو او گوید (۱)

حاتم که نه منزوعه و نه مشرب دارد	نه خیر حیل و حضفی مشرب دارد
نی جیش که مرکبی است از دو وجهل	در علم مثنی جهل مرکب دارد

(۱) طلحاری از قصایح قم است و شجاع الدین ظهیر اهل انجاست لکن عمر خود را در کاشان گذرانیده
وا ز پیشر شهرت دیوان و وفیات شاب ... فراوانی شهر زندگی و با اسیه تمام شعرا را از باده هزل
خود ... هجو با وی حارقه نموده و احترام اوراق ... ملحوظ داشته اند تقی الدین کاشی در این باب
شرح مفصلی در تذکره خود نوشته است

چون غرفه شد گویم در نظم او ... این ... برو ... خوش ... رفته است ... عالی ...

+ یا کمال الدین

مشهوری کاشی در باب مجادله حاتم با فهمی گوید :

تا چند کسی ز دین و آئین گردد | پیوسته پی فهمی بدین گردد
حاتم گردد بگرد فهمی دائم | مانند خیل که گرد سرگین گردد

شاعر دیگری در این معنی گوید : (از حرف هست) به طرح [illegible]

فهمی آن دیگ پر آتش کن | که درو آتش و بال افتد
گرم هم حقی است [illegible] تم | هم چو آتش که در خیال افتد

در هر حال حاتم از شعرای خوب کاشان است و بهترین دوایی که از وی نوشته شده بیانات کاشی است [illegible]
کاشی معاصر او است که محمد حنیف است : (اسم اصلی وی حبیب الله است و در ابتدای حال
حبیب تخلص میکرد و اگر شاه اله او بیات حرف حالا یعنی شعاید و شوقی و خود را نیز از
سر غدا ذاکر شخوری دوگورد ، چه روی صیاد بود او نیز بعین کار مشغول گشت لیکن چون پدرش
فوت شد از این شغل کناره گرفته و مشغول سیاحت شد تا آنکه در اول سال سلطنت سلطان
محمد خدابنده صفوی در ملازمت خلیل سلطان ولد ابراهیم خان ذوالقدر از کاشان به شیراز رفت
و چون با صفوان رسید بواسطه حسد سایر ملازمان از خدمت وی معاف شد و طرف یزد رفت و
یکسال در یزد بعد و پس از مراجعت بخدمت محمد صالح میرزا ولد علی خان میرزا از کاشان در آمده
در ملازمت او به ملازمت زیست و حوقی هم در آن فراغی بود . لیکن چون گاهی با محمد صالح میرزا
بجمع میپرداخت و در اثنای حال معنی شخنان که درباره اکابر و سلاطین نباید گفت میگفت خاطر
پدر محمد صالح میرزا از او رنجیده و چند کسی از ترکمانان خواستند او را دفع او کنند حاتم این خبر
را شنیده و با وجود حمایت محمد صالح میرزا خراسان شده ترک ملازمت کرد و آنحضرت چند هم
از ملازمان خود را همراه او بکاشان فرستاد و پس از چندی تبریزی رفت و الحال که سنه ۹۸۹
میباشد در قصبه طهران است و با شعرای آنجا خصوصاً قاسم بیک حالتی دم از تفوق میزند . انتهی
سال وفات او ۱۰۰۲ میباشد که با فهمی در یکسال مرده اند و یکی از شعرا تاریخ فوت آنها را
چنین گفته (مبالی مرد حاتم بعد فهمی ۱۰۰۷) منقول از حلوم [illegible] - او راست

تمام از غلط خوکه بود در عالم | هنوز چشم جهانیش در دقاق نی است
چو در محشر جو سوخت که حاتم با چراکشی | سوخت گردم چه خواهی گفت تا هم ه حاتم
چنو عشق خوشی توم خوش نمشتم | جای خفتم که برآتش نمشتم

گرشه

گوشت هم دو پیم ز تیغ جفای تو | بیرون کم بهانه و آنهم بجای تو
تو گمرهه های مستی می وی سحری می | خود بیدا خورد که شکم بر زمین نهاد

در تاریخ وفات مولانا محتشم فرماید

محتشم خسرو اقلیم سخن | که بنش ملک به از عقد پرن
شهر کاشان همچو پیش نازان | بود چون خطه دهلی چمن
بود از نظم نظامی نظام | بود از رونق خواجو گلشن
بود از خسرو سعدی مسعود | بود از چشم سنائی روشن
بود از مدح فصاحت پرور | بود از وصف بلاغت روشن
ز در پیمانه هر بزم شکسته | آخر این ساقی پیمانه شکن
هیچکس نیست که در بزم حیات | نبرد درد خمخانه بدن
حیف و صد حیف که چراغ همه | در کشیده از سر و پوشید کفن
ملک معنی سخن حیف که شد | با دل پر غم از این جیب خزن
خواستم چون که ز خرد تاریخش | گفت حیف از ملک ملک سخن ۹۹۶

ولــــه

تا چند ملا چرو تدبیر شوی | در راه محبت همه تقصیر شوی
ای سینه بلی سوز سوزی یارب | وی ناله بی اثر گلوگیر شوی
ای سبز چنان تو تا خرسندم | این چشم همه کا نوی خرسندم
چیزی که تو طارت آگه ازوی میجوید | جمالم و چون گرد بیا تخدم

میرزا حبیب الله گوید

ای جان مرا همیشه بیرنجی نه | از چشم ترم خون جگر میراند
در آب و هوای ره نه صیم حالی | در گشته شیر حالتی ی ماند

در گذشته علیه است که در هم در کاشان بجای خواب شده استعمال میشود

جنت ایم ؛ خلاصة الاشعار ؛ تحفه سامی ؛ تذکرۀ نصرآبادی ؛ آتشکده ؛ منتخب التواریخ [illegible]

حامی - [illegible] مؤلف عرفات گوید گرچه گوشتم ظلعتی در جاده [illegible] بجهت [illegible]
میجوید رسیده هر که جای خدا از جامی | هیچکی را نداند از جامی از اوست

در اوایل سیگی دربار نیز [illegible] شعرای کاشان [illegible]

بجهت خواجه نصیر برادر حکیم رکنا گفته :

آن خواجه که تیغ در میان می بندد | از بهر خواجیش [illegible] می بندد
آن خواجه نصیر تیغ بسته است ولی | آن خواجه نصیر ما بیان می بندد

= تذکره عرفات =

حافظ محمد تقی - مشهور بعندلیب کاشانی از معاصرین مرحوم نصرآبادی مولف تذکره است
در فن موسیقی و فن تصنیف تمام دستی داشته و دارای آوازی خوش بوده ، از اوست

اگر بیگانه جز او نبودی در دل جاکم | بی بیطاقتی آرام کی جیبی در خاکم

= تذکره نصرآبادی ، مع گلشن =

حدیثی - مولف تحفه گوید از خواجه زادهای ساوه است امّا تولدش در کاشان و معروف
بکاشی است ، از اوست

الصباره مرا نیست دو ما داری باز | گوئیا قصد پریشانی ما داری باز

= تحفه سامی =

حذری - از شعرای تذکره روز روشن است که نسبت بوی میتویسد (حذری کاشی از
ارباب خوش فکری و نیکو خوشی بود) از اوست :

بمیرم که چه گم کرده ام چه میجویم | درین دیار که بوئی ز آشنائی نیست
مانند زنار سیم [illegible] تسبیح کنیم | با دو کیت وزنار تو تجانه نیست

= روز روشن =

حسن کاشی - نام شاعر الیه باینی در حرف کاف نوشته شده و ظاهرا تخلص او در
اشعار کاشی است امّا چون معروفیت وی در نزد ما حسن است و همه جا نام وی را برده اند
حسن کاشی گفته اند من بنده هم نام وی را در حرف کاف درج میکنم .

الف وی کمال الدین است و چنانچه دولتشاه سمرقندی علیه الرحمه نوشته گوید که خود را در
در زمان سلطان محمد خدابنده (حدود سال هفتصد) میزیسته و در آمل مازندران
سکونت داشته چنانچه خود در یکی از قصایدش فرماید (مسکن کاشی اگر در خطه آمل بود
لیک از جد و پدر مسکن بکاشان میرسد) و نیز در منقبت مرحوم خود گوید (بیچاره
بیچاره کاشی از دل و جان ساقیا ، روز و شب در خطه آمل ثنا خوان شاهست) در سن

جیب کاشی - [illegible] (دانشمند [illegible]
[illegible] - [illegible]
[illegible] ۲ (۱۳۱۰ شمسی)
[illegible]

[illegible] کاشی [illegible] - در دوم [illegible] اشعار کاشی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۲ - ص
۲۷۹ و ۲۸۱ -

ذریعه

حسن نظری - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خصلت است در ترتیب نظم طبعش [illegible] از لطیفی صفت دارم اشعار از اوست

نفحه [illegible] صفحه [illegible] ۳۹

۴۹ سالگی بزیارت بیت الله شتافت و به عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان حضرت شاه
اولیا علی علیه السلام نایل گردیده و قصیده شامل ۵۰ بیت بروضه مطهره خوانده است که چند
بیت آن درج میگردد (۱)

ای ز جود تو قرض جیبرای اهل دین | وی ز غرت مادح بازوی تو روح الامین
آفتاب حشمت تابان ز برج لافتی | واختر ذات شده ز آسمان یاد و سین
تو ده قدرت فرق و طعم بر آسمان | ماه خیامی ترا خورشید و مه در آستین

الی ان یقول

دیده کاشی ز دیدار علی محروم باد | گر کسی را دید از ایشان مدح گوید بعد از ین
سی بیعیش توکل بر هدیه کار روانی حسین | از ثنای خسروان پرداخت دولت مستدین
چون ز بی تمییزی عالم سیم ملک [illegible] | ناخ در دستان و پشت جبل انداز یا رسین
ترک آن حتی که هم تا ملک در ایام ما | حاصلی نبود بجز خونابه خوردن این چنین
من غلام حیدرم و آنگاه مداحی غیر | خواجگان خشک منه دور دار ز درد جین
حارثی بر مدح سالاری گشتی صبی | در شریعت نیست جایز مدح ایشان بیش این
یوسف طبع مرا گرچه ذلیلی طبع | در دیار جاه محنت و پشت بسیار حسین
شد بمحنت معرود است باز چون با دست فرین | لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین

و چنانچه از این ابیات مذکوره معلوم است در دیوان حال مداح سلاطین بوده و پس از این سفر
ترک آن گفته گرچه دیوان آنحضرت زیارت نشده ولی چند تن قصیده او که در دست میباشد

(۱) دولتشاه در تذکره خود آورده است که کاشی در آن سفر که در پیش این قصیده بروضه مطهره
خواند حضرت شاه ولایت از خواب میکند او را و عذرخواهی میکند و فرمود ای کاشی از راه
دور آمده و ترا دو حق بر ما است یکی حق مهمانی و دیگری حق شعر اکنون باید بجهت روی در اینجا -
بازرگانی است بنام مسعود بن افلح از ما سلامی برسان و بگوی در شعر بحر عمّان در این سال کشتی تو
نزدیک غرق شدن بود هزار دینار نذر ما کردی و ما کشتی ترا سلامت ساحل بردیم اکنون از محمد
نذر خود برای وارد خواجه تا نذر را از اینجا به کاشان ببرد سپس رفت و مسعود را یافته پیغام حضرت
مولا را ابلاغ کرد و مسعود از شادی شکفت و قسم خورد که تا حال این حکایت را بهیچکس نگفته بودم و نذر را باضافه
تحفه نفیس بکاشی تسلیم کرد

ولد آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از عرفات نوشته است شاه طهماسب ترکیب بندی در مدح [illegible]
و هر یک از شعرای زمان جوابی گفتند محتشم و حاتم و [illegible]
خلعت خاصه بجایزه او داد و [illegible]

بقیه حسن نظری

ای به [illegible] دیار دوست | دارد دوم صبح هوای غبار دوست
گرد [illegible] گر خلد [illegible] | بیرون [illegible] تر از دیار دوست
کاشی [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
ز [illegible] دل ما [illegible] | ناله [illegible]
[illegible] | گرم [illegible]

عموما در مدح و منقبت ائمه طاهرین و حضرت امیر المؤمنین ع بیت چندی از اشعار موصوف بسیار عالی و هفت بند ترکیبی است که در مدح شاه اولیا پرداخته مولانا محتشم کاشی هفت بند خود را بجواب این استقبال نموده و حتی از قافیه و ردیف آنهم تجاوز ننموده چون ترکیب تونور ساقی است چند بیتی از آن در این تذکره ثبت میشود.

تاریخ وفات وی بر صفحه معلوم نیست الحمد فی شوشتر در سلطانیه و بقول قاضی نور الله شوشتری مولف مجالس المؤمنین از طرف شاه اسمعیل اول صفوی شهید گردیده است و بقول دیگر فوتش در ... و قطعه از وی بدست نیاورده ام — انیک ابیاتی از هفت بند او:

اسلام ای سایه خورشید رب العالمین — آسمان عزّ و تمکین آفتاب داد و دین
معنی حرف چهار دفتر خواجه هر هشت خلد — داور هر شش جهت اعظم امیر المؤمنین
عالم علم سلونی شهسوار لو کشف — ناصر دین نبی پیغمبر امام راستین
عقد تنزیل بلیغ مرکز اسرار غیب — مطلع تیلوه شاهد مطلع حبل المتین
صورت معنی فطرت با عشایجا و خلق — تمام اصل آل آدم نفس خیر المرسلین
در حباب اندری خست چون حباب در حباب — در زمین از راه رفعت آسمانی بر زمین
صاحب یوفون بالنذر آفتاب انما — قرة العین لعمرک نازش روح الامین
از عطای دست فیاض تو دریا مستفیض — و ز ریاض نزهت طبع تو خرمن خوشه چین
کاتب دیوان احرفت موسی دریا شکاف — پرده دار بام قدرت عیسی گردون نشین
ناشنیده از او صد تا باقی عمر — بیرضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین
شل تو چون شبه ابوزر هرگاهی محال — گر نبودستی نه الا رحمة للعالمین

آنکه مدحش خدا محرم رسول الله بود
گرکسی همتاش بودی هم رسول الله بود

ای بغیر از مصطفی نابوده همتای تو کس — سینه بی مهر تو ابتر همچو جز العین و نیس
مرده مهر از تکوی صبح بر نارد فلک — گر نه از مهر تو آید صبح صادق را نفس
کیست با قدرت سپهر و حیث با زور تو کوه — آن ز قدرت ستعار و این ز نعمت مقتبس
کاروان سالار حاجت چون کند آهنگ راه — چرخ با برجیس بیش آهنگ جلد چون جرس
غربت با زهره گردستان جیدی مدحات — مرغ روحش در زمان از جم شکیبی قفس

ترسل

(در حاشیه:)
سره ادم ... و در صدر ... چو گبر ترا گمه
سلطانیه مسافت دارد و ... شاه ... سره
ام ... کنبد سلطانیه ... ایم سره
در سره راه تبدار ... دارد و در اطرف
آن ... و آثار ... دارد

گوهر دریا شکافت موج بر گردون زند — لیک گردون دون بودی شاید هم چو خس
مشکوهست را عنوان معانی بر کشند — از ره هفت کم آید بو تجیبی از یک جرس
اندرین میدان که مردان سعادت گو برند — از پی مردن خان از دست بر باید عوس
از ولای شرق میدان در آنی ناگهان — رات دولت نیمش و آیت نصرت زیس
منتهی هفت اقلیم اگر آنجا از ره عقل نشوند — از سر مروی خار در پای میدان تو کس

صورت گوید چشم فتح گردد آشکار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

ای سپهر اعظم از فر تو زیور یافته — آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته
با امید مهر دوست بیت عاشق ازل — تشنها بر سبسته لبی چون تو کوثر یافته
از غبار رهرگه چرخ اختر هست آسمان — کیمیا گوسنه کو گرد احمر یافته
هر که دست را بد دریا گوهر نیت یکان — رشحه دست ترا گو گوهر احمر یافته (کذا)
آنکه اندر آفرینش لاف باقی زده — رشحه را ز آفرینش پایه برتر یافته
از چترت هر کجا بال دولت کرده باز — طایر سدره را در زیر شهپر یافته
روز فتح ابا سب انوردست دریا سیل تو — تیر طایر را فلک چون خط شاور یافته
هر که شهر مهر تو بر صحن دل زد رقم — نرد دل را چو کان زر تو انگر یافته
و آنکه دست حاجتی بر دامنت افراشته — دست خود را تا قیامت حاجت آور یافته
ای تو گوهر چند ان مدح باشد مر ترا — ای ز تو دریای فطرت کان گوهر یافته
ز اقضاء مصطفی رای تو ... داشته (خدا) — و ز خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته

گر نبودی ذات پاک آفرینش را سبب
تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب

ابیات فوق اندر دیک جنگ خطی نقل شده و خالی از اشتباه و تحریف نیست

وله

هر سحر از موج این دریای گوهر زای من — گوهر معنی دهد نظر فلک و صای من
بر سر پر سدره شاید درین ز نفخه روح القدس — چون بهواج معانی روی آورد رای من
گر دی معنی مجسم صورت آسا در نظر — تا ثنی صدا خبر از یک ... فراگی من

در جیم مدره خوبت دو هشتم جای که بود — تشنه لب آب حیات از جوجه حمرای من
گر نخوردی آدم آن یکدانه گندم در بهشت — کی بدی در خاک آمل مولد و منشای من
جام اندر کام از دریاهای شهوت گم شدی — گر نبودی دستگیرم دولت مولای من

ـــــــ

عشق جانسوز چه جز بگرود پنهان — هم چو آن آتش سوزنده که حس پوشی نشد

= تذکره دولتشاه ، هفت اقلیم ، دوز نجیر =

حسرتی — تقی الدین در خلاصة الاشعار گوید نامش نظام الدین است و در اوایل حال به شغل شعر بافی مشغول و سپس در زمره شعرا در آمده و صیت سلامت طبعش در عراق منتشر گشت مردی متدین و شاعری متشرع است و در فن قصیده سرائی سرآمد همگنان قریب ده سال از خدمت مولانا محتشم درک فیض کرد و مصاحب آنحضرت بود و چندین قصیده در مدح استاد خود منظوم ساخت واز آن وقت طبع وی یوما فیوما در ترقی است برای گرفتن تولیت مسجد عامی (این مسجد الان در کاشان به مسجد میدان معروف است و بانی آن خواجه عماد شیرو الی است) مکرر با بدوی شاهی رفت و حرکرا در این کار اختیاری بود با قصیده مدح میکرد تا منصب تولیت موفق و برای خود و اقوام خود وظیفه گرانبهائی حاصل کرده و جمع بخط نثر عامه اعتباری یافت واکنون کسی را از اهل نظم بوشد و کاردانی خود نمیداند والحق جز بنهار اوایل او با حال مفاوت بسیار است انتهی سال فوت شاعر الیه معلوم نیست و دیوان از وی دیده نشده – حیات وی تا سال ۱۰۰۰ که سال تالیف تذکره تقی الدین است مسلم و از آن بعد اطلاعی از وی بدست نیامده اورا است

چون کمند کش آورم یار کلاف ناز را — شوق به جنبش آورد سلسله نیاز را
ناز ترا چه کم شود گر بکمالت حسن خود — رخصت یک نگه دهد چشم کرشمه ساز را
محرم آغوش خود از شوق زهم بازکنم — مرغ خواهم شوم و سوی تو پرواز کنم
امروز جام وصل حلیس خاص حسرتی است — خون میخورد رقیب که دوران بکام ماست

در مدح ولی سلطان ترکمان و تقاضای وصول محصول اوقاف مسجد

مژده ای منتی کشان فلک کز منتهی زمان — شد بدل اندوه جهانیان به عیش جاودان

گسسته زین پس از رابطه هم قرا — از متاع عیش و شادی کاروان آن کاروان
گشت پیدا از شمال آن دو باد مراد — زورق طوفانی امید آمد بر کران
از محیط بیکران اعقاد آخر بر کنار — کشتی گرگرد باد خوف دوش بادبان
یوسف شادی خلاصی یافت از زندان غم — زال گیتی چون زلیخا باز دیگر شد جوان
صدق عدل از میان شمشیر عالم سوز کند — دو برده قیروحیال ستم را بر میان
بوسه نشان ملک انکند ظل معدلت — شهسوار معمار کامکار کامران
مدة الفتاح خواهی اتری اشرف دهر — نخبه ترکمان عالم افتخار ترکمان
مروتشان محمودخان <u>ولی سلطان</u> که کند — باد عدلش طایر ظلم و ستم را آشیان

تا اینجا که گوید

یاور از دست تیغ آبدارت حسرتی — هست مداح سخن پرور سخت و طب اللسان
لیک در حالش چه دردی که مرا ا...ت — خرطبیب لطف واحسان تو بر درمان امان
خاطرترا گر ملالی هست از طول سخن — بر ضمیر مهر تنویر تو گردد اهد عیان
خیر ومی از حاصل اوقاف کاشان تبرّز — کرده تعیینی صوبر شاه کام بخش کامران
دانه من هر ساله میشد واصل الا پارسال — کز هجوم ظالمان چیزی نبود اندر میان
حیله میگفتند اگر امسال این تغییر شد — در تلف سال دگر سعی ما باشد ضمان
خواهم از بهر خدا تعیین کن از بهر من — ترکی کش پارسی بگذشته باشد بر زبان
تا نخوره بیش بر ترکی بگیرد دامن حسن (۱) — زین گروه و لیسا مست عمر خت جان

ـــــــ

صاحبا گرسنه خری دارم — که زمین چو برگ تاک خورد
کاه چو شکوفه چون بیند — چون جو با سکره باز خورد
جای سرگین بطبع اندر از و — خوش کاه سبد خاک خورد

ـــــــ

یارب شود بجمعی او برسد — دست هوسی بگردن او برسد
پوشیده منی قبای کوتاه ازان — تا دست کسی بدامن او برسد

= تذکره خلاصة الاشعار =

(۱) [illegible]

حسین - نام این مرد بزرگوار و عالم و عارف و شاعر عالی مقدار فقط در تذکره مجالس النفائس امیر علی شیر نوائی رحمة الله علیه و تذکره ریاض العارفین مرحوم امیر الشعراء هدایت ضبط و بعضی مورد هم در ترجمه حالش باختصار کوشیده اند

امیر علی شیر مشار الیه را خوارزمی و امیر الشعرا کاشی نوشته و چون در تذکره دیگر از وی نامی نیست این بنده هم در تحقیق برآنکه مشار الیه کاشی است نرسیده ام بالنتیجه درج نام و مراد این مجموعه از دو جهت ضرور دیدم اول قول مرحوم هدایت که با در دست داشتن مجالس النفائس وی را کاشی نوشته و لابد مستند به دلیلی بوده دوم چون نسخه ناقصی از دیوان وی مطالعه نموده ام و اطلاعاتی بیش از آنچه مولفان مزبور داشته اند حاصل کرده ام خواستم که اطلاعات خود را تکمیل و متمم تذکره مرحوم هدایت داده و شمه ای که بر سر دیوان این شاعر عالی مرتبه آمده است در معرض نظر اهل تحقیق گذارم

اسم پدر وی بقول مرحوم هدایت حسن است و لقب او بنابر قصیده ای که خواجه عصمت بخاری در مدح او سروده و اخیراً در دیوان حسینی ضبط شده جمال الدین میباشد و بقول امیر علی شیر در علم ظاهر شاگرد و در علم باطن مرید خواجه ابوالوفای خوارزمی است و در سال ۸۳۹ در یکی از تربت از بلیه سعید و تبریزی در رباعی های خواجه ابوالوفا در خوارزم است امیر علی شیر گوید در زمان شاهرخ شاه بیت ذیل را (ای در هوای عالم پنهان تو و بسوا تو هم صد دل عاشق هم اصل مدارا تو) بنام براق تکمیل حسینی قوار داده و او را بهر سبب آورد لکن چون مرد دانشمندی بود چیزی بروی نتوانستند ثابت نمود

انچه این بنده از قصاید موجوده وی استنباط نموده هواره ساکن خوارزم بوده و اعتقاد از علما و ائمه و متورعین است که در آن اعصار در بلای تهمتها بحکم سلطان حوزه درسی را اداره می نموده اند و نزد پادشاه خود نهایت اعتبار و منزلت را داشته زیرا عصمت بخاری در ضمن قصیده از وی ستایش کرده که در قصیده او را بنظر شاه برسانند و در انجاح مسئلت وی سعی نماید و چند بیت از آن قصیده که حاکی از مقصود است درج میشود جراحت دل ما را مرهمی نمی بخشد -

جمال ملت و دین آفتاب شرع حسین	بجز ثنای همایون مقدای انام
	که از لوامع رایش منور است اسلام

تا آنجا که گوید

مراد اشی

مرا توانتر الطاف بیدریغ تو باد	چو گشت باعث تشریع و موجب انعام
قصیده دو فرستاده شد بحضرت شاه	برغم کرده درا ثنای شعر عرض مرام
بالتفات تو آن شعر اگر نکو گردد	میان خیاب و کفه تمام را اتمام
امید نیاز من و دل معتقد این تشریف	بجان قیام نمایم تا قیام تمام

و نیز مرثیه ترکیب بندی که در مرگ ملک غیاث الدین سروده و در مرثیه خود یکی از شاهکارهای ادبی است و بدون شبهه بی نظیر است در اواخر آن از سلطان ابراهیم پسر غیاث الدین درخواست میکند که بجا بجا مداح پدر بوده مداح او نیز باشد اینک یک بند از ترکیب مزبور (این ترکیب در سال ۸۰۰ منظوم ساخته و تاریخ فوت غیاث الدین با رحمة الله علیه یافته)

بوستان جهت چه فرزند چون جان خوش است	وارث داد و پیغمبر سلیمان خوش است
گرچه شد خورشید و داغی بر دل عالم نهاد	یادگارش در جهان هم ماه تابان خوش است
گرچه گل بگذشت و دلها هم چو غنچه خون بست	هم سمن سیمای ما زیب گلستان خوش است
آخر ای خورشید ما لطف و خلق کرد کار	برسر ما سایه الطاف یزدان خوش است
هم چنین اول که گوید در مدیح تو سخن	شاه که مداح نی پیوسته حسان خوش است
ناز چنانا دیده در حق نی الطاف شاه	چشم دارم تا بچشم او کنی در من نگاه

کسانیرا که مدح فرموده و مدایح آنها در دیوانش موجود است **ملک غیاث الدین** **مغیث الدین الغ بیک** ، **شاهزاده بایسنقر** ، **سلطان ابراهیم** ، **کیا کی خان** ، **امیر عبدالله** ، **خواجه محمد شهاب** ، **خواجه یونس** ، **شیخ ابوالحسن** ، **شیخ ابوالوفا** مراد وی مخصوصاً منظومه های متعددی در مدح شیخ ابوالوفا سروده است

تعداد اشعارش معلوم نیست لکن دیوان ناقص موصوف موجوده در کتابخانه دوست دانشمندم آقای باستانی حاوی تقریباً سه هزار و پانصد بیت و شامل انواع شعر از قصاید ، غزلیات ترکیبات ، ترجیعات ، مسمطات میباشد

از تالیفات او مقصد اقصی و شرح موسوم بجواهر الاسرار بر مثنوی ملای روم است **حال سخن چند را جع بدیوان وی میگویم** : مرحوم میرزا محمد خان ملک الکتاب در سال ۱۳۳۵ هجری شرحی در پشت دیوان ناقص حاوی متدارفا غزل و چند قصیده باخلص حسین بدست آورده و چون حسین خوارزمی یا کاشی را مثل ساخته مشهور نموده است این دیوان متعلق به عارف شهور

حسین منصور حلاج است و تنها با عبارة آن اوست ولذا بدون مراجعه باهل فن اقدام بچاپ آن نموده و چنین عمل فجیعی را مرتکب شده است (در صورتیکه حسین منصور شعر فارسی نداشته است) و آنچه بنده در دیوان چاپی مطالعه نمودم دلیلی که باعث گمراه شدن ملک الکتاب باشد نیافتم و حق در تمام ابیات آن مگر یک مورد اسمی از منصور نیست و آن این بیت است (ای حسین از دوست می نفرت طلب تا چو منصوری شوی بر دار عشق) و این شعر هم برای کسی که فهم شعر داشته باشد ایجاد چنین اشتباهی نمیکند ، به هر تقدیر در سنوات اخیر هم میرزا اسدالله شمشاهانی اصفهانی کتاب فروش بازار بین الحرمین تهران این عمل را تقلید کرده یعنی نسخه از چاپ ملک الکتاب را بدست آورده و شرح حال منصور حلاج را از مجالس المؤمنین قاضی نورالله بر مقدمه کتاب قرار داده و از نو بچاپ رسانیده و عجب در این است که یکی از محققین و متتبعین تهران که عموماً از طرفداران گذشته پی باین اشتباه نبرده و اعتراضی ننموده اند و وزارت معارف هم که طبع و نشر و کاری باین حرف ها ندارد این بود اطلاعات راقم سطور و الله اعلم بحقایق الامور ، از اوست :

ای دل ز حسند حرم کبریا مرو	یعنی ز آستانه اهل صفا مرو
اکسیر دولت از در شاهان مجو طلب	بی فاتحه عید هر گدا مرو
درگاه اهل عشق سر کوی کبریاست	در کوی کبریا تو بکبر و ریا مرو
کحل الجواهر از در اهل نظر بجوی	بیهوده هر طرف ز پی توتیا مرو
دام بلاست پیروی آرزوی نفس	تو مرغ زیرکی سوی دام بلا مرو
ای بسته دیده دامن رهبر مده ز دست	وی خسته سینه از در دار الشفا مرو
گر حق نما سوی ز مس مثابه روی	ور مسی کاسوی زر بر کیمیا مرو
بگذر زناز و عیش و زبون هوا مشو	از مهر مهره در دهن اژدها مرو
اقبال تو حسین چو از ظل بوالوفا ست	بگشای خانه عشق در کوی و نامرو

له

سلطان هم که پرسش درویش میکند	اظهار لطف و مرحمت خویش میکند
بار وی در وسینه ز هجر می سوخت	تدبیر مرهم جگر ریش میکند
نی گوش بر حدیث بد آموز میدهد	نی استماع قول بد اندیش میکند

مرحوم رهاب

حسنی - [illegible] (ارمغان) [illegible]

[illegible]

(۱) برای شمارات [illegible] طبع هوا بلد ... بی شهرت الحاق گه

گرچه معایب دل عشاق خوی اوست	لیکن معاینت دل ما بیش میکند
گر نیش جور میزند هم دهر باکه نیست	نوش عیش تدارک آن نیش میکند
تیر جفا میزند دلم میکشد رقیب	لیکن دلم ز سینه سپر پیش میکند
از محض لطف و عین عنایت بود **حسین**	گر شاه میل صحبت درویش میکند

ولـــه مثنوی نقل از ریاض العارفین

ملال حور چو شمع و سوخته ،	که ما ننده جزاور رخ بر افروخته
تو جزو مشو آنگاه خود را شناس	کز اینجاست موعرفت را اساس
اگر ما فی از اثرهای جان	قل الروح من امر ربی بخوان
شد امر خدا از صفات خدا است	صفاتش خود از ذات او کی جدا است

= ریاض العارفین ، مجالس النفائس ، دیوان خطی حسین ،

حسینی - شرح حال وی را مولف تحفه حسینی نوشته از شعرای کاشانی بود بسیار خوش صحبت اما با هرکس که صحبت میداشت طی میکرد و آخر هجر او میگفت اشعار خوب از او در میان هست در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمایه (۹۴۱) در کاشان فوت شد این چند مطلع از اوست :

ندانی شب هجران در کوی آن سیمین بدن باشم	که از آتش روشن کند جا که من باشم
حبیبست که ارباب وفا را سامی	ما یار تو باشیم و تو ما را شناسی
شده ام برخلاف چیرات ماه عالم آرایش	عجب جای نظر دارم که بر تماشایش
ابدال از اندیشه زلفت تو بحال تو جیبیت	من پریشانم نمیدانم که احوال تو جیست
آن شوخ کشیده تیغ کین میگذرد	وز عاشق خویش خشمگین میگذرد
برجان منی ای غایب امروزی خبث	دیدیست که عمر من چنین میگذرد

بیاض خطی بنام بی حسینی هم ضبط شده = تحفه سامی نسخه خطی ، خبر خطی =

حایی نطنزی - اسمش میرزا سلیمان و در تذکره های متعدده از وی یاد شده تقی الدین کاشی در خلاصة الاشعار فرماید وی برادرزاده خواجه قاسم متوفی است که سالهای در منصب استیفای ممالک محروسه شاه طهماسب صفوی راه داشته مردی بسیار کریم الطبع و خیر بوده جانی نجم

[illegible]

مابط و جامع بوده راه ها ساخته ، نشو و نمای میرزا سلیمان در کاشان بوده لیکن مدتها در اصفهان و قزوین بسر برده ، جوانی است خوش مشرب و با انواع فضایل آراسته و اکثر علوم بهره مند و در اغلب هنرها وقوف تمام دارد شایبه تکلف و مجاهدت او بسی دیده شده خصوصا در علم طب و رسوم تصوف و شیوه موسیقی که در این علوم شهرت تمام یافته و در علم اشیاء نیز معارف خارج از وصف دارد از تالیفات او شرح دیباچه گلستان است قریب بسه هزار بیت و قدرت طبع و قوت بیان او در این رساله ظاهر میشود ، و از بعضی ثقات شنیده شد که شرحی عرب بر رساله حیثیت مولانا علی قوشچی نوشته و گویا قبل از وی کسی شرح عرب بر کتاب فارسی ننوشته باشد و دیگر از مصنفات این قدوة العلما کتاب اوصاف البلاد است که مدتهاست به تتبع علم تاریخ و اخبار صحیح و احوال و دیار مشغول است چه موضوع آن کتاب توصیف بلاد و عجایب بلدان است و از هر نوع سخنان از ذکر شعرا و علما و فضلا در آن مندرج والحق در وضع و ترتیب آن کتاب اختراعی تازه و غریب نموده و در نظر مستعدان این ترتیب تا ثیت خاطر از اشکال حیثیت اما تا کنون جمع نسخه از آن بر منصه ظهور نرسیده ، تقی الدین اوحدی بلیانی نیز در تذکره عرفات از فضایل او سخن رانده و گوید مکرر در اصفهان دیدار ملاقات کرده و از کثرت فضل و دانش او در ارکان پس کوچه بحث داده اند و در علم موسیقی مهارت ماهر است بنا بر تصانیف خوب اندر او بر زبانهاست .

تاریخ وفات او و مدفنش معلوم نیست ، مولف تذکره شمع انجمن گوید دیوانش دیدم که در حدود ده هزار بیت است ، از اوست

گوهر دل من که بود امانت این هم	نقد جان نیست که تاشایی دانکار کنی
کافر آن دل چه فولادست	اندکی نرم گشته با شد هنوز
کارم افتاد با تو کافر کیش	دشمنی سخت نرم ما نده هنوز
گفت اگر وصلت آرزوست بمیر	هیچم و هست صد بهانه هنوز
دیشب کسی بحال من ناتوان نبود	احوال دل بپرسی همچها در میان نبود
دوشینه با وجود صد آزردگی دلم	در شکوه تو جمع سخن هزبان نبود
میشد که چند روز سیاه زود بها دلت	از ما و گر ملول شوی قیمت آن نبود

شکر خدا

شکر خدا که دیده اگر گشت هرزه گرد	هرگز تمام دل بجز آن آستان نبود
چند گوئید که آشفته جانانه مباش	کس بدیوانه نگفته است که دیوانه مباش
چه خوش است از توخوشی که بروی ناز باشد	که بجز چون حریم در صلح باز باشد
ز فریب وعده هست نیز امیدم برهم	که شب امیدواری در خانه باز باشد

= خلاصة الاشعار ، عرفات ، شمع انجمن =

حشمتی - از شعرای خنگ همیشه بهار است که یک بیت ذیل را اندی آورده

یکجهان شکر ولع دهنی ساخته اند	عالمی جان بهم آورده تنی ساخته اند
خنگ همیشه بهار	

حکیم رکنا - مسیح کاشانی است که ترجمه حالش در حرف میم ثبت خواهد شد

حکیم عبدالله - در حرف عین نوشته خواهد شد

حکیم عبدالله وحدت - نام در حرف واو خواهد آمد

حلمی - نامش ملا مقیما هندی در هند و در خدمت دارا شکوه بسر برده و پس از آنکه شکوه مغلوب شد به مراجعت در همانجا وفات یافته است ، از اوست

کامل چه شد معنوی خاموش میشود	آخر زبان غنچه گوش میشود

— له رباعی —

گر طره فروش چین کاکل باشد	گر نغمه سرا بلبل زلبل باشد
خاموشی و گفتار دو را غیب زیبایست	هرگاه که غنچه شگفته گل باشد

= تذکره نصرآبادی ، سفینه خوشگو =

حیاتی - از شعرای عالی است تقی الدین کاشی گوید در ابتدای حال بشغل تجار اشتغال داشت و بهمین مناسبت تخلص حیاتی انتخاب نمود مردی درویش بود و در اثنای کسب تحصیل فن شعر پرداخت و باید قدر و منزلش در شعر از اقرانش در زمان تحقیق سخن گذار در گذشت ، امیر صنعت الدین ... با مدتی طلبه ... رو تا وقتی که بپیروی امیر رکن الدین مسعود ... رشد رسید حیاتی در کاشان ساکن و از نعمتی مصاحبت و منادمت آنها بهره مند بود و در آن حال بصحبت میرزا ملا حسن میل نمود و در طریقه اهل نقطه گشت و در آنوقت ... علم نقطه و شناسانی رسوم ایشان ترقی کامل نمود و در آن اوقات بیان توشی

هرات سیری از کاشان بقزوین رفت و در آنجا هم با اهل نقطه آمیزش داشت تا آنکه شبی جمعی از ایشان را با کتابی چند گرفته بمجلس شاه طهماسب بردند و ملا محبوس و معذب شد و چون قریب دو سال در حبس بود و بعد از استخلاص بشیراز رفت و قریب دو سال در آنجا ماند و در سال ۹۸۹ بکاشان مراجعت کرد و تغییر عقیده داده بتبتع اشعار شعرا پرداخت ، (مقرر شده که در سال ... هجری است) در این تذکره سکونت دارد ۴ دیوانش از غزل و ترکیب و رباعی و غیره در حدود دو هزار بیت ترتیب داده که جمیعه همراه دارد و اشعارش در تذکره ثبت میشود از آن دیوانست نسخی خود او و ما بین انتخاب شده زیرا که حاوی است و اکثر سخنان خود را می نهند و گاهی که شعر از دیوان طلبند شعر دیگر میخوانند ، از اوست

چنان ز کوی تو آواره ام که گر جویند	بحشر نیز نیابد کسی نشان مرا
لب بخت مرکبی محبت ایدعالم فروز	شمع سانی گریم و میسوزم از شب تا بروز
در لحن درد اندوری و میگویی منال	آتشی در جانم افکندی و میگویی مسوز
از جنون هرگز نگردد دل شیدا بیم ما	حال آن بیچاره چیست از جنون بیابان بوده است
چون حیاتی ز زلال لعل جانبخش حبیب	کرده ام قطع نظر گر آب حیوان بوده است
لب بمن گوی آخر ای ماه غلط کردی	والله غلط کردی بالله غلط کردی
گفتی نکنم دیگر کار که غلط باشد	بالله دین ده روز پنجاه غلط کردی
تا چند ابر قیامت فوغا کنیم با هم	سالی هست حیف ناگویم یار بودم
آنکه رخساره چو مه دارد	جوشب نذر من سیه دارد
کاش گوید هیچ نقد از من	آنکه در جرم بار ده دارد
کاو میکشد مرا کشد	ور نه ذرنه بجرم نگه دارد
هر صبح آرزو و خط نشان کش	نه وصل طلب نه محنت هجران کش
خواهی که کسی انگشت بحرفت ننهد	چنین و چه نقطه پای در دوران کش

از شعار آتشی = تذکره خلاصة الاشعار ، هفت اقلیم =

حیدر طهماسبی - اسم و تخلصش حیدر و معروف بطهماسبی است و وجه معروفیت وی آنکه شاه طهماسب اول کلاهی اختراع فرموده بود قبل از آنکه هم استعمال آن کلاه کاشان برسد حیدر تر بیدار آن کلاه را تهیه و بر سر نهاد و از این شهرت یافت

۴ تولد در نسخه شاعران کاشی ... ۱۱۰۰ وفات ...

تقی الدین

تقی الدین گوید مردی خوش طبع و شیرین حرکات بود و در ظرافت و ظرف بین الاقران ممتاز و در این صنعت هرچه تعریف او کنند کم است ، در طریق شاعری و ندیمی چون قسیمی شیرازی دعید ذاکانی بود و حیثیه خاطرش با مضامین خاص میگماشت و طبعش بغزل و تضمین و فن شعر اساتید مایل بود و در این طریقه آثار خوب از خود بجای نهاده و در سال ۹۷۱ درگذشت ، از اوست تضمین بیتی از فردوسی علیه الرحمه

چو تیره شود مرد را روزگار	رود کو خدایی کند اختیار
پس آنگه بزیر لحافی رود	همه آن کند کش نباید بکار

— وله —

ای سرو قدی بر پیش سایه نگفتی	نازک بدنی چون کشایی بازو را
شاد قدی بیل بباغ دل ما کرد	ای باد خبر دار کن آمی و درون را
زان مهی تو نکنم میل بر غنای دگر	وان گوی آمده محتم چه ردیم جای دگر
بخش کردی و در شهر تماشا شد	عیان بخش بخش بابین و تماشای دگر
گفته بخشی کسان حیدر ما هر جایست	تر بجو جای دگر تا نوم جای دگر
چشمه حیوان کجا لعل لب جانان کجا	هر دو جان بخشند اما این کجا و آن کجا

از یکی از قصاید اوست

خزان امن شد در زمانش زمانه	ز آمد شد دزد و بیم ستم گر
که نرگس رود چو خزان زجایی بجانی	نشد غافل زرد زرد صبح بر سر
مرو وحش اگر ما دست کوه کسی بود	مگر ... لا غر ... وقت سکندر

= تذکره خلاصة الاشعار ، آتشکده =

حیدر - ظاهرا نامش در تذکره روز روشن درج شده و گوید در فن شعر بید طولا تی داشت از کاشان به بنجابور رفته ملازمت عادلشاه گزید ، از اوست

عیان وفات هر کلم استخوان ما	مرشته نامه نیست نماز نهان ما

= روز روشن =

= توزیع ...

حیرتی - بعضی ارباب تذکره وی را جزو شعرای کاشان نوشته اند ولی حق آن است که وی اهل ولایت تون و مدت زیادی از عمر خویش را در شهرها گذرانده و بدین سبب

سفینهٔ میرزا کاشی مانسته و نوشته اند ؛ حیرتی معاصر مولانا محتشم کاشی و تقی الدین کاشی است و در این شهر هم او را با شاعری قبول داشته اند خواجه تقی الدین در تعریف بعضی از شعرا مصاحب آنان را با حیرتی برای معارضت آغاز در شعر حجت قرار داده شد و در ضمن ترجمهٔ حال حیاتی کرمانی فروشی گوید : وجوه شعرا و استادان این فن و اعیان مملکت و خوش طبعان صاحب فطن بجهت سبقت زمانی و بواسطهٔ مواخات و مصاحبت که مولانا حیرتی و دیگر بزرگان داشته بوجودش مستظهرند و خود نیز بدین صحبت افتخار دارد ؛

در ترجمهٔ حالی تعریف شاعر نویسد : و با بسیاری از شعرا صحبت داشته و بصحبت میر علی جمو [؟] سعدی و مولانا حیرتی توفی و دیگر اکابر مشرف گشته ؛

و نیز در ضمن شیخ حالی هندی گوید و در زمان مولانا حیرتی در میان شعرای کاشان اعتباری پیدا کرده ؛ در شرح حال [؟] شامالیه از شعرای معروف و مشهور زمان خود بوده ولی معیار مرگ خیاط باید شیرتی یافته و متروک ماند و معلوم نیست در چه تاریخ و بچه علت کاشان را ترک و تحت چه موجباتی به شیراز و لی شاعری خود قرار داده ؛ ملحق و وفاتش ۹۶۱ و مولانا محتشم تاریخ فوت او را چنین فرموده (و آنچه از این تاریخ و از اشعار دیگری که در دیوان محتشم است معلوم میشود مولانا با حیرتی که در قید زندگی بوده والا هیچ شاعری سوقتی را نمیخواهد و لو سگ علی هم بخوانند)

سگ علی ولی حیرتی که هم چو نصیر	نبود دردل او جز محبت مولا
چو دستی علی رفت و تاریخ بحش	شفاعت علی آمد عالم بالا

۹۶۱

از اثار وی چیز قابل ذکری در تذکره ها ضبط نشده و متاسفانه نسخهٔ تذکرهٔ خلاصة الاشعار که مطالعه رسیده است ناقص شرح حالاتی بود و لیکن مرحوم [؟] در ضمن ترجمه حال حیرتی تونی بشتی هم بحیرتی ماده و نوشته در تذکره های مشهور است که از شعرای قدیمی کم کسی مانند شعرا است اما فعلا دیوانی از او ندیده کما اینکه این دعوی قرار نکرده لیکن از ذات استماع افتاده که مولانا حیرتی تونی چون دیوان او را اسماع کرد اشعار او را با التمام شست و دیگر کسی از آن اشعار نشانی ندارد – از او دیگری که مولف معروف از او ذکر کرده کتاب بهجة المناهج است که بحکم شاه طهماسب منظوم نموده و در ضمن شرح حال نظامی ازرقی ذکری از آن خواهد شد اشعار یکه من بعد از وی دیده ام بشرح ذیل میباشد

بجمع حیرتی

حیران – نام وی فقط در تذکرهٔ محمد سامی (نسخهٔ خطی قدیمی و کتابخانهٔ آقای بیاتی) ملاحظه شد که ترجمهٔ مرقوم منوچهر مولانا قاری چنین نوشته است :

از جمله موسیقی کاشانست و در مطالبی عظیم کوشیده گاهی که متوجه عشق بتان میبرد کار طرف دل او سوراخ زدی چون ماهی در تابه برای بادیده گریان سرو بای برهنه پیکر میدید نگاهی که سلطان عشق دست تعرض از تنور دل او کوتاه میکرد در کنج انزوا نشسته بشعر شعرا اشتغال می نمود و بواسطه تحیر عشق اورا تخلص خود حیران مخلص می نمود و این مطلع از وی است

ای زده شمع محبت در دل بریان آتشی

مانده از جور تو بر دل هم و بر جان آتشی

محمد سامی

+ [illegible]

ملکی سوی من آنکی که فدای تو کنم	نیم جانی که ترا هست دگر نیست مرا
ساده رنگین تر از آن مه پنجه احمد چی	پرورد هرکس بجوی خویش فرزند را
از آنکه بجز در ره سوی مه خویش	که خورداهم تراهم همره خویش
چه شبهای دراز چو دیده ام	بدین ده روزه عمر کوته خویش

خلاصة الاشعار – روز روشن – همیشه نهار

حرف الخاء

خاموشی – مولف محمد گوید از شعرای خوب کاشان است و قصد سواد نیتی دارد در اوایل بعمل داری اشتغال داشت آخر ترک کرده بشیراز رفت و هم در آنجا فوت شد و از جمله اشعار خوب او تتبع دریای اسرار امیرخسرو است که مطلعش این است

عالم ذاتی که در دوش شاه کامی گفت است	عاملش که گنج تا روی تخت خاکش بود است

ولـــه

زر دراختیار داشت بی آرزو نگار یاری آید	جایی در دوستیش از خدود و دیواری آید

محمد سامی سخنهٔ خطی

و اما مولف محمد جمعه ابیات ترا در جنگ همیشه نهار بنام محمود کاشی دیده است

خاطری – در تذکره ها ترجمهٔ حالش را با اختصار نوشته اند از شعرای عارف مشرب بوده و قسمتی از عمر خود را بسیاحت گذرانده و در سال ۱۰۲۰ بهند رفته در هندوستان جان داده یا فته از اوست :

در شکفت خوشی کرشی ازمرت اوفون بایبیت

بیهر خود و دیده خوش جای چون گل با شکست

بگو بینات خوشیم که آواره میکند	از آشیان دیده ما مرغ خواب را
نایم که نوحه مایه شادی ماست	در عشق اسیر بودن آزادی ماست
هرقطره که در خون ما خورد بهم دل	هرجوشه که راه ما زند جادی ماست

تذکره عرفات – ریاض العارفین – صبح انجمن – لطایف الخیال

خجسته – نامش میرزا محمد خان و فرزند محمد حسین خان عندلیب و نوه ملک الشعرا

[illegible]

ولـه روز دوری کلفتی ادا می خاطر شوند

[illegible]

صبای کاشانی است که شیخ حالی خورد و در موقع خود ثبت خواهد شد حجسته صاحب خلقی خوش و صفاتی پسندیده بوده است و در فن نظم از منوچهری دامغانی پیروی می نموده چنانچه بسیاری از قصاید و مسمطات استاد را جواب گفته ابیات ذیل را مولف مجمع الفصحا از وی درج نموده سالی وفات او نتیجه تحقیق و شنیدم محترم آقای حسنعلی صبا که از احفاد او است سال ۱۳۰۸ و مدفنش ایوان حضرت رضا علیه السلام است

نامه دوشی رسید از بر دلدار مرا	که همی چند گذاری بر اغیار مرا
قدمی هیچ نداشتی تو وغیرت نبری	که با غیار سپاری و کنی خوار مرا
یوسف عمدم و آماده بنزدت وفا	که همی محبت بودت و بسیار مرا
آهوی کردم و اسکار تو گشتم بجهان	ورنه خورشید نما نکند اسکار مرا
شکر خورشید چه بسیار شده می بودم	بجهان انداه بجز دوری تو نگفتار مرا
تو بودی که چه وصت از بوم نظم بودی	شاد کنی که بود شغف تجوار مرا
تو نبدی که بودم چو مظفر سیکودی	گه چو مه خوانده وگاهی گل پر بار مرا
تو بودی که چو بر پای شوم بخرام	سرو خوانده و زر قامت و رفتار مرا
تو بودی که برای خط و خال رخ من	غزلها که گفتی همه اوار مرا
من بودم که بتو هیچ سازش نکنم	که مکن یاد و بشیر اندر بسیار مرا
پس چرا بردم از یاغ وفاستی در	تا همی بیوه و میوه بیست انتظار مرا
سبزه جود خود نگار بود و نبود	از خط سبزه بستان رخان عار مرا
خطاش شکفت و زخم و دو زلفم عنبی	نیفیتی ماند و جهت عطار مرا
ترکلی گشتم زلف مانده با سیخ بودام	که چنین ای بت نوشاد مینداز مرا
تو مینداز و مینداز که تکلیف کند	خط نگارت بر صفحه گلنار مرا
رخ تو محجوب باشد از نار خطت	هم چو شکفت و بپوشد بر نار مرا
از حضور تو ولی آنکه محروم کند	خدمت درگه مرحمتهٔ احرار مرا

ولـــه

گل برگ نهادی تو بر رخان	آئینه بستی تو بر جبین
آئینه کجا جست ارغوان	گل برگ کجا بار شکر چین
شکر است ترا با قمر بهم	مل هست ترا با شکر عجین

زینت و حیاتی

[illegible]

زنبور میان بدین سبب	داری بدهان انگبین
بی جان که تو فرموده خراب	بی دل که تو فرموده حزین

= تذکره مجمع الفصحا =

خرم – نامش میرزا احمد و تنها کسی که نام و شعر وی را ضبط نموده محمد باقر موچوش کاشانی هم شهری و معاصر اوست که در سفینه مفصل و مطول خود یک قصیده از وی درج نموده شاعر مزبور از خوشنویسان قرن ۱۳ هجری است که کتب متعددی بخط وی در بمبئی بچاپ رسیده از جمله ارشاد العوام حاج محمد کریمخان نیز هم نسخه ای است که سال ۱۲۶۸ چاپ شده و روضة الصفا که در ۱۲۶۴ بطبع رسیده و ساعی اصفهانی تاریخ طبع را تاریخ احمد یافته و این ماده تاریخ در خاتمه کتاب مسطور و مطبوع که کتب مزبور در آن طبع شده متعلق به برادر خرم است که محمد حسن نام داشته تا سفانه آنچه تفحص نمودم خانواده صاحب ترجمه را شناخته و اعقاب و احفادی از وی نیافتم ؛ تمحص وی در خط نسخ تعلیق بیشتر از سایر خطوط بوده و کتبی که بخط وی بچاپ شده از زیباترین و صحیح ترین کتابهایی است که در آن زمان چاپ شده تاریخ وفات و مدفن او غیر معلوم و هم چنین معلوم نیست که تا آخر عمر در بمبئی بوده و یا به ایران و کاشان عودت نموده و در این شهر وفات یافته ؛ از آثار شاعرانه یک قصیده که تصوف جاوده تاریخ طبع برهان قاطع (فرهنگ معروف فارسی) است در سفینه محوش که در تصرف راقم سطور است موجود و اگرچه بنده فرهنگ چاپ خرم را ندیده ام ولی تا اندازه ای باید همین قصیده در خاتمه آن طبع درج شده باشد ؛ چون آثار دیگری از او در دست نیست لذا چارا ابیاتی چند از اوایل و اواخر قصیده مزبور انتخاب و در این مجموعه به ثبت میرسانم ؛

[illegible]

کم حمد خدای فرد چون قادر سبحان ؛	که از کلک قضا کن ایجاد کرد این عالم امکان
ستایش پاک یزدانی که از کلک قضا قدرت او	احمد برهان قاطع حق اول ما عرفنا خوان

– پس از این وارد مدح حضرت رسول ؛ شده تا اینجا گوید –

غلام درگهش خرم که عمری در هوای تو	جدی ویرانه جای ایران و هم کاشان کاشان
قضا بربست دستش را گرفت عنانش را	فلک آورد کشتیش را از ایران سوی هندستان

[illegible]

اما تقالت دم ز دو کلکش این برهان قاطع است
کشیده خامه‌ئی بر خط انگلیون خط بطلان

پس از مطلع جستم مصرع تاریخ تمامی
ویرجین بحث گفتا گر چه سرگشته و حیران

نگو شد از کف و کلک من این مصراع تاریخی
ز لطف ایزد اندر بستی اتمام این برهان

رقم زد خامه‌ام از لطف حق نقش کتابی را
که باشد گنج علم و کان فضل و معدن عرفان

البته نوشتن این قبیل اشعار در عداد اشعار اساتیدی که در این مجموعه نامشان ذکر میشود در حکم انسلاک خزف با گوهر است اما چون این شخص غیر از شاعری دارای هنری عالی است نامش بالفرده به ثبت رسید .

خوش — این تخلص در تحفه سامی (منتخبی) خوشی نوشته شده و البته غلط است و مولف فرماید اصلش از مشهد مقدس است اما در کاشان متولد شده و در طفولیت چنین می‌بود از اوست :

میسوزم از غم عشق شب افروزیکه من دارم
ندارد هیچ عاشق این چنین سوزیکه من دارم

= تحفه سامی =

خشاب — نامش رضی الدین است در وطن وی ارباب تذکره تردید نموده بعضی او را نیشابوری و برخی کاشی نوشته اند ولی مولف مجمع الفصحا فرماید رضی الدین شاعر دو نفر بوده یکی نیشابوری که مداح ارسلان بن طغرل سلجوقی متوفی ۵۹۸ بوده و دیگری مداح غیاث الدین متوفی ۷۱۹ بوده ،
مولف هفت اقلیم او را جزو شعرای کاشان نوشته و مولف عرفات گوید بعضی او را کاشی شناخته اند و علت اشتهار وی بخشاب آنست که یکی از پدرانش هیزم فروش بوده است ، از اوست :

گو ز بجوی کف او یاد کند چرخ اثیر
قطره آب شود شعله آتش ز تری

گر شود خصم تو پنهان بپس پرده غیب
هم چو مهتاب کند اخواه پرده دری

و له

بخاب چون ازل گذری کن از تو فی
ز شراب وصل کرش تذوقی بود دستکانی

بهانه تماشا تعدی ز خود برون نه
سوی باغ جو دیگر کانش که خوشش تیز زبانی

اگر آدمی است دوره بگو بود و ما نتش
چو خلیل کن گلستان ز نعیم ارغوانی

ت [illegible] غیاث الدین
[illegible] عرفات گوید [illegible]
[illegible] رضی الدین [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است و
[illegible] گفته — [illegible]
[illegible] علوم را حفظ [illegible]

بیاسا کمان این ره چه توکم شوی پایی
که نشان خاص اتیانش روشنی بخشانی

جوی نطوری جت ارض مگوی و مگذر
که نیز زوالی غباره جواب لن ترانی

توابی نیز خویش شوی اسیر هوس
که غلام بندگانرا نرسد خداوندگانی

دل و جان بقبل وصالت شد که تو از رز پرستی
دل و جان فکرده مانده هوس خسی بگرانی

چه حساب گیری از خود که باب بعد معدوم
رقم هوا نشوئی ز صحیفه امانی

تعدای عمر چنین چه شب جو صبح یکی
نه باشد چنین ساعتی بانه اغانی

= مجمع الفصحا ، ریاض العارفین ، عرفات ، هفت اقلیم =

حضالی — الوسی که نسخه تذکره خلاصة الاشعار تقی الدین کاشی متعلق باستاد معظم آقای اقبال آشتیانی که من چند از آن استفاده نمود اوراقی از آن افتاده واحداً صفحه‌ئی که ترجمه حضالی در آن درج بوده هم افتاده و در صفحه بعد اشعاری از او موجود است و در سایر تذکره‌ها هم جایی یادی از او نشده مختصر است تنها اثری که ما را مستحضر از وضع او آگاه میکند دیباچه کلیات مولانا محتشم است که بقلم تقی الدین کاشی جامع کلیات نوشته شده و در آنجا نسبت بحضالی که مرثیه در وفات مولانا سروده چنین مینویسد (و مولانا حضالی که در میان ابنای جنس نزد آنحضرت بمزید ملازمت و منادمت ممتاز بود و در آن واقعه در اضطراب بود مرثیه نظم نموده) و بی بوده
~~اطلاع دیگری بر احوال وی بدست نیامد~~ از اوست :

شکر عشق تو خاک عاشقان بر باد داد
این زمان خود تو سنی حسن ترا زین میکند

هر چه میگوید حضالی در بیان حسن تو
هوشمندان حیدی سخنش تحسین میکنند

دلها بهلاک ما تو خواهد
یاره پیدا حذا نخواهد

ما خسته خود جی بگوییم
درد دل ما دوا نخواهد

جیوقت از چه دیدار تو قسم که تاب
بر رخ شاهد مقصود نقابی نکشید

همه بر خوان وصال تو تنعم کردند
دل من از تو ولی منت آبی نکشید

چیشند که هیچ روز شادمانی نکنم
حدیث گفته که جز یادت کنم

بعهاد نراحوم هجرم نکنی
ناگاه کم عادت و یاد نکنم

گاهی بناز و گاه بلطفی میکشد مرا
گاهی بخشم و گاه چنین میکشد مرا

(۱) نامش حسین و از شاگردان مولانا محتشم بوده که اکثر اوقات در خدمت وی بسر میبرده و در بدو امر مخلص او وصالی بوده و باجازه استاد حضالی کرده و در سرودن انواع شعر خاصه در قصاید خوب از او در [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
وفات وی بنابر خط تاریخ الاعلام ۹۹۶ میباشد
[illegible] محتشم است و [illegible] از [illegible]
حفظ [illegible] تقی الدین کاشی مولف [illegible]
خلاصة الاشعار که دیوان محتشم [illegible]
[illegible] که بر آن نوشته [illegible] (و مولانا
حضالی که در میان ابنای جنس نزد آنحضرت (محتشم)
بمزید ملازمت و منادمت ممتاز بود و در آن واقعه در
اضطراب بود (مرثیه [illegible]) مرثیه نظم [illegible]
[illegible] نموده) [illegible]
از [illegible] [illegible]

پنهان تر احتم کند بیش این و آن
گوییکه این چکس بود این میکشد مرا

ترکیب بند از ترکیب بند مرثیه که در وفات مولانا محتشم سروده

دردا که مراد سخن گستری نماند
رونق فزای مملکت شاعری نماند

شرمنده ساز عنصری و انوری برفت
حجت فزای انوری و انوری نماند

بر باد رفت بی خبر از شور عاشقان
در گلخان سیم جرز و دلبری نماند

او رفت و برد همره خود رتبه سخن
دانشور دیار سخن گستری نماند

در ملک شعر هر که بگوید که سرورم
باور مکن که رتبه سروری نماند

از بیشه رفت شیر و شغالان درآمدند

بلبل پرید و هرزه سکالان درآمدند

هر کس باقتضاء خود الحق سخنوریست
لیکن چنین که در همه از شعر برتریست

گر زانکه نظم اب بیدش ماف ماتعاف
شوره کامتاست چه خوشبو اختریست

گوهرش سند هست تاب جهان مسند
کان هست سند نیب و هفت کشور

گو نوحه ساز مرثیه شاه کربلا
کو وی هزار داغ بهر دل فزونتریست

هر دل که بود ز آتش حرمان کباب شد

تا او برفت خانه معنی خراب شد

ماده تاریخی که راجع بحسالت و بهبودی از ناخوشی خود گفته

چون صحت من خاطر مرضی ما آزرد
دل وجد کنان سن دو تاریخ سپرد

تاریخ نخست اینکه حضالی جان برد ۹۹۱
تاریخ دگر عدوی ما خواهد مرد ۹۹۱

= کلیات محتشم — تذکره عرفات — آتشکده — صبح گلشن — خیر هیئت بهار =

خلیل عطار — نام وی در هیچیک از تذکره‌ها دیده نشده و در تذکره تقی الدین کاشی نیز درج نشده شاید نامش در صفحات ساقطه نسخه مزبور باشد مولف روز روشن گوید (معاصر تقی کاشی است) و بیت ذیل را از وی آورده است :

هر چه از دوست رسد گو همه جور و ستم است
حیف آنجور و ستم خاصیت لطف و کرم است

تنها کسی که از معاصرین وی از او نام برده میر صدرالدین محمد نوشکی شیرازی است که در ضمن رقعه معترضانه که بمولانا محتشم نوشته و آن رقعه در تذکره عرفات ثبت شده

خلیل عطار

خلیل عطار را بطور استهزاء شبیل آورده و گوید (شما بازار علم در چمید تا ما دکان نثر در چیدیم و هر مردم آدمی باشیم بایدکه من معد به تقلید ملاخلیل عطار که اعتبار شما تیز) چنینحال اگر چه اشعار او از نوع شعری است که مولف روز روشن شاهد آورده همان تبوکه نام او در تذکره شعرا درج نشده است — [illegible]

خلیل — (باترای خلیل) اسمش باقر نام وی در چند تذکره ذکر شده و تطرزیکه از آنها بدست است از اهالی قریه نیک قرشی کاشان است و خود در ضمن قصیده گوید

دلی دارم که چون آدم بجنت دهشت ناکامی
چه آسایش تواند یابش از نیک کاشانش

مبنی در براستبه که خلق تو کوهش کم دواند ، متعلق در مشهد مقدس رضوی تیم بوده و در سال تنی از تاسف تذکره نصرآبادی مبنی در سال ۱۰۸۱ وفات یافته دیوانش که نسخه منحصر آنجا نزد دوست محترم آقای باستانی موجودست که تقریباً ۱۴ هزار بیت بتفصیل ذیل میباشد

قصاید و ترجیعات ۳۰۰۰ بیت ، مقطعات ، ۲۰ بیت

غزلیات ، ۹۵۰۰ بیت ، رباعیات ، ۱۲۰۴ بیت

نسخه دیگر از دیوان وی در حدود ۳۰۷۷ بیت در کتابخانه مجلس شورای ملی میباشد .

از اوست :

حرای پاکن نو ماشو کامرانی ما —
شبی جاودان گردان بهار زندگانی را

نشیمت دین وصالم نشیبان احد ادامد
دگر کی باز بیند کاروان کاروانی را

خوذا باکه که مارا که روزی ساخت مهرت
بجانی می فروشد بوسه کنج دهانی را

نیابد یادم گل گشت مهتاب سر کوبت
ز صدف طاقی که روز نیرم فشانی را

طلسم خوشنایی های دل رامی ز دم برهم
دو روزی گلی توانم برد از کوبت گرانی را

نشاط مطلق گردان که دیری که ما آید
گرامی جنس بازار جهان نقد جوانی را

امام شهر ما واجب شود صد سجده بی درنگ
اگر یکبار بیند آن بوی نا گهانی را

جامه مدخیل آن به که خود کاشانه باز دان
ثنای روضه گل شراب ارغوانی را

یکی دل تو که دوام از روی اشتیاق
از شش جهت هنوز صدا میتوان شنید

تا پای دارم من هم شیون کنان
هیچ جا در حق من زنجیر کوتاهی نکرد

بروزگار تو هر دل که بود پرخون شد
ستم تو کردی و تهمت نصیب گردون شد

هرچند که حاصلت می و جام آمد | فرسودشو لطف خدا هم آمد
صد سال اگر درچه عمر کن | در بر کشش توان بیک گام آمد

= تذکره نصرآبادی، - شمع انجمن، - دیوان خلیل =

خلوتی - (میرخلوتی) یک بیت از وی در سفینهٔ عشیه بهار ضبط شده و در عبارت ذکری از شعرا نامی از وی هست

کم ابادهان نگذارم بازی چسیفانی | چو ستر اسم اعظم در دل جم سلیمانی

عشیه بهار

خموش - نامش میرزا محمدعلی و از مشوبان مدهوش (کاشانی) مولف سفینه سابق الذکر است و در سال تالیف سفینه (۱۲۲۰) در قید حیات بوده، ابیات ذیل مقدمه یکی از قصاید اوست که در آن سفینه ضبط شده:

دلا شمعی سوختن چون و چون پروانه پروا کن | وگر شمعت شوز در پیش دشمنت پروا کن
صفا ها باید و پاک ساختن خرقه خاکی | سراپای وجود ترا چو آئینه مصفا کن
اگر باغ بیا خواهی زبستان تما پر زن | ازین نخلها تن برخیزد و جامه ات خنانی
گر از دارالجنت سر برافرازی مشو راضی | چو عیسی سوی گردون مکان در مهد علیایی کن
حقیقت را ای از تعطل آمده چون کلیم از پا | بشو آ لاابی منفی و رو در طور سینا کن
اگر آن پس بیم احمد باشی و قید داود مشکن | قبا از قرب محرم شو و از زمین خواکن

= سفینه مدهوش =

خواجه جلال درکانی - نام وی فقط در تذکرهٔ آتشکده ضبط شده و جزو شعرای کاشان نوشته زیرا درکان از توابع جوشقان و جوشقان در آن عصر جزو حکومت کاشان بوده و عبارت وی چنین منقول است: خلف خواجه شهاب الدین است، در فن نظم از فضلای الهی تربیت یافته و مداح سلاطین آل چلیپه است و از شعرای معروف آل ارسلان و در شعرشناسی و خوش صحبتی مسلم اهل زمان خود بوده و در صنعت انشا و تحریر عبارات خوب آوردی سوق در تبریز ساکن و از آنجا بخراسان رفته و بخدمت شیخ نجم الدین کبری سالک طریقه تصوف گشته. از مریدان اوست، اما اوست:

بگوکه موکب سلطان گل رسید از راه | که سایه بان چمن را فزود رونق و جاه

نیم قمع

نسیم صبح که مشاطه ریاحین است | چو از قدوم عروسان باغ شد آگاه
گرفت گردن شاخ از شکوفه در زیور | نهفت روی زمین از بنفشه درع سیاه
بین برات گلستان و گلرخان چمن | بنوی غنچه مصید چشم میکند نگاه
بچشم عبرت صنع خدا ببین و بگوی | نمی جایح او لا اله الا الله

کمند زلف چه بر بام آسمان فکنی | ستاره را بزمین پی خویش باز آری
غلام غمزه جادو و چشم خونریزت | هزار شعبده بازی فلک بجادوی ستاره بشمار = تذکرهٔ آتشکده،

خواجه تاج الدین - نام وی فقط در تحفه سامی ضبط شده که نسبت بدو چنین گفته است از حضرت سو تبیین کاشان است و درباره عاشق زن کرمانی و شرب مدام شهره زمان است. این مطلع در جواب امیر شیخ سهیلی از اوست:

یا ساعدی از گریه چشم اشکبار من | گهی بر نجیب من گوید گهی بر روز گار من

= تحفه سامی =

خواجه امیر بیک - ترجمه او در حرف الف نوشته شده

خواجه غیاث الدین - بقول مولف تحفه برادر خواجه امیر بیک (جمال الدین) است که در عراق عرب بامر وزارت اشتغال داشته. شاعره قصیده در مدح وی گفته و صله منع بدون سبب زبان بهجوش گشوده، خواجه در جواب گفته است:

شنیع آنچه افزودیم در کمال | ز هجوی که گوش جهان کم شود
ز دم لا به سگ چه شادی رسد | که خود عف عفش موجب غم شود

= تحفه سامی =

خواجه هدایت - ایضا مولف تحفه گوید شرف اهل طبل صاحب ترانی است و در اهل کاشانی بود فقیر و نیم مشرب است و شعر خوبی میگفت از اکثر شعرا میگوید از جمله لبی مجنون گفته که این دو بیت از آنجاست

روز یکه زعشق میزدم لاف | ار وی که بهمه میوزیدت علاقت
عاشق سنگ برقه بود و سیرف | آوازه چند شد که مجنون

این چند بیت از داستان دیگر است

گردم کرخ آتو کشیده | شد یار بیداون دریده

قول مولف روز روشن خمسه فقیری در جواب حکیم نظامی گفته ابیات ذیل از اسکندرنامه اوست

اگر عاشقی نجیبه بر مو مزن | بجز بیه بر رخصل آهو مزن
مزخم خلک ترکتازی مکن | با نهنگ ماهیچه بازی مکن
که منعل از تبسم هویدا شود | بجز آسیا آسیا کند حلوا شود

از هشت بیگی

شاشی بر سوعات گوزمکی | خنده در هرجا دو زنگی
دم بهجر طوم زنده یلی مزن | ساییان بروس جلیل مزن

[illegible]

سرموزه غاز را چه حاجت | کاچیوه کند در ضیافت
دعلیه جب در بچه شوربست | آتینه کند بحضور است
تاریخ وفات گر کریم است | آتش نشب چو نشی حلیم است
پای دعلی حرمیه ما وسبت | اینجا هم آفت سماوسبت
میمون بخنه عار دارد | در حوصله اعتبار دارد

خدا شکر که پشم و رزق فراوان شد | خلاف خایه خرگوش آخته اوزبا بشود

= تحفه سامی نسخه خطی =

خواجگی - (خواجگی عنایت) تقی الدین کاشی در ذیل نام خواجگی عنایت نوشته است: از اصیل زادگان و مردم متعین کاشان است و او را خواجه عنایت سلیقی نیز گویند چون آبا و اجداد وی با تراک سلیقه منسوب بوده اند، در قومیه یامی کاشان نیز خانه دارد و در دلاوری و تیراندازی بی بدل است و اکثر اوقات بنزهت و صحبت میگذراند، مدتی است خواجه آهنی میکند و گاه هجویات و مطایبات هم میسراید و درا ین شیوه اشعار نیکو دارد، از آن جمله وقتی بازار کاشان را آئین بسته بودند و ارباب بازار قطعات آن و کرباس فروشان چنانکه رسم است صورتی از پنبه ساخته بودند خواجه نعمت کرباس فروش که موری فخیم الجثه و در بشره بغایت نیز بیاضی و اصفرت غالب بود در پهلوی صورت پنبه در دکان خود نشسته بود خواجگی برای وی این قطعه گفت:

بر آئینی که کردند صاحب | حاجت این همه خراج نبود
خواجه نعمت نشسته بود آنجا | بهلوان پنبه احتیاج نبود

و وقتی در سال ۹۷۵ در (قریه الشحیق قمی) مرض اطفال قریب به خانه که شه کس بودند اما طفل هر در صحبت آن واقعه گفته:

شیخ محمود و احمد و غنی | وقت اطفال شان چو شد با هم
دختران پور زاغ اطوش شد | ما هر بر جا شان بدهر الم
بچه بود آن سه را چو گوشه | رفت آن باغ وابن سه ما نیم

گل

سال تاریخشان طلب کردم | پنج جو بود از سه مرگین کم ۹۷۵

(ناگفته نماند که مولانا تقی الدین از اهالی قریه شحیقی داشته و هرجا نام این قریه را ضرورت متذکره خود آورده است آنرا قریة الشحیق خوانده ! مولف)

از جمله قلندر مری حیدری اطوار قطعه گفته و انیظا بعد اعتقاد بسیاری بابی نظم داوند

خواجگی هر کو مرید حیدر توف بود | کوچک او را از دو گوش است ماه خاوری
شد مرید شاه توف چرخ هم چرا که | زانکه حیدر است از خورشید تمغا حیدری

وله

نزد خوبان ز فتوه نا قد مثال | باشی رهی جگر تحفت خویش
تا نکه محنت کشیده سیکفت | سنت خویش به که نعمت خویش

همتم خواجگی بیان دارد | که دگر جو رابی و آن کشم
بر در هیچ زن جلب نروم | منت هیچ قلتبان نکشم

ارباب طبع بجستجو میگردند | وز همت بیت کو بکو میگردند
اهل جنین چو مخلی باراکو باشی | کار باب طبع بگرد او میگردند

= تذکره خلاصه الاشعار =

خرده - نامش محمدباقر و تخلص وی خرده و گاه هم باقر تخلص نموده است بعلت انتخاب تخلص خرده بوبطه شغل او بوده که در صنعت حلال خرده فروشی میکرده و چون بدین اسم علم شده خرده را تخلص قرار داده. بعضی از صاحبان تذکره وی را برادر محمود خرده فروش نوشته اند لکن تقی الدین که شیخ حلال محمود را مفصل نوشته بدین موضوع اشاره ننموده و ترجمه حال باقر خرده نیز در ضمن تذکره تقی الدین که بنده دیده ام نبود و ما خود صفحات ۱ تا ۱۰ آن بوده است. ظاهرا مولف روز روشن نوشته است قصیده تذکره آفتاب عالمتاب (که بنده آنرا ندیده ام) اجمالا مفصلی راجع بباقر خرده نوشته است که مردم وی را جزوه فروش تصور نموده اند در صورتیکه جزوه اسم دایی است در کاشان و تخلص وی جزوه بدان مناسبت است. تا کنون جزو توابع کاشان جائی بنام جزوه یاد داشت نیست - در هر حال وی از شعرای خوب و معروف این شهر است که دیوان میباشد. مولف تذکره عرفات گوید در شعری که شاه عباس ابن حمدالله علیه بکاشان

راجع بکلمه جزوه [illegible]

مؤده و میر سید احمد کاشی زعیم ظهوری را بقتل رسانید (۱) بالجمله ~~بعد از ورود بدربار~~
~~معلوم~~ گرفتار شد و در ضمن آنکه ای برده چون نوبت بقتل سید مومن رسانید که ارادت
من بوی بهانه معرکه جیری از آن طایفه بود که شش خاطری میدهم شیم و سید خوان
یا آنم در حیثی الهی را بعث خلای او گردیده و بعد از آن واقعه کاشانی را ترک و بمکه
رفت و در مواقف ابراهیم عادلشاه قرار گرفت» - مولف تذکره حسینی گوید در سال
۱۰۲۸ در هندوستان وفات یافت»

گوینده وقتی مدتی از عادلشاه بعود و بموضع خانجه بامید از جمله جایزه او بوسیله در حال
حال ظهوری خراسانی وارد و مدتی گفته بصله عالی نائل گشت این واقعه طلع خورده
بر خورده چنین گفت :

خوار شد دو جا سحر ارباب سخن	تو دوش غزنین و شهنشاه دکن
لب جا صله برده ظهوری و شب	بی جایزه ماند غم موی من

+ ازادست

شب ادبی گرشود مرغ چمن شود	بیچاره گرفتار گی عاری من شود
خاکتری که آتش دوزخ در آتش است	بورغم ما بریزد بجای ترحم است
امشب که برخوردی و بهیان دو روی	انجوان ملاحت نمک خون بروی
یارب آ اشوریک در دل دیوانه ها	دگلیم ابوالحسن بر ادر خانه ها
انچوشش ساعت که چون از دیدن بخود شدم	بودن آنکه و بوحدت بوسی کرد مرا
ما چه باشیم و چه باشد دل غم پرور ما	که بیرم و کسی گریه کند بر سر ما
با تو گمان چه و وفا دیمی بیار	آنجو وفا ترا دل چگان ترست

(۱) مولف عالم آرای عباسی در بیان قتل میر سید احمد چنین گوید «.... دیگری از کبار آنطایفه میر سید
احمد کاشی بود که بسیاری از نادانان آنحدود او را در رتبه ضلالت افزون دیده بود و پادشاه مغفرت
اثار دیگر اعتقاد صافی کاشان او را است بمبارک خود شمشیر زده دو پاره صدق گردند و در میان
کتب او رساله در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد .... » و در اثر رنجه کاسیکه نام
در او محرف خوامه در صاحب اثر هنر رسید مصرحه نیز حسن که او را در مطلع

حالی چه در اول از آن سی دانی شد

خانه میر سید

خواب دیدم که ترا دست بدامان زده ام | دگر از بیان خودم بود چو بیدار شدم ،

رقیب از جور او گلفت ندارد	که بار مخانه ام آفت ندارد

ولـه رباعیه

هر جا که دمی تو نشینی گیرد	دود جگر از سینه برون میگیرد
هر جا که خورد آهن و سنگی برهم	آتش بدل سوخته من گیرد

تذکره وفات ، آتشکده ، حسینی ، روز روشن ، صبح الصفا ،

خیالی - تخلص اوف آتشکده در روز روشن محقق ذکری از وی نموده اند - از اوده بوی
خستم در جواب حکیم نظامی دریچه نشسته منحنی بپایان برده باشد» - سخن وی مکتب ارادت بوده
اورده

سرو افسر قرنیم مجابات جاودان	بی دو دختگان آشنای دوره آب زندگانی
تشنگان یاره مادر خدا میدهد	کدخدا میکشید از یار ودوتا میباشد

تذکره آتشکده روز روشن

خیلی - نام این شاعر را تا کنون در هیچ تذکره و جنگ تدریجی ندیده ام در مجموعه جاپی
مادی ذیل بنام ایرج خیلی کاشی بنظر رسید :

باتم در غم که در دل شکل شد	جا برانم سر سنگ دیده با خود گل شد
نشناخته بوی آب و آتشم چون خیلی	این سنگ سرنگون که کاشی دل شد

= مجموعه جاپی ،-

حرفُ الدّال

داوری آرانی - معروف به قاضی داوری کاشی ابراهیم و شغل قضاوت اشتغال
داشت مردی عالم و فاضل بوده است و شاگرد وی با میر بهاء الدین حیدر معمائی موجب
اشتهار دهقا گردیده مرحوم هزار آبادی نوشته است کچون میر حیدر بهجو نمودن شاه عباس
متهم گردید اموال وی مصادره و خود مجبور شد و از حبس فرار نموده بهندوستان رفت و
پس از چندی بکاشان مراجعت و در سال ۱۰۳۰ بعضی شعرای در منزل خود ترتیب داده و مکاهره ادبی
نسبت بعادی که و اعراب وی حاضر نموده که در نتیجه کدورت ما بین وی بنحی سول گردید قاضی
نیز برای این کدورت اهالی کاشان را تحریک نموده و میر حیدر را به نیز باد دشنام گرفت

پس از آنکه امکان که از مراجعت میر حیدر گذشت شاه عباس وی را طلب داشته و مورد نوازش
و اعتبار قرار داد - قاضی داوری چون ترقی و اعتبار میر حیدر را ملاحظه کرد از بیم سعایت وی
قرار نمود حکومت اما میر حیدر شکایت او قضاوت نکرده و نزد پادشاه لجاجت نمود
و در آن شاه قاضی دستگیر و بحضور رسیده شاه بوی فرمود ؛ تو هجو فرزند پیغمبر میگوئی ؟
قاضی در جواب عرض کرد این شخص سید نیست و اگر سید بود چون تو سلطانی را هجو نمی
نمود این سخن چنان در مزاج شاه تاثیر نمود که قاضی را بخواندن هجو میر حیدر امر فرمود و
این واقعه باعث ترقی و شهرت قاضی داوری گردید ، ابیات ذیل که از آن هجو میباشد
از تذکره عرفات العاشقین بدین مجموعه نقل شده و نظر یکه مولف عرفات گفته است داوری
این قصیده را صحیح رضی الدین اصفهانی داماد شاه عباس بپایان برده است :

ولایاتی چو لطف سپهر حسود گزین	نجات خویش تو و تو نشین چو غیش نگین
منم بنسبت آبا بلند پایه چو دود	چه شد که دور بلند است جایت ماه جبین
بپایه گر هنر و فضل کسی جان بودی	نشان جای تر و تقدیر ملویان زمین
سابه جبی رخسار نگران و جبین	لب و دهان تو پنهان ..... خوشه
چه شیخ تو چه حیف از خلقتی نی نادر	چه میبری تو چه سود از خلقت نی علی
وفاد جود و جنس بادید و چه انجو دی	نه گیره فیض و نفاق و حسد نخلو و نرمی
چراکه مگر بود نگه در جه صفت	چراکه عار بود عار در جه آئین
از آن میان خلایق کم است قدرت مرد	که گشته بیش سیاست بدل لبیس قرین
که یافته که چه شد از دم نبی تا حال	میان فطره و ارحام زنی شهور دوشین
نداده امنی بیدل کشوری که در او است	کرم عدیم و حیا و نشان و شرم و فین
نگشته شیرخ ماه پیکران جا در	نکرده منع نی امردان خط مشکین
چنان سخت منی و فجور بی ناموس	که عفت کسی دو کون یا حرمت خونی
زهران سراف دیار ما نبود	مرد که آن فروبار و را حمد با این
کسی خیره ز کاشی مخاوت و چنان	زجوب بیند تو ستم تست شبلی و شی نی
دلم ز شیده و ستی این دیار گرفت	گداز فوق آن و گه از قلق این
چرا که نی از بی جا مرا آشیانه حید	بملک کشور شهر روم بر علین

نهری بیم

عرق بزم نشینان آن چنین نرسیم	بار خدا گرمحبت رضی الدین .

حیف است ملاحظه میشود این قصیده ناقص و ابیات موجوده هم خالی از سقط و تحریف نیست
متاسفانه در مقدمه تذکره عرض شد تذکره عرفات چنان مغلوط نوشته شده که نمی توان از همه
صفحات آن چند سطری غلط نقل نمود .

گویند قاضی داوری بسیار کریه المنظر بوده دایی معنی را ملاغیاث نجومی شاعر کاشی معاصر
وی چنین گفته است :

ظلمت تو شد مردم آران	که نیست منزلت در دهشان
آنقدر قصدی بر شد از شهر	که محال است مکید زهشان
نا نفتاد از وجود قاضی خویش	که مجبر فصد است در دهشان

ضمناً اشاره بان است که رعایای آران برای کود مزارع خود همه وقت از شهر کاشان
تا یاد و گه نجاست بجا میبردند و حال هم این عمل مرسوم است ازاوست :

شدو شبها و بار آن لب وآه غم آلودی	نسیم هر گز از لب ما نمی خواهی ی دی
راحت نبود بر این خیمه تنگ	یک خیمه و صد گروه ترسا و فرنگ
تا پای زمانه داوری میجوی	پرورده روز و شب نباشد نیرنگ

در خراسان مدتی گشته و مدیح گفته است مدح شاه سی رفته است در این باب گوید

در خراسان مدتی گشتم ز آرزوی طمع	او خط نیشتم و گفتا مدح ما سی رفته است
گفتمش بسیار نیکو گفتی این انصاف بود	بنده هم دانسته ام مدح شاه سی رفته است

= تذکره عرفات ، آتشکده ، نصرآبادی ، روز روشن ، هیشه بهار =

دوری - (آقا رضای کاشی) از شعرای مجموعه لطایف خیال است که نام وی
در فهرست مجموعه ذکر و در تحت شعری از وی نوشته شده و در تمام شعرهای نامی از او

= لطایف خیال =

دیری - ~~کاشی ... حکیم ... گوید ... خانه حکیم ... [illegible]~~
~~... [illegible] ... و ... هیچ ...~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

خیال

از احوال او چیزی معلوم نیست جز اینکه از شعرای معروف قرن یازدهم و در تذکره نصرآبادی و لطایف الخیال نامش آمده است :

محتسب سالی به فصل اعتبار رسید — من زبان عشق با فصل بهار است

و له

حیف که نفس خاک پای تو هم شد — غم که با عشق در دل هم بود

= تذکره نصرآبادی ، لطایف الخیال =

حرف الذال

ذکری ـ مولانا تقی الدین محمد بن شرف الدین علی الحسینی الکاشانی (متوفی ۹۸۵) ؟ از شعرای که در زمان حیات به میرتقی و میر تذکره معروف بوده تذکره بسیط و حجیم خلاصة الاشعار و زبدة الافکار تالیف آن جناب میباشد تا کنون نسخه تمام و کامل این تذکره بدست نیامده و آنچه در بعضی کتابخانه ها موجود است جزئی از آن تالیف است و هر جزئی خود کتابی قطور و مفصل چنانکه قسمتی از آن که در کتابخانه استاد بزرگوار آقای اقبال آشتیانی است از اوائل و اواخر و اواسط آن صورت زیادی افتاده شامل ۷۱۸ صفحه و حاوی ترجمه و شعر دویست و چند تن شاعر است و این بنده در تنظیم این مجموعه ناقص از آن نسخه عزیز الوجود نفع کامل برده ام ، تذکره مزبور را در خلال سنوات ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۱۰۰۲ بنام حاجی سلطان ترکمان و الا محمد خان که از امرای بزرگ و ساکن کاشان بوده تالیف فرموده ، مولانا تقی الدین اوحدی بلیانی صاحب تذکره عرفات العاشقین در ذیل نام وی چنین نوشته است : میرتقی المشهور بمیر تذکره بسیار مرد فاضل کامل بود مبتتبع دواوین و قواعد کرده اشعار بسیاری از استادان دیده تذکره نوشته از شعرا هر چه یافته در تذکره مذکور وارد ساخته الحق آن مجموعه از بسیاری شعر از فارسی گوی شعرا برآمده و وی در آن نسخه بر هرکه از قدما شیوه فنی لازم ساخته و از وی آن مجموعه آمده و تقی تخلص ذکری که برای نسخه گردیده اشتهار به تذکره وی بوده و برای سعی مقابلت گرفته آمده و آزردگی عظیم مابین واقع شده و تقاضا ساخته اند و حکایات می بود

و میرتقی ترک شاعری کرده ، و در این از منه شنیده شد که بحق پیوسته ذکری قلمی بوده انتها ، اگرچه مولف عرفات هر چه ترجمه از میرتقی تعریف کرده لکن مناسب حکایتی مانع از آن شده که این تعریف را بپایان برد و لذا به محظله اوحدی نپرداخته ، او و شیوه سخن که گوید بیک انتهاء انتم ساخته مطلع آن نیست که مقصود معنی است و مقصد از خود ابداع شود و سخن مانند میرتقی با آن اصحاب ملک بدست طبع ترکیب چنین کلام حرف نمیشود و قطعا این مطلب اما آنچه بوده است نتایج مدارک معیرنیز معنی از آن حکایات را در شرح حال ستدحی چه در کتب ادبا و چه تاریخی ملاحظ میکنم تا با نوشتن شعر بسیار از شاعر در تذکره مرجع خطای مولف نیست و آنچه بنده دیده است الیه بیش از شرف شعر بسیار آورده که موضع آن ما کتاب جز و ده است و علاوه بر شرح حال شعرا نکات و دقایقی را یاد شده که هیچیک از نویسندگان تذکره گرد آن نگشته اند و نام هر شاعری که را برده تا حد میسور و مقدور از حرف وی نقشه نموده و اگر تذکره شعرا را بعین واقع آن نخواهیم همانست که میرتقی نوشته است ، آنچه معنی شد بر سبیل تذکره و عقیده را تم است تا اهل فن را چه راه باشد ، محمد تقی از کاتبین شرح حال گرفته شعرو عالم را ان بحر و تشبیح الکلام از کاشان و اطراف آن دیگر از تالیفات میرتقی کتابی است موسوم به **ماثر المظفریه** که آنچه محقق شد بدست نیامده مبالا عبدالباقی نهاوندی مولف ماثر رحیمی (۱) که برادرش آقا خضرا در زمان شاه عباس بحکومت کاشان حکومت می نموده در ضمن ترجمه احوال برادر خود راجع باین کتاب چنین نوشته است (و امیر تقی الدین محمد تذکره نویس کاشی کتابی باسم شریف آن جناب نوشته و ماثر المظفریه موسوم گردانیده و آثار خیرات و مبرات و وضع بدعت و برانداختن مسجد و مسکونات و عمارات و خوانق و رباطات که از سرکار فیض آثار پادشاهی و حسن اهتمال خود در آن ولایت ساخته و برطرف نموده مفصلا در آنجا نشسته است)

و نیز کلیات مولانا کمال الدین محتشم کاشی حسب وصیت وی توسط آن جناب تدوین و جمع کامله شده و دیباچه بر آن نوشته است ـ

(۱) ماثر رحیمی کتابی است در تاریخ هند که ملا عبدالباقی نهاوندی در سال ۱۰۲۵ بنام امیر هنر پرور عبدالرحیم خان خانخانان هندوستانی نوشته و این تاریخ در سال ۱۹۲۴ میلادی در کلکته بهمت محمد هدایت حسین مدرس زبان عربی و فارسی (در دو جلد) در رابطه کلکته بطبع رسیده

نسخه محتشم تذکره شرح حال شعرای کاشان و اطراف کاشان بیشتر و تخلص بدعی و میر زین الدین ۱۰۲۰ سیاله قسمت مستقدمین تذکره ترتیب کلام الوافر ابراهیم سوزنی آفرید احوال حیدر الیهمی اشاره شرح تخلص ملکی ترجمه تذکره ارمغان در کتابخانه استاد ... سعید نفیسی ... است

اگرچه هیچیک از تذکره شعرا ذکری از مسافرت وی بهند نشده لکن مولف روز روشن نوشته است میخانه چند مدتی ملازمت ابراهیم عادل شاه هی بود ، سال وفات او چنانچه مولف عرفات نوشته است در اوان تالیف تذکره مزبور بوده و تذکره مزبور بین سال ۱۰۲۲ و ۱۰۲۴ تالیف گردیده ـ دیوان وی نیز معلوم نیست کجاست .

میر محمد تقی الدین کاشی یکی از بزرگترین محققین ادب عصر صفوی و مردی فاضل وادیب مایع بوده مقدمه که بر تذکره خود نوشته و دیباچه که بر کلیات محتشم نگاشته و هم چنین بیانات که در مطاوی تذکره خویش نموده دلالت بر مناسب فضل و دانشمندی او دارد و چنانکه مولف عرفات نوشته کمتر گرد شعر و شاعری گشته از اشعار وی ابیات ذیل بدست آمد : رحمة الله علیه ،

کدام ماه بطلعت چو ماه من باشد — که حسن شاهد من شمع انجمن باشد

شمیم عشق تراست بسی از حیثیت — خوشا سری که بر قدم تو در کفن باشد

سهیل طلعت جانم است برق خرمن غم — ستاره ایست سهیل خواهم که در یمن باشد

خرد بهای تو از سر عاشقان بگیر — گمان مردم حاصل خلاف ظن باشد

حدیث محنت هجران من چو بنویسید — قرا نامه مجنون و کوهکن باشد

کسیکه فاش کند راز عشق نیست عجب — گوش چو مار سه خاک در دهن باشد

خوش است جان که نثار قدوم دوست شود — کسی که با تو آنجان که در بدن باشد

بی سخن شده نازک ز حسد مردم — زبیم خامه من تیغ سخن باشد

سخن برابر هر لفظ شعر ذکری را — کسی بچهره برق سیل اهرمن باشد

چه سبب تو جهان دارم و تو بی اسباب — مرا جدا ستی خیر ستم که در ی

ذکری چه شد که یاد وصالش نمیکنی — گویا که یاد است از سر بیابان گذشته است

هرگز نشد دعای من خسته مستجاب — شرمنده ام که رو بسوی آسمان کنم

= تذکره عرفات ، روز روشن ، ماثر رحیمی =

ذوقی ـ اسمش میر محمد امین و از ملاحظه مقلا میرزا جان شیروانی است و در سال ۹۶۹ در لاهیجان در صحن سیر و سیاحت در گذشته از اوست :

یارب این مه رخ چه دردیست که درمانش نیست — وین چه اندوه و ملالیست که پایانش نیست

هم نشینم خیال تو و آسوده دلم — کاین وصالیست که در پی غم هجرانش نیست

[illegible]

خوشم که در دل من غیر مدعا نگذاشت ، — مرا به بوالهوسی های خویش وانگذاشت ،

چه آید تو ندانم که در جهان امروز ، — محبت تو دو کس را بهم آشنا نگذاشت

خدای وقت دنیا گر احتیاج خوار است — ز غنچه در سر شاهان اثر چرا نگذاشت

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم — که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

اندکی مهر تو هم سر گرفتی بغیر ، — ورنه هرگز دولت سیل ستم کاری نبود

= تذکره آتشکده ، نصرآبادی ، لطایف الخیال =

ذهنی ـ نامش حیدر و متوطن در بیجاپور ملازمت و مصاحبت ابراهیم عادل شاه می نموده در فن نقاشی مهارت تمام داشته و به قمار رغبت آنچه بوده است که با مصاحبی خود بر سر این هوس نشاره دیگری مصراع این شعر بوده است : خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر ، گویند ملک قمی و ظهوری در برابر مخزن الاسرار حکیم نظامی کتابی ساخته و عادل شاه یک شتر دار زر صله آن عطا کرده حیدر ذهنی رباعی باب گفته است

در صحن تو ساختی ای شهنشاه دکن — حقدوم دار اگر نگفتم نخزن

چیند که برسیم شتر زر گیرم — خوف دو خوار بیت بد در گردن

~~[illegible]~~

~~چشمش ... ... از اوست~~

لطف اگر باشد قان هی نخست جان زمین — ور نباشد با زلال خضر توان زمین

خود فروشی باشد اگر گیرم فی ارزم بهیچ — لیک من در خاطر گرانی دارم ارزان زمین

سست در دامان شوق زن گریبانی چه — خلف عشق است جیب و گریبان زمین

خارخار گلعذاری گر حذر در خاطر است — میتوان در خشتی زار مغیلان زمین

آه حیا نزادیم باشد شیوه پابند گی — از حیا پابندگی و ز خاقانان زمین

چنانکه در قول ذوقی ملاحظه میشود و مولف ماثر رحیمی عبدالرحیم خان خانخانان را نیز کرده است

نه جفیم با غیر اگر خو کنی — تو با ما جفا کردی که با او کنی

بجرم عشق توام میکشند و غوغائیست — تو نیز بر لب بام آ که خوش تماشائیست

با غیر ما نکوئی تو آواره میکنم — یا میکنم دل از تو و یکباره میکنم

دی ستانم از تو خط مینه بودی — با خط سبزگی ترا باره میکنم

تذکره نصرآبادی ـ هفت اقلیم ـ لطایف الخیال

ذوقی [illegible]

نسخه خطی نصرآبادی : محمد امین ام دو شبه جفتی ندرز کاشان است آذربایجان ترطل ... ام خیمه هست ... از محمودی تا ... شد

خوشم که در دل من غیر مدعا نگذاشت

مرا به بوالهوسی های خویش وانگذاشت

چه آفتی تو ندانم که در جهان امروز

محبت تو دو کس را بهم آشنا نگذاشت

ز دین نه چرخ امید مبین کار در دمند انرا

گر گره دلی دگر آید و توهی دگرگون کند

ز رشتن بخیال تو و آسوده دلم

کین وصالیست که در پی غم هجرانش نیست

اندکی مهر تو هم سرگرفتی بغیر

ورنه هرگز دولت سیل ستمکاری نبود

آنچه ... فرض خیال ام ... شده ... چشم تو

انکه دیدیم ... بی کسی ... باز ... است

نسخه ... بدیع

حرفُ الرّاء

رازی ـ (امیر رازی) فرزند میرزا مأمن است که نامش در حرف الیف خواهد آمد از اوست

من بیچاره که بیداد کجی خوش قوی پنجم / حال از من بیوی ز چشم جادوی قوی پنجم

قصیدهٔ بنام امیر رازی در جنگی خطی بنظر رسید که ابیات ذیل از آن قصیده است

چون شاه زنگ تیغ مهند کند علم / دارای روم باز گذارد سریر جم

خیزد خلیل از شره که گوهر فشان شود / چون یوسف فغان زند درچه ظلم

ماهی شرق بر نهی صدرا بی ا کند / شبان فرد ضیغم خور دور شده بیم

در چشم اعتبار بود انجم فلک / چون از دهان خفت بر آتش فشان زدم

چون بوتراب ارقم خیل ونهاررا / سرپنجه قضا و قدر بود در زدم

بازار شام راچو فرونا نشود چراغ / مطلع صبح کند دوده ظلم

واکه مداد سازد و از آنده ماکند / صبح و شام شاه ولایت علی رقم

= تذکرهٔ محمد ساعی = ـ جُنگ خطی =

راغب ـ نامش کلب حسین ودو بیت از او در سفینهٔ بهار ثبت شده :

بازوی تو آفتاب پست است / در سرو ز قامتت شکست است

می‌زدی روی ما نگاهه / این دل شکسته نیک مست است

= سفینهٔ بهار =

راقب ـ تخلص اولیه حکیم عبدالله وحدت است که نامش در حرف الواو ثبت میشود

ربطی تکلی ـ یک شعر از وی در سفینهٔ بهار درج شده بطور یکه صدیق گرم آقا مجید رضا منلاح آرانی فرموده شنگ مزی در قبرستان بین آران و بیدگل در ایام گذشته دیده اند که تاریخ وفات صاحب قبر را ربطی سروده و بیت تاریخ این است

شد پی تاریخ ز ربطی رقم / خون بناحق شهیدا مجری ۱۰۵۷

و همین تاریخ ایام زندگی اورا برای ما روشن میسازد ـ بیت ذیل از وی در جنگ

سفینهٔ بهار

سفینهٔ بهار ضبط شده است :

مثل سنگ حلوه ده ایاه فو برتر بتیم / گیام برو فی چون آتش از شنگ خوار خویش

= جُنگ سفینهٔ بهار =

رسمی ـ (میر رسمی) او نیز از شعرای جنگ سفینهٔ بهار است ودو بیت ذیل از وی یادگار

ز سوز عشق شیر و دامن خویشتن را سوخت / که شمع نیز معنی درباز میسوزد

شوم کشیده ناز بجائی که از صبا / گمراه جیب چاک گریبان نمی‌خورم

= سفینهٔ بهار =

رشحه ـ (خانم رشحه) مولف دانشمند تذکرهٔ خیرات حسان که خصوصی منون ـ شاعره است و رذیل نام رشحه کاشانی فرموده است : اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجه میرزا علی اکبر متخلص به نظیری است ، پسری از وی بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته ، این زن سعیده و صاحب طبع بوده وصیتی از حسن ذوقیات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طالب تراه راسخ بوده ، دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است ، چند بیت ذیل نمونه طبع او در اوست ـ اما آنچه که برای مولف این سفینه محقق است شاعره نشارالیها دختر مولانا هاتف اصفهانی است و کاشان شاعری هاتف تخلص نداشته وظاهراً این اشتباه از آنجا حادث شده است که هاتف مدتها در کاشان و حومه نطنز اقامت داشته وشاید برخی هم وی را کاشانی گمان کرده باشند ، مخصوصاً ما میبینیم که در این تخلص رشحه و صاحب که فرزندهاتف است نیز شبیه همین معنی است ، لیکن شوهر وی میرزا علی اکبر اهل نطنز بوده و تخلص وی هم اکبر است نه نظیر چون در بعضی منابع او را میرزا علی اکبر نظیری نوشته اند مرحوم اعتماد السلطنه تصور نموده که نظری تخلص او است میرزا احمد کشته نیز فرزند رشحه است که نام وی در محل خود ذکر خواهد شد و ترجمه مرحوم میرزا در حرف الف در ذیل نام اکبر نوشته شده ، علی الحال بنده برای رفع اشتباه و فضاحت تکمیل ترجمه شوهر و فرزندش ذکر نام و ترجمه آنها را مذکوره ضروری دید ـ ابیات ذیل از اوست که از خیرات حسان نقل میشود ؛

آن بت گلچهره یارب شد از سنبل نقاب / یا بافسون کرده پنهان در دل شب آفتاب

دل بشت و رخش دیده مارا / پیداست از آن برخ ملاحت

ای چلید از شوق دل در سینه ام گوئی که باز / تیر دلدوز ز قصد دل ز ابرو کمانی میرسد

سنبد صید توچون رشحه ویش گم / کی شیره شکار نکس کند شباز

= خیرات حسان =

رشیدی ـ (میر رشیدی) نام وی فقط در جنگ سفینهٔ بهار دیده شد از اوست

کم چون بیرگشی خار در دامانم آویزد / دو هم چون سوی گلی شد ها در جانم آویزد

از آنم با غبان سوی گلستان میدهد راهم / که داند هر گلی خاری شود در جانم آویزد [کذا]

= سفینهٔ بهار =

رشیدا ـ نام وی نیز تحت عنوان رشیدای کاشی در جنگ سفینهٔ بهار درج گردیده از اوست

تنگ است ره عیش من چون دل خاهد / نگذار که چون منظر بالای قم آنم

بانگه از لب خوبان دو گام رفت نگاهم / هزار خار ملامت ز پای دیده کشیدم

+

= سفینهٔ بهار =

رضی ـ از شعرای مجموعه لطائف الخیال است و نام وی را سید رضی نوشته است :

بر تعلق های دنیا تکیه کردن ابلهی است / پای بوس سیل از بنا افکند دیوار را

چرا ای طفل نادان میسازی بخود در ره را / ز نقش سست بیسوئی مجنی در راه خود چهرا

سیه شانه از خلعت بوسه میشوی مایل / چه طرف داده از کوی این راه گوئه را

راحضرت ایام حیرت افزاید / که گریش قدم دوست انچه رسش باشد

= لطائف الخیال =

رضائی ـ تقی الدین کاشی گوید از اقوان مولانا حاتم و منکفی و حرف ساوجی است در ایام عبادت شوق فن شعر پیدا کرده و مدتی در مدرسه شهر که حیاتی بوسی واقعه در محله میثت مشهد ساکن و بکتابت تفسیر و دیگر کتب علمی امرار معاشش می شود مدتی که عارضه بحث ولکن پیری موسوم به محمود بود و جهان بعشق وی آلوده که مدت پنج سال در حوالی دکان وخانه ای که معشوق در آنجا بکسب مشغول بود مجاور گردید و تنها التفات معشوق آن بود که گاهگاه رضائی را طلب داشته سر تراشی می شود و پس از آنکه آتش عشقش سرد شد به ترجمه و تفسیر خاطر بر جمال پسری پیدا کرد و با شعرای هم طرح سخن می انداخت و چون کتابش بنام آمد بمطالعه آن ملاحظه کرده بود اسیر محبت سوداگر پسری موسوم به محسن گردید و اشعار اجی اوبه

+ مولف سفینهٔ خوشگو در ترجمه ملا عرفی شیرازی در موضوع عشق استعاره ای در یکی از اشعار شیدای کاشانی بر ده دو سخن که رشیدای کاشی در کاشی متوفی ۱۰۳۸ در رکت نیست وگفت که استعاره عرفی بمراتب بهتر است و شاه خوش هجب از آنها در نوبت سخن بنظر من رشیدای مزبور رشیدای است و با حساب ترجمه اش هم

بیرز

بیرون رفت و با شعرای اخلاط معاشرت ساخته وشناخته و اکنون با جوانان وحشی دم از برابری زند و ملازم نزدیک او از مردم نو در حاتی شیره الحال که سنه ۹۹۲ میباشد در کمالی است ، ـ خوشگو در سفینه خود گوید رضائی از شعرای متاخر است و مدتی با تم نوشته است که چون مبادرت بالاترش اما سیکه ظرفا و برادران را روزمره (یا سامره) نگفته ، مولف عرفات گوید بیرون امد شش ساله و بعد ومیرزا نجاتی ملاقات نموده دم اوگوید در سنه ۹۸۰ در عرفات در عرفه خط عبدالله خان

~~از کجا شهید شد و جنازه در ... [illegible]~~
~~... [illegible]~~

دو بیت از اوست :

مگیر بت از تو شرم که یخ کنم / کام ز شکوه بوسه ویستر بخ کنم

از سنگر وعده سیه‌چی بیلی خلاف / امروز در وصالم و با ورعی کم

دل بجو شیدن تمام هجران اینجاست / دل من اینقدر اینجاست که جانانی اینجاست

ای اجل موجب بیرا تو حقیقت نکو / گرفتارت سر دی نخست هجران اینست

نستم بجز نکو ده منکر خلعت جمال / چندین هزار جامه هجران دریده ام

چرا ای تیغ از تو آزرده باشم / حریف توهستم اگر مرده باشم

بگریه‌های دو شین تو بشب یاد میکردم / سپند آسا از جا میجستم و فریاد میکردم

نصیب خویش میدادم که بشب یاری آید / بیاد آواز پای خاطر خود شاد میکردم

رضائی گر نبود از جنس زنی کاروان را / این بیدست و پائی کار صد فرهاد میکردم

هر چند بجیبت شوم ز فرقت شود / آید چاکی از تو کسی سیر چو نشود

خراب از چشم بار نمانده من / میگو بزه چو طفل از مکتب

میخانه و کعبه نزد اجابت یکی است / فرنا به حرمت و می ناب یکی است

اینجا بیند طائر بر بلبل ها / خار شکسته و بستر سنجاب یکی است

تا عشق او بدیده غوایان چشم / آتش میریزد بجای آب از چشم

تا دیده نجویید چشم کردم باز / چون اشک تافت آفتاب از چشم

= تذکرهٔ خلاصة الاشعار ، عرفات ، هفت اقلیم ، خوشگو ، آتشکده ، جنگ کوز شعرا

رفیعی (میر حیدر معمائی) نامش رفیع الدین حیدر است تقی الدین کاشی گوید

اگرچه وزن معما یگانه و معروف است اما بواسطهٔ کثرت اختلاط با اهل هند و طرب تاریخ و معمیات
خوش طبع شده و گویند هیچ کس مثل این بی ... و معمیات و تواریخ نگفته اند، چنین تاریخ
نیم معما آورده که هیچ کس از متقدمان بی جان نبرده اند سانیها
بطوریکه تحقیق شده مشارالیه از سادات معظم طباطبائی کاشان و در کمال ثروت و اعتبار بوده و
در دیوان میرحیدر معمائی اشعار را داشته و از متولی و متصدی این شهر بوده ...
مکاشان ساخته که هوا تمیز ماده تاریخی برای آن را فرموده و مسجد هم موجود است اما
... تیم چه ... و در کاشان هست و شاید از بین رفته یا اکنون نام دیگری موسوم است
، و تعیید مکاتبه او با قاضی داوری ... در شرح حال داوری ذکر شد ، و بطوریکه ... اما و علیا آنچه
(در راه ... میر ... میر حیدر الوم گمراز)
نوشته است پس از فرار از حبس شاه عباس و وصول به هند شاه ... اعتبار او ... یافته ولی بعداز
چندی بدون اجازه پادشاه با اموال و اسبابی که در هند اندوخته بود از راه دریا رو به ایران
میشود و کشتی حامل او در دریا تباه و میرحیدر با توسل به تخته پاره سرانجام خود را حفظ کرده بود
و این قضیه بگوش پادشاه رسیده و به احضار و بدون آنکه این حرکت را بروی وی آورد اموال
و اسباب از بین رفته او را که خود حامل مشرف بوده جبران و امرای خود را هم خنکی وی امرنموده
و در حدود سی هزار تومان آن عصر عاید وی میگردد ، و در دیوان شعر خود مثنوی که شرح حال او در
حرف سین خواهد آمد قصیده دیدم که از پادشاه تقاضای ساعتی بپدر خود نموده و ابیات
ذیل از آن قصیده است و شاید منظومه فوق در همین حادثه گفته باشد

جهان پناه سلامت مرا که چه حد است ... که مثل خویش ... خویش ...
بجرم آنکه از این آستانه دور شده ... خار و خاشاک رسیده است پای دل بر سنگ
روا مدار که ما را سبو شکسته شود ... بحشمه که از ... گرو ننگ

و چنین بر می آید که میرحیدر قبل از پدر مسافرت به هند نموده زیرا با شاعت میرمحمد که وی درهند
داشته است در جزو شعرای دربار ... نامی از وی ثبت منجانبه خواهیم یافت شاه عباس در سال
۱۰۲۱ وی را از هند احضار فرموده و این احضار در حقی بوده است که میرحیدر وفات یافته
«» و جمال میرحیدر در سال ۱۰۲۰ بایران مراجعت و شاه عباس او را بسیار خوب خواسته و
نهایت احترام و اعتبار قرار داده و هم حا که گویند میرزا گرفته و از جد او نیز بالاتر بوده اما
خود سبک میرحیدر ... وی با قاضی داوری گرفتاری شکست او را فراهم و از نظر پادشاه می اندازد

در شیبه برادر حقیقی میرجعفر که در بحر عمان غرق گشته
در دریا سر بر آرند چراغی عوزجی
در یکی برابر دو ... به ... اندخت
... رحمی

شیخ علی ... کرد تاریخ مراجعت میرحیدر ... ختم کشتی ...
از ... ملک ... ای ملک فضل ... ادراک ...
خبر ... تو ... تاریخ ... مقدم تو خیرو ...
۱۰۲۰

... از آنکه ... میرحیدر را در ایام قطعه ... خیزان ... ۱۱

... که در ... داد در شرح حال ... نوشته ...

... میرحیدر

میرحیدر رکن صمار ابن را مسعد فوت میگردد و ظاهراً عمر زیادی ننموده ... رکنا مسیح که
تخلص ... و درماده ... نموده گوید

میرحیدر ... معما داشت + عیشی از ... گذشت
که معاش ... شغل بود ... شوم

و نیز خاطره مرحوم او با فرزند دو میرمعصوم می‌گوید این موضع است که چون میرمعصوم در حرف
ذال ... مرحوم میرحیدر ... نجید داده و میگوید فرزند جانی ... آفتاب میرمیوادم میرمعصوم
در جواب میگوید ولی ... در تاریخ ... شده ای ، میرتقی مشارالیه از شاعر شعرای آن زمان
شاه بوده واز وی دو فرزند یکی شاعر بوجود آمده فرزندش میرسنجر و میرمعصوم و نوه
او سید ... بامسی فرزند ... است که نام هر یک ... ذکر شده و تواقع
دیوان او از ... شده و ... اشعارش معلوم نیست و تحقیق ... تقی الدین نوشته
آخر کارهم اشعار خود را جمع ننموده باشد ، از آثار وی آنچه بدست آمده ... آن
انتخاب و در این ... میگردد ، ... نجول ... از ... ۱۰۲۵

شب یاد خیال های تو ... آورد بیاد آنچه مرا یاد ... نیاید
نم ... سر ... آید ... حکیم ... راه ... است
بر ... غیرت ... خیر ... این ... کساوت ... گرفت
... که ... دل ... تا ... دارم
... هم ... را ... هم ... را سادم
... از ... آشنا کردم ... چون ... سگ ... شیانم
چونچه ... حاصل ... اصلاح
باید ... از ان رسید اما ... بر ... سراج

... که از آثار شیخ ... است ... نیامد ولی از آنچه ... جنین می نماید
که این ... ترکیب بندی بوده که ... نیاید ... والا ... خیر ... فیه
ورد ... از ... نداشته است ؛

سال ... حضرت بابا برادر را ... یکی ... دیگر ... زان می
... دیگر ... جنس ... کی باشد ... زان می

جان برادری تو ... هرچه ... است ... حرج آن ... است جان برادر ... زان منی
... چه ... جنس است از آن تو ... از همه کمتر از ان منی
مایه که ... بابا از آن تو ... گاوی که زیست ... دل ... زان منی
آن ... مرغ ... از آن تو ... آن یک ... باغ ... از آن منی
آن ماریانه که ... از آن تو ... آن ... بارکش ... تر از آن منی

از ... خانه تا ... بام از آن ... از بام خانه تا به ثریا از آن تو
این ... خالی ... ... با ریشه ... از آن تو
یا ... نیغ ... زمین ... و آن ... صاحب بابا از آن تو
آن ... دیگر ... پر ... خیز ... از آن تو

تاریخ در جلوس و وفات شاه اسمعیل ثانی

شهنشاه جمجاه گیتی پناه ... که میزد ره گردون ... آتش قسم
جها ... گردون وقار ... که ... عقب ... جم
از و ... در کام ... خاک ... ... خاک ... جمشید جم
به تاجداری روی زمین ... برافرخت ... سالی علم
به پادشاهی زیر زمین ... سالی ... در عدم ... قدم
دو تاریخ ... نکو ... که ... عالم ... علم
یکی ... در اقلیم دهر ... یکی ... عدم
(شهنشاه روی زمین) گشت ثبت ۹۸۴ ... (شهنشاه زیر زمین) شد رقم ۹۸۵

معنی الفاظ که با الفاظ دیگر مناسبتی دارند بحساب جمل موافق یافته

کاشان با ... ، ساوه با ... ، ساوجی با ...
محبوب با ناز ، شاه با قهار ، ... با جهان پناه
خواب با ... ، مست با ... ، عاق با ...
... با ... ، علم با ... ، ... با ...
شاه عباس با شاه ... ، یزد با ... ، و ... کلمات دیگر

... آنچه گوید که میرحیدر تاریخ تالیف تفسیر ... شیخ فیضی را که در ... بی ...
انجام یافته سوره قل هوالله یافته ... و ده هزار روپیه از پادشاه وقت صله گرفته اما
... حساب ... مرحوم ... کلمه مبارکه الله را که در ... سوره هست با دو لام
حساب کرده و تاریخ ۱۰۰۲ را استخراج فرموده ... تاریخ ... حروف ...
... تاریخ ... آنچه که تلفظ میشود یا ... است ... تلفظ در آورد

در تاریخ نزول برف گفته است سال ۹۹۷

سالی ... افسرده گردون ... چل روز ... برف همی آمد
آن ... تاریخ ... چل روز ... برف همی آمد

... از معمیات اوست بنام محمد که ... معما ... میشود

شاهی ... گرفت ... را ... گردون را
شد ... زمانی ... را

... بادی ... (... باشد ...) ... ساده باشد مصداق ... است

اشعار ذیل نیز از تذکره تقی الدین کاشی نقل میگردد

خیال ... عشق ... که ... ها
... ها

ولـــــه رباعیه

... قیاری تو ... تو
... خانه ... داری تو
... تا ... خوریم
... خوریم

ولـــــه رباعی مستزاد

... خورشید ... دیدیم ... گستاخ ... دیدیم
... و حجاب ... و عتاب
حاصل ... تا دم صبح ... وصل ... ها ... چیدیم
... اما در خواب

رفیعی - نامش میر رفیع الدین و از معاصرین مولف تذکره عرفات است درویشی تیز دیده شده که نام میر حیدر معمائی با نام رفیع الدین نوشته اند و شاید یکی اشتباهی روی داده و هر دو با یکدیگر مشتبه شده باشند لکن ظاهراً رفیعی شاعر رفیعی تخلص و در کاشان هم بوده و مخصوصاً مولف عرفات که خود میر حیدر را هم شناخته و ترجمه حالش را نوشته از رفیع الدین هم با تخلص رفیعی یاد نموده و در زمان تالیف عرفات هم حیات داشته است

عیدی چنین گذشت و کسی یاد ما نکرد / یک آفریده رو به غم آباد ما نکرد

= (تذکره عرفات) =

رکنی - تقی الدین کاشی گوید نامش امیر رکن الدین مسعود بن امیر عصمت الدوله از سادات محترم کاشان است خوش لغت است خوش محاوره و محبی مروت و بیرون آمده و اوایل امر بورزش طلب علم بوده و در اکثر علوم دانشمند اما کاری از پیش نبرد لکن طبعش طوری بر حکومت که توجه تمامی بجمیع علوم داشته باشد و در طب یاد فرموده کیمیا باشد (البته با عمل کیمیا و غیره) مکتب قناعت و چنانکه کاشان جای ما با اجداد ایشان بوده از خانواده مدتی مشتعل شد لکن چون مورد بی‌اعتنایی سعید و بی‌تحملی شوری راه یافت از آن مملکت استعفا نموده امیر رکن الدین هم توقف جای نموده بهند رفت و اکنون شش سال است که در آن کشور سکونت دارد ۱۰۰۴

برای وصف شهر پر از جور و دشمنی شکوه دارم / گو آنکه شیدم کمان و صف و شمس جمله و روزی

بارتیان باده نوشیدی روست / با همه امانی عیش مخمور است
پرسش بیمار خود هرگز نکرد / غافل از پرسیدن روز خویش است
آنکه من کار محبت کنده اند / آن محبت حیف ورزی دوست
گر سوی ما نبینی دوری خوش است / گرم بازاری و بازار روست
بر الموس را لطف از جای برد / رکنی شوریده خواهان خیالات

= تذکره خلاصه الاشعار =

رمزی - مرحوم نصرآبادی درباره وی چنین نوشته است : محمد صادق نام دارد ولد حاج حبیب الله کاشانی پدرش کدخدائی بوده او هم در کمال درویشی و نامرادی بسر برد طبعش

نعت شریف

رفیع - نامش میر رفیع الدین حسنی و از سادات طباطبائی کاشان و نبیره قاسم میر حیدر معمائی است که ترجمه وی نیز نوشته شد ؛ تقی الدین کاشی نوشته است که در ایام شباب در مصاحبت علامه العلماء و المحققین میرزا ابراهیم (که ترجمه وی برای حیدر نگاشته شده است) لمعه ای یافت و در تحت تربیت او نشو و نما یافت و در زمان صدارت میرزا سلمان با وی رابطه شده مدتی راه یافته و چون بخدمت میر غالب درجوانی نهاوند شد و از سال ۹۷۰ هجری در نهاوند سکونت نمود و چون معتمد علیه حکام و امراء است امور شرعیه آنجا و را در قبضه اختیار خود دارد و تقی اوحدی در سال ۱۰۱۰ وی را در نهاوند ملاقات کرده و مانند شعر گفته مولف تذکره عرفات العاشقین نیز در ذیل القاب رفیعی ترجمه مختصری از وی نوشته و ظاهراً در زمان وی بیاض هم بوده هنوز مذکور تا سال ۱۰۲۴ که سال تالیف عرفات حیات داشته و آنچه من دیده ام معنی اشعار وی با اشعار میر حیدر معمائی که جملی وی رفیعی است مخلوط گردیده - آثار او تنقل تواریخ مشتمل بر قصیده - غزل - تاریخ - معما - ۰ از اوست

ابیات ثانی حسن تو در حد و لایق
از چشم المعنی نجابت تعانی
خوش بخش خوب می از تو تمام کرد
خلعت که بر قدر تو خوش است آمی
هرگز از حال وی است سیب دلم شاد
گو در ضمیرش گذرد هم شادی
سرمه نیا دهم چه خوش از دیده سید
از یار که عنایتم اندک شافی
بشنو دعا شنیده حق جدید

خاصیت قدرت دارد چنانچه جمیع لطیفه و شیی در علم غیب که او موزون نکرده باشد چراغ چیمی شی مشکو نمی شود که از شعر خود دلیلی نمی خواند درفن خاتمی و چوب تراشی هم مانند ندارد و صدف تقی آزادانی (مفقود سال ۱۰۸۳ پیدا شد) در خدمت مرتضی قلی خان حاکم اردبیل بود و وقتی که قورچی باشی جد میرزا ابوالقاسم از ملازمت برداشته در اصفهان حال و کار خوبی باشد شاید خاموشی و آرای دارد ،

ناطق معاصر آقای ابن یوسف شیرازی شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی که [redacted]) در ذیل نام کتاب رمز الریاحین نوشته اند که منسب رمزی نوری مولف نصف کتاب باین با مدتی که چند و قولی در حدود سال ۱۰۴۰ واقع شده و اشعار او در شش سالگی شجاع و از دوازده هزار و دو مثنوی از وی باقی مانده یکی بنام رمز المعانی و دیگری رمز الریاحین محدود و مخترعی تنها چهار هزار شعر است و مثنوی رمز الریاحین را در زمان شاه عباس ثانی نظم ساخته و بنام پادشاه تقدیم نموده و این نسخه (رمز الریاحین) حاوی مطالب خوب و لطایف هم میباشد و ناظم در نظم آن طرح جدیدی ریخته و پس از توحید باری تعالی و نعت پیغمبر اکرم و مدح و منقبت و ثنای پادشاه باغ گلزار را ترتیب نموده و از یکایک گلهای آن نام برده و در هر یک از گلها پس از ذکر معایب دیگری مدح و تمجید خود پرداخته و از گل نرگس شروع و بگل سرخ خاتمه داده است . اکنون ابیاتی چند از مثنوی مزبور که نقل شده در فهرست کتابخانه نقل نموده درج و سپس غزلیات و رباعیاتی که از مذاکره شعرا و غیره بدست آمده ثبت خواهم نمود

گفتگوی زنبق سفید در مذمت گل یاس

هنوز از یاس با گل‌ها سخن بود / سخن در پرده باز کهن بود
که زنبق را دماغ آشفته دیدم / از او این تازه دعوی می‌شنیدم
کدای کبر و بگوی این لاف تا کی / چنین خودبینی و ناانصافی تا کی
تو در ظاهر از پیش تا تو ای / همیشه با ردوش دیگری ای
کسی کان با ردوش دیگران است / همیشه خار در چشم جهان است
عبث خود را کشی زنبق تو بالا / کنی خود را چنین جمله رسوا

معوش ز خشالان زان برافشانی / که برگلها افشانی خودنمائی
نباشد خود شناسی از تو زیبا / که گردی از حقارت گاه پیدا

گفتگوی زنبق سفید در تعریف خویش

مرا دیده باشد خودنمائی / که وارد رنگ هوی من رسائی
گلی داری که حسن رو نماید / جانان هر طرف شیدا برآید
نمی‌خواهم گو بهار آشفته باشد / زدل‌ها گرد کلفت رفته باشد
همیشه اما که دلم رو سفیدم / در این گلزار با بخت سعیدم
چو من نازک تنی نوشی سرشتی / نباشد در کنار تازه کشتی
هم با دیده بیدار خفته / دماغ از بوی یار خود شکفته
گریبان چاکم از مهر آفتاب است / که در چراغم شوری نهانی است
ز درمانی چو من قامت توست / شنا خشام از آنکه گرشته است
مرا خندیدن شیرین از آن است / که دلم ز خیزانم در دهان است
ز صبای لطافت تر دماغم / پر است از باده صبحی ایاغم
که امشب گل شود باشد بر ایم / که دادم بوی خوش چون جیب گیر

ولـــه

ترسی از ناوک مه غمزه ات در دل شبها / شگو تیر هوائی بر نشان هرگز نمی‌آید
زبردستی را انجا بکم از زبردستی بود / هر که باشد در بلندی جنش از پستی بود
گوشه ابرو چو بینی از دعوت نهانی او است / گرهلال عیدی کم بیک ناخن خوش تماشا است
دل داده ایم و زلف نگارش گرفته ایم / از شرق صفا شب تاری گرفته ایم
قفس حصیری تن ما دام وحدت است / زین دام چون چگونه رستگاری گرفته ایم

ولـــه رباعیات

از گردش و از گوش این چرخ دو تا / نا گفته کشا دیم کو دیده روا
کان قوم که چو با لطافت بودند / اکنون همه میکنند فسق بریا
هر دم نبود دیدن این دیو مرا / در گلشن دهر کسی بود مهر مرا
هم چون الف برآسیم پا بر جا / نبود حرکت بجانب غیر مرا

رمزی مدیم

رمز قدی پیم اگر ضیو وار شوی / از بی‌عطای او کند کار شوی
جو آنکه گناه و احسان خواهی / مستوجب رحمت بیچه کردار شوی
آنم که ستا حاصل و نه کشتی دارم / نه کار بکار خوب و زشتی دارم
ازین همه چو منو یاران دلی / در دوزخم و طرف بهشتی دارم

در تاریخ مبتلا شدن زاینده رود گفته

جداً شد که انهار به پیش زنده رود / از عطای شاه دین عباس ثانی بسته اند
بی تاریخش گذشت از آب رمزی و نوشت / ۱۰۶۸ سد اسکندر باب زندگانی بسته اند

= تذکره نصرآبادی ، آتشکده ، خیرگ گوزاشعرا ، سفینه خوشگو ، فهرست کتابخانه مجلس =

رموزی نشلجی - نامش محمد داعی قریه نیاق (؟) شش فرسخی کاشان است و نشج سکوت نام وجه آن در آنجا بیلاقی این ناحیه و اطراف آن تماشا کرده و مانند مقصود منبلی است ، نام این شاعر و عالم در هیچیک از تذکره های شعرا دیده نشده فقط کسی که ترجمه وی را نوشته مولانا تقی الدین کاشی است و نیست بوی گوید درفن نظم او را قدرت بسیار بود و در فقهیات و سایر علوم رسائل نظم می‌نمود از جمله اشعار او کتاب شرایع است که مسائل شرعی را بنظم درآورده و در آن فن مهارت کامل تقدیر و مورد او در شعر و مرتبت ظاهر مشود (؟) در علم اعداد و رمل یگانه زمان بود و در سایر علوم سرآمد اقران » در اوائل جوانی بعلم رمل توجه کرد و در این علم چنان بجائی رسید که هم شیخ برلها و اهل فن کشید و رمل طریقی خاص اختراع نمود و احکام موافق از خود ظاهر ساخت واز غرایب ماتفاقات ایام هر او آنکه چون قدری شهرت پیدا کرد و بواسطه مردم دماغ جاری شده و دعوی نبوت کرد حضرت اقضی القضاة امیر فخر الدین علی و آقا کمالی حکومت کاشان وی را انجمن طلب داشته دانا و خواننده نمودند مختلف در جواب گفت که دلالت بر نهایت شناعت وی است لاجرم او را در دارالسعاده زنجیر نموده و حکیمی برای معالجه او مامور نمودند تا حالش بهبود یافت و بعد از آن مشغول بعلم اعلمیت بود از جمله است و در مجلسی که جمعی از اهل فضل حاضر بودند بین وی و شیخ علاء الدین آملی که از فضلای زمان خود بود بحثی واقع و مولانا مراعات مرتبه شیخ را ننموده گستاخی نمود شیخ علاء الدین از وی رنجیده و او را منسوب به الحاد نمود و مدتی در اردوی شاهی شنیده از حالات وی عرض پادشاه رسانید حسب الحکم او را خواستند ولی از ادبیات مقامی حرفی که دلالت بر الحاد نماید ظاهر نگشت اما تا در آن مجلس جمعی از اهل جدال تعرض نمودند

حضرت ظل اللهی درست گرفته دیوان فرموده ولی کجیش وانچه درست نیست بگوی درست کن و
کنید وگفت انگشتری فیروزه نشان کریم سرآن یا نوی ـ فلان مصحف تعصب شده درست
اعلیحضرت هست ، چون این عبارت ازوی ظاهر گشت حسب الحکم از ساکنان محلی سلطانی گشت و
ذکر رعایت کلی یافت و الحق مراعات شود و مدتی در کاشان ساکن شده کتاب شرایع الاسلام
را منظوم ساخت و در انجا عنایت هم از اجتهاد زد و فتاوی چند که مطابق هیچ مذهبی نبود
در میان آورد از آن جمله گفت که کلمه علی ولی الله در تشهد نماز واجب و جزو تشهد است
، چون این خبر به شیخ عبدالعال مجتهد زمان رسید ویرا طلب داشته خواست تنبیه بلیغ کند
بعضی از اهل مجلس مقالات سابق و دعوی نبوت ویرا تذکر داده و از آن ورطه نجات یافت
و از آن پس از مردم کاشان دلگیر شده متوجه یزد گردید و از آنجا بشیراز رفته در سنه ۹۷۲
درگذشت ، خطیبی کرمانی تاریخ فوتش را چنین گفت :

چون دوزی بشیخ عبدالعال | گفت گستاخ گفت و رنجش
فرمود ملا چه تیر باطل شیخ | باطل شیخ گفت تاریخش

اشعار وی از غزل و قصیده قریب سه هزار بیت و مثنوی نیز بیتی ادا کند احباب در راه
از آن جمله مثنوی در جواب گلشن راز گفته و سوگند و مطلع و چند بیت از آن مثنوی اینست

بنام آنکه آدم نامه اوست | دو عالم رقوم خامه اوست
رقوم خامه‌اش اجزای عالم | حروف نامه‌اش اعضای آدم
ز هر جزوی از آن اجزا دو عالم | ز هر عضوی از این اعضا گونه‌ای

از قصیده که در مدح امام ثامن علیه السلام سروده است

زهی کتابه ایوان سقف لاجوردی تو | که دهر سقف فلاز است و نجم در پرورد
سپهر حیب رشت از کمال بد دوری | کشیده خنجر کین بر خون اهل حسن
بروز دیر صحرای عمارتات اجل | که گشت حادثه مردم در ستیب و مردم خود
کجینه خانه عالم تیم شوات بود | مکن مقام دربن آسمان سرای دو در
مجوی میوه عیش بطرب ز نخل امید | کاین درخت بجز بار غصه نه دهد بر
مدین مراچه دهرای بر بنا نوی | کاین چنین تو بنا زیست در سرای کابد
مکن نخوت بنرال ملک غار طلب | مشو فریفته او بترحی شمسی و بهی

ازین سبب که شکم پروری و نفس پرست | زمین شکاف چو گاوی و بارکش چون خر
نهی مریح وکن زنجیر خاطر سپیار در | چو گوسپند که هستی زنگاه و رخ کم تر
چرا که چه خارند اینده نطق و خرد | ولی مجلی رساند صنعت نه خرد
تو نا طلق و خرد حند و هوشیار امر | نه بیضا از کرکی بیخ و میر سانی خر
هر آنکه شیوه او غیر خنده و خوابی نیست | نتیجه حیوانیت و آدمیش مشمر
بیا بیا و زمن بشنوانی نصیحت را | که تا بود سوی هر راه نیی تو راهبر
مشو سفید تکیه یار اگرچه باشد حور | مباش ساکن یک جا که تیب باشد اگر
ورت تیم شود آرزو و بود زنهار | مکن مقام بجز در جوار خیر بشر
بر آستانه هشتم امام گیر قرار | که ساکنانی اقلیم سعد هست مقر
پناه اهل خراسان ملاذ اهل عرب | شه شهید علی بن موسی جعفر

زنقش غیر جانا اگر بشست چشم تر من | که غیر نقش خیال تو نیست در نظر من
از آن بگرد تو گشتم گرد کنم که مبادا | خاطر تو غباری رسد ز رهگذر من
منق وصل نگو ما نهای اشک دوری | سنگ پاره بر ابر مکن در دگر من

= تذکره خلاصة الاشعار =

حرف الزاء

زرکش ـ (میر مرتضی زرکش) اگرچه تخلص وی معلوم نیست ولی بنا بانکه شهرت وی
زرکش است نام او در حرف زاء نوشته شد ـ نام وی خط در مجموعه ساقی و تذکره عرفات مسیح
شده سوف و وفات در ترجمه حاشی باختصار کوشیده و گوید از اعیان بوده است یکی خوشت
نام میرزا در مجمع تشریح حال ویرا چنین نوشته است (از جمله سادات کاشان است دیوانه و شیء و
سودائی مزاج بود خوش بود و افکارهای عجیب میداشت و غریبی در حیثی یکی از حکام گفته بود
که در خواب چنین می گفتند که در خلاف دیوانه نیکی است و از آنجا که تمام ظنی های حکام است
بادر کرده مجموع آن حکم فرموده و انا بغیر شفقت و رنج از آن گنج چیزها یافته شد ـ و ابیات آن
آنجا رحیق و بود و ترجمه مکان شوند این مطلع از اوست :

خط تو گرد رخ لب بردی ماه نشاند | خط تو مهر دو مرا ز نجیف ماه نشاند

مدت عمره و وفات هم هیچ جا از وی ضبط شده . = مجموعه ای نثر خطی ست =

زین الدین محمود راوندی ـ زین الدین محمود بن محمد بن علی بن احمد الراوندی
خال نجم الدین ابی بکر محمد الراوندی مؤلف تاریخ راحة الصدور است که نام وی در حرف النون ذکر
خواهد شد ـ زین الدین از اجله علمای زمان خود و معلم سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی است و
چون راقم سطور را اجزائیه در راحة الصدور ملاحظه شد اطلاعات دیگری با حوال وی دست نداد ترجمه
حال او را از تاریخ مذکور نقل میشود (...... و هم چنین جستر سعادت پادشاهان در کاشان دولت
میراز اسم شاگردی و مقاکری رخاله ان وی حاصل کرده وی وکسانی که بجلالت حروف ترتیب وی
در حبل خط عراق و صحب خراسان خط و حسن تا خوشنا گردی مادر رخها و سبب آنکه احباب
صاحب تدبیر و مستوفی و دبیر و دبیران دولت سلطان کاشی بوده اند و نساه و مسقط الرأس وقت
کاشان بوده بوده انسان گفتندی زین الدین هم مشهور شهری است اسم کاشی بر او علم شده و چنان شد
که در عراق هر جا که خطی نیکو بینند گویند خط کاشانی است یا از کاشیان آموخته است و در
حد عراق و لشکر خراسان که بعراق آمده و لشگر بغداد و شامیان و لشگر آذربایجان و روم و سواحل
اطراف که بخدمت سلطان عالم طغرل بن ارسلان آموزی و خال دعاگو را دیدندی بخطت النوط

زمانی
نام او مظفر در مجموع گلستان شرح حال
عبدالرحمن شاه ز هندی ده خط شده ایات
ذیل را از وی نقل نموده
از شنیدم عشق خاک آدم گل شده
صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
صد نشتر عشق بر رگ روح زدند
یک قطره فرو چکید و نامش دل شد
کاشانی است

و خط اسلم اقرار داوش کر مثل زین الدین محمود محمود حسیت و در روی زمین که خط جنبتر با جبل بوده او
مجید الله تعالی در انواع هنر مسلم است ادب عظایت کمال داشتند چنانکه در سنه سبع و خمسین
و خمسمائه در کاشان که منشأ ادب و محل فضلای اهلت عرب بود بر بساط معین ساری
مستوفی سلطان قصیده بر خوانده تازی که جمله فضلا اقرار کرده که شبیه وی در هر ده ما
علی وجه الارض کسی دیگر نبوده است که در خط و شعرها بان هنابت رسیده است و لما الدهر
هذا آن صدر بزرگوار دیگانه روزگار که جاوید هر باد بحیوت هر صاحب سخنی قصیده بالغطم
تازی یا پارسی فرستاده است و او را در محاوره عبارت ترسل چنان آید که هیچ ترسلی آنرا
در قلم نتواند آورد و هیچ استادی بزرگ از علمای فقه و خلاف نبوده است در عقل جلاد وقت
که سالها بر وی تحصیل کرده است و در کتابی شاطرها بجهای عبارت رسا او و تملی
نبود مثل : خیر المواهب العقل و شر المصائب الجهل بیت :

بهترین بخشش زحق خرد است | جهل دائم مصیبت است و بد است

و حکما گفته اند بهترین مواهب عقل و دانش است و بدترین مصائب جهل و نکوهش است و محمود
زین الدین را تقدیم در دانش میدانست که حرکات او متبوع فضلای عراقین و خود انست
خانکه وقتی یک دو بیتی گفت (قانع باشی) ردیف چند هزار دو بیتی بران منوال گفتند :

من خیر تو نمی خورم قانع باشی | من لب تو را بگو ز هم قانع با منی ،
عیشا مرت که تا ز هم خواهد بود | خاک قدمت تاج سرم قانع بگه

و در شهور سنه سبع و ستین و خمسمائه قصیده تازی بر **خواجه عزیز الدین مستوفی** خواند
زدم تا الیوم هر دو بیت مخلص کرد هم بیتی بر احد فضلای وی از قم و کاشان و ری با عظ
مخالفت مذهب که او حنفی بوده وایشان بجوف از حسد فضل با او رشتی بودی با این همه
اقرار دادند که در هیچ دوری کسی مثل این قصیده نتواند گفت و افضل ما شهدت به الاعدا

ذهب الشتاء فرحبا بذهابه | وأتى الربيع يميس في جلبابه
والبيع ناسب من الشتاء كأنه | حساد مولانا الوزير ببابه
والشاب من أزوها أزرق مائه | يشل البياب اللام حوال سحابه
تبجي عادية البعاد كانما | رشحات سيب الجود ان به
والشمس حلت في العلى تنزل | تربو على الاحرام فوق قبابه

بعثت حيرى الفاظي كانما ... غربات مالک حنّ فی الهائبه
وترى الصبا طيبا کانّه النبی ... ذی ارق بحر مضل نيابه
طابت ورقّت فی الغداة کانّما ... اخلاق مولانا اذی احيابه
والفرحتی الشق الطرق تحبّه ... طهر البنفسج فی متون هضابه
وتبسّمت زهر الاقاحی خدوة ... کولیه غير خل احبابه
وترى الطيور على الغصون ترنّمت ... فی موضع نزهه تغيب سحابه
والعندليب کانّه فی لحنه ... مداح مولانا قصور حبابه
ملک الصدور عزيز دين محمّد ... مردی العداة ومرتجی احبابه
ذو همّة علت السما وذو الفت ... يرضی وحالها سنام شهابه
مولی تسنّم فی المعالی شامخا ... نهی الخواطر حسرا اطلابه
کم مايه نجمت بنا قب رايه ... ولکتيبة فلت سطی لمّا به
ما اذا جم الخطوب کانّه ... يحيی اليدين وراحه حجابه

(واين قصيده ۳۳ بيت است و بابيات فوق اکتفا گرديد - مؤلف) -

اين قصيده و يکيب گفت خانه‌ای خواجه عزيز او را آتشه فرموده بود با معاونت درحضرت برخوانده و تشريف خاصی يافت و بلباس فاخر دانيرانه شرف شد يکی از حاضران خواست کودک مرحبا آميزه را گويند خواجه ظهيرالدين ترکی که واحد عهد دیگانه فضلای دوران بود گفت مرحبا چيزی را گويند که خوشنما آيد درستان همدان چون ميرود صومرحبا بايد گفت و اين جوی محمود است خداوندت برجان خواجگان باد که اين نکته بهتر از قصيده است انتها

= تاريخ سلاجقه مرحوم بوالمحسن الصدور و آية السرور =

زرين (ميرزا زين) - ساحل مرحوم ميرزا طاهر نصرآبادی بوده که ترجمه حالش را چنين نوشته است : پدرش زين نام داشته اما حالی ابيات شد نظرش سرخاست که درسلک نسق جيلان است اول حال تاجر بيرغاتچ بوده وقتی که سلطان مراد مبغداد را محاصره کرد با برادران خود در قلعه بود بيرون آمده بعد از آن داخل تابينان شهر باری خاج حوات شد چون اسباب دفتر ربط ماروه سر رشته دارم دست گرفت حيات است طبعش در ترتيب نظم خالی از نظمی نيست و از اين قطعه ظاهر است که جهت شهرياری گفته :

صاحبا عيد آمد و ما را مهيا هيچ نيست ... جامه در بر قطعه بر سر کفش در پا هيچ نيست
شال و مندیل و قبا و کفش در بازار هست ... قيمتش بسيار کردم نکو پيدا هيچ نيست
کردم از پوشيدنی حرف نظر اما چه سود ... خوردنی در خانه ما غير مربا هيچ نيست
سفره‌ها اطعمه دوری از نان و از حلوا پر است ... بيش ما غير از کتاب نان و حلوا هيچ نيست
گرچه در بازار ديگر نکارنگ انگور است ليک ... در کف اطفال ما جز ديدن با پا هيچ نيست
هر کجا خانی است خورده دیگ حلوای پزد ... مطبخ در مطبخ ما غير سودا هيچ نيست
حال خود شکاره و کوه اجه پرسی کز طبس ... خرجی و آسمان در زيره بالا هيچ نيست
اين همه مقدار و حرف وام خواهان آسمو ... وجه قرضی اما بجز امروز و فردا هيچ نيست
خوردنی قرض از کسی کردم طلب گفتا بچشم ... تا قيامت جز کنی نيه که حالا هيچ نيست
کار ما را گر ز لطف خود نسازی بر رخيت ... زانکه جز همت هم مشکل اينجا هيچ نيست
اندره طبع آزمائی چند بيتی گفته شد ... ورنه ما را جز خدا از کس تمنا هيچ نيست

= تذکره نصرآبادی =

زرينتی نطنزی - وی نيز معاصر مرحوم نصرآبادی است و در سال تاليف تذکره او (۱۰۸۳) حيات داشته تاش سيد حسن و از سادات بلوک نطنز اما غالب در جهان سکونت داشته و از اوقاف وقت و طيفه خورده است : از اوست

الهی خيز خاکر نشين ديار دوست ... دارد دم صبح هوای غبار دوست
گردم چو دوزخ جست و گر خوشا و باش ... هيچ دف بی بوسته از ديار دوست
هرجا که ميروم غمش چشم بينم است ... نتوان نظر بيده سهی قدم گذشت
از فغان شمع دل ما چو جرس نتوان کرد ... نالد شمع قفس را به قفس نتوان کرد
دست کن کار خود امروز که فردا چون نگر ... نرم زمين چه کنی روی بهيچ نتوان کرد

= تذکره نصرآبادی =

زيوری - نام وی يا معروف از تذکره شعرا مذبوره ام فقط يک رباعی از وی در جنگ خطی که در اوان سلطنت شاه عباس مرحوم تاليف شده ضبط گرديده است رحمه

بوی سر زلفت به صبا ارزانی ... بوس کف پايت بحنا ارزانی

اندازی من بادنيا از يکه مياست ... نازکجو ترا است ترا ارزانی

= جنگ خطی =

حرف السين

ساغری - طبعيکه مولف تحفه نوشته است معلوم از شاعری در دل نيز ذوقی داشته ولی در سایر تذکره‌ها نامی از وی نيست و زمان حياتش معلوم نشد از اوست

گرخنده بودی که لب يار گشودی ... اسرار معما ز دهانش که شنودی

= تحفه سامی =

ساغر جوشقانی - نامش ميرزا مرتضی و در اواخر عهد فتحعلی شاه قاجار در اوايل زمان محمد شاه عليهما الرحمه ميزيسته و رياست لنگربان منطقه جوشقان بعهده وی بوده و بدرجه مرتبتی آن زمان نائل آمده، پدرش حاج اسمعيل از ملاکين و متمولين آن طرف بوده مرحوم ساغر مزرعه احداث و ساغرآباد موسوم نموده که با اسمش نهالش نام موجود و آباد است از اشعار وی ابيات ذيل بيشتر رسيده است :

کمان کشيده نگارا نشسته به کمينم ... بزن به تير که من هم مرا زدوی حيثم
مرا ز هر چيزی نيست که برجمال تو مانند ... نگاه باز ببين در زمانی باز ببينم
کمانم اند مرا که هر کشد مراغم شکست ... ولی مراد دل خستی تو کرده هو نقيم

و له

هرکه آيد بمحبت گوهر سائل باشد ... دشمنم آيد که صبا را بتو مايل باشد
سیم و زر زيبی از نادانی است ... نقد جانرا نتوان گفت که مايل باشد

= تحقيقات مولف =

سائل - مولف تحفه يک بيت از وی آورده و گويد از سادات صحيح النسب کاشان است

و در شعر به قصيده گوئی مايل و در قصيده تتبع سبک اسرار امير خسروی ميکند اين بيت از قصيده اوست :

غلام ابر چرخ مانده بادپای سلطنت ... آه سلطانم از پی ادهم چو باد صرصر است

ابيات ذيل نيز در يکی از جنگ‌های کتابخانه مرحوم استادی و خداوندگاری وحيد دستگردی عليه الرحمه بنام وی ضبط شده بود :

زلفت هزار حلقه و هر حلقه صد کمند ... در هر کمند او دل عشاقی به بند
سرو قدت کجا قد سرو چمن کجا ... زيبا و دلنشين بود اما نه هر بلند
چون خال چون سپند تو بر روی آتشين ... ساکن نديده پير آتشی کسی سپند
اشک مله چو گويد بما لم نبی ... بر گو به عاشق بيچاره ازين بيشتر مخند
سائل بجا و دل بجان آزمانه داد ... دلرا به عشوه‌های تو شوخ جفا پسند

= تحفه سامی ، جنگ خطی =

سالم - اسمش عبدالغفار است تقی الدين کاشی در ذيل نام مولانا عبدالغفار نوشته است که برادر کهتر مولانا عبدالفتاح است و عبدالفتاح مردی است در کمال قابليت و فضل و تقوی اکثر خطوط را خوب می‌نويسد و در نسخ خفی قدرت کامل دارد و در هنرانه جوانی از تحصيل فارغ گشته و در حوالی منزل خود مدرسی گشوده و مکتب داری مشغول است، و اما عبدالغفار در صنعت تذهيب و تصوير نظير ندارد و پيوسته لوح‌های غريب و صور عجيب از خود بيادگار ميگذارد و در فن موسيقی و علم ادوار وقوف تام دارد سوق شعر هر وقت ميرسد مرادنام هم مرود است و الحال به کسب کتابت و تذهيب نسخ و تاليف مشغول است، مولف روز روشن و آتشکده نيز از وی باختصار سخن رانده اند از اوست :

ديوانه را شراب نباشد بروز حشر ... بيهوده ای سنگ چه نويسی گناه ما
روزی صبا برای خدا هم ... قربان سرو قد سيوان بپست
خوش آن دل که آخر وجای تو باشد ... خوش آن سرل که ماوای تو باشد
بغير از واحد يکتا خدا ند ... اجل گر کار فرمای تو باشد

و له رباعيه

يک لطف هم تو بيوفائی نکند ... با تيره دل من آشنائی نکند

غم با دل خون گرفته همری کرده است | تا او باشد از وجد الم بکند
آخر فکری حال ما باید کرد | اندیشهٔ از روز جزا باید کرد
این چند نفس که ماده ایم جام | یا باید گشت یا رها باید کرد

= تذکرهٔ خلاصة الاشعار، روز روشن، آتشکده =

سالک – نامش میر محمد علی بوده و ابیات ذیل بنام وی با تحقیق ترجمه در تذکره آتشکده و صبح گلشن ثبت گردیده است

از شوق لای لای در کاشانت
ای روی تو ای مردم کاشانه چشم | پر باده حسرت است پیمانهٔ چشم
تنهای دگر گرفته خانه و من | بهر تو سفید کرده ام خانهٔ چشم
جان از غم عشق گر چه فرسوده شود | نان یکدل از وصال آسوده شود
هرگز نکنم کام دل از دوست طلب | ترسم که محبت عرضی آلوده شود
زانم که شکست دیده ام پای نگاه | در سینه دگر است نشئه تا حشر آه
در سینه نفس مانده چو یونس در حوت | در دیده نگه خفته چو یوسف در چاه

وله از ریاض الشعرا +

= عرفات = آتشکده، صبح گلشن =

ساکنی – مولف تحفه سامی نام مولانا حیدر کاشانی گوید در شهر خود بکاغذ فروشی اشتغال دارد، در شعر تخلص او ساکنی است این بیت از اوست:

اگر مرا ز زر تن وجام نیست بیست | که دو قوایه کن و از برش ساز پیاله

شرح فوق در خلاصه خرچنگ برهان تاریخ و نسخه حمیل نوشته شده و نیز اشعار ذیل بنام ساکنی در جنگ مذکور ضبط شده است:

آخر ز من عشق سپر بر فلک رسید | نام که خاک راه شوم آسمان شوم
خوب گو حیب دیگر نخواهم خود را گرد | بحرانی آتش افسرده راه رکارانم کن

= تحفه سامی، نسخه خطی، جنگ خطی =

سامانی – (میر سامانی) نام وی فقط در تذکرهٔ عرفات ضبط شده که چنین نوشته است مولانا میر کاشی سامانی تخلص جوانی تونه و رند بوده و از ثقات است با وجود بی سامانی سامانی تخلص کرده گفته:

بوتۀ دیوانه مرحاشیۀ پیدا خواهد شد | دگر پیدا شو و مانده بی رسوا خواهد شد

= تذکرهٔ عرفات =

در ... از رباعیات
هر که گرگ بند ... / ... بر لب از اند لرزد
تا خیمه کشم نگاه بیسره بیش / تا خیمه ... بازد لرزد

به تقی الدین کاشی گوید سامانی کاشانی دوات گر بود در ولایت و رند خونی بر طبعی غالب بخانه گوید هر روز بکار بود
حیث گو بابه کاشانی ... و مردم شورا دشنام میداد و دشنامهای عجیز مکرر اختراع کرد و در سال ۹۹۵ فوت شد
اشعار او است:
دلبر از نیغان خون آلود جان میکنم
دانه های اشک در دیوانه پنهان میکنم
وسیم چو شمع ز دل بر میکشم آه خراب
چرخ را بر حال خود چون ابر گریان میکنم
الطبیب از من چه میخواهی برو آسوده باش
من به درد او خوشم که ترک درمان میکنم
عشق او بیوسته ام و گرمی خارم از دلش
... گر پروای طوفان میکنم

سپهر – لسان الملک حقا که سپهر بلاغت را خورشیدی تابان و دریای فصاحت را گوهری درخشان است نام مبارکش میرزا محمد تقی خان و نام پدرش میرزا محمد علی است که بقول مولف خرابهای مولفات القاشانی نسب وی بیست و یک پشت بمیرزا عبد الاعلای اردبیلی میرسد که از نابو جیان شاه و اقرباء و از جمله خوجی شاه اسمعیل اول صفوی بوده - حضرتش بتمام علوم متداوله از قبیل نحو، صرف، منطق، نجوم، رمل، اسطرلاب، هندسه، حساب، حکمت، کلام، تفسیر، اصول، عروض و قافیه عالم بوده و پس از آنکه مدت تحصیل و دانشش از مسقط الرأس بمحضای ایران میرسد شاهزاده خودمندو خودپرور محمود میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار حاکم نهاوند (مولف تذکره بیان محمود و سفینهٔ المحمود) وی را از کاشان بملازمت خود طلب نموده و بمخلص سپهر از شاهزاده بدیل برای او انعام میفرماید و شغل وزارت خود بدو میسپارد لیکن پس از اندک وقتی خاقان مغفور وی را ساخته و بنای مجلس اختصاص نموده و در سلک ندمای خود جای میدهد و در عصر محمد شاه قاجار بمنصب استیفاء و توابع شغل سلام اعیان و حضرت حیثما تالیف تاریخ بسیط و معروف ناسخ التواریخ مأمورش میسازد - پس از وفات محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه ترقیات بیشتری نموده و بلقب لسان الملک ملقب و توابعت و ضبط های ملوکانه و بعضی خدمات دیگری برای رجوع میگیرد و سپس جزو اعضای دارالشورای سلطنتی در آمده و تدریج بنیابت مجلس که ریاست آن در عهده شاهزاده و اعتضاد السلطنه بوده است نایل و ضمنا از جانب شاه مخاطب خطاب میشود و جهت در این است که با اشتغال بشاغل متعدد قریب پانصد هزار بیت بقلم خود تالیف و تصنیف نموده و قریب بیست هزار شعر از خود بیادگار گذاشته - و اضافه در فنون ادبیه فنون سپاهی یک فصل و دانش پای مرحله وجود نهاده است

تاریخ تولد وی بنا بر انچه خود در دیوان محمود القصاید منحصر خطی موجوده در کتابخانه مجلس شورای ملی نوشته اند ۱۲۱۶ قمری هجری است و تاریخ وفاتش ۱۷ ع ۲ ۱۲۹۷ میباشد و جسد شریفش در نجف اشرف مدفون است

تالیفات آن حضرت بدین قرار است:

۱) تاریخ معروف ناسخ التواریخ در ۱۴ جلد (۲) تاریخ قاجاریه (۳) کتاب براهین العجم فی قوانین المعجم (۴) جنگ القصاید (۵) دیوان شعر که بقول مولف حدیقة الشعرا قریب سی هزار بیت است (۶) آئینه جهان نما که تاریخ فهرست مانندی است از زمان هجرت تا عهد وی (۷) مثنوی اسرار الانوار در مدیح ائمه اطهار (۸) دیوان محمود القصاید مشتمل بر قصایدی که در مدح شاهزاده محمود میرزا انشا فرموده و در حدود ۵۵۰۰ بیت است که نسخه آن در کتابخانه مجلس زیارت شد و ظاهرا خود مدعای منحصر نوشته اند قبل از این دیوانی در حدود ۹۰۰۰ بیت فراهم ساخته اند که فرصت دست نداده (۹) مثنوی بسبک مثنوی مولوی رومی که حاوی تاریخ عالم از اول خلقت تا زمان حضرت صاحب الامر بوده ساخته اند و تا تاریخ ۱۲۴۱ که سال تحریر محمود القصاید است هنوز بانجام نرسیده بوده است و فدائی بنده که مینوانم نسبت بتعداد کلیه اشعار میباید ابراز عقیده نمایم و آنچه عرض شد از روی قواعد دیگران بود - برای تقدیر کسانیکه بتالیفات و آثار منظوم این ادیب بزرگوار دیده اند

تصدیق خواهند نمود که گذشته از جهان آثاری باد و هشتهٔ آن حد مشاغل دولتی و غیره و گرفتاری که در یک عمر برای این قبیل مردان بزرگ متصور بود از حوصله بشر خارج است

اکنون برای آنکه خوانندگان این سطور درجه قدرت و تسلط وی در فن نظم و ... حضور ذهن این مرد عجیب پی برده باشند قصیده را که خود در کتاب براهین العجم نقل فرموده اند درج می نمایم

قوله – در سنه ۱۲۴۳ در قصبه نهاوند شاهزاده محمود میرزا مرا احضار و شیخ علی عراقی متخلص بمراد الشعرا هم حضور داشت شاهزاده قصیده مطالعه میفرمود مرا فرمود که چنین قصیده را شرط انکه از قوافی آن تجاوز نکرده و از مطلع تا مقطع قوافی مذکور را ترتیب آوری و انشا بمیثل قصیده گویی در چه مدت انشاد آن توانی عرض کردم در ساعتی بهم برفشانم و برخوانم بامداد ان شاء الله - فی البدیهه در ۲۳ دقیقه قصیده موصوف را برشته نظم کشیدم و شاهزاده هر حرفی انشا را متعالی زر بجایزه ام داد و جایزه میرزا شیدا نامی که در مجلس حاضر بود مبرود که من بسیار در قطعه بجای قبض رسید از من دریافت دارد در همان مجلس این قطعه را مرتجلا انشاد کردم

بمدح دارا محمود شاه بنده نواز | نوشت بنده قصیدهٔ چو برشاه و تعجب
سخن ز شاعری آغا و گفت احد تمیز | ترا چه پایه بود تا کجا توانی گفت
گفت تاف همان قصیده را اکنون | بساعتی بهم ازپای تا بسر پیوست
گفتم آری از این مدحت حتی و | قلم گرفتم و آنگه صبح بمردم دست
نبه و جیب و تیغه قصیده گفتم | که در فصاحت بازار انوری بشکست
ستوده شیخ علی نیز از ثبات بجای | از من خوب عجب نیست لیک بود خفت
سپس پی صله بر بشر تا طبع مرا | درستی از قبل حرم عرش کیانی پست
بهشتیانی دگاه بادشه شیدا | دو بیت شبد و مرحبا ده بار شاخ کبست
پس از سیوف زرنو گفت میرایم | سه چهار بیتی دگر خیابه طبع آمیست
خمی خوش ز پادشاه بنده نواز | زهی موقع سخن بنده خوش پست
زمانی غرق شاه و زر حور و قوی | فنا این است که ما منحه جو شیدا موجه مست
گوف زمت محمود شاه ملک خدا | زنگه چوبان محمود شاه عرش بنست
بمهر پادشهی تا ابد قیامت منها | که مرد و شست توست از تو اشی فرود آ بیست

اینک ابیاتی چند از اشعار او:

در توصیف خویش فرماید

مرا در سخن کس هم آورد نیست | گفتار من در سخن مرد نیست
کجا داستان نبرد آوردم | سرخامه در خون مرد آوردم
نه هیچ از چینی بیست نسترون است | نه هر گوهری درخور گوزن است
کشی نامها مانم اندر جهان | که مانند بیابان آخر زمان
جهان بر جهان دیده دانای طوس | کند تیره برکرده آبنوس

در مدح سلطان گوید

بزنم آسمان و بنزم آفتاب | گداز نده آتش گوار نده آب
پر خدنگ بر جسته بر چوب تیر | زپیکان تیر او رها داده تیر
چو اندر کمند آنکه بیچ و تاب | ببرد همی رنگ از آفتاب
نگو و رنگ از دم او رها | بیاری بگیرد دم اژدها
فرشته شبا هنگ باغ وی است | ستاره سیری سوز داغ وی است

وله رباعیه

پوشیده سیه شب زخم گیسوت | بدریده سحر جامه بیاد دو روست
خورشید بود حجاب و تب از خویت | با این همه من چه گلد مم از سوت

وله

چون مار که کش زبان بر دوشی ودد است | تا مرت نگو بند و کش نادر یا است
عالم همه پر غلغله گوینده از کوست | خاموشی بود صدف که در دانه دار است

مجله شرف سال ۴۰۷ - کتاب براهین العجم - فهرست کتابخانه مجلس - المائثر و الآثار

سپهر ثانی – نامش عباسقلی خان دومین فرزند لسان الملک سپهر است مولف حدیقة الشعرا نوشته است و بعد از رحلت لسان الملک لقب لسان الملکی را بپسر بزرگ ایشان دادند و تخلص وی را بپسر فرزندش بخشیدند (انهم از خصایص این عهد است که تخلص را بتوارث میدهند) شغل وی نیابت وزارت امور خارجه بوده و در زمان مولف حدیقه شروع بتالیف کتابی نموده بنام مشکوة الادب که جزوی از آن که اختصاص باخلاق و صفات سلطان وقت داشته بچاپ رسیده و در آن جزو قصیده مشتمل بر ۱۱۰ بیت

اثنوی مدح خواجه ثانی الاحد و ... ستایش پادشاه و اشاره بصلاحیت شاه طهماسب درج گردیده که ابیات ذیل از آن قصیده است و نگارنده سطور جز این اشعار شعر دیگری از آن جناب بدست نیاورد

خواست حضرت والی چون رایت اقبال | سوی شرق با خسروی جلال وجمال
یمینش اندر یمین و یسارش اندر یسر | سعادت اندر پیش و سلامت از دنبال
سپرش اندر حکم و سحابش اندر امر | حبابش اندر حکم و مهابش اندر بال
از آن سعادت موفور طالع مشکور | محن گزید فنا و نقش گرفت زوال
زمین نیمروز خبر از نمایش اختر | محن نیمروز خبر از جهان دو حصال
اگر نه اختر برای او نفروزد چهر | اگر نه گیتی بطبع او گشاید بال
فلک با اختر گردد چو مرگ اختر خوار | سپهر بود هر آید چو جادوی تمثال
چو با سعادت نشسته بود اریکه ملک | اثر نبود ز محنی و خبر نشد ز وبال
زمانه از در بهاش بر کشیده درفش | سپهر از در فرمانش بر زده است دوال
حدیث شاه بی توصیف از عدد و شمار | ز داستان خراسان بیاد ریم تعال
سپرده راه خراسان شهنشه اسلام | پی زیارت نور هدی و مهر کمال
امام هر دو جهان مقتدای جن و بشر | که هر دو عالم او را تنعمه اندر مال

تذکره خوشنویسان الشعرا

سپهری ــ نام وی ملا جمال بوده و فقط نام وی در تذکره روز روشن با ابیات ذیل ثبت شده

ز بزم وصل تو شب بر نمی توانم خاست | که بیم هجر تو سر در کنار من دارد

ــــــ

کام اغیار تو شیرین شکر خند کنی | تلخ کامان غمت را به جگر سند کنی

روز روشن

سنجی ــ نامش میرزا ابوطالب و تقول تقی الدین کاشی فرزند میرزا علیا (مجدالدین علی) بن میر شرف الدین حسینی طباطبائی کاشی است که از بزرگترین رجال و سادات کاشان در عصر شاه طهماسب اول بوده است و حق شده در جلد اول این تألیف (تاریخ کاشان) و در مبحث مربوط بمزارات کاشان آل عبا علیهم السلام راجع بوی شرحی نوشته ام ــ سنجی بتصریح تقی الدین

کاشی خواهرزاده میر حیدر معمائی است در شیوه نظم نیز پیروی از سبک خال خودی سرود و در سخاوت و حسن اخلاق فرید ایام خود بوده ــ در اوان صباوت کسب کمال بپرداخته و در مدح رشد و تیمور شعر باقی را کسب خود قرار داده و از حوائج خود هر روز دوستان و شعرای وقت را بسیمانی و نوازش میکرده چنانکه تمام بوی ارادت میورزیده اند ، عاقبت در سن سی و سه سالگی در شب شنبه دوم شعبان ۹۸۰ که آغاز شب ولادت او هم بوده است پس از هفت روز بیماری درگذشته و شعرای وقت برای او مرثیه ها و تاریخ ها سروده اند از جمله خواجه ضیای کاشانی گفته است

زین جهان میرزا ابوطالب چو رفت | گفت ناگه از نزول حادثات | خواست گریان خاطر آزرده ام | روح الله تعالی روحه ۹۸۰
با هزاران آرزو سوی بهشت | شرح حال از خاک و بالینش نخست | از خرد تاریخ آن نیکو سرشت | سر بسر لوح مزارش او نوشت

و تقی الدین گوید از تاریخ اخراج حساب جمل تاکنون تاریخی بزبان عرب بدین خوبی ساخته نشده ــ ضیاء الدین محمد کاشانی هم تاریخ فوت او را چنین گفته است :

چو شد میرزا ابوطالب سوی خلد | پی سال وفات او خرد گفت
از این محنت سرای دیر بنیاد | نهال عمدة السادات افتاد ۱۹۸۳

و نظر محرر سطور اگر توجهی و رابطی تاریخ راه نیافته باشد حماسه است زیرا حروف حاضر تاریخ ۱۶۸۳ را نشان میدهد

اشعار سنجی با اشعار ابوطالب طباطبائی تمیم وی که ترجمه او در حرف الطاء خواهد آمد در تذکره روز روشن و خیلی کونا اشعرا مخلوط شده

کلیه اشعار سنجی بقول تقی الدین اعم از قصیده ــ غزل ــ قطعه ــ تاریخ ــ معما بالغ بوده هزار بیت است ، از اوست

هر چند ملال بر سر من بیش آید | هر لحظه گر آید غمی از نو بدل این | گر از کف خنجر انجم از لطف | از نرگس بیمار تو دو دم که مبادا
از عهده صبرم نتوانم بدر آید | با هر صلحی نتوانم که بر آید | برگ لاله خونی گرود و از چشم تر آید | اندوه دلم برق کباب جگر آید

و له

کوی عشق است این نه جای زهد و طامات این | آنکه از جور مئی سپیده روزم نداشته است | بر نگردد هیچکس نومید از این در خویش را
دامن آلوده بیاید خرابات است این | کرده های ناپسندم را مکافات است این | هر چه داری مفروش اینجا خرابات است این

با هر خیال خوب نشسته ست شطر محبت سنجی | باز در کوی محبت خسته سرگردان کیست | کیست یارب سایه بار زده بر مار حنی
پر شور فغانی باشد بازش ماتم است این | غمزه تعلیم از که دارد ناز در فرمان کیست | شورش اهل محبت بر در دکان کیست

از سینه محبانه بر مهر و وفایش بسته دل | شور محشر گرم میبینم نمیدانم که باز
آسمان لیک بآه دارد در کمینش جا گرفت | از شهود محبت پرسش دیوان کیست

و له رباعیه

مهر تو جهانیان بجان میفروشند | یکذره محبت تو بعبید جهانی میفروشند | چیزی که به صد جهان خریدند هرگز | آنرا بدو گیتی نفروشند

سرحال ــ نام وی در غالب از تذکره ها ذکر شده حتی اسم او را محمد سعید و برخی سعیدا نوشته اند و نیز معنی و برا از قوم لهود و برخی نصاری نوشته اند گویند حرف اسلام آورد و پای براری عرفانی نهاده و سیمی کاشان را ترک نموده به هندوستان رفت اگر از اشعار این عارف و شاعر بزرگ غیر از آنچه در این تذکره منظم میرسد شعر دیگری در دست نیست لکن از همین مختصر بقدرت طبع و علو فکر و سعه صدور

فوت متقدر الشعرا نام او را سرمد رشته است

زیر صفحه ۱۰۷

(۱) مدرسه صفویه : مولف کتاب النقض در یکجا نام این مدرسه را صفویه و در جای دیگر صفیه ضبط کرده و بنا آن را صفی الدین کاشی خال صفی الدین المرتضی بنسبت و تسمیه صفیه درست تر بنظر میرسد لکن مدرسه صفویه مشهور است

(۲) مدرسه مجدیه : ملکی است از آثار مجد الدین (که معروف بصاحب مجدالدین بوده) و بنا قبه و بارگاه ابوزید علی بن کدان که در مشهد او و مخال آن ساخته شده و امروز اثری از این مدرسه بر مجهول است

(۳) مدرسه شرفیه : بنا آن ملکی قریب بیتین شرف الدین انوشروان بن خالد کاشانی است که بتصریح آثار الوزراء و تجارب السلف در اثنا ایام وزارت المسترشد بالله خلیفه عباسی و در اواخر وزارت سلطان مسعود بن محمد سلجوقی بوده است و بسال ۵۹۰ که موقع تالیف کتاب النقض است در کوی آن واقع بوده

بهر و شاه محمد انام ولف تجارب السلف که جنبی قبر از آن بود تاریخ حق (یعنی قبر او ۷۲۴) از قول برادر حضرت سیف الدوله امیر محمد حاکم کاشان بعمر رشیده است که در کاشان مدرسه نیکو ساخت و کتابهای بسیار واحداث برآن مدرسه وقف کرد و آن که در ۵ محرم ۷۲۴ ستکه شنیدم که آن مدرسه خراب شده و کتابخانه برانداختند ، خواجه رشیدالدین بنا را پالمهر کاشان در یکی بنیم

۴ ــ مدرسه عزیزیه : این مدرسه تا قرن ششم هجری که کتاب آثار الوزراء تالیف یافته برپا بوده و از ابنیه عزیز الدین بن ظهیرالدین اسعد الکاشی است که بقول مولف آثار الوزراء وزیر سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی بوده و بنیاد الجواد است اثر در بلاد عراق لیب را حواشی

۱۰۷

اثنوی مدح خواجه ثانی الاحد و ... ستایش پادشاه و اشاره بصلاحیت شاه طهماسب درج گردیده که ابیات ذیل از آن قصیده است و نگارنده سطور جز این اشعار شعر دیگری از آن جناب بدست نیاورد

خواست حضرت والی چون رایت اقبال | سوی شرق با خسروی جلال وجمال
یمینش اندر یمین و یسارش اندر یسر | سعادت اندر پیش و سلامت از دنبال
سپرش اندر حکم و سحابش اندر امر | حبابش اندر حکم و مهابش اندر بال
از آن سعادت موفور طالع مشکور | محن گزید فنا و نقش گرفت زوال
زمین نیمروز خبر از نمایش اختر | محن نیمروز خبر از جهان دو حصال
اگر نه اختر برای او نفروزد چهر | اگر نه گیتی بطبع او گشاید بال
فلک با اختر گردد چو مرگ اختر خوار | سپهر بود هر آید چو جادوی تمثال
چو با سعادت نشسته بود اریکه ملک | اثر نبود ز محنی و خبر نشد ز وبال
زمانه از در بهاش بر کشیده درفش | سپهر از در فرمانش بر زده است دوال
حدیث شاه بی توصیف از عدد و شمار | ز داستان خراسان بیاد ریم تعال
سپرده راه خراسان شهنشه اسلام | پی زیارت نور هدی و مهر کمال
امام هر دو جهان مقتدای جن و بشر | که هر دو عالم او را تنعمه اندر مال

تذکره خوشنویسان الشعرا

سپهری ــ نام وی ملا جمال بوده و فقط نام وی در تذکره روز روشن با ابیات ذیل ثبت شده

ز بزم وصل تو شب بر نمی توانم خاست | که بیم هجر تو سر در کنار من دارد

کام اغیار تو شیرین شکر خند کنی | تلخ کامان غمت را به جگر سند کنی

روز روشن

سنجی ــ نامش میرزا ابوطالب و تقول تقی الدین کاشی فرزند میرزا علیا (مجدالدین علی) بن میر شرف الدین حسینی طباطبائی کاشی است که از بزرگترین رجال و سادات کاشان در عصر شاه طهماسب اول بوده است و حق شده در جلد اول این تألیف (تاریخ کاشان) و در مبحث مربوط بمزارات کاشان آل عبا علیهم السلام راجع بوی شرحی نوشته ام ــ سنجی بتصریح تقی الدین

کاشی

مهر تو جهانیان بجان میفروشند | یکذره محبت تو بعبید جهانی میفروشند

سرحال ــ نام وی در غالب از تذکره ها ذکر شده حتی اسم او را محمد سعید و برخی سعیدا نوشته اند و نیز معنی و برا از قوم لهود و برخی نصاری نوشته اند گویند حرف اسلام آورد و پای براری عرفانی نهاده و سیمی کاشان را ترک نموده به هندوستان رفت اگر از اشعار این عارف و شاعر بزرگ غیر از آنچه در این تذکره منظم میرسد شعر دیگری در دست نیست لکن از همین مختصر بقدرت طبع و علو فکر و سعه صدور

فوت متقدر الشعرا نام او را سرمد رشته است

انوری صبح خوبت ثانی الائمه و بقیل ستایش پادشاه و اشاره به صارت شاه بخراسان درج گردیده
که ابیات ذیل از آن قصیده است و نگارنده سطور جز این اشعار دیگری از آن جناب بدست نیاورد

نواخت خسرو ایران چو رایت اقبال	بسوی شرق با خسروی جلال و جمال
یمینش اندر یمن و یسارش اندر یسر	سعادت اندر پیش و سلامت از دنبال
سپهش اندر حکم و سماحتش اندر امر	خدایش اندر چتر و جهانش اندر بال
از آن سعادت موفور و طالع مشکور	مرا گزید خدا و ندید گرفت زوال
فتن همیزد خراز نمایش اختر	همی نمود خراز حبان دو خصال
اگر نه اختر برای او فرود چرخ	اگر نه گیتی بطبع او گشاید بال
فلک باختر گردد چو مرگ اختر خوار	سپهر بر دهر آید چو جادوی قتال
چو با سعادت بخشست برای که فلک	اثر نبود زمحن و خبر نشد ز وبال
زمانه از در بیانش بر کشیده درفش	سپهر از در فرمانش بر زده است دوال
خدیو شاه برونست از عدد و شمار	ز داستان خراسان بیاوریم مثال
سپرده راه خراسان شهنشه عجم	پی زیارت نور هدی و مهر کمال
امام هر دو جهان مقتدای جن و بشر	که هر دو عالم او را نهفته اندر مال

تذکره حوقیه الشعرا

سپهری - نام وی ملا جمال بوده و فقط نامش در تذکره روز روشن با ابیات ذیل
ثبت شده

زبزم وصل تو شبی برمنی توانم خوابت	که بیم هجر تو سر در کنار من دارد

کام اغیار تو شیرین شکر خنده کنی	تلخ کامان غمت را بچه خرسند کنی

روز روشن

سخی - ناشی میرزا ابوطالب و بقول تقی الدین کاشی فرزند میرزا علیا (مجد الدین علی)
بن میر شرف الدین حسینی طباطبائی کاشی است که از بزرگترین رجال و سادات کاشان در عهد
شاه طهماسب اول بوده است و من مبده در جلد اول این تالیف (تاریخ کاشان) و در مبحث
مربوط عزاداری خامس آل عبا علیه السلام ناچیز بوی سرخی نوشته ام - سخی مصرح تقی الدین

(حاشیه:) کاشی

(برگه‌ی ضمیمه:) ... که مگوید و رنگان ... خرنیزی سید و مشهور است - سخی این مدرسه نیز معلوم نیست

... فرید ایام خود بوده - در اوان
... را سیمعانی و نوازش میکرده
... است او هم بوده است پس از هفت
... تعالی روحه
۹۸۰
... مزار او نوشت
... محمد کاشانی هم
... وفات او خود گفت
... اسادات اتحاد
۱۹۸۳
... شعرا محفوظ شده
... تو دودم که مبادا
... که ابر جگر آید
... از من در خوشی درا
... با خرابات ستانی
... با نار حسن
... دردکان نیست

سرهد - ... موسوی و صفی اسم او را محمد سعید و برخی سعیدا نوشته اند و نیز معنی وی را از قوم یهود
و برخی نصاری نوشته اند و گویند چون اسلام آورد پای براه عرفان نهاد و سیر کاشان را ترک نموده بهندوستان رفت او از اشعار
این عارف و شاعر بزرگ غیر از آنچه در این تذکره بنظر میرسد شعر دیگری در دست نیست لیکن از حیث محتد تقدت طبع و علو فکر و سعه صدور

(حاشیه:) موت شاعرانشرا نام او را سرمد گیم بر شمار است

وی توان بی برد صاحبان تذکره نوشته اند که چون سرمد اسلام آورد و موفق در محضر علما و عرفای ما نند میر فندرسکی
و صدر المتالهین و غیره تلمذ نموده مجذوب طلق گردیده انچه از اسباب دنیوی داشت تاراج داده و سر به بیابان نهاد و
بهندوستان رسید و در دهلی آرام گرفت و چنان از قید تکلف عاری گردید که عریان و مکشوف العوره در کوی و برزن می گشت
محمد دارا شکوه را ارادتی زاید الوصف بوی بوده است اما قاضی متعصب و جامد دهلی موسوم ملا عبد القوی که اهل ماوراء النهر
بود با سرمد کینه میورزید ولی از بیم دارا شکوه قدرت آزار سرمد را نداشت تا آنکه برادر کهتر دارا شکوه بسلطنت رسید
و چون او نیز قبل از این در کینه سرمد با قاضی همدم و همدل بود قاضی را در ایذای سرمد آزاد گذاشت قاضی کشف
عورت سرمد را بهانه کرده ویرا طلب داشته و گفت تو با این عالم فضل و کمال بچه علت برخلاف شرع چنین میکردی
سرمد در جواب قاضی را مطعون ساخته گفت (شیطان قوی است) و این اشاره بقاضی بود قاضی خشمگین شد سرمد
مرتجلاً در جواب او چنین گفت: خوش بالائی کرده چنین پست مرا | او در بغل من است و من در طلبش
چشمی بدو جام برده از دست مرا | دزدی عجبی برهنه کرده است مرا
قاضی حکم بقتل سرمد داد اما پادشاه ویرا منع نموده گفت این معنی دلیل ارتداد نیست ولی چنانکه میگویند این مرد کلمه
طیبه تهلیل از زیاده از (لا اله) نمیگوید ویرا باداء تمامی کلمه تکلیف کن چنین کردند و سرمد همان لا اله را گفت و چون
با او گفتند نفی و اثبات را تمام بگوی گفت من هنوز غرقه دریای نفیم و بمقام اثبات نرسیده ام چرا دروغ گویم و همین
مسئله را دلیل کفر و ارتداد وی قرار داده او را بقتل بردند شاه اسد الله ای که از دوستان سرمد بود خود را بوی رسانیده
گفت تو با یک قطعه کرباس توانی دهان قاضی را بست و نیز او را باداء تمامی کلمه تهلیل تکلیف کرد سرمد در جوابش گفت:
عمریست که آوازه منصور کهن شد | من از سر نو جلوه دهم دار و رسن را
تا تقدیر سر از بدنش جدا کردند و جدا از حلق
سر بریده او سه مرتبه گفت (الا الله) و این واقعه در سال ۱۰۷۰ بوده و بقول مولف تذکره حسینی صفوی در صحن
جهان آباد در دروازه شرقی روی مسجد جامع دفن گردیده است مولف شمع انجمن گوید چیزی که بیشتر سبب قتل سرمد
گشت این رباعی است که در انکار | آنکو که سر حقیقتش باور شد | ملا گوید که بر شد احمد بفلک
معراج گفته: | خود پهن تر از سپهر پهناور شد | سرمد گوید فلک باحمد در شد
مولف دبستان المذاهب در تعلیم چهارم از کتاب خود راجع به سرمد چنین گوید (نامه نگار را با بهودان دانشمند و احبار ایشان
اتفاق صحبت فتاده انچه در کتب احبار بود از عقاید ایشان بدان ملتفت نمیگشت زیرا که در علم کامل است و از جست پرورش جد دانا
در سال ۱۰۵۲ چون بحیدرآباد رسید با محمد سعید سرمد آشنا شد و او در حیل از نژاد دانشوران بهود است از گروهی که ایشان
را ربانیون گویند بعد از اطلاع بر عقاید با تحقیق و قرائت تورات مسلمان شد و علیات در خدمت خود مذهب ایران چون ملا صدرا و میر
ابو القاسم فندرسکی و جمعی دیگر خوانده اما بر آئین تجار از راه دریا عازم سفر هند شد چون شهر تته رسید عاشق (ابهی چند) هندو

(حاشیه:) میری شد
ورست از همه چیز باز
داشته چون رسا سیان
برهنه مادرزاد شده
بر در سرای معشوق
نشست پدر مطلوب
بعد از اطلاع بر پاکی
عشق سرمد سرمد
را بخانه خود راه داد
و پسر نیز تعلقی باو
بهم رسانید چنانکه جدا
از او نمی توانست
خوانده شد و توریة
و زبور و کتب
عهد عتیق را نیکو
یاد از سرمد خواند
(ترجیع که باید
بر گفته و در جای دیگر
دیده ام است ...
نمیدانم در دین دور
کنی در دیر و خدایم
ابهی چند است یا
غیر)

این بیت | از آن هندو پسر است:

هم ملیح تو تا نم هم کشیش و ربانم	رب یهودانم کافرم مسلمانم

سرمد را اما گویند با بیرون آمد این بیت در بین امرائیل پوشانیدن عورتش ضروری نبوده و
از سرمد شنیده شده که اشیاء بیعنی تو در آخر عمر برهنه بوده و سرمد خدا و نداشعار نیکو
داشت چند بیت از اوست

سرمد که بجام عشق مستش کردند	خواهند سر او از شرع مستش کردند
میخورست خداپرستی و هشیار دوی	مستش کردند و بحث پرستش کردند
ای آنچه تو شکسته خاطر گل سبح	باطن همه خوف دل و ظاهر گل سبح
ذات منزه تو آسمی ندوش که بلخ	اول گل ندره است آخر گل سبح
آنذات بزرگ گنبد ازرق جنت	نا قبحت شده که بجی سلان جنت
حق باطن نزهت با ملحق جنت	آنذات بجی سود و بحرشق جنت
ایزدید توازدوی نورنا خورشید	چون حسن نکوئی خیت ی سجید
این سنگ گران برو بجنید از جای	و آن سنگ سبک برو با نلاکه رسید
در کعبه و بتخانه سنگ اوشد و چوب او شد	یکجا حجر الاسود یکجا بت هندو شد
سرمد که بلند است بر پوای ندرخوارد	باریش گل بت دگر الیکه شت نورفرازاست

در مدح شیخ محمد خان پیشوای دارای نامدار عبد الله قطب شاه گفته است

ایکه معار عرش را دایره عظیمه	کرده تجربت توصمیم چو سپهر ذری
سنف نهار و ارکی تمام هی نیست	کو بجای برقطب چون سقف نهار چوری

شیخ بمجعت سرمد رغبت نموده روزیکه نگارنده با سرمد هم از حضار بود ما جوان نای کرستانی
شیخ میگوید گفت منقریب شیخ آنچه اندوخته باشد گذاشته ترجمه سفر آخرت خواهد شد و
میر محمد سعید سرمد بعد میرنعمه والا ترقی خواهد نمود در همین سال شیخ منعم بج از حیدرآباد
روانه شد و در ۱۰۵۹ در بندر مخا روی از شیخه نی به محیط اطلاق پیوست - انتها
اشعار دیگری که از مولانا سرمد موجود است مولف تذکره اضافه و این است

هم چه دو دا اضافه کاخم مار خود برسید	دست تا در گوفتی من که تیشن خوش رسید
انگل سوخ دوروزی بجا باش دیرو	شد جوان و بنده نیست که یاد ازگیاست

(حاشیه:) × ابیات این غزل ... درین ... ۱۰۱۰ ...
تاریخ قتل سرمد ... ۱۰۷۰ ...
آن ولیس ... که از ...
از ... و ... ۱۰۷۰ ...
نسخه خطی لغرا ... را جزو ... سرا ... است

هم از سروده است

هر مدحی است خامش و درد سر کسی | نیز نیست جز لب خامش درد سر کسی
می خواست که زیبغ کشد بر بام عید | گاوی شده میان خامش درد سر کسی

ایضاً

آنکس که ترا تاج جهانبانی داد | ما را همه اسباب پریشانی داد
پوشید لباسی هر کرا عیبی دید | بی عیبان را لباس عریانی داد

ایضاً

شوری شد و از خواب عدم چشم گشودیم | دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم

ایضاً

سوخت جان و هم تماشا را ببین | کشته جان جرم مسیحا را ببین
زنده کشتن جان نماشد دیده | گر ندیدستی بیا ما را ببین
ایکه از دیدار یوسف غافلی | داغ یعقوب و زلیخا را ببین
ایکه از روز عدم در حیرتی | یکزمان آن روی زیبا را ببین
شاه درویش و قلندر دیده | شیخ مدرسهٔ رسوا را ببین

از مرآت الخیال

خوش آن بخش که او را ز نظر عیان کردم
دل آن بر طبیبه از شوق دلسا بدر کردم
در نگه خیر نه

گرچه غیب چو شود دیده بپوشم از خویش | پرده کشد نه درد چو شود آفتابگیرم

چون نسبت کشف و کرامات بوی میداده اندگفته است

بو سر مد برهنه کرامات تهمت است | کشفی که ظاهر است از او کشف عورت است

ایضاً

تنگی است لب چون شکر شی | سوان رخت بقربان سرشی
وصف خوبان خوش است | داغ زنند ندید بد رشی

وله رباعیات

سرمد غم عشق بوالهوس را ندهند | سوز دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که یار آید بکنار | این دولت سرمد همه کس را ندهند

سرمد گله اختصار باید کرد | یک کار از این دو کار باید کرد
یا تن برضای دوست می باید داد | یا قطع نظر ز یار باید کرد

در سلخ عشق جز نکو را نکشند | لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز | مردار بود هر آنکه او را نکشند

سرمد گر شش وفاست خود می آید | گر آمدنش رواست خود می آید
بیهوده چرا در طلبش میگردی | بنشین اگر او خداست خود می آید

سرمد چه ظلم را که در وا کردم | در شام درر چه سحر وا کردم
هر چند که خواب راز سر وا کردم | دیدم همه خواب تا نظر وا کردم

در مذمت تنباکو گوید

تنباکو چیست آفت برگ امید | گلخن همه اشیاء نکو را بی دود کشید
از تنباکو منع تو از بهشت گفت | از دود اگر خانه تو را گرد سپید

= تذکرهٔ سرخوش، ریاض الشعرا، نصرآبادی، حسینی، مجمع گلشن، خوشگو =
= ریاض الشعرای، شمع انجمن = صبح گلشن – ممات الخیال – مخزن الغرائب – گلزار سرمدی کلیات

سروری – نامش محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی است، صاحب فرهنگ (مؤلف فرهنگ) مرحوم نصرآبادی گوید وی
بغیر از ربط شعر تتبع لغات فرس هم نموده چنانکه فرهنگی در آن باب نوشته سهل و
مختصر است اگرچه عیوب اشتباه بسیاری در لغت واقع شده اما خیلی زحمت کشیده

نسخه که حالا ان نوشته سهل و مختصر است اما در حدیکه در لغت فرهنگ میرجمال الدین انجو
داخل [illegible] نوشته **مؤلف عرفات العاشقین** (تقی اوحدی) گوید سروری در
اوایل حال در اصفهان کاشی میکرد در صد آن که داخل جرگه سخنوران شده آنقدر از پی
شغل بخار است که از نام نفس آرزده میشود و نیز گوید در موقعی که درسال هزار سلطان
ما درحل لغات دری و فارسی تألیف مینمودم به سروری کرانی آمده بحاکم عراق حکایت نمود
حاکم او را گفت اوحدی چه حاجت توافق کرده گفت نه گفت لغات ما جز که تو جمع نکرده
انان قرباشد و او برده باشد حاکم گفت توافق یافته او نیز بیت آورده و لی در پی آنکه
مرقعات لیلی و قطی خوب نبوده اگر تحسین و تصحیح او از طریق انصاف خارج شده واز
وی شعری منها نموده

نام کتابش مجمع الفرس سروری است چنانچه خود در دیباچه فرهنگ گفته است (کرده توفیق چو
داد امانش مجمع الفرس سروری نامش) ولی در بعض نسخه اصل کتاب معروف بفرهنگ
سروری است (چنانچه خود درلغت دوزبان مروری بود بحاکم عراق شکایت میکرد که چرا سروری
نام کتاب را که در لغت فارسی نوشته عرف نهاده است) تاریخ تألیف فرهنگ نمود ۱۰۰۸
میباشد والحق از این شرحی که بزبان پارسی نموده جای وارد نام اورا صدرلطف مروان بزرگ
آن خیر واد خایم دیوان شعری از او شنیده شد اما این است

پیش ازین مهرو ری سرزنش چون نوراندیست | که شتوا نکرده نهان زیر گل خورشید تابان را
سروری شد جامه فرمایش اشنام ولی ترم | که آسیبی رساند از کرانی پای جانان را

روبی چو برتر زلف دیدم | گفتم صبحی نهفته در شام
یا چهاردان چشم سنگش | خورشید نگنده اند در دام
صحرای محبت منزل گرفتم | چو حوا کرده غم در دل گرفتم
دم زدن بیستی دامن جانان | حسنی دامن قاتل گرفتم
لب فرو بستیم اما نه زحرف آشنا | کس درون خانه نگذارد و کلید خانه را
اشکم که از درون دیده شد آئینه خاک | پر گوهر نادر گشت گنجینه خاک
از شعله آه در دوزخ افروزم شرف | دریا ماند داغ بر سینه خاک

ایجی توضیح باید در صفحه بعد د ۳ از سعدالدین نوا کو ...
[illegible]

سحابی

[illegible]

وحیز از سروده است

بیا کوه شاید بیان نشین
بیا بی و بیاد چیره جانان نشین
هر کس مجنون و درد غم تو دارد
از قوی جگر بالای گریبان نشین
وز پیغ ضیاء خوان ازوی در تذکره ها آورده
کاشی درج کرده است

+ و طبع قطع و یقین سعدالدین مذکور
سعادی شیخ سعدی علیه الرحمه است وحکایتی
نیست که راجع به عقل و عشق نظما از
شیخ سئوال کرده و شیخ در رساله عقل و
عشق را در جواب وی نوشته و سئوال
و جواب مذکور در مطبوعه رسالات شیخ
موجود است

باوجه طلب جانان چو زدنی | کس را نشود تمام مرغان مسکن
چو نوشته که گشود رخش تا حناد | سر حد قدم راست دوی چو سوزن

= تذکرهٔ نصرآبادی، خیر کلزاشرا، عرفات، فرهنگ سروری، مجمع گلشن =

سرتی – (جیرتی) از شعرای خیبر حیث جارچست، از اوست :

بود شوق چو شیرین در دعلی و نهاد ... | جستن کوه کن بزور عشق و شواری نوشت
از بخت سیه روز خیالم که چو شمع | پروانه نیاید بر جود را بچراغم
خورشید مثل چیدن بهمی تو بیرون | بیش از همه مذکوری تو عیانی گمباید

= خیبر حیث نهار =

سعدالدین نظری – نام وی فقط در تذکره میخانه عرفات العاشقین ذکر گدا از زمان جات
او ذکری نشده یکی در تمیل و جلی دوی بعض نسخ رانده و گوید استادان زمان شاگرد
او بوده اند و هم گوید شاید خال ادیب نظری باشد (و چنین بنت زیرا احتیاطی که شده
دست حبیب حاضر جدان سنت یاد کرده هم جای تردید باقی هست که سعدالدین شاعری
دیگرست و مطوعات سکب اشعار وی با ادیب نظری و برادرزاده بیهی که او نیز معروف
بادیب نظری هست تفاوت کلی دارد) از اوست :

ز ماسی فضل و هنری خواب می بینم | خیال سیاه چیره تر خواب می بینم
مگر چراغ اکابر فرو نشست که من | ز دود در رخ دنیا غباب می بینم
چه معده ایست که در ایاب مغز اسب و درود | ز بیت غصه و غم در عذاب می بینم
چه شد که بر سر آب میرنگ اهل هنر | حباب پر شده را چون حباب می بینم

وله

ای خامت ما چرخ بلی نیرپر | گو د وا حضت را کشیده شاه انجم در جبر
دیده آکه چه هیفت نشان پای بیرر | از تیغ رای دشمنان تو بر روی جو

سحابی : انجا شید قبل بالحاق شود

= تذکره عرفات العاشقین =

سنجر – از شعرای بزرگ و مشهور کاشان است که جمعی از جهور وی در هندوستان گذشته
نامش میر محمد هاشم و فرزند ارجمند میر حیدر معمائی است که نامش در حرف الراء یاد شد
تاریخ تولدش بنابر ماده تاریخی که مولانا محتشم فرموده و در دیوانش موجود است ۹۸۱

تاریخ تولد سنجر ۱۱۹ دیوان محتشم نام [illegible]

میباشد وگویا اولین فرزند میر حیدر است، وی در سن ۲۴ سالگی و در حدود سال هزار هجری بهند
رفته و در اثر که جزو شعرای جلال الدین محمد اکبرشاه درآمده واز آن پادشاه خرده پرورنوازش
و تربیت بسیار یافته گویند بحکم پادشاه تخلص خود را فراق قرار داد ولی بعد تخلص شعریکه
پادشاه چون دید شعرمعمی اولیه خود را اختیار میدادند و برا هرایی اینکه او گذشت و بولا باسلک
قلی که در خدمت عادلشاه بود دختر خود را بازدواج سنجر دادی و خلاصه موقعا در خدمت
اکبرشاه سیر بود ولی بواسطه تجرع مدام در بعض اوقات سخنان ناروا گفت و خاطر پادشاه
اندوهنجید ه او را بگوجیت فرستاده در بعض راجع در نهایت نشد مجبوری ساخت – سنجر قطعه
در مذمت ان آن حرکات ساخته که در بعض نسخ اشعار وی درج خواهد شد خلاصه جرم ازا
خلاصی از حبس جو کن رفته در سلک مدیحان ابراهیم عادلشاه درآمد و در خدمت او اعتباری
تمام یافت و در انعکس وقتی سخنان وی بگوش شاه عباس رسیده [چیزی] منتشر و مشتهر گردید و بعضی اشعار او را
که ایران رسیده بود در بعض شاه عباس کبیر خواندند و جون آن اشعار در خاطر حاجی
اثر کرد یا حضار وی بایران فرمان داد و عادلشاه نیز درا استمال امر تمکین ایران
اقدام و وسایل سفر سنجر را فراهم ساخت ولی قضا و قدر کار خود کرد و در حالی که سازمند
میشود بواسطه ترک شراب که مدتی بود ترک گفته بود بمرض اسهال مبتلا گردیده انچه
اطباء معالج دیدا بخوردن شراب تکلیف نمودند قبول ننمود تا جاجه مرگ در کشید گویند دوروز
قبل از وفات در جواب طبیبی که وی را بخوردن شراب امر می نمود گفت

گو شد زسرم روا نه هست و گو شد | شد لب ساغر کم و سکه گو شد

در موقع وفات سن وی چهل ویکسال بوده و **باقر خورده** شاعر هم شری او تاریخ ارتحالش
چنین گفت :

سنجر ز سر نهاد تناق سروری | بی پادشاه ماند جهان سخنوری
تاریخ او بتعمیه گفتم برآمدش ۱۰۲۱ انکه پادشاه نقش چتر سنجری

کشف معمائی فوق : تاریخ پادشاه سخن است وچتر عبارت پادشاه سخن بای اول
عبارتست که اگر دارد گذارند چتر است بنابراین اعداد پادشاه سخن که ۱۰۲۳ عدد است چون
ای اول آن ۲ افکنده شود و عینی ساقط گردد مطلب حاصل است ،

المجملیکه مؤلف تذکره میخانه گفته است منظومات میر سنجر بسیار است و دیوانی که از او در آنجا

[illegible]

سهیل –

[illegible]

نا شد نه از اشعار ... تاریخ وفات ...
دیگری در درست است بتبعیت ابیات ذیل
از قدام – ابیات ذیل
ز دانه تنه تاب خود قرار داده

گشت آخر بغواز عرش جانان ماوای من
کعبه دل شد مقام شاهد ترسای من
چار هست کوفت شد در هشتمین فردوس عشق
کعبه شد بتخانه و دیوانه شد سودای من
تا دارا از شب در صومعه دل برفروخت
سوخت شرخود هر چه پیدا شد در عالم نهان من
بی نظام از همی فرو دیر گوش خرد
ذات حق لبیک گوید خاطر شیدای من
زین بیخی بر خاکی شد معراج ما
عرش دل شد مرکز قوسین اولی و ادنی من

بقیه درحاشیه صفحه بعد است

همه آوری شده درحدود ۱۲ هزار بیت است و نسخه مرقت دیوانش درحدود ۲۰۰۰ بیت از وی در
نزد این ناچیز موجود است [illegible] زیارت نموده ام و او راست

معذرت نامه که قبلاً بدان اشاره شد

معذرت نامه از من بجزای پاره‌ها | گرد زمان برسگک [illegible] از روی رها
کای بخورشید چراغ تو فروزنده فروغ | وی سپهر تهی [illegible] تو رسانیده صدا
دوش [illegible] آمدم آنجا که تو [illegible] | [illegible] طرب حرم و شادی زقفا
نیمه ره چه خوردم دوی بود بر خوردم | گفت کای نامه‌ها [illegible] راه صفا
[illegible] ذوق کجا سرودی او مطلب چیست | گفتش بود [illegible] و خورشید لقا
گفت زنهار که باره [illegible] | کز تو خاطر شود [illegible] ز نوا
اندرم سرو تو و [illegible] | سرو در معذرت جرم تو [illegible] با
دست برو [illegible] تو [illegible] | کز تو اینها [illegible] لا حول و لا
[illegible] | [illegible] گفتمش ای عربده را
[illegible] کز کاسه مخمور خوردم | من کجا حوصله ساغر جمشید کجا
[illegible] حوصله و ساقی او دریادل | پرچم [illegible] نگنجد دریا
گرچه معقول [illegible] ولی | [illegible] خانم [illegible]
[illegible] تو عنایت [illegible] | [illegible] حبیب تنها
[illegible] کردم که [illegible] جام | [illegible] بوسه صبا
[illegible] از پرده شرم | [illegible] که بیا
[illegible] | [illegible] و [illegible]
[illegible] سازی عجب | [illegible] طرب [illegible] صبا
[illegible] | [illegible] صبا

ولــــه

حسن تو در حساب نیاید [illegible] | کی از [illegible] حباب بود آفتاب را
[illegible] | [illegible] گنا یی را
[illegible] | شمع سحرم [illegible] و [illegible] مدام

[illegible]

[illegible] توفیق گشت
شد تمام [illegible]

ولــــه

ابیات [illegible] فرموده است ـ
[illegible] بگو ری
[illegible] سیمای او
[illegible] ادوم نزن
[illegible] جدا عنای او
هم [illegible] ادوم پای او
هم [illegible] اعضای او
[illegible]
هم [illegible] او
[illegible]
هم [illegible] آشنای او
[illegible] اقتباس ـ

[illegible] | [illegible] سکند

خوشگو قمشه‌ای: [illegible] تمام از خوشگو [illegible] اصفهان که معروف [illegible] سیم [illegible]
[illegible] نامی مانند [illegible] و دیده [illegible]
[illegible] مانند [illegible]

[illegible] | ز چشم [illegible]

ولــــه

[illegible] | اگر [illegible] شود پیدا
[illegible] | [illegible] فراخ
[illegible] | [illegible] فراخ

ولــــه

گویا [illegible] آماده [illegible] باشد | [illegible] چه باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد

ولــــه رباعی

[illegible] | [illegible] نزدیم
[illegible] | [illegible] نزدیم

= تذکره [illegible] ، سفینه خوشگو ، [illegible] ، آتشکده ، [illegible] =

سیف ـ (میرسید) [illegible] درج شده و ابیات ذیل را [illegible]

[illegible] خواب مرا | [illegible] خواب مرا
[illegible] | [illegible] خاک
[illegible] | [illegible] کن
[illegible] | آسمان دیگری میداشتم
[illegible] | [illegible] میداشتم ـ [illegible]

[illegible]

سیمای نطنزی ـ [illegible] که شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] (میرزا [illegible] خان) نیز

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] محتاج
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] حاج
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] محتاج

[illegible] که [illegible] «

[illegible] : [illegible] یا
[illegible] حرام است » = [illegible] =

حرف السّین

شاپور ـ [illegible] دیوان کاشانی است [illegible]

[illegible] | [illegible]

از یک مثنوی او است

[illegible] | [illegible] بود
[illegible] | [illegible] است
[illegible]
که در سال ۹۴۶ [illegible] =

شاه باقر ـ (ملا شاه باقر) مرحوم [illegible] : از اهالی
کاشان است [illegible]
[illegible]

سید کوهکن : [illegible] و تاریخ کاشان [illegible] واقعه
[illegible] نامی از [illegible] بوده ام ـ نامش سید محمد [illegible]
[illegible] (که وجه تسمیه و شهرت او را
[illegible]) [illegible]
[illegible]
[illegible] حاج
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سعد کاشان
[illegible]
[illegible] :

[illegible] | [illegible]

ولــــه رباعی

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] باید کرد | [illegible] باید کرد
[illegible] | [illegible] باید کرد

= تذکره [illegible] ، سفینه خوشگو ، تذکره [illegible] =

شاه حلاج ـ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ـ «

شاه رشید ـ [illegible]
[illegible]
[illegible] سال ۱۰۴۶ [illegible]
[illegible]
[illegible] :

[illegible] | [illegible] باید
[illegible] | [illegible] باید
[illegible] | [illegible] را

= تذکره [illegible] ، سفینه خوشگو =

شاهین ـ [illegible]
[illegible]
[illegible]

شجاع — از شعرای مشهور کاشان است زبان خود بوده و طرز جدیدی را در سخن پیروی می‌نموده [illegible] و آهنگی در چشم داشته [illegible] بشجاع [illegible] بوده و با آن [illegible] زبان [illegible] بوده و با تمام شاعری از جمله اساتیدی چون مولانا محتشم و وحشی کرمانی [illegible] می‌نموده و تمام ارباب تذکره [illegible] وی [illegible] زبان [illegible] تقی الدین کاشی مولف تذکره خلاصة الاشعار که از دوستان [illegible] اواخر همراه بوده است شرح حیوتی را جع باو نوشته و [illegible] مدح [illegible] بوده و حتی سعید است [illegible] ساخته چون ترجیع تقی الدین [illegible] که از او نوشته شده [illegible] خلاصه نموده درای [illegible] درج می‌نمایم : ([illegible]) [illegible]

[illegible]

چون بود شجاع نادره آن زمانه — مشهور بطرز تازه و آوازه

گر زان پی تاریخ وفاتش گفتم ۹۸۱ — صد حیف از آن صاحب طرز تازه

ولقب در شاعری صاحب شیوه است که کم کسی باین طرز سخن گفته دیوان اشعارش قریب به [illegible] است انتهی سایر اصحاب تذکره نیز معمولاً از تقی الدین [illegible] آنچه راجع بشجاع نوشته‌اند ماخوذ از تذکره تقی الدین میباشد ، ماده تاریخی راجع بشجاع در ضمن اشعار **فوقی** **کاشی** ملاحظه شد [illegible] [illegible] که معاصر [illegible] را واداریم [illegible] [illegible] ثبت [illegible] درج [illegible] نشد لیکن تاریخ دیگری که معاصر [illegible] حماسی ساخته و در آن خط به تخلص زبان شجاع اشاره نموده ثبت می‌نمایم

هر چند شجاع کاشی آمد	اما بزبان خوش سخن بود
[illegible]	بلبل گفت تخلص بلبل
[illegible]	چون بلبل اگرچه بود خوش گویان
[illegible]	یعنی گفتند بو تاریخ
شد بلبل [illegible]	گفتند [illegible] **بلبل بوستان کاشان**

و این ماده تاریخ با ماده تاریخ اولیه چهار سال تفاوت دارد [illegible] واقع شده اینک ابیاتی چند از وی انتخاب و درج میگردد :

مرا گفتی ببین دیگری ما جز چه میگوید	[illegible] چه میگوید
[illegible]	[illegible] چه میگوید
[illegible]	[illegible] چه میگوید
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

احمد نجیب [illegible]

موفق شوره اند و البته با این خوش سخن تر [illegible] کاری بس آسان نیست و از غزل است :

ای دل الطفیت آدم نه تو داری و نه من	روشنی مردم عالم نه تو داری و نه من
گفتم آسوده شو از عشق و [illegible]	این زمان خاطر خرم نه تو داری و نه من
[illegible]	چاره صبر است که آن هم نه تو داری و نه من
[illegible]	که صفتی است [illegible] نه تو داری و
[illegible]	[illegible] نه تو داری و نه من

= تذکره خلاصة الاشعار ، سفینه خوشگو ، آتشکده ، عرفات ، نگارستان =

شحنه — در تذکره محمد شاهی [illegible] کاشی [illegible] [illegible] شاعران کاشان است ، از اوست :

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

= محمد شاهی ، [illegible] =

شریف — مولف عرفات در ذیل نام محمد شریف کاشی گوید : [illegible] [illegible] (متوفی سال ۱۰۲۴ [illegible]) مولف آتشکده در ذیل نام شریف گوید : [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	تا سر نهد زپا ننشیند

چون ما صبر نداریم خدا میداند	سخت مشغوله و خواریم خدا میداند
[illegible] ای گل	[illegible] خدا میداند
[illegible]	[illegible] نداریم خدا میداند
[illegible]	[illegible] خدا میداند
[illegible]	[illegible] خدا میداند

= تذکره عرفات ، آتشکده ، شمع انجمن ، هفت اقلیم =

شرف — طبق تذکره تقی الدین کاشی [illegible] از اهل کاشان است [illegible] و در جمع شاعران [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

تاریخ فوت شاه طهماسب که بطریق تعمیه گفته و خوب گفته

طهماسب شه آن [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	تاریخ دوازده امام است

[illegible] ۸۳ [illegible] ۱۲ = ۹۸۴ — = تذکره خلاصة الاشعار =

شعیب جوشقانی — معروف است بخواجه شعیب [illegible] از محال جوشقان کاشان است و صاحب دیوان میباشد [illegible] دیده شد [illegible]

۱۳۱

شریف

مولف آتشکده [illegible] چنین آنکه از نام و نشان او چیزی [illegible] گوید ازاد [illegible]

قریه [illegible] کاشان است [illegible] بهجت شعرا [illegible]

و در حلقه [illegible] و [illegible] ربط [illegible] شریف

اصلاح [illegible] در [illegible] [illegible]

کاشان [illegible] دارالشعر [illegible] در [illegible]

[illegible] این غزل [illegible] شعرا کاشان [illegible] این [illegible]

[illegible] شهرت او [illegible] عراقی شده

بگشیدیم [illegible] شوق نقاب

بکشیدیم قدح دور [illegible]

[illegible] مجنون [illegible] آهنگ [illegible]

[illegible] زهرایی [illegible]

[illegible] شریف [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible] دیوانه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] احکام سلاطین

[illegible] شریف

[illegible] حافظ [illegible]

[illegible] سرمنزل [illegible]

[illegible] شعرا گشت [illegible]

سوق مؤمره [illegible] الهیه با این [illegible] استادشدن کاری بس آسان نیست [illegible] غزل است

ای دل [illegible] آدم نه تو داری و نه من — روشنی مردم عالم نه تو داری و نه من

گم آسوده شو از عشق رو انشیدی — این زمان خاطر خرم نه تو داری و نه من

[illegible] — چاره صبر است که [illegible] نه تو داری و نه من

[illegible] — که [illegible] نه تو داری و نه من

[illegible] — [illegible] نه تو داری و نه من

= تذکره خلاصة الاشعار ، سفینه خوشگو ، آتشکده ، عرفات ، - [illegible]

شحنه – در تذکره تحفه سامی چاپ ارمغان نامش میرحیدر و در نسخه خطی کتابخانه [illegible] و [illegible] نامش میر محمد ضبط شده و مولف نسبت [illegible] گوید [illegible] از کهنه شاعران کاشان است ، از اوست :

چو غنچه [illegible] بی مستوری و پنهانی — [illegible] شگفت [illegible]

آنچه که [illegible] — [illegible] بوستان [illegible]

[illegible] — [illegible] شکست [illegible]

= تحفه سامی ، [illegible] اشعار [illegible]

شریف – مولف عرفات درذیل نام محمد شریف کاشی گوید : [illegible] صاحب

[illegible] اگرچه [illegible] زمان [illegible] اشعار بسیار گفته

[illegible] گوهر [illegible]

[illegible] موجود است (مقصود سال ۱۰۲۲ [illegible])

مولف آتشکده درذیل نام شریف گوید : [illegible] مجاوره عبدالرزاق [illegible]

[illegible] در خدمت قطب شاه میرزا بوده [illegible] از اوست :

[illegible] — در خون [illegible] دیوار خویش را

ما زانی [illegible] گرم [illegible] — [illegible]

چون [illegible] — [illegible]

[illegible] — چراغ [illegible] خون [illegible]

حاشا که شریف [illegible] عشق — تا [illegible] زیبا [illegible]

[illegible] **شعیب جوشقانی** – [illegible] نامش [illegible] میر [illegible] جوشقان

[illegible] و صاحب دیوان [illegible] دیده شد [illegible] هزار

[illegible] شریف [illegible] کاشان [illegible]

[illegible] ۹۹۴ [illegible]

[illegible] ۱۰۲۲ [illegible]

[illegible] کاشان است

۱۲۲

سه شریف

[illegible] خنده [illegible]

سود و نقصان [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] شده [illegible]

آنچه [illegible] شکسته شد [illegible]

[illegible]

[illegible] داشتن

چرخ [illegible] زمان

[illegible] دیوار [illegible] زمان

[illegible]

[illegible] دیگرم

[illegible] سودای یار [illegible]

[illegible]

[illegible] زیر [illegible]

[illegible]

عیب [illegible]

[illegible] اضطراب

[illegible]

([illegible])

سوف سوده اند و البته با این همه سخن مرا استاد شدن کاری بس آسان است و این غزل از وست

ای دل لطیف آدم نه تو داری و نه من	روشن مردم عالم نه تو داری و نه من
گفتم آسوده شو از عشق و وفا شیوه ای	این زمان خاطر خرم نه تو داری و نه من
دل اندر و تو لی تا ه و نی بطاقت	چاره صبر است که آن هم نه تو داری و نه من
ای تو ی غنچه ی و جنگ جنگ جم	که صنعت است همین دم نه تو داری و
دل چو در خسته ما کشته او گشت شفیع	شهد آن است که محرم نه تو داری و نه من

= تذکره خلاصة الاشعار، سفینه خوشگو، آتشکده، عرفات، نصرآبادی =

شحنه - در تذکره محمدصادق چاپ ارمغان تا اسم میرحسین و در صفحه خطی که از آن ... دستان که اصح از چاپی است نام میر محمد ضبط شده و مولف نسبت به ... گوید که این هم از گروه شاعران کاشان است، او راست :

هر غنچه سوق یمدم به بستری و تنها	از شور عاشقی شکفت هر نفسی و بی
آن تیغ که شکست نه جای غم بی	سیلی صبا مطلبی بوستان نیز تا خلی
که هر جا شکسته بی وای بیا	در بحر با شکست بی وای بری

= محمد صادق، جنگ تجربی اشعار اتابک پرمانی بختیاری =

شریف - مولف عرفات در ذیل نام محمد شریف کاشانی گوید : در اواخر ... صاحب میر صدر ... آمده قابل اگرچه او را ندیده لیکن زمانی او را دریافته ام وی اشعار بسیار گفته ... و ابیات ... دیوان ... مخفی ... استعار ... ترتیب خالی گوهر ... در ... ...

در هند و دکن موجود است (مقصود سال ۱۰۲۴ است که تذکره خود را درست تالیف ... میکند)

مولف آتشکده در ذیل نام شریف گوید : چندی در هرات بسر برده در محاوره عبدالرحمان خان ... قرار کرده و مدتی در خدمت قطب شاه میر علی بوده و در همانجا وفات یافته است، از او است :

زلف پاره های دل که زمژگان ضبط داده ام	در خون نگاه داده ام در دیوار خویش را
ما زبان سینه ... حیات گرم نامش	شکسته آهسته مخزون کنم و غضات دهم
چون خانه سینه تنگ از غنا نی پر است	گرنا بروز حشر بیا نام هان پر است
بی عشق که ... دم عشق ...	چراغ مرده ز یک قطره خون نمی سوزد
... شریف درد عشق	تا سر نمید زبا نشنید

... عرفات ... شرح ... بن کلیم ... ... سال ۹۹۴ ... ۱۰۱۲ ... کار ...

بقیه شریف

و در ولایت سند بخدمت عبدالرحیم خان خانخانان رسید و از وی بسیار یافت دو زن ... بی برعیب ... از آنجا خارج شده از ... بهند رفت ... گفته شد ... خان خانان ... در ... ... سبزه ... تنی ... کمکند ... دو در ... هرات ... و ... و ... ... شد ... و در آنجا ... ... معلقا تغییر در حال او ... فسته ... رودت شد ... است

مولف ... ... گوید دیوان او را در کمه ... درویش ... بروم ... صد و یم شعر و دو ... هزار غزل قصیده در ... ... دار ... در آن ... ... او را ... ... حنظلی ... ... است

از هم ... بهر ...	... ...
آه از	اشکم ... ... چرخ ...
گرمی	کو ... ... است ...
آن	... ... است
گرگی	... ...
خاطر از	...
آینه	... ... دان

شعیب جوشقانی - مولف عرفات گوید خواجه شعیب ... مهم ... بود ... از کمال جوشقان ... است و صاحب دیوان میباشد در نسخه از دیوان وی در تهران دیده شد که شش هزار ...

در کار ...

بیت ... هر اهل ... فوت شده ... استطاعت ... ...

... میرزا عبدالرحیم کافی شاعر که نام او در حرف کاف خواهد آمد فرزند شعیب و شوق شعر که ترجمه وی در جنگ ... نوشته شیوه گویا خواهر زاده او است خواجه شعیب با تقی الدین اوحدی مولف عرفات و حکیم رکنای مسیح دوست و هم طرح بوده مرحوم نصرآبادی ترجمه او را چنین نوشته : اما کاسه چی ... از اهل کاشان است ... طبع لطیف روشن بوده پیوسته بزم عیشش از اسباب طرب و شادی ... خالی نبوده همواره با یاران اهل و صاحبان دارعیش میداد و میرشوقی از خوبان ... او بوده ... شاه عباس ماضی ... محل راحت ... بوده و ... ... و ... و عراقی هم دارد چون ... است

بجرم ... شبها در ...	بخشان کرده ام ... سینه ...
هر دم جدا ...	که باجم الفتی بوده دهای پریشانی را
نخونه تو مرا چشمی جگر سوزد	که از مکر ... چشمی سوزد
... ... خویشتن	... ... که تا سوزد
از هر چه ... چرا نگذری ...	کافر برای خاطر ...
تا نگذری ... اندیشه ...	که ... ...
... ...	... ...
بر خوان ... ... دارد	... ...

در تاریخ آمدن ولی محمدخان پادشاه ترکستان بدربار شاه عباس کبیر گفته است

چون	گشت ... ... انقلاب
شاه ترکستان ولیخان ...	... ...
... ...	... ...
شاه عباس ...	کامران و کام ... کامیاب
این ... تاریخ ...	گفتم از اندیشه ...
ساخت ...	... ۱۰۲۰ ماه شد ...

و له رباعیات

... ... ۱۰۴۲ ...

ایام بهار و موسم نوروز است	هر طاهر شاخ گل جهان افروز است
می رفت و ... ... ساقی	بر خیز و ... ... امروز است
در عالم عاشقی حساب دگر است	... ...
... ...	... ...
در	چون ... ...
... ...	... ...

مصرع دوم رباعی اخیر که از تذکره عرفات نقل شده ... ترتیب فوق نوشته شد

= تذکره نصرآبادی، عرفات، خوشگو، آتشکده، حسینی، مجمع الفصحا، خلاصة الاشعار =

شعوری - با آنکه ترجمه حال وی در اغلب از تذاکر معروف نوشته شده اسم او معلوم نیست ... کاشی ساحروی ... که خلاصه آن این است ... کاشانست ... از ... اما ... ... قبول ... ... مادری او از مردم ... است و او را خواجه محمد ... میگفتند شعوری در زمان ... ... مشغول شد ... ... با شعر ... ... علاقه یافت ... تاریخ و قصیده ... از جمله ... ... که در زمان شاه اسمعیل ... رباعی گفته بود ... ... تاریخ ... این تاریخ ... گفت ... و اگر چه آن رباعی ... ندارد اما ... تاریخ ... (۱)

حضوری گوید :	۹۸۴ ...	۹۸۴ ...
	۹۸۴ شاه اسمعیل ...	۱۱۹۰ ...
شعوری گوید :	۹۸۴ ...	۹۸۴ ...
	۹۸۴ ...	۹۸۴ ... شاه اسمعیل

و الحق ... شعوری ... ...

(۱) ... ... تاریخ ... ... ۱۱۲۸ ... ...

ملا زجتی خود جتی بوده و فصاحت و سخن شعرا خیالکه با جنی داده و طبع شاید تکلف کرد طبع خود به جد گوئی ساقیت از اشال و اقران خود در ربود ... اجیال خاوند نیک اجر و کد کسی خود پی مرتبه رسیده است

مولف روز روشن نوشته است که شاعر مشهوری تخلص در کاشان در زنجیره بوده اند و همین ارباب تذکره را اشتباه رخ داده و اشعار وی را بنام دیگری نوشته اند اما مولف خود دلیلی برای ادعائی نیاورده ، از اوست :

شوم تو گفته ای گفت من ما نستم	که گرفتار توئی بام و نشان می باید
طاع سروقت آنکه خوارم هست	اگر چه گل شنیده خار باشد
هر که دارد جوهر انصاف هست	آب سرچشمه اوصاف هست
به تیغ عشق خواب ستم دوری بردی	ندانم در تمام اشتیاقی که خواهد شد
شوری چو شوم نا خوانده در بزمش شده ام	چو رفع خجالت عزیزان می که خواهد شد
دو دیام بصورت زد تو نزدیک سحی	ما منتفده جوع که زنجم فاصله دارد

و له

نوم که ز حرمت حاجت سیرم	خو چند ز دولت و صحبت سیرم
هر چند که هستم بقناعت زنده	سیری هم از آنکه در خیالت سیرم
چند آنکه غم جانا گفت باید خورد	چون نانی زد نام غم نشت باید خورد
امروز غم نمی خوری ای تو سم	فردا غم غم خوردنت باید خورد
گرم سوز رشک می برق شود	آهسته بخون زبان تا فرق شود
یک قطره لطف کام دل اگر گریه کم	دریا در آب دیده ام غرق شود

و له

سکوف تو جائی که شهید از هست	طلب وصل تو در روز خواهر کند

= تذکره خلاصة الاشعار ، عرفات ، آتشکده ، خوشگو ، قاموس الدرر ، کاشانی =

شکیبائی — نام این شاعر در هیچ تذکره نوشته نشده فقط در جنگ کوزانشو را تا امین صدر الدین جهانی که خود نیز از شعرای معروف است انتاقی چند بنام میر شکیبائی کاشی ضبط شده و اشعار ذیل از آن جمله است :

شوری — خانکه در ترجمه شوری مناقب القدر گذشت تول مولف تذکره روز روشن شاعر شوری تخلص در کاشان خود بوده و اشعار شناد در تذکره منظوم شد . تقی الدین کاشانی در خلاصه بیان از ذکری نموده و تقدیری رود اد و چکار کن از این جوانان بوده و شوری که ترجمه وی در این مقام ثبت مقیم لعدار زمان تقی الدین که وفات او بعد از سال ۱۰۲۲ و ۱۰۳۲ مقتر است موجب آمده

از شعر شوری را این سه دیوان شعر میا آنجا خوش و سیار در یک مجلد که در سال ۱۲۳۹ نوشته شده اندر کتابخانه نخستین وزیر ناظم و جنین اشتهای موجود است که نسخه اول (در شهری مرد و نا) و دیگری بود (بوستان اخیار) است بوی در حد ساده مطالب علمی — عرفانی — اخلاقی — ادبی — تاریخی است و مطلع اگرونی شوری تا سبق شعر حاضر بقی اوف است ناطبلی که در مورد ترجمه احوال او و اظهار و نفا انتشار میکرد . و در این مورد شوری سبقی بانی شوری نسبت به مولف روز روشن این امثال کمی است

شوری (در آستان مرد و ناها) مشتمل بر ۳۴۳ بیت است که سعود ابیات آن را شاعر باکلم (بلاغت) ساده ی رفته و باینکه این شوری تشانه عشق است در هر جا از آنها مایل معنی عرفانی آراسته و بلذت نجمه و قصه خود بکرد بیان اخلاق و ابراز حقائق صوفیانه است مطلع و رشید و بانهم ایات شروع میشد

الهی اندل فرمنند بروار	را در سینه چون و چند نگار
خاوند از نام تو بیان ده	بیانم تو لطف آن دو کره
برون بر خشگی از مطروز بیانم	مثال نامه کن از نطق الله

شوری (بوستان اخیار) مشتمل بر ۱۵۰۰ بیت است

بقیه در صفحه بعد

شوری منظوم سایه

عشق هر جا شد ز سوزه گوارش از من است	هر کجا دری که چشم نیاز من از من است
عاشق ناند فراغت حاکی دیگر آن	هر دو جایگاه دغم در سنج مراد من از من است
انترتم خیست بین دمی و حالی لطف او	کز خلوت دمی رحم خواهد دلم را خون کند
گفت آنکه غم برای دل ناتوان خوردم	من خود در آتش چه غم دیگر آن خوردم

= جنگ کوزانشو را کتابخانه ادبیات ایران =

شمس الدین — نام قول صاحب تذکره هفت اقلیم و تاریخ الفتی حامی سلطان محمود خدا اساست که معاصر در زمان ۴۷۴ بوده و ناظم تواریخ است و ممدوح خواجه ... محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله رحمة الله علیهما قصیده مسنوی بنظم آورده که اکنون در دست نیست و نامش را تالیم ابو سعید بهادر خان اتفاق افتاده ، +

مولف عرفات و بعد ... او گوید از اکابر سخن و اماجد است و جز این شعر نشانی از او نیافته ام (منتخبه محمد حاجی این تذکره نوشته ام شمس الدین ... کاشی مولف کتاب تحریر ... که ۱۲۴ ... بنده ذیل را بادجت ... خواند ودر آن یافت منسوب و اینجا بنده ابیات ذیل را با زحمت زیاد تنبه شمس ... ام)

الحی اصل ترا بنده عقیق حسن	جزع تو چون کو یا کرده در تخ مرده و ان
روی تو از نقش خوش ساخته نقش بهار	مرده تو از نقش خوش ما شکر حسن
ای گو کان حسن لب بر رو ستان تو	... بر خشان که دید چشمه در عدن
تا بعده کرده غم زلف تو خال تو	تا بعده دمی داد بر که شاه زمن
ملت حق را پناه خسرو شاه این شاه	... چون خدا ساخته بر وطن
دولت عرفای شاه چنان منیع کرد	کوزش باد بیشتا آب گیرد شکن
اینه خیر و زخت بر طرف آن تاج و مهر	تا که گشت زال بازو هم نارون
از لیه ارث قضا بسته کمر بر میان	در نی حضرت اجل تیغ زده بروجهی
چون کشد اندر هوا اسلاح کمانت غرو	سفت کشد اندر جت از پی طعنه نخست

= عرفات العاشقین ، هفت اقلیم ، حبیب السیر =

شمالی — مولف تحفه سامیه ... مطلع این مطلع از اوست :

تا کی از من چه مهر آن نازنین خواهد گرفت	آه اگر هم موی دل چنین خواهد گرفت

— مولف روز روشن ...

. بقیه شوری از صفحه قبل

شوری جبت ... است و ... که یک مطلب عرفانی بود در کتب قرار گرفته و مناسبت حکایاتی آورده و با این ابیات شروع میشد

ار مقم بکرت جبر ساز ... تملی در گنج نحر تر ...

خوش سخن بر دل ریکشن ... علمله در گنبد خضرا فکن

... بر آن گمه ... گفتن شد عروانیم ... آسمان ...

آسمانی لحمه و جوهر کاخ از او ... است

نسخه شویات شوری شماره ۱۱۰ کتابخانه آقای ... سلطانی ... اله

... ۲ تیر ۱۳۳۵ ...

+ ... شمس الدین ... کاشانی

و ... تاریخ منظوم منقول بنام شمس الدین کاشانی

[crossed out] ... ۸۲۲ ...

در کتابخانه ملی ... موجود است

... روز روشن ... وریا شمالی نوشته

۱

شمس الدین کاشی — مولف فهرست الذریعه تحت عنوان (دیوان شمس الدین کاشی او شوه) نوشته اند که وی در سال ۶۰۳ در تبریز وفات یافته و تتبع تاریخ گزیده دیوان ظهیر فاریابی با لیه او جمع آوری شده و نسخه اندر دیوان ظهیر در کتابخانه کمبریج سال ۱۳۳۶ موجود است که جامع آن شاعر بوده و از وطن خود برای ملاقات ظهیر به تبریز آمده و پس از آنکه ظهیر در سال ۵۹۸ وفات یافته دیوان او را جمع آوری و تکمیل نموده و بوسیله الدین ملک الصدور اهدا نموده است .

آنگاه مولف ذریعه گفته ای از شعر در دیوان او است و بلند شعر اینه

جلد نهم الذریعه فی تصانیف الشیعه

شمس الدین کاشی — مولف حبیب السیر نوشته است شمس الدین نظم تاریخ غازان (متوفی سال ۷۰۳) بعد و اولجایتو بسته است مصنف در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید (متوفی ۷۳۶) اتفاق افتاد (منسوب ... بهاء الدین محمد بن خواجه رشید الدین بوده و بهاء الدین فرزند خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی است — مولف)

مولف الذریعه ... از تاریخ گزیده ... از شمس الدین ... که ... صاحب تو ... گوید تاریخی ... بنظم در ... که ... است و از ... ۷۳۰ ... از کره ... قول تاریخ الصدیر حافظ است و باز ... از تاریخ گزیده ... ساقی شواری کاشانی ... شمس الدین ...

۱۲۸

ملا زجتی خود جتی بوده و فصاحت و سخن شعرا خیالکه با جنی داده و طبع شاید تکلف کرد طبع خود به جد گوئی ساقیت از اشال و اقران خود در ربود ... اجیال خاوند نیک اجر و کد کسی خود پی مرتبه رسیده است

مولف روز روشن نوشته است که شاعر مشهوری تخلص در کاشان در زنجیره بوده اند و همین ارباب تذکره را اشتباه رخ داده و اشعار وی را بنام دیگری نوشته اند اما مولف خود دلیلی برای ادعائی نیاورده ، از اوست :

شکیبائی — نام این شاعر در هیچ تذکره نوشته نشده فقط در جنگ کوزانشو را تا امین صدر الدین جهانی که خود نیز از شعرای معروف است انتاقی چند بنام میر شکیبائی کاشی ضبط شده و اشعار ذیل از آن جمله است :

شوری — خانکه در ترجمه شوری مناقب القدر گذشت ...

شوری (بوستان اخیار) مشتمل بر ۱۵۰۰ بیت است

بقیه در صفحه بعد

۲

ندیدیم بر شعر انوری اختلاف املائی الوین ذکری باشی به شعار گگان مجد همگر بودیم با
یاد دی یک بیت دوران به نظر انوری شناخته شد و مجد همگر منظومه دوم ...

زرشتو

یوسف سوال المومنی در فن ترجمه حکیم انوری این منظومه شرا ابو به نام عمرالوین ...
بنام شعراء گگان ... و قطعه جوابیه مجد همگر ... خط ... که ... تمام ...
خانه گگان ...

قطعه شرالله

ای آنکه زمین وقار که بر آن شافعی ... | ۵ مجسته فضلی و خورشید انوری
عمر زمانه ... گشته ... | ترجیح می‌نهند بر اشعار انوری
عمر دگر برای ... انکار کنند | فی الحکم در ... تراعنه دادری
رحمن ... تو ... | زیر نگین طبع تو ملک سخنوری

قطعه مجد همگر

هر ... خط ... که برده اند | ... سخنوری
... در ... | تا خود که ... در سخنوری

بالاخره خود جیش برده وفات شد و سیس شعرا خیا که باید ... داخود ... شاید که تکلف گر طلب
... خود ... ساحب ... احوال و اقوال خودی ... بالاخره خدا ... کسی
خود ... مرتبه رسیده است

مولف ... نوشته است که شاعر مشهوری ... در کاشان ... بوده ... ارباب
تذکره را ... داده ... اشعار ... نوشته اند اما مولف ... برای
ادعا ثابت ... از اوست :

شهرتم ... گفت ... | ... و نشان ای باید
... | ... خار باشد
هر که ... اوصاف ... | آب ... اوصاف ...
... خوبان ... | ... نمی‌خواهد شد
... | ... نمی‌خواهد شد
... | ... دارد

ولــه

... حالت ... | ... حالت ...
هر چند ... | ... خیالت ...
... باید خورد | ... باید خورد
امروز غم ... | ... باید خورد
... شود | ... شود
یک ... | ... شود

ولــه

... که شهیدان ... | طلب وصل تو ... خواهد کرد

* تذکره خلاصة الاشعار، عرفات، آتشکده، خوشگو، ... کاشانی

شکیبائی - نام این شاعر در هیچ تذکره نوشته نشده فقط در جنگ ... اشعار ...
صدرالدین ... که خود ... شعرای ... ابیاتی چند بنام ... شکیبائی کاشی
ضبط شده و اشعار ذیل از آن جمله است :

مشوری - ... در ترجمه مشوری ... گشته تول
مولف تذکره ... شاعر مشهوری ... خوش ...
... تقی الدین ...
... از این ... مشوری ... ۱۰۲۲
و ۱۰۲۳ ... است

... ۱۲۳۹ ... نوشته ...
... (دانشمند)
ا ... (بوستان اخیار) ...
... علمی - عرفانی - اخلاقی - ادبی - تاریخی ...
اگر ... مشوری ...
...
...
کرده است

... (دانشمند) ... ۲۳۳ بیت است ...
ابیات ... (ملا ...) ...
... عرفان ...
... حقایق ...
شروع میشود

... | ...
... | ...
... | ...

... (بوستان اخیار) ... ۱۵۰۰ بیت است
...

۳

... تا که ... شاعری
... ارزشی ... چیزی
... بر ... | ... بر ...
... | ... داوری
... | ... دوری
... | ... خاوری
... | ... همسری
... | ... گستری
... | ... عسکری
... | ... عربی
... | ... دوری
... | گر تو ... مجد همگری
... | ... زهره ...

ورزم ... مجد همگر در قطعه ... (۲) ...

۱۲۸ ·

٤

(در دو قطعه سالیانه تو شواری [illegible])

کدام داننده مربوط بزمان شمس الدین محمد است بلکه با سال [illegible] مربوط به شمس الدین اتابک

که در سال ۶۰۲ وفات یافته است نمیتواند باشد و اگر فرض کنیم که مربوط به شمس الدین صاحب

این نیز بعید است چنانکه در عنوان ... زیرا که حیات این قطعه مدید (۶۷۴)

تا بعد از وفات شمس الدین (۷۳۰) شاید و بیش از ... است

هر چه علمی که منسوب به شمس الدین است به نسبت نگارنده مربوط به سال خاص و روایت ...

منبر رجب ... شماره (۲) مورخ تیرماه ۱۳۳۵ وزارت امور خارجه ایران تاریخ

نظم و نسق تبلیغ شمس الدین کاشی در آن ... به هیچ وجه ... است از درازای تاریخ

زیرا نوشته اند شمس الدین تاریخ خود را بطور دقیق ۸۲۵ شروع و در ۶۲۵ ...

در این مطلب ، تاریخ زندگانی شمس الدین طبسی از کتاب معتبر تاریخ تحریر نسخه باشد

معلوم است که شاعر ... شاعر و در ... نیز اثری است

شعرای شمس الدین را ... است

حبیب السیر - حبیب نامه ... - شاعر المرتضی ... ذکر

شمس الدین کاشی - مولف این کتاب ... که این شمس الدین خود صاحب

یا یکی از سه شمس الدین که ... ترجمه نموده اند ... ترجمه

نموده است و در ... گردید

۱۲۵ .

ملازمت خود جنت برده و مصاحبت و سعی شعرا اخیا نکو با عجز عن داننده و طبع شاید تکلف . اگر طلب

هم موده به چه گوی سابقت از امثال و اقران خود میربود بالجمله خدا بخشی اجر و مغفرت کسی

خود جوی مرتبه رسیده است

مولف صد و نه نوشته است که شاعر مشهوری ملقب به کاشانی در نود و هفت بوده اند و بعضی ارباب

تذکره را اشتباه رخ داده اشعار وی را بنام دیگری نوشته اند اما مولف مجمع دلیلی برای

ادعا نیاورده ، از اوست :

شوقم تا گفت نمی دانم	که گر کار توی علم و نشانی باید
طالع سرنوشت اند خواری است	اگر بر گل نشیند خار باشد
هر که در او جوهر انصاف نیست	آمد سر چشمه اوصاف نیست
تیغ عشق خوبان سیم در وی برباری	خدام در مقام امتحان می نخواهد شد
شوری چو مردم نا خوانده در بزمش نشستم	چه دفع نجات عزیزان می نخواهد شد
دیدم بعزت از تو نزدیک بینی	تا منفعه رحم دگر فاصله دارد

ولـه

نیم کو زحسرت جمالت میرم	خود زدولت وصالت میرم
هر چند که هستم بخیالت زنده	هیچ هم از آنکه در خیالت میرم
چندانکه غم جانانه نخست باید خورد	چون نیست زدوام غم نشست باید خورد
امروز غم نمی خوری ای نرم سم	فردا غم غم زده رفت باید خورد
گرم سوز رشک تو برق شود	آغشته بخون زپای تا فرق شود
یک لحظه نگاه دل اگر گریه کنم	در دامن آب دیده ام غرق شود

ولـه

مکوش تو جانی که شهیدان عشق	طلب وصل تو درد و زخرابی کنند

= تذکره خلاصة الاشعار ، عرفات ، آتشکده ، خوشگو ، قاموس الاعلام آخر شاه [کاتب؟]

شکیبائی - نام این شاعر در هیچ تذکره نوشته نشده فقط در جنگ کوزه شعرا تا لیف

صدر الدین سپاهانی که خود نیز از شعرای معروف عصر اتابکی چند نام پیر شکیبائی کاشی

ضبط شده و اشعار ذیل از آن جمله است :

شموری - شاعر که در ترجمه شموری ساقی الله در گرشت تول

مولف تذکره روز روشن شاعر شموری کشفی در گنجان خوشمزه

بوده اند و شعار او تا بنیاد در تذکره منتظم ... تقی الدین کاشی

در تذکره خود میان ما ذکری ندارد و تقریبا در صدر او عمر ... کاشی

از این جهت است که شموری که در ترجمه وی ... می رسد

به اعتبار زمان تقی الدین ... و وفات او ... از سال ۱۰۲۲

و ۱۰۲۳ مشهور است رجوع شود

از شموری این نسخه دیوانی ... در کتابخانه

مدرسه عالی سپهسالار ... ۱۲۳۹ نوشته شده اند در کتابخانه

ملی تهران موجود است که شاعر ... خود (در کتابخان

ملی) و دیگری خود (در کتاب اخیار) ... و در

مطالب علمی ، عرفانی ، اخلاقی ، ادبی ... است

اگر این شموری ... شموری ... تقی الدین ... که

در ... او ... میکرد . ... در

... شموری که مولف روز روشن ... است

... است

شموری (در کتابخانه ملی) مشتمل بر ۱۴۲۳ بیت است که حدود

ابیات آن ... شاعر و با کمال ... میباشد و

با ... شموری ... است ... از ... کشی

... و ... و ... را

... در ... شروع میکند

...	...
...	...
...	...

... (کتابخانه اخیار) مشتمل بر ۱۵۰۰ بیت است

... است

کاشی

۱۲۵ .

ملازمت خود جنت برده و مصاحبت و سعی شعرا اخیا نکو با عجز عن داننده و طبع شاید تکلف . اگر طلب

هم موده به چه گوی سابقت از امثال و اقران خود میربود بالجمله خدا بخشی اجر و مغفرت کسی

خود جوی مرتبه رسیده است

مولف صد و نه نوشته است که شاعر مشهوری ملقب به کاشانی در نود و هفت بوده اند و بعضی ارباب

تذکره را اشتباه رخ داده اشعار وی را بنام دیگری نوشته اند اما مولف مجمع دلیلی برای

ادعا نیاورده ، از اوست :

شکیبائی - نام این شاعر در هیچ تذکره نوشته نشده فقط در جنگ کوزه شعرا تا لیف

صدر الدین سپاهانی که خود نیز از شعرای معروف عصر اتابکی چند نام پیر شکیبائی کاشی

ضبط شده و اشعار ذیل از آن جمله است :

شموری - شاعر که در ترجمه شموری ساقی الله در گرشت تول

شموری (در کتابخانه ملی) مشتمل بر ۱۴۲۳ بیت است که حدود

... (کتابخانه اخیار) مشتمل بر ۱۵۰۰ بیت است

٥

لذا ما برخی از ابیات ... را که از آن ... ندیده ام - (چنانکه در جنگ مرجع ... ام)

تذکره نوشته ام ... و ... مرجع ... مجموعه خطی ... مخطوطات که ... بی اراده

و در این ... ۱۲ بیت از ... اوراق ...

که ... ده بیت از ... خوانده ام ... دیوان

نقل در این گرفته) ابیات در صفحه ۱۳۹ ...

شوق ـ گویا خواهرزاده خواجه شعیب باشد که مرحوم نصرآبادی اشاره نموده میگوید از شاعری حسن اسم مادر وی است از اوست :

چون سپهر از آتش عشقت تمام شد داغ داغ | از چراغ عشق روشن کرده ام چشمی چراغ

= تحفه سامی =

شهاب الدین ـ نام وی فقط در تذکره عرفات و مجمع شعرا نوشته است : از اشعار او سخن و از مضمون آن شعری است شعری گفته و پرداخته که این ابیات از آنجاست شعرش کم بنظر رسیده :

ستاره چو خورشید اختر نبود | فروبار دارد آن گنبد لاجورد
خروش جهان پر خروشنده چرخ | که دارد چرخ اختر سایه بچرخ

ولـــه

گریم چو خلیل از آتش آه بیرون | بر آب سحابه اشکی چون ذوالنون
در محنت بنی هم چو سلیمان برباد | خاکست جای خود برم چون قارون

= عرفات العاشقین =

حَرفُ الصّاد

صالح ـ از معاصرین شجاع کاشی است که نامش ملا اراضی نوشته شده برادر وی در آنجا با فطرتی کاشی بوده و مکاتبه بوده و تا سال ۱۰۲۵ در لاهور بوده و خلاصه مولف مجمع گلشن نوشته است . در عرفات وفات یافته از آثار او دو بیت ذیل در تذکره عرفات و مجمع گلشن درج شده :

سوی آن غمزه بیمی دیده که مایم و دلی | تا نگه میکنی آنم نه تو داری و نه من
نشنود هیچ کسی نام جدائی یارب | وین سخن گوش نگردد هیچ سلمان نشود

و در مجمع الخواص هم وفات ابیات فوق را بنام صالحی کاشی هم درج نموده ، در دیوان مولانا محتشم کاشی که من دیده از خط خلی و صنوبری استنساخ و دیوان ترتیب داده ام مخمسی موجود است که تضمین یکی از غزلیات صالح را تخمیس و تضمین نموده اینک غزل مزبور را ملاحظه کنید

[right margin:] شمس ـ مولف عرفات گوید ـ شمس نقش از متقدمین و تبریزی است باصفهان آمده از متقدمین بوده در شرح نوع الحکمت و ... از جمله تبریز علی بخشی ... درجه ... حیله ... و ... از ... صفحه ... و ... آن بیت ... است که از ... ... اوست ... کاری ... کو ... و ... عرفات تحفه ... بیدی

[vertical margin note:] ... مولف ... در ... خط ... از ... کاشی ...

اصل آن نسخه یافته ام مدائی نسخه درج میشود

از آن خونم که با شوخ چشم آشنا کردی | نمیترسم خم عشق سودی نه بر مردم مداکردی
نه یارا دهشت میرسی کوی وفاداری | ندا بر دار آشنائی جرأت عرض مدعا کردی
ندیدی درکنج غزلت نمیدانم در عقیده طلب هم | مرا دلداده وحشی خرابی سودها کردی
شکیب از دیده وصل با دلها شکیبد آخر | که کردی جفا با دلها از آن تقصیرها کردی
خیال از یک پرتو وفا تا خاکی مه کردی | بیلا نقاش جفای آن در نگرا نها جا کردی
نخواب آهنگ تو را کردیم بیدارت | نمآ موختی این شیوه وه در کار ما کردی
نگویم جفا دیدم جفا دیدم جفا دیدم | تو سیر آن جفا کردی جفا کردی جفا کردی
بجرش طرفه حالی با رقیبان ذهنی صالح | خوشش جیبه در نبیقه ای قربان مدعا کردی

= عرفات العاشقین ، مجمع گلشن ، دیوان محتشم =

صادقی ـ مولف هفت اقلیم گوید از ایران بهند مسافرت کرده و در لاهور اقامت نموده و در همانجا درگذشته است و دو بیت ذیل را از وی آورده که این دو بیت بنام صالح نیز ضبط شده :

نشنود هیچ کسی نام جدائی یارب | وین سخن گوش نگردد هیچ سلمان نشود
سوی آن غمزه بیمی دیده که مایم و دلی | تا نگه میکنی آنم نه تو داری و نه من

مولف مجموعه مکاتیب تحقیق نوراله شوشتری و امیر یوسفعلی حسینی که از تصنیف صاحب تاجی است بیت دوم مزبور را بنام صادقی نوشته شده و چون نثای از مجموعه مزبور بوده مشد نقل است متن آن را نیز نقل میکنم : امیر یوسفعلی حسینی با قاضی نوراله مولف مجالس المؤمنین در موضوع علم انبیا و ائمه بحث منطقی داشته وی معتقد بوده است که نبی و امام بجزئیات غائب ناشناسنده اند ولی قاضی شد نبوده و معتقد است که این صفت خاص حضرت احدیت است ولی اگر در مورد چیزی مشیت مطلقه وی تعلق گیرد ممکن است نبی و امام بر ضمیر کسی مطلع گردند تحقیقاتی که این دو نفر بایع نموده اند بصورت کتابی درآمده و جمع آوری شده و حتی در این مباحثه کار بمناقشه هم رسیده است مجموعه که من بنده زیارت نموده ام مکتوبات یوسفعلی است که از آن بیت که این نسخه منتخب است ساقط است و در صفحه ملحقه هم است و این مجموعه که سال ۱۰۲۴ نوشته شده در کتابخانه دوست عزیز دانشمندم آقای باستانی موجود است ، امیر یوسف در ضمن مباحثه خود بعضی حکایات هم آورده از جمله حکایتی راجع به ملا صادقی اورد

[left margin:] هم ... رعایت ... / آورده ... عقیدتمندی ... / ... هفت ... / ... دو هم ... به ... / ... بیوتات ...

\+ بیونا ؟

و گوید : ملا صادقی کاشی سدق در مشهد مقدس بود گفتی شعرا و التفات نمیکرد تا آخر عمر نوبت سخن خواست کرد که ما شعر خود را مرحوم ملا بیکسی شوشتری که از اعاظم شعرای زمان بود عرض نماید و چون او سخن زمان است شاید او را به تحسینی سرافراز سازد چون نوبت رفت و بخدمت ملا رسید در خدمت خواندن اشعار خود را فت یک غزل خواند و ملا شنیده هیچ نگفت چون غزل دیگر خواند و ملا دید این غزل از غزل اول است بطالت شده مولانا صادقی را به الفاظ رکیک ..... کرد و آخر جمیع اشعار صادقی را او بخورند الا یک بیت که در آخر هر گفت و هر اصل فن اشعار پسندیده و آن اینست :

سوی آن غمزه بیمی دیده که مایم و دلی | تا نگه میکنی آنم نه تو داری و نه من

والحق در این زمینه کسی بهتر از وی نگفته است . انتهی ـ ... اشعار این شاعر بادی مخالف رفته است ،

= تذکره هفت اقلیم ، مکاتیب امیر یوسفعلی حسینی =

صادق بیدگلی ـ از سادات و اهالی قریه بیدگل دو فرسخی کاشانست و معمر استاد صبای بیدگلی ملک الشعرا صباست ابیات ذیل منتخب از یکی از قصاید اوست که در مدح فتحعلی شاه قاجار گفته . چند سال از این شعر خلی ما را خبر من بنده است که ابیات ذیل در آن نوشته و مفتخر نوشته است که وی از تلامذه مولانا صبای بیدگلی است ....

کونه که یافت طوطی ... مساط حجره نشیم | که ندیده بهشتم گشاده غنچه لب از هم
چرا کسی نخسپید ... باغ بالف خفتن | چرا کسی نخواهد بباغ با دل خرم
شکفته چهره خ ... طراوت باده شراب | و سپید چون خط خوبان بگرد غنچه پرخم
دهد ز واقف ... غنچه گل ... سحاب ... | نشان زلف بره از ... خبر ز دیده پرنم
معاید ... برهم ... گل ارزد | برای بیست که ... برده ز دیده ... و مادم
ز شوق ... گشته چون ... بگرد سرو ... | خیانکه خیل حواری بگرد عیسی مریم
چمن ... بدی ... جلال ... گلستان | چو سلطان خورشانان بجزم شد عالم
... غنچه ... بیش ... | دو نامه ... از ... منظم ... چرخ منظم
سپهر ... و ... جلال ... | که بر سر پر شهی ... بجای ... جم
شهی که ... ... از وجود ... | شهی که چرخ ... از سجود ...

[vertical margin note:] ... نسخه ... خطی ... ملا ... نوشته ...

مرون کار ... و مرتی ... گردون | ... ادمت ... حاج اوست ... توتم
نخست داد بشارت ... چه چرت | و میدیده شیع اشیا چو مدم بیلی آدم
نشد ز لطف تو گوهر قوی بجسم حیاری | که نه خامه لطف تو نیست چو روح مجسم
زهی ارادت تو بر قضا گرفته تقدم | حی خواهی تو بر قدر گشته مقدم
نسیم ... تو ارکام ... نه قدم | نه بیم تیغ تو از چنگ شیر شیر زده بودی
شود ز نافه جبل آنکه ... بحل قدر ... | که نه ز ... شیر او ... تو شیر ... دم
مرا عروج به معراج ... شاید | شهی است که تو بر ... بجرح ... منتم
هم از ... چه ... صابئی بحلی | سما چه حلقه ... و ... اعظم

ولـــه

بگفته از چه ... او بر زدم و نوانستم | که کعبه هم ... برده است ... دانما

= مجمع الفصحاء ، لطائف ... ل ، ... خطی =

صاحب ـ اسمش حاج ملا محمد و معروف به حاج صاحب ... و فرزند ارجمند حاج ملا احمد نراقی معروف نراقی است ، صاحب از فحول علمای قرن سیزدهم و از محترم ترین مردم روزگار خود بوده و نیز علاوه بر احترام پدر بعنوان معاصرت میرزای فتحی ... خود صاحب شهرت و نفوذ فوق العاده بوده که ذکر آن در این کتاب خارج از موضوع است ، از تألیفات ایشان ... شارع الاحکام ... نیز بچاپ رسیده ... تألیفات دیگری هم دارد ... جمله ... الاخلاق است وفاتش در ماه محرم ۱۲۹۷ در کاشان بوده و جسدش را بنجف حمل و نجف اشرف برده اند و ... از کاشی را ... **یا عزیز** گفته اند ، از آثار منظوم آن جناب مثنوی است بدون نام در حدود ۲۳۰۰ بیت که بسبک مثنوی مولوی ... رحمة الله علیه منظوم فرموده و نسخه از آن بخط جبیه ... ملا ... خانم ... موجود است و غزلیات نیز ازو که ... آن مثنوی نوشته شده که نمونه از اشعار مثنوی و غزلیات مذکور در این سفینه درج میگردد

از مثنوی مذکور ، در نکوهش زهد فروشان دنیا طلب ،

ذین ... هر تاف دو سار | ... خدا ... الحذر
نیم ... روی ... ... | ... روی ... الفرار

[left margin:]
صادق نطنزی : نام این شاعر در هیچیک از تذکره ها شعرا ثبت نشده فقط در تذکره اسحق بیک عذری برادر ملک الشعراء المحققین آذر بیگدلی که با تذکره آتشکده خواهد تذکره ... ذیل بنام آقا صادق نطنزی بنظر رسید ما غافل و عمر گذشت که رفت

رفت ... بکین ... که رفت
در راه که اهل رسید و ... رسید
افسوس که عمر رفت و ... که رفت
تذکره اسحق بیک نسخه خطی ... ملی

در مرزت به حجة الاسلام

... العدب
انوار التوحید در کلام ـ ۱ ... اصولیه

وصف دین حلب دنیا بیان | ترحاق چند برهم بافته | نرد این انعام گردان خواهم | کرده نام خویش را نایب امام
حیف نوشی مدفن کلاویان | حق و باطل چند سطری بافته | دین جنانش احیان فی ایام | جانشین حضرت خیر الانام
کافل ایتام نحو المرسلین | خنجرشان از خلوا ارجل | شعشعان بیادهم واقفه | خوانش حرف که خیس کرده بهم
حجت دین حافظ شرع مبین | هر بصیرت مدفوع هر اجل | فی زمین شان خیرفی از عاد | تهنیت‌ها موقف فی ازامام
فی ذحومة گوید از خدا | حق پرستی خیبت منتجشان | روز شب در فکر تسخیر عوام | تنها کرده ز بیچارگی انکار
فی زمن دل بحرف آشنا | غیر مغضوب و لا الضالین فی | تا انان گو لاف کرد آر دوام | تا کنار آن خیر از بر باد
چونکه او را شد در جنگ | که چون انسانان خراجی | گر بیای او هم خاری خلید | مولوی مشتر خوان انا مجموم
هرزه دوش که برقت تنگ | غافل از نهار او نا دیدری | باکه خلقش با یکی نبه گوید | که شنیدم بی نیاسودم رقم
بار کو نتو بعمد بر صفت حال | هل حب از علم بردار هید | هی بگو این از جبان درها | جان باده و نار سیدانی بنها
وارهانم دل نغم جانش از ملال | از که بینی چشم آدابی گوید | هنی بوشی از دست بی این ابرها | تا زچشم بد دوجت دور باد
سیکه تیهار آن خوری دوزن | مرد اهمی زنی فنون انابی | ابوان بوستها ز حجت و چیز | اخشان بد مع دین حجت و شاد
جزبان طرز دو گوان و فنون | اندک وجهان کوه دیش بجودی | نا اهل کو دیش نیرهم دار و دیو نیز | ای تحریر آن مرید این مراد

دبیان اینکه دین حق سلوک در توحید است و آن سه مرحله است

باد توحید طبیعی ذی سلوک | هست آنها سفی حس جبل | اتباع امر حق سر وعلن | ظاهره باطن همه در کار او
گیم اندوک تا خانقاه تبرکوک | با نفوس عزم و خالی از خلل | از خیال غیر دل پرداختن | حبله در قرنش او اعضای او
یاد گیم جان دل کردن بیرون | این طاعت انس چه اندر طور | پاک ساند از رذائل نفس را | تا گدایی آدمیش و افروش دل
برهادا مواهیم وسکون | دین مجبت دل که پاک از شعور | آینه دل راه هو نور و صفا | حقیقی از حجت بپاشد دل
حب دنیا حبت رشیم خطا | دین هوا خود هم که دهقان | آینه دل را از آن زنگار پاک | بر که حجت خدا این حجت
نادیه دین ام الرجسی امر خطا | تو دست جستو چون پرستی و تفاق | هر یکی زان پرده خود حجت | بی تحمد درطل حجت شد

ولـــه علیـــه الرحمه

بر خوانا برهم زنیم این دفتر اوهام را | تا شغال باشد لا انتها تا آسمان نشو انشعال‌ها | کوییم بی سعی طالب در مدرسه در مسجد
بر لوح خاطر خط کنیم این جهل مرکب نام را | در لا تنتم سلمی بالا تر تا اسلام را | کیفیتی حاصل نشد ساقی بیاور جام را
شاید که گنجی بی بی تجده شود اسرار الهی | اسرار داد از عاشقی بنهان کنیدا آن ناکسی | در خلوت دل با بی جان از خیال بیجای یاسیان
راهی که صد گوین بجوئیم در هر یکی دستگاه را | گیرا خاطر حاصل خود این سخن خام | شاید برون سفی کشیم کن یار دلکام را

وصف نورکس تیم

وله: از جگ تدم خواب کردند | دوسته برخ فتنه کوشی | تمثال جنت نخت نشینند
یا رب چه سخن ثواب کردند | مستانه رخ باب کردند | ناگه همه را کباب کردند
انظره کامل ته ما را | جزی نکند علاج دردم | بی خفته کشته گشت بیدار
تعقیب جهیز تو ما بسکردند | بیوردن ما ثواب کردند | تا چشم تر اخواب کردند

چند و تو بد بی ای شیخ | این حرم و جوفی آب کردند

ریاضة الدرب = مجموعه رتبت =

صاحب - (میمای صاحب) اسمش محمد صبح و معروف به میمای صاحب مرحوم مغز آبادی در تذکره خود و بر این قسم وصف نموده است - از فضلای کاشان است جامع جمیع علوم و حاوی آداب مرسوم مدام نظر و نثر حرف و قانون خیالش کمال ترتیب و لطافت دارد و قصایدش ملاحت و سلاست تا از نظم حرف و غامان فارسی گفتار و حافظه در شکارگاه نشئات حرف بدوستان ارسال داشته بوده که خواندن اهل فضل است که سطور تا اوس و طرح شوق جمع خاطری مدتیا بد عبارت و حاقت نسبت با نظمی روستایی و ترک عبرت و صفت و دلفیسی که حکم و بزرگ از تلامذه مجموعه آقا حسین است [۱۲] هرجا که دقیقه باب آگاه مطلب است، شاگرد و نسبت و فرقه ازوی دارد، غرض که جوان آدمی عبرت و حسن کرداسته نیست و حسن متوجه نظم خالی از نظمی نیست این چند بیت از اشعار است که مانتخلص دارد

بعد نخجت تو چه مطلعه است | تا چشم سیرش تبه این رشته باره است
صفتم هم دستیه بجان کیون جهد | بنیان مدرسه از فطر عیب جو برا
گر و بتر من هرچه خواهی نشد هد | مستم اگر دهند باده بی می دهد
دل ای هرچه دیدم تو نمایا استم | درکعبه چرا نتند ما داشته بینیم
کارها گرفت عمل و دین دیگر دارد | که در دل هرچه دارد با من آن بیدادگر دارد
من اگل نشانه دهان تنگ بری تو | پروانه با چراغ که جستجوی تو
تا با شرم نمایان تو باز گشت | دل را بجا گذاشته ز حتم زکوی تو
مستان هم که هوسیم آن رند شرابی | معنیش ببازد که گرد بید کبابی
مدکرده هم نشینه خاک علم آخر | از جوش تب آجها گشته حبابی
از برو دیش آب جای گل رویش | فرو هست که این سینه تنی گشته کبابی

(۱۲) آقا حسین خوانساری از علماء فلاسفه آن عهد است که غالب بزرگان آن زمان شاگرد وی بوده و از وی اجازه داشته اند

راجع به تخلص خود گفته و الحق به از این نتوان گفت

شعرم گشت نسبه بیوا از قدیم عام شد | در جهان صاحب تخلص هر که شد گمنام شد

= تذکره شعرا با دی ، تذکره الصعادین خزینه ، شیح الحبس ، لطایف الخیال

صبا- نام و از آثار رضاست در محلی خنک جهان حید طالب خیال اشعار او تمام آثار رضای کاشانی ثبت شده و در تذکره الصعادین مولانا خزینه هم که در هند چاپ شده حال اشعار بنام میرزا صائب کاشانی درج شده و البته خیلی که رسم ملکه طبع و لطیفی حضرت خط نوشته یکی نخته از تذکره شعرای بادی در کتابخانه صوفی از جنبه آقای بیاستانی ملاحظه شد که کسی شعرا و از یک کاتب نسخه شعرای متقدم از مرجب و هجم در حاشیه آن ذکر کرده و از جمله در ذیل نام ما بنام صبا نوشته است خود بگوید که از خانواده‌های ملا محتشم کاشیم صبا تخلص دارد از شعرای تیموره در دولت الجید حرمت و خود را آن دارد اشعار دل بذیرش بسیار است بعضی آنها بخو دیم (در یک جزو اشعار آورده) و عجب در این است که اشعار وی در هرجا نوشته شده از یک بیت ذیل تجاوز نموده، و بقول مولانا خزینه از شعرای مرحوب بوده و مدح خلفان نیز گو نشسته است،

وانا اینکه مدعی خانوادت مولانا محتشم ار تخود خود باست نیز با خانواده مرحوم مولانا خواهم نوشت آن جناب حق عقب بوده و از اولاد خود نداشته است تا چه رسد خانواده فی الجمله یکی با شاعر از خانواده محتشم و از آثار طیفه باشد، آن بیتی که از وی در بیت حسب تذکره درج میشود

از سینه و دل ما نشنید کسی صدائی | مردیم از جدائی ای سنگدل کجائی
محل گذشت و یکی شنیده زاری ما | تا گرده کاروانت ای ناله هست و پایی
در شهر نکویان گوشت چیف ابرو | چو دیگل شکسته تو باشی گره هم بیائی

= تذکره شعرا بادی نسخه خطی ، تذکره الصعادین خزینه =

صباحی بیدگلی - نام او حاج میرزا سلیمان و اصل و ساکن قصبه بیدگل کاشان بوده و قصبه مزبور در فاصله یک فرسخ و نیم در جهت شمال شرقی کاشان واقع و از توابع کرمیر مینی سلطنت است - از خانواده‌های آنجا محسوب شده اطلاقی بر صحت یا مرو حتی نام هیولا و او نسخه برحسب بیاورم یکی باوری بنام ابراهیم و دیگری بنام احمد و رشته که نام هر دو در دیوان وی ملاحظه میشود و آنچه معلوم است آنحضرت از هر حیث مسئولیت این مطلب بوده و در جمله صفحت شاعری و استادی نیز مورد ضحیت احترام مردم آن سامان بوده و در بین شعرای آن عصر مرد فیض سزاوار است، پیشتر صباحی

انا ساتید وی هست که در فن دو ازدهم در تجدید سبک و شیوه متقدمین بذل همت نموده و خود و این استادان: آذر بیگدلی، حاتف، رفیق، مشتاق، عاشق، میرزا محمد نصیر طبیب بیاستند که فشانم را طبع در کمال و داده و یک حقی سپری بوده اند اشعار که این هنرتر اشعار برای هم دیگر گفته اند در دواوین آنها موجود و حتی تاریخ ساقی نامه که برای دیدار یکدیگر نموده اند هست، صباحی بین شعرای آن حوزه کاشی بنام آباد واسته و چون دارای تمول و تمیین بوده و از شعر و شاعری هم استفاده معمول آن ایام را هی نموده خواسته مقام بزرگ و ارجمند نزد بوده است بنفاد اقصد دل خوانی که برای او خوش آمد نموده جا مانده از آن کاشانیست که یاد شده عیشدن و فرزندان او شده و آخرت ترکیب بندی رایج را به مرثیه بودن که هر شعر و طرح را تا کنون سیا زدن، تا عصر مجمع و مفتیز بوده است که یکی از بزرگان و اعیان در ایام و ترکیبات از قطعات استاد قطعه ما حرفی برای وی جایزه فرستاده و ای اصلی جان بر طبع وی گران آمده که در ضمن منظومه آن بزرگ را نکوهش نموده، امور زندگانی او از ذلت نگذشته و همرگز نکو حرمت سلاطین متقاره و جوانی سلیم بوده است مدایح شاهان بزیارت بیت الله نیز توفیق یافته، اگر چه تاریخ تولد صباحی معلوم نیست ولی از قرائن و اطلاعات موجوده در دیوان وی معلوم است که در حدود هشتاد سال عمر نموده نیز اولین ماده تاریخی که در دیوان او به نظر میرسد سال ۱۱۴۹ و آخرین ماده تاریخی که موجود است ۱۲۱۲ میباشد قطعه هم در مرثیه سرودن اولین تاریخ کتواز بیت سال خواسته، تاریخ ارتحالش ۱۲۱۸ میباشد و مدفن وی در خارج دروازه بیدگل در گورستانی ما بین بیدگل و آران است که دارای نقشه هم هست اما سنگ قبر وی بیدا نشده است، سید محمد صاحب فرزند حاتف تاریخ وفات وی را چنین گفته:

فرمی گلک سحاب افزو صفای گل | رقم زده دل که سلک صحاب منسوخی

استاد بزرگوار سید احمد اصفهانی در شرح شاگرد صباحی بوده و قصاید عراف در مدح استاد خود و بر خبره که موجود است و تمام دال بر استادی و پیشوائی و احترام صباحی در ایشان عبرت است،

دیوان شعر صباحی کم یاب و بچاپ نرسیده بی جمه نسخه ناقصی دیدم و در سال ۱۳۲۲ نسخه دیگری که نسخه مکتوبه حضرت استادی آقای اقبال آشتیانی است بدستم رسیده و از دو نسخه مذکور نسخه کامل و صحیحی ترتیب دادم که تقریبا ۲۹۲۴ بیت میباشد و شامل انواع نظم از قصیده و غزل

[illegible — two columns of verse]

۱) [illegible]

ترکیب، ترجیع، تاریخ، قطعات، مثنویات، رباعیات، مراثی، میباشد و تمامه
با اینکه حافظ شدم این نسخه را بخوانم در اختیار طالبین کتاب قرار دهم کسی برای طلب آن حاضر
نیز این جامه خریدار زمان و جمله های مشغول بهت نه میرزا حیاتی و امثال آن و باید
گفت طبع کنندگان حرفی ندارند زیرا این قبیل کتب کاملاً باید از نسخه طبع شود بیشتر از
دو بیت هم آنرا بزودی فروش و باقی با بیتی از حیث اعتبار فرو شده باشد اینک از آثار
آن جناب یک قصیده غرا و بعضی اشعار دیگر انتخاب و درج می‌نمایم :

قصیده غرائیه در مدح امیر محمد حسینخان شیبانی

[illegible — verse]

[illegible — prose and verse]

[illegible — marginal note]

ولـــه

غزل

[illegible — verse]

در وفات مولانا هاتف

اصفهانی فرماید

[illegible — verse]

۱۱۹۸

[illegible]

صبا - (ملک الشعرا صبا)

[illegible — prose and verse]

که برای احتراز از طول مقال از شرح و شرح آن صرف‌نظر نمودم. خلاصه پس از صعود از رود و عروج فتحعلی‌شاه به اریکهٔ سلطنت ایران جناب ... حضرت ... خویش پیوست.

آثار آن جناب ... راوی ... در تذکرهٔ انجمن خاقان و سایر ارباب تذکره. اول مثنوی شهنشاه‌نامه است در چهل هزار بیت که نسخهٔ اصل آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود و از این مثنوی خلاصه در حدود شش هزار بیت به چاپ رسیده و در آن از وقایع زمان سلطنت فتحعلیشاه و مختصری از تاریخ زندگی اجداد وی بحث فرموده. دوم مثنوی لیلی و مجنون که تعداد ابیاتش سه هزار بیت. سوم مثنوی ... که در زمان حیات وی ... از ... حافی که شده ... بیت. چهارم خداوندنامه در حدود سی هزار بیت شامل اخبار صحیحه در غزوات احمدی و غزوات حیدری ... پنجم مثنوی عبرت‌نامه که تعداد ابیات آن هم سه هزار بیت. و دیوان قصاید و قطعات و غیره در حدود ... هزار بیت و دیگر مثنوی مختصری به نام گلشن صبا دارند که ... فرزند ... اخیراً ... شاعر ... چاپ شده ... بر آن نوشته‌اند — این بنده ... که قصیده ... شده ... از قصاید ... استاد خود ... این تذکره ... نمونه شعر او است اگرچه طولانی است درج می‌گردد:

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولـــــه رحمة الله علیه

[illegible]

حدود ... هزار ... بیت شعر ... از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و تاریخ ... که ابیات ذیل از ... دیوان انتخاب گردیده است

[illegible]

ولـــــه مطایبه

[illegible]

ایضاً

[illegible]

صبوری — ... محمد کاظم خان ... از اعقاب میرزا احمد خان ... کاشی ... بوده ... پدرش ... از تجار ...

کاشان و صاحب کتابخانه و تجارتخانه است اصلاً مشهدی و منسوج کاشی بوده و در اواخر عمر با فرزندان و اهل
خود بخراسان مهاجرت و در مشهد مشغول تجارت میشود . حیدری از تجارت بیل بحب
فضل و هنر متوجه و در فنون شعر بسبک قدما خوب میساید و به لقب رئیس الشعرا ملقب
گردید و پس از آنچه که ناصرالدین شاه قاجار به مشهد مسافرت مینماید حیدری را
بحضور طلبیده و بلقب ملک الشعرا ملقب میشود و تا دوام العمر در آستان سلام حاضر
آستانه رضوی اقصاید غرا رونق افزای مجلس عید سلام بوده ، و کنجهای او در قصیده
سرائی سرآمد شعرای عصر و در حماسه گوئی سحر و معجز کار بوده و گذشته از قصاید استادانه
مثنویات حمیده و حکایات منظومه بالاخص منقبت و مرثیه بسیار سروده و محترم بوده
و در سال ۱۳۱۶ هجری بزیارت بیت الله نائل و در مراجعت از حج در تهران قصیده ای در
مدح پادشاه میگوید که مطلعش اینست

اقبال رهنمون شد و توفیق رهنما | از خانه خدا سوی سایه خدا

استاد سخن حضرت ملک الشعرا ابیات فرزند آنجناب میباشد ، دیوان
شعر ملک الشعرا حیدری آنچه موجود است بیش از بیست هزار بیت میباشد وفاتش در سال ۱۳۲۲
هجری در مشهد اتفاق گردیده ابیات ذیل منتخبی از قصاید حماسیه اوست که در تهنیت
و تشحیذ سپه سالار وقت بموجب دستور سروده و الله در قائله

بارگاه مرحبا اهلاً و سهلاً خیر مقدم | ای مخادیل خاقانی ای سپه سالار اعظم
ای ز بیشوکت بوزرزم لشکرها مظفر | وی ز فرجوت بگاه بزم کشورها منظم
مقصد از کلی ما هم سلطنت شاه مظفر | تیر از طوس بی نوذر چو تو سالار معلم

تا آنجا که فرماید

این همی ملک خداسا ... | ورز تو امروز از زبانه بی ...
... | بوده ... چشم بیل ... مرجمه ... مضم
... | روز هیجا ... گویا ...
... حق کن | ... خاور آور فراهم
... | ... دل ... آدم
... | از غو شیپور ... نوای ... گاودم بم

مجلسی کانجا بجای جام و ساغر تیغ و خنجر | مجلسی کانجا بجای زلف و ابرو مار ارقم
بسی چو تیغ بیاری و گمارگاسه سر | ساغر که خون ... بی صدا و صدای ارقم
... | رنگ ها از زرد و روز ها سیاه ... درهم
... از جن الاحمر ... گنبد از ...سیان بیت

ولـــــه قطعــــه

هر که در دستگاه ... | ... خوار آید
مانکه در بند ... باشد | خار در چشم روزگار آید

= طرائق الحقائق ، مطلع الشمس ، تذکرۀ ملک الشعرای بهار =

صرفی - چنانچه مؤلف آتشکده آورده است اصلاً ساوجی است و گویا منتسب بسلمان ساوجی
علیه الرحمه باشند لکن ولادت او کاشان و از ... مولانا محتشم بوده است و از من صحیح الذوق
بوده است این ابیات از اوست :

... | ...
... | ...
محبت با کسی دارم که تا دل دادم او را | ...
... | ...

= آتشکده ، قوامیس الدهور مرحوم ملا حبیب الله کاشانی =

صبغی - از شعرای دربار صفوی شاه طهماسب و نامش میرزا صبغی بوده و باسم ... بی ...
... آتشکده ... از کاشان ... بکاشان مهاجرت کرده و صبغی در آنجا متولد و نشو
نما نموده ، از اوست :

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

= تذکره وکلا =

صفائی - (معروف به فاضل نراقی) نامش مرحوم حاج ملا احمد است (احمد بن محمد
مهدی بن ابی ذر نراقی (۱)) یکی از بزرگترین علمای امامیه در قرن سیزدهم هجری است ، تحصیلات
وی در محضر پدر بزرگوارش و شیخ جعفر نجفی صاحب کشف الغطا انجام یافته و در اغلب علوم عقلی و
نقلی دستی قوی داشته و در اکثر علوم تالیفات دارند ، صاحب جواهر از اساتید معروف
زمان خود و مشغول ... و ... است و ... در علم اصول ...
تشیع ... معروف ... شیخ مرتضی الانصاری ...
... حاج سید محمد شفیع جاپلقی
... آن جناب ... فاضل
نراقی است ... و حاوی ... مشتمل بوده و سعی ...
اخلاق نیکو و صفات حمیده ... خرق العاده ...
... و ... عالم ...
... ، اگرچه ... نراقیه کاشانی دارای اسم و رسم ... گردیده
مرحوم ملا مهدی نراقی است ... فضل ...
...
...
از عهده ... خارج است ، تاریخ وفاتش ۱۲۴۴ هجری ...
و در ... بسر مبارک ... گردید

(۱) مرحوم ملا مهدی معروف است به محقق نراقی و ... نراق بوده و در ...
... بوده ، ملا مهدی از ...
اساتید ... است ... و حکمت و اصول ...
... ، از ...
کاشان ... مجتهد بزرگ بوده است ... تالیفات وی عبارت است
از : معتمد الشیعه فی احکام الشریعه ، لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام ، ...

تالیفات وی عبارت است از (۱) مستند الشیعه در فقه استدلالی (۲) مناهج الاصول در
دو جلد (۳) شرح بر تجرید الاصول پدر بزرگوارش در شش جلد (۴) شرح رسائل الحساب پدر خود
(۵) عین الاصول (۶) مناهج الاحکام در اصول فقه (۷) خزائن ... و ...
شیخ ... عبد الرحیم (۸) معراج السعاده فارسی که شرح جامع السعادات پدر او است و تا
... مرتبه ... (۹) سیف الامه در رد ... پادری
... (۱۰) مثنوی طاقدیس ... (۱۱)
عوائد الایام در بیان قواعد فقهیه (۱۲) اساس الاحکام در اصول فقه
... صاحب دیوان بوده اند
... بزرگ ...

اشعار ذیل از اوست رضوان الله علیه

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

ولــــه

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

تحت عنوان صدور
صدری - ...
...
...
...
...

ولـــه

دلش که جوی تو دیدی برما چنانکه شدست | آه از آن چشم بر شده اشکم از نوبی نگو شده است
مگر طبیب ایمن بار پر زحمت خود را سده | کام و زجهان تر ا کلانه و ا بگو شده است
میدم خیال حریف نشسته بودم امانی وی | گویا که امرو زآن هم از خاک ما نگو
نامه چه بودم سیعی الونکه میدو گوید | آنم زسوی درفته و خادم زما نگو شده
مگو چه ا بید و ما دارم که از جورش مرا | تیر از جگر برفته و تیغ از قضا نگو شده
گل خست بروها ش می‌ای با خا شقی | این بار جفا و دل بود که وجه حال نگو شده
آینه صفا زگرد ش و زجا مجرش نادها | یا انکه از درون او بی تو نها نگو شده

هم منسوب بانحضرت است — در غزل

عاشق اجابت معشوق نگاهی بکند | نه چنانست که تا نم که گناهی بکند
منتی شرم لعل زد ه صدق و صفا | بوسه را بخود هم از آن که کاهی بکند
انکه آدمی ای تیغ از دو بوده کوتن | نگذارند که از دو رنگاهی بکند

سه بیت اخیر را از زبان یادر ۱ کاشانی و تهران تمام وی شنیده ام ولی در جائی نوشته

ندیدم و گویند چون آنجناب دو مصراع اول را برای میرزای جندق خواند همیا فرمود

حضرت بودی منع شطر اجازه بجد مردم

= قاموس الحرمین مرحوم ملا حبیب الله ، تذکره ریاض العارفین ، مجمع الفصحا ، حقیق العلما =

صنع الله — (ملا صنع الله) تخلص وی صنع است از شعرای زمان شاه اسمعیل

اول صفوی است و چنانکه مولف تحفه گفته است نداوا از صنعی به تجرید رفته و در اینجا

شغل طبابت اشتغال نموده و در فتح شروان (سال ۹۴۲) قصیده در مدح شاه

و تهنیت این فتح ساخته که تمام مصاریع آن تاریخ بوده و مطلع آن قصیده این بیت

آمد از باد صبا مژده رحمت شمال | کی درختی رگ تو بود پریشان احوال

این شعر همین در صنع خیال شده لکن شاه با آن تمام حیث و رآن حقی بیت شیرا علاوه

(۱) میرزا ابوالحسن جندقی شاعر بیدار مرد قرن ۱۳ تولد سال ۱۱۹۹ وفات روز یکشنبه ۱۶ ع ۲ سال ۱۲۷۶

انجمم سوخت اعداد حروف مصرع اول ۹۴۵ و مصراع دوم ۱۴۱۰ است و بقیه قصیده

هم بدست نیست تا تحقیق شود و انچه تحقیق شد تمام وی جز تحفه سامی در هیچ یک از

تذاکر شعرا ضبط نشده است — تحفه سامی =

حُرُوفُ الضّـاد

ضروری — تخلصی که از وی یاد کرده مؤلف جنگ عبیده بیان است که شعر ذیل را

بنام او ضبط و ثبت نموده و در سایر منابع و تذاکر اثری و نامی از او نیست

خامه سفیدان تو در گو پر فیض | ناری مگر از لطف تو در کار بقن شد

= جنگ عبیده بیان =

ضیاء — (ضیاء الدین محمد) تقی الدین کاشی در خلاصة الاشعار گوید اصل

وی از ری است اما مولد و مسکن او کاشان در جمیع علوم معقول و منقول سرآمد علمای

زمانست تحصیلات او در محضر مولانا ابوالحسن که علامه بوده و حریت گرفته و حیدر از

آنجا متوجه هند شد و اندک زمانی در آنجا مانده مراجعت نموده و در زمان خان میرزای

صفوی (ابن شخص حاکم کاشان بوده) بطریق و دریس مولانا میرزا جان شیرازی

رسید و مدتی در محضرش تلمذ کرد سپس در سنه ۹۷۵ متوجه زیارت بیت الله

شد و این مصرع را خود ماده تاریخ این سفر گفته — سفر مکه مبارک باشد — و مدت

پنج سال در آن مکان متبرکه به تصحیح احادیث و کتب فقهیات اقدام نموده و بعد بر اسطه

تنفر از اوضاع اهل سنت و دوام تقیه و اخفای مذهب خود در آنجا نمانده به

کاشان آمده و اکنون قریب ده سال است در خانه خود بجستن علوم و تدریس مشغول است

و انصاف ایشان همینی خیال مناصب و اخذ سیورغال که متعلق با این قسم مردمان وارد

نمی شد و گاه گاه رباعیات عارفانه منظوم نماید — انتهی

اما مولف عرفات که او هم از معاصرین وی میباشد تذکره خود را در سال وفات او

یعنی سنه ۱۰۲۴ تالیف نموده می نویسد که ضیاء الدین محمد در مدت عمر از کاشان

خارج نشده و هم در کاشان وفات یافت و چون این دو روایت ناسازگار است اداو

ما پرده زروی حسن دلدار افتاد | در عشق تو دین و دل ز کار افتاد
آزار دل از سنگ ملامت نوکی | این شیشه هزار سنگ رای شکند
از پرده حق دور ببینم تو روی | گناه بسجاده منشینم تو روی
هر کس سیاق خویش گویم یعنی | دانسته که می از تو نشانی بدهد
تا هر بخرابات بیایم ترسی | ترسی که بدین راه خطر هاست ترسی
حق تا بر در دیر باشد غو غا | عشق از همه بر وجه مجازم خوش
بچشم دروی مبتلا بوده است

فرموده

ولــــه مفردات

چه تا دل پرده مستوری را | زو چاک جانکه پرده از کار افتاد
ای عشق چه با جان حزینم کردی | آواره کوی دل و دینم کردی
آخر بخرابات بنمودی راهم | رسوای همه روی زمینم کردی
بیچاره ضیاست بیرسوی و دید | در راه طلب محنت بسیار کشید
آنکس که ز ترس او نیابی بر ما | پنهان ز تو در خرابات است ترسی
خلقم همه رند و بالهوسی میدانند | میخواره و رند هر کسی میدانند
از خلق زمانه باشد این بهتر | در گوشه خلوت آرمیدن بهتر
دام جان تو مایل تر است از همه کس | دل بیات دیر دل گشاده

عشق است که نام و ننگ رای شکند | هنگامه ریو و رنگ رای شکند
هر جا رقم تو در ببینم تو روی | تا رند خرابات نشینم تو روی
کس از تو خبر بجسته جانی ندهد | حق از تو نشان جز بجانی بدهد
چون پی طریق حصه خویش برد | هر چند که دید بجانی نرسید
اشا نه ما گو چه جدا از سر خویش | هر چند که عشق جا نگهدار سر خویش
گویند بحوری که خدا گیر شوی | حق دانگو این قوم حسنی میوانند
زنهار ضیا علاج چیست ملی | از ضاع زمانه رامدیدن بهتر
خواهی تو بود آنکس که جستو دارد | آهن که بن بر عقیده

تذکره عرفات — خلاصة الاشعار — هفت اقلیم — سفینه خوشگو — جنگ عبیده بیان — سید میرزا ابوالحسن

جنگ محمود حسن عرفان

وله از جنگ دیگر

هر دست که علم بر افراز و ترسی | در تیغ عشق جان نه بکار زترسی
در گلشن عشق جمله خوف و خطر است | خود را بخط عدم انداز و ترسی
ار حوره تو سر سایه بود حورانی | و زخلق وجه تو بود حورانی
گر بر فنی تو یک لحظه بعالم زبر | معلوم که بوده نبود حورانی

[illegible]

حُرُوفُ الطّـاء

طاهر — (معروف بشاه طاهر کاشی و دکنی) نام پدرش رضی الدین اسمعیل الحسینی است

که از سلسله سادات علویه حسینیه و پس از انقراض دولت اسمعیلیه در مصر هر یک گوشه پنهان گشته

شده اند بطوریکه مولف طرائق الحقایق نوشته است یکی از سادات اسمعیلی در موضع خوند

از توابع قزوین متوطن گردیده و اولاد او به سادات خواندیه شهرت یافته اند و قریب صد

سال مشغول ارشاد بوده و همواره در کمال عزت و احترام نزد سلاطین و مردم میزیسته اند

چون نوبت بشاه طاهر رسید شیعیان هر و بغداد و سمرقند و غیره بدو رجوع نموده و باعث

استشهاد وی گردیدند شاه اسمعیل اول صفوی که خود در سایه همین اصل پیری و مرشدی

سلطان علی الاطلاق گردیده بود در صدد فنای شاه خوندیه بر آمد میرزا شاه حسین

اصفهانی ناظر دربار پادشاه که بشاه طاهر ارادت داشت و برا از قصد سلطان مطلع نمود شاه

طاهر هم ترک مسند ارشاد گفته و در اوایل سال ۹۲۶ در حوالی سلطانیه بر سلطنت موزا

شاه حسین در سلک علمای حضور پادشاهی در آمد و بالاخره از طرف پادشاه بمنصب مدرسی

کاشان منصوب و از این جهت در کاشان سکونت نمود ، بعد از ارادت منافقین کاشان که

همواره در جاسوس این قبیل بزرگان میگشتند و اشتها به دی نمودند در کاشان بری پرستد

و فرقه ذاهم ساختند بواسطه آن اجتماع و شاعری که طبعا در این قبیل موارد بین فرق حادث

ایجاد میشود بزرگان و کلانتران شهر با شاه طاهر از در خصومت در آمده و بشاه اسمعیل

عارضه که شاه طاهر در کاشان ترویج مذهب اسمعیلیه می نماید و حکم قتل او از جانب

پادشاه صادر گشت ، شاه طاهر چون از قضیه خبر یافت سراسیمه بجانب هند فرار نموده و

با مورچه پادشاه تا کنار عمان در حضب وی ساختند لکن شاه طاهر در ایوقت به بخارا

رسیده بود ، و از آنجا عزم زیارت بیت الله نموده و پس از مراجعت در شهر احمد نگر توطن

گرفته و مدرس علمای آن جهت برهان شاه و محمد هم همچارت او معروف گشت و کار احترام

وی طوری بالا گرفت که برهان شاه در مجلس درس او دو زانو می نشست (و اقعا خدا و ندیا مرزد

سلاطین پادشاهانی که به علم و عالم بدین پایه علاقه مند بوده اند و احترام میگذارده اند)

تا چهره ز روی حسن دلدار افتاد
در عشق تو هر دل زار افتاد
آزاد دل از سنگ ملامت نرهد
این شیشه هزار سنگ را ای شکند
[illegible]
گر زاهد سجاده [illegible] تو دی
هر کس سیاق خویش گوید سخنی
دانسته کسی از تو نشانی ندهد
[illegible]
له
[illegible]
حق تو بود [illegible]
عشق از همه بو [illegible]
مجلس [illegible] بوده است

فرموده

ولـــــه متفرقات

بی تاب دل پرده ستوری را
[illegible]
ای عشق چه با جان خونین کردی
آواره کوی دل و دینم کردی
آخر بخرابات [illegible] راهم
رسوای همه روی زمینم کردی

له

بیچاره ضیا [illegible]
در راه طلب محنت بسیار کشید
[illegible]
له
[illegible]
[illegible]
از خلق زمانه باشید نبر
در گوش [illegible]
[illegible]
دل [illegible]

عشق است که نام و ننگ های شکند
[illegible]
هرجا [illegible]
[illegible]
کس از تو خبر [illegible]
حق از تو نشان [illegible]
[illegible]
هرچند که گوید [illegible]
[illegible]
هرچند که عشق [illegible]
گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تذکره مرآت — خلاصة الاشعار — هفت اقلیم — سفینه خوشگو — [illegible]

[illegible]

وله از جنگ دیگر [illegible]

[illegible]

(۱) [illegible]

حرف الطاء

طاهر — (معروف به شاه طاهر کاشی و دکنی) نام پدرش رضی الدین اسمعیل الحسینی که از سلسله سادات علویه حسینیه و یکی از افراد دولت اسمعیلیه در مصر بوده [illegible] شده اند، بطوریکه مولف طرائق الحقایق نوشته است، یکی از سادات اسمعیلی در موضع خواند انقطاع و دین [illegible] گردیده و اولاد او [illegible] شهرت یافته اند و قریب [illegible] سال مشغول ارشاد بوده و همواره [illegible] غربت و احترام نزد سلاطین و مردم [illegible] بوده تا چون نوبت شاه طاهر رسید شیعیان [illegible] استعداد و [illegible] گردیدند. شاه اسمعیل سلطان [illegible] گردیده بود [illegible] پادشاه که شاه طاهر [illegible] گفته و [illegible] شاه حسین [illegible] کاشان [illegible] و از این جهت در کاشان [illegible] ایجاد [illegible] بزرگان و [illegible] حادثه که شاه طاهر در کاشان [illegible] پادشاه [illegible] گشت، شاه طاهر چون از [illegible] پادشاه [illegible] شاه طاهر را [illegible] بوده، [illegible] گرفته و [illegible] طوری بالا گرفت که برهان شاه [illegible] (واقعاً خداوند [illegible] پادشاهانی که [illegible] اقدام میفرموده اند)

یادداشت

تاریخ .... ماه ۱۳۴

بقیه قاضی زاده

طاهر -

مارا در بزم او حاجت رود نیز — رو عشق ما مدام دوید از نگه نیز
گفتم کدام جوی ساری به خیابت — ... نوای ... گفت نیز
فردا ز تمامی خرابات — ... دل اگر رفت از خانقه نیز
بیاسا ... پرده ساغر — ... از محتسب ... نیز

رقیبان در حریم وصل کم
صنما ... ... از نگه نیز

این خانه دل خراب بهتر — در سینه ز غم کباب بهتر
دستار و ردا و خرقه من — ... گرد شراب بهتر
اوراق کتاب دانش من — ... آب بهتر
گیسوی تو رخ بجوانب ... — ... خواب بهتر
... عشق ... — ... کتاب بهتر

زاهد ... زندانی
... اجتناب بهتر

ای رفیق ... کمر بود

... از ... برود

یادداشت

تاریخ .... ماه ۱۳۴

از ... حسن زاده

ای کیف شیخ ... پروا نکنی — مگر ... اندیشه ... نکنی
آسیمه ... — ... گویا نکنی
... عاشق — ... نکنی
افسرده ... — ... نکنی
... — ... نکنی
... — ... نکنی
... — ... نکنی
... — کشتی ... دریا نکنی

... سوق ... ام — ... اماده ام
ساده ... — ... ساده ام
... — ... ام
... — ... ام
... — ... ام

ما پرده ز روی حسن دلدار افتاد — چو تاب دل پرده مستوری را — عشق ... که نام و ننگ رای شکند
در عشق تو ... زار افتاد — ... پرده از کار افتاد — ... رای شکند
آزار دل از سنگ ملامت نتوان — ای عشق چه ... خوش کوی — ... کردی
این شیشه هزار سنگ رای شکند — آواره کوی دل و دیم کوی — ... کردی
گر چهره عشق دور ببینم کوری — آخر بخرابات ... راهم — کس از تو ... نشان نداد
گر زاهد سجاده نشینم کوری — رسوای همه روی زمینم کردی — حق از تو نشانی ... نداد
هر کس بمذاق خویش گوید سخنی — بیچاره ضیا ... دوید — ...
دانسته کسی از تو نشانی ندهد — در راه طلب محنت بسیار کشید — هر چند ... رسید
زاهد بخرابات بیا رحمت ترسی — آنکس که ز ترس ... — ...
ترسی که درین راه خطرهاست ترسی — پنهان ... ترسی — ...
حق با تو ... — خلقی همه رند و بوالهوس میخواهند — ...
عشق از همه ... — سجاده و رندم همه کس میخواهند — ...
بجشم دوری مبتلا بوده است — از خلق زمانه ... — ...
فرموده — ... — ...
وله مفردات — ... — ...
— دل ... — ...

تذکره مفردات — خلاصه الاشعار — ... — ...

... محمد حسن عرفان

وله از جنگ دیگر — ... — ...

... — ... — ...

ده ما تعول مقدور ...

... [illegible]

حرف الطاء

یادداشت

تاریخ .... ماه ۱۳٤

بسیر ... [illegible]

هرگز دردم طبیبی ... [illegible] که دردی ... [illegible]

[illegible]

طاهر – [illegible]

ما چو ره زدی حسن دلدار افتاد
در عشق تو هی میل زار افتاد
آزاده دل از سنگ ملامت نترسد
این شیشه هزار سنگ رای شکند
گر بوده عشق دوربینم کردی
گر زاهد سجاده نشینم کردی
هرکس سبزای خویش گوید سخنی
داننده کسی از تو نشانی نرهد
زاهد بخرابات بیا بیت بترسی
ترسی که دوری راه خطرهاست بترسی
حق تو بود دریند باشد ملامت
عشق از همه بر وجه مجاز است
بچشم دوری مبتلا بوده

فرموده

وله ــــــ مفردات

چو تاب دل پرده ستوری را
تو چاک خیالم پرده از کار افتاد
ای عشق چه با جان خرابم کردی
آواره کوی دل و دیم کردی
آخر بخرابات مفردی راهم
رسوای همه روی زمینم کردی
بچاره ضیائی ... [illegible]
در راه طلب محنت بسیار کشید
آنکس که تو ترسی او نیاتی بر جا
پنهان ز تو در خانه ... [illegible]
خلقم همه رند و بوالهوس میخوانند
میخواره و رندم همه کس میخوانند
از خلق زمانه با شنیدن بهتر
در گوش غزلت آرمیدن بهتر
دلم بباغ و تمایل ... [illegible]

بتی هست که نام ونگ رای شکند
هنگامه ... [illegible]
هر جا که تو در بینم کردی
تا رند خرابات نشینم کردی
کس از تو خبر نجسته جانی نرهد
کس از تو نشان جز بجانی نرهد
چون هر طریق حصه خویش ... [illegible]
هر چند که ... [illegible]
امانه ما ... [illegible]
هر چند که عشق ... [illegible]
گویند مخوری که ... [illegible]
تو با منکران قوم حسن میخوانند
زنهار ضیا ... [illegible]
اوضاع زمانه را ندیدن بهتر
... [illegible]

تذکره مفردات – خلاصة الاشعار – ... [illegible]

... [illegible]

(۱) ... [illegible]

شاه طاهر با وضع و ترتیبی که شرح آن در این سفینه نمی‌گنجد به خانه او داخل و مذهب اثنا عشری را اظهار نمود و از این کار فتنه عظیمی در احمدنگر بر پا ساخت، شاه اسمعیل چون از قضیه خبردار و از سعایت کسانی که طاهر را مروج مذهب اسمعیلیه می‌شمردند مطلع گردید فرستاده و مخزن معماهای هی اشعار به اسم مبارک با دعوت برهان شاه فرستاد

شاه طاهر در سال ۹۵۶ در احمدنگر وفات یافته و جسد او را حسب الوصیه به کربلای معلی برده و در حرم مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام نزدیک قبر شیخ ... از مرقد مطهر به خاک سپردند و اولاد چند پسر باقی ماند که تا حال آنها معلوم نیست، دیوان قصاید و سایر آثار او به تمام و معتد ... است و مولفات او بشرح ذیل می‌باشد

۱ - شرح باب حادی عشر در علم کلام ۲ - شرح جعفریه در فقه امامیه
۳ - شرح اشارات و محاکمات و محیطی و شفا و معقول ... و شرح نخبه شاهی
۴ - حاشیه تفسیر قاضی بیضاوی
۵ - رساله‌ای که به ... سفر مکه در باب تصنیف نموده

یکی از آثار منظوم مرحوم وی قصیده‌ای است در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شامل ۰۶۵ بیت و ابیات ذیل از آن قصیده است

باز وقت که از طبق تتاضدی فلک   آنکه بر سر ایوان چمن گل قرشکر
ابر نیسان بهر خیز آلوده برقا   برف برف انداف روی زمین میدود جنگ
حیات خنچه و گل برطرف شاخ کمر   خلق محفوظ زبیمن غنچه و گل چو ملک
بوی شکوه‌ای ... شبنم آرند   شکر جنبان شکوفه چو سپاه ارجنگ
دوش لشکر گل تا ... مطرب   گشت بلبل مجلس ... خنچه چنگ
باغ شد خانه چینی و شبنم دروی   جا بجا بر سرآن مانده با شیوه رنگ
نه دیا شد که بدم لنگ نخنه روی   گوئی در عادی ریاحین جنگ
میرود ... الم آن خوان   ساده وار شکوفه شیخ شیشه گری جنگ
حق آن باید که طرف چمن   که خدا ... بود بجا به لنگ
آن چنین مگر ... شده قدرت   گر ملک بر طرف ... آینه رنگ
نه‌ای پادشه صورت معنی که از ...   نقشه را مطلع صورت معنی جنگ

آنکه از حرمت سر بخش شاهی خطاب   ال شمس ... شکند چون ارورک
ای حکیمی که بوجود تو ... تو   حکمت ... ارسطو زیرک
... قضا ... قدر تو   ... فروتر بود و مشتورک
طاهر از رفعت حقیقی چه آورده ...   ... کان بن الملک حلف

گویند تا شاه طاهر زنده بوده هیچیک از شعرای هند داوطلب ... اهرام وی در صدد ... این قصیده بر نیامدند مگر مولانا محتشم کاشانی که او نیز در وطن ... محتشم کاشانی قرار گرفت ملک وحشی کرمانی پس از مرگ شاه قصیده را استقبال کرد و آن قصیده تمید سید اولاد و معنی با زمینه شاه طاهر چون آن قصیده را معنی ... و شکایت نزد پادشاه برده گفته وحشی کرمانی کار ... بجای رسانیده که قصیده شاه را جواب گفته پادشاه ... نگفته بیع بس از ... قصیده گفت آری لی ادرلی ... و ... است که قصیده را ... از شاه ... گفته است — این ابیات از قصیده دیگر اوست که در جواب یکی از قصاید حکیم انوری فرموده

شاهد ... ... شبستان حمل   لاله ناقوس بر افروزد و نرگس مشعل
گل به خورشید برگ ... از مطلع شاخ   چون ... حلیه کند لاله ... جبل
شمسه ایوان ... ... آذین باغ   تا صبا ... ریاحین مرسل
مگر آهنگ تماشای گلستان دارد   خسرو شاه ملک ... خورشید محل
نو بهار چمن ... که شکفت   از نسیم کرمش غنچه امید و امل

له

یادم که ... بر لب غم نزدیم   خوردیم ... دل ودم نزدیم
بر شعله آه ... نکشودیم   بر قطره اشک چشم بر هم نزدیم
گو کسب کمال ... سیکند زرد   ور فکر محال ... سیگذرد
دنیا همه سر بسر خیال است خیال   هر چند خیال ... میگذرد

وله قطعه

شاها ز خانه ... ایذای ساعران   بیرون میاد شهره ایام میشوی
ما هجوی کنیم و تو ایذا چه فایده   ما کشته میشویم و تو بدنام میشوی

... از شاه طاهر ... (از انجا ...

... (نگارنده)
خطی نگارنده ... مدام
بعد از خیال ... کاری مدام — از ... دیگر از ... دیگر
درین کار ... اختیاری مدام
ز شوق وصال ... ح خوبان
چه بر ... قراری مدام
با ... و ... جانی
... دل ... چاره ... مدام
دا ... اهدار ... بی ...
... ادا ... خواری مدام
... غباری مدام
... و دل ... دل ... بر دل ... غباری مدام

در تاریخ وفات شاه اسمعیل اول گوید   شاه جهان کرد جهان را وداع = ۹۳۰
= طرائق الحقایق ، تحفه سامی ، آتشکده آذر =

طبیب - ناشی محمد الشریف و از شعرای قرن ... است ... هیچیک از تذکره‌ها ... شرح حالش ... ننگاشته‌اند فقط در مجموعه موتمن الاحرار تالیف محمد بن بدرالدین جاجرمی که در سال ۷۴۱ تالیف شده ... قصیده‌ای که از ... هند ... ذیل از ... رسید و چنین ... :

گرانکه ... و الاحسن و جمال سلطان است   عجب نباشد اگر پادشه خوبان است
... ز ... ... زاهد ... پر بود   ... که نامت و قدش چو سرو بستان است
... و ... و رخسار و خط مشک آلود   ... و ... و ... بستان است
... که ملامت کنند ما هر را   گمان ... جوان ... آسان است
بیا که گریه چشم ... او   بجان و ... که آن حقه ... مرغان است
... از ... تو ... دل ...   ... سبب ... او پریشان است
زحسن ... فراخی مدام   که آن گذشت و کنون دور دور سلطان است
... خواجه که ... دوست ...   بجان دوست که این گفته ... انسان است
... که از دوست ...   ... که آن ... که حیرت است
... خوردم اگر ... دوا ... ظلم   طبیب ... چه ... درمان است
... کاشی ... کناره می‌گیری   چه جرم رفت ... چه تاوان است

= مجموعه موتمن الاحرار =

طبیب - ناشی میرزا ... شغلش طبابت بوده و مناسبت شغل طبیب تخلص می‌نموده در علم طب رسالتی ... و در حکمت نیز کتابی موسوم به حقایق ... تصنیف نموده و از شعرای صاحب دیوان است - صحف روز روشن وفات او را سال ۱۲۴۱ نوشته است - صحنی از اشعار او با اشعار مظفر حسین کاشی مخلوط و در تذکره‌ها ... رسیده ح از اوست :

مارا شکسته ... و فریاد و درد و گر هیچ   فریاد ... حیات و درد و گر هیچ
حیات خواجه این ... را   ... فریاد ... درد و گر
از ... طلب جز غم ...   . فرهاد و درد و گر هیچ

غم مانده و دل از جلوه حسن تو نماند   این سیل بر و خانه ز بنیاد و دگر هیچ
ای آنکه ز خوبی جگر است خبری نیست   تا کی کنی از جاگیر سا یا درد و گر هیچ
آن ماه طبیب ... آرا نیست ... است   مائیم و همین خاطر ناشاد و دگر هیچ

ما: ماننده ... ... یار کرده‌ایم   حاصل ز عمر خوبش همین کار کرده‌ایم
آموزتیب و ... جان بی گرفت   گویا اجل رسید و رگ جان بی گرفت

وله رباعی

کفتی که ... مکن ... ازمن   زاهد بکوم ترا چو ما شناسد
ایزد ... که ترا شناسد   بیگانه ترا چو آشنا شناسد

رباعی اخیر در تذکره فخر آبادی بنام مظفر حسین ثبت شده و لی در عرفات بنام طبیب

تحفه سامی ، روز روشن ، عرفات العاشقین

طباطبائی - (ابوطالب) نام وی در تذکره روز روشن و ... نیز اشعرا مدرج و ابیاتی بنام او ثبت گردیده که غالباً ... بابر طالب ... (متوفی سال ۹۸۰) میباشد که در اسلحه مشاهیر بنام ... اشتباه کرده‌اند تنها اثری که ... از آن وی است مرثیه‌ای است که ... مولانا محتشم سروده و تقی الدین کاشی جامع دیوان محتشم جزو سایر مراثی و تواریخ در دیباچه دیوان قرار داده و این شرح مصور است (و دیگر ... السادات والنقباء میرزا ابوطالب که ... سیادت و نقابت پناه ... و فصاحت و ... دستگاه غوث السادات امیر رفیع الدین حیدر ... را ... تاریخ این واقعه را چنین گفته) ... بنده ... این شخص هم ابوطالب ... میرزا شرف الدین طباطبائی است که ترجمه وی بعد از این خواهد آمد و ... ... تقی الدین از وی ... و ... ابیات مذکوره در روز روشن و ... که ... از ابوطالب ... دیگر ... و این اشعار ... اشتباهات ... تو ... نبت ... نمودم

مختشم سلطان اقلیم سخن   آنکه چون سر بودی اندر جیب فکر   در فطرت بودش خیالات سخن   خواهد از دو لب ... جو ...
آنکه خواهد ... سخن از ...   روح ... پاکشیدی از جهان   لی ... چون شاخ ... مکان   آمده از ... آتش ... درد ...
ناگهان از ... حادثه   ... در جیب خیال   ... ... روشن گفت   چون ... ... خوش بود
... آشیان   ... تاریخش ... ما ... مخیان   حافظ ... ... بود   هست تاریخ (...) ۹۹۶

طباطبائی (شرف الدین) در ... و ... راجع در ... از ... خط در مقدمه دیوان ... که در چند موضع از این تذکره بدان اشاره کرده‌ام نوشته ، ... دیوان ... ماده تاریخی که وی در وفات ... سروده و ... (تاریخ فوت مرحوم ... سیادت و نقابت پناه عزت و ... دستگاه زبدة السادات والاشراف ... من آل عبد مناف میرزا شرف الدین حسنی الطباطبائی که یکی از سادات عظام ... کاشانست در ... رباعی فرموده

چون میر سخن رخت ... دور کرد   دوران خاک ... چو ... سر کرد
تاریخ وفاتش ز کریبان خیال   افسوس ز ... سخن) سر بر کرد ۱۰۳۵

این شخص میرزا شرف الدین طباطبائی معروف (موسوی تجذیه باری معروف سعدا شهید ۴۱ در کاشان) نیست زیرا وی در عصر شاه طهماسب میزیسته و منسوب شاعری هم نبوده و شاید نوه او باشد چنانکه رسم است میرزا نام جد خود را بر فرزند میگذارند و اگر چنین باشد نبیره عموزاده ابوطالب منجی دیوان زاده ابوطالبی باشد که ناشی قبل از این ترجمه ذکر شده و اگر چنانکه از این فرضیات درست باشد میتوانیم قبول کنیم که ماده تاریخ فوت نوعی و تخمیس را با ۲۹ سال فاصله یکی نمیساخته باشی گفت که این دو شاعر یکی نبوده و اسم میرزا ن شاعر شرف الدین ابوطالب است که در ماخذ مندرجه فوق درست ضبط نشده — تاشاخه امروز نگری هم از وی نیست
دیوان نوعی — [illegible]

حروف العین

عارف — ناشی میر عبد الحسین و از سادات حسینی کاشان است شغل او کتابت بوده و در خط نسخ و نسخ تعلیق رتبه استادی داشته و مدتی در اصفهان مقیم و در زمان تالیف تذکره نصرآبادی یعنی سال ۱۰۸۳ در قید حیات بوده زیاده برای اطلاع بر احوالش دست نداد از اوست

در بین میانه تو دیوار شرف شود	در روشنایی چراغ سر از پا نگذرد
دگر نه دیو و حرم را زهم جدائی نیست	شمع را سوختگی خلعت سرتاپائی است

ولـه

گدائی دولتی آرزو شهنشاهی است	شمع محفل کنم آه دل که دل روشن را
گرانی نگین بکف آورده سلیمانی باشی	ماه نو مرده دیده شود روزن را
تم زبیم دو چشم از چو باران	چو دیوار شکسته زیر باران

ولـه

آنگل که غنچه گشت لب خوف سخن ماست	خطی که بر زمین خجالت کشیده ایم
برگی که در بهار خزان شد زبان ماست	در عرصه گاه حشر جواب امان ماست

= تذکره نصرآبادی — صبح گلشن — خیر جمیله بهار =

عامی — نام وی در هیچک از تذکره های معروف نیامده فقط مولف حدیقه الشعرا بدون ذکر تاریخ زندگی او نوشته است که شغلش تجارت بوده و در حدود ده هزار شعر گفته که اکثر قصیده است ولی چیزی از رباعی ذیل از او نقل ننموده

دیدم بخرابات خرابی سرمست — دریای غم افتاده و با خود میگفت — تا باز نکنده کسی با دیدت — تا چشم گشوده کسی با دیدت

= حدیقه الشعرا =

عبد العزیز — در تذکره عرفات نوشته است از افراد کاملین و از احباء قابلین است از کمال بوحده خویش و از اعاظم زمان خود بوده گوهر طبعش آبدار و در رخسار خیالش تا سواد است در تذکره ریاض الشعرا نام وی خواجه عبد العزیز آمده — و از سخن سرایش لایح است که از شعرای تحل از زنان صوفیه میباشد از اوست

دست دیرنه خوش تو گرفت تمام	آرزوی دیدن رویت بخواب
سرخی از هجر و مدساختی —	گرچه محالیست محال خوش است
گرچه خیالیست خیال خوش است	در طلب وصل تو حال خوش است

فتنه چند که کوه بر دارد	پشه چند که پیل را شکود
انچنان باز ساند حیاتم	که بعد تنگ انچه چنین آید
هر کس ادکاف جان باشد	که را خود چنین همی باید

قطعـه ناقص

اگر بر ماتلاف عشق ادکاست	بعد از هی عشق وصل بیش است
هر یکی از عدستان بینده که امروز	نادره گرو نبش زمان وزمین است
گفت باز نوبت از اهل معنی کدام است	کانچه خورشید باوج چرخ برین است
معرف مردی و مردمی و مروت	کان ثبات دعا روان زمین است
اهل زمین را زدستمالش بیاست	خس خاشاک نباکیاش بیمن است

لـه

اگنده رخ بگونگ حباب دهی	آب سنبل زخم طره بر تاب دهی
نشوه کله مگو ته چو شکست جیت	در چه آبش عماد تمکی بیارت دهی
خون دل خورده رخ بجوش آمده است	شعد سو دگر از لعل تو شراب دهی
نیست هر کار گدار که نافع نبود	نه شوانده که پیش از تو گر سر دهی

ریاض الشعرا = تذکره عرفات =

عُبدل — از شعرای شیعه جنته مداحیست که ناشی را متوجهین مبول نوشته —

گر هوای رنج و جام نیست	که دو قوام کن دا نمرش ضیا ذیاله

بیت فوق

عُدل — مولف تحفه ناشی را میرحسن گفته و نوشته است از گفته شاعران کاشان بود

خالی چنانکه او در دل عشق داده	مل نیست هنود عاد آتش بر سر خطه

= تحفه سامی =

عبدالله — (میر عبدالله) فرزند میر عبد الصمد مطلق است که نام او در چنین مشکل نوشته بوده مولف تحفه گوید در شعر شناسی مسلم روزگار بوده و اشعار خود نمی شناخته — از اوست :

پرتیان سازکاکل دلارحمی ساپرنیانکی	بزنجیر جنون از سر بابای عقل دیوانگی

وحقا با مرف محبت زیرا از خیر عشق ما نسبتی را دیرت بگو = تحفه سامی =

عبد المعین — تبول مولف ورنده شیخ عبد المعین کاشی نکوش ودر خوش تلاش است — جمیله هست این شخص همان عبد المعین عارف باشد که ناشی مدرجین مشق نوشته شد ؟ از اوست :

اگر بر چهره گل باگفار در نجیب هیب زند	شکست رنگ گل چون سیره هاشه با شرا

این بیت منا از تذکره نوری نقل شده ولی در مصرع دوم رنگ گل مقلوب است و باید رنگ گل باشد

= تذکره روز روشن =

عُروج — از شعرای محمد جعفر عارف است ناشی نخوا ؟

نگه بر سر هوا آنچه سوختن دارد	مرغ دل جنگ همان تحمل شکوه دارد
آمده بهار دوکار جنون سیر و در پیست	تا که زره بیم گریبان تا نه

= حدیقه بهار =

عُریان — اسمش میرزا اسعد الله و با تبول معجم گلشن کاشی است ابتکی مرحوم خواجه ابادی نیز از حال وی نبرده و گوید مسوق از طرف او را زمان وزیر حراب حریف بوده و عمر سفر دستانش زنده و مهدیه را با مرغان ماورت مغوره ساکن اصفهان است و در دوی است مدتی شرب و آرام خوشگوئی را بر جز و شعرای کاشان نوشته است ؟ از اوست :

شعر خوشه بر گوش آید از بلب فیضی انند	که از همه قطره نشان بی تریش اند
نظم بر پایه هوش هوشی میتوب گشتی	سخن خو چابکیه بر سخن شنیده بوزش اند

ولـه

آبروی جانی چو باشی چیره گو تو ساکنی	خشت نهیبان نماند و شعر و عیان غزنی
چه بگو دم اگر زندم با بیای خود منی دهند	این بیشتینی و دیده سیری که نی خادم

= تذکره نصرآبادی ، صبح گلشن ، خوشگو =

عزیز — ناشی عزالدین محمود بن علی الکاشانی از علمای حالت مدرس حوزه بوده و یا کمال الدین عبدالرزاق کاشی (متوفی) معاصر و با اشکرد فاش شیخ شهابالدین عبد الصمد بن علی نطنزی (متوفی ۶۹۹) بوده اند ؛ تصانیف متعدده دارد از جمله مشق باشد ؛ عقل باشد ؛ ترجمه عوارف سهروردی که بنام مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه موسوم ساخته ؛ شرح قصیده تائیه عمر بن فارض ؛ دیگر با متوافهای اهل نطنز بوده است ؛ سفر و تبریز مهاجرت کرده و مجدداً معاودت در کاشان وفات یافته است ؛ سال وفات وی معلوم نیست ؛ آثار منظوم وی فقط رباعی است

مخلص وی معلوم نیست و شاید شاعر مشق مخلص که عبد الدین ذکی و حوا مرشد با عزالدین کاشی یا شد

تا قبل درمیانه خالی هست	چهره وحدت از غبار مشکی
گر حباب خودی براندازی	عشق و معشوق و عاشق است یکی
امید است میان ما هیدانی تا کی	چون من ترام این میانه انی تا کی
یک نوبت تو بحال دیگری چند نشاط	بی مدخل این غیر خاکی تا کی
ای عکس رخ تو داده نور چشم	آ مدرخ تو بر تو آینه گمرم
گفتی شکی مصر ما آخر که	تمام زنی کی که آید اندر نظرم
دانگه گفت ما حال اندک عرش است	اتقیم کی کوکت جدا به دست بی است
گفتم که جز گفته دگر هیچ مگوی	در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ساقی اخیر در آتشکده بنام عشقی کاشی ضبط شده و در بعضی کتب دیگر بنام عرفانی دیگر

بر ساحل قرار بارگه وحشی است	هم چنین انده انصاف تو عشقی از کی است
رنجور نمی دهشت زده کی مردم	تا دگر در سرکوی تو کسی کم گذرد
شادم که دائم سنگ کوی تو نکشید	وینشادی دگرم سر کوی تو کشید

بیت اخیر هم در تحفه سامی بنام عشقی ضبط شده ؟

حیفا که تو زاری فاخرم نی میگویند	من مرده ام تو چرا با تو سخن میگویند

دلکوزالصوف ، مرات ، هفت اقلیم ، ریاض العارفین ، سفینه خوشگو ، طرائق الحقایق =

عزتی — خوشگو گوید از سادات کاشان است در عهد محمد حیدری بوده نقیت آمده در هرات وفات یافت از اوست :

سازسپهان می توانم کرد	چکم سبک سال است دختر چابک
چه افزوده روز ازوی بر خیره اثر اماری	نسب دور ز خوش بال و پر پروانه میسوزد

= سفینه خوشگو =

عزمی خیاط — از شعرای حیک حدیقه بهار است

بخیه بر جایک دلم سوزن عیسی نزند	کار این زخم بانامسوزن مژگان افتاد

عزمی — (میر عزمی) وی نیز از شعرای مندرجه در جهان خیک است و شیده جهان غرق باشد که مولف سفینه عزمی خوانده و نوشته است — از اوست

شود گو جسم من خاک و سبو سازند از خاکم | خیالی در سر از جسم می دیدار خواهد بود
نگاه هم نشد صد حرف دیگر را | ملاقی که تو را در چه ذوقی باشد

= تذکرهٔ حسینی نیار =

عسکری - از بزرگ زادگان کاشان بوده نام وی میر حسین و نام پدرش میر حسین و نسبت هم خود که حسینی است عسکری تخلص نموده ؛ مولف میخانه گوید که در بادی سن تحصیل ورزیده ترجیح حاصلی ساله و از زر خود را چندی فرمید - در ایام شباب با سرمایه کافی عزم تجارت بروم رفته و مدتی در آنجا مانده بکاشان مراجعت می نماید و بعد از مدتی عزم سفر هند نموده و در آن طرف و اکناف هند سیاحت نموده و با میر سنجر کاشی و ملک قمی و ظهوری و میر حیدر ذهنی صحبت ها داشته محمد قلی قطب شاه تکلیف ملازمت بدو نموده ولی عسکری و بعد داشتن سرمایه حاضر بنوکری نشده و بعد از هشت سال اقامت در هند هنی نشسته عازم بیت الله میگردد باد مخالف کشتی او را در هم شکسته و اکثر سکان کشتی غرق میشوند عسکری با یک خواجه سرا بر تخته پاره چسبیده از دریا سلامت بدر برده و بگجرات می آید مدتی نیز در آنجا اقامت و ببیدی حوصله کشتی می نماید و مولانا نظری نقد و متاع بادی کمک میکند ؛ عسکری در گجرات قبول ملازمت ها شم خان حاکم آنجا را نموده و در خدمت وی در جنگ تیر زخم مهلکی برداشته و هاشم خان با وی کمک های بسیار نموده و تا سال ۱۰۲۸ که تاریخ تالیف تذکره میخانه است در هند می بوده است و مذکور گوید اشعار عسکری به سی هزار بیت میرسیده و در اوان بیان خود ترتیب داده ؛ در حق قوت عسکری از کمبی نوشته و میخانه طبع شده عسکری گوید
من ز کشتی سیه جشیاق زنه آرسانی میبردم | با دل صد پاره و جامه گریبانی میبردم
گلاه و گوی در گلاب از شکر حسرت میبردم | چشم چه دور از تماشا خود نیستانی میبردم
مولف میخانه گفته است
میبردم از حسرت کشتی و بر دل داغ ها | بر شانه ساغرم بجا و با گلستان بردم
شاسعانه تذکره میخانه مخصوص شعرائی است که ساقی نامه سروده اند و چون ساقی نامه شعری دیگری از عسکری درج نموده لذا چنین است از شعر او ساقی نامه او نقل میگردد :
ولا تا توانی ز غم شاد باشی | ز اندیشه باطل آزاد باشی

زیرا ف

نامان فم بیچه پر درد کنی	ای محبت تو آلوده به	بیم خوش که از غصه کمین نشین
بیا در حق من بکی پر سکی	گفته غم هم آلوده به	مطرب بیا بیا نشین
بیا بچه خوش میخوش سود	مشکوی که گشت درد زده	مه بخور و دلگیر و تسلیم باشی
زلفکه جانی و آن دلگیر	یکی مرد باشد که آنکار	چو دم و تاب گشته و هم باشی
فن از چهره پیاله ی پوری	ولی بخت مرد بیم تبه میکند	بنی جهانی بخت یاری کرده
شنیدم بجز نی و سکوت	بر اند رو نیت سیه میکند	چو نو شش بر آن یاری کرد
تمام که پایت خود چون کم	بیچم گریبان او را بزور	ز نی را بی تشنه دهم
که در طعنش چه بکلکون کم	بودی آدم از طعنش هم چو زور	ز ستم نیم آمده یا دهم
	می برف سازم هرانچه شنیده	
	بچش آدم این آدم و این نشنیده	

= تذکره میخانه =

عشقی - نام وی در هیچ یک از تذکره ها که بنده دیده ام نیست فقط مولف آتشکده شیخ نخشبی دانجو و نوشته که از آن نخشب است که در از شعرای تو ملطفی است و آن شیخ این است (عشقی از اما نه ملی بر فلاد از صاحب فضل است و مرید شیخ احمد چون بی است شیخ عقیده تاکید این نادری از اوست این ماده باسم او ملا خط شد)
دل گفت مواطم لطف حوصی است | تقدیر کن اگر تو را دست رسی است
گفتم که بجفت گفت دگر هیچ مگو | در خانه اگر کسی است یک حرف بس است
و همین رباعی در طرائف المقائق بنام عز الدین محمود ضبط شده = تذکره آتشکده =

عشقی - شاعری است که مدتی طولی با تکلی مجلس سواد مکی گردیده و در رباعیات حال هایی سخن سروده است و طبع قوی سرورده است که ابن گردانی حولانا محتشم باشد تاریخ وفات او را مولانا محتشم نموده است :
عشقی که نهال خوی دستان سخن | که ببیی ای ماهر آمد بیجی
شنیدم ز پی دوره که عشقی مثنی ۹۹۰ شوق چو شدم بدهمان تا بیجی
از اوست
چه سعادت است تو شوخ ز تو دل پاشیدن | بر خوشی که رم دل مخمور خاشیدن
بهار آسو کرم خورد کر آمدی ز جبیل ها | ز چشت کل لنگ و مسافر و بیم ز شکل ها

شعوانی که از هر سو دلی باشد گرفتاری | بیان شوخ کلی مانده که باشد عید بیماری
زوق صحبت بر ایجی و دنیا عشقی را | نگه از حیل سگان تو حواله داده است

= تذکره عرفات ؛ محمد شاهی ؛ - مدیرب تحشم =

عطائی - ننانچه مولف محمد نوشته است نامش میر عبدالصمد و از سادات کاشان بوده و در فن نقاشی و تصویر و تذهیب مهارتی کاملی داشته است - از اوست مضمون خوب دارد :
خویشتن را در جستجو رسوای مردم میکنم | چون تو پیدا میشوی من خویشتن گم میکنم

= محمد شاهی =

عفیف الدین محمد - نام وی در هیچ یک از تذکره های شعرا برده نشده خوشبختانه استادی آقای اقبال آشتیانی در مقدمه محقق اعلی یادگار و در آن مجله در ضمن نامی که تاج بهانه شان عمر خواجه رشید الدین فضل الله نوشته اند حنی نوشته اند :
عبدالرزاق بن الفوطی مورخ بسیار معروف که خود در خدمت خواجه رشید الدین و پسرش خواجه غیاث الدین میزیسته در کتاب مجمع الاداب فی معجم الالقاب از یکی از نقاشان خواجه رشید که در دستگاه وزیر مذکور کاری کرده نام میبرد و ترجمه نوشته او در این باب از این قرار است (عفیف الدین ابوالبرکات محمد بن منصور بن محمد بن حسین کاشی نقاش در صنعت نقاشی و تصویر استادی حاذق است و فارسی نیز شعر میگوید من او را در دار السلطنه تبریز در سال ۷۰۵ دیدم که نقاشی در کتاب وزیر حکیم رشید الدین مشغول بود) انتهی
شاید شعری از وی در بین نشده است = مجله یادگار سال دوم =

علی - (آقا علی) از شعرای جنگ حسینی نیار و مجموعه لطائف خیال است که تذکره دو سفینه اشعار وی بنام آقا علی کاشی ضبط شده ؛ اطلاع دیگری بر احوال او دست نداد ؛
تا حال تو در پرده نهان خواهد بود | جنگ صفا در دو دلت جبان خواهد بود
ای طبیب درد مند با صحیح است | هم چو دل در سینه ساقی و با ما حنی
ولسه از تذکره بیان محمود + = حسینی نیار ؛ لطائف خیال =

علوی - (بکسر عین و سکون لام) نامش میر محمد طاهر و در عهد شاه سلیمان صفوی زندگی می نموده و صاحب دیوان است مولف سفینه خوشگو نوشته است که در اوائل عهد عالمگیر از دلی

بیشفع

عی - نیز حطی فقرا جی - حلش از کاشان است اما در عهد قرون ماکن بصره با جیبی از او دارد چون سبب آزاد در مدار و در مقیم حالی داشته تا ... چو به نوشتیم قرن ...
صحبت ... پرتو و خش تو امروز رها گردشد
... میرزا ... پیش صحبت ... شد ... تبرون زده ... طبش ... از طبش نبود ... ایم است
... شد ... نیز ... لی ...

گشمیر رفته و هم آنجا در گذشت از اوست
بجز تجم قدمی بجه گری یکی ه | ز خاک خیزم و گویم قیامتم این است
سفید تیغ تغافل نموده علوی را | که چی بیا ببینم و رسم مردنم این است
کی تاج پادشاهی و او رنگم آرزوست | محبوب طفل شربم و شکم آرزوست
بر لب رسید جانم و در راه انتظار هی | الوی جنبیده دارم جهت فراکاهی
شوخی قامت سرو که در بنجا نه میرقصد | که مینا بجز و از حیرت شد و پیمانه میرقصد
خراشی از رعونت رنگ اعجاز رسیاست | صنم تا جلوه می دیده است در بجانه میرقصد
رام کسی نمیشود وحشی صیدگاه تو | شوخی برق میکشد خاشیه نگاه تو
شور خمار و جوش گل طرفه بهار و گلشل | گریه ها بیا ای من خنده تا به تا به تو
جنگ قشی ؛ سفینه خوشگو

علم الهدی - (محمد بن فیض) فرزند نامجد علم و ادب و عرفان مولانا محسن فیض کاشانی است تولد وی برحسب تحقیقات جناب آقای علامه فیض سعید الذکر از احفاد او است در سال ۱۰۳۹ در شهر قم در خانه استاد البشر ملا صدرای شیرازی که جد مادری علم الهدی شبا باشد بوده است و جد مادری علم الهدی از فرزندان اوست - علم الهدی از فرزندانی است که در زمان حیات پدر معروف و دانشمندی در اوج شهرت بوده و اجازه روایت از پدر داشته و حوزه درس مرجع فضلا بوده - مقام او در علم و فضل نه چنانست که می بود از عهده وصف آن برآید که جرف اوئی پا ثنائی فضیلتش را ادا نماید . آن حضرت با وجود ترجمه بیشتر در هیچیک از ماخذ بعنوان شاعر معرفی نگردیده وقتی آن است که شاعری دوف رتبه آن پدر بوده این بیت است از آن جناب بعضی اشعار عرفا مسموع شده بود اما شعر تاریخی از ایشان ندیده بودم تا آنکه سفینه مشتمل بر احادیث و اخبار و اشعار بدست راقم سطور افتاد که بخط مولانا محمد حسن عرفان شیرازی نوشته شده و او از تلامذه حضرت فیض بوده و از نتایج ارادت که باستاد و مولای خود داشته یکی از دوستان شاعر خود و دوستان شاعر اشعار خویش بر خورده و در خواسته نظمی در مدح استاد کرده آقا نیز موافقت نموده و غالبا مدایح خود را بخط خویش در این سفینه ثبت نموده اند از این جمله اند حکیم و فیلسوف بزرگ صاحب تبریزی - شاه صفی - شاه اسماعیل - صفائی - صوفی

درست از ... الوری ... سال ۱۱۳۵ ... در گشمیر رحلت یافته
شرح زندگانی ... بخط محمد محسن بن علم الهدی ... نسخه ...
تاریخ ولادت ... سنه ۱۰۳۹ ... ربیع الاول ... سنه ۱۱۱۵ ...
۱۹ ... الاول
قطعه ... له العالی ... دار القرار
۱۱۱۵
مصرع ... ربیع ...
جمع ... علم الهدی ...
بحر علم الهدی علم الهدی علم الهدی
... علم الهدی ...

حاوی ۷۵ بیت

و نیز قصیده بخط و رقم حضرت علم الهدی در مدح پدر و ذکر تألیفات او در آن سفینه ثبت شده که ناظم در خاتمه قصیده نوشته است (حسب الاشاره عزیزی از اصحاف ترشان حتی عرفان گزارد اسالهم فی الاخوان راضی بر و سیاهی این چند شعر شد . خاک راه علما . علم الهدی ۱۰۷۶)

و نیز قصیده از حضرت فیض در جواب مدایح دوستان بخط صاحب سفینه درج شده است با این مطلع : هرکه از اخوان غزل گفته است در حال فیض عکس خود دیده است و در آئینه احوال فیض

بر تعدی قصیده موصوف تنها شعر فارسی است که از حضرت علم الهدی حسب ترجمه بدست راقم این سطور رسیده و ابیاتی چند از آن را در خاتمه این شرح خواهم آورد

تألیفات صاحب ترجمه بنابر تحقیقات جناب علامه فیض که شرح حال ایشان در محبت آمیزه خواهد آمد بدین قرار است

۱ ـ رساله در تحقیق معنی اجماع	۲ ـ رساله فی معنی اشتیار
۳ ـ سلالة المعیار فی اشعار الاشعار	۴ ـ سرور صدور الاولیاء
۵ ـ لئالی منثوره	۶ ـ معادن الحکمه
۷ ـ رساله حق گذار	۸ ـ رساله عبرت نگار
۹ ـ مد نرسیده اشعار	۱۰ ـ مقصد الابرار
۱۱ ـ نضد الایضاح	۱۲ ـ فهرست ابواب تسمی وافی بدون علیه الرحمه
۱۳ ـ حاشیه بر شرائع	۱۴ ـ مرقات الجنان الی روضات الجنان ـ عربی

۱۵ ـ تحریر یعنی وجیزه که در ترجمه الرحیه ایم که تاریخ تألیف آن ر ۱۰۸۱ میباشد
(در کتابخانه ملک مد که بنام او و قبول اثری از آن موجود است)

مدتی نسخه‌ای در سفینه شعر در خارج دروازه فین کاشانست و حنا نیز جناب علامه مرقوم داشته اند در تهران است پدر موفق گردیده
ولادت جناب مفتی در پاورقی است یعنی ۱۰۲۱

~~تبلکن~~ مشهد مطبع مهر آنحضرت چنین بوده است (محمد علم الهدی علم الهدی علم الهدی)

اینک ابیاتی از قصیده موعود : که به صورت آن مرقوم فرموده است (السوده)

دیگر ز جوش سبزه عکسی نما فیض	هر بلبلی شده است ستایش گزار فیض
گل گل شکفته غنچه لعل سخنوران	از لطف جلوه‌های نسیم بهار فیض
در گلشن نابود شد صد هزار لیک	نا ورده در شمار یکی از هزار فیض

ن ببینید

ماه سخن بپایه او چون رسد که هست	اندیشه را گذر از سپهر و مدار فیض
شاهیده گوهری ز محیش شنفته اند	هرکس هوا گرفته داشته کرده نثار فیض
با آنکه نارسائی این وصف ها رساست	با آنکه خامه نداند از اسرار کار فیض
هر یک بنای خوشی است ولیکن که در جهان	بر لوح هرچه گشته مدایح نگار فیض
حاشی تعال حاشا طاهر شود ولیک	هرکس بطور خود شده خوش شمار فیض
با دست عجز زهد سخن شانه میزند	هرکه هست خال دگر بر عذار فیض
نقص کمال اوست کمال کمال ها	زیرا که عجز اهل کمالست عار فیض
علم الیقین که مغز و استوار او بود	افتاده است از نظر اعتبار فیض
عین الیقین محجه بیضای دانشش	کار کسی شبیه نباشد بکار فیض
یک جرعه از شراب طهورش اگر کشی	آگاه میشوی ز دل هوشیار فیض
منهاج اوست معتصمی در سلوک راه	وافی کز است بصیرت تا دیار فیض
هر کلمه از برای نجات سفینه است	غافل مباش از سخن آبدار فیض
انوار حکمت و کلمات طریفه است	پیدا چو نور دانش خورشید سار فیض
احیاء اصول و حق مبین تحفه علوم	پرورده نسیم دل طرب غبار فیض
دانی بر از لئالی مکنونه هاکلو	صاحب دلی دریابد حباب در جوار فیض
گردست کسی رسد با اصول اصیله است	بیند ره نجات زعین مدار فیض
شوق کمال عشق کسی داده درست	اطوار فیض گو طلب از هر دو کار فیض
آب زلال چشمه تسنیم و سلسبیل	یک قطره و آن چکیده زجوی بحار فیض

پس از (۱۸) بیت

زین وصف ها که لایق آن بارگاه ه‌ست	خواهی با کسار و ادب اعتذار فیض
بندی زبان جمد و گشائی لب دعا	این دوام عافیت روزگار فیض
یارب دوام بخش بحق چهار و هشت	بر سال و ماه و هفته و لیل و نهار فیض

سفینه محمد محسن عرفان ـ افادات آقای علامه فیض

ایم ترجمه مربوط به ص ۱۶۹ بیاید

غروری (میر غروری ـ برهان) محمد ابراهیم نهاوندی مولف تاریخ مآثر رحیمی که تمامات ادبیه پدر بزرگوار این لباس خوب و خط خانه است میزایه بیرحلوری بی ترتیب شامخ و تنقیح دلیل واند سایت برخوشت لست وار شوان تازه گوی ایم شد و در فن سپاهیگری وقوف تمام داشته در ادایل ورود ادبیتی که برادرم خواجه حاذر حاکم ایالت بیلگران بعد از آن بشیراز رفت و در آنجا بخدمت شوی و حضرت محمد علیخان پرتو حاکم دار الجرد فارس بود که تربیت وجود داشت در خدمت او انتخاب کرد و بار شد بعد چندی شاه عباس او را تبعید ایشان آمده بخدمت عبدالرحیم خانخانان سپهسالار رسید در اوایل سنه دو هزار او را در تگه مشاهده دیدم که اکثر آن مهمان سپهسالار است و از تحصیل و شیرین مشهورم که غروری بدین خلوت بودن خود را دو بیرون آمده کار بدین او در شمار ارباب استعداد در ایشان پیکند و اکنون در گلکنده مباشر تکلفی او برهان است

نابر تحقیقات شاه غزنوی در مشهد مخدوم و گلچینی معانی در حدود سنه ۹۲۴ تذکره میخانه که به تصحیح مشفق در سال ۱۳۴۰ در تهران ایرانی است و بتحقیق آقای ازل گرامی شوای خنی برهان نام او بوده و غروری تخلص مینموده ارباب برهان تخلص مینکند خیلی دیر از ابیات وی است

گر دید دعاخانه تهمیع غروری	زیرا که دعا گفت اطوار غیرت است
برهان در اشتیاق ز مین برایش دولت	داغم که تازه زخمه بود گل کرد

و غروری به تحقیق نامه شاعر پیر تحصیلی تخلص کرده و در خبر از داغ در حرف او بعد اگه است
مولف تذکره میخانه بعد از تعداد تحقیق از میر غروری از ایشان بر شمرده در پاس آنکه گوید که غروری حتی از آنکه خط ملا ترجمت شده بودند که در ایام آن و با آن دست و حتی به شیخ حکیم او بودی و بنجم حضرت باب بوده و در عرضه شمع و بعد از گرمی جمله حسن نموده از آن حدود خارج کند تا ادای غزوش او بر حمد لطف و بعد از سعادت بوق باطن او را بیاد شعر اورد برهمین صحبت و هم تمسک ایران طلبد او نیاورده نمیدانم که هست و اکنون (در سال ۱۰۲۸ تاریخ تألیف میخانه) در گوشه و کنار بسیار لذت شوق است و ستایی نامه که تخلص او تو در گشته خانه از خانه‌اش (یعنی این عبارت الست که کسی اشتیاق ستایی نامه هم از اواده مناشد)

تن الوزم او سعد مولف تذکره نیز نوشته است که او را در ایران و هند دیدم و اکنون (یعنی سال ۱۰۲۴) در خدمت وی کمال نابو خرمی نجابت مزور است با سیه الاولیا و درازگانه

غرور لباس ترد طبعش و کودار است
مولف تذکره تقی او حدی نیز ترا و نوشته است که میر غروری
حاضر میرزا ابی تیت است (حضرت بعه نهاوندی
مولف مآثر رحیمی) که در سند توطن جسته
و هم در آنجا در گذشته است
خانکه مولف طبقات مولف مآثر رحیمی وفات او را نیز نه
دخره او گفته که اند و شاهی گرست زیرت
بنده مانه اند و طبعش نظر به جذبه گلچینی در
سنه ۹۶۲ تذکره میخانه این دستان او بر شیرین
بوجود او رخ شده و دیگر مولف میخانه دلیل
و او نیز از اکثر آخذه تذکره حف ذکر تحجیه این
برشه بود چندی که حقه در خدمت اهل خانه قهر خوانان
دو دسته‌ها حافظ ام میرزا غاز بر زنجان بجوانه با
حکیم خشید لطیف کمک او نیز در خدمت خان نزدیکی بر
بیم جان نامود بر عاقبت مکینه که حکیم از آن دهار
بگریزد و با اینکه بر ازحد راهی جوانو و ادوار
به خدمت خود این لذ حکیم رکه وی که از همه
و بسنه بیرون ـ در ایام تقدم بایدگفته کشف که
از مرغ ذات ها همواره در هر صنعتی از ارباب
جز بیمه و اکنون او است که در سبب تاریخ تعا
از همه ظفر بر او گذر از گسته خدا انکه
طرف مطلق او یا رکو از حد خف قرار نیفتد
غرور در بیم که بر آن تو بی تمام بیم خوانه نهیی بر آن
دها بر نه نخات زینت رشه بر وجود با نجات
ترام بیم و حسب اتفاق و لو بیان قوال
مبارک ربه است
ص ۱۶۹ بقیه در

بخجوی رفته و در هماغا در گذشت ، او راست :

بجرمم منهی رنجه گر کنی یکره	نخاک خیزم و گویم تیا تم این است
شعیم تیغ توما میل مزده علیرا	که بی نیاز ز مردم جو درتم این است
که تاج پادشاهی و اور نگم آرزو است	بخون طفل نوازم و شکم آرزوست
بر لب رسیده جانم و در راه انتظار کشی	عمری که جهیده دارم حیرت فواکها
شوق قامت سرو که در میخانه بی‌رخصد	که سینا بجوزه از جوت شد و جبانه بر خصد
خواهش از حوت زنگ اعجاز سیحاش	هم که جلوه پرسی دیده است در میخانه بی‌رخصد
نام کسی مشیو و حشی جیدگاه تو	شوق برق سیشد خاشید گناه تو
شوریده دیوانگی و اطراف خار و کف گل	گرنه جا بیای من خونه که تو تاه تو

بیم گلشن سفینه خوشگو

علی ـ نامش محمد باقر است و از عجائب از تذکره‌ها ذکری از وی نیست فقط در تذکره خنجر از مرثیه علی ابوتراب بیک قومی مرثیه و تاریخی از او موجود است و بیرا نوشته مقدمه چنین وصف کرده است (و نیز در این حین مصاحبت شعار جلالت آثار العالم العامل الباطل و الطاهر مولانا محمد باقر تخلص علی فرموده اند) و مرثیه مزبور مجمع ساخته که شبه یا به از شعرای قوی مایه بوده و مرثیه مزبور بر سنگ قبر قومی در قبرستان دست از قوانین موجود است نقش شده فقط ابیات مزبوره یک بیت اضافه از ابیات منقور چه در متن بیان قومی است و چنین سطر بر سنگ چون این بیت و درج سایر ابیات قومی است افتاده حدود از قلم انداخته است و بیت مزبور یازدهمین مشهور است

چون آثار دیگری از وی در دست نیست مرثیه مزبور درج میگردد :

ای طلعت مرغ باغ رضوان کو	بلبل این کهن گلستان کو
ز گل بر بستان چرم چه شد	نو نهال حدیقه جان کو
سخن تازه زمانه کجاست	حفظ خاطر سپند دوران کو
مطرب محفل معنی سخن‌دان	عندلیب هزار دستان کو
شهوار سخن در آن جهان	پادشاه سخن سرایان کو
دست پرور فضل و علم چه شد	مدعای اصحاب ارکان کو

جز نام بو تراب بگیر بکجاست	آخر آن میرزای کاشان کو
نو بنیاد نهم که دور العیش	بجز از خاطر پریشان کو
آسمانها بگیریم از غم او	دیده با جز ارطوفان کو
آید آرم بکام دل آهی	سینه هم چو مجمر حاتی کو
گفته هر گریه شخص سخنم بجست	ماه مغربی فروزنده فن کو
دوش مظلوم تو حیات مطلبست	گفت تاریخ فوت ایشان کو
گفتش از روان سخن مجربست	آخر آن میرکاروان کو
دیده چو گریه کرد و گفت بگو ۱۱۲۵	قدوه شاعران ایران کو

= دیوانه وقتی تا بحال آثار باستانی =

عمادالدین ـ مولف هفت اقلیم بدیده خوب آمده افصحت عمادالدین کاشی از اولاد معین الدین جوینی مولف نگارستان نوشته است که در خدمت غیاث الدین محمد خواجه رشید بوده و در خدمت او مناصب قرب و منزلت داشته خوشگو نیز در سفینه خود جا بجا از وی یاد نموده، از اوست در شکایت از علم و فضل:

از زحمت وجود جهان در ملالم	کاکاه خسته ام که خودانه دچه حالم
مدعرض تهنیت و تبدیل با مانده ام	گوئی زحرف دهر چو حرف امانم
هر چند از صاف علم نبرای جهل	لیکن زنا روانی او در ملالم
چون هم زتیمه جز از غم و غصه نیست	در ارذال دردی فضل اهل جهانم
معروف بود در طلب علم عمر	لیکن کنون زحمت خود در قیامتم
گرددم علم و عقل ترقی امور خویش	بود نه شعف همت تمام بود کامم
نی مرغ قدیم شده محروسی دام جهل کذا	سوی قدرتمان که رساند جهانم

= تذکره هفت اقلیم، سفینه خوشگو =

عندلیب ـ (ملک الشعرا عندلیب) کاشی محمدحسینخان فرزند ارجمند ملک الشعرا فتحعلی خان صبا علیه الرحمه والرضوان است عندلیب بعد از پدر بمنصب ملک الشعرائی دربار فتحعلیشاه منصوب گردیده و او نیز حرف جهت ادبیات شعر سخن قرن ۱۴ بشمار میرود و علاوه از علم و فضل در صنعت های دیگر ذوقی نیز دست داشته و خانه مسموع شد صنعت کاری

نسخه کردی

که روی قطعات عاج مینمود در موزه سلطنتی موجود است وآنچه تحقیق شد در سرودن شعر تمایل بسیاری بطرز قدیم جامی داشته و آثاری ازو چاپ شده است مکتوب است، از اوست

تو مخوراک خوب چهره بیم گرفت نقاب	آری هم از تب است تنور رخ آفتاب
از غم بیمار است این دو سطر می برند	سینه ز سوز من سر شهر دیده زگریان سحاب
ضلک گشت بی رنگ سوم آیزاجل	اکنون انداخته چشم بای تو آرام مضطرب
حالی من ای دلریا دلی چون آب چون	چیزهای دم که هست مدور رخت تو تاب
برق آتشی زلف تو دانی که چیست	مردمی ناتوانی و بخت خفته در تب
نرگس بیمار تو خونبار چشم دید	زین سبک رخ جهان روی تو چشم تر رب
زلف بیاض خویش از چه بر آورده	گفت بر شکفت مگو گیتی از شکفت ناب
گر تو برخ آیندگان تو بود ناکه هست	خاک مدخر ومن مایه هر شگفت و آب
دوشیزه ماه شب نام حسنی و حسنی	این چه بلا اسنند یا آتش چه روان اضطراب
عرصه سپهر ازین شام و کنار سپهر	گوشه ابروی ایران صبح و رخ آفتاب
شاها من سیده را باد سوهاد و رکاب	گوش دارم بحرف کاینست آیم جواب
ای زره اسحاق بهت شعرای زمن	امروز آورده است نمی حکایه جواب
احمد سخن بخت و هش حیدم	جای می را شراب بود خم تو تراب
چون کرم سخنی آیم در زیر ماش	مسجد یم دو غات حضرم هر کتاب
بس بجانم بجست از فاکرت زجان	کک چشم چو تیر طبع نکام چو کتاب
هان سبب ای عندلیب این پیشتر [illegible]	طبع تو نادرست بیم ای نیاز مرت خوب

ولــــه

خرابه جا بیار و با خیال شاف وفاست	آری چنانی شمع پروانه میرود
بیونم از جای دلم گفت ماشی	ویرانه بین که از پی دیوانه میرود
از بیم آنکه آینه بش را کند کند	بیرون نمی نهد قدم از سینه آه ما
درهجر تم ز آه وی چشمت که بی هریم	دایم بوی تیغ جانان آرمیده است

ولـــه ایضاً

با خیال زلف او چشم بر شکافا دوده	دم بدم باشد آبیز دو چون ود آید بچشم

[illegible]

تیر ملتم تیغ دهجی آختند از ناز دوشم	چشم جا ابرو اشارت میکند ابرو بچشم

ولــــه رباعیه

تا چند جفا بما تو صیاد کنی	برجع دل آمینه ز بیداد کنی
تا بال و پری درست کردی آزاد	اکنون که پرش بخسته آزاد کنی

بیوت عمری = مجمع الفصحا ، دیوان عندلیب نسخه خطی =

حرفُ الغین

میر غروری ـ مولف تذکره خیاله ترجمه وی را در ذیل عنوان میر غروری نوشته و بطرز آنکه توصیف و تمجید بسیاری از وی کرده او را بسیب شعر گوئی ستوده و حق ساق نامه که از وی ثبت کرده است ازخود او شنیده ام و جای تعجب است که گوید مضامین منظومات او بطور معانی تعمیق و متاخرین میرزند و اگر چه او را ندیده ام اما وصفش را از اشناکه بادی محبور بوده اند تحقیق کرده ام ـ وچنین نگار نده شنیدم بالاکه مولف میخانه او را ندیده و با خود او چنین خواسته از اینرا از کیفیت اخلاق او دوست آورده و چگونه نسبت شاعری و نوری بوی داده و با آنکه از دیگران شنیده چگونه باور کرده و بیان وضع برداخته

وقد غروری با تبرك مولف مذکور در کاشان واقع و در ایام شباب بشعر از آسوده بوق ودر آنجا توقف واز شعرا به حمد کار در دسته وقبل از آنکه کار شوکت ملازمان شاه عباس کبیر ورا ادعیه قصیده از انوری بنام خود کرده و بپادشاه کار خوانده و حظ یافته و صله فراوان ازو کار خلع گردیده ملک جون عواقب رسیده اتهام قصیده انوری باعث خوار شتی گردیده وتیغ او در سال ۱۰۲۸ که تاریخ تالیف میخانه است در هند و بسیاحت مشغول بوده

مولف عرفات میر غروری را در سال ۱۰۲۵ در هند ملاقات کرده ـ سایر ارباب تذکره نیز چیزی از او و سخن را نوده اند تا مجموعه نسبت فوق اضافه کردیم راوی نداده اند از اوست

[margin] ارشد محمود

[margin] غریبی ـ نام وی فقط در تذکره مجمع الخواص صادقی افشار ضبط شده که میگوید شاعر و درویش است و در خدمت خان احمد پادشاه گیلان که اشتهار دارد مشهور است خان احمد پادشاه یا والی گیلانست که از سطوت شاه عباس کبیر رحم گرفته و عاقبت در عتبات عالیات مجاور و متوفی شد) از اوست با قضای مولانا حالی

تماز ز بس تاریخ وشن بد تو هر سو در بود دماغ

زخواری علم سرود عقاب بی یاد ماغ

مجمع الخواص

[margin] ۳ صفحه ۱۹۵ کاشانیک

[margin] غروری ـ نام وی فقط در تذکره ریاض الشعراء واله داغستانی بعد از ترجمه میر غروری قبل از ذکر رفیع و نوشته شده را این نیز کاشی است و با میر غروری کاشی معاصر است، از اوست

سگی فرو شده ازکوی فود و دور	گل پژمرده هم در بوستان هست
باید که تو در نگردی از من	سهل است که روزگار بگشت

در فراق دوستان آخر نما چیزی نماند

هر کار رفت از عشق ما بانش با خویش برد

وبیت اخیر جائیکه گذشت بنام میر غروری نیز ضبط شده ـ

ریاض الشعرا

[margin] مولف ارمغان آصفی در فهرست ارمغان نام محمود میرا بیرون در حاشی وتنسیخ کاشی او مربوط کاشان [illegible]

نگذارد که بنهان شود این راز جگرسوز	ای نگار که گشتیم و ولی چنو شکیبیم
تربت ندیده باری نوشدی مطلب	مدی چنین کل بیراب چشم گریان است
در عهد خیال تو ز کل آب نگهی شد	عکس تو بر آب که افتاد گلاب است
دوران تو چو چیز ماهی پیکیم از نخست	وانجا که توئی طفل و رفتار دمادم
چو عکس که در آب دارد نشست	بی جنبش بخودم ضو شکست
تنگ بر همت ارباب مهلت می را	که ز اسباب جهان جانفی ساختند
در فراق دوستان آخر نما چیزی نماند	هر که رفت از عشق ما پاره با خویش برد

ولـــه رباعیه

صبح آمد و دیگر بیه شامیم هنوز	ناکام شدیم و حق ناکامیم هنوز
هر جا برقی است ما به ذیم کباب	خاکستر ما شد و خامیم هنوز

در تاریخ جلوس شاه صفی گوید

دادند سریر پادشاهی صفی ۱۰۳۸	دوران زمان بپادشاهی صفی ۱۰۳۸
گویند ز صدق اهل عالم هر شب ۱۰۳۸	کافزود صفای تاج شاهی صفی ۱۰۳۸

نسخه بجهه دور ریحانه بیاض موجود است

= تذکره میخانه ، عرفات ، حسینی ، گلدسته بهار ، لطایف الخیال =

غضنفر ـ فرزند مولانا فهمی کاشی است که نام وی در حرف الفاء ثبت شد جوانی بسیار قابل و هنرمند بوده و به هنری میل میکرده بزودی فرا میگرفته چنانکه تقی الدین کاشی نوشته در نویسی خط ثلث و نسخ و غیر آن با آنکه استاد ندیده است از قوت شوق و ممارست چنان استاد شد که بسیاری از خطوط خویش را بنام اساتید سابقین مانند یاقوت معرفی میکرد مورد قبول اهل فن واقع میشد و در شعر نیز ترقی بسیار نمود اما بواسطه مخالطت با رفقای نا اهل بشرب و تناول افیون و دیگر مکیفات معتاد و بواسطه افراط در آن مرض شده و کسالت وی در وسائل نطول انجامید و عاقبت در جوانی بسبب آن مرض درگذشت رباعی ذیل را در حال اوان گفته

حالی دارم که وصل جانانش نیست	شوریده سری که ره بپایانش نیست
هر درد که هست بیدوا نیست چرا	دردی که بمن رسیده درمانش نیست

[margin] وفات وی در ۱۶ تیرماه جلالی سال ۹۹۲ اتفاق افتاده و مولانا محتشم در رثای او مرثیه و تاریخ ذیل را سروده است

غضنفر گل گلشن قابلیت	که هجران او موجب صد الم شد
سپه ابری از ناخن اوبرآمد	که روی زمین غرق سیلاب غم شد
شرار آتش قلبش برایام باری	که پشت سپهر از گرانیش خم شد
از اعضای شخص فصاحت جانی	که از فوت او بهترین عضو کم شد
زخطش جگریم که در رحلم او	فی خلک در خوشنویسی علم شد
نبودی اگر کوتهی عمر الحق	که از قاطعی ربع اینجا نم شد
سخن محضرا گل تو رفت	چو نزهت ده بوستان عدم شد
پی تاریخ سال ز تاریخ رفتش	گل گلشن قابلیت رقم شد

از اوست

مرغ عشق که بود در دلم آشیانه نیست

حالا دو روزه شد که خوب خانه نیست

آنکه مرا نگوشه نیما صبی نشانه

یارب بهر دو من بخت بد زمانه نیست

رشک آیدم که دیدنش بوالهوس شود

زلفی که در خیال ملایمت شانه نیست

آهی که زیست خون غضنفر بمرگ عشق

آیا برو خبر چه با شعله آه نیست

تذکره خلاصة الاشعار مخزن مجمع

[illegible marginal notes]

حرفُ الفاء

فاخته - مولف خفتا ایم گوید زنی الوفی نام داشته و کتابی باسم مضایع الاوداد انشا نموده تا شاخه مولف عزیز بیگ نام و فی فاخت و شعری از وی درج نموده یا در نسخه که مورد استفاده بنده بود اشعار او سقط شده و اینجانب تجسس نمودم در سایر تذکره اثری از او بدست نیامد -

تذکره خفتا ایم

فاضل نراقی توجه دهی در حرف الصاد و در ذیل کلام صفائی که تخلص اوست ذکر شده شد

فاضل - معروف به ملا فاضل معاصر مرحوم نظرآبادی است و شرح حال او را در تذکره خود چنین آورده (خواهر زاده پیرساقی است مردی درویش است اوقات بتجلید معروف میکند شعر خوش از صوفی نراقی خواند است فاضل تخلص دارد گویا از اهالی کاشان شکوه دارد که کنده است) بحث الله و لحاف من الدنیا - در کوچه غیر مسلم ساخته الله) خاتمه حضرت نظرآبادی از صوفی را بیت شوری بجنون فاخت فرموده) از اوست:

وقت بی خود دیز نه تا از کجا م بگذرد	شعله بر میگرد و از راهی که آیم بگذرد
سنگ بیداد است هنوز سپاه نشست کذا	هرچه با دابا د گردن از کجام بگذرد
راستی هاکس حرف آن حلب ابرو ندید	می نشیند ماه نزدیک کلاهم بگذرد

ولـــه

تا شرح آه برتاثیر پیدا میکند	این مکان از خانه خود تیر پیدا میکند
گمان بوده برا گشته شهره زبود چشم	که هنوز خاک سیه گرده است بر سر چشم
بروفیق قطع حیات راه نیوتش	رهی است مرد که لی شکنند با مرکشید
هوم فرزور نند فرزدست تزد مرا فی خوش است	ساده شستانیم سا عزدست کرده ف میکنم
ز حریف شده بودم از دست استانست هم	خوش آن ف و نفاذ ی که بی کار نکرده بجا
از تو ام یا رب فراموشی مباد	هر که بی تو اهم خو فراموشم کند

= تذکره نظرآبادی ، سفینه خوشگو =

فائضی نطنزی - در تذکره روز روشن ذکر شده است (بهندوستان رسیده از طرف جهانگیر پادشاه به خدمت نویسی گجرات مامور گردید) اما اوست
در دعای ابراهیم ذری تحقق از او شده

[illegible]

فیضی فاضی - [illegible]

[illegible]

مبادا گرد فقادم بر آستانه تو	نگو نیم ترا لم ز خاک بردارد

ترتیب شعرای اتشه آتشی - ریاض الشعرا = تذکره روز روشن =

فارغ - از شعرای گمنام کاشان است و نظیر مولف لطائف خیال در فهرست مجموعه خود نوشته ناشی پیرعیسی است ولی در متن نسخه شعری از وی ثبت نشده شاید در نسخ دیگران مجموعه اشعاری ثبت شده باشد از تذکره که بنده دیده است فقط تذکره روز روشن ذکری از وی نموده و بیت ذیل را بنام فارغ کاشی ثبت کرده

دو حظ دوزمان نکافات پیوسد	ای شکول حسابت تغافل نگاهدار

= لطائف خیال ، روز روشن =

فاطمه آرانی - بطوریکه مسموع شد بانوئی است از خانواده علمای قصبه آران و خانم عالمه بوده و به ملا فاطمه شهرت داشته لیکن برای آرانی بودن او خواننده در آران مشهور است ستده دیگری در وحت ثبت و زمان حیات او نیز تحقیق معلوم نمی باشد و جز غزل ذیل شعر دیگری از او نشنیده ام .

سوق باشم هر سرا ما لکردم	تا ره عشق بدینو خط سپارکردم
شاهوم بخت دو نی معز بدی قم	صد دل دادم و با عشق تو سودا
دل من بود و دیده طلبش هم گم	آخر اکنم شده در کوی تو سودا کردم
دل جا به ما نا فزون که نظر دید شود	که پریشانی زلف تو تماشا کردم
شیخ صنعان اگر از عشق بتی ترسا شد	خویش را نیز عشقت دختر ترسا کردم
مصحوم بیر خوش عالم ، بالای ترا	من سکین طلب از عالم بالا کردم

= مسموعات فقیر =

فخری - تقی الدین کاشی در خلاصة الاشعار گوید مردی درویش و گوشه نشین است و بحرفت قنادی عمر میگذراند قریب بشصت سال است که شباروز عاطل پرداخته و اشعار بسیاری از قصیده و غزل و رباعی و قطعه فراهم ساخته و با بسیاری از شعرای جمله میرعلی جعفر مشهدی در ملاقات پیوسته صحبت داشته گویند که میرعلی جعفر گفت اگر فخری عاطلی بود سخن او تا قیامت باقی بود غزلی در جواب خنده سی داردکه با دیوان های پست بلطفی است این ابیات از اوست

کرم فرصت شوای جو یا بودی شنید	کز دل از حیف شتابیم کفرسودی شنید

[illegible]

فتح الله - مولف عرفات گوید و مشتاق از اون عمدة اللاعادی خواجگی فتح الله کاشانی از مردم کاشانست و در نزد اکبر پادشاه بکمال عظمت و حمیدالاشته نرز بلطف عمر خوش بسر میبرد از او آنچه که مسموع و دیدن نوشته بختم
بیک بار فتح غنیمتی از دل از رفت
(استکشته برگشته صبا از دل) !
نمونه یسی

دیوانی ترتیب داده قریب ده هزار بیت و غالب اشعار متقدمین را جواب گفته اما چون عامی است و بهره از خط و سواد ندارد اگر شعر خوب هم از او دیده شود خیر بجوهر نمی گمارد او نیز مجرد و انقطاع اختیار کرده در حوالی مزار سلطان عطای میر در بیرون دروازه باغ فین جهت تعمیری برای خود تهیه و سنگی تراشیده و بالای آن نهاده و هر شب جمعه بر سر آن قبر رفته برای خود طلب آمرزش میکند .
مولف عرفات نیز در تذکره خود از وی نام برده و گوید از شعرای قدیم عهد شاه طهماسب اول است و شعر بسیاری از خود بیادگار نهاده و در عهد سلطان محمد خدابنده در گذشته است

بر تیغ اشیخ یرکنی تا که آب آید بدید	شادکن گلیسو که بوی شکناب آید پدید
هم چون نا خوروده بنیاد تو ستی مکن	هم که تا سانیا بنیم شراب آید پدید
تا هما نعره تو در روز که ما نکرد یم	شیو د سلوم معلوم هر تو در حساب آید
بکنم چون یاد رفتی گوییی آید مرا	شیو ه باز ندگی هردم سحاب آید پدید
نمودی اشم و جگر سوزم ز سودبوی کباب	تا شود در دل کجا بوی کباب آید پدید

ولـــه

نه سینه تو عیش روی بود زمین دارم	چنانکه پیت که جانم ورد شتین دارم
زمن بپرسی که فخری بگو چه دین داری	خراب عشق تمام نه دل نه دین دارم

ولـــه

شنیدم چون چه در از تو کاکش	که چشمانش چو چشم اشکبار نه
چرا ترکان حبشی را نزیر دو	که چشم تو کمان از سی بر آید

ولـــه رباعیه

از دست محصلان واز تنگی نان	کارم همه کاشیان رسیده بجان
شاها کاشان رو بخراب دارد	حیف است کاشان حزاجیب از کاشان
ای حیدر که سان علم را کسی	یک جو کرمت تمام عالم راسی
من فکم و کسی ندارم جز تو	از لطف بیز یادی بیکس رس

= خلاصة الاشعار ، خفتا ایم ، عرفات =

فرصت - ناشی میرزا مطفر و از شعرای مجموعه حیثه نیاز است و قطره که در جنگ

زاق - تخلص نگر میرزا باقر سنجرا است که ترجمه وی در حرف الصاد آمده است

خود بدیدم سعی اشعار سلطی جینی کاشی تخلص بمنظور رانیز بنام این شاعر ثبت نموده - از او است

مه آفتاب نیم که شوم جدا ز خانت کسی	مرا جو ره کشتی تو ان مدام آورد
خوشم اگرچه وقت از تن خواب گرفت	که در ده و اشو و آتشم دیگر آغا مستی

= جنگ نیاز =

فرقتی - اسمش ابوتراب بیک و از شعرای خوب و معروف کاشان است مولف آتشکده دیرا شرح انجدان کم و مولف بیع گلشن او را اصل جوشقان و مرحوم نصرآبادی اهل کاشان دانسته ولی باید دانست جوشقان دهی است از توابع کاشان و ابوتراب بیک برادر جوشقانی ملقب میرزا عبدالکریم نام کاشی دوست او بواسطه نوشته شده معلوم گردیده چه شعرا ایله خواجه علی بیک اصل انجدان کم بوده و پس از آن که بوزارت حکم کاشان این شهر آمده و در سال ستیق این شغل بوده و گویا بیا انجدان مسافرت نکرده و تاخیر معامت در کاشان بوده است ابوتراب بیک کاشانی متولد و پس از رسیدن بحد رشد طبع بوزارت حلال منتقر و بیک ناظم بیوتات خود در شاه عباس کبیر ثانی و پس از چندی از این شغل دل گیر و شاعلی دیگر پرداخته و در زمان وزارت اکواره حاوضت و رشگری از غفلت شعار و قلبه بوده و در آن ابو سروفیتی در صحبت و در ایام شباب بسیار صاحب جمال بوده بطوریکه رحمتی جوشقانی شنگ محقق شیخ خیمره وقت وفات گویند رحمتی جوانی بیک ملاقه منقد بوده که در حقش شیخ غزلی از بیا خود گفته بود (مراجعه بشرح حال ابوتراب در ساقی) .

اگرچه خواسته شد و رفتاری در این باب چیزی نوشته اما سفل شد عقب انگه او را جوشقانی اشعری سیده و اندان بوده که دی مرحش انجام و طاهی که بعده و نشسته نیز جوشقانی هم سا که جوشقانی که تابع کاشانست بوده .

مولف بیع گلشن گوید تقریباً در مقاطع اشعار بنام تخلص می شود سپس از صادق بیک نقاش حکاکی که از شعرای شهیر آن زمان بود تلمذاً در شهرت تخلص شده و بعد از تخلص برای او انتخاب کرده که اگر ای از آن فرقتی بوده و ابوتراب بیک قبول کرد و تا قتلی از آن که نزدیکی تخلص را اختیار بوده بسط و ارتباط در استعمال ابوتراب بانتقال اوامر شاه گشت و اشعار موجوده او منحصر بغزل بدست رسیده معلوم که تخلص ندارد و تا آنوقت که در دیوان ابوتراب جوان بوده که فانی داوری از آن و او میرزا تربیت یافته بوده و ابوتراب بیک گفته است :

+ مولف ریاض عارفان آتشی گوید که تخلص او فرقتی کاشی تخلص میکرده و مصنفه ارتکاب و خلاصة الاشعار دیدم نوشته است که ارتخلص هاتف که صادقی برای او انتخاب کرده کلیم بوده فرقتی گفت

[illegible]

قومی آزاران ما گوهر از تربیت گشت | معول باشد ز موج ام گوهر پخش یافت
از خود آزاران بر هم زنند گوهر و افواه حیث | حرف مشهوری که با شد سخن بر لفظ

وقطعه فوق از کتاب خواصی الفقد مرحوم ملا حبیب الله کاشانی رحمة الله علیه نقل گردید

محیط - شاعر استادی معاصر اهل آشکوه خوار و مرحوم فخرآبادی در تحقیقات خود نوشته‌اند و دیوانی هم که شامل اشعار و بیست هزار بیت بود بیت شامل انواع اشعار از قصیده، غزل، قطعه، ترکیب، رباعی، ترجیع، معما و رباعی و جامع دیوان از شعرا شیرین ذکری کرده تاریخ وفات او بقول حاجی جامع دیوان شب عید قربان سال ۱۰۲۵ بیاشد و معاصر شاه عباس اول یعنی سید شرف الدین طباطبائی، محمد باقر علی، محمد شریف کاشانی، حرفه و تاریخ نقاشی محتاطی سروده‌اند که در مقدمه دیوان او درج و این چند مراتب خوب را جزو آن شعرای فوق الذکر در این تذکره وارد دادم مطلب خیلی

صوفی دیوان او شاعر مشهور است که در محله شرق کاشان قرار گرفته بپا شد و مقبره آن خراب و باینکه وضع باینکه مقبره بجا است، اما این مقبره و سنگ بر مزار تمام قد روی قبر شفیق به قوس شد مثل اینکه بعضی از سادات کاشان برده که قدیمی را در آن سوفوق و عبارت روی سنگ را تماشا و از آن حکایت کرده تاریخ وفات فوق را که علی کاشی سروده و مقبره محمد علی شاعر از برات سنگ بوده‌اند، لیکن عبارت و کلمات مقبره برا طرف سنگ سوال باقی است که هم احوادها صاحب الیه هر برات نوشته است. و این مقبره طرف احترام اهالی است و در تمام لیالی جمعه مرادات بر سر قبر میگذارند

شهیدی گوید پس از وفات فوقی شاعر هزینه در آن هجو او گفت شجاع کاشی که شاعر معروف شیمی نامی شد گوینده هجو را چنین جواب گفت:

تا هجو ابو تراب کردی تو پلید | چون کرد که پرده حجاب تو درید
معلوم است اگر به تیغ خنجی زحیل | بر مرقد بو تراب شغیمی کشید

الکرحمد مفردی از اشعار فوقی:

حیف ز پری ماه وخت نازنینها | افسوس که او مست شد آخر خی قضی ما

(۱) اینکه خود آزاران را نام برده از آن جهت است که الفاظ را این قطعه مورد بحثی و فوقی معروف است و بیرون الفاظ را نام کسی میبود

ناقه‌ها را گمه سرکوی تبار جست | پیوند با قوس رساند جرس ما
آشفته امیریم که چون تخت سلیمان | بجهیم که دورش صبا را بفس ها
از سنگ جفای دل ما شعله فشان شد | شد سوخته بال و پر مرغ قفس ما
چه شد اگر قره بر هم نمیتوانم زد | کمان طلب زمیده نیست هیچ درایا را
خون تماشای سیکه از چه بکارشسته‌ام | طفل اشکم با نگم کرده است راه خانه را
مجنون تر اما را زمره یعنی شبحت | پروانه پر سوخته محتاج کفن نیست
هرکسی بینند گلی از باغ و دو سوخت | صبح ده بیض که در بر سر شمع سوزند
یک زاله شما نه زخانه شسته رم | دیوان ستوه کن شمع که شمع شانه خانه دارد
دل‌رام آگه گریه دیده است شی فوج جنت | حاصل دو کنده آتشی که در گرفت

ولــه رباعیه

غیری دلی نه بهر سوت کردم | نظاره رخسار تو صحبت کردم
از سرتا پا تمام خورشید شوی | از سنگ گفته گفتم سوخت کردم
انکار غرض ازان باغ دل است | خورشید منور از چراغ دل ماست
آتش مرجم نکشد از دگری | داغ دل ما مرهم داغ دل ماست

لغز بانام انار

آن چیست که از نازی و از پارسی آن | حرف نخستین چو ترکیب درآید
آذین ضمه برگ و دانه چون لعل خوش | آراسته از شاخ چمن بر آید
حرف اول آخر چو ترکیب نخستین | ترکیب کنی پارسی بر نظر آید

توضیح لغز - حرف نخستین انار باعتبار شمار یا دو مرتبه است و حرف آخر تازی آن الف و نون

محرکه را این حالت حرف ترکیب شود، رمان است و حرف آخر آن نون که از نو و پارسی چون ترکیب گردد انار میشود

دیوان فوقی، آتشکده، عرفات، نفوذ ایادی، مجمع گلشن، قواصی الصعد آیت الله حیات الله

فروغ - ناسش محمد نام خان داود مذکور معروف شعرای قرون اخیر تحت الشعراء صاحب و برادر محمد حسین قانی خزاصب. حزبی در گیلان و خراسان مترقف و مشاغل دولتی مشغول

مشغول بوده و چنانچه از یکی از منشآت وی که در کتاب دستنویس حضرت حشمة الدوله ذکر شده جزو اثبت شده شعار خیوه دستی بچی بسیه و در سال ۱۲۹۰ وفات یافت قطعه مطلع نظر دستی ذوق داشته و دیوان خلیق و شاعری شنی معزز و حمیده بوده است آزاد است

از یک قصیده:

خانقه پی بر مس وجان هر سلطانم | کامو گفت نگین سلیمانم
تخت سپهر و قرص خورشیدش | تحت سرای و شمسه ایوانم
روح نظم و در راه سخن آید | کوی روان صافی و سمعونم
از بوستان طبع روان بود | پرورده است روضه رضوانم
رخشنده تر حریت که آن نبود | کنی چو گفت موسی عمرانم
پروانه خوش حبیب که آن نماید | مدیرم چو در ساغر احسانم
هرم نو گو کار بهم اندر | سلیمان رشک ملک سلیمانم
رخشا که بحث سایر آگو رود | شاخ سخن زسینه سنبلانم
تا شیری مجوعه زنا را نی | دعوی خلوت و بعبهر جانم
خود دعیم زمرد گفت بگو | در بارگاه حضور و دورانم
نعتی تنه انکه حیات گوید | جز تیغ او که هست گرمانم

ولــه

تیو روزی وسیق بی جنت | گفتم ای مرا ملوک سخن بگو
میرسد شنیدی ماه که سخاوت طبع | معنی تمبر ختی و لفظ نکو
گفت نعم الطعام نان تنور | گفت نعم الشراب آب سبو
گفتمش گوشت جیه زود گفت | وحده لا شریک الا هو

= مجمع الفصحا، نامه، کتاب دنبیل =

نصیحی - اسمش غیاث الدین و تخلص نمایشات بوده از معاصرین حضرت سام میرزا است و مطلع ذیل را بنام او در تحفه سامی نقل شده

کرم از زلف تو جزئی بر سادات | حاصل از عشق تو ام غیر پریشانی نیست

در دیوان مولانا محتشم ماده تاریخی نقد شده (تاریخ وفات مولانا نصیحی صحابی) موجود است

که چون نصیحی دیگری در آن زمان معاصر محتشم نبوده که تاریخ فوق را در حقش گفته باشد و آن این است

زبدة الاخوان فصیح خوش کلام | صاحب طبع و مقالات فصیح
آنکه در شعر و معما بود در حسب | بی ستوه وشیء در حقی و صریح
ورز صحیح باده ادراک بود | جنبه شخص کمالاتش صبیح
ناگه از بیداد چیات اجل | دادجان بر بادچون صید ذبیح
تو بر تاریخ وفاتش چون شتافت | عقل در اندیشی تاریخ صحیح
گرد و صرف تو فوق خیالی گفت ۹۸۴ | حیف و صد حیف از کمالات فصیح

دو بیت از شاعر مذکور در دیوان شعر خطی نسخی از نوشته‌های وی در جنگی خطی ملاحظه شد که ابیات ذیل از آن نسخه نقل میشود:

تنی طلب هم چه میاوگو ز رونشت | فرزند خوانم ز طعامم خبری نیست
از باغ و دار ستگر را که نشسته کاف | کاکاجه که بد بود به شر چسبت
بر بام دبیر دوست تجلی نفثات نقد | گویا که در دست که چه بر پرتو نقطی یی نیست
گویند که بیگانه پرستیست تو چه دوست | صد شکر که بیگانه تر از ما دگری نیست
دور طلب در کنج کرم باز کند حسن | مرباب به ما هیچ مجرم جیم تو نیست
افسه دلم از دیده که دیده سوی تو پرواز | مشتاق تو را شوق که ام از بال و پری نیست
گو لذت داغ جگر این است نصیحی | صد حیف که مرهم سر میوم جگری نیست

ولــه

و عز جنت کداین المظلم دولتمرسک | سگ روده دارم ز اندوه دهر هیا
تا کی بر عیش سینه دستی را | میزند دو گشته میدان عشق و سوها

= گوهرهای، جنگ خطی، ونهایت =

نظرت - (ملک نظرت) از شعرای قرن نهم و برادرش مذکوره درج خط در جنگ خطی که از اشعار صاحب صدرالدین اصفهانی و محمد عبد بیشه بیاد اشعار از وی درج شده و هر دو مورد عزیز او را سلک نظرت کاشی نوشته اند انا لاست

برونه همان تر دوری زعشق نجمی ما | بیا بیا که زحرمت بیتوسخنی ما

زغبت بنچه نویم که بتوان وانمود | نگریه چشم ما سیاه بخت ما
کام گفت از تو نیاکام شد جدا | حرت نیاک برو چونی نقش پای تو

وله رباعیه

فطرت دل ما سوی دنیا نرود | از دیر چاه بعید دل ما نرود
کردیم به جزر قناعت لنگر | کشتی تعلق ما بدریا نرود

= خلاصة الاشعار ، تذکره گلزار ابراهیم =

فهمی - تخلص محمد تقی الدین کاشی از شعرای معروف کاشان بوده تقی الدین که معاصر وی است در تذکره خود در زمان حیات وی نوشته شرح حال او را آورده گوید مولد وی چند بیتی سفینه موصوف وشعر شناسی مستعد سالهاست که پای جادی شاعری نهاده و در تتبع آثار شعرای متقدم و شاعری مرغی را اوصاف دارد لیکن چون در علوم متداوله مهارتی کامل ندارد گاهی از طریق صواب منحرف و با وجود علمی اعتقاد دیگری بیدا میکند لهذا بعضی اوقات به تتبع مولوی ناصر اجل خطه بروجرد وانشای راه طعن بسیاری از مردم کشید در سالهاست که عبادت ابوطالب حطه که مقتدای سادات کاشان است اوقات میگذراند و بارها در خدمت او بزیارت عتبات مشرف گشته ولی بواسطه تجمع مدام که براثر آن دائم مدهوش و مخمور است دماغ نکو شی نمانده و گرنه از اقران خود با رشید ماند ، اشعار وی از قصیده و غزل و رباعی واحاجی بسیار است و دیوانی برای خود ترتیب نداده زیرا چندان اعتباری بشعر خود نداره ، مثنوی دارد موسوم بغربت وعجمی اگرچه ناتمام است لیکن آنچه گفته نیک گفته واز این مثنوی مرتبه شاعری او ظاهر است انتهی ،

واما آنچه بنده نگارنده شنیده است فهمی با تمام شعرای وقت می مکابره داشته و آنها را هجو نموده و چندین نفر از شعرای کاشان هم دیوان هجو گفته اند که بعضی از آن احاجی در این کتاب موجود است ، در تذکره تقی الدین در بعضی اشعار او ترکیب بندی در هجو وحشی بافقی ملاحظه شد که من بنده از شدت رکاکت آن نوعی آنرا در این سفینه ترک نمودم چند وفات وی با حاتم کاشی در یک سال واقع شده در تاریخ وفات گفته اند - سال ۱۰۰۳
رو حاتم وعمید فهمی - اکنون نمونه از اشعارش ثبت میگردد

دشکایت از کاشانیان گوید

مدره داری که سکش نفی است | خیمه را خنده ناکه تواند کرد
پنجه در شاخ سدره گرزده | سر فرازی چو تاک تواند کرد
دستهای دهن ز خوی چو رگ | شانه بیمار پاک تواند کرد
ندکسی شان کشد نه خو بیرون | خوشتر از خو هلاک تواند کرد
هیچ گشت است اندر ناپاک | که همه سال پاک تواند کرد

ونیز در این معنی گفته است

دخوش حیزار فرط غم نه خورده روزگار | تا گوهری چو طبع من انگند در کنار
میزان شده خیث محرکه که آسمان | بی نظم من کنالی خود میکند نثار
آماسته است گردن و گوش زمانه را | طبعم که هست محزن درهای شاهوار
خوش میکند زمانه دهان را زبان زبان | از میوه که طلک من آورده است بار
یک گل نچیدم از چمن نظم و هر قدم | در پای خاطرم شکند روزگار خار
طبعم گرفته نه تحویل ازلیک حنت | ازهیچ کس به یک جو سیه شرمسار
از داشن نرخاست حرص وطمع بی شد | از چنطاق طاقیه شلوار از ضمار
شمع ییم چراغ که تو تم دهد کسی | از جیم خوش ای برم وسیم نگار
مرهم که داغ الماست چو شهد وصال دوست | خوم که جانم است چو زهر فراق یار
سنج از برای دوست که حربان خدای دوست | هر از برای دشمن برگشته روزگار
برانشک سرخ وزردی چشاده ام اگر | دندان سپید کرده سپهر سیاه کار
من هم زدوده آه سیه روی گردنی | وزانجم که سوخته گردید ما عنار
گردون من چو شب که رخ است بگذرد | شام که هست تحت ایام درگذار
در شام من بروز نگر و در قرین نگرد | گو چرخ سفله این دو دم سود بی نیار
آنان که خبث شان خبراز عقت و عقل | هستند بی دیانت و بی دین و بی وقار
سیرت چوت سیوی بدروی بد رنگ | از روی خود که باد سیه مانده شرمسار
بر شارع شریعت احمد بی فته اند | رجل وار کرده ره جهل اختیار
دامن فشانده اند زنامردی من | آنانکه کمتر ند زسگ صد هزار بار

من عیب خویش بردو شادم که ام عیب | بیهوده عیب میم از آن عیب عار
در دوزامردی هشتم حیره کسی | باکی است چهره صلوتی از تیغ غبار
یوم که بوه ازلحظه دستم بر حنه تن | پوشیده بود چون ظلمی نزدوی یار
از همچو جمع کمر حب نخفته تو | الا زابر رحمت خداوندگاری بیار
سلطان عرش گیره شهنشاه تاج بخش | شاهی که هست مرکز ایام را مدار

وله

تیغ اعدم زکوی تو آوازه سگ | سر تمام میکند اما نمی روم
اگر بر ضی ضی نگی فشانی بر صورتش | دگر بر بحثی آیینه دور برخزد
بازاتشم سر آ دلیش نوکمان دارد | بازانگشت حلقات موعلق دارد
خواب دیدم کردم بو دعبوش بسته | آه کمی واقعه ام سخت پریشان دارد

= خلاصة الاشعار ، سفینه خوشگو =

فیض - از شعرای گمنام و زمان حیات وی معلوم نیست مولف روز روشن نوشته است که نامش میرزا فیض الله و شیش بجانگذی میرسد و بیت ذیل را بنام او درج نموده
سگفت را شیفته ام تا شیوه را حلقات و رنجش باشد | که در تعلیم الهوا درنشا استادی باشد

= روز روشن =

فیض - اعلی الله مقامه اسم سامیش محمد عبدالحی نام پدرش شاه مرتضی بن شاه محمود کاشانی ومعروف به ملامحسن و تخلص به فیض است ، جامع جمیع علوم متداوله عصر خود بوده و یکی از بزرگان معروف علما و عرفای شیعه اثنا عشری ویکی از مفاخر علم و ادب و حکمت ایران شمار میرود ، تحصیلات آنحضرت در خدمت شیخ بهاء الدین محمد عاملی وسید ماجد بحرانی وملا صدرای شیرازی رحمة الله علیهم انجام یافته و سمت مصاهرت ملاصدرا را داشته وخواهرزاده مولانا ضیاء الدین محمد تخلص نیاسمت که وی مرادا عاظم علما و عرفای آن عصر شمار است و شرح حالش در حرف الضاد ترقیم شد تولد فیض در سال ۱۰۰۷ بوده وعمر شریفش غالبا در کاشان و سوق مدرشیراز و اصفهان گذشته و در کاشان وفات یافته خیرش در زمان خود در غایت شهرت و اعتبار بوده و سلطان جنت مکان شاه عباس ثانی را اراوت تمام و در غایت احترام در وی نظر نموده چنانچه

معنی فرمانی است که آن سلطان مغفرت نشان بآن جامع علوم و عرفان نوشته و جوابی است که آنحضرت بفرمان مزبور مرقوم داشته و من بنده حرفه در اینجا میآورم که بخط محمد تقی برادرزاده فیض نوشته شده (۱) یافته و چون مآثر نگار آنحضرت است عینا از آن بیاض نقل می نماید ، الرقم الصادر من السلطان الاعظم شاه عباس الی العلم الماجد ادام الله ظله علیهما ، حکم جهان مطاع شد آنکه افادت و افاضت پناه ، فضایل و کمالات دستگاه ، حقایق و معارف آگاه ، زبده و ارباب فکان دینیجی ، عمده وارستگان مراتب حق و یقین ، جامع المعقول والمنقول ، حاوی الفروع والاصول ، علامی فهامی (ویرا) الافاضل والفضلاء والمعالی مولانا محمد محسن عنایت بیکران خسروانه مستمال بوده بداند که چون باسمای شکر هر چیز بازای انعام منعم و وجوب اتیان تحمید در خور اکرام مکرم بیاید شد بیاید ، چنانچه هر جزئی از اجزای جواهر وجود جرمی از اجزای کاینات مرات تماشای شاهد این مقاصد است و اقع این صناعت از وجه دوام چرخ گردون چندان آفتاب عالمتاب نیز است که سرگرم این آرزو و از ذوق مدام دیدا چون کسی که سرگشته این جستجو است و از این دوار هر گروهی که از درگاه عنایت کرم مطلق باعطای گوهر گرانبهای مذهب حق امامیه اثنی عشری و فوائد زوال تیغ بخشی که عمده عطایا و زبده مزایای بخشنده عطایاست اختصاص یافته باشند رعایت این معنی بیش از دیگران لازم و مراعات آن نزد ایشان متحتم است و چه نیرو این قرعه دانا و طبقه متعلق القدر این دین واجب الاداء ساخته ، بر واقفان رموز عرفان و دانایان مدارج ایقان نیز در مذهب دینداری و کیش موحد و بیداری فرض عین و عین فرض است که حافظ و حارسان قواعد شریعت و حافظان گوهر دینی است نمایند و بتقدیم واسند که از باب کامیاب حایزان را از آغاز طلوع نیر خلافت واقبال و ظهور آن اختر اقبال بر نشان ماه و جلال پیوسته مجاورت و تائید حضرت رحمن و خالق زمین و آسمان را بیت امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر اجابت اثر میباشد و درین وقت که توفیت این مرام واستعمال این کلام برمعانی ایام ره بیان دارد ومطمح نظر والا و مرکوز خاطر ملکوتی آنست که بنیاد عبادت که در حقیقت اوامر دینی و اجب سعادت عدل بوشن است قیام نمایند می باید که چون فرمان واجب الاذعان اطلاع نمایند از روی فال امید واری روی بدرگاه جهان پناه نهاده و تقدیم این امر شریف را که در حقیقت اشرف حالی فرمان روائی امرست و معنی نیست و عمده عبادت خلاص طاعات داند و ترجیحات شاهانه مستمال و امیدوار باشند تحریرا فی شهر ربیع الاول سنه ۱۰۶۵

فی الجواب - مما کتب قدس سره القدسی الی السلطان الاعظم شهر ذی الحجة الحرام سنه ست وستین وألف واجابه شفاها معتذراً لقبول مع الکلمات المشعره بغایة اللطف ونهایة العذر فی رد المسئول

---

(۱) محمد تقی مذکور رساله قرینه افوشته اطلاع بوده و بیاض خود را در اینجا نوشته و باآنکه بیاض او مادای خطی زیبا و مطالعه وعیده است دادیه از مستلفات و خطوطات نیست ، مراد الیه خود را برادرزاده آنحضرت معرفی و لی نام پدرش خود را نیاورده و احتمال میرود که آنحضرت برادری بنام عبدالغفور داشته و شاید محمد تقی فرزند عبدالغفور باشد

بسم الله الرحمن الرحیم بنده دعاگو چندی در عرض چهار ماه که این نیز قبل از آنکه بحسب ظاهر مشغول بوحدت گوناگون و موفق

بتحقیق مطالب حیات گردد پیوسته در مقامات احباب دولت و عقبه حضرت از زیاد شوکت این دولت ابد مدت مشغول

می بوده و چون سید جلیل خراسانی جانبان سلطان زمان الحال که بعقیدت سرشار محمود صفات و کبار بر میبارگوید

چه گنجایش دارد که ملتفت از این معنی غافل بوده فنی چه دعاهای خیری که در ایام پیش در آن ایام از جهت خاطر و اطمینان

باطن و ظاهر برای سعادت این دولت ... دست از دو اسید دنیا گسسته چه دعا و عرض را گوش گذاشته فروریخت که

سلسله خطه الرجال نماز جمعه گذارده و در ضمن خطبه هر دو از ابتدا ترک دنیا بجا آورده و هر دو را از آن مناسب بود که اهل الحق

و مسائل دینیه ... از آن جمع استغاثه مکاشفات تحقیق می گشت و این دعاهای خیر که جهت ذات با برکات ولی نعمت

بشیره مرحوم شوکت نشان شیاه و احیا شده ... اگر چه در انتظام احوال معاش و معاد در حق فقیر بر ناحیه

نیز ظاهر شود و سایر اهل علم آنچه یاد در جوار مشاهد مشرفه و خزانه بوده اند گرچه او را هم نوع بیشه ساعت با وضاع

خوانین و امرا و خاطر مستغرق سال و جاه دنیا که باعث تفرقه حواس و در ضیع مشهد و المآسی است و غناه (لا کبری)

بمرتبه که دیدن آن ... سیر شده و این معنی روز بروز در تزاید و تضاعف است با این احوال در نظر عقل و شرع

بیشتر چه می آید که از خدا و رسول شرم نموده متصدی باشد و بر منبری که مقام انبیا و اوصیاست بر آمده مردم را

ترغیب به ترک دنیا نماید و در مسند حکم و فتوی جلوه گر آید با آنکه از آغاز آفرینش با آسمان (کذا) الجوار چگانه

دوستی و دشمنی اهل روزگار بر آمده چگونه مطلوب است اما ... و علم ترا دید جمعی از اهل

افرنج که دیانت را آگنده است با همراهی در مقام مخاصمت و منازعت برخاسته عرف نیر ملامت می نمایند

و طایفه از سر گشتگان برادری صبوحات و حاجات در کمین آشنائی و ملاقات نشسته و ... مطالب دنیه

و دنیویه سیر سیاه زنند با آن حیات اگر در صدد مخاصمت و مقاصت آید مورث اختلاف رتبه خود و الا پامال

جدال گردد و این طایفه اگر احباب که چون دنیا فر و سند و الا وقت بر خود شوریده و روز ما تیره سازند

نماز جمعه که زمین اهل ایمان از آن اجتماع و ائتلاف مقرر است امروز ... ترتیب موجب جدائی و اختلاف گشته که چگونه

رونق شده و وقتی با جوانی ساده دلان ... نماز برسالم داردند و جمعی دیگر از ترتیب که عقد شرط

معلوم است جداگانه نماز بگذارند و گروهی در مقام مخالفت و درد چشم گرفته هرگاه مشاهی از اهل حق امتثال کرم

سیز و درین ... و نفاق میی ... سایر ناس به پیروی آنها اختلاف عرفی مرقوف ... ما ... چنین شنو

و بنائی نماز ... اهل صدق و صفا را می خواستند نماز جماعت که متصدی آن ... جانب این اوضاع و احوال که باعث این

اتفاق بوده باشد چه قدر ... بنا این دو چه حضور ... خواهد بود این همه از ... و صداع حاصل ... چشمه

تمام از ... خاطر ... ممالک ... چه دید ... در ... تو را ... مقدمات ... خاطر ... ستوده

...

که اگر حضرت عالی ... شود که ... سوالات ایام ... گوشه ... و ... خاطر ... عرض ... پای ... درد ... دامن

چیزی ... بیشتر ... از ... طلبی ... و ... باشد ... باطن و ظاهر ... حیثیت ... مسالک ... مساعی ...

نماید ایام دولت و اقبال و تضاعف مراتب جاه و جلال اشتغال نماید و بانی ترتیب ... و ... حضرت ... اهل

عرض باشد چه ... حال ... با خلاص ... واجتماع مردم ... دعای ... خواهد بود ... خود ... که در خلوت ...

باید و حیثیت نماز که با مردم ... گذارد ... سوگند ... قطع ... از ... الخروی ... احوال ...

خود ... خاطر ... و ... مانند ... حاجتی دارد ... و در این درگاه با ... مکرر ... شده -

ضعیف ... امیدوار است که دست رد بر جبین ... نگذارند و حاجت او ... آرند ... اعلی انتهی

چنانکه معلوم و مشهور است آن جناب سکاشان در سال ۱۰۹۱ اتفاق افتاده و در قبرستان خارج دروازه

... گردیده که ... آن ... بنام ... معروف است ... وزیارتگاه اهالی آن سرزمین ... و

... ایشان ... شاهزاده ... علم و ادب ... حاج ... میرزا معتمد الدوله ... و ... مرحوم ... ابراهیم

... گردیده و خصوصا ... در کتاب ... اشاره شده

تالیفات ... آنچه در قصص العلما و دیگر کتب رجال ... شده و در بیست ... وبعضی

... نوشته و گفته اند ... آنحضرت ... در علوم مختلفه ... آنحضرت ... رساله ...

در ذکر نام مصنفات خود که ... قصص العلما ... و ... درج نموده و ... در فن ... زمان

بوده ... کتاب ... از ... نیز نموده ... حمله ... جهانی ... و ... حرف ...

و ... جهان ... نظامی ... نموده اما ایشان که ... بیت ... باشد

مسکن آن جناب در شهر کاشان ... محله ... بوده که حالا هم ... اسم موسوم است و ... حضرت ... آقای

میرزا محمد ... فیض زاده ... ایشان ... خانه ... فیض ... کاشان ... و ...

... و ... این مکان

... اهل ... و ... کاشان ... است ... دارای

... و ... دارای ... و ...

... باشند

اولاد ذکور آن حضرت ... نموده اول علم الهدی محمد که ... بوده از علمای معروف ... و ... شهرت و شغل

تدریس بوده و اجازه ... داشته و ... بعضی ... دوم میرزا محمد ... که ... حقی

های ساکن ... است سوم ... عارف ... میرزا احمد است که ... او در حرف الالف ... نوشته شد

تا آنجاکه اطلاع دارم عموم اولاد واحفاد فیض عالم و فاضل و پیشوا بوده و هستند الحال فهرست مصنفات و مؤلفات

... آنحضرت ... نوشته خواهد شد

نمره	اسم کتاب	موضوع	سال فراغت از تالیف	مقدار کتابت
۱	صافی ۲ مجلد	تفسیر کلام الله	۱۰۷۵	۷۰۰۰۰ بیت
۲	اصفی	منتخب تفسیر صافی است	–	۲۱۰۰۰ بیت
۳	وافی ۱۰ مجلد	شرح بر کافی	۱۰۶۸	۱۵۰۰۰۰ «
۴	شافی ۲ مجلد	منتخب وافی که مجلد در عقاید و اخلاق و دیگر شرایع و احکام و مجموعه ۱۲ کتاب است	۱۰۸۲	۲۶۰۰۰ «
۵	نوادر	جامع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعه مشهوره	–	۷۰۰۰ بیت
۶	معتصم الشیعه ۲ مجلد	در احکام و اذان که در صلوة و مقدمات آن جزو اول است	۱۰۴۲	۱۴۰۰۰ «
۷	نخبه	خلاصه ابواب فقه	۱۰۵۰	۳۳۲۰ «
۸	تطهیر	نخبه از محجه است در بیان علم اخلاق	–	۵۰۰ «
۹	علم الیقین	در اصول دین	۱۰۴۲	۱۴۵۰۰ «
۱۰	معارف	ملخص علم الیقین است	۱۰۳۶	۶۰۰۰ «
۱۱	اصول المعارف	ملخص مسائل عین الیقین است	۱۰۸۹	۴۰۰۰ «
۱۲	محجة البیضا	در احیاء احیاء	۱۰۴۶	۷۴۰۰۰ «
۱۳	حقایق	در اسرار دین که ملخص محجة البیضا است	۱۰۹۰	۷۰۰۰ «
۱۴	قرة العیون		۱۰۳۶	۴۵۰۰ «
۱۵	کلمات مکنونه	در توحید	۱۰۹۰	۸۰۰ «
۱۶	جلاء العیون	در بیان الذکار قلبی	–	۳۲۰ «
۱۷	تشریح العالم	در هیئت عالم و اجسام و ارواح و کیفیت آن و حرکات افلاک و عناصر و انواع بسایط و مرکبات	–	۳۰۰۰ «
۱۸	انوار الحکمه	ملخص علم الیقین است با فوائد حکمیه	۱۰۴۳	۶۰۰۰ «

نمره	اسم کتاب	موضوع	فراغت از تالیف	مقدار کتابت
۱۹	لباب القول	در کیفیت علم خدا بتعالی باشیاء		۲۰۰ بیت
۲۰	لب	ملخص ولب لباب است در حقیقت علم		۴۲۰ «
۲۱	میزان القیامه	تحقیق در کیفیت میزان روز قیامت	۱۰۴۰	۶۲۰ «
۲۲	مرآت الآخره	در حقیقت جنت و نار	۱۰۴۴	۹۲۰ «
۲۳	ضیاء القلوب	در تحقیق احکام خمسه	۱۰۵۷	۵۰۰ «
۲۴	تنویر المذاهب	تعلیقات بر بعضی اوراق منسوب بکاشی که بر مسلم است		۳۰۰۰ «
۲۵	شرح صحیفه سجادیه	شرح آنچه محتاج بشرح است با ایجاز و اختصار		۳۳۰۰ «
۲۶	سفینة النجاة	در آنکه ماخذ احکام شرعیه منحصر بکتاب و سنت	۱۰۵۸	۱۵۰۰ «
۲۷	رسالة الحق المبین	در کیفیت تفقه از دین	۱۰۶۸	۲۵۰ «
۲۸	اصول اصلیه	مشتمل بر ده اصل که استفاده شده از کتب سنت	۱۰۴۴	۱۰۰۸ «
۲۹	تسهیل السبیل	منتخب و انتخاب کشف المحجه که از سید بن طاوس علوی است	۱۰۴۰	۹۰۰ «
۳۰	نقد الاصول	خلاصه اصول فقه و اولین تصنیف مولف است در جوانی		۳۳۰۰ «
۳۱	اصول العقاید	در تحقیق اصول خمسه دینیه	۱۰۳۶	۸۲۰ «
۳۲	منهاج النجاة	در بیان علومی که طلب آن بر هر مسلم فرض است	۱۰۴۲	۲۰۰۰ «
۳۳	خلاصة الاذکار	در اعمال ستجیده اذکار وارده و ادعیه منقول از ائمه اطهار	۱۰۴۴	۲۳۰۰ «
۳۴	ذریعة الضراعه	ادعیه (۱)	هزار و دانه	۵۰۰۰۰۰ «
۳۵	مختصر الاوراد	اذکار و دعوات منقوله (۲)	۱۰۶۷	۵۰۰۵۰۰ «
۳۶	ام ابرهیم علیه السلام	مشتمل بر تعقیبات وارده در شریعت		۵۰۰ «
۳۷	خطب	مشتمل بر صد و چند خطبه برای جمعات سنه و عیدین	۱۰۶۷	۴۰۰۰ «
۳۸	شهاب ثاقب	تحقیق حقیقت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت	۱۰۵۷	
۳۹	ابواب الجنان	بیان وجوب صلوة جمعه و شرائط و آداب آن بفارسی	۱۰۵۵	۵۰۰ «

(۱) و (۲) در تعداد ابیات تردید دارم ولی این رقمی است که مولف قصص العلما نوشته اند

نمره	اسم کتاب	موضوع	سال فراغت از کتابت	مقدار کتابت
۴۰	ترجمة الصلوة	در ترجمه اذکار نماز فارسی	۱۰۴۴	۴۵۰ بیت
۴۱	مفاتیح الخیر	آنچه متعلق به خطبه صلوة و فاتحه آنست فارسی	—	۲۸۰ «
۴۲	ترجمة الطهارت	در ترجمه آنچه متعلق به طهارتست فارسی		۲۸۰ «
۴۳	الاذکار الطهره	در اذکار متعلقه به طهارت		۱۰۰ «
۴۴	ترجمة الزکوة	فارسی است		۲۵۰ «
۴۵	ترجمة العقاید	« «	—	—
۴۶	کتاب الصیام	و آن مانند ترجمة الزکوة است		۳۰۰ «
۴۷	ترجمه رسالة ...	در تحقیق مراتب ایمان و کفر	—	—
۴۸	راه صواب	ذکر سبب اختلاف اهل اسلام فارسی	[illegible]	—
۴۹	رسالة شرائط الایمان	منتخب راه صواب	—	—
۵۰	ترجمة الشریعه	در معنی شریعت و بیان اقسام ... فارسی	—	—
۵۱	الاذکار عشره	مختصر خلاصة الاذکار است فارسی	—	۲۳۰ بیت
۵۲	رفع و دفع	رفع آفات و دفع بلیات استغفار و دعا فارسی	—	۴۰۲۰ «
۵۳	آئینه شاهی	منتخب از ضیاء القلوب فارسی	۱۰۶۶	۲۰۰ «
۵۴	وصف خیل	در ذکر آنچه وارد شده از مدح خیل و ...	۱۰۶۷	۲۰۰ « فارسی
۵۵	...	رساله در ... طریق حج و ...	—	—
۵۶	تحفه صغری	رساله مشتمل بر ... و صلوة و صوم ...	—	—
۵۷	...	در تفصیل آنچه در تحفه صغری با ابهام و اجمال ذکر شده	—	—
۵۸	ضوابط	رساله در احکام شک و سهو و ... در صلوة	—	—
۵۹	...	رساله در ... مسائل شرعیه متعلق به جنائز	—	—
۶۰	رساله	در بیان اخذ اجرت عبادات	—	۱۴۰ بیت
۶۱	رساله	در تحقیق ثبوت ولایت بر ...	—	۱۸۰ بیت

نمره	اسم کتاب	موضوع	سال فراغت از تالیف	مقدار کتابت
۶۲	تقویم الایام	رساله در معرفت ایام و ساعات از اخبار اهل البیت	—	—
۶۳	رساله	محاکمه ... مجتهدین در معنی فقه در دین	—	—
۶۴	...	رساله در ابطال جواهر افراد	—	—
۶۵	رفع فتنه	رساله ... و علماء ... در معنی ...	—	—
۶۶	... العلوم	در شرح انواع و اصناف علوم	—	—
۶۷	رساله	در اجوبه مکتوبات که ... از علماء اهل معرفت و استعارات ایشان	—	—
۶۸	...	رساله ... حالات و ...	—	—
۶۹	فصل و وصل	این تالیف در ... در بعض المطالب نشده ولی نسخه از آن در کتابخانه آقای ... بخط المؤلف موجود است		

نمونه اشعار آنحضرت

نه تنها عشق ... | تا ... آن ... است | بیمار عشق به نشود جز وصل دوست
... آن لب نشود | ... دل ... نشود | ای ... دل ... بیاد لب نشود
تا چند در فراق ... انتظار وصل | بار فراق چند توانم کشید دل | عشق ... خو ... تر
... | این جانی ... بگذرد | ...

ولـــــه

گفتم که ... | ... توگفتم | ...
... | هیچ ... ترا ... بنویسیم | کدام را بنویسیم کدام را بنویسیم
... | ... | ...
... | اگر ... دل را ... بنویسیم | ...
ولـــــه | ... | ...

... | آب زندگی ...

ولـــــه رباعی

... حیات ... | ایام شباب ...
... | ...
... | ...
... | ...

... سالار ، ... تواریخ

حرف القاف

قانع – ... ولد ... کاشی و ... مرحوم ... آبادی است و ... در سنه ۱۰۸۳ که سال تالیف تذکره نصرآبادی است حیات داشته ... با ... مرحوم نصرآبادی ملاقات نموده ... (در ... گفته ... آمد) از اوست :

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

= تذکره نصرآبادی ... =

قانعی – مرحوم نصرآبادی در ذیل نام ... قانعی ... نوشته و گوید (میر سید علی نام و ... کاشی است ... اصفهان ...)

آنچه ... از ... خواسته ... او ... سنه ... که ... مصراع ... کیفیت ... در سنه ۱۰۷ ... فوت شد ... **صبح گلشن** نوشته است ... تمام ... از اوست :

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

وله رباعیه که ... برای ... گفته ... الحمید

... | ...
... | ...

= تذکره نصرآبادی ، صبح گلشن =

قادر – ~~[illegible]~~ ... در تذکره ... **مقبول الانام** ... **محمد رضی ... قادری کاشی** از ... و ... بود ... در سنه ... و ... اشعار ... اوست ... (...) ...

و نیز هم با تنزل و طلب اعلای علم گفته (وفی میرزا محمود کاشی هم) ... گفت ... [illegible]
که سید گفت :

قادر کوف فراخ راحتی نیست — صاحب آخ و واخ راحتی نیست

او فی البداهه گفت :

قادر کوف فراخ میخواهی — صاحب آخ و واخ میخواهی
گذشته ... [illegible] — که ... [illegible]

... که از میرزا محمود ... [illegible] ... از شوکت ...
از ... [illegible] ... دارم

= تذکره عرفات = ...

قاسم — کاشی محمد قاسم یا ملا محمد قاسم و تخلص او قاسم است ... [illegible]
کاشی نوشته اند ... صائب ... [illegible] ... کاشانی
... شاگرد صائب دانسته و گوید :

هر ... [illegible] — قاسم امروز که صائب ... [illegible]

در سال ۱۰۸۵ در سن ۴۰ سالگی در اصفهان فوت نموده دیوان وی ترتیب ... [illegible]
بیت است . از اوست :

نمیدانم که از شوق که ... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]

= سفینه خوشگو ، ... ، روز روشن =

قاضی — (قاضی محمد تخلص به قاضی و شهیر به ...) ... کاشی ... [illegible]
... جمال الدین عبدالرزاق کاشی ... [illegible]
کاشان ... [illegible]
... [illegible]

قاضی ... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] ... تمام داده ... [illegible]
... [illegible]
برای مولانا میرزا ... [illegible] ... تمام داده گفته است :

ای نادره ... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ای ... [illegible]

از اوست :

... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... از قاضی ... [illegible]
... یاری داریم — ... داریم
... [illegible] — ... اختیاری داریم

= خلاصة الاشعار =

قاضی سلام الله — ... [illegible] ... نوشته است
قاضی سلام الله کاشی ... [illegible] ... در شعر ... [illegible]
... (۹۱۱) وفات یافت این مطلع از اوست :

... [illegible] — ... [illegible]

= تحفه سامی =

قدرت — از شعرای مجمع اللطایف خیال است که شعری از او نوشته ولی نام وی
را در فهرست مجموعه ذکر نموده .

قدسی — او نیز از شعرای مجمع اللطایف خیال است که نام وی را میرجمال الدین حسینی
کاشی ... تخلص قدسی نوشته است

... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

= لطایف الخیال =

قریش — اگرچه ... [illegible] ... میرزا
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... این بیت

... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible]

= ... ، روز روشن =

قصاب — کاشی سعید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مولانا محمد ...
... [illegible]
(سعید قصاب ... [illegible]
... [illegible] ... مرحوم ... [illegible]
... [illegible] (... [illegible]
... [illegible]
... [illegible])
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible])
... [illegible]
... [illegible]

که کلیات ... در سال ۱۱۲۷ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ۲۵۰۰
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] از اوست :

... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] ۱۰۲۴ ...

پای همت میزدم بر فرق چرخ سفله / تکیه گر بر بستر بوریا میداشتم
میرمیدم بی‌خانمانی چند از انتظار / گر دوست خوش چشم تو پا میداشتم
خرمن را باد غم میداد بر باد فنا / [illegible]
دوش میبودم بهم زنجیری تا گلگون شده / جو درکه کو خواهش رنگ حنا میداشتم
اوی کام غنچه با سیه سراج بود / انچه دردی بود اگر درمی‌پا میداشتم
دیده گو سیده‌ حتم از بیم عقب روزگار / در ظلمت الیسی بی کیمیا میداشتم
کاشی جای تو یا قصاب رفته و بینی / در ظلمتی دوری زخاک کوی جا میداشتم

کام ز حق بیت سرشدم جوف نزدم / شگی بنیشه نخف و انگوی نزدم
رنگی نسده نگو پروانه جبه‌ام / پیمانه را ز میکده دل خوی نزدم
بنیاد هستیم ز نگاهی بیاد رفت / تاجوف حباب خیمه بدریا خوی نزدم
برخاستم ز آتش شوق تو چون سپند / گرم انجمن که منزه بدانم که چون نزدم
قصاب برنخاست صدا از نگه آشنا / جو جیب حلقه بر در خلوتگاه درون نزدم

آخر آن وحشی نگه بردل ره تدبیر بست / ای شوم قربان آن آهو که ره بر تیر بست
زد بجانم ناوکی صیدی که مطلب حاصل است / [illegible] آن جنگ جو بر تیر بست
پیچش جو تابرده سلسلی ساز دوا / زلف او در خیر جوش تو نشیند تن بزنجیر
بیشود ازبی خیسانی زود آن ماه چو ما / شد بر ان خون تا قلم درمیان شمشیر
تیغ ابروی تو تا شمشیر در زنجیر بود / [illegible]
خواهم قصاب [illegible] / خواب [illegible] بود چشم تا [illegible]

ناکی بجرم شوق عنت جا کند کسی / خونرا بجای باده بمینا کند کسی
نوش لب کسی نیست چنانکه گل چمن بنگار / فرصت [illegible] تماشا کند کسی
تا مرغ دل بپرید [illegible] دام شد / صیاد [illegible] کند کسی
ایشاخ گل [illegible] سیل کردش / توسم [illegible] جا کند کسی

عمری که داشتم نگاهی فردچشم
سودا بچین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شعله‌ام که بود آتش تن که بالی ندارد / سنبل شبهای آن نخل که از دود خالی است
خوابی تمام بر دل آتش فروغ بیفکن / گفتن برخودآید خانهٔ ما سا خالی است
جان ما که از پی چشم تن روشنی / نگویش او صد آه که از سیا خالی است
جرس زنالهٔ مشو در صحبت [illegible] / دلیل کی شود که دل که از صدا خالی است
[illegible] بی دعایان مجو قصاب / بیاکه جای تو امروز چین ما خالی است

تن دل برده بود آتش عذار [illegible] / [illegible] آتش کباب آنا
نبرسیده کسی سنبوک [illegible] / بپایش بگذارد دیده ما کاهی کباب آنا
از آن فی خانهٔ ما خیم قصاب تادانی / بجوی [illegible] شم خانه دارم خواب انا

ستیزه ادراک گردون [illegible] / چشم اگر بینا کنی عالم تمام [illegible]

ای آنکه بی خط خال [illegible] / وی [illegible] ازخواب
باغ شفق ز آموخته [illegible] / [illegible]

= دیوان قصاب ، تذکرهٔ حزین ، صبح گلشن =

قطبا - (حکیم قطبا) کاشی قطب الدین محمود بن نظام الدین علی است و معروف بحکیم قطبا بوده و برادر حکیم رکن الدین مسعود مسیح است که شرح حال وی در حرف المیم خواهد آمد[1] نام حکیم قطبا را در هیچ تذکره ندیده‌ام و در عوالم شعرا ندیده‌ام فقط یک رباعی از او در پشت ورق اول دیوان خطی حکیم رکنا که در کتابخانهٔ حضرت استادی مرحوم وحید دستگردی دیده‌ام که بخط حکیم نوشته شده و چنین نوشته است : جان رفته‌ام حکیم قطبا گوید

دو ماه ز هجر آه از دل [illegible] کشم / طومار صفت جریده بر [illegible] کشم
مژگان ابدم آشنا نگردد با هم / گر خواب بجای سرمه در دیده کشم

در فهرست [illegible] خاتم [illegible] کاشی خانه [illegible] وقف [illegible] الیوم [illegible]
دیری که او نیز از امرای [illegible] ایران در هند بوده [illegible]
که بنام وی در حروف الدال آمده است

---

[1] حکیم رکنا را غیر از قطب الدین دو برادر دیگر بوده یکی موسوم به خواجه فخر الدین و دیگری عماد الدین محمود که در حوالی [illegible] وفات یافته و مولانا محتشم که با وی دوست بوده
تاریخ وفات او چنین فرموده : هلالی شد نگون از اوج حکمت ۹۹۲

این رباعی را نیز شهاب الدین علی نوه حکیم قطبا در سال ۱۰۸۹ یعنی ۳۴ سال بعد از فوت حکیم رکنا نوشته است (این رباعی بخط شریف . . . الی رحمته الله الملک المودود حکیم رکنای مسعود است جناب مرحمت و غفران پناه حکیم قطبای محمد برادر حکیم رکنای مسعود و جد کاتب این کلمات شهاب الدین علی است) و چنانکه عرض شد نام حکیم قطبا را تذکره نویسان نبرده‌اند و گمنام مانده و اثر دیگری هم از او بدست نیست و من بنده ذکر نامش را در این سفینه ضرور دیدیم تا اگر بعدها آثاری از او بدست کسی افتاد حقیقت وی معلوم باشد = دیوان خطی حکیم رکن الدین مسیح - کتابخانه مرحوم وحید =

قلندر - کاشی پیر مزبور است و حضرت سام میرزا ترجمه حالش را چنین نوشته (کاشانیست و از کمال شهرت وی در محروف قیدی و وسعت مشرب و بیحیائی احتیاجی بتعریف ندارد هفتاد سال است که اوقات خود را بدین خواری صرف کرده میکند ، مولف عرفات گوید از مغان افغان و در زمان شاه طهماسب بتربیت و در بابائی و قلندری بچکمن راه برادر خود گرفت و هم گوید تکیه او مسجدی است و در کاشان موجود[1] و فرزندان او در آنجا پیدا شدند ، انتها)

از اشعار جید او فقط دو بیت در تحفهٔ سامی و تذکرهٔ عرفات ضبط شده که این است
دل و جانم دو داغ خانه تن میکند سیب / که گاه آتشم خانه روشن میکند سیب
بر مراد ما تراتیج میرافرازی خوش است / ور نمیرافرازی بیاری گر بیرافرازی خوش است
مولف عرفات نوشته که قلندر را زنی عجب حالی بوده ، بادگری در ساختهٔ قلندر گفته است
تنم را محوی گفته وحق با در حق کردم / محبو اسم [illegible] تا بچشم خوبشتن دیدم
زن او که خوش طبع و ظریف بوده در جواب گفته [1]
زنت را محوی گفته و دیدی / [illegible] شتر دیدی خریدی
= تحفهٔ سامی ، تذکرهٔ عرفات =

بقیه قلندر
مولف عرفات گوید که [illegible]
گرگ (؟) [illegible]
[illegible]
[illegible] - تذکره سیفی

---

[1] در ایام قدیم [illegible] (۹ ؟) [illegible] و در اوایل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قمری - نام وی را در هیچیک از تذکره شعرا ندیده‌ام فقط غزل ذیل از وی در مجموعهٔ نفیس و عزیز الوجود مونس الاحرار که در چند جای این سفینه نام آن را آورده‌ام دیدیم که مولف آن (مکف النظام قمری فرماید) معلوم است که اصل قریه قمصر بوده

چو ریحان لاله اشکال که دارد / چو لعلت پسته خندان که دارد
چو قد و عارضت بر سرو سیمین / مه تابنده رخشان که دارد
زمینی بر قمر چنبر که سازد / ز سنبل بر سمن چوگان که دارد
ماه گو سیر... / در چشم نازنین گریان که دارد
مراد جان و دل جان گرامی / شکیب از جنون و خوبان که دارد
سر زلفت سر و سامان نمی‌ماند / عشق اخد سر و سامان که دارد
چو مسکین قمری شوریده حالی / ز زلف کافرت ایمان که دارد
بترک جان بباید گفت ناچار / نگارا جز تو ترک جان که دارد

= مجموعه مونس الاحرار =

حرف الکاف

کافی - کاشی احمد اذربی که مشرب شراب انواع میفرموده چنین سیره معروف گردیده و از تلامذهٔ قاضی میرحسین کاشی است و در زمان دولت شاه طهماسب بحبس افتاد و شراب را بقطع سرموم بموجب هجو کاشی میفرموده و کافی چندی تا شب کو میدید و باز از سر گرفته ، وقتی در دفعه توبه او طول انجامید قاضی میرحسین که از او پرسید چه شد که شراب نمیخوری جواب داد از شناعت تو که گفته بودی ایام توبه میدری بر و ساقی تنبه شکن حرمتی بیمود هم شراب نیز عرفی از ورد ما جانی که مطلعش این بیت در بیان آورده

ای مشکین طره است عنبرین خط دگر / رشته جانرا الهی تو بپوشد دگر
کافی مناسبت این بیت را تمامها انشاء فرموده
تا نیم زنجیر زلف دگر سوگند داد / مهر جم استاد ازبیت تو سوگند داد
اثر دیگری ازاو بدست نیامد / تحفهٔ سامی

وقت خوشتر از [illegible] این سطر را نوشته
کاشی - نام این شاعر را مولف ریاض الشعرا (واله داغستانی)
عبداز نام مولانا حسن کاشی درج و گوید کاشی تخلص دیگری بوده
که این بیت را امیر علیشیر از وی نقل کرده است
ایدل بخش که سر و سودای تو دارم
پروای خودم نیست چه پروای تو دارم
ریاض الشعرا
کاشی : شهرت مولانا حسن کاشی است که ترجمه وی
در حرف حاء نوشته شده

کاشف – تخلصش میرزا رحیم و فرزند خواجه شعیب جوشقانی است که ترجمهٔ او در حرف الشین نوشته شد. مرحوم نصرآبادی شرح حال او را چنین نوشته (پسر کوچک خواجه شعیب و زیور ادراک جوان آراسته بود بحسن سیرت و صورت معروف و به ملاحت سخن و شوخی طبع موصوف ... به تحریر مشغول بود ... شد. دیوانش خالی از لطفی نبود کاشف تخلص میکرد. امّا کلام در عین شباب جان بخواهید این بیت از او به نظر رسیده شعرای اصفهانی از ایشان دارنده بیش دهند

خونبها میخوردم چو مردم بیگانه میرسند آخر کل خویش من مردوش شکفت

[انتها] – چنین است حال راقم سطور با مردم خود و محتاجی‌های آنها که از دامن حرف و سخن که دیگر گفته ضمانت دارند. خدا کند که خود صاحب ساری نوشتی نبرده‌ام ... حرفی نه با این شخص رفع نگردد تا کند تا حال انچه را خواستم چنان کرده‌ام

کاظم – (میرزا کاظم) متخلص به کاظم است. نصرآبادی شرح حالش را چنین نوشته (ولد میرزا ابیانه کاشی به کمالات ظاهری و باطنی آراسته خیالش به تحصیل علوم ... طبع اشان هم دارد. بهندوستان رفته و در خدمت پادشاه عزت یافته ... واقعه نویس است و اعتباری دارد).

مولف لطایف الخیال در فهرست مجموعه خود نام میرزا کاظم نوشته است فرزند میرزا ابیانه باشی کاشی است.

خوشگو هم شرح حال او را با جزئی تفاوتی از تذکرهٔ نصرآبادی نقل کرده و اضافه نموده است که در عهد عرش آشیانی وفات یافت. از اوست :

نیست از جا جذب نوران بیابانی تشنه را	غیر آبی که ز حسرت به دهان میگردد
هر چه گم گردد به عیش منزل پیدا شود	هر که خود دارد گم کند دیگر نیابد خویش را
از جهان تو به کجائی دارد باغبان ترا	بسته با چندین گره بر خویش تو ریشه را
... لعل تو آتشی سیه چو شمع رسانیده	شد به شوق جمع ابجم باده و ترک یا کفت اینجا
جنبد کاظم ز دوش خاک بهشتی گاه ...	که جو دل سوخت گشته چون خاکستر اینجا

= نصرآبادی، صبح گلشن، خوشگو، حمیدهٔ بهار، لطایف الخیال =

کاظم پشت مشهدی – پشت مشهد از محلات کاشان است که ... خدمت ... در دیوان

آنرا از مشهد جای ... و حال غرّ خیابان جدید پهلوی تا جلیل شهر واقع محله است. در عهد شاه ... زیارتگاه امام زاده حبیب بن موسی است که از بقاع متبرکه کاشان و دارای صحن و گنبد و بارگاه عالی است. نام این شاعر هم در مجموعه لطایف الخیال دیده شده که نوشته است :

کاظم پشت مشهدی و ابیات ذیل را از وی آورده است :

گشتیم گوشه گیر ز طبع غیور خویش	هم چون کمان بجلّه گزیدیم زور خویش
دل نگردد خالی از گرد کدورت کی عیش	تا نه آب زندگانی آید از گردون

= لطایف الخیال =

کاملی – نام وی معلوم نیست. تذکرهٔ شعرای صوابخی محمد نیمهٔ ... ملاحظه شد که تحت اسم میرزا ... کاشی کاملی رباعی ذیل را درج نموده است :

حیثیت مرغی است کرده بال از ترهٔ باز	دارد نظری به جانب اهل نیاز
چون تیغ شای دیده ... گردان است	سیلی دو رو سوی کاهی آرد باز

= تذکرهٔ شعرای ... تماشای ... کاشان =

کامل – (کامل) نامش محمد شریف یا شریف و خواهرزاده سید تقی ذکری (تقی اوحدی) مولف خلاصة الاشعار است که نام وی در حرف الف (الف) نوشته شد. تا سال وفات آنچه ... تقی یعنی ۲۵۰۱۰ حیات داشته و در فوت او تاریخ و مرثیه ساخته که در خلاصه تقی موجود است. گوینده تقی شعر زیبی ساخته طبعی زودی در آن باب گفته است.

دوش اندر سر دیوار شنیدم ز کسی	حقّ از کامل جاهل که ... دارد
از فی آنکه بجود ره ... حق را	حرف حرفش ز غلط شکسته جانی دارد

ابیات ذیل از وی در تذکره نصرآبادی و صبح گلشن درج گردیده است :

در عهد دوست بایران وفادار	هر ده هم ... منکر است اداکرد
هر برگ گل ز دست شهی ...	ببرد ... آشیانه را
گذشت عمر و هم آغوش او نشد دستم	چو شاخ خشک ز ...
ساقی گرفته شمع و می باده میرود	چون اضطراب ...
هر گه سوی من نگهش ...	... از رنگ زند

(۱) طبع تهران ... = تذکره نصرآبادی، صبح گلشن، ... =

کرما – از شعرای سفینهٔ حمیدهٔ بهار است و ابیات ذیل را بنام وی آورده است :

کی زدم بر سینه ناخن کاتشی از جا نخاست	کی فشردم گوشهٔ دامان که طوفانی نخاست
ملا در خوشدان اند زچشم تماشا آتش	شب غم آنان سینه که بر وی نشسته

= حمیدهٔ بهار =

کرمی – اسمش محمد قاسم و مولف صبح گلشن گوید اصلاً از احفاد اهلی شیرازی است و از شعرای نیکوی کاشان است و بین شعراء ملا گرمی ملقب بوده و حکایتی در باب او در ترجمه ناجی کاشی ذکر خواهد شد، از اوست :

کلبی نشین آتش سوداباد کسی	سرگرم شعله‌های تماشا مباد کسی
آنرا که به کیش شود رد کلمات	بر دو بارگاه دل مباد کسی

و له – رباعی

بوی تو ز کلفهای زمانی شنوم	آشفتگی تو از صبای شنوم
میگیرم و در آنگ جست می‌بینم	می‌نالم و آواز ترای شنوم
از دست زمانه سینه دارم ریش	در ناخن هم ممنونی جیب ازین
دستم بگریبان تک می نرسد	تا بر دریش چو حباب مراجعی خویش

= تحفه سخت ایلم، عرفات، صبح گلشن، جنگ قدیمی =

کشته – نامش میرزا احمد و فرزند میرزا علی اکبر نظری متخلص به الهی است که نام او در حرف الف ذکر شد و مادرش معصومه برشعید و دختر حاتم جمشانی است که ترجمه او نیز در حرف راء تحریر شد. کشته مداوای کار در نظمی دارای ذوق دولتی بوده و مدیحه‌سرایی بشاهزاده حسن محمود میرزا ... قاجار که از شاهزادگان ادب دوست بیاست در آمده. گرچه سال وفات او معلوم نیست، امّا آخرین سالی که از وی در دست ملاحظه شد ۱۲۳۶ بیا ۱۲۴۰ بعد از آن وفات یافته.

دیوان وی که بخط خود او اصلاح گردیده در کتابخانه دوست دانشمندم آقای باستانی بیضاوی رسیده در حدود / ۱۵۰۰ بیت است که تمامی آن غزل و در اواخر چند قطعه و تاریخ هم جاهای افزوده و غزلیات او اکثر مخمس مصراع شاهزادگان قاجار بالاخص شاهزاده محمود میرزا و سبک غزل سرائی او با سبک میرزا عباس فروغی بسطامی شبیه است

شباهتی دارد. دیوانش خالی از مدح و غزل و تشبیب گذشته است و هفتصد و کشته خیالی ردیف ردیف دیگر نداشته باشد. از اوست :

خوب دوش زرخسار خود نقاب گرفتی	ز دل تو آرزوی ... خوب گرفتی
من این صبح جو را با امید عفو تو کردم	اگر گناه نوشتی دگر ثواب گرفتی
زهی سعوف ایند لک دوست جای بوشی	بمی نگار ... حساب گرفتی
جوابرا چه قاصد من ...	اگر پیام مرا داده جواب گرفتی
بزم غیر شیوه‌ای و بر آتش جور	زبار ... ماب گرفتی
شیشه می داده اگر بر هستی افزون	چرا بزم من از شوق شراب گرفتی
اگر نبود غوطه سینی ز چه ... چرا	... آزرده ... شتاب گرفتی

(و له فی الهجو)

نادر دهر ملاف جاهل	انکه بوده از شیر خرست
گفتمش زن بیم گرچه ژنی	زشت و نازیرکی چون بیرخرست
باز گفتم بخودش از دانی	که سزای ... خر ... خرست

(و له رباعی)

چون کشته ترفع آه و شیون شده‌ام	دشمن نکام و سوخته خرمن شده‌ام
گر دشمنی دوستان نباشی تو چرا	از دوستیت بکام دشمن شده‌ام
آلوده بود تیغ تو چون دامن ما	آلودگیش بود ز خاک تن من
بگردن من این گناه ثابت باشد	گو شیکی این تیغ تو ... گردن من

= دیوان کشته، تذکره خوشبخت حسان =

کلیم – نامش ابوطالب و از عبارات صاحب مکتب ... اشعرا مستند گردیده است ترجمه حال و طوطی آثار فصاحت پاش در تمام تذکرها و تواریخ ادبی مسطور است و در تمام شعر کلیمی است که یای نسبت را جزو تخلص قرار داده سپس اهل همدان و برخی اهل کاشان شناخته‌اند. مولف آتشکده او را کاشی میداند و لی مرحوم نصرآبادی با استناد یک مصرع از یک غزل او (زرخار گویند کلیم از همدان است) او را همدانی دانسته ولی با ملاحظه جمیع مقابل این مصرع رفع اشتباه میگردد که ذکر نموده است :

دردامن الوند اگر غنچه شود گل زنهار مگوئید کلیم از همدان نیست

و این بیت میرساند که در زمان وی شعرای همدان در میان بوده و در موقع آمدن خود در همدان با این شعرا نوع اخوت نموده و گفته است که تا در دامن الوند غنچه گل میشود کلیم از همدان است و شاید این غزل را هم از این رو گفته

القصه طوریکه نوشته اند در سال ۱۰۳۰ بهندوستان رفته و مقام ملک الشعرائی دربار شاه جهان رسیده و پس از مدتی با اجازه پادشاه بکشمیر رفته در سلک شعرای ظفرخان فرمانروای کشمیر منسلک گردیده و مدتی بصحبت حاجی محمد جان قدسی در قطعه شاعری [illegible] بوده و اشعار چندی در حسن [illegible] بوده است گویند روزی در مجلس ظفرخان صائب تبریزی (استاد او) علیه الرحمه حضور داشت و کلیم اشعار خود میخواند ظفرخان گفت چیزی در وصف لبی که زخم دندان بر وی بسته باشد باید طرح کرد کلیم فی الحال گفت :

زخم دندان خوبتر کرد آن لب پرخنده را حجت آری چینی ای باشد عتیق کهنه را

چون اهل معنی تحسین بلیغ نمودند حضرت صائب فرمود :

باشد به جبین نشان دندان چینی که بعهد ما نشیند

ظفرخان ویرا تمجید نموده ثانیا کلیم گفت :

چینی این جوهرها که در چین با یارند نیست رشته [illegible] از جوهر جا

مولانا صائب رنجیده و فرمود :

تیره روزی بین که میخواهد کلیم بی زبان پیش شیخ طور اظهار زبان دانی کند

و این مشاجره به مشاجره کشید ظفرخان اصلاح ذات البین داده وحقت برخانی استادی و صورت حسب برخانی بزرگانی که مرتبت شعرا بودند و حال ترجمه بزرگان بود که صائب و کلیم وجودی آورده

سال وفات کلیم بقول صاحب شمع انجمن ذی حجه سال ۱۰۶۱ و مدفن او در کشمیر در جوار ابوالمحمد تقی سلیم تهرانی است

دیوان وی از قرار معلوم تخمیناً ۲۴ هزار بیت است ولی از آن اشعار متفرق در ... با جزو دراهاحظه در سفینه اخیر در تهران بطبع رسیده است و از اوست :

دیده را کردی سفید از انتظار یا چرا روزها را دیده از شبهای تار ما چرا

انجمنی آمد جام ما بشیر از خم خانه نیست طالع دم کرده بگو از ستاره [illegible]
ماه از هوای تعلیم و نه از شور خرف بولمی چون گرد بادیم از دیار ما
خوارتر از شیشه خالی بزم باده ایم فرق گر بود رفت از اسباب [illegible]

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست رو پس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی یا همتی که از سر عالم توان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

زخمی نرفت کاوش دل بی نگه [illegible] گوشه شوم خوش از آن کوی [illegible]
با تیر بلا چون هدف روی گشاده گر کوه شود در ره غم عشق گران نیست
حال شبی [illegible] وفا را چه شناسد آنکه که گاه ز تاراج خزان نیست
رسوائی ما را ز کفن پرده چه پوشد گر شمع بفانوس رود باز نهان نیست
شیشه تو خونست که بیرون نبر آید فیضی تو رساند بجز آهی که روان نیست
معشوقه دل رفته برون زد خانه است بر سکه [illegible] از این همه زخم نشان نیست
طالع سودم که نکند کی کمک آید بی یاری کسی تیر در آغوش کمان نیست
چون روزه خوران [illegible] بخانه گزارند نیم رشته چاره برای رمضان نیست
کس را چه خبر از ما [illegible] دانم کالا که دکه تو دیده [illegible] گمان نیست
دردامن الوند اگر غنچه شود گل زنهار مگوئید کلیم از همدان نیست

گویند شاه عباس ثانی علیه الرحمه والغفران شاه جهان پادشاه هند را بلیت آمیزی داد که ترا پادشاه هند کرده چرا خود را شاه جهان میخوانی جمعی از شعرای دربار جواب شاه بیافتند مگر کلیم که گفت :

هند و جهان ز روی عدد چون برابرند بر ما خطاب شاه جهان زان مقرر است

وله ـــ مفردات

کس را ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
چگونه حق نعمت بجای آورم که حق خویش دو بار تیغ میست [illegible]

کم حوصله [illegible] بیضه [illegible]
[illegible] کلیم
وله ـــ مفردات
شیخ ظلم و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
از [illegible] کس آگاه اند
از [illegible]
[illegible]
بیچاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
= [illegible] ، آتشکده =
= کلیم ، شمع انجمن =

کمال الدین ـــ مولف هفت اقلیم در ذیل نام مولانا کمال الدین گوید (از صاحب کمالان زمان بوده در نظم و نثر منشی قلید و مرتبه از جهید داشته این چند بیت از او میآید) خوشگو نیز ترجمه او را عیناً از هفت اقلیم نقل نموده :

[illegible] دل راه منزل توان یافت تا خال [illegible] توان یافت
تا زلف تو جاده وجود و خال تو کافر در روی زمین جمع مسلمان نتوان یافت
خوکه جنت طلبد [illegible] بایدکرد ورنه اندیشه کار دگری باید کرد
زلف آشفته تو موجب جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد

= تذکره هفت اقلیم ، سفینه خوشگو =

کمال الدین ـــ مولف مجمع گلشن نوشته است کاشی میرزا کمال الدین است و عموا از جمع ازکاشان به اصفهان رحل اقامت افکنده و در آنجا بکسب علوم پرداخت و در اواخر زندگی ... از علمای اعلام و فضلای کرام روزگار بود و بمسند تعلیم و تدریس تکیه نموده و کمی افاده و افاضه بوده‌اند و طرح تالیف کتب علمیه انداخت و قصاید غرائی در نعت حضرت ختم النبیین ص پرداخت و در اواخر عمر صفحه [illegible] سیاه کرده و در ایام مجاهده اصفهان درگذشت این بیت ذیل را از او نقل نموده :

با حلقه تسبیح طوق زنار وقت دیدیم ناحق [illegible]

و چون تاریخ [illegible] ۱۱۳۴ میباشد و تاریخ تالیف تذکره هفت اقلیم ۱۰۰۲ ، بنابراین کمال الدین اخیر غیر از کمال الدین اولی است ، مولف روز روشن تخلص او را کمالی نوشته

کوکب ـــ اسمش میرزا مصطفی بن حاج لطف الله معروف بکرمانی بوده و از معاصرین محمد باقر سروش کاشی مولف سفینه مجمع القصاید است که در این سفینه شرح حال و نام آن ذکر شده ـ کوکب از اعیان و محترمین کاشان بوده قصاید چند از وی در سفینه مذکوره موجود و تاریخ زندگی او تا سال ۱۲۷۰ که آن سفینه نوشته شده مسلم است و از تاریخ وفات او اطلاعی بدست نیامد ، ابیات ذیل منتخبی از قصاید او است :

بود ز فرمان که ملک طلعت آن بر شکفت غنچه جمع از آن قامت او بر شکفت
ساحت گیتی تمام لاله احمر دمید زانکه ز سیمای منع گون ساغر شکفت
شد ز نسیم سحر شکفته گل دشت هم ز غزال خطا [illegible] شکفت

کمالی

جوهر کمی از عرا الدشان دراغ غنچه دخان باز کرد خنده شکر شکست

و نیز از قصیده دیگر

ز دیوش ابروی گره دادم پرچم گشوده سلیمان کم جمعیت دو عالم
دارای حشمت تاج و دولت و موکب سلطان جهان با خانه ای باد ادهم

= سفینه سروش =

حرف الکاف الفارسیه

گرمی ـــ اسمش مهدی تقی بیگ است الفرا بادی مخلص او را گرامی نوشته و گوید اصلش ترک است اما چون بسیار در کاشان ساکن بوده بکاشی معروف شده مستند کردهای حوزوی هم کرد نیا در دیباچه آن با خطهای خوش شیراز موجود است نام وی گرمی و گرمی نوشته شده و لی صاحب مجمع در قطع ماده تاریخی که برای اینتحاب نزهتی ساخته و اظهار تخلص کرده گرمی است ، همواره با ملا حاتم شاعر از کاشی مکاتبه داشته وفقی (نجفی) خسته نظامی خسته ترتیب داده چون از خم شکوی در جنگی داشته ملا حاتم گفته است که چون خود خسته باید کفته شیخ نظامی که در جنگی از آن دره است ، در جوار نوشته اند که نامه خوارزمی شعر از خود جایگاه نداده ، میرزا عبدالکریم نوشته مقدمه دیوان اجزای یک نزهت ذکر شعرائی که جبت این آب مرثیه گفته اند گرمی را چنین وصف نموده (واحسنا و آیه تحیة الیع الشعراء فی الدوران وابلغ البلغاء فی الاوان المستغنی عن التعریف و التفرد عن التوصیف المهدی بیگ شعر گرمی این قطعه را صفحه طلوع آورده

زیاده کاشانه آتیم معانی از کوهر اشعار تهی کرد خزانه
چون مرجع آدم هم آخر چو نهب است شیطان بروی دخت خزند و زمانه
روز یکه تقدم بر سر او بگه سخنی زد شعر دگر آنست در آفاق فسانه
تا نقطه گلشن برخ شعر بنیاد مرغان معانی بر سیدند بدانه
تا حضرت نظم از لب او دست نکرده بیچاره مرغی کشیدند مطانه
از خانه خذنگی چو بجد سخن افتاد چون ناوک تیری بنشد بر ز نشانه

+ مولف بیان الشعرا نوشته است انه بوده و بسیت
[illegible]
[illegible] تذکره نگار گرمی
[illegible] جوهری [illegible] از کرمانی [illegible]
[illegible] انجمن کمالی [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]

برزلف خوبان معانی زده طبعش	از پنجه خورشید درین فن کره شانه
به چه چیز نزم طرب دارد عشق	خوش گفت نوا در گلوی چنگ و چغانه
مه دلم او چرخ نگون گشته سیه پوش	وز چشم شفق خون جگر گشته روانه
از آه سحیب زد نهانی گل ریش	به چرخ کشیده قلق اندیشه زبانه

گوئی چلبی گو که تاریخ وفاتش ۱۰۲۵ بر صفحه رقم شد (سخن آرای زمانه)

ابیات ذیل نیز از تذکره‌های دیگر بدست آمد :

شب چو دم بگو ماه و روز بزم حریف	هم چو سگ نشان کم آیدها باد را
در آشیان زلف تو آشیانه ندهت	مرغان دام را گره دام دانه نیست
جوانی بیمم و خاک از دوغبت پس از مرگی	که بزم کشتگان عشق راهی تو زنگوام

و له رباعیه

سفان ز تو بی گه و دوست میگردم	گه در دل بیداد گرفت میگردم
رنجیده ام و بطاعت می بیرم	بیزارم و بی گره سرت میگردم

= تذکره نصرآبادی - خوشگو ، روز روشن ، صحف ابراهیم نوقی =

کاشی - در تحفه سامی نوشته است خط طالموری ی نوشته و تعلیم اطفال میداد -
تقی الدین کاشی گوید خالوی مولانا معزالدین محمد خطاط است و مدام اهل حال بخت
داری میشود و در فن شعر تتبع سخن طوسی و سیف بخاری میکرد و تقی غزلی بنام خود
خوانده با این مطلع = گفتی که خواهم داد کام اندهان شیرین ، چو هیچ نیست پیدا
از ی لبان شیرین = حریفان او تقاضای غزل را در دیوان طالبی یافتند و کاشی بگفت
توارد واقع شده و عاقبت هم آن غزل نگذشت و در دیوان غزلی که تمام کرده بی
کم و زیاد ثبت بود و در دیوانی دیگر که غزلیات خودی نوشت اول این غزل را وارد
می ساخت و اکنون باسم وی مشهور است تا نام صاحب اصلی کم و لی قدرت طبع او
زیاده از آن است که ادعای این غزل شاعر را نمد ، بعد از آنکه از مکتب داری کناره
گرفت قصد سیاحت کرده و بعزم زیارت به بیت الله نهضت و موقف عرفاتی بقدر زحمت
بسیار کشیده و در آن ایام نزد بکاشان معاودت نموده ودست از آن که دوست از شعر
و شاعری دلگیری نموده و با شعرا مخالطی نداشت از پی از حیثی اراده حج کرد و چند

* هم او راست :
[illegible]

دیوانی که مرتب شده بود نیستاد و باوجودیکه مجدد و مذهبی اولاد و احفاد نداشت و در تقیید فوق العاده
(یعنی مدحی و ذم کسان افتاده این عادت را شعرای زمان صفویه داشتند بسیار استعمال مینمودند)
و بعد از اخلاص بر مطلع صوماتیه معده بود در سال ۹۷۴ وفات یافت - صاحب تذکره
اشعار او ۴۰ و بیت ثبت نموده و گوید از آثاری که در کاشان یافت میشود همین
ابیات است ، ما نیز از تذکره آن ۴۰ بیت اشعار ذیل را انتخاب نمود :

خال لب تو منبع جام جمشید است	زلف کج تو علوه خورشید پرستی است
ای شکوه لبم عیب غنچه دل ما	مو غرض سنبل زلف تو شکستی است
گفتی که چرا کاشی افتاده بر راهم	بیخود شده از جام لبت عاشق مستی است
از ماه رخت شمع شب افروختن آموخت	ودانش حیا سوز دلم سوختن آموخت
هیچ از چه سبب شد دل صد پاره غنچه	خارش مگر از غیرت دل دوختن آموخت
مو را زتو رشادیگه صوفی خبری نیست	ز آنرو که دلم غیرت غم اندوختن آموخت
یکعده و ما زانسه مدم لب مغر بیدهم	گر باهم هرس آتم آموختن آموخت
بلبل ز دل کاشی آموخت فغانها	گل ز آتش رخسار تو افروختن آموخت
تو پیش عمری و گر غار تو بسیار	باز او تو گرم است و خریدار تو بسیار
در حسد زلف تو ملامت چنید	اسیر تو آزاده گرفتار تو بسیار
آنکه مرگ بینی خنده بسیار کند	گو بیا نظم من خنده بر دوگار کند
آمده مرغی از آن که با چند زبان	در گلستان هجای تو آواز کند

تذکره خلاصة الاشعار - تحفه سامی

کاشی - ترجمه این شاعر فقط در تحفه سامی ثبت شده که مرقوم است در ی چنین نوشته است
(مدام اهل شبگرد نوشی اشتغال داشت شوق سخن او را شاف گرفته بجا انشی اشان
شگوی غم خوری کشید ، با رعدی عادت تردد و ثبت بوی صاحب و عاشق شده است
مرحوم عتبات عالیات نموده شرف زیارت مشرف شد و از آنجا سفر کرده بجانب
شوشتر آمد و در آنجا عراقی چند دل از دست داد الحال در آنجا بسر میبرد خط نستعلیق
را خوب می نویسد) انتها

با آنکه حضرت سام میرزا و تذکره خود در شرح شعرای شعر ثبت اسناف بمنع حامد و از کاشی

ندکور نیست مایرین شعر زیادی ثبت نموده گویا فوت را بادی التفات خاصی بوده و این
چند ابیات ذیل از آنچه که ثبت شده انتخاب نمود و بقیه لیاقت ثبت نداشت

جل میع گوعفی نان دهن بود	از شرم غنچه سینه پیرهن بود
شمع شبان یکشب اگر در سرای تو کنی	گریه بیند چو شمع از برای من کنی
شیوه پنهان مرحمی کجا بیدا شوی	زانکه بینیم و رسوائی من رسوا شوی
شب هجران تو شد شمع یار سوزی	بوزدم هم چنین آه تو آن اتاق جنین مری
گر از دلم صد پاره من خستی آن گر	صد قطره خون غنچه و دامن من بی

= تحفه سامی =

حرف اللام

لسانی - نام وی فقط در تذکره نگارستان سخن آمده که دیوان حیثی وحدت نموده است
(لسانی کاشی زبانش شیرین وکلامش شکین است) از اوست

زبان کشید از کف طره بر خم	تا سلسله در شبانگه سلسله از هم
هرگو شو نشد او نقال بیان ما	باشد بزرگ بعد از آن هو دهان ما

در قیمت شعرای ارمغان آصفی هم نام مقدمه لسانی فقط و توشته است ماند از نگارستان سخن
سادی میبارده بوده است

لسان الملک - لقب میرزا محمد تقی خان شعفش به سپهر است که ترجمه حالش
در حرف السین نوشته شد

لسان الملک ثانی - فرزند ارجمند لسان الملک سپهر است و هر فرزندان دو
سلطان شعرا صحابت کاشی میرزا هدایت الله خان است ، سالها جوانی و سایه بیان و شعرا
ذوق و کمال کرد و نیست نسبت محرق و ارشوای سلطنتی و بس از حیثی در بعضی از شعرای
درجه سوم ثانی میگرد و چون در حیات لسان الملک اول در نوشتن ناسخ التواریخ همراه
داشته است تاریخ قاجاری را نوشت و اتمام بقیه مجلدات آن تاریخ محمدی را بعهد میگرد
و لقب لسان الملک ثانی ملقب شد و در سال ۱۳۰۵ مظهر ساختی منضبط و در حجم
اول استیفا میرسد و آنستند بزرگ مرحوم اعتماد السلطنه در مجله شرف دیوانی جمع نموده

.... و در سن شباب قصاید عربیه مانند شعرای عرب میسرود و در انواع علوم از نحو و صرف
و منطق و معانی و بیان و بدیع و هندسه و حساب و هیئت و رجال و درایه و فرق
و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و فقه و اصول و ادبیات تبحر وافی یافته و در بسیاری
از این علوم تعالیق و تصانیف پرداخته و در صنعت نقاشی و خط شکسته و نسخ و نستعلیق
ید طولی و اثری
نیز حایز بوده و در شعر فارسی با استادان سلف همسری نموده - ذکاوت و حافظه
چنان بوده که هرچه را یکبار استماع می‌نمود محفوظ میداشته و مکرر اتفاق افتاده
که سلام دولتی منعقد و شاه سلام حاضر شده مشار الیه چندین مرتجلا انشاء و در جشن‌ها
مجلس را تذکار سخن نموده است مصنفات او چنین قرار است :

کتاب مرآت المعقول فی تهذیب المنقول مشتمل بر هشتاد هزار بیت ،
کتاب شرح حال حضرت سید سجاد هشتاد هزار بیت ،
کتاب حلال المعضلات فی حل المشکلات در علوم ادبیه شامل بر ۲۰ هزار بیت
تذکره خوشنویسان - هزار بیت ،
دیباچه کتاب حضرت امام حسن مجتبی ۴ سه هزار بیت ،
رساله در جواب نامه هند ۲ هزار بیت ،
دیوان اشعار عربی و فارسی و ملمعی مشتمل بر ده الی ۱۵ هزار بیت ،
رساله شرح التعاریف - الدینارتیه و بعضی رسائل دیگر ، - انتها
ثانیا از اشعار او آنچه بدست راقم سطور افتاده است ،

= مجله شرف سال ۱۳۰۷ =

حرف المیم

مایلی – از سادات کاشان بوده و عاقبت در سلک میرزا [illegible] درآمده و هم در کاشان وفات یافته از اوست :

این حالت کهرگز تو مرا داری دوست — وآنم اچیست که گوئی توعرا دوست [illegible]

مأمل – [illegible] در حاشیه = تذکره آتشکده =

مثالی – مرحوم محمد گوید از شعرای عهد شاه سلطان حسین صفوی است و این خبر
[illegible] اساسی نیست زیرا علاوه از اینکه ترجمه وی در تحفه سامی که در زمان شاه طهماسب اول
تألیف گردیده نوشته شده است مثنوی لیلی و مجنون ساخته که نسخه اصل آن بخط خود او
درکتابخانه مجلس شورای ملی موجود است که در سال ۹۰۴ تحریر نموده و سال تألیف آن ۸۹۸
بیان شده و خود در تاریخ آن گفته است : چون گشت تمام سوز [illegible] تاریخ خیالی [illegible] ۸۹۸
گوید شروع به نظم خمسه در جواب حکیم نظامی نموده و لی عمرش با تمام آن وفا نکرده
از اوست :

زنهاف گوی تا صد حرف سوتم را کرده نامه — ز دیست [illegible] حرف از غم بیمارانما ده
تعالی الله چه نازست این که از یک جنبش [illegible] — جهانی گشت جنبش با وجود نا توانی ها
سوی چون دیده دوم از سلامت ای حبیب — [illegible] کو [illegible] ملامت گردهد
سه دای [illegible] جا تهات جا [illegible] — [illegible] آمتانی [illegible] زندگانی
هوکسی سخن هم ضمن جبیش تو گوید — ازین که [illegible] بیادر کم [illegible] اینجا

= مجالس النفائس امیر علیشیر ، تذکره عرفات ، هفت اقلیم ، تحفه سامی ، فهرست کتابخانه مجلس =

محب الدین – نام وی فقط در مجالس النفائس نوشته شده که مولف در ذیل نام مولانا محب الدین کاشی گوید – کسی فاضل و کامل بوده و شعر نیکو از خصائل اوست این مطلع از اوست :

چه غنچه صدف بودم به ستوری و تهانی — ز ستوری گلی شگفت عزیزی و [illegible]

محسنا – از شعرای مجموعه خطی حیدری است که نوشته محسنای کاشی ساکن شیراز و

مایلی : مولف حدیقه نوشته است که نام او را در مجموعه
دیدم که نوشته بود [illegible] دولتی بود [illegible] اتات
و غزلی از وی [illegible] میکوقم در جیب گفتم از آن
[illegible] از سیم که نام [illegible] اندوهی
گه [illegible] دست که خارش کنی
دو دو [illegible] زرگی [illegible] نکنی
طالع کمر چه [illegible] تا [illegible]
ازینکه گر [illegible] سیه [illegible] نکنی
گفتی که [illegible] گم [illegible] مرده ام
، راحم [illegible] گرا جلی ز سکنی
ز [illegible] بحرم [illegible] کم
گر گه [illegible] سینه ام و پرده [illegible] نکنی
، هر [illegible] باد میر عشق [illegible]
کم [illegible] وگر [illegible] که [illegible] نکنی
حدیقه الشعرا
مجرم – برادر [illegible] شاعر و [illegible] گلچین معانی [illegible]
کمالی [illegible] مرحوم است [illegible]
[illegible]
نام او [illegible] مجلس [illegible] ۱۵۰۹
[illegible]
[illegible]

این بیتها از قهوه شعرای کاشان چنین نقل میکند [illegible] با هیچکس که نام او [illegible]

شکستگی خیر از تب محبت هست — که ندیده ها دیوار عکس خودستوده است — شب خواهد شد بلی باشد
زدوده آه دود آلود خود دوش — چراغ صبح را کردیم خاموش
خیالی در سر ما [illegible] — ای که [illegible] گریبان است

= جنگ حیدر باد =

محتشم – اسمش کمال الدین و نام پدرش خواجه میر احمد متوفی سال ۹۹۶ است
مولانا یکی از مشهورترین شعرای ایران در مائه دهم هجری است و در زمان خود مخاطب آخوند
وقت سلطان العجم ملک الطبع ملقب بوده و جزو بزرگترین شعرای مشهور کاشان در عصر صفویه بشمار
میرود و اغلب کتب تراجم بتفصیل ترجمه حالش را نوشته‌اند ولی در تذکره [illegible] از ارباب تذکره [illegible]
سخن رانده اند [illegible] کاتب سطور [illegible] اقوال قول تقی الدین اوحدی [illegible]
مؤلف تذکره خلاصه الاشعار است که در زمان حیات او با [illegible] بوده و حیات
حیات هم [illegible] شرح حال وی را [illegible] در باب [illegible] از [illegible] اضافات [illegible]
شده و هرکس [illegible] مولانا را ملاحظه کرده باشد [illegible] که در [illegible] از افتادگی
کرده [illegible] تذکره [illegible] یکی [illegible] و آن [illegible] که توسط [illegible]
[illegible] زبان نوشته شده [illegible] سطر [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] در آن [illegible] تمام [illegible] نماید
[illegible] صاحب ثروت [illegible] ، شاعر کامل [illegible] ، [illegible] ، استاد جامع با
[illegible] ، افصح الفصحا ، ابلغ البلغا ، ارشد الزمان ، امجد الاعیان ، [illegible]
تراشی مولانا محتشم کاشی ، از [illegible] اقلیم فصاحت ، [illegible] بارگاه بلاغت استاد [illegible]
[illegible] بارگاه [illegible] بود ، [illegible] و شاعری [illegible]
[illegible] ..... از اول شاه طهماسب تا ظهور شاه عباس در ایران به
اشاره وی و شاعری مشغول بوده [illegible] در کتاب [illegible] و از [illegible]
[illegible] که او در زمان حیات خود [illegible] شاعر [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] از نظر استاد [illegible] در قصیده [illegible]

در بعضی از غزل [illegible] است [illegible] ، مرثیه حضرت امام حسین را
چنان گفته که اگر شعر [illegible] باشد او را کافی است ، در تاریخ [illegible]
سرا با تاریخ گفته از جمله در جلوس شاه اسمعیل ثانی [illegible] گفته که از آن ۱۱۲۸ –
تاریخ از حروف منقوط و غیر منقوط [illegible] در قطعه دیگری [illegible]
آن [illegible] ..... [illegible] در اوائل حال [illegible] سوزنت [illegible] رسیده ام و چون
[illegible] شاه عباس [illegible] کاشان [illegible] چند روزی بود که در
گذشته تاریخ وفات او را چنین در [illegible] نگاشتم :

محتشم [illegible] چون [illegible] شد — [illegible] در [illegible] عدم آمد
محتشم [illegible] بود که تاریخ ۹۹۶ — محتشم درد و [illegible] محتشم آمد

[illegible] – [illegible] مولانا [illegible] که از آثاری [illegible] شعرباف
و تجارت منسوجات ابریشم بوده [illegible] از این طبقه تجار در کاشان وجود دارند
[illegible] کارخانه و دستگاه تولید کننده بوده و هم [illegible] خود تجارت
[illegible] گوید [illegible] که صاحب [illegible] بوده و در [illegible]
زندگانی [illegible] که [illegible] از قصاید خود [illegible]
[illegible] گوید

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible] بوده است [illegible] از [illegible] او بوده [illegible]
[illegible] سخن [illegible] خراسانی نموده و چون [illegible]
شعرای [illegible] رسالتی [illegible]
[illegible] خواجه عبدالغنی [illegible] با
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] برادر
[illegible] شاه [illegible] پادشاه [illegible] و آن [illegible] برای
[illegible]

و مولانا [illegible] ۱۲ بند مرثیه سروده که از شاهکارهای اوست ، [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاه طهماسب را [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] (۱) [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] محتشم [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] :

دیوان [illegible]
هم کامل و سالم بوده [illegible] ۱۲۹۰۰ بیت [illegible]
را مولانا [illegible] تقی الدین کاشی مولف خلاصة الاشعار [illegible]
[illegible]
و مقدمه [illegible] مولانا [illegible] تقی الدین
[illegible] :

اول دیوان **شیبیه** و آن [illegible] قصاید اوست ،
دوم دیوان **شبابیه** غزلیات است ،
سوم دیوان **صبائیه** " " "
چهارم رساله **جلالیه** این رساله را بنام [illegible] جلال [illegible]
[illegible] جلال [illegible]
[illegible] ۴۲ [illegible]
پنجم رساله **نقل عشاق** [illegible] این رساله [illegible] عشق [illegible]
ششم **ضروریات** و آن [illegible] است [illegible] ،
هفتم **سعیات** – [illegible] و [illegible] ۱۲ بند مرثیه حضرت امام حسین
و مرثیه برادرش عبدالغنی [illegible] و [illegible] ،

(۱) [illegible]

ولی مدیحی شاهی آثار مولانا هوانثر در درجه اول شهرت قرار گرفته اول ۱۲ بند مرثیه حضرت سید الشهداء امیدالسلام دوم رباعیات سته که در تاریخ جلوس شاه اسمعیل ثانی گفته

دهشتها ۱۲ بند مرثیه چنان سایر اشعار دیرا تحت الشعاع قرار داده که هرکس تخلص را می‌شناسد اسباب مرثیه‌ی شناسد و در حقیقت تمام آثار او در زمانی مرثیه رثای دیگری حیث خاطر و یا شاعری مرثیه سرا میدانند رباعیات سته نیز در فن تاریخ از آثار مخلدهٔ اوست که تا کنون هیچ کس از عهده که مثل چنین اثری بر نیامده

مدفن شریفش در کاشان در محلی است که امروز آنرا محله محتشم گویند و معلوم نیست نام اصلی آن چه بوده ساختمان مقبره وی مربع و دارای گنبدی از کاشی فیروزه‌ای ساده و محقر است و اطاقی که فعلاً از آن استفاده‌ای تمام است و هر شب جمعه زیارتگاهی بوده و ایمنی جنب آن کنون آباد ساخته و هر چیزی تعمیر شده و چنین بنظر میرسد که یکی از این تعمیرات را مولانا **سعید قصاب** کاشی نموده یا از احفاد در زمان حیات قصاب این مقبره ساخته شده زیرا یک رباعی از قصاب بر سنگی نقر و بر مدخل آرامگاه نصب کرده‌اند و آن رباعی اینست :

این منزل پرفیض که جای ادبست	بی‌فاتحه از درش گذشتن ستم است
باید بادب گذشت زین در قصاب	این جا به رفیع مرقد محتشم است

از مجموع اشعارش دیوانش در حدود ۵۸۰۰ بیت در سال ۱۳۰۴ ه‍ ق در بمبئی بطبع رسیده و اگرچه بسیار منقح و سالم چاپ نشده لیکن از نظر تنظیم آثار بسیار مرتب می‌باشد گرچه ارادت من بنده به مولانا بیش از آن است که بتوانم منی از نوشتن آنچه که راجع باو دانسته‌ام بدین ترجمه خاتمه دهم لیکن چون این سفینه را بیش از این گنجایش نیست ترجمه را ختم و چند نمونه از آثار فصاحت بارش می‌پردازم :

از قصیده‌ٔ که در مدح غیاث الدین محمد میرمیران سروده

دهنده‌ٔ که فلک همت و فلک ماخاد	بهر کس آنچه سزاوار دهستی آن داد
سپهر مرتبه عالی نوش باید پست	زروی سلطنت رای سلطنت و انداد
سپهر طی غرور آمده که بود غرور	ز بیرتر حرکات سپهر گردان داد
بابر قطره چکاند بیاد قطره زرش	برای نزهت دیدن مرغ دوران

[illegible]

خزاز روایه لطف را زحرمت آن	رسا طبیعی گنج و نظام مقیان داد
خزانه جسته جگر از حرمت	که گفت تیغ زغم آنکه خوید در ساغر داد
گدازه کوچه سلطان سپهر را از عدل	عدل و از حیات و مات حیات او
ز دین تا سده شد نیز توحید معنی	که سکنه تعالیم سلطنت سلطان داد
نگاشته که بدو حقیقی نعمت در آن	لطیف طیبات حقوق حیوان داد
خوبی که وه زنا که وقت قسمت فیض	بدیع نوبت زمین و فلک بانشاداد
شکوهی رضا داد از سخن نکی	که جاشنی بی‌نهایت شکر بنداد
بقدر وقت کرد چنین تعلیم	که خلق قدر جاه سرو سامان داد
بساعر و ازنفوس زمین نعوت است	که سپهر چرخ شوی تیر زنتاد
زباغ حسن سپید رنگی چو چشم انگشت	بان طلای سپید خوبی چو چشم نماداد
بچشمهای سپید شیوه ناز آموخت	که هر که خوب است با شیوه دل و هوشان
بنازه داو سکونت که وصف توان کرد	عشوه طی ساقی که شرح توان داد
سپید که لایق اسپید کامکاری بود	سپید سمند و خرگاه چتر و چوگان داد
بوسه در طلب گنج لایق ال بود	کلیم مختصر متر و کنج و یوان داد
بسی یکی ز سلاطین معروف دیگر	بسیط عرصه اندر صبا طره دواند داد
چو با زشاهی آنم حرمت و معنی	زیاده دید آنشان بیمیر میران داد
غیاث حق دین کافتاب دولت او	ز خاک سینه و ضیا آسوده تی بزدان داد
سنی واد ساعی محمد عرض	که داد رونق دین و دولت ایمان داد

از قصیده‌ٔ که در موقع غربت بخراسان فرموده

سوی غربت از وطن با چشم گریان میروم	در پریشانی چو باد آفتان وخیزان میروم
ز آرزوی غربت تو شرمندیاد غم عمرم	در بیابان چشم سر کاسه صیان میروم
صدهزاران مینی غم دریا رواده خاطرم	تا شوم بیجاره کید از ساحل پریشان میروم
چون سحاب آشفته بودم چو ابرم در خروش	زین ده ویران با برق و باران میروم
بجرم آشفته‌ام بهره شدم آن نده	گو بود معموره از راه بیابان میروم
تیره بختی بین که چون این زمستان درنهار	زین جنین نازه و زرم گریان و پریشان میروم

[illegible]

از غزلیات متفرق اوست

هر که دیدم از عم غم به‌خانه‌ات که تو	یاد خوبان و فغان می از شست که تو
هم چو موش نیرنگ با هر کس در سخن	دین ضانع اهگی حملی بی آنست که تو
سر دمهی صفت بوده ناموس یک	برق شکر گل این نقد خیانت که تو
بیکبار از آنهایش اضطرار چه گل	یک امید خسته خیانت که تو
هم چو نرگس کی نا از گل قطع امید	زانکه از جهت صاحب نظرانت که تو
گویا از حرمت چنین بوده و ما را تر عیب	دیده صغری از تن و تو هجرت که تو
پیوی زره سپید بین عنایت چی تنی	محتشم را نه خیانت آفت حیات که تو

رباعیات سته و طریقه کشف آن

۹۸۴ سید چو ز صبح مارق باک جلیل (۱)	۹۸۴ ملک و ملک و ملک ما را تحویل
۹۸۴ هر ملک و محل که اهم بود از لطف	مهرآمد انکو شاه اسمعیل
سکه چو سکه ای صاحب تحویل (۲)	تقدیر بود حیاتش از اصل جلیل
سکه چو رسانید به تمیز ملوک	فرق که وجه داد شاه اسمعیل
دریافت که واسع این بوم جلیل (۳)	اندر دم اشیاد ناسی جلیل
چون مرگ یکایک از شهان بند	فرق هر باد مرگ شاه اجیل
از ملک ملوک ما دین بیت جلیل (۴)	کار است صد جدا از آن جلیل
هر گنج که آباد دلگیتی و دهر	گرد آمده باد وقت شاه اسمعیل
این ساقی اگر چه باشعار حسن جلیل (۵)	طب دانانی و راه علم و تحصیل
دید تحقیق ملا بیا از احل حیات	دانند بیت که الف مهر شاه اسمعیل
آنرا که از حالی سیل است جمیل (۶)	از میل ده و بید که نظام تجلیل
کاشوب دوانه فرح نوروز دل	آنکه طلب باشد شاه اسمعیل

طریقه کشف که مولانا خود فرموده

این شش رباعی که کلکم نگاشت	برای جلوس خدیو زمان
هزار و صدو بیت تاریخ از او	قدم زد برون هست افزون بیان
بیجیلان که از هر دو مصرع زوند	بیم حال دارند دم از آسمان

[illegible]

که ۲۴ تاریخ است و جمع کل این سه طبقه ۱۱۲۸ تاریخ است ،

در وفات مولانا ضمیری اصفهانی فرموده

یاد به ضمیری که زبان هرچند	نقب دیدی نجات زبون چو بجو کردی
خاصه یاری که اگر خواستی زندگیش	او حلالم خوش از دل خو دکردی
دیدی بدی از احباب خود آن تیز بیو	حرمت از مکان حیات حیثی صد کردی
کاشکی بودی و آزار دل خسته من	با حیات ابد عمر مخلد کردی
وین وفا کیش چنین نکتشمردی و از او	هرم از از عطاکین ذوق مجدد کردی
حالی زنه است و خرد کاشی دو تاریخ بیان	زین دو مصرع که دلم کو زبان زد کردی
۹۸۷ آنکه با یار وفا ایشی بدی کرد بجلی	۹۸۷ کاش می‌بودی و از این خیش بود بدکردی

و نیز در وفات ضمیری

ضمیری بزرگ سخن گستران	که از فوت او یک جهان شد تهی
از این دار فانی چو شد بیکران	سخن حالی کران تا کران شد تهی
اگر از تو پرسند تاریخ او	بگو طبع اصفهان شد تهی

وله

کشد مهر چنان پاره کی که گر روزی	سوی ذکر ده پشیمان بهم ترانی است

روی نا شسته چو ماهش نگرید	چشم بی سرمه سیاهش نگرید
عذر خواهی کندم عمداً ازحق	عذر مه تر ز گناهش نگرید

آزار تو ده و سازش ز جان تو باد	بیوده تو در خاطر اهوای تو باد
ای سیم جفا	آشوب تنی
تا در دل زنای تو شو درچیده	هر سینه که بید نقاره و مرهای تو باد
ای غم مراد	اول مرغی

خواهم چو جزا لمح عتاب اندازد	جرم دو جهان بجرم من ختم سازد
تا عشق که چشم کام داشت بر آن	چشم از جهد پوشد و حسن اندازد

[illegible]

محمود بن هدایت الله النطنزی از منشیان و شعرای عهد شاه عباس بزرگ صفوی واهل قریه افوشته نطنز است و مدتی از عمر خود را در شیراز گذرانیده تا سنه نام او در هیچیک از تذکره ها و شرح حال شعرا که دیده ام ثبت نشده ... اوهم سوم است (۱)

وی مولف تاریخ بسیار مهمی است بنام **نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار** که نسخه منحصر بفرد آن بخط اصلان بن عبدی خان شاملو تحریر شده در کتابخانه حضرت استادی آقای ... آشتیانی استاد دانشگاه موجود است . این تاریخ مشتمل بر دو فصل است فصل اول وقایع اتفاقیه از زمان وفات شاه طهماسب تا آخر سلطنت شاه سلطان محمد و فصل دوم از جلوس شاه عباس بزرگ تا سال ۱۰۰۷ وقایع نمودار است و در سال ۹۹۸ شروع کرده است .

یکی از خصایص این تاریخ آنست که مولف در خلال مطالب و عبارات هرجا که مدیح شعری لازم بوده خود منظوم ساخته و تمام آن اشعار در مجلدات ... و نوشته است اگر کلیه اشعار مندرجه را استخراج و یکجا جمع سازند کتاب منظوم دیگری است .

دیگر آنکه در طرز انشا سبک ... و وقایع و ربط مطالب موضوعات یکدیگر و سبک انشای آن بر منوال تاریخ نگاری آن عصر است ولی کثیره و عبارت پردازی بسیار ... و علاوه بر آن مطالبی در این تاریخ هست که کمتر مورخین بدان توجه نموده اند ولی چون برای مبحث ما در فن انشا و مطالب مختصری از آن تاریخ خاتمه ترجمه درج خواهیم کرد .

واما آثار منظوم وی چنانچه خود در دیباچه کتاب نوشته است پنج دیوان بیاض شده که هریک با نام مناسب زمان بنای خود نامیده است :

۱ - دیوان غزلیات موسوم به ...

۲ - دیوان غزلیات موسوم به غایة الجمال .

۳ - دیوان قصاید و قطعات و اشعار دیگر در توحید و نعت موسوم به حاصل الحیات

۴ - دیوان قصاید مدایح سلاطین و امرا موسوم به ...

۵ - دیوان مابقی اشعار موسوم به ...

متاسفانه از تمامی این اشعار جز چند بیتی که در دیوان و در تاریخ مذکور ابیاتی خواند

اشعاری که در دیباچه کتاب در تعریف سخن گفته و معرف درجه ذوق و میزان قوت طبع او است چنین سنت اشعار :

چنین گفت دانای فرخ و کهن	که هرگز ... هنر از سخن
درین عالم از شیء مجموعه چیست	... دل بهر سخن باز نیست
معالم ... سخن را ...	بجز ... کاف و نون
چو شد کاف و نون جمع باهمدگر	... از سخن خوب تر
شنیدم که ... حکیمان دهر	... و عشاق ...
نشستند ... طرح سخن	ز هر ... شرح سخن
ز هر ... گفته شد	گهرهای حکمت ... شد
... چون ... شد تمام	... سوق کلام
که از جوهر آب و ...	...
چه جوهر ازین ...	که ...
...	...
...	سخن ... ساختند استوار
...	... جوهری از سخن
سخن ... عالم ...	سخن ... آدم ...
... سخن ...	... سخن ...
چه خوش گفت ...	که در ...
سخن ...	...
...	... بیدار
رواج سخن ...	... باد

نمونه از طرز انشای او در تاریخ نقاوة الآثار در شرح یکی از مسافرتهای شاه عباس از قزوین به اصفهان گوید در وقتی که پادشاه وارد کاشان شده است .....

در خلال این احوال ایلچیان ... پادشاهان روم و ... بدرگاه شاهنشاه ... رسیده ... هدایای ... استسعاد ...

آمده بود ... و همچنین ایلچی دیگر از جانب والی کشور ماوراء النهر و ترکستان عبدالمؤمن خان ... پادشاه ستاره سپاه آمده ... از خانین ... مخالفت ... در حضور ایلچیان مذکوره ... و ... که حضور سلطان خان ترکستان ... که ... صلح و صلاح ... طرفین ... و محبت ... که ... ... و ... در سرا پرده عزت ... ... و ... خورشید ... خراسان را ... خان ... و ... اتحاد ... شکر ... ... و ... پادشاه ... ... باشد ... ایلچیان روم و فرنگ ... ... خراسان را ... ... خراسان ... خان ... و اگر ... ... الاول ... ... آیا ... پانزده هزار ... با لباس ... ...

جلوه گر شده بود گشادند ... دیوارها و بناهای عمارات که ... ... نقاشان ... و مصوران ... صور جمیع مخلوقات عجیبه و موجودات غریبه ... از آن ... بود ... دوازده ... ساخته بودند ... چرخ ... چراغ ... گردش چرخ ... چراغ ها ... روشنی می گشت ..... و ... ساخته بودند ... صورت ... سپاهی ... اول ... حرب و قتال ... صلح و صلاح ... شروع ... چنگ و جدال کرده ... و ... غبار ... ... راحت مسافرت دیگر شاه عباس و ورود او با صفهان .... نواب والا ... ... آقا ... ... ایلچی خان ... ... صورتها عجیب ... ... و ... ... ایلچی خان ... ...

محمود بن ابوالقاسم - اگرچه مولف ... این مرد عالم ... کاشانی است ... یکی از تالیفات وی ... ... تذکره ... ... بنام **حقایق الازلیه** ... ... این کتاب حاوی ۸۳ صفحه ... ...

۱ - دار داور ظاهراً چیزی شبیه ... بوده

۲ - خراس آسیاهائی است که ... ...

۳ - ... ...

بقیه

و مولف نام خود و وضع کتاب را در مقدمه چنین نوشته است — اما بعد چنین گوید اقل العباد الاثم الجانی محمود بن ابوالقاسم الکاشانی
که این کتابی است مسمی بحقایق الازلیه و سببی که شطری از حقایق الازلیه برای مرتب این فقیر است و مشتمل بر یک باب و
چهار رکن و سقف مرفوع است . باب آن در توحید احدیه رکن اول در توحید و ثانی در نبوت و ثالث در ولایت و رابع در
عصمت و سقف مرفوع در معراج و معاد و طریق علم حروف که اشرف از جمیع علوم است با ادله عقل و نقل بنحو خاصی که سبقت
نگرفته برای هیچ دیگری و آنچه ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی و طریق علم قرآن که تعبیر از علم جفر و تکسیر شده
که او فی قوله تعالی — الف لام میم الله ... که مراد از آن علمی است که بواسطه آن حق از باطل جدا کرده میشود
طریق قطع و علم نه طریق رای و ظن ... — مولف در خاتمه کتاب ذکری از سال تالیف نموده و تاریخ تحریر این نسخه طوری نوشته
شده که هم ۱۰۳۷ و هم ۱۲۰۷ میتوان خواند ابیات ذیل از اوست که در تالیف مذکور مناسبتی درج نموده

ای زلف تو در دلم آرام نی	هر که بشب روی تو روشن نشد
در شب وصل تو مرا کام نی	صبح وصالش بجز از شام نی

— این نسخه در کتابخانه ... موجود است ...

محمود خان — ملک الشعرا — بنده را لیاقت آن نیست که از بزرگی او سخنی گویم زیرا منصب شریفش را توضیح
و شاعری که در وجود وی بوده است مدح و ستایش عبارتی که در معرفی این افتخار کاشان و ایران در کتاب مآثر و الآثار تالیف
اعتماد السلطنه محمد حسن خان معاصر وی نوشته شده است نقل خواهم نمود

محمود خان فرزند محمد حسین خان عندلیب و نوه ملک الشعرا فتحعلی خان صبا است که ترجمه هر دو رحمة الله علیهما در محل خود
نوشته شده است — در اوان شباب به منشیگری خاقان مغفور مشغول بوده و در زمان محمد شاه تاجدار حیدری و نیابت
الدوله میرزا آقاخان قاجار و شکاری بوده و مقرب و در اوایل عهد اعلیحضرت شاهنشاهی جدیدالعهد ... اقدام ی
کرده و سپس موفق حضور دارالشورای دولتی و وزارت ... بوده و یک چند ریاست اداره روزنامه دولتی
دولتی را بر عهده داشته و وی آخرین ملک الشعرای رسمی دربار ایران است — در حسن اخلاق فردی ... شناخته شده
چنانکه مولف جمیع العفی اخلاقش را با اولیا شبیه و مماثل ساخته در شعر خوش با زیارت کرده ام — تخلص شهنشاه
ملک الشعرا صبا در حضور شاه نعمت اولقب گردیده — مولف شرح حالی در جنب میرزا ناصرالدین شاه قاجار است +
این بنده از محمود خان مطلقی نشنیده و در اشعارش تخلصی ندیده ام ولکن آن حضرت در چند مورد خود را محمود شریف خوانده
از جمله سوار ... خامه ... که در کتاب رجال حاج فرهاد میرزا ضبط گردیده که خود را عبد ضعیف محمود شریف معرفی
فرموده و منظور بنده آن تخلص شریف ملکه مناسبت نام جد جهارمش امیر شریف بیک دنبلی این خطاب با لقب را قبول
انتخاب نموده مولف المآثر و الآثار در ترجمه وی اینجا چنین نوشته است : منصب ملک الشعرائی را از عهد فتحعلی خان صبا
که در عهد شهنشاهی شاه خاقان رحمة الله علیه بود بارث دارند این بزرگوار امروز اولین فاضل ممالک محروسه ایرانست

و در

و در فنون ادب و علم حدیث و معرفت تفسیر و عروض و قافیه و نظم شعر و انشاء رسائل و صناعت تاریخ و سبک محاوره
و اودیات ... و مواد محاوره سلاطین و اساطین بضمیمه حصافت عقل و آداب عقیدت و حقانیت فکر و
حسن خلق و خصائص دیگر نادره ملک و فرد سیاره ارض میباشد . در خط شکسته و تعلیق و نسخ تعلیق و
صنعت نقاشی خاصه شعبه جدیده دورنما سازی روش عبدالمجید و خواجه اختیار و میرعماد و رفایل
باوی با نیازی افتخار میکنند و در منبت های وی بر روی عاج و چوب چون استادان چین ببینند برای
سرمشق برگزینند از آثار آن بزرگوار تاریخی است که این ایام حسب الامر در تراجم ارباب القاب دوران سلطنت
این پادشاه مالک رقاب می نگارند — انتها

نویسنده سطور در موقع خدمت در دربار شاهنشاهی که در سال ۱۳۲۷ قمری ماه افتخار خدمتگذاری در آن جا داشت
در قصر صاحبقرانیه دورنماهای متعددی بقلم این مرد بزرگ دیده ام که در ذیل تمام آنها نوشته بود رقم بنده درگاه
محمود — و این دورنماها تماما در اصطلاح نقاشی آب و رنگ است که ساختن دورنما با آب و رنگ از امور صعب نقاشی
و موضوع تابلوها عموما مناظر عمومی و خاصه عمارات و باغات و ابنیه سلطنتی عهد ناصرالدین شاه میباشد و جای بسی
خوشوقتی است که این نفایس تاریخی را اداره بیوتات حفظ نموده و نیز شنیده ام دسته خنجر های عاج و آلات و ادوات
دیگری که آثار این مرد خردمند است در موزه سلطنتی موجود است که در قیمت نمی گنجد رحمة الله علیه — از اوست

از قصیده که در مراجعت سلطان از سفر خراسان فرموده است

دوست پادشه که ببیند دوستی کینی	زین سفر بر ملک روی زمین گشت عیان	مایه شگی و اندازه کشور شناخت
تا شهنشه بنهد برتن خود رنج سفر	رازهائی که نه نهفت کس آمد بخبر	تا که کشورشد از او کشور و کشور کشور
کشوری نیست چو دلدار که آراید روی	دانش کس نرسد برتو دانش شاه	دانش شاه چو خورشید بود انجم سوز
شگری نیست چو طاوس که عشا ید پر	شاه شاه است بمردمش و جا که چاکر	دانش ما چو چراغی است زوی جرمی
روز بازآمدن شاه سوی دار الملک	روی شاهنشه ایران چو بیاشد زغبار	آن یکی از پی حیدر ملک اشاه کلاب
انجمن بود که نادیده نداری باور	گفتی از تیره سحابی بدر خشید قمر	و آنکه زیر پا اسب شهنشه گوهر
هنر شاه توان دید ار گوهر شاه	گوهر شاه زدین پروری و دینداری است	هنر عزم است و شمار است برون بیاید
هنر تیغ توان دید اری ز تیغ	ناصرالدین شه از این روی ورا خواند پدر	هنر حلم است و دریا است برون کنی
بین شستش که عرصه رزم است چنان	دوست دارد که ظفر یابد بر مرد گناه	شهریارا سفر کار تو با شیر ان بود
که بگرسنه خوانی منهد گی	دوست تیر از که نهد که از عهد ظفر	او فتاده است تراکه غزالان همی

چند بر بوده هم کوس تو غریو است	مرکبان هیچ نه نه است که آید سوی باغ	چون بیاید که گرد گیرد از روی غرور
زین سپس نوبت کاخ آمد و زیور و زر	زعفران آورد که قدرت اندازه و می	آب زیر پا او سخت شود چون مرمر
سر هر کوه شود تکیه پر شوشنیم	بادها نیز پرآرند همی دود ز جام	تا که در فصل بهار از اثر باد بهار
صحن هر باغ شود تکیه پر سوده زر	سپری باید که بود پس از این از آذر	بوستان تکیه پرگل شود و سیسنبر
ورق لاله شود روی عروسان چگل	بوی گل خیزد و هر روز ز اطراف چمن	نفرای تو بود گوش این نه گردون
دهن غنچه شود نافه غزالان تتر	بانگ کبک آید هر صبح ز بالای کمر	نفرای تو بود تا بشی این هفت اختر

دلـــــه در وصف شب

شبی قیرگون چو دل دشمنان کوری	بهر پیشه تابش چشم گرگی	قضا را بهر جا کمین طلائی
دهان باز کرده بد چون هژبری	بهر بیشه تیغ ترنج تاب جوی	قدر را بهر سو شبیخون تیری

تذکره مجمع الفصحا — مجله شرف سال ۱۳۰۷ — المآثر و الآثار

محمود — مولف تحفه سامی گوید از شعرای خوب کاشان است و بقدر موسیقی دارد و در اوایل عمر بعمل داری دیوان
اشتغال داشت آخر ترک آن گفته بشی از زینت دهر در آنجا دخت میرای دیگر کشید و از جمله اشعار خوب او شیخ دریای
اسرار امیر خسرو دهلوی است که مطلعش اینست : عالم فانی که درو شاد کامی کم است حاصلش گر گنج قارون است خاکش بر سر است
آنچه راقم سطور دریافته است اشعار وی در بعضی از تذکره ها با اشعار عزالدین محمود کاشی که ناشی در حرف العین ضبط گردیده
مشتبه شده و در صورتیکه سبک این دو باهم تفاوت بسیار دارد از اوست

زورا قبار رواز دیوار سنگ یاری آید	بلای بد سند زر از در و دیوار می آید — تحفه سامی

محمد صالح — شناخته نشد در مجموعه خطی بهارکی است و تحت عنوان محمد صالح درج شده و اینست

سگ در خاک سعیدان تراهست قرار	بوسه کوی تو هر روز قیامت باشد — جنگ خطی نیم

محمد حسین — فرزند ارجمند حکیم رکنای مسیح است که ترجمه نبشتی جلیل نیازی خواهی آمد و سپس در هند بوده و در حین نیاید در
عنفوان شباب در گذشته حکیم رکنا در مرگ وی فرموده است — ای آه حسرتی که ما جوشیم بوده اند آن گنجینه دیدم
کمفروشیم بوده اند — چون خاک تو بجنبی درین عالم بلغ چشم نگو گشته ند و نمیشیم بوده اند — چنین بنظر میرسد که وی غیر از محمد
حسین در گذشته نیز اند تمام ... اثرا وراثام معرف کرده ۱۱۰۰ ... خوشگو نوشته است ... از ... مسیح است و این دو بیت
در مدت نظر میرسد — مولف مرآت ... نوشته است ... محمد حسین خورشید ... این رباعی از بعد او است
الکعبه دوار هرم منور خواهی کرد — اول عمارتی کوه خواهی کرد خاکم بکف اورد که قدم برداری — از مسکه باب دیده نو خواهی کرد —
از اوست

در بید

امشب که بادره از طرب جانا نه روشن است	بازده کون در دل سیاه شده روشن است
امید مراد خوشتن از کس دونی مخواه	کاشب چراغ سعد و خانه روشن است
هر چند از دست نفس شمع تیره شد	اعیا رحم در دل بجره انه روشن است
گویا گذشت اعد جام سحر خون	از چشم ذخم یک خسم خانه روشن است
تا خون ده ماه در دیده بیا نگردم کی	نکوارم این کار بلطف جگر افتد

= تذکره حزین آبادی — عرفات — سفینه خوشگو

محمد علی — از متشرعین است و مولف لباب الالباب شرح حالی را چنین نوشته است
السید الاجل شمس الدین تاج السادة محمد بن علی الکاشانی از خاندان سیادت صدق عزی
و ارجمند بمراد سعادت منتهی فنی بر فلک فضل اختری و هر صدف هنر گوهری و در صیرفی هنر
و نظم سواری و بر ساحه علم و علم سواری و این قصیده که حاکی سحر حلال و متواتر آب زلال است
بر دوی لطف طبع و بیان فضل وافر وی است در حق مولانا صدر الصدور ... حیدر صفت یحیی والدین
سگرید انشا **مرحبت** که مولف عرفات حتی تقیده را از قول مولف لباب بنام محمد بن علی
مدح و بنده آنرا بنام ناصرالدین کاشی در محل دیگر ثبت نموده است

ای چهره تو نامه اسرار دلبری	وی طره تو سوره آیات ساحری
با زلف تا جاده چون شام شغلی	با طلعت خجسته چون صبح انوری
از عارضت که می بچرد آب آفتاب	گرد زماه در زهره که خوار مشتری
در باغ حسن تو ده زمین بنفشه زار	خوش برگ و تره پرشکن و حالتی پری
از رخت تو دمه سکل طلوب زرق تو کو	ملف سوده مجره های جیحوری
دریا چو عذار تو کا سه گهر است	بازار شده گل و الکون شوشتری
ناکه گشت عروس ماپنا چو روز	اینک مه که حسن چو شد بد روی
منسوخ شده نقش رخ تب شالی تو	بر سوم نقش بیش و آتش نکری
گرگاه دست جلد نفد رستاخان جرا	بوجب ماه آتش بیگون آذری
در فتوحی بیابد بکسان که بد	ملح حذاو تعت حلی و آذری
از باد بی حد قادم و از دست شد دوم چشم کذا	روز خدیداه تو راحت سروی
صید مواکش بجا نه کو دوز تمر	فرق شداده شرح بیربا لاغری

محقق نراقی — مولفی بنام فی نراقی دوستی سلسله
علمای نراق ... دبیر حاج ملا کاظم نراقی ... نراقی
... از آن خاندان مرحوم ... میرزا ...
... بر مقام ... عالی ...
... که امر ... است ...
... و الحسن ...
... بنام ...
... قرائت ...

ای زنده از وجود همه	پرتو از رو تو بود همه
عشق کرد و حقیقت ...	نیست ...
صفحه خوا ز تو ...	...
...	...
...	...
... خلقیان عدم	...
...	...
...	...

...

یادداشت

تاریخ .... ماه ۱۳۴

تجلی بی نوائی

رز بوهندی محقق تراقی میرزا هیر تراقی نفر از نسخه خطی کتابخانه
حسن بی اذ (دیوان شاه طاهر دکنی سی دست اند) که انتخاب از اول
دهر شد مجرد مریم

حسد گی حید گه در ... دولت | سعی کی مو کتاب م جو لسی محجوب
عمر بی وجه طلبیدن ز ... خوردن | هر که مبتلا تو در ... خاکی گود محجوب
کی برارد خدا از ساقه روز ازل | با خبر باش و مزن دم که در دام دم حضرت
من مگوییم فم خود کو می ... چکم | انگه در جم او راز جابرده ...
هر که شد محرم اسرار نبود دگر دم | با خبر مست ... حضرت

حال بر ای مرو از دامن همسرود
کالحمد مو مید هو از ... دقدما

محمد واو حید — گفت از ... است

ای نور حید تو وحد همه | چون از نور تو دید جمه
هست کی دهت کی هست هست | غیر تو د صبح تو مرغوب
نیست که دارد خبر از هیچ ... | هست در این ... از کی

[illegible]

دل جمی بیاید طیبانه لب ... | صبح خدا ... عاف دارد
از پای مرد فتادم و از دست شد چشم کذا | روز خیدا از تو بر اعات مرو ...
صید واگشی بجانان که روز نو | ترک نداده شرع تیر بابی لاغری

چند بوده ام گرسی تو غریب دشت | مرگان هیچ ساخته است که آید سو فناع | چون بیاید که گه در گه وار روی خوبی
زنی سیمین ... آمد و زیر مرمر | زخون آید و کافوری افسانه ومی | آب زیر پی او سخت شو و چون مرمر
سر هر کوه شو و گیره پوشو شیم | بادها نیخ مرا رند هیدوفق ز خیام | تا که در فصل بهار از اثر باد بهار
صحن هر باغ شو و گیره پر سوده زر | پیری باید که ون پی انیز از آذر | بوستان گیره بر گل شو و سیمین
ورق لاله شو دردی مرجان چگل | برگ گل خیز و هر روز ز اطراف چمن | تمرای تو بود گوش این شه دردن
دهن غنچه شو و ناف غزالان ختن | بانگ لگ آید هر صبح ز بالای چمن | تمرای تو و ... این هفت اختر

دلسه در وصف شب

شبی تیره گون چو دل وحیان گری | تیره شیده تابش چشم گرگی | قضا را ابر جا کسی طلا ... ئی
دهان باز کرده چو چون حزیری | تیره بیشه تیغ ترنج ناب بری | قدر را ابر مو شبیخو ن تیری

تذکره مجمع الفصحا — مجله شرف سال ۳۰۷ — امانی و الاثار

محمود — مولف تحفه سامی گوید از شعرای خوب کاشان است وبقدر موقعی دارد مرد اول عمر بعمل داری دیوان اشتغال داشت آخر ترک آن گفته بیشی از زحمت دهم مرد آنجا رخت بسرای دیگر کشید واز جمله اشعار خوب او شیخ دبیاچی اسرار امیر خسرو و دهلوی است که مطلعش اینست عالم فانی که در دو شاد کامی کوتاست حاصلش گر گنج قارون است خاکی بوستان انچه رقم سطور در بیاد نمده است اشعاری در صفحه ای از تذکره با اشعار غزالی محمود کاشی کتاشی در حرف الف هفت کرد ... مشتبه شده و در صورتیکه سبک این دو با هم تفاوت بسیار دارد از او است

ز دور اغیار در دار دیوار سنگ باری آید | جلای مرد سوداز بعد دیوار می آید — تحفه سامی

محمد صالح — شناخته نشد در مجموعه جنگ جیبی بعنوان محمد صالح درج شده واینست

سکه در خاک شهیدان ترا سست تو ار | بو سو کوی تو هر روز قیامت باشد — جنگ جیبی

محمد حسین — فرزند ارجمند حکیم رکنای مسیح است که در جنگ صابر ازخوانی خواهد آمد سابقا در هند بوده و در جهانگیر آباد منزل شاب در گذشته حکیم رکنا در مرگ وی فرموده است — آن آهی غنچه ام که جو ختم بودند آن لحنه درام کم خود ختم بودند — چون خار و ماتم بحینی در بی علم هیچ حشم بگو نشستند و ختم بودند — چینی مطبوع سرد که دوی بحینی از اتمام مطلعی در گذشته نیز ابد تمام مدام اوراتمام موقف کرده اند خوشگو نوشته است مروی از یورتطلعی مسیح است واین رواسب درست بنظر نمیرسد — مولف مرغات نوشته ... ترخم هیچ از راه هند دست محمد حسین خورد ارشده این رباعی ابیقدر گفته است — الیعه ... خواهی کرد — اول عزاری گذر خواهی کرد عالم نگو اند که قدم بردری — از سکه باب دیده تر خواهی کرد — از اوست

یادداشت

۲

تاریخ .... ماه ۱۳۴

محمد محقق تراقی

حمد خدا ... آراسته | هر چند غیر از تو بیاراسته
غیب ازل و رخشود از تو ... | لوح عدم نقش وجود از تو یافت
مطلق هستی ز تو پیدا شد | غیبت محضی از تو هویدا شد
روشنی بعنی رخشان ز تو | پرتو خورشید درخشان ز تو
نور ده ظلمت عدم | ربط ده جسمی هند و ... قدم
بهر هر بیت بیدا از تو | هر که تو ... تا توانا ز تو
جستنی از بحر وجودت پدید | پرتوی از عکس جهت ... دید
نقطه از دور صحبت ملک | تحفه از عکس طلعت ملک
نفحت و جمال از تو ... | یافت قرار از تو مکان و مکین
مد حمد پرتوی از لطف تو | پرتو خالق که از حیف تو
غیر تو دیار در این ... است | جز تو کی از هیچ خبردار است
هر چه نه از رکن ... | هر که نه در کار تو ...
... از همه بیدار تو | هست معیت ... هشیار تو
مهر و مه نو جو ... | هستی حل ...
نور دلت ... جلوه گر | هیچ ... ندارد

[illegible]

از پای مرد فتادم و از دست شد چشم کذا | روز خیدا از تو بر اعات مرو ...
صید واگشی بجانان که روز نو | ترک نداده شرع تیر بابی لاغری

۲۲۵

چند بوده ام گرسی تو غریب دشت | مرگان هیچ ساخته است که آید سو فناع | چون بیاید که گه در گه وار روی خوبی
زنی سیمین ... آمد و زیر مرمر | زخون آید و کافوری افسانه ومی | آب زیر پی او سخت شو و چون مرمر
سر هر کوه شو و گیره پوشو شیم | بادها نیخ مرا رند هیدوفق ز خیام | تا که در فصل بهار از اثر باد بهار
صحن هر باغ شو و گیره پر سوده زر | پیری باید که ون پی انیز از آذر | بوستان گیره بر گل شو و سیمین
ورق لاله شو دردی مرجان چگل | برگ گل خیز و هر روز ز اطراف چمن | تمرای تو بود گوش این شه دردن
دهن غنچه شو و ناف غزالان ختن | بانگ لگ آید هر صبح ز بالای چمن | تمرای تو و ... این هفت اختر

دلسه در وصف شب

شبی تیره گون چو دل وحیان گری | تیره شیده تابش چشم گرگی | قضا را ابر جا کسی طلا ... ئی
دهان باز کرده چو چون حزیری | تیره بیشه تیغ ترنج ناب بری | قدر را ابر مو شبیخو ن تیری

تذکره مجمع الفصحا — مجله شرف سال ۳۰۷ — امانی و الاثار

محمود — مولف تحفه سامی گوید از شعرای خوب کاشان است ... — از اوست

محمد صالح — شناخته نشد در مجموعه جنگ جیبی بعنوان محمد صالح درج شده واینست ...

محمد حسین — فرزند ارجمند حکیم رکنای مسیح است ... — از اوست

یادداشت

تاریخ .... ماه ۱۳۴

بقیه مخمس نراقی

اراحت [illegible] تو سر بر زند
گر جز [illegible] تو قدم دم زند
رخ به نقاب آوری [illegible] هم زم
از خنک آن دل که درد و جان [illegible]
با تو برابر بعلی [illegible] و حور
هر که ولی والد بر دین توشد
پرتو عشق تو به جان رسید
رخش طرب جست بر اوج دگر
هر که ترا از دل و جان [illegible] شد
هر که نه خود بسته تو بسته شد
هر دم شوق تو بدل رسید
ای [illegible] دهد تو [illegible] از ازل
در همه جا بود [illegible] جمع جا
برق غم خرمن جانم [illegible]

گرنه سر همه [illegible]
ما و منی بود [illegible]
هیچ [illegible] بجهان [illegible]
وای [illegible] گر [illegible] کسا
حیوان [illegible] دور
از در [illegible] دلسوی تو شد
مرهم زد [illegible] بپایان رسید
گوی [illegible] برد [illegible]
در دو جهان [illegible] بنده شد
از همه غم [illegible] رسته شد
رخت [illegible] سعادت کشید
هم چو [illegible] و صنوبر [illegible]
آه ندانم که [illegible]
شمع دل از آتش [illegible]
(اگر از آتش [illegible])

بقیه دارد

از پای بدرفتادم و از دست شد جم کذا — روز خدید از تو [illegible] بروی
صید مرا کش بجا نماند دو روز نو — خوش [illegible] سریع [illegible] لاغری

محمدعلی -

چند بودم هم کوس تو غریو بشت — مرگان چه شاخه است که آید سوی باغ — چون بباید که گر گره دار دوری خویش
زین سپس نوبت کاغ آسوده زیر و بم — زغن آرد و کاغ [illegible] اندازه [illegible] — آب زیر پی او سخت شود چون مرمر
سر هر کوه شود گیره پرشوشیم — بادها تیغ بر آرند هیون ز نیام — تا که در فصل بهار از اثر باد بهار
صحن هر باغ شود گیره پرسوده زر — سپری باید کردن پی از این از آذر — بوستان گیره پر گل شود و [illegible]
ورق لاله شود روی عروسان چگل — بوی گل خیزد هر روز ز اطراف چمن — [illegible] تو بود گردش این گردون
دهن غنچه شود نافه غزالان تتر — بانگ کبک آید هر صبح [illegible] — [illegible] تو [illegible] این هفت اختر

ولـــه در وصف شب

شبی قیرگون چون دل [illegible] کفری — [illegible] تابش چشم [illegible] — قضا [illegible] طلا [illegible]
دهان باز کرده [illegible] — [illegible] تیغ [illegible] — قدر [illegible]

تذکره صبح گلشن - مجله شرف سال ۳۰۲ - الماثر والآثار

محمود - مولف [illegible] گوید از شعرای خوب کاشان است وخود درموسیقی مهارت دارد [illegible] اشتغال داشت آخر [illegible] شیراز رفت [illegible] کشید واز جمله اشعار خوب او [illegible] اسرار [illegible] عالم [illegible] حاصلی [illegible] [illegible] سطور [illegible] اشعاری [illegible] از [illegible] محمود [illegible] [illegible] دارد از اوست

[illegible] - محمد سامی

محمد صالح - شناخته نشد درمجموعه [illegible] محمد صالح درج شده و [illegible]

[illegible] باشد - [illegible]

محمد حسین - فرزند ارجمند حکیم [illegible] [illegible] - از [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از اوست

یادداشت

تاریخ .... ماه ۱۳۴

بقیه مخمس نراقی

گشت [illegible] سپهر
[illegible]
[illegible] عدم
کرده همه از رحم مادر [illegible]
[illegible]
وحدت [illegible]
[illegible] دلت
[illegible] که ملک قدم
[illegible]
پرده [illegible]
این همه انوار [illegible]
[illegible]
دور نگاهان [illegible]
[illegible]
[illegible]

گشت [illegible]
[illegible] آب برد
[illegible] هم [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] +
[illegible] راحله
[illegible]
هیچ [illegible] هیچ کسی [illegible]
[illegible] همه عرق [illegible]
جلوه گر عالم الملک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] الحرام
هیچ [illegible] از [illegible]

بقیه دارد

از پای بدرفتادم و از دست شد جم کذا — روز خدید از تو [illegible] بروی
صید مرا کش بجا نماند دو روز نو — خوش [illegible] سریع [illegible] لاغری

۲۲۵

چند بودم هم کوس تو غریو بشت — مرگان چه شاخه است که آید سوی باغ — چون بباید که گر گره دار دوری خویش
زین سپس نوبت کاغ آسوده زیر و بم — زغن آرد و کاغ [illegible] اندازه [illegible] — آب زیر پی او سخت شود چون مرمر
سر هر کوه شود گیره پرشوشیم — بادها تیغ بر آرند هیون ز نیام — تا که در فصل بهار از اثر باد بهار
صحن هر باغ شود گیره پرسوده زر — سپری باید کردن پی از این از آذر — بوستان گیره پر گل شود و [illegible]
ورق لاله شود روی عروسان چگل — بوی گل خیزد هر روز ز اطراف چمن — [illegible] تو بود گردش این گردون
دهن غنچه شود نافه غزالان تتر — بانگ کبک آید هر صبح [illegible] — [illegible] تو [illegible] این هفت اختر

ولـــه در وصف شب

تذکره صبح گلشن - مجله شرف سال ۳۰۲ - الماثر والآثار

محمود - محمد صالح - محمد حسین [illegible]

چند بود هم کو بسی تو غریب بشت	مژگان چه شاخ است که آید سوی باغ	چون بیابید که گرد از روی غم
زنی سیمین چو کاغ آمده زیر و رم	زعفران آورده کافور اندازه و می	آب زیرش او سخت شود چون مرمر
سوم کرده شود همه پر شود شبنم	بادها خیز برآرند همه دوش ز نیام	تا که در فصل بهار از اثر باد بهار
همه هر باغ شود همه پر سوده زرد	سپری باید که نو پس از پس آذر	بوستان همه پر گل شود و یاسمن
ورق لاله شود روی مرد جگل	برگ گل خیزد هر روز ز اطراف چمن	تا برای تو بود گوش این گردون
دهن غنچه شود ناف غزالان تتر	بانگ کلک آید هر جا ز بلالای بلبل	تا برای تو تماشای این هفت اختر

ول — در وصف شب

شبی تیره گون چو دل و چشم تری	نه بشکفته تابش چشم گرگی	قضا را ابر حالیش طلا شی
دهان باز کرده چو چون حریری	به پیشه تیغ تیغ تاب بحری	قدر را ابر سر شبخون تیری

تذکره مجمع الفصحا — مطبعه شریف سال ۳۰۷ — امانی والاباد

محمود — مولف تحفه سامی گوید از شعرای خوب کاشان است وخود موقوفی دارد مدام اهل عمر معطی داری دیوان اشتغال داشت آخر ترک آن گفته بیش از زیست و هم در آنجا دست مرای دگر کشید و از جمله اشعار خوب او شیخ اسرار ابیر حزو و حلولیست که مطلعش اینست عالم فانی که دو روی شارکامی کوتاهست حاصلش گر گنج قارونست خاکش بر سر است انچه رقم سطور مزبور است اشعاری در صفحی از تذکره با اشعار غزلیاتی محمود کاشی کاشانی در حرف الفی هست گویا شبیه شده در صورتیکه سبک این دو باهم تفاوت بسیار دارد از اوست

زود را خیار ها دانه دیوار سنگ یار می آید — خلای سود سنگ از هر دو دیوار می آید — تحفه سامی

محمد صالح — شناخته نشد در مجموعه خیشه جاریه هست ذیلا عنوان محمد صالح درج شده و اینست

سبکه در خاک شهیدان ترا هست نوا — بوسه کوی تو هر روز قیامت باشد — خزینه گنج

محمد حسین — فرزند ارجمند حکیم رکنای مسیح است که نوجدتها معیاری خواهر و سالها در هند بوده و در هر جای در منون شباب در گذشته حکیم رکنا در مرگ وی نوحه بوده است — آن آهن نغمه ام کو جوشم بودند آن کهنه دردم که خوردم بودند — چون خاره محبی دریغ علاج چشم گلو نشستند و دشم بودند — چنین بنظر میرسد که دی قبل از دیوان ملحی در گذشته زیرا در تمام تذکرات او را به نام سوف کرده اند و شکو فوشته هست دوی از دیوان ملحی سیح است و این رباعی در وصف منظر نمیرسد — مولف عرفات نوشته وی پور مرغوب مرغ چو از راه هند و هست محبوس خود را رشد در این رباعی ابتدا نوشته انگشت دار غم خواهی کرد — ای آنکه غمی گوز خواهی کرد حاکم نگو اینکه قدم برداری — از سگ باب دیده تر خواهی کرد — از اوست

رشته به

امشب که باده از طرب خانه نوش است	باز دوکون در دل سیاه شده روشن است
ای ماه خوشتر از کس درون بخواه	کامشب چراغ سعد و شمع تو روشن است

محقق نراقی — محمد مهدی بن ابی ذر نراقی دوشنبه سلسله علمای نراق که ... است و در ... [illegible]

یادداشت

تاریخ ۵ ماه ۱۳٤

نغمه محقق نراقی

هر حلقه ... معلق ... سپهر	قطع کن دامنه ... ده دهر
... بذر است ... جنبت ... نبود	دم ... تحرار ... مستی مطلق ...
... برتر ... همه ... احوال دهر	نیست ... حلقه بیرون زدر
دیر ... ... نیستی بحور	کو ذره ... صدقات ... ز ... دود
شک ... ... عالم نظر	غیر خدا هیچ ... دگر
هیچ ... نمودیم سبی	غیر یکی هیچ ... نبودیم کسی
صبح ... نور اعتبار	موی ... گرد اندر بحار
... قدرت	... در ... ...
... ... که ... خاک	جمله شود ... خدا در ...
... ...	کار ... از ... ...

... ... گار

... ... خدا ... کار

[illegible]

یاد من و تو رفت گشته ام بسی	کی یاد شوق و خوبی و شیوه نرگسی
گرون ... زد هر وقت آنان شکستم	همه ... مستی تو رفت این زلف مشکی
این شب که در نظاره گردون گذاشتم	... عجب ز هیبت این چرخ چنبری
هر وقت آن ... گوشی نثار کرد	بر نطع چرخ مهره دنیا رحمی ...

این شعر ۴۲ بیت است چون در لباب الالباب و مجمع الفصحا بجای رسیده است یا بیات

فوق اکتفا رفت — تذکره لباب الالباب — عرفات العاشقین

محمد علی کاشی — مولف عرفات منع موجزی از حالات وی نوشته گویا اشعار خوب از او بر زبانها است ابیاتش منزه و متین است —

... ای مردم کاشانه چشم	پر باده حیرتست پیمانه چشم
... دگر ساخته خانه دل	... که ده ام خانه چشم
... ... نباید	مشتاق ترا از تو خوبی نیاید
... آموز غفلت ...	دین ... ... نیاید
ای دیده گرت خوف ...	ز ... گشاید ...
معشوق ... ... معشوقه است	عاشق ... ... هر جائی

= تذکره عرفات =

محمد رضا — در تذکره حسینی نوشته است که قاری قرآن بوده و در زمان سلطان حسین میرزا با میرزای زمیند و مدتی هم در خراسان اقامت داشته

اشعارش با نام او هست میشود در صحنی تذکره نام رضائی کاشی وارد شده و اشعار اینست

ایام آمد همی و گل چنار ... دهیم	... نشان بیاب آب آتش بارانی دهیم
... ... روشنی تو شب ...	سپند آسا ... چشم و ...

= تذکره حسینی =

مخلص — نامش میرزا محمد است و از شعرای عصر شاه سلطان حسین و معاصر بوده شیخ محمد علی حزین بوده دوی هم تذکره المعاصرین خود از مخلص توصیف بسیار کرده و گوید چون صنعت ایهام را زیاد در سخنان خود بکار میبرد گاه اشعارش سبک ... هم گوید با ... میشود که ... از ... سیوه ... محمد ... اعتماد الدوله او را با ... طلب داشته و ...

محمد کاشی — ... از ... [illegible]

و در انجا اقامت داشت و این ... اشیاء بود تا آنکه در مراحل ... در گذشت و در ... عشق ... مذکور گشت ... دیوان غزلی ... دو هزار بیت از وی ... بجا مانده سبک شعرای ... موجود است ~~...~~ از اوست

این چه جلوه است این چه سروقد ای شکر ... ای قرار من

این چه ... است این ... خط ای ... ای ... من

تا کی ... دلی بر ... زما

کجه از ... لطف کن ... ای امید من ... من

عندلیب ... سرو ... همه ... عشق ... ساخته

گشته ... پاره ... یار ... یار من

گشت ... ...

... ... تو ... ... من

تا کی از دم ... نه گریه ... خون ... زند

خط ... ... کار ... تو ... کار من

تو حکیم ... مانده ... ... زار ... شده

... از ... سیدها ... تو ... کار من

... آیم ... ... سایه ... من

آب زندگی ... ... خوار من

... ... نظم

... ... خوارست ... باعث ... من

ول

بگو خواجه ... بساط ... گرد و	که گو شراب کی ... گرد و
... آن ... نگار ... است	... که ... ... زندگی ... است
... ... دیگران ...	... ...
... ... را	... ...
... ... قطع ... زندگی ...	... ...

... ... [illegible]

هواله — مخلص کاشی ... [illegible]

گر بجای دل از طرهٔ جانانه جدا | دست شانه الهی شود از شانه جدا
برقه در جان چو ادا رعنا تو می‌افکند | تا یکی شمع حیا سوخته و پروانه جدا

= تذکرهٔ اسماعیل قزوینی ، مجموعه لطائف خیال ، تذکرهٔ خطی =

مدهوش [1] ـ اسمش محمد باقر و از شعرای کم مایه و گمنام و از طلبهٔ متعصب و جاهل کاشان است. وی
مؤلف سفینه‌ایست موسوم به مجمع القصاید که در سال ۱۲۷۰ هجری قمری تألیف نموده و این نسخه که
نسخهٔ منحصر بفرد است سی و دو هزار بیت شعر که تماماً قصیده و ترکیب بند است از ... شعرای
متقدم و متأخر و معاصر خود درج نموده و خود نوشته است که دو سال در تحریر آن رنج برده‌ام. خاتم
در این چنین اثری زحمت کشیده اقوی که علاوه از جهل اغلاط که در آن زحمت استفاده
خیلی ... آن کرده ... تمام اشعار قصیده باشد که قصاید
مدحیه و یک غزل یا رباعی و یا سایر انواع شعر (مگر چند ترکیب بند مدح و مرثیه) در آن ضبط
ننموده است ... و یک خاتمه هم بران نوشته ... که در ورق اول آن هم اشاره نامه
... از قلم میرزا ... الله ... نوشته شده که هیچ نسخه بر ... اندازه ... نیز
... از اطراف ... مدحی شده و ...
... تمام مدحی بزرگان ... خود دیگری ... نداده ... است که ...
این مرد بیچاره ... آن داشته که برای اثبات تشیع شیخ سعدی اشعه بنام اصیل شاهد ...
این اشعه در صحبت اندوه ... شیخ نبوده ... آن را با اقدام ... از وجود ...
... بود و ... بیت آورده) ... اشعار ... شده نموده ...
برای وی ... از قصاید خواجه نوشته است اگرچه جناب مولانا ... خواند ... حرف ...
حتی به اشعار و علاقه ... ندیم ـ و چه خوب بود ... جهت ... اعلا
... در احوال ... خود ... جزو ... مقیده ... اکتفا می‌کرد ...
حال خود را که تحقیق ... بوده ... برای ... خود ... و ضبط داده
... بعد خود را ... نوشته ـ ... از کارهای ... است که ... نوشته است
قصاید که از خود ... کتاب آورده ... که خود ... نموده باشم
و با اغلاط قصاید ... ... که ... مکاتبه
تاریخ تألیف ... نام خود را آورده که ... درج خواهد شد ـ با تمام احوال چون ...

[1] مرعوبی
نام وی بقول تقی الدین کاشانی حاجی مراد و در بدایت
حال جولاهی می‌نموده و در بین کسب در حلقه درس افاضل
حاضر شده و تحصیل کرده ... که در علم طب و فقه و ...
... نموده ... در قریه ... قاضی و حاکم ...
... چون ... نشد ... در حجره فروشی
مشغول گردیده و تا سال ۹۹۰ که سال تألیف
تذکره تقی الدین است حیات داشته از اوست
یارب این خورشید امشب ماه مجلس ... کیست
... آتشین رخسار گرم از سوز کیست
امشب آن ... باز ... کجاست
در کجا این ... آن شمع و ... کیست
چاک در پیراهن ... کجاست
سوزن مژگان او چاک گریبان دوز کیست
مرغی این ... اشک ...
... او ... آموز کیست
ـ خلاصة الاشعار نسخهٔ ... ـ

قصاید زیادی از شعرای بزرگ و شعرای گمنام جمع آوری و از شیوه زمانه محفوظ داشته
تمام است ... قابل ... است ... و چهار قصیده ... و بعضی از سلطان العلما
... هزار ... نوشته که خود در حکم ... است ، آخر ابیاتی چند از قصیده او :

پرسیدم از خود پی اتمام این کتاب | یا ... که این را چه نام شد
گفتا که ... جمع | خود مجمع القصاید زیباش نام شد
... تاریخ ... | این مجمع القصاید زیبا تمام شد
... شد ... از ... | ... تمام شد
... | ... تمام شد
... | ... تمام شد
... | ... تمام شد
از ... تاریخ این کتاب | ... تمام شد

2 **مسیح ، مسیحا ، مسیحی** ، این هرسه تخلص حکیم رکن الدین مسعود کاشی معروف
به حکیم رکنا است که استاد صائب تبریزی و طالب آملی است [1] شیخ ... این شاعر بزرگوار
و حکیم و طبیب ... در کلیه ... شعرا که ... تخلص گردیده خوب است و از حسن
... در ایام شباب او را تقی الدین کاشی و در زمان ... او را مؤلف ...
و ... و ... و ... نوشته اند که ... **حکیم نظام الدین علی شیرازی است**
که ترجمه او در حرف النون خواهد آمد
تقی الدین نوشته است با وجود ... در علم معقول و منقول مهارتی کامل و در علم طب
... دارد و کتابی تألیف نموده است بنام **ضابطة العلاج** که ...
بسیار از آن ... نموده ... خط ... خوشنویس است ...
این ... در ... ملاحظه ... خط خود گوید
ورا از خط ... و حکمی | نویسم که العبد سلطان علی
... در ... مرحوم ... نموده ... اوراق
نموده و ... ملاحظه ... نوشته است ... نمود
... حکیم رکنا در کاشان ... شده ...

[1] که خاله ... زیرا مادر حکیم رکنا خاله ... است

و این ... لطیف ... حکیم رکنا ... سال ... (؟) ...
... کتاب ... حکیم ... طب حکیم رکنا ...

شاه عباس یکمی ... آمده و در خدمت آن پادشاه کمال تقرب و منزلت را یافته‌اند ...
همواره ملازم درگاه بوده و پادشاه ... باوی ... بوده ... از ...
... کاشانی ... حکیم گردیده ... دیوان ... بوده گفته ...
سلطان ... مثنوی ... حضرت شیخ ...
... کلیات ... و جدید ...
و ... دیوان ... ابیات آن ... است (این ... مثنوی ...
... این مثنوی ... شاه عباس است ...
سلطان ... ساخته ...) ...
در خدمت سلطان ... حکیم ... و ... پادشاه ...
... از خدمت ... شد ... در ... غزلی ساخت
که مطلعش این است (گر ... گرد ... : ...
...) (... تذکره این بیت ... موضوع را
نوشته اند ... این ... غزل ... ترکیب ...
که ... شاه عباس ...
... این ...
... ترکیب ... حکیم درج خواهد شد) ... از
... حکیم ... شعرای عراق ... و ...
... مطلع سروده :

گر ... از جوهر | ... خورشید ...

و ... در ... جلال الدین اکبرشاه غازی ...
... از خدمت ... سلطان سلیم ...
اکبرشاه مشغول گشت ... حکیم ... آورده ... حکیم
... سیاست پادشاه ... مشغول بود تا در سنه
۱۰۲۲ ... مراجعت با ایران ...
... حکیم ... ـ ...

... (...
...
...)
...
... خط ... العبد ...

که از خواهش ... جهانگیر ... حکیم را ... کمال ...
... حکیم ... و پس از گذشتن دو سال ... جهانگیر ...
... و بخدمت ... و تا سال ۱۰۲۸ در خدمت سلطان ... پادشاهی ...
و معروف بوده ...
... آنکه شاه عباس ... گردیده ... حکیم ...
... از ... شغال ...
... با ایران ...
... بایران ...
و از جمله ... از قصاید ... بحکیم شفائی فرستاده گفته است

... | ...
... | ...

...

... | ...
... | ...

... از قطعه ...

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

... با ایران ... شاه عباس ...
... شاه صفی ...
... شاه عباس ...
... سلطان ... شاه صفی ...
... ...

... ...
شاه ...
...
آزرده شده ... کناره گرفته ...
...
... (...)
...
...
شده ...

۱۰۶۶ و در سن یکصد و پنج سالگی دار فانی را وداع گفت. میرزای صادق شاه کاشی چنین گفته است: رفت مهدی ملک با مسیح روم. و کلیه ارباب تذکره از اخلاق و حشمت او تمجید نموده‌اند. مرحوم نصرآبادی گوید حکیم مذکور در عهد شاه عباس بزرگ به [illegible] آمد. [illegible] حضرت [illegible] نموده. شعرش خوب است. و گوید دو دیوان از او در نزد حضرت صاحب دیده‌ام. و عبدالنبی فخرالزمانی مؤلف میخانه از این اشعار حکیم مدح نموده گوید [illegible] که سواد اشعار ایران در [illegible] بی‌پایان بوده [illegible] بیت است که حسب‌الحکم فرزند صاحب‌خان آن دیوان را خوشنویسی نوشت و [illegible] ختام نظم آن بر اطراف [illegible] قرار داده دیوان را تصحیح و [illegible] سپرد و سواد آن در این ایام هم شعر بسیاری گفته که به پایان نبرده.

این بنده نیز دیوانی از وی در کتابخانه حضرت مولائی و استادی مرحوم وحید دستگردی دیده‌ام در حدود چهل هزار بیت که پنج دیوان با یک خط و در یک جلد قرار گرفته و اصلاحاتی هم از آن مبنی آمده که مشهور می‌کنم خط حکیم باشد و دیوان نیز در آنگاه خود نوشته شده و ۲۳ سال پس از وفات او در سال ۱۰۸۹ دیوان مزبور را در نزد او به شهاب‌الدین علی که نوه حکیم فقط برادر حکیم است فروخته‌اند و شهاب‌الدین در پشت ورق اول آن شرح نوشته است و در ترجمه حال حکیم فقط شرح گوید و آثار آن حضرت میرزا نجیب که در دیوان موصوف دیده شد محدود به قصیده و غزل و رباعی و مثنویات و مقطعات هم در آن هست و آنچه به بنده معلوم شد حکیم مزبور از سرودن اشعار متکلف و مصنوع ابتلی بر کنار بوده مطلوب که در سراسر آن دیوان چهل هزار بیتی بیتی از یک ماده تاریخ نمی‌باشد. اینک نمونه از آثار او:

از ترکیب مثنوی که در صفحه دوم ترجمه بیان اشاره شد

گر ملک یکی همیشه با من گر بیاید پرتری	شاه بی‌دولت سرور چون آمد اکثر سوری
سرور تا کشور شاه جهان آرای ملک	آنکه چون خورشید باشد حکم او چو برتوی
شاه عباس جهانگیر آنکه چرخ لاجورد	سالها گردیده تا او دیده بی‌گو در سری
در میان چشم خود جا کرده چشم خود نشی	در کنار بخت خود پرورده سعد اکبری
در صنوبر [illegible] روزی [illegible]	دست چون خورشیدی تا بید از بی‌کسی

مرزای صادق شاه [illegible] — معاف — [illegible] تا [illegible] و سرداری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] (اینی [illegible]) و [illegible] [illegible] [illegible]

گه گه کمی لب بزند با بیوفا تو
که خوف شست گوم گره گشای غم نشی

تاریخ فوتش [illegible] بی درد و در تو بود
یک گام ز حد خویش برون تو بود
منتر مردم چشم [illegible] هست عزیز
از خط [illegible] کمی که بیرون نرود

منشی [illegible]

می‌خورد تیغش زبان تیز در کام اجل	یاد میگیرد زبان برگ از زبان تیغ تیغ

مدحیان امروز دولت خانه امیدار است
دشمنان بیدلان ویرانه امیدارست

بسکه فاسد شد ز کرمانت سرو تیغ خش	صبح را نوبت مرده دارم تیز خوش تر خفشی
دشمن از چرخ بی‌آبروی جوشی بادکش	گرنه از پشت پدر اول گریزد بستی
چرخ را آنقدر طمع به آنکه از تیغ نجم	بسکه درد افلاک تیغ انکند مانی تو نیستی
ابرمنی حشمش از سکه عالم گیر شد	سایه زده بر کلن گلشن های [illegible] نیستی
هم ملکی [illegible] چند حال شعر هست	هم بگلشن صبح بخواهند زبان نیستی
گر کسی با عدد او اصف نگو در جهان	وقت با دامیر میراثی است جان نیستی

تیغ خورشید و بیند خورشید وار خسروی

ولـه غزل

گر کند بر چشم روزی دعوی پیغمبری

در دهر از غم دل مخوم غم شاخه است	با برگ گل حکایت شبنم شاخه است
هر غم که بیرگشت دلم خورده در جهان	شادم بانکه بی‌کسی غم شاخه است
برگشته طرف روز و شب از درد غم	دعوی برای مردم عالم شاخه است
محروم گشته‌ایم ز بزم وصال دوست	ما را امید هیچ به مرهم شاخه است
از منع غم بیچ گو چه نیست دهر را	درد و [illegible] گلاب غم شاخه است

ولـه قطعه

من سیم شد مرا مقدری ونه توانگری	هر چه هستم چه تو بی گو در هیچ یاری
با وجود من بیدل که جهان درگرم	این جهان نیست بود چون متفکر واری
هستم حکیم عالم و هستم فصیح دهر	به صفحه نیز هم دقتی چیزی می‌کنم
در حاتم از نصیب سید گشت هیچ	من خفته خضر شهی منزوی کنم
باغی باغ خدا آن باغ است	که با سید گشا شوق تو است
یک رباعی است خانه لکنه	که بر آن مشتری او نارفته است

ولـه رباعیات

خوش بیهده ما را بجهان آورند	از سود عدم بصد زیان آورند

منشی — تخلص مستعار میرزا ابوالحسن غفاری [illegible] است کز [illegible] حال ایتم و از نوادگانش مادون [illegible] و در سلسله [illegible] شهر [illegible] است تاریخ گلشن مراد از [illegible] اوست که نام میر [illegible] زند در سال ۱۱۹۸ تألیف نموده و شرح وقایع ایران از بعد از نادرشاه تا کشته شدن لطفعلی خان زند و جلوس آقامحمدخان قاجار [illegible] در [illegible] تاریخ مزبور [illegible] ملت مؤلف تاریخ که [illegible] متوسط سالگی و [illegible] کرد و [illegible] به [illegible] شد [illegible] گرفته و از علوم [illegible] [illegible] [illegible] هفت [illegible] که به [illegible] [illegible] نقاشی [illegible] (اگرچه نقاشی صنعتی است لطیف و پیشه لطف اما کسبی است ضعیف و [illegible]) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

چیدند متاع دهر اگر یک یک که	مارا به تماشای دکان آوردند
عالم که کون طلسم نیست در داو	ماکه وازه ما هزار تو نیست در داو
گو دیده انصاف دو بینی نکند	یک عالم و یک حکیم دکانست در داو
جز بی نگاه در سر که گل نشود	سعی است اگر مراد حاصل نشود
گو تیر و زبر شوند گردون و زمین	نام من و آفتاب زائل نشود
با آنکه حدیث ما دون می‌نجند	دین نیست بجز وجود من می‌نجند
بر ما رطلا تیم مانند مسیح	این است هزار انکه جان می‌نجند
در راه حرم شیخ دلیلی نکند	هم سایه از خوان خلیلی نکند
ما جوز نخواهد خدا و نکوئیم	یارب چه شود اگر بخیلی نکند
سر رشته دشمنی ز تبریز بجو	و ز باغ عراق گل دو رخ بجو
احمان حافی اگر بود افلاطون	بازه کند دین سرا و تیز بجو
اول بر خویش بجو غزدی بودیم	یا هم دل خود پیر تو طوطی بودیم
آخر چو حساب وارسیدیم بخویش	دیدیم که نخوت و غروری بودیم
نخلی که بمیرت نخوت زند گشت	گر ده است بسی و در زبان بنده گشت
یک لفظ اگر درد کند می‌کنیش	گو آدمی این دوست بزرگ گشت

در مرگ طالب آملی و [illegible]

فرزند عزیز من طالب خوش رفت	ذی واقعه ما چه با دل رفت
من بودم و آن عزیز در عالم خاک	خاکم بر سر که آنم از چشم رفت

ولـه قطعات و مفردات

قوه افکن که در جهان یک تن	آب زندگانی با شتها خورده
ذات قلب خورده اسکندر	خضر هم آب نا شتا خورده
هر عضو با صلاح خلاف دگر دهم	چون فکر ما زبان بیای دگر دهم
من خود گرام و دهر باز اگر عی	فیض خدای بی‌گدای دگر دهم
اگر خواهی که منعی نور منتی سلطنت باشم	به جمع جای منعی که ز نگشو چند باشد
چیده مرکی بیدی نوت سیاحی ادا	[illegible] ثبت بدنیا از آن در اثنا سه

شعرائی مشهور — منشی — مرزا [illegible] تاریخ دادگر [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] غفاری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

میرزای صاحب — ترجمه او در حرف الصاد مناسبت لقبی او که صاحب است نوشته شد.

مشفقی — تقی‌الدین کاشی در خلاصة الاشعار گوید از اقوان مولانا حیاتی و حیدری است و برادر کهتر حیاتی کرمانی فروشی است و بمعنی شعر اشتغال دارد. در شعر فارسی و اهل کاشی مدارات کامل داشت. ذوق سوید بر قالی [illegible] بر عالی نام عاشق بود و [illegible] در وفات ببری برد کی از دعا آذری عبادت هم و گر و هشتی [illegible] خوف بزرگ است ماده [illegible] سبب مرض سخت بود نمارض و در حدود [illegible] میرحیدر معمائی تاریخ وفات او را چنین گفته:

همدم اهل وفا، یار وفادار ما	شاعر شیرین ادا، مشفقی نوجوان
سخت [illegible] شعر، طرز سخن تازه هم	بود شانی مثال، شاعر شیرین زبان
ناگه از این بوده رفت، وز پی تاریخ او	گفت سخن گستری، رفت مسلمان [illegible] ۹۷۲

در حالت بیماری تولی به معشوق خود فرستاده که دو بیت آن این است:

ایدل چه نشینم به سر کوی رقیبان	برخیز که خود را به سگ یار رسانیم
ما را ز وفات نفسی بیش نمانده است	بشتاب که دیدار به دیدار رسانیم

اگرچه شعر کم گفته است اما آنچه گفته است ستمی و نکو است، از اوست:

تا خود یک دو سه روز به آشنا شو	گرت طور ما خوش نباشد جدا شو
جان بار رقیبان خود پای پیش	نگویم که یکبارگی یار ما شو
بر مهر و وفا گرچه اغیار باشیم	جان هم که کن جان بیوفا شو
چل هرجا شد که مروت داریم	تو هم یک نفس در و ما را دوا شو
اگر منعی قدر دولت بداند	جانع فراق تو گو مشتری شو

ترا از خاکی بیجوف خود جا دادم از [illegible] | می‌گفتم که جسمی نقدت [illegible] باشی

= تذکره خلاصة الاشعار =

مشرقی غفاری — (محتاج علیشاه) نامش محمد حسنخان بن میرزا معزالدین خان غفاری [illegible] میرزا آقاخان است که از بزرگان خوانین غفاری کاشان و خال زاده استاد کمال‌الملک [illegible] [illegible] (ابوحسن) است. در سن بیست سالگی در گذشت و [illegible] ناصرالدین [illegible]

تا [illegible] شاعر غفاری [illegible] گاری [illegible] [illegible]
هم زکی حق [illegible] ما [illegible] [illegible] [illegible]
تا [illegible] که [illegible] بیتش [illegible] [illegible]
[illegible] شکرین [illegible] [illegible]
در سفر حق [illegible] [illegible]
در سلف حق [illegible] که به [illegible]
تاریخ گلشن مراد [illegible] [illegible]

میرزا معزالدین محمد غفاری —

[illegible] میر خوانین غفاری کاشان و از امرا و حکام و مستوفیان عصر کریمخان زند و پدر ابوالحسن میرزا غفاری مؤلف تاریخ گلشن مراد است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در تالیف خود حیثیت و مرتبه او را در مشتری زمان چون نادرشاه و عادلشاه و ابراهیم شاه و شاهرخ شاه افشار رسید و در دوره زندیه و [illegible] یگانه آفاق و در عهد کریمخان زند از جمله امرای بزرگ و شغل حکومت کاشان و بعضی از بلاد عراق بر او محول بود و در زمان آن پادشاه مقدار سی سال زیادتر که برای دست بکوشش به بار سپهر ولی داد و عدالت کریمخان ادا ... حکم مستوفی در سفر ... ۱۷ سال در عهد سلطنت کریمخان حکومت کاشان داشت و در ۱۱۷۲ در سنه رشت مسموم گردید، و از او [illegible]

بخط در [illegible]

[illegible]

قاجار مرتب شده و پس از رحلت محمدشاه و رسیدن وصیعهد به سلطنت از خدمت کناره گرفته
نگاشتن را عجیب و پافشاری طراقیت و مرشدی نماره و پس از چندی بشوق از غصه نجوم برده
مرحوم رحمت علیشاه و الدعوت طرائق الحقایق وا ریکی و وموفق طرائق و رحمه ... از دیگر
نوشته است ... نقش و مساسخا ... گاه ... و گاه ... درین ... سرگرمی ... سالی
مدتی ... با تقیح مرحوم ملک المورخین بجاپ رسیده است سال وفات وی ۱۲۹۹
و مدفن او ... باغ ... در ... کاشان است ... شاعری ...
... ۱۲ رباعی ساخته که از آن جمله است :

در کشور عشق شرق شاهی بود	در جرگه عاشقان ... ماهی بود
ایشان که از آنکه ...	کاشد ... آگاهی بود
با من ...	...
از تو ... کی گشتند	از من ... کشی
ای ...	از سوی ...
انگار ...	...

چنانکه مرحوم آن جناب بطبع رسیده است ... از آثار ... درج می گردد

ما که پرست و عاشق و عیار آمدیم	... بار آمدیم
...	... آمدیم
هر جا نگاه کردیم ... یار بود	با یار ... آمدیم
...	... آمدیم
...	... آمدیم
...	... آمدیم
...	... آمدیم
...	... آمدیم
...	... آمدیم

= طرائق الحقایق ، ... =

مشتاق علی — نامش میرزا محمد و ... سلطان ... قاجار است

[illegible]

گه ... در ... از ...
[illegible]

ذیل ... ذیل ... است :

کس ...	...

= شبستان =

مصور — در تذکره عقاب ... ترجمه حال وی چنین نوشته : اصلش از کاشان است
نقاشی ... نقاش ... مشهور است ... مرحوم
... (۱)

...	...
اگر چه ...	...

= تذکره ... =

مطیعی — ... در سال ۱۲۸۰
... ، از اوست :

...	...

در هجو میر محمد ...

...	حضرت سید محمد ...
...	...

= تذکره ... =

مظفر حسین — از شعرای بسیار خوب و مشهور کاشان است که نام وی در تمام تذکره ها
... عالم ... نسخه ...
... کاشانی است ...
... نسخه ... تاریخ ... ۱۰۱۶
... ۱ ... ۱۰۱۲ ...
... مرحوم ... ترجمه ...
... کاشان ... را ...
... مشهور ...

[illegible]

... پیوسته ... حجره خانه با جوانان عشق بازی ...
... آلوده ...
از کاشان ... عباس ماهی ... حجره خانه مشهور است
و محتاج نقل نیست (مرحوم ... این موضوع ... آن زمان مشهور
...)
... آب ... کسی ... طلب ...
... اشاره ... آب ...
... انتها
کلیه اشعاری که ... بیت ... آورده ام چون همه خوب و منتخب است و ...
از آن ... درج می نمایم

...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
مشتاق ...	...
... مظفر ...	...
...	...
...	...

مظفر کاشانی — ... تذکره شعرای ...
... از ...
... و ...
تاریخ ...
... ۱۳
...
...
... از
تحفة ... (...)
در تذکره ...
... ۱۱۶۳
و ... ۱۲۰۹ ...
...
... تذکره
...

... باشد	... باشد
...	... باشد
...	... باشد
...	...
...	...
...	...
...	...

و له رباعیات

...	...
... گل	... گل
...	... گل
...	...
...	...
...	...

راجع به لنگی پای خود فرماید

...	...
... مظفر لنگ است	...

از معشوق رنجیده گوید

... باید گشت	... باید گشت
...	... باید گشت

راجع به طوفان نام قهوه چی گوید

... طوفان ...	... است
... مظفر ...	... طوفان است

... باغ دل ...
...
...
...
... دل مظفر ...
تذکره شعرای ...

بواسطه مسافر تهای مکرره از جهه خان و شیراز گفته است

یک چند شیرازی ز آگاهان باشی | یک چند مرا سرو اصفاهان باشی

القصه میان اصفهان و شیراز | ما سوره و شیشه جولاهان باشی

گویند کسی به وی گفت چرا بجای شیراز کاشان نگفته گفت ما سوره گاه غلط میکند و حق

این جواب از صورت بهتر است

در تذکره میرزا بادی وفات اسکندر مختلطی سرح حسن دار حیدر

سید مظفر از شعرای محمود هیئه دار است که بیت ذیل را نام وی آورده

تو تو هر که خورد شاد و دل الم باشد | سگ تو هر که شود آخر حرم باشد

و این بیت در صفحه‌ای بنام بیرجعبت الدین گرویده + ... خنگ جعبه بیارد

معزی - (معزالدین محمد خطاط) معروف به میر معز کاشانی معزی است که از معاصرین و دوستان تقی الدین کاشانی مولف تذکره خلاصة الاشعار است و وصف خود در شرح حال او را چنین نوشته است (معزالدین محمد اصلح الدما نه که ذات شیخ مقام ... و مجالس آداب و شیم رضیه و سیر ستیه آراسته است و سفر لطیفش بزلال قوائم و تربیت و مقام تکلم و حسن ادب پیراسته حسن خطش چون خط ... ارباب حسن و ملاحت رقم نسخ بر خطوط خوشنویسان عالم کشیده و لطف طبعش در نظم غزل بجائی رسیده که تر لیوت شعر نه را شوکت گوهر اشده. نظیر نثرش چون نثر خاص بیک جیاده و نظم اکسیر تا ثیر ... غیاث را معیار ، کلکه شکین سکش گلدسته بند نسنه و سفرش و خامه ... سفید شدن سبنل و ریاحین ... و الحق بی شایبه اغراق میتوان گفت که در وادی خوشنویسی رقم خط حسن سوکت دست بر دوره اطلاعات الاین است و در خفای خفیات و فنون ... حکمت مستحق ترجمه ناستناسی اگرچه این معانی نزد آگاهی و اوراقی ظهور تمام دارد و احتیاج بیان نیست که هم در زبانه برست تفصیل خصوصیات آن را بر هیچ بیان نگارد و اما قوت طبیعت و قدرت قابلیتش بمرتبه‌ایست که خاطر فیض تاثیرش در هر صنعتی و هر پیشه از خلق که میل نماید و میل ... در تصنیف آن صنعت را بالجانب مت می آورد که استادان آن فن در سی سال چنان نمانده و عجب این شیوه خط خود را ... فوق تو اخذ کرده دخیره جمیع خطوط ساحر است الحق بر ... صنایع قادر اما از جمله بیل طبیعت بخط نسخ و تعلیق بیشتر توجه می نماید مورد آن وادی

از حبد استادان است که تذکره این فن در شرقیش مدرس تن مع در بیع سکونت درجه دارد که نزدیک بران مشهور خیست چنانچه قطعه‌های پر زیب و تزیینش بموضه رسیده که سلاطین صاحب تمکین آفاقی جهد جانم رسوالان میان المومنین کاشانی فرستند و مرقعات سحر آیاتش بی طلبیده و سایر اوقات مطالعت و محکی خطش مجانی رسیده که خوابیت کتابیش با انتظار بیش از حد مع خیار و بیار خریداری می نماید و خط بمرتبه رسیده که دیده ناظر ان از دیدن آن سیری ندارد امید که حق سبحانه و تعالی چشمه این فیض را از آلایش شرور مصون و مامون دارد بحق محمد و آله تا ورد زمانی این احوال گاهی شعر کمتر میل می نماید و از معنی ذهن نقاد و فکر وقاد جواهر آبدار از ظلام اعداد و اخراج بحر اسرار ساحل و حواشی سفینه ظهور منتشر نکرده اند و این چند بیت که در این اوراق ثبت شده از آن جمله است انتهی

ابیاتیکه از وی نقل نموده (۷۱) شعر است که من بنده چند بیت آنرا درج خواهم کرد و اما مرحوم میرزا آبادی نوشته است که معزالدین بهند مسافرت نموده و در همانجا فوت شد لکن مولانا تقی که از تذکره مرقومه فوق تاریخ در فوت وی ننموده با این موضوع اشاره ننموده و یکی از آن قرایح این است :

ای فلک ای فی و فای جگر جوای سگل	کار احباب ما حرم زیبه احباب کو
بیرون شد مشهور معزالدین محمد انکه بود	در جهانگیری خطی میرعالمتاب کو
... زبان کز حسن خط	... آرام سکر دا ز دل احباب کو
او جوانی سیت صبری نماییم	در حضر را اسباب ساکت صبر را اسباب کو
... کاهی بر تن گرد دی شکسی خویش	ترک بی تابی کنم اما دلم را تاب کو
چشم آن دارم کزین بیم آیم که تو خوب	چشم گریان ترا و دل و در مقتم او خواب کو
چون ازین محزون خیال گرای بخت شکفاد	این صدا در جمع دیگران گوهر سیراب کو

تفقد کتاب چون او بود تاریخ بر حق جوی ۹۹۰ کاتب الالواح کم قدوة الکتاب کو

و نیز مولف عرفات در ذیل نام معزی گوید از متاخرین بوده ولی معلوم حقیقت که میر معزالدین محمد خطاط است یا دیگری لکن ابیاتی که از وی آورده اشعار معزالدین که در تذکره خلاصة الاشعار ضبط شده و بنابراین و باید تحقیقت نمیر معزی دیگری و کاشانی

نمیده است که دعوی میتوان نمود است که گیر قطعه یا یک سطر از خط این مرد حتی نزد من هست و آنچه که بنده موفق بدیدن گشته کتیبه است ... که از وی موجود سنگ قبری است در مقبره ... کاشانی که سنگی مزار احمد نام متوفی سال ۹۲۲ بوده سنگ مزبور از احجار سیاه رنگ و باصطلاح شرقی است و تمام قد که همه عبارت منقوره بر سطح و جوانب آن بخط معزالدین محمد است اشعاریکه روی سنگ نوشته بخط نسخ تعلیق و عبارات که بر لعه جوانب از جهه نوشته با خط نسخ است که واقعا حسن خط آن چشم را خیره میکند و این سنگ قبر چنانچه سال قبل از تاریخ تذکره تقی الدین تهیه شده و معلوم است که معزالدین سال که تقی الدین او را وصف و بیان نموده باید و سابقه خط او بسیار سیوه بوده است رقم خط او بر روی سنگ قبر معزالدین محمد است

اشعار و است

ندانم چه بد کردم که با من دل دگر کردی	چه دیدی که من آزرده دل تیغ نظر کردی
ندانم چه واقع شد که هر چند از من مسکین	تنزل بیشتر دیدی تغافل بیشتر کردی
ندانم که چه گویانه چه گفتند از زبان من	که از لب هرچه پرسیدم حکایت مختصر کردی
ندانم چه خشم آمد که چون از آب رویت آن هر جا	سیاحت گونه تو از جانب دیگر گذر کردی
دو رنگی پیشه کردی با معزی الگی رعنا	بیک دم چون آن گرجانی رخ بی رنگ و زر کردی

در تاریخ فوت سید احمد مشهدی و محمد حسین تبریزی خطاطان معروف

فرید خطه خط سید احمد مشهد	که دست قدرتش از روی خط گشود نقاب
وحید دهر محمد حسین تبریزی	که از سحاب قلم می فشاند در خوشاب
ز نسخه قلم شکبار این هر دو	چو شد صحایف آفاق جمله زینت یاب
زمانه‌ای که بود عامل دفاتر عمر	رسید حکم ز دیوان اجل بر ستای
قلم کشید بر اوراق عمر این هر دو	بیاض زندگی هر دو را نمود خراب
معزی از پی تاریخ شد بفکر شبی	درون خیال چه خوش رود و دید بخواب

که این دو کاتب قدرت نوشته تاریخ ۹۸۹ نوشت کاتب تقدیر قبله الکتاب

و له

لعل تو که رنگ می بیغش دارد	چون چشم تو ام مدام سرخوشی دارد

آن زلف که دشت گشته بر عارض تو	هر دل مشتاق بر آتش دارد
ای صبر ز تو تاز تاکی خواهد بود	وز سینه نیاز تاکی خواهد بود
آن چیز بر شمع ... خواهم سوخت	این سوز و گداز تاکی خواهد بود

= تذکره خلاصة الاشعار - عرفات - دو نسخه تمنا - تذکره میرزا بادی =

معصوم - اسمش حاج مهذب الدین و از شعرای خوب و معروف زمان خود بوده است ...

... کو شرح حال در ... غالب ارباب تذکره او را هرزه گرد و لاابالی و بد اخلاق معرفی کرده اند و حال آنکه از تمام مدایحات بر اینجا بنده رسیده معلوم است آنکه شاد ائله علاوه انکه بر وفق در ... حدت مزاج فوق العاده داشته و بسیار زود رنج و باصطلاح این زمان احساساتی بوده و همین صفات باعث شده است که از هر کس از معاصرین خود تملق نماید و منت کسی را قبول نکند و اینکه هم خواهیم دید با ولی نعمتان خود نیز ساخته و با اسطه حسن اخلاق کینجی و خا بوده است از خوبه مرکبی زبان خود را مه و خود را اعطا بد نام ساخته ابیات ذیل موید این معنی است که خود گفته :

آنم که از زبانم دلها شکسته باشد	از زخم تیغ هجوم یک شهر خسته باشد
آنم که در مجالس چون نام من برآید	سر رشته‌های صحبت از هم گسسته باشد
مگشای لب بجنبم سر میده هم زبان را	مگذار تا زبانم الیشوخ بسته باشد
خواهم که این عمل را ز آن عمل ...	وقتی که مدتی هم اینها نشسته باشد

هم در این معنی

کی آتش سوز تو نشیمن نکند	حقی باین کسی به از من نکند
در حقه خود از لب خود نیا مقصود	کاری کردی که هیچ دشمن نکند

در هر حال با آنکه تقی الدین کاشانی در تذکره خود برسطه اه ورقی که از وی داشته و کفرها از او بتجربه دیده است او مولانا تقی را هجو نموده از معصوم تکوهش کرده با این حال منتزعی شرح حالیکه از وی نوشته شده حاکی است تقی الدین است که این بنده برای اخراز از اطناب عبارت تا آنجا آنرا نوکار گشته و مطالب آنرا درج می نمایم (یارب الهمم محضاحبی محرم بود به حلاوت گفتار ... واقع شعرا مشهور و در نظم غزل و نسخ سخن سنجی تمام بوده است و در فن

بیک نهان خداتی کاف وانگشتی نشان وحنابند پروانه بزخرت مهل چت مدانم

مخاخوت میکرد . و سابقا شغل خوده فروشی مشغول وعصر بعهده خطاطت با ارباب علم و کتاب

فروشی پیشه کرد . در آن اثنا امیر صدرالدین محمد واعظ از شیراز بکاشان آمد چون مقصود را

مردی مستعد دید کتب داری و کتابت خود را بوی تحویل کرد و حساب مال

جنس کار مشغول و میارقی تعلق وطبع کرده و هم تکفل برادر خود ... و در صحبت امیر صدرالدین

بزیارت عتبات رفت و بعد از مراجعت از خدمت وی کناره گرفت و در کاشان سکونت

شد و در سایه تربیت امیر حیدر معمائی قرار گرفت جهت برکسب علوم گماشت و در فن

معرکاری مناخت اندا در سنه ۹۷۶ بعد از وصول خبر وفات امیر صدرالدین بشیراز رفت

و در خدمت امیر غیاث الدین منصور فرزند وی و رآمد و بعد از او بزیارت بیت الله رفت

و در مراجعت از حلب بواسطه بعضی امور که ذکر آن مناسب نیست اندو عن رفت بوادسته

وطن خود بازگشت و تا آخر عمر طریق ساقی از عیش و طرب و باده گساری و هم نشینی با

جوانان ساده روی بازنشست لیکن پس از مراجعت از مکه شاعری را هم اجتناب کرده

ترک نمود . حاجی که خود را از تمام شعرای زمان برتر و بهتر میدانست و با اهاجی را تکفیر کرده

و هجاها مثالت وی و مولانا حلمی در کاشان شهرت دارد و وقتی که مولانا محتشم قصیده شاه طاهر

دکنی را جواب گفت مقصود در جواب نقیضه و در هجو مولانا سرود و با نام القا کرده

مجموع تمام در تنقید اشعار مولانا سعی کرده و سپس مترجه شده پس از چندی یکی از اهل

شهر شنید که بادی اش تمام و بیست و گاه باد سر یک ... گفته اند اما ...

با ده تعلیم خرف شده که مقصود بیست با خیر زحمی چند براو زده و بوالو آن جراحات وفات

یافت . و و زیر نزاده اعظم میرزا عبدالله خالم بزد حجه سمس مقصود قاتل بدست نیامد و کسی از

حقیقت واقعه اطلاعی نیافت الا آنکه برخی از حضور و در آن مرحم با قصد که میدهان ...

گفته بود و ابیات ذیل از آن غزل است :

دل پرخون زبیداد تو دارم	خیال مرهم از یاد تو دارم
نگردی یار دانم بی دل شد	که این زاغه در ... امداد تو دارم
ستم ... ز نیرنگ وی	که فریاد ... آباد تو دارم
اگر دارم چه سرو روان ...	بیادش سرو آزاد تو دارم

حسینی - (خواجه حسینا) از شعرای ... نام در ترجمه

در رساله ... از تذکار شعرا دیده شد - میرتقی ...

تذکره حقوق صبا الدنی ... در ترجمه احوال میرزا ابوطالب کمی

... شرح ... ابیات ... و هروی ...

در ... تواردی داشت برای او مرثیه ... تاریخ

سروده و از جمله خواجه حسینا ... حسینی گفت

... میرزا ابوطالب جو رفت

بیزار ... از ... سخت

گفت ... از ... حشو ...

... خوش ... رخت

خواست گریان ... آزرده ...

از خرد تاریخ آن ... رشت

سروده الا ... و چه

... نزار او ...

۹۸۱

معلوم ... که از تاریخ اخراج ... حسینی ...

... بیرون ... رفت

داخل ... خواجه حسینی از شعرای خوب ... است ...

در تذکره خلاصة الاشعار ... گویند ...

ترجمه ... خواجه حسینی ... گردید

حقوق صبا الافکار

وگویم تم ... هم چو مقصود	برخ چشم ... تو رفتم

انتخاب دیوان غزل وقصیده در میان یاران مشهور است وکمال فصاحت و بلاغت آن

منظومات بر اساتید و اواه ... و ... حیدر معمائی تاریخ فوتش را چنین فرموده :

مقصود که بود شاعر دلکش طبع	خوش طبع و نکوی سخن ... طبع
ناگاه ز دهر رفت وا زیار نهفت	۹۸۷ یاری طلبی تاریخ دم زد خوش طبع

از او ست :

ای مقصود شنا ... در وادی حرمان ها	مقصود ترک بادی از تلی بیابان ها
...	... کو سراحت بر باد شد ایمان ها
هجر از تو وصل از تو معشوق تو عاشق تو	هم دردی و هم درمان هم دارد و درمان
غارتگر ایمانم ترکان قبا پوشند	... دارم ... رخ برده ... دامان ها
از ... ساله ... مدید	لیکن ... درحین ... ناحیت
اهل دلی کیاست که جای ...	اهل دلی اگرچه ... کاره
مقصود ... از ... و ...	... باده ... تره ... خمار
... که ز مقصود ...	... باشد به ...
رفتم ز ... این ...	اما ... این ...

و له - رباعیه

دارم چشمی که تا ... دید از او	دارم دلی که تا ... دید از او
این شوره زمین که نام او دل کردم	... سال ... دید از او

= تذکره خلاصة الاشعار - آتشکده - هفت اقلیم - عرفات =

مقصود - (مقیمای مقصود) از شعرای مجموعه لطائف الخیال است که دیوا

ظاهراً زاده خلیل شاعر کاشی شرف ۱۰۸۱ معروف بوده ، از او است :

...	...
هلاک خانه ... شوم ...	... که ... بیابان ...

= لطائف الخیال =

ملکی - ناشی میرزا محمد فاخر و از شعرای ... است ... نام وی فقط

جنید کلمی ... صفحه ۲۴۷

... هندوستانی ... هندی ... کرده ... شرح ...

... از ... اعلای ...

... شاه ... نواب علیرالوکالة ؟ ... کلیمی

... (...) ...

۱۱۳۸

... میرزا ... - ...

... ۱۲۱۹ ...) ...

... تخمین ... ده هزار

بیت است - انتها

... هندی ...

... ۱۳۳۱ ...

... او ... نوشته است

وازوست ... داراب ... بیرون ...

خاکم ... بیرون ...

آن ... زشوق ...

در ... ولب ... بیرون ...

... ۹۸۷ ...

در تذکره دلگشا به مثنب رسیده که نوشته است از شعرای کاشان است و احوالش نمیدانستان رفته و حقیقتاً در شاهجهان آباد توقف یافته والحال در کلکته هو متمولی است و صاحب دیوان میباشد انتهی (تاریخ تألیف تذکره مزبور ۱۲۳۷ است)

هم با مشتری کرده و هم مهرش خانه	افزون که از بیت جنون آن غم ته واین هم
ای باد صبا بر در گلزار بیایی	از مرغ گرفتار به مرغان چمن گو
معنی که اگر میگذری سوی من ادرم	حالی تو نه بر عهد تو بر آن اهل دلی گو
پروانه شدم شیفته تازه جوانی	از من خبر تازه بیاران کهن گو

= تذکره دلگشا =

ملهم - از شعرای معهود لله بی خیال است در فهرست مجموعه نام وی را میرزا معصوم آورده و ابیاتی از او ثبت نموده از آن جمله است :

آب تاب لعل بیگونش هم تو حسنی	کار روغن میکنند رنگ تابش یاقوت آب
رفت و جمع من تاریک تر کردی زشام	تیرگی بر چهره مردم ز شبگیر تو ماند

ملهم - به ضمیر معیر مراجعه شود = لطائف الخیال =

ملا حاجی - از دانشمندان اوایل عصر صفوی است و از طبیعت خوشنویسی آن دوره دعای نیمه خوف تحفه نوشته است خطی آنجا ر حوزه موسوم به شکسته متعه که در دوره کاغذ که هستارند از این رستاره از آنکه رنگ سیاه باشد و چون در بالای هم گذارند صورت خطی زیبا ظاهر گردد لکن این ابداع مورد ذوق شیوع نیافته و در دوره ملوک قدرت عجمی و به جهت نحوه تحویل بوقت منجز ممکن هم است منظوم می ساخته و در فنون عروض و معما رسایل و تصنیفاتی داشته که منحصر مورد حفظ و تعلیم و تدریس بوده است و جای تعجب است که مؤلف تحفه از خیال شاعری که قول خود اشان سخن القول داشته با آن همه آثار فقط یک شعر در تذکره خود آورده اگرچه منظور بنده نظم هزار بیت مدینه از محالات است ، از اوست :

ای از رخ تو سوره یوسف کتابی	زلف اقلم زآیه و حدیث روایی

= تحفه سامی =

ملا رضا - مؤلف آتشکده و پیامبر و معاصرین خود نوشته و فرماید (آغا تقی ای

بیت

بقیه ملکی - مؤلف حدیقه ... [illegible] پنجاه و نه است و عارض فطرتی است که ... [illegible] ... همیشه ... [illegible] ... در قرن نهم ... [illegible] ... ۱۳۳۱ که ... [illegible] ... حدیقه الشعرا

ملهم - ... [illegible]

[illegible]

که طرش رسید ملتی شد موزون است اما شعر می گوید :

از کوه محنت دوری گر بینی	غیر گناهی که دارم خواه ندارم

البته حضرت آذر از راه مرحمت اسم ایشان را جزو شعرای معاصر خود و در عداد صباحی بیدگلی و ۹۰ شاعر تیم آورده اند و گرنه این قبیل موزونان در هر زمانی بسیارند و لفظ شاعر برآنها اطلاق میشود و نه تمام آنها را ضبط می کنند که در هر حال چنانکه حضرت مرحوم ملا رضا را بجای یک نفر شاعر الجناب آورده اند بنده نیز اصفهانی صاحب تحویل خوانند عذری دارم -

ملا میر علی - بنا بقول مرحوم نصرآبادی مردی درست و صحیح الیابات بوده و انچه میخواسته فی ملاحظه بگفته است چنانچه وقتی از انکه شاه عباس صفی میرزا فرزند خود را کشت و درسا فرق تکاشان رسیده ملا میرعلی برخورده ملا جلو شاه را گرفته گفت چرا پادشاه زاده ما را کشتی تو بهتر از خودرا نخواهی دید و این بیت را که صحیح ماننا تاریخ است فی البداهه گفته :

هرکه فرزند گوشه خود را بکشد	ثانی حارث بن جهم بود تاریخ شد

لکن تاریخ مزبور با انچه که ضبط شده غلط است شعر دیگر هم از وی درست نیست ومنظوم مصرع حرم حینی بیچ نه نی حارث بجز بنویت بگو ۱۰۲۲ تذکره نصرآبادی =

منصور (شیخ منصور) مؤلف عرفات گوید برادرزاده منصور ملاح کاشی است مقیما در هند بوده و در برادرش حقا در ساقی در هند دیدیم که در دنیا قوت قدرت ... [illegible] از جیدو هزل یادگار گذاشته -

و بنده معتقدم تخلص وی منصوری بوده که مناسب نام خود این تخلص را انتخاب کرده و در دیوان مولانا تسلیم نیز ماده تاریخی راجع به منصوری شاعر موجود است که فرماید

ناگاه سمند جان بر سوق مقیم -	منصوری شاعر تاخت و ز دهر ساقی شد
این طرفه که نام او منصوری ساقی بود	تاریخ وفاتش نیز منصوری ساقی شد

و بعد حالی از اشعار و خط ابیات ذیل در تذکره عرفات ضبط شده است :

در منقبت شیخ محمد خاتون گوید

خاتون بچه که کیاستش بر فلک کذا	گر هیچ نبود تن شباش بر فلک

ملهم : نامش در هیچیک از تذکره شعرا نیامده و هم از زندگی وی معلوم نیست واطلاق که راقم سطور را از وی یافته بر حسب تصادف آن است که بدین نسخه خطی از تذکره میخانه ... قرنی پنجم آقا میرزا علی اصغر به ابی ملاحظه شد که یکی از صاحبان این نسخه موسوم به معصوم که مرثیت او نیز معلوم نیست در چند صفحه کاغذ که به تذکره موصوف افزوده ترجمه مختصری از ملهم نوشته و اسم او را میر عبدالباری موفق کرده و گر میر چون این تذکره مخصوص شعرای است که ساقی نامه گفته اند ملهم ساقی نامه ملهم را که استاد و هم ردیفی ... جداگانه افزوده و بعد گوید ملهم در سن ۱۸ سالگی از کاشان خارج و در طلب از ایلات ! بخدمت سیدی بزرگ ... و میر مسعود و مدت از محضر آن بزرگوار استفاده کرده ... و ... نسخه ... [illegible] ... و در اواخر عمر به ملهم تغییر داده ... و اشعار او قریب ۱۴ هزار بیت است - انتهی نام پدر و عمر زندگی شاعر و مترجم احوال او معلوم نیست ولی از سبک تحریر و کاغذ که بر نسخه میخانه افزوده پیداست که این نسخه املاءً متعلق به دویست سال قبل است - ... قطعه ساقی نامه ... از او آورده که مطلع و چند بیت بعد از مطلع هر یک از ساقی نامه های من باب نمونه بدین تذکره ملحق میشود

الهی مستان شوریده حال	بآن می که هرگز ندارد زوال
بنوشی که دارد می بی سبو	بنیقی که محض است در حرف هو
بشوری که دارد دل ابنیا	بعشقی که جام گیتی نما

از ساقی نامه سوم

خدایا برانی که معرفت گزید	بچشمی که انوار نور تو دید

بقیه در صفحه بعد

دانی که چرا مادرش میخواند	او را پدری هست که نامش بچر ند

در ذم حاجی مشاعی گوید که

شاگرد ملا مینی شیرازی بوده

دانی که چرا میکده و مخزن کتب است	خرطوم حبیث و ناودان و دستمالی
این کرد ششم مشهور کلاهی دارد	از کون که کاری ملا مینی است

= تذکره عرفات =

منجم - اسمش خلیل و مؤلف تحفه ترجمه او چنین نوشته (مولانا خلیل منجم از ولایت کاشان است و در نجوم و طب و دیگر علوم صاحب وقوف در شعر هم منشئ این مطلع از اوست - ماند ذوق از عمر در جان ما را که چرا ما نام عشق آنجوان ما را در وقتی که میرزا شاه حسین متولی شهید میر غیاث الدین منصور را نابود کرده در وقتی که امیر جلال الدین صدور ... بار دوم طبیبه مقدم او را با خواند و اگرم هم نفی میشود میر مذکور بنابر اسبابی که شرحش طولی دارد دانی معتقد و مراجعت کرده مولانای مذکور این رباعی را در سلک نظم کشید :

ای میر بالقاب مقید رفتی کذا	ناخوانده ترا خلیفه جد رفتی
تعظیم تو آخر نه چو اول کردند	افسوس که نیک آمدی و بد رفتی

= تحفه سامی - روز روشن =

میر محسن - نام وی در هیچیک از تذکره شعرا دیده نشد در جنگ خطی که در عصر صفویه نوشته شده دو قصیده او که در مدح شاه او یا علی علیه السلام سروده درج شده که این بنده از مشاهد نمودم ابیاتی چند در این سفینه درج می نمایم و بعید نیست که همان محسن کاشی باشد که ترجمه او قبل از مولانا محتشم در همین دفتر نوشته شد

دلا گرت نبود بر تقاضای ... تحقیق	کجا رسد که کنی دعوی رضا و توکل
چه حسن و شکو و خضاب هنوز ناشده حاصل	باولیای خدا ... راه توسل
دهان ملول اهل باز مانده ایم که کیم	حی کیم سرانجام کار خویش تامل
... ساده حرف عشق ...	... حرف ... و دیده ...
کسی ...	...

بقیه اشعار ملهم

به پیری که رند خرابات شد	بر رندی که مست از مناجات شد
بخاری که با گل بود هم نشین	به حسنی که بیدل شد از روی خویش
بآن می که دل ز و مصفا شود	بچشم ار کند کور بینا شود
به دل که مکنی اخذ آمر آب	به گوهر که حلقه ...

از ساقی نامه سوم

بیا ساقی بیا قیا می بده	تا ... بکش می بیاری بده
بنی العیش ساق اور کاس راح	اور کاس راح حللت الفلاح (۱)
که دنیا وفائی ندارد بسی	نیاسوده در وی ... کسی

(۱) کذا فی الاصل

... [illegible] ...

سید ... - مؤلف عرفات گوید ... [illegible]

خط تو گرد رخت بود ... شب

قد تو سرو سوار ... تر ... شد

نرو ... ملیل

بیت

نگاه حقت شاد خود وکیل شده ...	حی که حمد آنجا خو باشد واو کیل
شود نبقدر ... شاه ... کاشی ...	گرانی ... ز حرمه آملی

از قصیده دیگر

خدا بام صالی تو دولت ما	هوای جمل تو دارد ... خدا بیرون
مرو شاه ره ... که چنین شکایت	نیاز ... ز ... و دعا ...
کسی گفت نگل شیخ آمد دله بلبل	بگوش او وگرانی قصه را صبا ...
ز چرخ میگذرد ... خلعت ما	که ... ساخته ...
دوای ... فدم ... خون ...	کسی که دو ... دوا ... ساخته

= جنگ خطی قدیمی =

میر محمد باقی - تخلص وی معلوم نیست و از ارباب تذکره فقط مرحوم نصرآبادی ترجمه مختصری از وی نوشته که گوید (از سادات نجیب عبدالوهابی کاشان است در وقایع مذکور نایب اشتیار دارند چنانچه اخلاک و ... ایشان بسیار است و خطش آنرا منه ظرایش مناسب یک رنگ و بیت تنزل ایشان از یادان اهل خلل است) و خود در مجموعه لطائف نیز ابیاتی از وی ثبت شده - ؛

~~... [illegible] ...~~

~~... [illegible] ...~~ ، از اوست :

بیاده داد آتش عشق آشیان ما	پروانه دل گرفت زشعله نشان ما
از خیر آه ما دل افلاک گشت چاک	اعدا چه غم ... زشیفت کمان ما
... تو ... آفتاب سفید	... سفید
... ز دل ...	... سفید

= تذکره نصرآبادی ، - لطائف الخیال =

میر محمد تقی مروارید - تخلص وی معلوم نیست خط ... ملکی را با استادی می نوشته و مردی بسیار فهیم و مستعد بوده چنانکه مؤلف هفت اقلیم گوید (جوانی بود که مثل چیز ... استعداد از ... شنیده ...) و او را خوش ... رفته و بقیه عمر را ... بوده و ... از او ... است ، از اوست :

میر محمد حسین :

[illegible]

مستمند - مؤلف ... الشعراء او را میر ... [illegible] ... شاعر ... ۱۲۴۶ ... [illegible]

هرجا سوزی هست آشنای دل ماست | هرجا دردی هست اشنای دل ماست
آن شعله که برق خرمن مجنون بود | جاروبکش درسرای دل ماست
اشکم که گل باغ دل محزون منست | آهم که از و سپهر ادل خون منست
داغیست که در فرق مجنون [illegible] | برقیست که خانه سوز صد مجنون است

= تذکره عرفات ، هفت اقلیم ، صبح گلشن =

میرمسعود — نام وی خط در تذکره خلاصة الاشعار تقی الدین کاشی میر مسعود آورده ... ازسادات طباطبائی شهرماست ... با مختصر شاعرها ... از بیست سال پیش ... روشنائی ... مشتبهات ... و ... چنین گفت :

میرمسعود چه شاخ عمرش | ناگاهان سیل فنا کند از بیخ
گفت جلیم چه سال فوتش ۹۷۵ | سیدشاه کاشی تاریخ

از اوست :

هنداز غمزه خونریز تابان کی مسعود | خوشا بودم نشستی روزی آسان نیست
دل از خنجر مگر اوچه قسمتم | که نتوان گوشت از ناخن جدا کرد
چه خوشتر روز خود سفید خوار خادم | تمام شوم و دربزم وصل یار خادم
شراب شوق قدم حسب خواهی خوردم | سلام است می شوم و خمار خادم
منیرآن خنجر جوهر ... | بروف آسمانم ...

= تذکره خلاصة الاشعار =

بنده بیرمسعود

میرزاشرف ... سید باقر کاشانی متخلص معروف به مهدوی ... آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه (عدد ۱۲۷۴)
تولد ۱۲۹۲ ... و درک ... باکلک ... درگذشت ... در ... مطلعی ... الصدق ... روضة المعارف

آقا محمد کاظم — متخلص به ... فرزند ... بوده ... تولد ۱۲۰۵ ... ۱۲۷۳ وفات یافته ...

۱ - ارجوزه دراصول فقه ۲ - ارجوزه ...
۳ - ارجوزه ... ۴ - ارجوزه ...
۵ - ارجوزه درنجوم ۶ - ارجوزه ...
۷ - ... ۱۲۶۰ ...
۸ - ... ۹ - ... ۱۴ ...
۱۰ - ... ۱۱ ...
۱۱ - ... ۱۴ ...
۱۲ - ... ۱۴ ...

میرمحصوم — برادر میر محمد هاشم منجم ... تذکره ... وی درفضل ... نوشته شد ... داشت ... تذکره ... از اوست :

ساوادی قدرجم دانم آری گفتند | قدر دو ... شد گوهر گوهری
آنهای ... توحید ... بیم | دست ... حم ... پریشانی چند
هیچ کس ... چشم خویش چون نمی دوخت | ... که ... هم چو من بیند مرا
ازین عجایب که ... دست و ... | ... در ...
نام ... | مرغ روح ... جواب ... دلدار بود
ایدگفتی ... دل خود میخواهی | ... اگر ... نباشد شاهی
ایدهمراه ... | ... ترا ... آید

روزبرکلی = تذکره ... ، آتشکده ، عرفات ، بیاض تدایی =

حرفُ النون

ناصرالدین — مؤلف هفت اقلیم ... ناصرالدین نوشته ... اشعار ... وفات ... وی از ... کاشانی ... از اوست :

ای چهره تو ... | ... آیات ساعتی
ناصرالدین ... مجمع الفصحا ... اوراق ... نوشته ...
... | ...
زمان ... | ... چگونه ...

ترک ... ۱۰۵۲ ...
... (سفم ...) ۱۰۵۲
... :
دلی ...
...

۱۴ - ... الهداة ... ۱۲
۱۵ - ... ۱۴ ...
۱۶ - ... ۱۴ ...
...
۱۶ - ... ۱۴ ...
۱۷ - ... ۱۴ ...
۱۸ - ... ۱۴ ...
۱۹ - ... ۱۴ ...
۲۰ - ... ۱۴ ...
۲۱ - ... ۱۴ ... ۲۱۰۰ بیت

دو چیز هست که ... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

= هفت اقلیم ، عرفات ، مجمع الفصحا =

ناطق — ... مؤلف ...

ناجی — ... از اوست ...

نامی — ... (۴۹۰) ...

= عرفات ، صبح گلشن =

نجم الدین ابی بکر راوندی — محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن حسین ... مکنی ... از علمای حنفی ... تاریخ ... موسوم به راحة الصدور و آیة السرور ... سال ۵۹۹ تألیف ... ۱۹۲۱ ... سلجوقیان ...

* نامی میرزا محمدحسن ... کاشانی ...

صبح ... ساخته ... (۴۲۲) بیت ... تاریخ ...
... سال ۵۷۷ ... سلیمان شاه بن ... ارسلان ... راحة الصدور ...
... :

در مدح غیاث الدین سلجوقی گوید

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

(حدود ۱۲۷۴)

نامی — نامش سید ...
...
... ۵۸ بیت ...
آن ... است

... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...
... | ...

سر زدن حسنت از لب مصاف کرم | سینه فردوس اعلی ترا خوان یافته
تند قدم چرخ ختم منزل خود ساخته | حسنت جو حسنت کشور زیر فرمان یافته
جود شه احیا در سخا عادل داد | سک چلق و سرور [illegible] انسان یافته
حسنت اندام او نسیم خلق تو فصل بهار | خاک مرده حرز مانی جان ریحان یافته
در حق خسرو کلام زبیم دست زانک حسنت | گاه تیغش خاک و در راه رو کیوان یافته
دست تو گاه سخا از ابر تیرآمده | بحر از جود گشت لولو و مرجان یافته
آنکه دل بر بکدم تا در [illegible] حسنت | از کف زرخیز تو سرمایه کان یافته

از ترکیب بند مرثیه که در مرگ علاء الدوله خوارشاه (عمرالدین) کمکم طغرل
ابن ارسلان کشته شده است گفته

آه این چه محنت است که ناخوردنی فتاد | آه این چه واقعه است که ناگهانی فتاد
این دیده خونی است که از دیده خون بریخت | وین فتنه از چه [illegible] جوانی فتاد
خورشید تیره گشت حشر محنتی پدید | سنبل دودی گشت و چنین ناتوانی فتاد
بر جان عیسی است کرده کرامات کرد | در دل هم از نهی است که چنین [illegible]
ماند حیث این ز آوازه است | کز دین خوارشه شاه زمانی فتاد
ای دیده خون گری که شه گردون جاه | آخر و درزمان شد و شاه زمین تماند

= (تاریخ راحة الصدور)

نجم الدین - (شیخ نجم الدین) از شعرای معهود لطایف الخیال است و در نسخه‌ی که
منطق رجی رسیده نام وی در فهرست آمده درج و شناخته نشد و فقط [illegible] درج شده
= لطایف الخیال =

نجومی - نامش ملاغیاث و صرف [illegible] تذکره زجید و چنین نوشته (ملاغیاث نجومی و وقت و
ساعت ساعی قدرت بسیار داشته چنانچه وقت ساعی در کاشان ساخته طبع نظمی هم
داشته چنانچه مکان که از قدمای کاشان است و مناسب کرامت سطحی داشته است
این قطعه را گفته (سقوط [illegible] داوری است که [illegible] او در حرف دال نوشته شده)

طرفه قوسند مردم آبان | که جز مغتوب است در هشان
آنقدر حقی بر نعاز شهر | که بمال است که بگیرد نعمانی

خالی شواز وجود فانی خویش | که عجیب معذب است در جهان

چون خربزه آبان به مرده شود و آن‌ها که کاشان جنت خوش تنها می آورند و خاکره به او کرده
کاتب بیمه در آن باب گفته است :

خربزه آوردنی آن شیر که از کاشان برند | صدق جنس آورد که اینجا هر چه آورد آن برند
= تذکره نصرآبادی =

نجیب الدین درکانی جوشقانی - درکان از توابع جوشقان قالی است
نجیب الدین از شعرای متقدم و معاصر حکیم سنائی غزنوی متوفی ۵۲۶ بوده چه دولتشاه
سمرقندی در تذکره خود فرماید (از شعرا سید حسن غزنوی و عثمان مختاری و عمادی و حکیم
سوزنی و انوری ابیوردی و نجیب الدین درکانی معاصر شیخ بوده‌اند) تا اینجا راقم سطور
از نجیب شعر و آثاری از وی بدست نیاورده = تذکره دولتشاه =

نجیب - (نورای نجیب) نامش نورالدین بن خواجه محمدحسن کاشی است که
به نورای نجیب معروف بوده و در اصفهان شغل بزازی اشتغال داشته مرحوم نصرآبادی
نوشته است (اگرچه حرفت نورا در حواشی سخن و ابتدای نشو و نما است اما عندلیب طبعش
چندی پرواز نکرده پرواز و با طوطیان هم آواز است و در سال قبل (مقصود حدود ۱۰۸۱ است)
از کاشان با جمعی آمده و در خوان شعر مرحوم خلیفه کاشان به بزازی مشغول بود اما
شوق طبعش می گذشت که در آن امر پابرجا باشد)

وقت دونی [illegible] نوشته است مناسب وقتی با میرزا ابراهیم مستوفی میرزا شاه سلطان حسین
صفوی بار یافت و نجیب ملک الشعرا لقب گرفت و چنانکه حضرت استادی اقبال آشتیانی
نیکی از آثار خود مرقوم فرموده‌اند یکی از منشیان دربار این پادشاه بوده و در سال
۱۱۰۹ تاریخی بنام سلطان حسین شاه تالیف نموده که این نسخه در کتابخانه ملی لندن موجود است
و نظر دیگر در نسخه خطی از تذکره نصرآبادی منظور رسید در سال ۱۱۲۳ وفات یافته (در
نسخه خطی نزد [illegible] تالیف خطا [illegible] شعرا آن اضافه و بعضی اطلاعات دقیق [illegible] و
حاشیه آن علاوه شده)

ملاعلی یک چرکس [illegible] نجیب بوده چون نورالدین شیرازی تخلص را داشته یک
تذکره [illegible] بحضرت نصرآبادی فرستاده و از وی خواهش میکند که اولاً نام او را جزو

* وتبول سوطانه این کلمه تذکره الجامع
لاله [illegible] جمعا و سلطنت شاه و در اواخر عمر به آن
نجیب [illegible] بوده و در اواخر بیست
مرض [illegible] ایلچی شعرا نامش نورا با [illegible]

شعرای معاصر خود در تذکره ثبت نماید ثانیاً تخلصی برای وی تعیین کند ابیات ذیل از آن منظومه است

دگر یک انکه ز اسباب شاعری با من | تخلص جدا آن نجیبم کاشانی
عطای من مجرمی در خور طبیعت من | تخلصی که شود جدا دل از ثانی
نجاتی که بود با تلاش از وی باشد | که هر جه بود و دوشنبه از زانی

سطوح [illegible] از اشعار نجیب با شهرت و شوهرت یافتن وی تخلص نجیب دیگر کیا را لطف الهی
یک [illegible] خورده و در صدد توضیح آن برآمده است +

از آثار منظوم نجیب جز غزل چیزی دیگری بنظر رسیده و چند سال قبل جز دیوانی ترکی از او
دیده‌ام و خود نیز مختصری از غزلیاتش را در جنگی موجود دارم که از آن جمله است و مخفی نماند

یا اگر خطی برآمد یار دیگر قحط نیست | گر خزان کرد این چمن گلزار دیگر قحط نیست
من که سود سیکدام هم خوش با [illegible] | موی من سایه دیوار دیگر قحط نیست
بهر یک عاشقی مانی تو خواهم سوختن | گو نباشد عشقبازی کار دیگر قحط نیست
آن پری را با زلف تا بانی آدم دام | دوخت گلچین تا دورنش تار دیگر قحط نیست
گو به جز تا رحق مرز خط حسن او | گر که کافر مسلوی زنار دیگر قحط نیست
حسن بسیار است اگر سود بهشت فروخت | گر ترا ناحل دل دلدار دیگر قحط نیست
سایه کاکل سیاه را از سر ماکم شود | گو نباشد زلف او زنار دیگر قحط نیست
گرگل از چه دگر دان ز بلبل شد جدا | یا اگر رنجید از ما یار دیگر قحط نیست
حسن تا خورشید صبح [illegible] آماده است | سیما گر ورق بود دستار دیگر قحط نیست
صد [illegible] هر طرف جوانی بر سر است | معصر اگر ورق شود بازار دیگر قحط نیست
اینقدر بر زخم بیکاری چه می پیچی نجیب | گو نباشد شعر گفتن کار دیگر قحط نیست

و له

دارم بتی ز جلوه دل شکر آب کن | وز عکس خویش آینه را بی‌نقاب کن
داغی بیست خونشد و عالم تمام سوز | آتش به شاخ گل زن و بلبل کباب کن
یک وعده نیامده را روز وصل گو | یکو سه غاره ستیز حساب کن
داغی بجرم نا شده نام وداع بر | نشسته‌ام هم میر بزمش شتاب کن
کو دیگر مزاج نازد ما عاشق عاشق‌ها زکیر | و نجیبه مبادا دیگر و با ما عتاب کن

* مؤلف ریاض الشعرا نوشته است در زمان
شاه سلطان حسین صفوی به سفر هندوستان
مشرف شد و شعرای وقت برو حسد برده او را
اهاجی را گید گفته شاید توضیح لطف علی بیک
هم از آن اهاجی باشد

اوراق صبر و طاقت عاشق بباد ده | وز یک نگاه خانه مردم خراب کن
مست از می تیغ و گوکد از نجیب خواه | خون در دل پیاله بجای شراب کن
اولاد اسنادی و ابیات آشنایی | ملاحی الشعرا - = تذکره نصرآبادی ه جنگ تدوینی =

نجات - تخلص نام وی با یک بیت در جنگ حیف تبار منظور رسید :

طلوع صبح بمزج ستاره بگردید | که با شکوه باین یک آشنا گذاشت
= جنگ حیف تبار =

ندری - ملاعبدالحی تقی الدین کاشی در خلاصة الاشعار آورده متولد کاشان است
و اجدادش از اتراک شاملو و مادرش خجسته بوده و در اواخر سلطنت سلطان محمد
صفوی از کاشان به مشهد مقدس دار صوفی رفته و قصیده در مدح حضرت رضا علیه السلام گفته
که مطلعش چنین است :

سر جای با درد و فنا در غربت صد انجم | زانکه می ترسم که بر بال ملایک پا نهم

و بعد از چندی خبر از شوق که از نظم این قصیده یافته بود و وفات شاه عباس بن بیرام
حضور سلطنت نرسیده بود قرار گرفته و شوق که شاه عباسی ترجمه قزوین و تعیین شاه
سلطنت میگردد و قانون حراره ادیده و جزوی تی آسوده و او با اعلام و سپهر مال تکامل و بیحی
کاشان مراجعت و باقی عمر را که در کاشان گاه در اصفهان و قزوین سیگذرانده)
و تا مطلعی که در فوق نوشته شد با بعضی مطالع و مفردات دیگر فقط زبان [illegible] عباسی بر
کتیبه‌های طلای سر در حرم حضرت رضا + نقش شده و یک چند کتیبه‌های نو بوده او در سال ترتیب
در رواقی که از آن جمع است نخارج و بهای اعاده به مسجد و نصب در کلی اولیه [illegible] اول است
بوده و در زیارت نموده‌ام رحمة الله علی با نیه و قائله و کاتبه | از اوست

امروز یار از بر من سرگران گذشت | برق آنگاه چون گذر از خیابان گذشت
تیر آنچنان گشاده که تا بر دل نشست | تیغ آنچنان رسانده که از استخوان گذشت

نهنشیم و یار ما بر قیافه گذاشتیم | بوسه نکوک دکوک بجر بیابان گذاشتیم
خوم تشنی بخوبی که رفتیم از دوست | حسرت بجای قدش در بیابان گذاشتیم
مانی سفریم و دیده بدنبال یار بود | در هر قدم هزار شیدا گذاشتیم
متاع وصل مگو سیه [illegible] دیار | که مشتری نه در کار من حیا عشق گرو

* مولف ریاض الشعرا از وصلت [illegible] حسین [illegible] در سال ۱۰۱۰ [illegible]

نه‌ام افتاده‌ام بسیار تنها من … صیدم تا آزموده شد از یاد من

= تذکرهٔ خلاصة الاشعار =

نرگسی – نامش ملا سعید بوده و نام او با یک بیت خط در جنگ حبیب‌نگار رسید

هردم رقیب از آمده آرد تو بیرون … خوش شوم هربیت است از تو پیرون

= جنگ حبیب‌نگار =

نشیبی – (میرنشیبی) از شعرای معاصر خیال است که نام وی در فهرست

تذکرهٔ شاه‌نامه درج شد و از او شعری نیز دیده

نظام الدین علی – از حکما و اطبای معروف زمان خود و پدر و مربی اساتید

سیم کاشانی معروف حکیم رکنا است که ترجمه وی در حرف المیم نوشته شد نام وی در جمله

از شعرا ذکر نشده و کسی او را شاعری یاد ننموده لیکن در دیوان حکیم رکنا در شرح و مدح

آن را هم نوشته‌ام منسوب به او و باز نمی از مرض ذیل از وی ضبط گردیده (هدیه رباعی که در

طومکیدیگر نوشته شده بواسطه تبرک از والد بزرگوار است) و مؤلف مجمع الملوک

حکیم مشارالیه نیز مانند فرزند خود و شاعر نیز بوده لیکن شهرتش مانند شهرت شاعری مسعود

با شد و او را شاعری نشناسند – مولانا تقی کاشی در تذکرهٔ خود در ذیل شرح حال حکیم رکنا راجع به

حکیم نظام الدین مذکور نوشته که خلاصه‌اش این است :

شخصیت مشارالیه از اطباء و حکماء مشهور و معروف است زاهد عالم و عابد متقی با اصالت خانواده معروف

و آبا و اجداد او از قدیم ملازمت حضرت طبابت سلاطین را داشته‌اند در زمان جوانی در حین

اشتغال به طبابت به مطالعه فقهیات و احادیث مشغول بوده و اوقات به طاعات و عبادات

می گذرانیده تا آنکه پس از وفات نورالدین محمد (۱) شاه طهماسب صفوی مشارالیه را با ملا

غیاث الدین علی با دستور شاهی طلب داشته منصب طبابت حرم را به غیاث الدین و طبابت

دیوانی را به نظام الدین علی مخصوص فرمود و آن جناب قریب سه سال طبیب دیوانی و همراه

موکب همایون مشغول بوده و سپس اراده زیارت بیت الله نموده اجازه یافته و حج و

اعمال حج بجا آورده مراجعت نمود و به خدمت سلطان محمد خدابنده درآمد و الحال

---

(۱) شرح حال نورالدین محمد در حرف ج در ضمن ترجمه جلال الدین محمد فرزند وی نوشته شد

ولادت... از ... اوحدی

که سال ۹۹۹ می‌باشد در دارالسلطنه قزوین اقامت دارد – انتهی

و صاحب آثار عجم شیرازی نوشته‌اند و تقی الدین به این موضوع اشاره ننموده شاید اجداد وی

اهل شیراز بوده باشند، مرحوم از نظام الدین چهار فرزند ذکور بوجود آمده اول حکیم رکنا

دوم خواجه فخرالدین، سوم خواجه قطب الدین یا حکیم قطبا، چهارم عمادالدین محمود که در

هدایت سن وفات یافته، و سال وفات حکیم نظام الدین ۱۰۰۲ می‌باشد – چون به تألیف

تذکره‌ها مسطور نیست در جنگ از اشعار ضبط شده این چند ... مقالی که ... از ...

سفینه خود درج ... :

در عشق تو آنکه در وصال است ترا … بی حاصلی و عشق وبال است ترا

در کام تو با مراد معشوق یکی است … خوش باش که عاشقی حلال است ترا

حالی که بود قابل اسرار کجاست … داخل که شود محرم اسرار کجاست

گیرم که زرخ پرده گشاید معشوق … چشمی که بود قابل دیدار کجاست

تا دست قضا خاک در میکده بیخت … تا ساقی عشق باده در ساغر ریخت

تا دست تقدیر ماند انگور فشرد … پر کرد شب ما پیاله از هم نگسیخت

دل جانب گلشنم ببوی تو کشد … گل بیند و آشنائی روی تو کشد

شب با سگ کویت چو هم آغوش شوم … من دانم و قیمت سگ کوی تو کشد

روزی که قضا جبلم آهنگ کند … شمشیر تنم نه جز فنا من رنگ کند

سر در پی زنی خون دلم لاله شود … هر رشکی بهار دل خسته در سنگ کند

عشاق تو قدرت زالم نشناسند … لطف و کرم از جور و ستم نشناسند

بیگانه ز خویش و خویش با بیگانه … بیگانه و خویش را ز هم نشناسند

خط تو کران عارض مهوش خیزد … دودی است که از شعله آتش خیزد

سر برزند از رخ تو کیفیت حسن … چون نشئه که از باده بیغش خیزد

ای دل بجهان ز خواجه و بنده مپرس … وز حادثه دهر پراکنده مپرس

سرمایه نقد حال از دست مده … از رفته مگو یاد و ز آینده مپرس

چون نام تو نقش خیمه شد جز عشق … بیهوده دلا مگو و گر دور عشق

خالی شود از درد و سر افسر عشق … رو رو که تو عاری ز در دور عشق

ای حوصله کون ز غوغای تو تنگ … وی عرصه دهر از تماشای تو تنگ

ما کرده بجز شکوه در خاطر ما … ز خاطر ما فراغ و دلهای تو تنگ

وصل تو نکند مشور دل کشور برگ … هجر تو نم کشید بود ز نخ برگ

خوش وقت سفید فتی که فرقت تیغ … غم خانه میان زندگان بی‌برگ

هر درد که در دل عشق نخورد تو ام … مشتاق توام بیا در و مسرور ترم

میرسد است که کام سیرتم در ره ... … وین ... که در هجر تو دور ترم

صد شکوه دمی ز غمزه پنهان دارم … وز حسن خویش درد گمان دارم

با تنگی دهن جهان بکجاست مرا … از دولت عشق در جهان دارم

تا خون دل که برده هوس در سینم … در گوشه خود ز گلستن شنیدستم

صد جام طرب بدست پر شکسته ام … صد ساغر آرزو بپا شکستم

هر روز گلم دوا دگار خود کم … تا شوخ تنی را ز خود دور کنم

اکنون که بیا بی شکیبا توم داد … از بخورد دل میل شفقت کم

ای باد ز بوی دولت جان ... … نه تار دل شکسته در گیسوی تو

دامن ز دره چون بر پرخاکم گذرد … ای باد صبا دست من و دامن تو

ما پیرکنان باده پیش زده ایم … های و دوستگم در تیم بلا نوش زده ام

از شمع جمع پرتم خود را فرو خفته ام … در خانه بدیت خویش آتش زده ام

= تذکرهٔ خلاصة الاشعار = دیوان حکیم رکنا =

نظام الدین – مؤلف عرفات ترجمه و یا در ذیل نام تاجی نظام الدین جزو شعرای متأخرین

آورده و مؤلف صحیح گلشن هم در شرح ... خیالات انتقاد کوشیده دو بیت ذیل از وی

در هردو تذکره مذکوره ثبت شده است و در تذکره دیگر نامی از وی نیست * ،

در دل بکوشم که بجز هم ز ولایت تو زنم … ور زنم جز برضای تو شد مروم که زنم

در شوند از چه تو دشمن تو حق حیات … تو که جان گیرم و از مهر تو ملائی کنم

= تذکرهٔ عرفات = صحیح گلشن =

نعمتی – مولانا محمد گویند در علم عروض و قافیه و معما دست داشته و قصاید متعددی در

منقبت پرداخته و در دیوان غزل داشته و مثنوی در بحر سبحة الابرار مولانا جامی سروده است

نراقی – تخلص مولانا ... مصدر نراق

مولد ... محقق نراقی ... بزرگوار

ناظم ... نراقی است (تقدر ... ملا

نراقی) ... مشهور)

اشک ... تراقه در ۵ ... ...

الذریعة ۹ ... ۲۲۴

* صورت دیوان مختاری از ... ...

تقی الدین کاشی نوشته است شاعری سخن گوی بود و با مولانا تقی کاشی مناظره می‌نمود و منشی

خوش ... صاحب دیوان می‌گفته ولی حق آن است که منشی بوده ... است ... اوائل حال بنول

مراقب سوگند و لیکن در اواخر تنزل یافته و مباهی الله و اهل ... شهرت ... غزلیاتش ... مد است

شهرت یافت، وفات وی در سال ۹۶۰ اتفاق افتاده مولانا قسم تاریخ وفاتش چنین فرموده

نعمتی شاعر مادح که مدام … مدح حاجب و در اخواه او و

از ستم کاری گردون گردید … دهر پرداخته ناگاه او و

شد با طلع عقیق بهرم … عدم ناوک جانکاه او و

بهر تاریخ وفاتش گفتم ۹۶۰ … نعمتی شد ز جهان آه او و

از اوست

گرچه مهروفا بر سر ما سایه گستر نیستی … آفتاب حسن اما ذره پرور نیستی

حاصل عمر من مکن چه عمر ما بیوفا … مردم چون جان عزیزی وه که دربر نیستی

صد قیامت سیکی هردم ... … هیچ ... فردای محشر نیستی

... ... تا کی ای نعمتی … آنگه از پیداد آن شوخ ستم گر نیستی

خلق می‌خوانند ملا عاشق و بدنام و ... … آنکه آگه از معنی ما هرچه بگویند هست

با وجود آنکه خود دارند صد آلودگی … گاه ملا اند میخوانند گاهی ... است

هرطرف خلقی ... … خوش دلم کو ... ...

تا کی آن ... … وه که آخر ... ...

از ... … ناکه روز ... بیند ... ...

چشم تو کی ... … تا ... ...

از سوزش داغ غم عشق تو چه گویم … انجا که میان است چه حاجت به بیان است

= تحفه سامی ، خلاصة الاشعار =

نعیمی – در تذکره عرفات و صحیح گلشن مختصر ذکری از وی شده ولی تاریخ زندگی و ... او

مانند ... از ... اشعارش توان دریافت که از شعرای عصر صفوی است ، از اوست :

خورده از سنگ بتان ... … زخم ... ... نمی ریزد

گر چه ... ... … هر سر که ز ... ... بر آید

از غزلهاش که ... از دفعه است … ... ...

جان زغمزه چشم تو بی خود باشد | ز خنجر مژه ات مرگ را خود باشد
ومیکه کشته تیغ ترا بخاک برند | شکر جنازه کش و زخم نوحه گر باشد
چو فتنه طره کافرت پریشان گردد | بهم زنی جمعیت اعیان گردد
گلزار نسیم آن فردوس رسد | ترسم که بهشت کافرستان گردد

ریاض الشعرا = تذکره وفات ، صبح گلشن ، خلاصه بهار =

نقاش — نامش محمد طاهر و تخلصش سعیدی نقاش بوده ... [illegible] ... و دیگری (ریاض الشعرا ...) ... [illegible] ... بوده و نقاشی ... [illegible] ... در کاشان ... [illegible] ... روز ریاض الشعرا ... [illegible]

ساطع ... [illegible] ... حبیب بن موسی ... [illegible] ... کاشان ...
[illegible]
~~[illegible]~~

تاریخ ... [illegible]

[illegible]

قامت خم شده ... [illegible] | ای کمان چون چند ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]
گفتم از قطع ... [illegible] | چشم حیرت ... [illegible]

ریاض الشعرا = تذکره نصرآبادی =

نگاهی آرانی — تقی الدین کاشی در خلاصة الاشعار نوشته است که ... [illegible] ... سی سال ... مثنویات ... [illegible] ... از جمله مثنویات وی کتاب ... [illegible] ... مولانا محتشم ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... تا سال ۹۷۹ ... [illegible] ... است

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

از مثنوی در صفت ... [illegible]

[illegible] | [illegible]

در تعریف ... گوید

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

= تذکره خلاصة الاشعار ، خلاصه بهار =

نوائی — نامش شمس الدین محمد است ... [illegible] ... تذکره تحفه سامی ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

نوا — جانب ... [illegible] ... درویش حسین ... [illegible]
[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

خزینه الشعرا = مجمع الفصحا =

نوربخش — (سید نوربخش) از شعرای ... [illegible] ... است :

[illegible] | [illegible]

= خلاصه ... =

نیکی نطنزی — معاصر تقی الدین کاشی بوده ... (۹۹۰) ... [illegible] ... (نیکی ... ۹۹۰) ... [illegible] ... ۹۹۰ ... [illegible] ... عراق و آذربایجان و خراسان ... [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

= خلاصة الاشعار ، نگارستان سخن =

نیاز جوشقانی — نامش سید حسین ... [illegible] ... شاه سلیمان ... [illegible] ... [illegible] ... است :

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

تذکره ... = ... تذکره ... مجمع الفصحا ... =

حرف الواو

وحدت — نامش حکیم ... بن حکیم اسمعیل کاشی است ... [illegible] ... تذکره نصرآبادی (۱۰۸۳) حیات داشته ... از اوست

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

چون نگین پر آب و رنگ انداز گوهر که کند — نقش چو گوهر نشیند چیستی در روزگار

از قصیده تمام تاریخی که در جلوس شاه سلیمان سروده است

مژده ها از حشمت شاهان چو گل مرزونی — دم چو صبح از نوروز آل حیدر دوختی

۱۰۷۷ — ۱۰۷۷

تیغ ها گردون نشادی زور عرب چو بیم — از زوال کام تا طبل سکندر دوختی

= تذکره نصرآبادی و لطائف الخیال =

وحشی جوشقانی — از اهالی جوشقان کاشان بوده و هواره در آن ناحیه سکونت داشته در حقی که الوند بیک خدا باشی خاصه از طرف شاه عباس کبیر حاکم آنجا بوده شاه سنجر وحشی را با جمع آشنائی بدان شهر همراهی برده و وحشی در شاه مقیم بیرون حال یافته و نظم خاص وی می گوید اما روز گار یکی صحبت داده اولین شعر وحشی را با سعی آخرین عبارت ساخته به واسطه جفا آب وحرای آنکه با بهاج و دعا فی ساخته به صنف منوط شد و در شب جمعه ۱۲ ذی حجه ۱۰۱۳ در جیره آباد فوت می نماید +

تقی الدین غیاث الدین اشفاقی جوشقانی که دیوان شعر خود ملا وحشی الوند بیک بوده و با صاحب توجه و دوستی داشته اشعارش را جمع آوری و دیوانی در حدود ۱۸۰۰ بیت ترتیب داده و در دیباچه برای نوشته که با خدا اطلاعات بدون خان دیباچه است و گوینده وحشی آثار خود را جمع نموده و من آنچه حفظ داشتم و یادم بود در این اوراق مجتمع ساختم — لیکن دیوان خود تماما غزل است و از دیگر ورق نام نبرده و تاسف نداشم او را هم ننوشته ٭

مولف عرفات نوشته است که وحشی خود شاگرد ملا شرف شیرازی بوده است — داستان عشق و رزی وحشی با الوند بیک و شیخ شاه در شرح حال وحشی نوشته شده ٭ از او است:

الا وحشی تو با جان مشقت مکش	بس که تن بلا داده ام بلا حکند
بگو روی که تو چون گرد بادی بگردم	حیف طالب و سیم تا خدا حکند
در ابتدای محبت از او جفا دیدیم	در انتها ببینیم که آیا در انتها حکند
خوار بار مرا جستی کشتی داد	بجرم عشق از این بیشتر با حکند
الحق آنکه ز صحابه خبری بود	بر سر بالش امید سری بود مرا
سگ او دوش بر چشم منی آمد مردم	یاد آن روز که قسمت جگری بود مرا
گر نرفتم سطر خاک حجت دوری تو	کو ز گردم اگر از خود خبری بود مرا

+ تقی الدین کاشی در تذکره خود خلاصة الاشعار نام دیوانچه حسن نوشت دیگر دیوان اهل جوشقان ذکر است !

آن چه تو نقش شی بود که بی نخت باد	چشم جان سپه کش خاک در تو باد
وحشی تا بمیرم مرگ میدوم صربار	سگ در حضیض ره پر خطری بود مرا
اهل نظر به قیمت یا قوت می خرند	خونابه که برسر مژگان گره شود
داغ جواد تاف که پیچان نماید زتن	که خود زده تن قضا سوار قرمان در رسید
گنتم خزان ضعیف دو رخس و صال	هر دم مرا نسیم سوی دگر برد

= تذکره عرفات = دیوان وحشی که نزد آقای امیر خیر و ذرکوهی =

وفا — نام وی میرزا محمد علی و ترجمه احوالش را مولف حدیقة الشعرا باختصار نوشته گوید از اهالی کاشان و مرد با سواد و کمالی است از غالب علوم با خبر خاصه در علم طب و قوت کامل دارد لیکن وی را قوت دیوان و موقع حجت که وحشی استاد به زبان است و آنانکه وی را ملاقات کرده اند از اخلاقش تمجید می نمایند — از اشعار وی قصیده که در ستایش نظام السلطنه سروده است درج نموده ابیات ذیل از آن قصیده است

نظام سلطنت ای خواجه رفیع مقام	که سلطنت ز تو در بر تمام یافت نظم
قوام ملک و مکارم اخلاق عنصر مهر	که ملک ز ثبت صدار و از تو یافت قوام
شمیم خامه مشکین شعار جون کلام	تمکن جلال منظر که ذره ها ز ثبات
تمام وصف خدا و کمالی تو دارد	بسیط خاک ز همت تو شود جلف و تدام
زمام فتنه خداوند بدولت بسته	که گویی ملک ز دست ب کشی ای امیر زمام
لجام رخش به تو بسته چو ملوک مهمر	ز هیبت تو کشیدن زمانه گرد لجام

انتهی وفا ... میرزا حاضر

حرف الهاء

هادی — (میر محمد هادی) از معاصرین مرحوم نصرآبادی است که ترجمه وی را چنین نوشته است:

عمزاده علامی میر عبدالرزاق کاشی و کمال صلاح و درویشی است فی الجمله تحصیلی کرده در کاشان طبابت میکند و معاجین و تراکیب درست آن سیادت و طبعش خالی از لطفی

نیست مثنوی این بیت:

در جنب وحشی چه شاید گناه خلق	یک مشت خاک گل کند آب جو را
آتش زند بخرمن هستی ایام ما	روشن شود ز شعله سیاه جراغ ما
صاحب هنر که هنرمند اختیاج	هر کو از گوهر کوه کیسه بیابی
زنده گوهر نیابد چه کند توش میکند	کوه و کند و نوک از گو چون ما دو چشمی

= تذکره نصرآبادی =

هاشمی — نامش میر نظام الدین و معاصر تقی الدین کاشی بوده وی نوشته است از سادات موسوی کاشان است و در حداثت سن بنظم اشعار پرداخته و بسی از اندک مدتی بین اهل نظم معروف گردیده و چون مدار خود توقف نمود با صفهان رفت و در آنجا به خط نستعلیق و صاحب میر تقی الدین محمد صدر موقتی حاصل کرده و مبلغ سی تومان وظیفه از صدر جهان نائل گردیده و چون مرد مشکنت در اصفهان اقامت کرده و مشتاق شد و حال قریب ۱۵ سال است که صاحب منصب شده و ۱۵ سال جوتر از سال ۹۰۲ میباشد که تذکره خود را در دست تالیف داشته) و چون اکثر خوش طبعان اصفهان از خوان احسانش بهره مند شدند وظیفه مذکوره کفایت مخارج وی را می نماید که در سال ۹۹۱ بهندوستان رفت و در آن اوقات پادشاه عازم کشمیر بود و او نیز همراهی اردو بطرف تبت رفت و از آنجا به سمرقند چون نه با درهگی باردو رسید صحبت حکما اشراقی رفت و در جوار اردو در نواحی سمان درگذشت و دیوان مثنوی سه هزار بیت از خود بجا نهاده ٭

مولف عرفات گوید هاشمی همواره با سلوک و کلای شاه شاغل بوده است — و این دو شاعر را در در طبائع و اخلاق مشهور بوده اند چنانکه شاعری نسبت با نها گفته و خوب گفته:

دو جهت جفت زبیر جوای	سلام کلای کلام سلوای

در جوانی هاشمی یکی از شعرای معروف زمان سلطان محمد خدابنده صفوی بوده است از او است

دام را مام خود نکرده از طفلی بر و بردن	در صحیح که بپوشید از کمین صیاد بر خیزد
هاشمی بر و ز جفت با دلم آن پیر برست	دار وی دوست هوز آن دل بی غرقت من
خونش را بردم ز شیشه جام خواهم زد	هاشمی جست مینی تابکجا برخاست می
محرم نم منت طبع هاشمی از هیچ کس	با کسی یاری نکردم کو منی دشمنی نکند

هادی :

مقول مولف روز روشن نامش میر عبد الهادی و فرزند میرزا علیرضا ی تجلی است که تذکرش در حرف اتنا آمده است از او است

زنیکوی هنر هر بیکانم دشمن جانست	ملازم ب جون یا قوت آتش در دگر بیا نیست

روز روشن

ایام خوشی آن بود کی اسباب تعلق	دیوانه دلی و تهمت آن هم دگری داشت

تذکره عرفات — خلاصة الاشعار

هبت الله — (میر هبة الله) نام وی در جمع تذکره نیامده مگر تحفه سامی که نوشته است در کاشان تجارت مشغول است و یک بیت از وی آورده که همان بیت در مجموعه حدیقه تجارت بنام سید مظفر کاشی درج شده — غم تو هر که خورد شاد و بی الم باشد — سگ تو هر که شود آهوی حرم باشد —

تحفه سامی

هجری — مولف تحفه نوشته است در کاشان شیشه گری مشغول است و در حدود ده هزار بیت غزل فراهم ساخته — مردم نیز شاعری بنام ابوالقاسم و با حسین تخلص بوده و غالبا اشعار این دو با یکدیگر مخلوط گردیده است از او است

کسی وفا و نا داری زند با طرب خود — که خود جدا ابرام خواهد نداو را از برای خود

ولــــه رباعی

از هجری و از درد نهانیش بپرس	زآزرده دلی خسته جانیش بپرس
بوسی اگر از نخوتش دو را ز تو	زنده است و لی ز زندگانیش بپرس
باز آی و در دل جای من منزل کن	یا جای درون دیده یا در دل کن
یا تیغ جفا بکش مرا بسمل کن	القصه بیا فکر من بیدل کن

تحفه سامی

(ریاض الشعرا)

هلال — مولف حدیقة الشعرا نوشته است از انواع علوم با خبر بوده و طلاب هر قسم از علوم از محضرش استفاده می نموده اند ولی خیره حکمت و عرفانش غلبه داشته بحدیکه بحو و علمای معاصر خود واقع و از اقامت در کاشان ملول و باصفهان منتقل گردیده — مولف مدایح المعتمدیه قصیده از وی درج نموده صبح منوچهر خان معتمد الدوله است که همان قصیده و در جنگ جمع القصاید موجوش کاشی در مدح محمد شاه است — مولف جنگ موجوش وفات وی در سال ۱۲۷۰ حیات داشته و چند قصیده از وی در آن جنگ ضبط شده است و در جنگ میرزا یحیی منجم باشی قزوینی مرقوم ۱۲۷۱ - اشعاری از وی ملاحظه شد از او است

ای مشک زلف دلبری معطر جعد یار	عنبر شکن تنگ شکر و لاله شکن بار بار
مشکی که دود و دارد هم چو گرد دو سوز و شب	مهر خشان و رخ دهلیز بان درسیار
زد شبستان نه سفر لیلی ز مهر دلبر آن	شمع داری در میان و صبح داری در کنار

قدیم رسید بگوشی خداوند داد گر | کز راه کینه خاطر عشاق خسته
سالار بحر معتمد الدوله آنکه او | از خاک پاشی آب رخ خویش شسته

ولـــه

ای شمع تو ار را مرا جامه خون | عمامه سپی تو را مرا داغ جنون
تسبیح ترا کف مرا جام شراب | گل خوب بیا لایم تر خون

مدایح المعشوقیه – جنگ موهوش – جنگ نیم باکانوینی

همدمی فینی – نام وی میرزا علی و از اهالی قریه فین کاشان بوده و از صاحبان تذکره خلاصه تقی الدین کاشی ترجمه حالش را ضبط نموده و مولف جنگ حیشه نیز ابیاتی چند از وی یاد نموده – تقی الدین نوشته است در ابتدای حال نگار دباقی که شغل موروث وی بود اشتغال داشته و چون با فوری کلدانی که مردی موزون طبع و بازوی بود مخالطت کرد میل نظم شعر نموده و در زمان مولانا حیرتی اعتباری پیدا کرده و با میرزا حسن تعماجی مدتی بر خوابیده و برا هجو کرد و این هجو موجب شهرت او گردید و در فن غزل از تمام شعرای وقت در گذشت و خاصه هاجی او در غایت شهرت بود سپس بعد رفته در مراجعت از هند مدتی غزل برای خود تهیه نمود ولی برانم سواد بود در خورد ترابک و دیگر ملکیات طبعش از نظم بازماند و اکثر وقت خود را بجواب دادن شطرنج صرف می نمود و هر هفته و ماهی غزلی از دیوان خود بیرون نوشته بدوستان می داد و میگفت که تازگی سروده ام الا از جمیع سخن گویان بیرون نباشد و الحق در فن غزل الحقیقی بد نیست و ابیات ساده و عاشقانه دارد لکن چون غزل فنی چنین غالب بود سخنانش برعکس شورشی متوجه افتاد) و چون خبر فوت شجاع کاشی در هند بوی رسید بواسطه موانستی که با وی داشته یکلی از شاعری دلسرد شده زبان از لطیفه و غزل فرو بست و در همان ایام بجهت ترجمه خود شد هر چند وی را منع نمودم تشاعد نگردید و گفت گرچه قضای آسمانی را کسی نداند اما من میروم که در غربت بمیرم و با مولانا شجاع شریک باشم (ایام زندگانی محتشمی رسیده شیوه ملاوالد – برقع) و چون بیزد رسید بعد از اندک زمانی در سال ۹۸۲ یعنی یکسال بعد از فوت شجاع در گذشت از اوست

شادم که در کمال ترقی است درد و غم | غم بر سر غم است و الم بر سر الم

از ۱۵ ربیع در خاطر خراشد – نه هر شعر که بیاد دارد انم عیبم

مفهوم چون ... زانکه خواب خراد – زان نفس ... هر نفس جان دارد

هرکه در کوی تو آمد نزد دیش چه غم است | کعبه در دل کی خذر از خار مغیلان دارد
مولد همدمی ار بفکت کاشانست | در سخن مرتبه از حسنی و گیوی دارد
چون همدمی آن نادره شعار بحث چیست | آن خاک که دهان تر شکر عوم انگیخت
همدم میسازی مارا تیغ جدا شد هلاک | آری آری هم که ترا آمد جدا شد هلاک
گرچه بیماری مرا بهر خمار یار تیغ لیک | چشم گریان مرا آن لعل خندان شد علاج
شاه چو رنگ شمع وصالش و قتیب | محنت دارم گفتم از شام جیحون شد علاج

در هجو اهالی فین گفته است

ای همدمی اگر تو نه از خریف فینی
یکی همه لعنت بر ملحدان فینی

با هشد نبات ایشان آری بجای آری | کو؟ آری که حمت آجب قطع زبان فینی
این ماتی زن آن آن آتی زن این | این شیوه خوب باشد بر دو جوان

ای همدمی اگر تو نه از خوان فینی
یکی همه لعنت بر ملحدان فینی

فینی چو قوم کوفه من مسلم تحیم | در دست این جماعت افتاده خود علیم
گر خاک پای ایشان چون کحل دیده سازم | در دست این جماعت بیمار جهم جو طلم
خویش و قبیله هم گالیند یکدگر ما | بودند طی که گویا من هم از آن قبیلم
من هم از ایشان هرگز جدا نگردم | در عالم غریب این جسته دلیم

ای همدمی اگر تو نه از خریف فینی
یکی همه لعنت بر ملحدان فینی

از هر شهید قاچار از تیغ این اراذل | خواهم گرفت آخر مال شاه عادل
افتاده | گردن بتیغ از این قوم معقود جویی جدل
اکنون چه می پیدا جمیع ملاحده شد | هم در فضا ذکا هل هم در فساد کامل
همدمی هست برگزیدی چون برق صبح | این قوم را فنای از تیغ در بیشه کل

ای همدمی اگر تو نه از خراف فینی
یکی همه لعنت بر ملحدان فینی

= تذکره خلاصة الاشعار

هیبت – تخلص است که در اوایل حال از اتان حاتم کاشی بوده و در بعضی سفینه ها اشعاری از وی با جنین عقلی موجود است – ترجمه حاتم در حرف حا نوشته شده

حُرُوفُ اليَاء

یحیی – مولف تذکره حسینی و یاکاشانی دانسته و مرحوم نصرآبادی فرماید اصلا اهل لاهیجان است و چون بسیار در کاشان بوده است بکاشی شهرت یافته لکن مولف روز روشن نوشته است که وطن آبای وی شیراز است و چون پدرش از شیراز بکاشان آمد یحیی در کاشان متولد گردید و در عصر شاه جهان بدهلی آمد و بواسطه سعد الله شاهزاده محمد دارا شکوه تعلق یافت و با کلیم کاشانی و حاجی محمد جان قدسی و حیی بیگی مشاعره داشت و در غره ذی القعده ۱۰۵۹ بجائزه تاریخ تعمیر طغرا رکه شاه جهان آباد که گفته بود (شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد) صد اشرفی از پادشاه عطا گردید و در سنه ۱۰۶۴ در دهلی وفات یافت و تاریخ فوتش را چنین گفته (احیای سخن چوکرد یحیی جان داد) و بر سنگ تربتش چنین نوشته است :

آنکه از مشوارفی راه فنا نزدیک تر | سنگ آسانی است این بر سر این خوابیده است

و این بیت از خود اوست

و سطر راقم سطور قول مولف روز روشن اصح از سایر اقوال است و حقت این استاده که سخن ارباب تذکره نموده اند آنست که نامی یحیی لاهیجی که او هم در شاه جهان بوده و مخلص گنجایی ورا واشته از هند بکاشان آمده و توطن گزیده

~~[illegible]~~

و مختصا نصرآبادی می نویسد که ملا صوحی می گفت بعد از مراجعت از هند ویرا در کاشان دیدم که با وجود پیری در کمال سرخوشی بود و همین مطلب موجب اشتباه شده تیرا یحیی کاشانی از هند مراجعت ننموده و چنانکه گفته شد در دهلی وفات یافته)

و برا از این اشتباه غالبا اشعار یحیی کاشی و لاهیجی با یکدیگر مشتبه گردیده مثل اقا حال ... یحیی

یحیی – قول نصرآبادی هر از ذوق پیری چیده پیچه از ارگ (رفتن مشی)
مرد ام گرا منا یکه گرفند بیچ | باد شطیع مانع حرمه کنم
گرمیت گرفتی سبب خشت مرده ...
خوبرت از میزان حقوق ان رجحه گرم
کوهست واز که نوتم گرفتن
ار کسی ... یکست گرفت دگر رفتم
آنکه ... هجران تو شبها با دل ما در کند
کار دیم گر چه رخ ازدی بر در هوای ما کند
من فیار باید بادرش سر حقی
هر فوشته خوش ... در شبخوابی گشت
رونما در گرا یار سپر ... آورده است
کس در ... شبها با سپرد ... کند
نسخه خطی – ... بر تو

یحیی لاهیجی – تخلص بر منظوره ... درد ساخته
که گویا شعر ... از اصطلاحات آن زمان بوده
و از جمله سراج ... آن زمان از دور در زنگ
چراغ ... نعمت حاق این عیب
روزگان نعلم ... تشابرت ... دارد
بعد از من ... جای ...
یاد من ... طاقت ...
بر معا

یحیی کاشی مستند که ها وبه شد و ذیلا درج می نمایم :

هرگز نخواهم اینکه من هم نشین شوی | تو هم که خونی و بیرگی چنین شوی
چون کم گذا از ... که هم | وقا نکو و یا من و خوش جمال و مردمکی کری
جام و سبو شکسته ام ابر که معطلی | تا قصه که کرده ام آن نخوت شکنم
نوی جیار ... با دوستان ... زمین | سخن عرفا خورده تا ... نشستن یار جدا بوده
روز کار دیگر اگر میر جان آمده است | کس را شاقی ... سیر دریا کند
هم چون غلاف اگر دو سر ... شوید | با غیشان بزم ... بساخت جدا
یعود مدد ... درون ... بار دو آشنا بهتر | چو صرف ... فتاد از صفاها بهتر
سیان عدو ... آمده ... طولی با | بخواب باشد از گهواره در گهواره دیگر
ما غافلی کی مینوان نیم من گو حرم گاه | نه دخت بخود و هر کسی برا از خاک پاک دارد

ولــــه رباعیــه

از باغ جنان فتاده مردام بدر | آدم زپی گندم و من بهر شراب
بوستان نشینم عجب نبود اگر | او از پی دانه رفت و من از پی آب

= تذکره نصرآبادی ، حسینی ، روز روشن ، شمع انجمن ، خوشگو ، آتشکده ، آتش اصفهانی ، لطائف الشعرا

یعقوب – (میر یعقوب متخلص به یعقوب) مشهور بکاشی است اما اصل وی از قم است و در کاشان ساکن و متوطن بوده تقی الدین کاشی در خلاصة الاشعار نوشته است از مشاهیر است و در زمان مولانا حیرتی و سلطان محمد صدقی صیت شاعری وی بعید جا رسید اما چون انجمن اورا دریافت و بعدا آخرت به شاعری سید از شاعری باز نشست و با شعرا کمتر مخالطت می نمود و اگرچه در اوایل بخیالی مشغول بوده و در اواخر چون توبه کرد خانه شد و دستگاه اهل طبع در آمده و بالآخره بیمار مرد مرد درویش و فقیر بوده و بیماری اگر در جمیع محبت از شعر و شاعری در وی نامی از خود نمی بوده از نظام حرمت منفی شعرا دیگر بود و در آخر ذی حجه ۹۸۸ در کاشان وفات یافت – انتهی)

مولانا عظیم نکوحابی که با تمام شعرای کاشان مزاح می نموده راجع به وی گفته است :

میر یعقوب که شد خیاط شعر | این زمان از کار و بار افتاده است
سکه مهر و زرد لباسی شعر دید | بخیه بیک جدو کار افتاده است

... رباعیات :
میر ... خود کشته و شمع و سوائی است
که ... خورد ... بر خواند
... بسیار ... جدا ... نیاید
... ز ... یار ... بیجا
شیشه ... از دل ... لطافتی بر ...
از ... جست ... دار
... از ... را ...
... بیت ... در ...
... از ... آ ...

در تذکره صبح گلشن نیز مختصر ذکری از وی شده است ، و از اوست :

از شوق ابروی تو مه نو تمام عید — خود را چنان نمود که کس دید و کس ندید
ابروت دید و شد نشان مه عید — صبر از خود همی تراشد دید [illegible]
دوشینه چو وصف حال ما داد کرد — تا دیده رخت همو توجا در دل ما کرد
زخانه تیغ کین بر کف مقصد من بود آمد — که گفتی دوست می‌پنداشتم دشمن برون آمد
دو صد حسن آنکه این غزل چو گفت [illegible] — به تحسین گوشش از هر دهن چمن برون آمد

ولـه رباعیه

ای شمع شبی به جمع ما جا کن — از مهر نظر به سوی من رسوا کن
از آتش عشق سوخت پروانه زار — دلسوزی گو برای خود پیدا کن

= خلاصة الاشعار ، صبح گلشن =

یقین — نامش جلال الدین و مشهور به جلالا و جلال یقین بوده و بعد ایام مرحوم میرزا بادی در اصفهان ساکن بوده و در فن شعر با فن کمال مهارت داشته میرزا بادی نوشته است (از کمند شاعران است که گاهی در صحبت ایشان بنوازش کسب می‌آمد) وفاتش در سال [illegible] اتفاق افتاده و از اوست :

آ دل شیفته از موج [illegible] — ماه [illegible] بی‌سبب آمد [illegible]
دست خود در گردن [illegible] جای یمنم — تا مرا از پی [illegible] تو بیجست آمده است
رفت از بیم جنانکه گردی [illegible] — که [illegible] ساعد و بیگانه [illegible] گفت

رباعی

با دیده سیر دست میزادار بود — عاشق نشینی که کامرش سوار بود
زنهار کنار جوی شاخ دیده بپوش — حیف است کاهی آبینه گل دار شود

= تذکره میرزا بادی ، جنگ گوزالشعرا ، صبح گلشن =

یکه سوار — اسمش ملاحسن و مشهور به یکه سوار بوده تخلص وی معلوم نیست مرحوم میرزا بادی فرماید اصلش از کاشان است [illegible] و در اطوار و هیئت جانب [illegible] قبای باسمه‌ای پوشید و حاشیه بزرگ مختلف [illegible] میداد و [illegible] شاهنامه میخواند کمال صلاح و تقید [illegible] آنچه از شاهنامه میخواند [illegible]

از خرابات باقی را حیدریان سیاه و چون تتبع شاهنامه بسیار کرده بود بهمان وزن گاهی شعری میگفت این بیت در توصیف رستم از اوست

بیان بیکر پیل نشان بجر — توگوئی که سایه افکنده ابر

تذکره میرزا بادی

مبحث سوم

شعرای کاشان در قرن ۱۴ هجری که در معنی شعرای معاصرند که قبلاً فهرست اسامی آنها درج و سپس شروع بتراجم احوال میشود

فهرست

۱ اسامی	صفحات	۲ اسامی	صفحات
حرف الالف		حرف الباء	
آقا میرعطار	۲۷۲	بصیرالملک (محمدطاهر شیبانی)	۲۸۵
آرین پور (عباس)	۲۷۷	بهار (ملک الشعرا)	۲۸۵
ابن روح (محمدرضا)	۲۷۸	بیضائی (علی محمد)	۲۸۹
ابوالفضل شیبانی مکرر	۲۷۸	حرف التاء	
ادیب (سید فتح الله)	۲۷۸	تراب	۲۹۳
ادیب بیضائی مکرر	۲۸۰	حرف الجیم والحاء	
ادیب شیبانی (احمد)	۲۸۰	جلال الدین (جلال التین)	۲۹۵
اقبال (اقبال الدوله)	۲۸۱	حیره (سید فتح الله صدراعظمی)	۲۹۷
اسیری جوشقانی	۲۸۲	حداد (عباس)	۳۰۲
انزوی	۲۸۳	حبیب (حبیب الله صناعتی)	۳۰۰
ایمانی	۲۸۴		

۱ اسامی	صفحات	۲ اسامی	صفحات
حرف الخاء		صائبی	۳۲۲
		صبح (در بهمن بیگی)	۳۵۵
خاوری (میرزا ابوالمعالی)	۳۰۱	صبا (علیرضا)	۳۲۳
خاوری (ملا محمد یوسف بیدهندی)	۳۰۳	صدرالشعرا	۳۲۴
خدیجه خانم	۳۰۴	حرف الضاد	
		ضرغام	۳۲۴
حرف الدال والذال		ضیغم	۳۲۵
داعی آرانی	۳۰۵	حرف الطاء والظاء	
دهقان	۳۰۷	طوطی (سید حسن)	۳۲۶
ذکائی بیضائی	۳۰۷	طوطی (شیخ محمدحسین)	۳۲۷
حرف الراء والزاء			
روح الامینی (محمد آرانی)	۳۰۹	حرف العین والغین	
ریحان (رحیم ریحان)	۳۰۹	عبدالمطلب	۳۲۷
حرف السین		عبدعلی (ملا محمدحسن قطب)	۳۲۸
سالک (آیت الله ملا حبیب الله)	۳۱۰	عرب	۳۳۰
ساسانی	۳۱۱	عشقی	۳۳۱
سرشار آرانی	۳۱۲	علامه فیض	۳۳۲
سلطانی (میرزا حسین سلطان الحکماء) سید کوهکی	۳۱۲ ۱۱۷ جلد اول	عندلیب (میر محمدتقی)	۳۳۶
حرف الشین		غبار	۳۳۷
شایع	۳۱۳	غواص بادی	۳۳۷
رشاطی	۳۱۴	حرف الفاء	
شوهی	۳۱۴		
شیبانی (ابوالفضل فتح الدهانی)	۳۱۴	فراقی	۳۳۸
شهرت	۳۲۱	فلاح	۳۳۸
حرف الصاد		فغانی	۳۳۹

۱ اسامی	صفحات	۲ اسامی	صفحات
حرف القاف		نوائی	۳۵۲
قانون	۳۴۰	حرف الواو	
قدسی بادی (افصح الکتاب)	۳۴۰	وافی	۳۵۴
قدرت	۳۴۰	واصف بیدگلی	۳۵۵
حرف الکاف		وصاف بیدگلی	۳۵۵
کیوانی (سید جلال الدین)	۳۴۱	وفا (نظام الدین)	۳۶۸
		حرف الیاء	
حرف اللام		یکتا (احمد تبریزی)	۳۶۹
لقائی	۳۴۲		
حرف المیم			
ممدوح صغری	۳۴۴	خاتمه در شرح حال مولف	۳۷۱
مرشد مناج	۳۴۵		
مشفق (عباس کاشی)	۳۴۹		
مغربی بادی	۳۵۰		
ملک المورخین	۳۵۱		
منزوی (میرسیدحسین)	۳۵۲		
منشی	۳۵۴		
مؤید بیدگلی	۳۵۵		
میرعزا (میرسید مصطفی)	۳۵۸		
حرف النون			
ناجی (حاج میرزا [illegible])	۳۶۲		
ناظم	۳۶۲		
سید نصرالله [illegible]	۳۶۲		

هو

حرف الالف

آقا میر عطار - اسمش سید محمد علی بن سید حسین و معروف بود با آقا میر و در شهر میر حسین هم می‌خوانند اما چون با آقا میر معروف است نام وی در این مقام نوشته شد شغل او عطاری بود و در حدود سال ۱۳۳۲ درگذشته در کاشان مردی متقی و تحصیل کرده بود و غزلیات ذیل اثر دیگری از وی بدست نیامد

بیا که دیده بدیدارت آرزومند است	مرو که قلب مرا با رخ تو پیوند است
هر آنکه موی تو دیده و دیده خون نگرفت	کسش نگفته که در کار عشق پابند است
ز عشق لاله رخان منع عاشقان مکنید	بکس گناه ندارد چو شهد در قند است
کنون که لب بگشا ها لطف یاری ز دست	از آنکه چون بنوشت تو نیز خرسند است

آذرین پور - نامش عباس و دومین فرزند ذکور مرحوم ساقی الزمان کاشانی است که ملقب به سردار جنگ بود سالها با سمت صباوت در مدرسه اسلامیه کاشان با راقم سطور هم مدرس بود ولی پس از قتل سردار جنگ و انتقال فرزندان وی به تهران دیگر هم درس خود را ندیده ام . اما آنچه شنیده و از آثار نقش شهی دیده ام در تحصیلات جدیده ترقیات ناشی نموده و چند زبان بیگانه تکلم می نماید مجله نسیم دانش سوتها تطهری انتشار می‌یافت و ترجمه‌های بسیاری از مقالات بزرگان فرنگ نموده و در مدارس عالیه تعلیم اشتغال داشت نظر بکه شنیده ام اکنون مشغول تجارت است و از امور علمی و ادبی کناره گرفته و با اوضاعی که مشهود همه است حق هم با اوست . اشعار ذیل از ایشان در مجله تبریز اشعار تا الیف حضرت تو شما خیلی کرده است

زندگی باک ننگ و عار ندارد	مرد فرومایه افتخار ندارد

بدوی مردی نگار گوکه نیستی	هیچ ترتیب اصطلاح ارمغان داره
هیچ دوستی که هیچ کار کرده	وای دشمنانی که هیچ یار ندارد

شرح حقوق اشعار

ابن یوح - جمعه فوت شیخ محمد استاد سخن ادیب بیضائی والد مرحوم است که شرح حالش بیان این خواهد آمد نامش میرزا محمود رضا و مرحوم با خود بود و مناسب تخلص جد خود یوح الاولی ابن یوح تخلص می‌نمود وی در حدود ۱۲۶۵ در قصبه آران متولد و در سال ۱۳۲۸ در همان قصبه وفات یافته و در جنب امام زاده هلال بن علی مدفون است و ابیات ذیل را که فرزند خردش سروده بر سنگ مزارش نقر نموده اند :

آوخ که ابن یوح محمود رضا شاعر	وز دور چرخ دنی در وفا شده مجروح
بفت از جهان و خلق جهان زاد وای گفت	آخر فرجت شد که آن ناصح فیروز
زین خاک قبر در تیره سوی گلشن بیرون	ذی حجه روز شنبه و هم ظهر جمعه رفت
با آن همه شکیب نیازمند صبور	بچشانی از مصیبت آن مویه آن جهد
تاریخ سال رحلت او شد همه الغفور	چون افزودش بر مغفرت انبار کرده / بود

عارف جد و مراتب ارادت بخانواده طهارت داشت که تمام سرمایه طبع خود را وقف مدح و منقبت این خانواده نموده و کمتر بنظم سایر اشعار پرداخت و واقعا شخصی ساده و بی آلایش بوده که مدحی نساخته و منقبتی نپرداخته آثاری که از ایشان باقی مانده است اکثر قصاید و مسمطات و مخمس و غزلیاتی ثبت از اوست :

حسنا حاجت بنا ز خیال خود نشانی	که حکومت به همه گیتی حکومت بکر نیانی
ره عشق نه چنان فکر که ن صبا بینی تکلم	که دو عین عیان نگرد سخت است نشانی
چه بود که نیز گویی بمن عاشقان نظر کن	بتو شاهی که آموخت طریق بنوازی
برواق سیاهی شب که برآمد آه آتم	بمی آتش دیده ساز از نیز ترسانی

۲ ادیب - نامش سید فتح الله بن سید حاتم محتشمی ~~[illegible]~~ ~~[illegible]~~ و فاضلی کامل عیار و فاضلی عالی مقدار بود و نظر بکه تحقیق شده در علم اصول و حکمت و منطق یگانه عصر خود بوده از آثار آن حضرت که بخط

که در کاشان با آقا سید فتح الله دروازه مشهور گردیده و ملقب آن است که وی ساکن محله دروازه ملقب آبادی بوده در جوف همان ایام آقا سید فتح الله

تألیفات متعدد است اول دیوان غزلیات عرفی و فخری در حدود هزار بیت که در کتابخانه حضرت استادی آقای اقبال آشتیانی موجود است دوم مثنوی است شامل ۵۰۰ بیت بخط زیبای خود او مثنوی که اکنون در کتابخانه دوست عزیزم آقای حسین باستانی موجود است بیت مثنوی است که ادیب عازم طبع آن بوده و جا آنکه از فاضلین مکه آدیب و فات خود و ارباب ماحب ثروت که از مدعیان اوطرفداری و حق سید را تضییع نموده اند سلطان وقت تا حوالی مشحون بوده و در پایان مثنوی خاصه بسیار تا حقانیه نوشته و گوید در فنون علوم تالیفات دارم و مثنوی دیگری در حدود هزار بیت بسبک ملاحق دوم سروده ام که چو حط مبغی جنی آمد تا کنون ناتمام مانده و پنج سال است که منظم تهران آمده ام و چیکس از کاتبین امور را بجا نخواسته و از فاضلین هم مؤاخذه نشده ؟

طور یکه تحقیق شد ادیب با برقه بوده است بنام سید حسن که در عنفوان شباب وفات یافته و ادیب بر اثر این واقعه مبتلا به اختلال مشاعر گردیده و البته این واقعه در اواخر عمرش بوده این آقا حسن فرزند سید حسن را که با دیب زاده معروف بود نسخه خط چندسال قبل وی بخود ادیب یافت که تاریخ وفات ادیب معلوم نشد لیکن سن او تا حد اقل سوم است چه در مطلع غزلی گفته است

ای که گفت تعلق بادیب خستق	ماکان من سبعین عمرک حاصل

و نسخه معروف منتهی الادب در سال ۱۲۹۸ در تهران با تصحیح وی بطبع رسیده و در آن خط صفوه منابع تعلیق عبارت کافی و امضاء است از اوست :

نیاف و بنیف دوست اگر همی جان بود	بدانجا که دوری از توام کار عشق آسانی بود
اگر شاهد عشقی می فروختند بجان	خوشی دل خوشی که ارزان بود
خوشی کجا که رخ با من همی جلوه گری	که هرکه دیده از دوست دیدگر حیران بود
بکم چو شقاف باده نوشی کنم که از دو	نخست تو بتری هر که او مستان بود
کنون فخر تو خوبتر شده چون قد وصل قوام	گذشت آنکه مرا وصل بود و هجران بود
جی امید که روز ها مراد دل بر جهد	مدام خسته آزار یار نتوان بود
ز وصل غیر بر غم تو بینی ازین چنین	بدست اهرمن خاتم سلیمان بود
زنت درو طب و رما در در عشق ادیب	که درد عشق تو بیش خوبتر ز درمان بود

و ابیات ذیل

و ابیات ذیل از مثنوی شکوائیه اوست

من کنون از محنت عالم وز سپهر	کین و داز من پاک چو بیند سپهر
لیک سخن بردم از صبر و حال	باز چشم اختر خود در و بال
لیک باید دید شرگان راه کار	روز هم و ز تو هی پرسند خار
هرچه بیند دیدم بر انبایید هی	خار در راهم بر افزاید همی
گفت در قرآن که خشت بی سبب	خوی عار شستی و ثبت حمال الحطب
خار و خاشاکه اندر بین میکند چول	در ره احمد کشیده هم چو ش
شکر عمری من منحتی ماده ام	زاده احمد بپیغمبر زاده ام
لیک هم از ذی بپیغمبر نیم	و آن خس و خاشاک پادرخوردنم

ادیب بیضائی - (علی محمد) در الدولف است که ترجمه وی در تحت عنوان بیضائی پس از این خواهد آمد

ادیب شیبانی - (میرزا احمد) بن حاج ابوالحسن بن حاج غیاث الدین علی بن جلال الدین محمد شیبانی کاشانی است که نسب جلیل این خانواده نبیل را مرحوم مجیر الملک شیبانی در تاریخ شیبانیه تألیف خود مرقوم داشته و من بنده نیز در جلد اول این تصنیف (تاریخ کاشان) درج نموده ام - صاحب عنوان برادرزاده امیر محمد حسین خان مرشد خواجه شیبانی کاشانی و پدر مرحوم میرزا محمد طاهر بصیر الملک وجد مرحوم محاسب الممالک شیبانی است و در مقاطع اشعار گاهی ادیب و گاهی احمد تخلص نموده - دیوان وی بر سید صوفی احمد آقای علی اصغر ایرانی دیده عمره زیارت شد که مشتمل بر دو جلد و حاوی انواع شعر اعم از قصیده - غزل - مثنوی - مقطعه - رباعی میباشد و بنظر بنده علم ایشان بر فطنتی غالب بوده و در علوم متداوله عصر خود تبحر داشته خاصه در عربیت زیرا قصاید عربیه ایشان شاهدی بر این موافقت - دوست حیاتش تا سنین اعقاد سلم است چه در مطلع یکی از قصاید خود که موسوم است به تنبیه الغافلین گفته است

رسید چون بدرجات سنین ثمانیه ام	بس در اگر رسد اند پیر فریادم

... تا تاریخ وفاتش معلوم نیست و مدفن وی ... مرحوم محاسب الممالک [illegible] فرموده ... در مزار ... افروز کاشان است ... که از اشعارش ... چندی در اصفهان گذرانیده و ... شاه و محمد شاه قاجار علیهما الرحمه و مرحوم حاج محمد [illegible] خان صدر اصفهانی بوده است — از اوست

فارغ از محنت ایام برآرم نفسی — گر مرا سوی تو باشد هوسی دسترسی
این از سوز عشق دل نبود چون نبود — بجز از آه جگرسوز مرا هم نفسی
هیچ آسوده دل از گردش ایام نیافت — پای گل هم بود آزرده خاری و خسی
بخت باید که بکام [illegible] — زان سر کوی که [illegible]
عسل آن شهد خداداد [illegible] — شهد جان [illegible]
یاد دارم [illegible] — هر کجا مرغ [illegible] بدام قفسی
خضر راهی مگر [illegible] — پی مقصود [illegible]
نیست محروم [illegible] — که روا [illegible]

ولــــه

صبح [illegible] — هم [illegible]
در [illegible] — وانگه [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
از [illegible] — اکنون [illegible]

دیوان ادیب — تخمیسات موجود

اقبال — (اقبال الدوله) نامش میرزا محمد خان بن میرزا هاشم خان امین الدوله غفاری و برادر بزرگ مرحوم صاحب اختیار است که هر دو برادر از رجال بزرگ عهد ناصری و زمان محمد علیشاه [illegible] حکومت داشته و [illegible] ... تاریخ وفاتش ۱۷ ج ۱ — ۱۳۴۲ و مدفن وی در مقبره مرحوم فرخ خان امین الدوله کاشی در صحن مطهر حضرت معصومه قم است

در تذکره مجموعه تالیف میرزا محمد ابراهیم [illegible] شاعر دربار [illegible]

فقط یک غزل از وی ضبط شده ... تذکره تمام ... شعرای ... خارج ... اقبال الدوله ... (قوام العزة والاقبال نظام الشوکة والاجلال ...) ...

در مجموعه ام ... (...) ...

... غزل ... موجود است

سرش گر به یار وفادار برفت — شادم از آنکه سرم در سر این کار برفت
سر و جان در ره عشق [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
تا [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
عشق [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
این [illegible] — [illegible]
گفت اقبال [illegible] — [illegible]

امیری جوشقانی — نامش سید احمد و مشهور است به امیر ... [illegible] ... فرزند مرحوم حاج سید محمد ... کرمانی ... خان قاجار ... [illegible] ... کاشان ... شاعری ... از اوست

این عالم ... — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
این [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
این [illegible] — [illegible]

= مجموعه ... =

۲ یزدی — نامش ... فرزند ... که از بزرگان ... کاشان بوده ... [illegible]

* [illegible]

... [illegible] ... این است

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

= مجموعه ... =

ایمانی — از معاصرین است ... [illegible] ... غزل ذیل از آن جمله است

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

= [illegible] ۱۵ =

حرف الباء

بصیر الملک شیبانی — میرزا طاهر بن میرزا اسدالله بن حاج ابوالحسن بن حاج غیاث الدین علی بن جلال الدین محمود شیبانی رحمة الله علیهم

از فضلاء و علمای معروف عصر ناصری و مشغول کتابت و استیفای سلطنتی و از مستوفیان عظام عصر خود بوده است و صاحب تصانیف عدیده در حکمت و علوم ادبیه و فقه و اصول و احکام شرعیه میباشد و از تألیفات مشهوره کشف الآیات قرآن مجید و کشف الابیات مثنوی ملای رومی و غیره که از جناب اجل آقای ... بصیر الملک مرحوم شنیدم گاه گاه به طبع آن مبادرت شده ولی من بنده از اشعار ایشان جز بیتی پیدا کردم و از این خط نام شریفش را در این تذکره فراموش کردیم

بهار (ملک الشعراء) اسم شریفش محمد تقی و تخلصش بهار و ملقب بملک الشعراء میباشد شرح فضایل این استاد بزرگوار با شرافت عالم گیرش در این نسخه ناچیز در خور و امکان این خامه نیست ولی چون بزرگواری او از پیش گفته شده تعیین مرتبه است ... چون طرحی از تألیف این تذکره به خط تحقیق حال شعرای کاشانی الاصل و شعرای معروف و مشهور کاشان است مگر حالا بمعنی کلام لایعرف ... مختصری از هزاران احوال آن جناب را بحسب مقتضیات این کتاب می نماید :

بهار فرزند ارجمند محمد کاظم خان صبوری ملک الشعرای کاشانی ساکن مشهد است و ملک الشعرا صبوری از احفاد میرزا احمد صبور برادرزاده ملک الشعرا صبا است که شرح حالش در حرف الصاد نوشته شد تولد بهار در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در مشهد مقدس رضوی واقع بوده و عشق و محبت خود را نسبت شعر شروع فرموده و چون از نگارش در موقع ۱۸ سالگی بهار رخت سرا بدیگر کشیده و جهت آنکه با گفتاری متقن از کتب کمال تعاهد فرزند بوده محل بحث ... با جرئت پرسند آیا و اجداد بزرگوار خود را شناخته و چون که آن حضرت با ریاست این مملکت فرموده ... را از ... این زمان دست داده ، ادیب جغرافی و ادبی ... با دارای ... و محبت ... بوده و من بنده خود به خوانی الحب و البغض ... با ارادتی را با کمال افتخار بر ... دارم ... از طرف ... گرام ... که در این دوره تحط الرجال خدمتی باو بیابد این مملکت شده از جان و دل پرستش می نمایم و ... حضرت بهار ... قرائت یا تحریرات ... و قت ... بوده ... که

بلبل — درویش تخلص میر سید محمد تقی متخلص به ... که ترجمه وی در حرف العین خواهد آمد

تذکره‌ای که تا حال بیشتر از دو مرتبه ... نوشته ام که از زمان صباوت تا حال از اشعار شیخ ... بهره مند بوده ام در موقعی که شروع به نوشتن این نسخه نمودم قطعه‌ای خدمت آن حضرت عرض و در آن گفتم

خدایگانا بودم نوشته تذکره‌ای   که هست حاوی حسن هزار دستانی
نموده ساز گلستانی از ادب هر چند   کتاب سعدی تنها که هست گلستانی
نوشتم نام سخن آوران خطه کاش   ور آن زمانی و حالا ز عالی و دانی
ولی بنام خداوند تو چو خامه رسید   غریق لجه حیرت شده پریشانی
که خود مردم کاشی تو از چه نام ترا   ربوده ... مباهات خود خراسانی

و هم از چند بیت

بنام ... که تا بود نشود   تو این نام صورت خط ...
ترا دریغ نباید که ... محاطا   چه شد که کاشی ... خراسانی
خدا برای حل این معما کوشی   بهار مردی از اشتباه و حیرانی

و آن حضرت در جواب قطعه رحمی مشتمله فرمودند که مطلع و چند بیت آن که در این باب مربوط است میشود

قطعه‌ای که ز تو به من رسید بهار ... بود   پر از معنی و لفظش بی ... بود

تا آنجا که فرموده اند

پدر تو از حسن ... یدی که ... او   چو تو فرزند خلف در شرف افزای بود
گفتی از نسبت اسلاف چه ز فلک ... بود   بود از این شهر که مشهور بکو ... بود
پیت گفتی ... از ... تنکی   چه توان کرد که در طوس ... بود
مولد طوس و لیکن نگوا کاشانست   نغمه آموز ... اما حس از ... بود
جد من هست صبوری که کاشانی ادا   با هم خویش صبا دوی حسانی بود
پدرش از پی بس ... بالی بزرگ   ... آموز اسباب خود آرائی
نایب السلطنه با بود ... محوی   ز آنکه در ... و ... بود
با چنین خانه ... اشعار ادا   گه ولی ... و ... بود
... شد از غیرت اسلام شهید   ز آنکه با طبع خو ... بود

موجی چنین از کاشان شبا هست یقین   ز آنکه جا بود ... و دنیا ... بود
و جد جد من آمد ... از کاشی   کاندرین ... بود
کار دنیا ... از ... که او   صاحب کار که ... بود
پیرانی هر صنعت ... فرزند کیش   کاظمی نام ... بود
شباها ... گشت صبوری ... تب   ... گشت که ... بود
شد ... اشعار ... ملک ... شعر   در شهر ... بود

بیاناتی مطلب دو رشتم ... که حضرت بهار ... شاه ... ملک الشعرائی ملقب و شهرتی ایران گرفته و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری سمت نمایندگی اهالی خراسان انتخاب و بتهران مهاجرت و از کنون ... با شاه ... مشغول داده و در سال ۱۳۲۵ بوزارت معارف ... و ... تاریخ ... ادبیات ایران در زمان شاهنشاهی پهلوی اول ... جمعه ... و ... انتخاب لغات ... و ... ایشان ... روزنامه نوبهار و نامه بهار و ... مجله دانشکده از تألیفات آن حضرت است ، تاریخ ... ، جوامع الحکایات عوفی ... او تصحیح و طبع گردیده و ... تاریخ سیستان که از ... و ... در خدمت ایشان ... و تصحیح و طبع ... داستان ... سیاه ... ، ... منظوم ، رساله ... و رساله ترجمه احوال محمد بن جریر طبری از تألیفات آن جناب میباشد و سایر مقالات ادبی ... و سیاسی ... آن ... دیگر ... نوشته اند ... در خط و زبان ... و ... و چندین کتاب از این زبان ... که ... اشعار ... در حدود سی هزار بیت ... ، کتاب سبک شناسی که چند سال ... تألیف ... بر ای ... ادب ... امیدوارم که ... و ... بنماید ... از ... طبع ... گردد ، از ابیات :

میدهم بیرون دختر که الحی منت   روشنی ... جمال خویش
... و ... تیغ ...   ... در ... خویش
... و ... روشن ... مروی   ... با ... کمال خویش

... طاقت ... ز ... شاد   با آن ... خیره ... خویش
... نام ... جواب   ... خیال خویش
... شوق ...   ... از خیال خویش
... که جا ...   او ... خویش

ول

... که ... از ...   ... که ... کاهی
... چو ...   ... با ... پادشاهی
... که ... باشد ...   ... هم ... هیچی
دل ... از ... و ...   ... چو ... پیدا ای

ول

آن ... لایق ... لیکن   ... حرف ... شکسته
... ای ... زمین ...   ... خط شکسته
... و ... افتاد   ... شکسته

ول

از برای ... خیمی   ... مینا ... چند
... خوشند کسی از ... که   من چرا ... باشم خورسند

ول

... دوش ... افروزد دیگر هیچ   شب تا سحر گریه جانسوز دیگر هیچ
... که ...   در پرده ... و ... دیگر هیچ
... خدا ... چه باشد   از پاره ... افروز دیگر هیچ
خواهی که ... استاد ...   در مکتب دل عشق بیاموز دیگر هیچ
... خواهی که ...   ... دیگر
... که ... ایجاد   ... آموز ... دیگر هیچ
... از ...   ... و ... دل افروز دیگر هیچ

تمت ... مولف

بیضائی - (ادیب بیضائی) پدر بزرگوار و استاد عالی مقدار محرر سطور است و از نظر اینکه ذکر فضایل آنحضرت خارج از وظیفه مولف است بنابراین بذکر احوال و زندگانی وی مختصرا اکتفا می نماید

نامش ملا محمد و فرزند ارشد میرزا محمد رضا ابن میرزا آرانی است که نام وی قبلا ذکر گردیده و مدتی در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در قصبه آران واقع و وفاتش در شب شنبه ۱۸ اسفند ۱۳۱۲ شمسی در شهر کاشان اتفاق افتاده. مدفنش در قبرستان قتلگاه کاشان است و بهشت سنگی [illegible] اهل ذوق و ادب [illegible] بر مرقد ایشان ساخته شده و ابیات ذیل بر سنگ مزارش منقوش است

کان دانش ادیب بیضائی است اینکه در خاک تیره منزلش است
ادبست گوهر اگر هنر دریاست اوست جان گر کمال و فضل تن است
من چگویم که او هر آنست چه بود لاجرم وصف او نه حد من است
سال فوتش نگفته بود اوستاد سخن [illegible] است

چنانکه خود میفرموده از سن ۱۲ سالگی بگفتن شعر پرداخته و در سن ۲۵ سالگی در آران بتحصیل علوم عربیه و ادبیه شروع و بنا به تکلیف علمای آنجا و استاد عالی مقدارش مرحوم حاج ملا محمد علی آرانی بلباس روحانیت ملبس و پس از مدتی [illegible] اقامت [illegible] و مدتی در محضر مرحوم حاج میرزا فخرالدین نراقی [illegible] که یکی از علمای بزرگ [illegible] نراقی بود تلمذ نموده و پس از فراغت از تحصیل و تأسیس مدرسه در کاشان [illegible] دایر و در سلک قضات منسلک گردید و پس از یک دو سال اداره مالیه تأسیس و بنا بدعوت [illegible] مالیه بخدمت آن اداره وارد شده و تا آخر عمر در همان اداره بخدمت مشغول بوده

شاعری بود وطن پرست بحقیقت چنانچه در [illegible] از آثار او در حب وطن و طرفداری [illegible] است در موقع انقلاب مشروطیت [illegible] خدمات [illegible] و با [illegible] وی پس از استقرار مشروطه [illegible] آمده [illegible] بزرگ [illegible] رسید [illegible] مشروطیت [illegible] و [illegible] گفت اگر در راه آزادی خدمتی کرده ام بخاطر وطن بوده نه باید خلاف [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] بود و با [illegible] که در تمام عمر از [illegible] هم [illegible] [illegible] انتقام [illegible] از [illegible] و [illegible] که [illegible] ام که خداوند [illegible] انتقام [illegible] [illegible] بوده [illegible]

حالات بسیاری [illegible] از علاقمندی ملی و [illegible] و در مناعت سادگی و قناعت زندگی نیز [illegible] و [illegible] برای یاد داشت باز و [illegible] و مسافرت و مجاوره [illegible] دارد [illegible] از نتایج طبع او جمله الحمیده [illegible] :

[illegible] خویش [illegible] وین دشمنی [illegible]
[illegible] آدم چو کی هر چه کنی اکنون کن

آثار آنحضرت قرار ذیل است :

۱ - دیوان قصاید شامل [illegible] بیت ۲ - غزلیات [illegible] ۲۵۰۰ بیت
۳ - دیوان مقطعات و تواریخ و مثنویات و مراثی و [illegible] و مسمطات و رباعیات مثنوی [illegible] ۵۵۰۰ بیت ۴ - مثنوی هدیة الاحباب در حدود [illegible] ۲۲۵۰ بیت
۵ - دیوان ارمغان زنجان حاوی [illegible] مربوط بوقایع اخیر ایام عمر او ؛
۶ - تاریخ [illegible] مانند راجع به اوضاع کاشان و طلوع و غروب [illegible] که مجال سوده باقیست و موفق به پاکنویسی آن نگردیده ؛

بازماندگان وی [illegible] سطور [illegible] خانم [illegible] و [illegible] خانم و [illegible] و [illegible] که [illegible] سکونت دارند - [illegible]

قصیده ذیل را در ایام اخیر عمر خود فرموده اند

پیام داده [illegible] برای من که [illegible] جای من
[illegible] که [illegible] یار [illegible] من
[illegible] دل [illegible] [illegible] شد [illegible] من
[illegible] [illegible] من
[illegible] [illegible] من
[illegible] [illegible] آشنای من
[illegible] [illegible] من
[illegible] [illegible] من
دل [illegible] ای عجب [illegible] بجای من
[illegible] مرا [illegible] من

[illegible] آوری که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ولـــه غزل

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ولـــه قطعه

[illegible]

ولـــه

[illegible]

ولـــه

[illegible]

ولـــه رباعیات

باتاق ملک الشعرا بهار

راجع به [illegible] فرموده است

ولـــه

تاریخ فوت ملا محمد علی نام [illegible]

غزل

[illegible]

گفتا [illegible]

حروف التاء و الثاء

تمنّا ـ اسم شریفش محمد هاشم بن محمد حسین و از شعرای قدیم معاصر است که ایام جوانی
با مرحوم میرسید حسین شهری و مرحوم والد مولف علیهما الرحمه گذرانیده و اکنون منشی دیوان
خفا... ولی در صحابت مباشرت و اختلاط است. شاعری است تمام سخن و آراسته و از تمام
عمر گذشته تاکنون گرد تا حق نگردیده و گرد هیچ مناطی خویش نپاشیده و از مال
دنیا جز کتابی چند چیزی نیندوخته. بیدق تبع و محقق شیخ الملح است که حالی برای او نوبت
یافت حرفه عادی او خیالی است ولی بیش از حد احتیاج جان توجه نمی نماید در مناعتش
آن که خود دستی دارد و دستی می نگارد که مورد بحث در دوستی با بیداد و در رفاقت سازگار
در طلب آزادی وفی است و در مزاج جبلی راباد تاب مکابره نیست و بعد در این سخن
که خود مزاج تبریدی او است لکن با او به جا رفت تا کنون جبلی را من باب طبع مدح
نگفته و با مناسبت نتی دستی که همیشه با آن دچار بوده است تقاضا جز یکی احوال وارد
نکرده خود میگفت آن روز که شعر فروشی کار شاعران بود من شعر نو رحم حالی که طلب همه
اهل شعر معلوم است.

طبع وقاد شمس سرورده انواع شعر نادر و از هر دوری سخن را نغز و حفت دیوانش فراهم ساخته
که متداول اشعارش از سبک خراسانی و از است. هکذا در این حال که غزلی طرح میگردید و در
حتی اشعارش یک غزل در صرف کم حاجز بوده وی در جان دورت جذبی غزلی دیگر
وزن و قافیه در جواب غزل مطلع حجه سی ورد. شعری را دو نام شیخ بدایت حق در آن
ها منحنی داده و زحمت بسیار کشیده، از علم رمل، مرحوم... و نجوم، جن که نجوم
مطلع و ملکه خبری است ندرت کرده و سخن احکام را حق مین جنه از وی دیده ام. اکنون
در کاشان میان حالی زندگی پرمشقت خود مشغول است. از اوست:

دلم از درد هجران آشفته پریشانش کن	تو چو وصل شد آسوده ز هجرانش کن
دلم از زلف تو به چاه ذقن افتاد حبیب	یوسف از چه چه برون گشت به زندانش
عاشقان نوبت است سر کوی وفا تیغ عشق	گوسفندی که شود رام تو قربانش کن

غنچه گر چیدت لبت گرد تبسم به چمن	با دل تنگ چو من سر بگریبانش کن
شب دوشین غزلت تجلی هم شد	ز آتش دل چو شب چنگ بدامانش
آنکه بر جبین و ساعاتی ما خیمه زند	در غم هجر چه باید بسامانش کن
وانکه آشفته ببادم زلفت تو نشد	گاه آشفته دل و گاه پریشانش کن
گر دلم از غم هجران تو خستی گردد	نگاهی هوف ناوک مژگانش
آخرای سست وفا سیگیتا چون نگه	گرچه سخت نیست گوش بافغانش کن

نقل با بنکه صحت و منتخبی از آثار وی معرفت دیوانی در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در کاشان
بجاب رسیده چیج قول وق اکتفا شد. افسوس که برای میرزا نو ر مقدمه متم جوانان
تو سخنی نوشته شده که هیچ تناسبی ندارد و این سبک نگارش لایق همان هایی است که
نسیتگان سماحرا و قطعه‌ای نویسد

توضیح ـ روز یکشنبه ۲۱/ آذر/ ۱۳۴۸ در کاشان در گذشت
...
...
...
...
...

حروف الجیم و الخاء

جلال الدین حبل المتین ـ فرزند ارجمند سید محمد رضا مجتهد کاظمی کاشانی و
ملقب به موید الاسلام است. چون ذکر محامد و توصیف صفات آنحضرت از عهده راقم
سطور خارج است ابیاتی چند از قصیده که استاد عالی قدر مرحوم وحید دستگردی
در مدح وی پرداخته درج می نماید:

زهی بمهر هنر پرور هنر و نوحیام	امیر ملک سیاست خدیو سحر کلام
میرزا سجل المتین کلکته	معجل ملکت جم موید الاسلام
حکایت قلم حق نویس و نامه او	ببرج نامه اخبار اگر شوند اقلام
تمام گشته چو نظم پارسی امروز	چو شعر تازی بر بونواس و بو تمام
سروش عرش سیاست و بیک آزادی	رسول شرع سیاست امام پاک همام
گره گشای سیاست بناخن تدبیر	میل مند حوادث بیازوی اقدام
گشوده چهره سیاست چو آسمان بلند	گرفته گوی زمین زیر سایه اش آرام
چو نوم کار گذار و چو حزم دوراندیش	چو علم صفت زای و چو صبح نو فرجام
بلند همت و دانا دل و ستوده سیر	نوشته سیر ستوده و نیت و پاک مرام

مهد بزرگوارش در سال ۱۲۹۶ در کاشان وفات یافته و میر محمد تقی متخلص به تاریخ
فوتش را (وای علم و دانش از جهان رفت) گفته. جلال الدین در ۱۳ رجب / ۱۲۸۰
متولد شده و تاریخ ولادتش را خاقان شاعر (طلع المعالی بجلال) آورده. مادرش سماة
بنام سلطان بنت میر محمد علی شیخ الاسلام کاشی است. جلال الدین در عهد محمد علی
کاشانی از آن پدر و این مادر بوجود آمده و تحصیلات مقدماتی خود را در کاشان انجام
و پس از وفات پدر با تفاق برادر اکبر خود مرحوم حاج سید محمد علی معروف به آقا بزرگ برای
تکمیل تحصیل با صفهان مسافرت و در مدرسه کاسه گران در خدمت مرحوم عبدالعلی و علامه ملا محمد
کاشی فقه و اصول و حکمت و ریاضیات را اخذ نموده و سپس به تهران و خراسان و عراق
عرب رفته و در سامره در محضر حاج میرزا حسن شیرازی مقیم و تحصیل و در سال ۱۳۰۵
به بندرعباس رفته و با سید جمال الدین اسدآبادی معروف باتفاق ملاقات و پس از

ترقی سیاحت و مسافرت هندوستان در سال ۱۳۰۸ هجری قمری به بمبئی وارد و از آنجا بطرف
شرق هندوستان رفت و پس از سیاحت مدتی به کلکته رسیده و مشغول تجارت میگردد و رابطه‌ای
او با سید جمال الدین و ملکم خان که هر دو از عوامل مهم انقلاب مشروطیت ایران میباشند
از همین زمان برقرار و مکاتبات با مسیحیان به مشروطیت بیدار کردن ملت را انتشار جراید سیاسی
ساخته و روزنامه در سال ۱۳۱۱ روزنامه نافذی از قوی و حبل المتین (سیم ج ۲ ۱۳۱۱)
از کلکته طبع میگردد که این روزنامه در انقلاب مشروطیت و باز کردن چشم و گوش ملت و امحای
ریشه استبداد عامل مهمی است که از تاریخ انتشار تا مدت ده سال هر هفته یکبار منتشر میشد
بعلاوه شوری افکار مصادره و ماشین ارسال میفرماید و چون یک جریده برای پیشرفت مقاصد خود
کافی نبود در سال ۱۳۱۵ مجله هفتگی مفتاح الظفر و در ۱۹۱۶ میلادی روزنامه آزاد و جریده
یومیه کلکته بزبان اردو منتشر ساخته و در ۱۳۲۱ بنام ملک و ملت انتشار داده و ...
ناطقه و حقوق تمام این جراید تنها مروج افکار جلال الدین بوده است.

روزنامه حبل المتین در مدت ۴۹ سال انتشار ۴۳ مرتبه توقیف و باز انتشار یافته و دفعات
بخشش آزاد که در جنگ بین الملل اول از هندوستان داشته حکومت هند توقیف و این بود خبر قصد
در راه خدمت بوطن تمام این تضییقات را بجان خود خریده و زحمت ها کشیده و مشقت ها دید
و سرانجام در سال ۱۲۹۸ شمسی از جمله مرض عارضه و هر دو چشم نازنین او کم شده تا آخر عمر
خواندن و نوشتن که تنها حرفه او بود با معاونت فرخ سلطان خانم و رضیه دختر خود ادامه
داده و چشم باطنش از خدمت بوطن سیر نشد.

وفاتش ساعت ۸ بعد از ظهر ۲۳ آذر ۱۳۰۹ شمسی بعارضه قلب در رشت بوده که پس از ختم
روز معاونت مجلات برای انتشارش خاتمه داد.

جنازه وی بر حسب وصیت خود او در تاریخ ۱۹/۸/۱۳۱۰ بایران حمل و دولت ایران هم
سعید و سید کنگ تاریخ حمل جسد او را بوطنش پرداخت نموده و جسد او با کمال احترام
مشهد داده و در روضه مطهره حضرت رضا علیه السلام و در ایوان عباسی مدفون گردید.
باز مانده گانش یک پسر بنام جمال الدین و چهار دختر میباشد که هنوز در کلکته زندگی میکنند.
خدمات این سید بزرگوار در سیاست مداد و فاضل عالی مقدار بیاب و خاک این مرز و بوم
فراموش نخواهد شد. بر این شنیده که جه با طاقت ذکر تمام صفات و کمالات در حق جنت

وگنجانیدن هجو در مسمط حقه دارند فراموش نکنیم که سابقه شاعری او گرچه که مقال الکل
بانکه شاعر و سخن سرا بوده چون هوش در سیاست و نامه نگاری مصروف شده تمام کمالات
وقت صرف انشاء جنبه سیاسی او تقویت گردیده در صورتیکه در شعر نیز دستی قوی داشته و از اشعار
وی انچه بدست داریم رسیده ابیات ذیل است :

بیرمرد شور جنون یاد رگی سودای من	دو مصرع ابیرو و محمل نشین لیلی من
پای بند دل بحق زنجیر زلف یار نیست	چند ی بند ی سلاسل فکر بر پای من

ولـــــه

حضرت داور ای شاه هوش	از سر پند ک آویز گوش
در سیاست اقتضای وقت بین	سنگ پیغمبران را برگزین
نی گره بادزهر از اقتضا	خورد موسی از کتاب و انعا
مصطفی آمد محمد ربت ورود	انقلاب انتی جمعت مرود
زانکه زاید آخراز هر انقلاب	انقلاب انقلاب حتی مصر و مصاف
انقلابی که سیاه حق ست	نخ تا بیدشی که نیمی مطلق ست
در سیاست انقلاب آزاد کرد	اصل دوسا فرمان ما بریاد کرد
در ایران است سی دو درب روس	بی علاجی هم جهان دربان روس
زانت اولاد ایران با اقتدام	زآل قاجار است کی ختم کلام
ما نمی خواهیم آخوند و بحی	در سیاست قطع بیک زین دو سی

= شماره ۵ و ۶ سال ۱۰ جلد ارمغان – ومقتبسات تو...

خبره – نام شریفش آقا سید فرج الله و از اجله سادات و علما و ادبای خوش
ماست که در کاشان بسید فرج الله صدر اعظمی مشهور است وعلت این شهرت آن است
که در وقتی که میرزا آقاخان وزیر لشکر (صدراعظم نوری) بواسطه صاحب حاج میرزا آقاسی منفور
محمد شاه مغضوب واقع و بکاشان تبعید شد صاحب ترجمه در کاشان مصاحب و منادم وی
بوده ولی از فعل امیرکبیر واسطه میرزا آقاخان صدارت گوشه رحامت خود مصاحب
خود را نموده و بدارالخلافه طهران خواسته بر حاجت حالش بیچی دارد و چون سید فرج الله
دیگری در کاشان و طهران بوده که ترجمه حالش ذیل آنانی گذشت صاحب این ترجمه بسید

فرج الله صدر اعظمی مشهور گردید – مولف حدیقة الشعرا مختصر شرح حالی از وی نوشته و مولف تذکره گنج شایگان
هم نهایت تجلیل را از او نموده است در کتاب المآثر والآثار در ذیل نام آقا سید فرج الله کاشانی
مرقوم شده است که وی مشغول تالیف کتابی در تراجم احوال وزراء اسلام میباشد و بر سیده محمول است که
مقصود وی این سید جلیل القدر است یا سید فرج الله سابق الذکر – بهرحال تاریخ فوت و مدفن او معلوم
نشد ولی مسلم است که تا سال ۱۲۹۶ که تذکره حدیقة الشعرا تالیف گردیده حیات داشته واز آثار وی
نیز اثری در دست نیست قصیده در مدح صدراعظم معروف سروده است که حاوی کمال وجد است
بیت بیسا شده وابیات ذیل از آن قصیده است واز همین ابیات درجه کمال وی کاملا هویدا گردد

آراستی بگوهر مرجان را	جا نداروی لب آن لب و دندانست	در غنچه هنوز گل روست
برگو هست نشانم مرجان را	گرجان برشته گوهر و مرجان را	بروده است آبروی گلستان را
تو خود مگو فرشته یا حوری	رویت بهشت خلد سر زلفت	شیطان که کفر زلف ترا بیند
کاین نیکوئی نباشد انسانرا	اندر بهشت برده شیطانرا	طاعت شمارد آن همه عصیانرا
در طره تو گوی دل خلق	برگو بیام دل تو بخشاید	ای ترک ترک جام نخواهم گفت
با جان خریده لطمه چوگانرا	در سنگ اثر نباشد باران را	آن جام ده که تازه کنم جانرا
تنگ نخ و فروغ دل و دیده	چون لعبتان دیده کند برده	وزغیر خیز بجان کند آتش
انسان عین و قوت انسانرا	از پرده زجاجی داما نرا	چون روح قدسی دختر عمرانرا
در پرده های شخص بیک تر آب	بی ام از نخ تو رخنه رخوانست	بی ده که زیر سطح سلطانی
نور خود نموده حوا نرا	ما ه حسنی بباید رضوانرا	بر از خاع جام دهم جانرا
ورنی سیوحی زهب نموده	شیرین نگارم آن لب جون قند	باحق بگو بیا ای زبان دانی
کان قل خوشتر است حرفی را	انگشت برنده شکرستانرا	گرفته تا ی مردم خندانرا
بوستند لی وجانی قربانت	دانسوری و منجد تصنیق تو	اقتباسات خاطر و زرنت
تیره نموده حرفروزانرا	مسوخ کرده دانش فضلانرا	خط برده آیات برهانرا
اشکال رای هندسه آرا بت	قطب بروج و محور افلاکست	بر مرکز مدار ضیر تست
یکی نقطه دیده دایره دورانرا	هر خط و نقطه که دهی آنرا	تبدیل کرده گنبد گردانرا
تدقیق و جمع خاطر تست	از مخرج کسور جهان جوید	صورتگر هیولی اولی زانرا
هنر اهم نموده حسانرا	کلک تو مرحاج زاوانرا	داده صور هیولی کیهانرا

کاندیشه تو علم تراند کرد	لفظ بدیع و معنی خوب تو –	کلک بلیغ معجزه آرا بت
کز طول و عرض معنی تست را	کرده بیان فصاحت سحبانرا	تبلیغ کرده معجز قرآنرا
حاسد کجا شود بتو هم شکار	تا اینجا که گفته است	من هم مدام سوار سخن امروز
قطره ندیده لجه عمان را		در زیر ران کشیده یکرانرا
یک خیل گوهر معانی چو صف بست	دوران اگر سنی همه تر بسپرد	تمامی این قصیده در تذکره گنج
درکام و دست گوهر عقل ترا	من نیز کج بسر دم دورانرا	شایگان بچاپ رسیده است
	حدیقة الشعرا – المآثر والآثار	تذکره گنج شایگان

حداد – نامش استاد میاش واز صنعتگران با ذوق و استعداد کاشان است
و شغل آهنگری و ساختن آهن آلات ظریفه اشتغال دارد قفل های سازد که در
نوع خود ممتاز و از حیث استحکام و ظرافت بهتر از قفل های فرنگ است در ساختن انواع
کارد و چاقو نیز نهایت استعداد را از خود نشان میدهد جوانی است با ذوق و قریحه
و صبر خود تحصیل سواد نموده و دیوان شعر گشوده مضامین خوب و ابیات مرغوب از
طبعش تراوش می کند و چون مبتدی است آتیه خوب دارد

حبیب – نامش حبیب الله و نام خانوادگیش صناعتی است پدرا خود و پدر حضرتش
در صنعت نقاشی ماهرند جوانی است بسیار با ذوق و هوش و فوق العاده
نجیب و با ادب است تا در کاشان دوره متوسطه را طی می نمود اصرار او قلم دیگر
پهلوی آنجا بوجود وی قائم بود و در این راه زحماتی فراوان کشید اینک در دانشکاه
تهران در دانشکده طب مشغول تحصیل است و بالطبع سخن سرائی را ترک نموده
وامیدوارست بعد از فراغت آن فن شریف فن فطری خود را که ذوق سرشار در
شعر دارد است از دست ننهد از اوست

شمع من گر مایل پروانه میشد بد نمیشد
هم چو من دلدار من دیوانه میشد بد نمیشد
روزگار عشق من افسانه ها نو زدارد
اهل دل آمد از من افسانه میشد بد نمیشد

دیده ام بیچوتر سر ابیو و سنان زاری شب های
آ سمان اسیر اگر دیدار ما میشد بد نمیشد
شمع شیدای دلم خواهد بسوزد پایدار
روزگاری پای بند لاله میشد بد نمیشد
اندو هر جیبا چون جوانم جیرانه
شمع من گر مایل پروانه میشد بد نمیشد

حرف الخاء

خاوری – نام شریفش سید احمد حسینی و ملقب به لسان الاسلام و فخر الواعظین معروف بسید فخر بود. پدرش آقا سید هاشم نام داشته و از وعاظ و متقین معروف کاشان بوده، مادرش دختر حاج میرزا معصوم خاوری کوزه کنانی است که ترجمه وی در تذکره مجمع الفصحا و دانشمندان آذربایجان ضبط شده (۱) و بهمین مناسبت این شاعر نیز خود را خاوری تخلص داده،

خاوری علاوه از آنکه در شعر استاد و از شعرای بزرگ قرن اخیر بشمار میرود از قدمای آزادی خواهان و از هم قدمان شیخ یحیی کاشانی مدیر جریده انجمن و میرزا سید حسن حبل المتین و از اعضای مرکز انجمن ناطقه بوده و در انقلاب مشروطیت با عقب نشستن ... تحمل ... فرسائی تحمل گردیدهای آن دارد که نام وی در عداد بزرگترین آزادیخواهان این کشور گردد ه در فن وعظ و خطابه بی نظیر و چنانکه عموم وعاظ کاشان تصدیق دارند در خوبی بیان و طلاقت لسان فرید عصر خویش بوده و بواسطه استعداد کامل ... در سال ۱۳۱۱ که بتهران مسافرت و ... مظفر الدین شاه بار یافته و از طرف پادشاه بلقب لسان الاسلام ملقب و خلعت شاهانه که گویا عبای ترمه بوده ... میگردد، ... مسافرت که ... در خدمت حضرت والا ... از اعتماد ... و ... داشتن ... برطالا ... خود ... و ... قرار داده ... اجرای این اراده ... با عموم مشروطه طلبان همین رفتار

(۱) خاوری اهل کوزه کنان تبریز و از شعرای معروف زمان فتحعلی شاه است که مدتی با ... شعرای ... کاشان آمده و دختر ... صبا را ... در حباله نکاح خود در آورده و مقیم کاشان میگردد ... او در ... بچه شاه ... کاشان و ... آخری ... بوده ... ولی در موقع ... در جای خود ... حاج میرزا ... بجاست ولی از آن ... بجاست.

... داشت که پس از آنکه فشار ... از دست ... وطن شود و ... ترفیق و ... انجمن وطن و آزادی تهران آمده و روزنامه سیاسی تهران را تأسیس و منتشر ساخت ولی پس از چندی ... تهران ... بجهة او ... کاشان توقف و ... مسافرت ... آزادی ... تا آنکه ... و ... مسافرت و ... ابد ... از آذر ... از خدمت ... و ... و مثنوی ... درخت ... ساخته ... فرزند ارشدش سید محمود ... بعد مثنوی ... در سال ۱۳۲۹ ... طبع رسانیده ... خود را ... اضافه شود،

اتفاقا در سال ۱۳۲۵ شمسی که ... انجمن ... در تهران ... جهت طبیب ... اقای دکتر ... انجمن ... اقای ... از ... مثنوی ... رسیدن ... حقیقت ... بکمال حسن قبول مثنوی ... طبع شده و ... اقای حاج میرزا ... مثنوی ... که اکنون در دست ... است ... که

انکه از آثار ایشان: ... بحرهای ... انواع نظم ... و اقسام نظم ... از ... مذکور و چند ... اثری دیگری ... است و ...

وفات وی در سال ۱۳۳۳ ... در کاشان ... واقع ... و ... علیه السلام ... ربای ... در ... کرد ... که بااین مطلع شروع:

ای ...	...

و باین مقطع ختم میگردد:

... تاریخ این ...	... لسان الاسلام فخر اهل کمال

اکنون چند بیت از ... مثنوی ... و ... درج میگردد

ای نام تو ... از ...	ای ...	...
... تو ...	...	...
...	...	...
...	...	...
...	...	...
...	...	...
...	...	...
...	...	...
توحید ترا ... اشیا	...	...
... گویا	...	...

وله غزل

...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
خاوری ...	...

خاوری بید هندی – اسمش ... و از ... ملا ... شغل وی ... بید هند بوده و بید هند از قرای ... کاشان است ... از ... انجام و ...

داشت ... در حدود سال ۱۳۲۴ ... مرحوم خاوری لسان الاسلام ... شعر ... خاوری ... مناسبت ... مدح حضرت امیر ... درج میگردد

عشق ...	عشق ...
...	...
عشق ...	عشق ...
...	...
عشق ...	...
...	...
عشق ... و رسول	عشق ...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
... خاوری بید هندی	...
...	...

خدیجه خانم – ...

حرف الدال و الذال

داعی آرانی — اسمش ملا محمد حسن بن ملا یعقوب بن آقا یوسف اصل و متولد قصبه
آران است مردی عالم و متقی و گوشه گیر بوده و اجداد وی نیز همه از طبقه روحانیین
اهل علم بوده اند داعی شعر را نیز جزء شعرا از خود به یادگار نهاده و دیوان اشعار حالی [illegible]
وی [illegible] و اشعار با این [illegible] موجود است خط نسخ را شیرین می نوشته
و تمام آثار وی به خط خود او با کوشش تنظیم شده از جمله آثار وی دیوان قصاید است که در
سنه ۱۲۶۰ تألیف کرده و مقدمه و دیباچه مبسوطی بر آن نوشته که چون شخصی از مقدمه
حاکی از شرح حال اوست جمیع نقل می نماید که کتابی در مواعظ و تألیفی در صنعت جوهر دارد
و از شعر آن است که در تمام عمر مدح کسی را جز ائمه اطهار ننموده و در مذهب تشیع خیلی زیاد
متعصب بوده و در صنوف انواع نظم مسلط و در حدود هشتاد و هفت سال عمر نموده و در
سال ۱۳۱۱ هجری قمری بدار آخرت رحلت یافته و در قبرستانی که نامش باروی آران
و بیدگل است مدفون گردیده.

علاوه بر آنکه آقای حاج آقا محمد توسلی آرانی در وی برای بنده مرقوم داشته اند باید مرحوم
داعی دوران اجتماع و در گوشه یکی از قصبات کاشان ساکن بوده و با آنکه تحصیل [illegible]
[illegible] مردم [illegible] از حیثیت [illegible] این مرد اندیش [illegible]
خود را [illegible] نام بنام عالم و شاعر و دارای استعداد کامل و حسن خط بوده و خود حاج
حکیم [illegible] مشهور شده برای تحصیل علم طب [illegible] و پس از مراجعت در کاشان
مشغول طبابت می بوده و سپس اولیای امور وی را احضار و ریاست [illegible] استانه
رضویه را در مشهد مقدس به او سپردند [illegible] دقایقی [illegible] کرده و در
سال ۱۲۸۶ در [illegible] سیاست و در [illegible] موقوف می گردد که اکنون نسخی از
[illegible] دیوان قصاید او با بیاض [illegible] قصیده داعی [illegible] اما بعد به
[illegible] ارباب بصارت و بصیرت و راه پیمایان منازل حقیقت و طریقت
پوشیده نماناد که این بنده سراپا عیوب [illegible] محمد حسن بن یعقوب

[illegible] [illegible] سالها حالت [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خط [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سنها
از جان [illegible] از [illegible] [illegible] تو
چون [illegible] [illegible] تو
از [illegible] [illegible]
دل [illegible] دارد [illegible]
از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

انتخلص با الداعی در حالت بین اغلب اوقات مطالعه کتب و مسائل اشعار در میل و نظم خود
را مشغول و موجب اهتمام در مطالعه نظم و نثر از سایر امور معزول گردیده چه خوش آمده
چنانکه صاحب [illegible] فرموده مطلع های موزون را خوب [illegible] بنابراین به حکم [illegible]
که از طبع قاصر خود در تألیف [illegible] با ذوق و سلامت شوق در دوران اشعار و انشاء
[illegible] و از هر گونه رطب و یابس درهم بافت [illegible] و نه در معارف
این فن استحقاق لمؤلفه :

نه او مستعد از سخن آفرین	که سنگ سخن آورد در نگین
نه سوزنده بر [illegible]	نه از نکته سنجان مشکین رقم
نه در [illegible] از او [illegible]	چو خاقانی و انوری [illegible]
نه از نظم فردوسی او را قیاس	نه از پرتو سعدیش اقتباس

الغصه حکم سالها بدرک [illegible] موجب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در حروف اغلب آنها در بیان حمد و نعت و ذکر آل و انشاء الهی و نعت جناب رسالت پناهی و
مناقب و معجزات حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین بیاشد رجاء واثق که مثوبات آنها نام
دستم مایه گردد ان الله یحب الجمیل ، از اوست :

تا شد بیرون خسرو خاور چو زنی [illegible]

عرصه آفاق پر شد از سپاه شاه زنگ

از کمند جمشید روز از صولت ترک شب	جام رخشان شعشع خور دروی مغرب سنگ
[illegible] طاووس از پی کاووس شب آمد شتند	چون قبا در روز را از اورنگ شاهی و تخت تنگ
شاه ترکان شد بخت چون خون سیاوش ریز	خسرو شب انتقامش را میان بربست تنگ
صبح [illegible] [illegible] [illegible]	حکام چه تقدیر یافت چون تخت [illegible]
[illegible] دارائی [illegible] پنهان شد مگر	گوهر جواهر اسکندر کرده در ظلمت درنگ
یا [illegible] [illegible]	یا از اطلال [illegible] [illegible]
یا [illegible] در چاه بابل یا [illegible]	یوسفی در بطن ماهی مضحی [illegible]
یا [illegible]	[illegible] سوار [illegible]
[illegible] [illegible]	و آنکه از تیغ دو [illegible]

دهقان — نامش امیرساسان و فرزند مرحوم سید محمد خان دهکان و نوه مرحوم سید
محمد تقی عندلیب کاشانی است که ترجمه او در حرف العین خواهد آمد وی در سال ۱۲۹۸ شمسی
در تهران متولد و حال در عنفوان شباب و در اول ترقی است و در حکومت وزارت معارف
از اوست :

نه از آنکه نیش دم زدن مار اینی باید	چراغ چون [illegible] آما می باید
می باید که از دریا بگو یکی قطره ای آن	که از یک قطره چون [illegible] [illegible] می باید
[illegible] است و ما بر آن چو موران [illegible]	[illegible] [illegible] بنا می باید
نا [illegible] در [illegible] [illegible]	[illegible] تا [illegible] می باید

ذکائی بیضائی — نامش شیخ نعمت الله و معروف به ذکائی بیضائی است تخلص وی ذکائی
و نام ما فوق او بیضائی است قم بوده و برادر اعیانی مرحوم ادیب بیضائی و اصغر فرزندان
این مرحوم آرانی میباشد که نام هر یک در محل خود به ثبت رسیده است در سال ۱۳۲۲ در قصبه
آران کاشان متولد تحصیلات مقدماتی خویش را در محضر پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار انجام
و از زمان بلوغ تحت تربیت ادیب بیضائی به تکمیل [illegible] پرداخته و به مرحوم ادیب علاقه
بسیار داشته بعد از وفات برادر [illegible] قصیده [illegible] [illegible]

[illegible] برادرم ای نعمت خدا که مرا	بغیر وجود تو [illegible] دعا بود

و نیز

نعمت الله روح مشتاق من است	کاخ [illegible] جان و ستان [illegible]

در سال ۱۳۰۶ از کاشان به تهران آمده و پس از اکمال تحصیلات خود [illegible]
گردیده و در این مدت همواره ریاست ثبت اسناد بعضی ولایات را عهده دار شده و اکنون
در اداره مرکزی [illegible] مشغول است و حافظه که در سرود و الحق نگاشته ام در باب
ایشان نیز به اجمال رجوع می کنم که تعریف و توصیف وی از نظر برادر بزرگی حد بود عنیت
ولی من حیث المجموع از فضایل جدید و برادر عالی قدر خود بهره ای اندوخته و جوانی
نورانی و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را با الاخص و سایر اعمام را بالاعم
برای من حزبه باقی و برقرار بدارد . آثار منظومش که شامل انواع اشعار است در حدود [illegible]

بیت است و کتابی بنام علم الشعر در فن بدیع و عروض و قافیه تألیف نموده که مشغول طبع آن میباشد
و نیز تذکره از شعرای گمنام تصنیف نموده و رساله درباره عقیده برادرم و یا مذهب نگاشته و هم چنین
[illegible] دیگر که هر یک در مقام خود در خور اهمیت است امید که توفیق طبع هر یک دست دهد
و مورد استفاده ارباب علم و ادب گردد ، از اوست :

فرخ آن دیده که بر روی تو دیدار افکند	خرم آن دل که بزلف تو گرفتار افتد
کار با چون تو اقاده دل ما هر ذره ای	تا ترا [illegible] [illegible] کار افتد
دل دهی گر به یار [illegible] آسان	کار بر خلق [illegible] دشوار افتد
رنج بیماری [illegible] [illegible]	که بدین رنج کسی است که بیمار افتد
بار شکیبی [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] بار افتد
دست از دامن دل [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible] افتد
دعوه خویش [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] افتد
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] افتد

و یکی از قصاید اوست فیهم ما قال

هر دو را تا دل نبندید نه کند مشتری	یا شاهت نخص [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	گر شناسی خویشتن را سوی مقصد [illegible]
[illegible] از آلایش دنیا [illegible]	سوی [illegible] با چشم حسرت ننگری
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]

و له رباعیه

[illegible] [illegible] دل [illegible]	[illegible] [illegible] دل و جان [illegible]

زان جور که دل کرد بمن خود دیدی | خوش گشت و شاد ماحبت انطام

و له قطعه

هنوز اگر نفست آشفته اند | هنوز اگر تب خاشان رفته اند
بهیچ آیدت چون درهم بینی | که الخیر فیما وقع گفته اند

حرف الراء والزاء

روح الامین محمد آرانی — جدّ اعلای نوّاب سنیّه است اصل و تولدش قصبه آران و
از خانواده علمای انجاست سال وفاتش در حدود ۱۳۲۰ و مدفنش در جان جامعت
غالب آثارش شعر و منتخب اشعار او غزلیات و قطعات قریباً بخاطر مانده ازاد

شجره دوره زمانم افتاده در گرداب | که است ای عشق گل چیره کشتی بی تاب
شراب ناب مخواه و شباب تیغ زخیاب | که نزد مردم دانا حیات هو چو سراب
بجز طراوت رویت ندیدم اندر گل | بجز حدیث تو ای نشنوم ز چنگ و رباب
چو سوی تو نمودن دیدن ان جفای رقیب | ان تمام اشک ز چشمان دجیفت و زناب
همیر روح الامین بیش آن در گوش | کشی کشته و دیوار باده مست و خراب

ریحان — (حکیم ریحان) از اطبای کلیمی کاشان است که حذاقت و مهارتی تمام
داشته و بسیار معروف بوده در اواخر عمر و تریباً چهل سال پیش بطهران آمده و در طهران

وفات

وفات یافته و در قرون اخیره تنها شاعری است که در بین کلیمیان کاشان موجود آمده
شاه شاهد اشعار از او در دست نیست و اگر در تصرف کسان او هست چون آقا اتی شا
حضرت خداوندگاری آقای حاج آقا علی نراقی فرمودند که در زمان صباوت دیوان او دیده
دیده اند که در کمال شیرین زندگی می نموده بیت ذیل در جنگی از او ثبت گردیده است

رنگ حنای پا نیست از خون عاشقانست | از خون توان گذشتن پای تو در میانست

و جنگ مزبور در کتابخانه دست خط مرحوم آقای باستانی موجود است

حرف السین

سالک — آیت الله حاج حبیب الله کاشانی ملقب بشریعت که در کاشان و سایر بلاد
ایشان مرحوم حاج حبیب الله میخوانند حضرتش از اجله علمای قرن اخیر و بسیار معروف پدرش مرحوم
ملا علی مدد ساوجی است که در زمان ۹ سالگی آیت الله در ساوه وفات یافته و فرزند ارجمند
پس از فوت پدر بواسطه قرابتی که با مرحوم لسان الملک سپهر داشته اند بکاشان هجرت نموده
تحصیلات مقدمات خود را در کاشان انجام و چنانکه خود در یکی از تالیفات خویش نوشته است
در سن ۱۴ سالگی از نحو و صرف و مقدمات فارغ و فقه و اصول را در محضر حاج سید حسین و سید الاشراف
کاشی و حاج سید محمد علی در دوازده اصناف کاشی شروع و در سن ۱۸ سالگی از حاج سید حسین
اجازه گرفته برای اکمال تحصیلات عازم تهران میشود و در تهران در مجلس درس شیخ الامام
کلانتری و حاج میرزا محمد اندرمانی حاضر و استفاده کامل برده سپس مجتهد و تحقیقاً در محضر

شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله مقامه بنجف اشرف تحصیل و معروف و در وقت حیات او در وقت حرکت
شیخ گذشته بوده است تا بایستی مدرس حاج سید حسین معروف بترک ماخذ و علام اخیری او را
تحصیل فقه و اصل بکاشان مراجعت و بمصاحبت استاد سابق خود مرحوم حاج سید حسین و سید حسین
نائل میگردد

تالیفات ایشان از فارسی و عربی نظم و نثر در حدود یکصد و چهارده مجلد است در تراجم و تفاسیر و
شرح و حواشی و مقالات و تراجم و منظومات و مناظرات و مناسک و اصطلاحات و اجوبه
و متفرقه و ادعیه و نحو و صرف و فقه و منطق و بیان و بدیع و تجوید و علم حفظ و امثله
و حکایات مجلّد و خود فهرستی برای تالیفات خود نوشته اند موسوم بکتاب الفهرست که در
سال ۱۳۲۲ در کاشان بطبع رسیده و بعضی از این کتب چند جلد است از جمله منتقد المنافع
در فقه ۱۴ جلد میباشد و برخی از تالیفات مذکور در تهران و اصفهان بطبع رسیده
تخلص آن جناب در مناجات سالک و در غیر مناجات بقیه مذکور دارد شاه شادی نیز صحیفه از
تالیفات منظوم ایشان تا حال ندیده ام و جای تأسف است که در مسافرت اخیر خود بکاشان
و ملاقات آقا زادگان وی و تقاضای مؤکد از هر طرف نمودیم و تمام مجلد [illegible] برگزار
شد و دیوان شعرشان برای خود ترتیب نداده و دو تالیف منظوم دارند یکی موسوم بمیزان تبعات
السالکین و دیگری گنج اسرار که ظاهراً زیادت شد ترجیح بندی سروده اند که بعضی دوستان
ابیاتی چند از آن میخواندند بجهت ترجیع آن این است :

هرچند خرام ها دویدیم | آن خانه خراب را ندیدیم

ابیات ذیل نیز با تخلص فانی در کتاب قوامیس الدرر آن جناب که تالیف است بسبک گلستان
(حرف فارسی) بطبع رسیده

بیا بیا که چو تو طلعت آفتاب ندارد | بیا بیا که زحسن تو ماه تاب ندارد
برو برو که دلم ای پری ز عشق تو خسته است | ببین ببین که دو چشمم ز گریه خواب ندارد
بیا بیا که صحافت گرفته باج ز غنچه | درا درا که چو روی تو نشئه گلاب ندارد
بیا بیا که شب ناتوانی دل فانی | برو برو که ز من در دیده بت تو تاب ندارد

۲۳ ق ۱۳۴۰ ۲/ قمری هجری
سن شریف ایشان در حال وفات ۸۶ سال و [illegible] ماهی چند تا بیک گشته در قبرستان
دشت افروز کاشان که مدفن حاج الملامحمد تقی معروف بمیرزا نجات است در مقبره مخصوص مدفون است

وفات ابتیغ

ساسانی : نامش محمد خان و لقبش ملک الحکماء
و فرزند بزرگ جناب محمد خان خجسته کاشی است که او فرزند
ملک الشعرا عندلیب و وی فرزند ملک الشعرا فتح علی خان صبا است
که ترجمه حال هر یک در این تذکره و در محل خود نوشته شده است
دیوان شعری در حدود ۲۵۰۰ بیت اغلب شرح حال متصل
بقلم خود ایشان نزد برادرزاده شاعر و دانشمند جناب
آقای علیرضا صبا موجود است و حتی بنده ترجمه حاضر را از
روی آن دیوان مینویسد
ساسانی در ۲۵ — ع ۲ — سال ۱۲۶۹ هجری قمری در
محله پامنار تهران متولد و در سن ۶ سالگی باتفاق میرزا
محمد حسین خان شیارت الدوله برادر اکبر خود نزد مرحوم ملا
محمد علی کاشی که فاضلی متقی بوده خواندن و نوشتن را
فرا گرفته و بعد مدتی در خدمت شیخ حاجی عرب کاظمینی که
مردی عارف و مسلط در ادبیات عجم و عرب بوده است تلمذ نموده
و علم تجوید را اتمام و درک کرده و در سن ۱۹ سالگی بمدرسه
دار الفنون وارد و در رشته ریاضی مرحوم حاج نجم الدوله
و شیمی و فیزیک و طبیعیات مرحوم میرزا حسن خان صدر الحکما و بکمک
تم فرنگی استفاده شایان برده و در فنون نظام
هم تحصیل نموده
تا آنکه در محرم الحرام سال ۱۲۸۱ در ملازمت شاهزاده
جلال الدوله سلطان حسین میرزا فرزند اعلیحضرت ناصرالدین شاه
بخراسان رفته و چون در علم طب ترقیات وافی نموده
بود بسمت حافظ الصحه خراسان که در آن اوقات
از مشاغل مهمه دولتی بوده تعیین میگردد و مضمون حاصل
اما پس از شروطیت بامور معارف و اوقاف خراسان هم

بقیه در حاشیه صفحه بعد

و ماده تاریخی فارسی و عربی برکاشیهای روی قبر وی نوشته شده که از طبع مرحوم آقا سید محمد علوی
حکیم و مجتهد کاشی است که از تلامذه آیت الله بوده اند تعداد این بخود زمان تحریر عالمی گرفت
تصنیف و تالیف آن جناب موجود آمده است رحمة الله علیه رحمة واسعه

سرهنگ آرانی — نامش میرزا علی حسین و از اهالی قصبه آران و اهل طریقت و حقیقت بوده
حدت و خوش مزاج جمعی است چنانکه بانکه با اطلاعی با جمعی خود در جوانی بوده و از اطراف
جبکان دام میرفت و داد میکرد که فی رقم خود را از دام پرفت کم بیا شد نگذارید در حدود سال
۱۳۳۰ در آران وفات یافته شنیدم شاعر دیگری نیز بانی تخلص در آران بوده و لی زمان
حیات او معلوم نیست و آثاری هم از وی دیده نشد و از اوست :

ای دوست عشق که در جانت آمد زمیست | در جان محمد عشق اگر آمدنت آمدنیست
با جان کسی بحبت جانان نمی رسد | ایمان من که محبت جانانت آمدنیست
این بار ما ز خوت لی کن برون اگر | چندی برای خوت بارنیست آمدنیست
ای سر بیاش خفته و سامان طلب مکن | روزی بیاید گو سرو سامانت آمدنیست
چندی بروگرامی گدایان دوست شو | گر فی الحقیقه خدمت شاهانت آمدنیست
ایمان خود بیاد بده هم چو مو خویش | بازای حکیم برون ایمانت آمدنیست
سرشار عار باده گلگون زجام دوست | مدرکش اگر حکایت سرشارنت آمدنیست

سلطان — میرزا حسین سلطان الحکماء — از اطبای معروف کاشان و تخلص سلطان
و ملقب سلطان الحکما بود و تقریباً از چهل سال پیش شغل شریف اشتغال داشت مردی
خلیق و مهربان بود خنده از لبش دور نمی شد و عادت داشتی بخوبی مشهور است از جمله انکه هم
قبل از طلوع استحمام می نمود و شبی برخاسته و در اواخر عمر که حمامی را اطلاع و تبدیل کرده بود
نقش زندگی گذاشته بود و اگرچه با کبر سن قوای جسمانی او برجا بود ولی در اواخر حالی پرخوف
ایام پیش که حواله مساعدت سینه میداده بعیادت میرفت با مرضای خود و رفتاب
خدمتی و مهربانی رفتار میکرد و روزی بمن بنده را از خطر مرگ نجات داد بخاطر دارم در ایامی
ساکن تهران و در خیابان ناصریه مطبی داشت برای معالجه بمطبش رسیدم و او آن در

بقیه ترجمه ساسانی
بری محول شده است خدمات ذی قیمتی انجام داده و
چهارده باب مدرسه در خراسان تاسیس نموده اید
و در سال ۱۳۲۹ که مرحوم صدر العلماء فروغی از نیابت
تولیت آستان قدس رضوی معزول میشود و منصب
هیئت وزرای وقت بنظارت جناب آیة الله زاده خراسانی
بکفالت نیابت تولیت منصوب و خلاصه اکثر عمر خود را
در خراسان و در خدمت دولت گذرانیده و بواسطه اشتغال
باین امور کمتر بتالیف و تصنیف پرداخته اما در چند مورد
که اطلاعات سابقه در اینجا بروز کرده رسالات مفیده در این
علم نوشته و منتشر نموده — پوشیده نماند که دکتر
نصر الله خان سیف السلطنه فرزند این مرد بزرگوار میباشد

از اوست

گیتی به بخت زهر حسد در عسل مرا
زانسان که پروریده چو جان در بغل مرا
بازرناب گوهر خود را خریده ایم
وان جگر فروخت بسیم دغل مرا
زرق و فریب زاهد سالوس بین که او
بر باد داد حاصل علم و عمل مرا
جادوئی کم که تجشیار رام رود
از سرکه عمامه آن پر حیل مرا
طی طریق باخرمسی حیات کم
کان خر نکند خواهد اندر وحل مرا
گوخون دل خورم نخورم مال وقف او
کاوستمی ن بود این مستعمل مرا

بقیه در حاشیه صفحه بعد

بقیه سیاسانی

کرمانی و جفت عام بر هم نیز با کر منیت
من مستعل بدن بوم آن مستعل مرا
آن بینوای فاقه تنی بیشتر نی که خواست
اندر حباب چو خویش کند مبتذل مرا
تو هم اگر کناره بجویم از این خبیث
گر گیتی سیاف خویش کند آن کهل مرا
نو فتی همی بگیریم و مغزش بر آورم
گر مهلتی دهد دو سه روزی اجل مرا
جانم فدای مهر شاهان است تا ابد
کاین ره بیا نموده چنین از ازل مرا
دیوینه خادم در سلطان هشتم
وین رتبه برتر است ز اوج زحل مرا
از فیض مدح حضرت سلطان دین رضا
بر لعبت گذشت از دل پاک این غزل مرا
ساسان نیا امید صله هست از آن امام
کاندر جوار خویش دهد مرتحل مرا

— دیوان ساسانی —

کتابخانه آقای صبا

شرح حال سید یوکی بعد از حرف ۱۱۷ نمره اول
در صفحه ... شد

شوخ است آینه بر مینه داو گفتم طبیب دوای شیرینی است فرمود روزگار که تلخ است می‌پسندم
تلخ است آیا مستم که طبیبم دوای تلخ دهم

دیگر صورت مردی بسیار ناصح و ادیب بود خطی زیبا داشت و خطوطی که خوشنویسان
با ناخن بر کاغذ می‌نوشتند در نهایت استادی می‌نوشت و دیوانی نیز شوقی داشت در
موقوف انواع شعر قادر و در انجمن شعرا نیز حاضر می‌شد اما چون تظاهر نمی‌نمود
معلوم نشد که با تمام سطور در تواف چندین مرتبه برای گرفتن اشعار بخواهش رسیدیم
و هر بار وعده می‌کرد و وعده از موقت می‌کرد تا مسافرت رفت و در سن تقریباً ۵۰ سالگی
و در سال ۱۳۲۳ شمسی در کاشان وفات یافت و قبل از فوت چون نزدیکی اجل را درک
کرده بود دو مرتبه برای خود مجلس ختم گرفت و مستمعان را اطعام فرمود و بعد از فوت
آنچه داشت متفرق در نزد ورثه اش قرار گرفت و بنده موفق نشدم از آن قسمت‌های ...
شعر اثری ارائه بگیرم

مسید و کچکی :

حرف الشین

شارع — نامش میرسید حسن دانشمندای خوب کاشانی بوده و در حدود سال ۱۳۲۴
هجری وفات یافته بطوریکه حضرت حجة الاسلام آقای حجت زاده بیادرزاده مرحوم حبیب
شاه فرمودند ابیات زیادی از ایشان دیده اند و آثاری تازه قصاید و مراثی و غزلیات بوده تا سال
آنچه که بنده تجسس کردم از بازماندگان او کسی در کاشان نیافتم تا اثری از او تحصیل و در این
سفینه درج نمایم

شکوهی — نامش میرزا غلامحسین و نام پدرش ابوالقاسم و ساکن دهکده نشهد کاشان
بود در اوائل حال کسب علمی مشغول و در اواخر تجارت فرش و زیلو می‌کرد و در اواسط
سال ۱۳۱۷ شمسی وفات یافت (در سن ۶۰ سالگی) از نجم و دیگر قافیه با خبر و اشعارش
در حدود ده هزار بیت میباشد مردی مودب و با تقوی و درستکاری معروف بود از او است

با خبر باش در این دوره که مسکن خونی — نشود دور دگر تا نشانه عزت پیری
هر آنچه که به شتر بین مردم دهر — با شهادتی که بود شیوه اولی حزنی
بنشین که تو دست تجو از خیر دو دست — که با خیار رحم از خود بنشینی تا کی
دنج بر باش صبا که توان بردن — لذت راحتی عالی اندیخ بری
عیب خود را نتوانی که تو در خود بینی — از چه بیهوده کنی دعوی صاحب نظری
برکن بیدر تا که بیاداش عمل — بری باقی بنماید بوقت بدری
یا که در تو ها یا که دانی امروز — نرود بملت شکوهی

ولــــه رباعیه

تا کی ز حضور خود جدایم خواهی — تا چند به هجر مبتلایم خواهی
در کوچه عشق خویشتن تا کی چند — ای پادشه حسن گدایم خواهی

شیبانی — فتح الله خان ابونصر شیبانی — استاد ویست کامل عیار و عارف است
علم اقتدار پدرش محمد کاظم خان از بزرگان طایفه شیبانی کاشان و در عهد سلطنت محمد شاه
قاجار مشغول استیفا مشغول و در حکومت شجاع السلطنه در کاشان و اطراف وزیر و مدبر وی بوده
جد پدرش امیر محمد حسینخان بن حاج غیاث الدین علی بن جلال الدین محمد شیبانی است که جد
مادرش عبدالرزاق خان کاشی و از امرای بزرگ کریم خان زند و آقا محمد خان قاجار بود
و حکومت یزد و کاشان و نطنز و قم و کاشان در عهد آقا محمد خان (آنچه بدو) بوده و شرح
حال امیر مزبور و سایر خاندان و افراد طایفه شیبانی در تاریخ شیبانی تالیف فاضل دانشمند
معروف مرحوم جلیل الدوله شیبانی ضبط شده و بطبع رسیده و امیر مذکور ممدوح استاد
صبای بیدگلی است که قصایدی در مدح او سروده از جمله قصیده عزائیه است که از بهترین
آثار صبای شمار می‌رود و مطلعش این است «بار در محمل انجم و داغ کشاورز مهرکان» —

شاطر — نامش شاطر علی و شغل شاطری و نانوائی
اشتغال داشت و از شعرای محله سرای کاشان بود اوایل
که بنده او را زیارت می‌شد قریب هفتاد سال از سنش
گذشته بود گاه در مجالس وعظ و روضه شخصاً دیوان
شعر قصیده یا مرثیه از خود میخواند و در کاشان شهرتی
داشت اما آن زمان بنده در صدد این امور نبود
و موقعی که نوشتن این تذکره شروع شد دیگر گذشته
و خلقی هم از او شاهد بوده و لذا موفق بتحصیل نمونه
اشعارش نگردیدم و در مقاطع اشعار شاطر تخلص میکرد

عبدالرحیم ... نوشته دوین ... (در حاشیه)

و تقاضای این قصیده در ذیل ترجمه استاد صبای درج گردیده است که فتح الله خان در زمان
ولیعهدی ناصرالدین شاه با جمله مقام و مقامات حکومت بوده و سپس از منصب و خدمت کناره کرده
و در ده شیبانی حسین آباد شیبانی که از مزارع اجداد امیر محمد حسینخان است و با اشتهر در کاشان
و آبادانی است مزرعه تمام شهر آباد احداث نموده و در بر بسط تا فعالیت مینمود و ما این
خالده آباد نظر گم خاک بوده اند حتی آباد و جهت زمانی شاه آباد خراب و زحمات چندین
ساله استاد را باد میدهد در این بین تلاش خوانین نظم تهران آمده و کسی بر شکایت او
رسیدگی ننموده تا جار و طن را ترک و به سیاحت و ترکیه نفس می‌پرداخت و در موقع شورش کشی حسام السلطنه
قم ناصرالدین شاه بهرات مشارالیه در ترتیب شیخ جام بدلباس درویشی مختفی بوده فاتح هرات
که او را از دیر بادی شناخته او را احترام نمود و ... از فتح هرات با سبط قوم فتح نامه
بلیغی که استاد در باب فتح نوشته شد مسائل سرمایه هی می‌ساشد ؛
و در وقت محاصره هرات و سید مذاکره بین عیسی خان و سایر سران هرات بوده و با رجال الحرمین
میاحق هرات از باب و ذهاب سوره سراف و سرداران را با اذبان خود با اطاعت شاه
هرات مدعی آورد چنانکه خود در یکی از قصاید شیبانی اشاره نموده و فرماید

زینجا به انگه شهر هری را برای من — نگشود و تو راحت که گره وار ها
این کس که گشت و ... گمت خام؟ — کاین بود سرنوشت من آنگونه کارها
تا باز گشت شکو مظفر شاه دین — مظفر و دادخواه مرام این سرپیچ دارها

و مولف طرایق الحقایق در ترجمه وی نوشته است (در فتح هرات با نواب اسعد والا سلطان مراد
میرزا بوده و غالبه مشاورت با او کاری فرمود) الغرض پس از فتح هرات ابونصر از طرف بلخ و
بخارا به سیاحت پرداخته او لیای امور تهران وحشتنا صدر اعظم وقت میرزا آقاخان که
با فرخ خان امین الدوله عداوتی ابونصر داشت او را مراوده با دول بیگانه و جاسوسی متهم نموده
متهم ساخته و تحت نظر به تهران احضارش می‌نمایند + مولف سفینه را نسخی است حاوی مثنویات
استاد شیخ — خواجه — نظامی — جامی و بعضی اساتید دیگر علیهم الرحمه که غالب آن بخط زیبای
ابونصر نوشته شده و این جنگ از طرف ابونصر علیقلی فرزند او بالمدینه اهدا گردیده جنگ مذکور
در سفر شخصاً همراه ابونصر بوده و در وقت محاصره هرات نیز همراه داشته و در خاتمه یادگار تاریخی
در این جنگ نوشته است که عیناً نقل میگردد (در وقت محاصره هرات بروز ۲۹ ذیحجه الحرام

+ مولف حدیقة الشعرا نوشته است بعد از فتح بیرون که روت
الکمبر و منبعت این بر خیمات ... و الحاق ...
کسب ابراز و مقالات شه بساز از ... اوان حسام السلطنه
دیر اثر تحریک بر بغل ... تا ... اشتر ...
و اهالی فتح از شیخ ... حسام السلطنه تمکین
بمک فتح ارغ ... حسام السلطنه ... شد
و از درکه ... گرفت — انتهی — و در کسیر پیرو که
مدا خود ... خراسان خراهم ... در ...
موجیان معتبر است

۱۳۲۲ شمسی در اردوی شاهنشاهی این کلمات تحریر یافت) و نیز (عصر روز پنج شنبه
۲۳ محرم الحرام در ارض اقدس منزل عالیجاه میرزا رضا قلی که تالاخر در حالتی که به تهمت
دوستی و مراوده با اولیای دولت بهیه انگلیس از جانب نواب اشرف والا
حسام السلطنه دام اقباله محبوس بودم تحریر شد ۱۲۷۵) پس از حضور در تهران در فتح
قضیه و رفع اتهام کتاب مدیح ورد را تالیف و بطبع رسانیده و خواسته است جبین سید
ذحمات سیاسی و خدمات ادبی خود را بسمع شاه و سایر کشور معاملات برساند و به تدریج
و صفحه به تدریج در بیان زحمات خود و خساراتی که از مخالفان دیده پرداخته مرسوم و
گوشه راحتی نموده و از این راه نیز نتیجه نگرفته و چندین سال در تهران سرگردان و دست
حمایت ... حرکتی نزده باو ... انداده اند چنانکه در یکی از قصاید خود گوید

پنج صد از دوست بود که امیدم چهت — تن بچم و دل بدرد و رنج گروکان
هیچکس از کاخیان ملک نپرسد — کاین کی و اید چه است چندین تاوان
ملک پریشان کند ز سکه بگوید — خوشه و هر روز سترهای پریشان
گاه بنالد زمین وگاه ز دولت — که گلویش از گلوست گاه ز چوگان
آخر حسرت آتش که آیدا از درد — هر چند او را بجامه ساز نهان

در تهران در محلی که فعلا کوچه شیبانی موسوم است باغچه و خانه هایی برای خود ترتیب داده
و حسب الوصیه در همان باغچه مدفون گردیده و تبوری اکنون موجود است و این کوچه را
بعنی جهت کوچه شیبانی نامیده اند معتقد او در چندی قبل تربت بر سر فتح الدوله
مرمت میشد نموده آهنین و سنگی از آهن بر آن نصب فرموده وچندی قبل که بنده بر
زیارت وی رفتم آن باغچه را که بتدریج اراضی آن جزو خانه‌ها اطراف شده بسیار محقر و بی
کیفیت دیدم با آنکه خادمی نیز دارد وفات وی در شب دوشنبه ۲۰ رجب ۱۳۰۸ در سن
شصت و پنج سالگی بوده ؛

گر چه استاد شیبانی در تمام انواع شعر قادر است ... در سرودن انواع نظم قادر و مخصوصاً
در قصیده سرائی از قالب اساتید قوی پنجه بیشتر و یکی از استادان سلف خوبی نمانده
در نوشتن حفظ نسخ نشین ماهر و صمیم دل و اسطرلاب و نجوم و حکمت و عرفان واقف بوده
تعداد اشعارش بطور کلی غیر معلوم و فقط محمد از آثار وی در دسترس ...

بچاپ رسیده و نیز کتاب مدح ورودی تحت نظر خود استاد در تهران طبع شده و سایر آثار
استاد را بروایت فاضل معظم آقای یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس بقرار ذیل است
۱ = فوائد السحر ۲ = مقالات سه گانه ۳ = مطالب فرخ ۴ = جواهر مخزون
۵ - لئالی مکنون ۶ - تنگ شکر ۷ - مسعود نامه ۸ - مدح گنی
۹ - گنج گهر ۱۰ - کامرانیه ۱۱ - یوسفیه ۱۲ - زبدة الآثار
۱۳ - مطایبات ۱۴ - دیوان استاد شوریده ۱۵ - مقامع سلطنه ۱۶ - خزائن بیانات
۱۷ - شرف الملوک ۱۸ - نیز ... کتابی است مشتمل بر قصاید و قطعات در مدح مظفرالدین
شاه ... که در سال ۱۳۰۲ ... و سید ... از ... خود
قرار داده و جنبه ... است ... چون این ... بیش از این گنجایش ندارد و ...
حال ... از کتاب مدح ورودی ... خاتمه داده و
نمونه از اشعارش درج می‌نماید قصیده

چون دو مرد که و بختم از تخت سوار یک چند خیره سار دو چشم بیدار
سالی دو بود در هوای تو اردبیل زین سوی چند رفتم و از وجه دو بار
با آب چشم و آتش دل در محنت مرا بوحشت چند هفت ... روزگار
تا نخوابد گند مهمان قضا و خواب تا گرد خویشتن ... بگرم دار
ماهی دوام مغفرت ... تمام بود تا دیدم از ... ظرافت سی قشار
تا ... سعد و جدا ... سعد نیز زی ... کشید ... آسمان حصار
و ... تماشا و ... خانه گل ... و ... دل ... خار
تا بار ... موسم ... ... و ... و دلم ...
و ... بود ... خاسته ... و ... از ... ... بجام ... لاله گون ...
کاسه جام سعادت از ... طرب ... شکر ... وحشت ... دار
کوهم شاه بود و ... شاه بود ... ماتمی ... سخت و ... دار
من ... را بجا ... جام ... ... مبارک شیخ بزرگوار
... بنده را بجز رنگ ... ... خود ... اقتدار
... خوریان ... ناصح ... مدح خوریان ... چون ... چهار

زراعت

ذات بی‌همتا ... ... کوی ... آن حصار
آن ... کرده ... ... گرم گرد ... ... و ماد
مات ... حرمت ... ... حرمت او ... و ...
تا گردن ... ... تمشی چون ... گردن ... بیداد
و آن ... که ... ... تا ... و ... ...
مات ... ... کرد ... ...
تا هم ... ... و ... سخت ... کار
و ... ... و ... ...
زانجا ... ... سوی ... ...
وز ... ... زی ... ...
وز پای ... ... سوی ... ...
[2] زان ... ... باد رود هم ... ...
[3] وانجا ... ... مصطفی کردند ... ... اختیار
سی کنج ... ... آشوب ... ...
[4] ... خالدین ... ...
کردند ... ... فرار
اینک ... ... شاه ... یار
... ... شاید ... ... چهار
نیرا ... ...
شاه زمانه ... ...
گر گوش ... ...

۱ - ... مقصود ... ۲ - ... ...
۲ - مقصود ... علی و عباس ... ...
علی عباس و ... استاد ... و ... ... شده و اکنون ...
امام زاده ... ... بزیارت آنجا میروند ۴ - ... ... خالد
هستند ... آباد ... موضع ... آب خراب کردند

ترکیب مبنی تاریخی - ترکیب بند ذیل را که راقم سطور از نسخه ... از خط استاد
نقل می‌نماید در تهنیت عید غدیر و در ستایش ... و اظهار ... اشعار ...
... بیش از ... ... و ... از ... در ... مدح ...

آمد عید غدیر ای ... ماهری وقت سپیده دم عید ... ... خیز و ... جای
خیز و جیدی بیار جام ... ... جام ...
... ...
خیز ... ...
خسرو ... فرخ سلطان ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
خسرو ... فرخ سلطان ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... که ... ...

گرمه

... ...
... ... افتاده
... ...
... ...
... ... (ولـــه غزل) ... ...

... ... یافتیم ... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم
... ... یافتیم

ولـــه حماسیه

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

بیا ... ...

هشیار شکار صید شیر نر | مانند شیر نر نی صید آهوم
در پهلوی میانگشان در مصاف | صد مرد رزم جوی برآید زهجوم
در سنجه ز فضل جنید فاضلی | تا خواند مسطره آن خواند از علوم
لیکن از این هنر و همه سود نیست | زانرو که در گذرگه اقبال از آن محروم
اقبال بخت باید فضل و هنر چه سود | گو بخت باش و باش سراپای آهوم
صد شیر بیشه باشد در چشم وی | چون بخت هست در نظر خلق واهوم
خانم همه رفت گیتی نبود شاد | وامروز بین که شاد [illegible] خوردم

شهرت - نامش اسدالله و نام خانوادگیش طبیب نوابست از جوانان پرشور و با ذوق کاشان است و با آنکه مبتدی در شعر بشمار میرود گوی سبقت از اقران ربوده و اکنون در دانشکده طب تهران در رشته طب مشغول تحصیل است امیدوارم جوانان کاشان خاصه امثال ایشان موفق گردند چراغ شعر و ادب که در شهر ما قدیمه خاموش است از نو روشن سازند از اوست

ستمگران که [illegible] ز جا کو | زیرا به پای [illegible] گشته ناامید اجرانی
ای جوانان از تو [illegible] نشستم تا به پیری | تا به سر کرده گریم واجوانی واجوانی
قصه ها بسیار گویند از جوانی پیرمردان | لیکن شیرین [illegible] ندارد فرق [illegible] جوانی
زندگانی سربسر اندوه و رنج و درد و ماتم | طی شود باشد اگر [illegible] با جوانی
از جوانی غیر [illegible] بهره [illegible] نیست | گو که باشد زشت یا اینکه نیک در جوانی

حرفُ الصّادُ

صانعی - نامش مرتضی رضا و از سادات محترم کاشان است و در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در کاشان تولد یافته پدرش میرزا قاسم در ایام کودکی وی وفات یافته و صانعی تحت سرپرستی جد خود مرحوم میرسید محمد بزرگ شده و هنگامی که بسن ۱۲ رسید او نیز درگذشت و این طفل ستمدیده باهوش که امروز مایه افتخار کاشان بلکه موجب سربلندی صنعت قالی بافی ایران است باز بی سرپرست [illegible] ماند ذوق فطری و استعداد ذاتی بکسب هنر پرداخته و بعد از تحصیل سواد ابتدائی و صنعت قالی بافی رغبت نموده و توفیقی که برای او در این فن ظرفیت حاصل شده است احدی تا در کشور ایران نصیب خود ندیده چنانکه در این کشور برای او نظیر و عدیلی نیست قالیچه های هنری او که شبیه اشخاص بافته میشود از چند قدم فاصله نمی توان با عکس یا تصویر [illegible] فرق گذاشت [illegible] شده [illegible] و فرق [illegible] قالیچه های دور نمای او بیشتر از پرده های نقاشی و با [illegible] بیننده را مشغول میدارد و خالقی که خود بجسه در این کار دارد و ترسیم نقشه و [illegible] یا [illegible] [illegible] است که برای هر قسمت با الوان مختلف تحت نظر خود ایشان [illegible] شده و بعد با [illegible] از روی نقشه شروع بقالی کرده و خود شیدا است [illegible] حرفت قالی های دیگر [illegible] میشود و خدا [illegible] شد کسی را در این فن با او تا بعصر ما [illegible] امیدوارم شاگردان و فرزندان ایشان جای استاد را پر کنند خودرا خالی نگذارند دوستی ایشان با مرحوم ادیب بیضائی والد مسعود سطور باز موجب اشتغال ادبی از آن کودکان شروع و تا آخر عمر آن مرحوم ثابت [illegible] و نام خانوادگی وی صانعی است - در نظم نیز خود دست دارد و اشعار ساده و شیرین میسراید و فعلا در کاشان اقامت دارد از اوست

اگر ز شام فراقت بدر برم جانی | بروز وصل تو خواهم نثار کردن ترا
چو شام تیره بود روز هجر و این شام | که شام وصل تلافی است روز هجران را
توان بوصل تو تا مهربان رسید اگر | توان کشید درآغوش ماه تابان را
بجان امید که روزی کنی عیادت او | مریض عشق تو هرگز نجست درمان را
ز بسکه از وصل صانعی پشیمان است | خدای عفو کند عاصی پشیمان را

ولــــه

گفتی ابدل که توبه کن ز عشق | بیکم گر ترا هوس باشد
قدم از کوی یار پای مکش | گو ترا نیز دسترس باشد
ورنه آنکس که در تقابل عشق | توبه را شکند چه کسی باشد

ولــــه رباعیــه

تا دست بزلف سنبل پرتابت زدم | در هکو تو از دیده ره خوابت زدم
خود را بمبارکی بدریای غمت | افکندم و خود گوارا بر آب زدم

ولــــه

گفتم آخر ترا چرا گفت اسیر | گفتم بده آزادی گفت مگو
گفتم که چنانم نصیب گفت بساز | گفتم که چنینم نبود گفت بمیر

صبا - نامش مرتضی علیرضا و از صاحب منصبان عالی مقام وزارت کشور است پدر ایشان مرحوم غلامرضا [illegible] خراجی است که از اعقاب ملک الشعرا صبای کاشانی و از خانواده امرای ذی شأن کاشان میباشند - تولد وی در سال ۱۲۲۴ شمسی هجری در تهران روی داده تحصیلات خود را در مدارس تهران تا آخر رسانیده و ذوق ادبی را در محضر جناب آقای ادیب السلطنه سمیعی (عطا) و مرحوم شمس العلماء قریب فرا گرفته و هم چنین در تهران از محضر مرحوم استاد ملک الشعرا بهار و عم خود و در مشهد از افادات مرحوم ادیب نیشابوری استفاده زیاد نموده حضال پسندیده او که از اختصاصات خانواده قراجی است محل تصدیق عموم کسانی است که با ایشان آشنائی دارند - مطالعات وی در آثار قدما بسیار است و در این باب اطلاعات کافی از جمله مصاحبت با او و آمد [illegible] استفاده است و به تسلط در فن شعر و ادب آنقدر که بعضی از معاصرین تظاهر بشعر و شاعری هستند نموده و جز در موقع لب بسخن نمی گشاید از اوست

پیر دهقان دیروز مرا گفت همی | که گل سرخ بباغ اندر شکفت همی
نفت [illegible] با طعمت بیمار زباغ | او رخود آسوده بالین خفته همی
گل باغ اندر با چهره گشاده شکفت | بلبل از دیدن گل باز بر آشفت همی
ما سپیده دم امروز سوی باغ شدیم | باغبان ما را با مهر پذیرفت همی

صبی - تخلص میرزا عبدالعلی [illegible] که ترجمه در [illegible] خواهد آمد
صبا علیرضا در تاریخ ۴۲/۱۰/۵ وفات یافت

شادمانی گشت و سوی ما شد آورد بهار | زانچه بلبل انجم اندر نهفت همی
بامداد امروز نزدیست صبی باده گرفت | با بیدا امروز ظریف چنین خفت همی
هر کسی باطرب و عیش سوی باغ شده است | هر یکی با خوشی و لهو و طرب جفت همی

در حضور حضرت استاد سخن سنج کجاست
کو بیا که بیند که صبا سفت همی

صدر الشعرا (میرزا محمود کاشانی) نام وی را فقط در مجموعه مدایح المؤیدیه دیده ام که شرح وضع این مجموعه را در مقدمه این تالیف نوشته ام و تصور میکنم وی ساکن شیراز بوده زیرا در کاشان چنین شاعری نشنیده ام و شناسنامه مولف مجموعه مذکور با اسم شعرا و سعی آنها مراعات کرده و ترجمه از هر یک ننوشته است - از صدر الشعرا سه قصیده در آن مجموعه هست و ابیات ذیل از یک قصیده ۴۷ بیتی او که در مدح مؤید الدوله طهماسب میرزا و تقبل [illegible] مظفرالدین شاه است انتخاب و درج میگردد

دوش تشریف شه تشریف سلطان بهار | گفتگو کردند با هم از طریق افتخار
خلعت شه سر برآورد از گریبان سخن | پو گهی کرد از سخن دامان تشریف بهار
گفت ما را رشته حبل المتین تار است و پود | کی ترا از رشته حبل المتین بود است و تار
دامن تو پر ز سیلاب سرشک است از سحاب | دامنی پرگهر از لعل و در شاهوار
از رخ شه صبح روشن در گریبان منست | از فروغ صبح یابد روشنی شبهای تار
جوشن انجم مکلل این چون پوشد بتن | امنیت ایمنی زیر چشم زخم روزگار
در آستینم از کف شهزاده دریا میزند | تا از آن دریا شود پر سایلان گوهر نثار
از فروغ شمسه ای کافتاب دولت است | آسمان خورشید ز انجم نمایم مشتعل زار

از قصیده دیگری در مدح حضرت شاه ولایت و
تهنیت مولود با سعادت

امروز از آن شهی ولایت شد آشکار | دستی که درست خوشنویس خوانده کردگار
امروز برگرفت رخ از پرده حجاب | دستی که گشت مدعی معراج پرده دار
دستی که برگرفت سی و شش هزار تن | در را بروز حرکه از آهنین حصار

دستی که در [illegible] سرا و [illegible]
چون در غزای [illegible] از [illegible] ذوالفقار
[illegible] از [illegible] سیل [illegible]
کشتی از درون [illegible] بکنار
[illegible] داد و [illegible]
[illegible] حصار
مدایح المؤیدیه

حروف الضاد

ضیغم — موسوم به درویش ضیغم است از طبقه سوداگران و سخنوران کاشانی کمابیش
سخنوری و شاعره میکرده‌اند بوده و چنانکه میگویند در مدیحه خوانی نظیری نداشته و اغلب در سیر
و سیاحت میگذرانده در کاشان شاعری معروف است ولی من بنده شعر قابل توجهی از او
ندیده‌ام و اشعاری که دیده‌ام از قبیل ابیاتی است که بعدا از بنی نقل از حدیقة الشعرا ثبت خواهم
کرد در موقعی که این بنده شروع بنوشتن تذکره حاضر نمودم اشعاری بنام او بدینجانب رسید که
چون قابل ضبط نبود ترک گفتم اخیرا که تذکره حدیقة الشعرا است یافتم مشاهده شد مولف
حدیقه در حاشیه یکی از صفحات چند شاعر کاشانی را ذکر کرده و چون بنام ضیغم رسیده
نوشته است (سوای اینکه معلوم است دیگر هیچ اطلاعی از حالش بهم نرسیده) و سپس غزلی
از او ثبت کرده و اگرچه درباره‌اش کاشی معرفی نموده و معنون (ضیغم) اضافه کرده
از سبک شعر او که بالمره مختصی است اعتقادم یقینی دارم که همان ضیغم کاشی است و این یک
از ابیاتی که مستقیما از روی دیده‌ام بدینجانب مقرر است

ما چین زلف یار بها چین نمی‌دهیم — یکچین طره‌اش بصد چین نمی‌دهیم
چینی بردی برنده آن ترک ماه‌طلعت — کان چین سلسله‌ی خطش بچین نمی‌دهیم
هندوی خال دوست کرفتیم بر ختن — ساحل ببحر سنبل پرچین نمی‌دهیم
تا دم ز ارغنون بلا و فنا میزنیم — فرمان خون خلق بما چین نمی‌دهیم !
در آسمان عشق ز تیر شهاب ذکر — راه عروج را شبا علی نمی‌دهیم
آثار عشق همه اندر قلوب ماست — ملک باغ و راغ دنیا نمی‌دهیم
الفقر و فخری و انا سکین رسول گفت — گر دیدمی بحوج ساکین نمی‌دهیم
خورشید حق که مطلع برهان بالجلالت — ما گوش بر دلیل و براهین نمی‌دهیم
ضیغم دست بامدای آن و محمد مک — حدیقة الشعرا
دیدیم قدر را مسند علی نمی‌دهیم

حروف الطاء والظاء

طوبی — نامش میرزا حسن و بقول مولف حدیقة الشعرا مادرش از طایفه شیبانیه کاشان است
خط نسخ و نستعلیق را خوب مینوشته و دارای کمالات بوده و پس از تحصیل علم در کاشان برای
اکمال معلومات باصفهان رفته و در شاهزادگی حکام آنجا داخل شده مقامات و درمدح معتمدالدوله
منوچهرخان حاکم اصفهان سروده که در حدیقه ضبط کرده و ابیات زیر منتخب یکی از قصاید است
که در مدح حاکم مذکور گفته است و از همین ابیات درجه مهارت او در کار سخن ظاهر است

تیغ فلک ایستاده رکشین — خاک کرمش وطن زی دوش
هم جود تو مطبوع و دل پسند — هم عهد تو مطلوب و دلنشین
برخیز که شد موسم طرب — شتاب که شد عهد فرودین
ها جانب بستان کی بپوی — بر قدرت یزدان کی ببین
! آباد بلای صاحبی که است — حیدری صور فعل زناب وطنی
آخر به گلستان چو بهشت است — آن به که تو باشی حور عین
هم شیوه ارژنگ شد بهار — هم سبزه آرژنگ شد زمین
هم باغ چو چهره تو دلگشای — هم راغ چو زلف تو غبیرین
از سبزه بالطرت باغ و راغ — انجم شکوفه است و یاسمین
گیهان شده چون بهرخ ارژنگ — بستان شده چون نگارگاه چین
گل بر زبر شاخ آن چنانکه — بر تخت صبا نغار راستین
بنفشه تنور و چکاوه باد — آن یک به بیادابی نگار چین
چو بلبل همی و تو برون باد — هر بار که میرچم علمی
میرکه در آید کجاه بود — چون بیت جاودی زاستین
از بحر فقر سود غمان — ور ذکر شبرا مرسد اخنی
گردون نه و هکام اشتام — بر خصم چو کردون بود کین
خاک از شنوده برتبه است — هم پارنه تگنده بجره چین
در حلم ضیعت گردش مداد — ور جود رشک گردش بدین — حدیقة الشعرا

طوبی — نامش شیخ محمد حسین و حیات او تا عصر اعلیحضرت مظفرالدینشاه تمدید یافته است این بنده شرح
از احوالش ندیده‌ام ولی علامه معاصر مولانا حاج آقا بزرگ تهرانی مولف فهرست شریف الذریعه الی تصانیف
الشیعه در جزء دوم از فهرست مذکور تالیفی بنام انیس الموحدین از وی ذکر و درباره آن نوشته‌اند
— (انیس الموحدین) فی تهنئة الجلوس قصیدة فارسیة فی تهنئة جلوس السلطان مظفرالدین
شاه للشیخ محمد حسین بن محمد حسن الکاشانی المتخلص فی شعره بـ (طوبی) طبع فی آخر جامع القواعد
فی الطب — الذریعه الی تصانیف الشیعه

حروف العین والغین

عبدالمطلب — ترجمه وی تحت عنوان (میرزا عبدالمطلب کاشانی) در تذکره گنج شایگان
آمده و میرزا از خانواده غفاری و خواهرزاده مرحوم میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک (متوفی
نقاشباشی عصر ناصری و عم استاد نقاشی قرن اخیر مرحوم کمال الملک غفاری) معرفی نموده میگوید
در موقع تالیف تذکره مرحوم که سال ۱۲۷۳ میباشد در حدود سی سال بوده و او را در علوم ادبیه
و عربیت و فنون نظم معرفی کرده و گوید با وصف شغل تحصیل ریاضی و هندسه و اصول است — از اشعار او
سه منظومه عربی درج نموده که یکی از آن سه ذیلا درج میگردد و هر سه حدیقة الشعرا نیز شرح حال
او را نقل از گنج شایگان بنحو فوق ضبط نموده است

عشقت محبوبة فی ارض قاشان — و طیبها مثل طیب المسک والبان
کالبدر قدرا و کالبیضاء منزلة — لکن یفوق سناها کل نیران
لا اذن قد سمعت مثلا لها ابدا — و لا رای مثلها انسان انسان
لولا سحابا لنا جادت من الحب — یا رب قرب الینا لقی الاخوان
لولا انینی لمل الدمع اغرقنی — لولا حنینی لحرا الشوق افنانی
نار الخلیل اوقدت فی کبدی — کذاک طوفان نوح حل اجفانی
یا عاذلی فی الهوی مهلا ملامتکی — اذ شدمت فی الهوی قلبی بارسانی
دع ذکر سلمی و کون الخلق فی صنم — اولی بها لکن فیسی ذکی عزلانی
واحترم مدح امیر ماجد رجل — اعاذه الله اعنی صدر ایرانی

منذ صار بین الوری حورا و مقصودا — یوما فیوما علا دینی امن حولانی
کفاک کالبحر جودا غیر انهما — بحر العطایا بلا یاس و حرمانی
بقیت مدة عمر الدهر مرتقیا — اعلی مدارج قرب عند سلطانی
— گنج شایگان — حدیقة الشعرا

عبدعلی — نام شریفش حاج محمد حسن بن احمد النطنزی و در کاشان معروف بملا محمد حسن نطنزی است
پدرش از فحول تلامذه علامه شهیر حاج مولی احمد فاضل نراقی است که سمت مصاهرت وی را نیز
داشته است صاحب ترجمه در مدرسه سلطانی شاهی کاشان نزد جد و سایر تلامذه فاضل نراقی کسب
کمال نموده و سپس مسافرت بشیراز کرده و در زمره ارادتمندان حضرت رحمت علیشاه شیرازی در
آمده و سوقها در آن شهر بحالت ریاضت بسر برده و از طرف مراد خود ملقب بعبدالعلی شاه ملقب
و با اجازه ارشاد بکاشان مراجعت مینماید و در ۱۵ ع ۲ سال ۱۳۰۲ هجری قمری در همین شهر
در میگذرد — حضرت معصوم علیشاه نایب الصدر شیرازی فرزند دانشمند رحمت علیشاه ترجمه حال وی
از وی در تذکره طرائق الحقائق نوشته و گوید اشعار عبدعلی در حدود ده هزار بیت است لکن عبارت
اندرباب تصنیف بیان حضرت حجة الاسلام آقای آقا میرزا محمد مجتهد زاده فرزند مرا و را اشعاری شنیدم
اشعار وی بیشتر از پنج هزار بیت نیست که تمامی آن غزل است و اما جناب حجت زاده که اکنون در تهران
اقامت دارند ناصحی است ادیب که عمر خود را صرف تحصیل علم نموده و سالها در نجف اشرف از محضر علمای
بزرگ درک فیض نموده و اکنون چند سالی است که از نجف معاودت و پای برمسند اجداد خود نهاده و بترویج
شریعت غرا اشتغال دارند و هوشمند سال است که از کاشان بتهران آمده اند محضری مجلل و ازاهل
فضل و ادب خالی نیست زید عمره

مدفن صاحب ترجمه در بقعه خواجه تاج الدین در محله درب مسجد آقای کاشان است و این بقعه که با سلوب بناء
جبل ملاحوض ساخته شده و دارای سقف مقرنس و از شاهکارهای معماری است و چنانکه در تاریخ کاشان —
نوشته‌ام از ابنیه خواجه تاج الدین شروانی است ولی در موقع دفن عبدعلی شاه در این بقعه رو کاری سقف
تکمیل شده و صورت بسیار زیبائی در آمده — در بین آجرهای مقرنس کتیبه‌های منبت تاب
سازی با نقش آبی لاجوردی تهیه و القاب و مناقب و فضائل عبدعلی و تاریخ وفات و غزلی از غزلیات
وی در آن کتیبه‌ها بخط نسخ عالی بسیار عالی نوشته شده و قبل از شروع غزل چنین نوشته‌اند

بهشت زیر پای مادران است

گرچه ایزد خالق طفلست و بس — آن که تن را جان دهد مادر بود
لیک دست مادر از دست خدا — بچه را گیرد به دنیا آورد
قطره قطره خون خود در ناف او — ریزد و در پرده دل پرورد
ماه‌ها این آهوی خوش خط و خال — در بهشت جان مادر می‌چرد
مهر مادر بین که خون خود را — شیر شیرین کرد تا کودک خورد
با تبسم‌های شیرین‌تر ز قند — می‌فروشد ناز و مادر می‌خرد
چشم خود گهواره خوابش کند — بسترش را روی مژگان گسترد
با سرود دلستانی مست — می‌کند لالای تا خوابش برد
گر شبی بد خواب یا بیمار شد — زنگش از رو خوابش از سر می‌پرد
گر نشیند بر سر و رویش غبار — با سرشک و موی مژگان بسترد
حیف از آن مادر که روزی همچو گل — زرد گردد، پیر گردد، پژمرد
در ره جنت رضای او پل است — هست خندان هر که از پل بگذرد
چشم خشم افکن اگر بر او کسی — دیده‌ات هرگز خدا را ننگرد
در قیامت مرد عاق مادر است — ایزد او را بنده خود نشمرد
می‌کند عطا بهشت آزادمی — خاک پای مادران را بخشد
زیر پای مادران باشد بهشت — او رهی را بر جنت می‌برد

محمدعلی — [illegible]

وی در آن لیدها مع تعلیق بسیار عالی نوشته شده و قبل از شروع غزل چنین نوشته اند

طوبی — نامش شیخ محمدحسین و حیات او تا عصر اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه بوده ... از اشیاف شیعه امامی و اخلاق ... مولف فهرست ... الذریعه الی تصانیف الشیعه در جزء دوم از فهرست مذکور نامش تمام (انیس الموحدین) اذ وی ذکر ... در آن ذکر شده (انیس الموحدین) فی نسخة ... قصیدة فارسیة فی تشبیه جلوس السلطان مظفرالدین شاه للشیخ محمدحسین بن محمد حبیز الکاشانی الملقب فی شعره به (طوبی) طبع فی آخر جامع الفوائد فی الطب — الذریعه الی تصانیف الشیعه

حرف العین والغین

عبد المطلب — ترجمه وی تحت عنوان (میرزا عبد المطلب کاشانی) در تذکره گنج شایگان آمده و میرزا از ملازاده ... و خواهرزاده مرحوم میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک (نقاش‌باشی معروف) ... و هم استاد نقاشی ... مرحوم کمال الملک ... معرفی شده و سن وی در موقع تألیف تذکره مزبور که سال ۱۲۷۳ میباشد در حدود سی سال بوده و او را در علوم ادبی و عربیت به نظم ... معرفی کرده و گوید ... مشغول تحصیل ... ریاضی ... واصول است — از اشعار او ... منظومه عربی درج نموده ... که ذیلا درج ... حق ... را ... درج ... اما ابیات از گنج شایگان منحوظ منظوم درج نموده است

تَشَبَّبْتُ مَحْبُوبَةً فی ارض قاشانِ	وطیبها مثل طیب المسک والبانِ
کالبدر قدراً وکالبیضاء خرلة	لکن یفوق سناها کل نیرانِ
لا اذن قد سمعت خلاً لها بدلاً	ولا رای مثلها انسانُ انسانِ
لولا رجائی لها ماجت من ...	یا رب قرّب الینا لقیا الاخوانِ
لولا انینی لبلّ الدمع اغرقنی	لولا حنینی لحرّ الشوق افنانی
ما لحنیل اوقت فی نجودها کبدی	کذاک طوفان نوح حل اجفانی
یا عاذلی فی الهوی مهلاً ملامکی	اذ شددت فی الهوی قلبی باشجانی
مع ذکر سلمی وکون الخلق فی صنم	اولی بما لک نسیی ذکری غزلانی
واختر مدح امیر ماجد ...	اعاذه الله اعنی صدر ایرانی

۳۲۸

مُذ صار بین الوری صوراً وتصدراً — یوماً فیوماً علا دینٌ ابن عونانی

کواکب ... — بقیت ...

عبد علی

۳۲۷

این غزل هم از دیوان مرحوم آقا که بخط مبارک خود نوشته اند ، و غزل اینست

مژده ای حرفشان کوی مغانست اینجا — رخ شما بید که منزلگه جانست اینجا
گر خطا بیند و منعم چه باک اسباقی — می بده باده که اقلیم امانست اینجا
آنکه از چوب به نیروی خطر شعبان ساخت — تیر ای نظری دل نگرانست اینجا
این نه خلوتگه عشق است که دلی سر زده باز — آستان حرم پیر مغانست اینجا
ساقی از عبدعلی توبه ز تقوی کرد — مصلحت برده دو صد عذر دوزانست

و ابیات مذکور تمامی غزل نیست بلکه ابیاتی است که این بنده توانسته ام ودران صفحه بخوانم و در تذکره نقل کنم -

در تذکره حوضه الشعرا بخط ترجمه نمره تخلص عبدعلی از اشعار مرحوم گردیده و ابیات
ذیل نیز نقل از همان تذکره است زیرا این بنده موفق بزیارت دیوانش نگردیده ام

حق چیع تو کرد دیده بیان گفت — هستی هر اهلی لب است علامت
با گنه کار اگر کوی عشق انیز اخلوت — گر دل ما رنگ جرم آب تولا می برد
از خواب و خورت دوست جدا ارنه — پیمانه کش ساغر ارباب طی باشی
گر چو مسیحی گشت عالم جان ازدی — هر دو جهان باد ها و دانه بکاشی
قامت عبدالعلی نگشته هلالی — نیست نگهی را حجاب مور تماشی
از گدائی میر کوی خودم منع چرا — این توان ایست که اندر سر هر گنگوزیاد
پای قلم بسته شد اوج جهانم ای ندیم — بعد از این خرگاه در کوی جنان باید کشید
زانکه خونم شان هر عالم را تمام — کشتی اندر موجه دریای خون باید کشید
زاهد از تقوی چه میبوئی اگر خواهی خوشی — دست از این لهو گرانی و شید و فسون باید کشید
محتسب دی در سرم باز از ستم دیو گفت — نیم شب پنهان شراب لاله گون باید کشید

ایضا

جز حرف و نا نیود دو دوستی — چو حسنت که یدی و نائی آخرست
حق ارتو تاج پادشاهی بخشید — ما را سر دعوت گدائی آخرست

حوضه الشعرا — مرآت عثمانی — مهوریت ...

عرب — نامش ابراهیم و از معتمدین کاشان و از طایفه اعراب است که گویند نامدشان ...
آنها از خوزستان بکاشان کوچ شده است شغل وی مکتب داری و جلیس فقر میبود
و در حدود سال ۱۳۱۵ هجری قمری وفات یافته خط او را این بنده مدام صباوت به
استشهادی دیده ام که انکه و یادیده باد از لطافت طبع او حکایت ها دارند از جمله مرحوم
میرزا ابو محمد نراقی میفرمود وقتی عرب همراه ما بقریه نیاسر بوده غزل رقص بقریه مهرقلا
موقع حرکت دیدیم عرب پیدا نیست با جعفا دکس فرستادیم معلوم شد سیل به آسوف برق
و مهیب مردم آن که در کاشان نامورهی سرو نخوندانسته و با قطره غالی بر دالان خانه
نوشته است : «مخیام حوض نخ شوم حقوق - خیام به همسایه اندر مرقله در راه حزو گفته»
مشهور نیست بوده . مطلب مثلی که بنده بوقت نجف دیده است آنکه در سال ۱۳۲۲ شمسی
که مامور مالیات کاشان داشتم روزی گذارم به بقعه ابا لؤلؤه (بابا شجاع الدین معروف بکاشی)
که بر وایت معروف قاتل عمر رضی الله عنه است) افتاد و در صحن مشاهده مردم دیوار نوشته
این بقعه مصفا که روزی قبله گاه کاشیان متعصب بوده و الان روی بخراب نهاده جسم
به در بقعه و منام و خط عرب که در صباوت دیده بودم نظرم را جلب کرد نوشته رخد
دیدم با مرکب سیاه بر انگه در نوشته است « این بقعه با حقی شجاع الدین است ، خوش
منزل با صفا و با تزئین است ، این شعر با حقی را رفعا فرصت خواه در میسازم پیش حضرت ا
و خیال رقص بیه تزئین است ، شوکتی عرب حبیبی است » و در ذیل آن ... [illegible]
معلوم میشود در موقعی که برای تفریح با دوستان خود بطرف فین میرفته اند مدتی انتظار
و این عبارت را نوشته ۶۶ » بر حسب اطلاعیکه سوق که در کاشان دارد و یوانش انام و دیده
و شنیده شد در منزل که مرحوم والد نگارنده بترتیب داده چند قصیده عارفانه از او
موجود است که ابیات ذیل از یکی از قصایدش میباشد :

ولا در ظلمت هستی چرا آئینه صفا شو — نه کو کب چه آئینه هر آئینه سیما شو
شعر ای دیدبرا کو پهانهای جیب و یانی — سرودای نشان دارم مهیای تماشا شو
بیا بنگر به مجد و بر فشان اندر فشان کیمی — زعریت رنگی می نگردد رو مجرد بر صفا شو
الا ای حق هر جانی والی مجنون صحرا — لیر جانه ی لیلی ببین و مات کو شیدا شو
ولا چون قطره سرمایه هستی خوطه نان نشان بس — بسوی دارای ذالاجن بهر هستی لا شو

حرمت شوکه می هد بیم آن تعمین ایام حسرت (ادوم و محبت جنس عدابات ایم) نرشته کم عمر عرب اول
خوانین نشد در اوراق دو عبده شده است
یادگار ادبی خلیفه عارفی از فضل و ادب ابراهیم عرب
در یکی از تذکره های محرم ۱۳۱۰ تحریر ... فقیر

بی ناطق رخنی انچه بخود مام سلاقی — تو از آبای علوی نادره روحی آباشو
ز کوی آسمانگی گجد سعر جانوار بنشین — بحزم او بره آونجو و ولادکام دو لا شو
تو فرزانه فرزندت کشو بگو بگو نبی — چو عیسی خود به جیو نفس زنگیو نجابها شو

وله — مشکوا شید

اهد من آن عرب شاعر دیوانه دو رنگم — که ز عشق علی و آل علی مست و ملنگم
مع ملادو مرافی چو حرمیار مغاره — در دکان نگشا دست بنا زار حلنگم
سینه ها میدو دمی گشت و زد دنیی — گاه چون سب تو این تم و گاه حز لنگم
گاه تریاک دو افوری گه پرسی بنگی — گه برا فلاک کشم سر و سپر آسوده خنگم
این یکی شوخ از عصل و حق سکر بنام — آن یکی بسته کمر بمکرتی تهمت و ننگم
کاش مخ مطرب قوال بودم آنکه دمی — بیان خلق چه محبوب و چه مطلوب و قشنگم
تا رو طنبور و دف چنگ نغمار بدم دیگی — که مال بر دو دف شو مجه بود بنگم
مع اعیان تم و خوانم و دوست صلولون — بانی و د حوای حونی و دیگر نو و دلگم
دل سیه گشت و سیه آسوده دل سرو دنم — گو ز شوخیت و هم آسوده و در جنگم

عشقی — نامش علی جانست و تا ادمی که در کاشان بوده بحکاری اشتغال داشت
میان طلبه معروف بوده اکنون ده بیست سال است که سعادت اقامت در مشهد
مقدس رضوی را دریافته و در آنجا بکسب مشغول است مردیست درستکار و نجیب و دارای
ذوق و قریحه سرشار . او هم انجمن مشاعره که در کاشان تشکیل شد در زمانی ما تحریک اعلام
دعا نمود و خود نیز در انجمن مانند نوکری خدمت می نمود و کسب کمال مینمود طبع ... فیض
از انواع نظم به غزل بیشتر مایل است از اوست :

عشق تو ته دستی کو بیچاره تو ان کرد — مردت نه عنی کو دلش آواره توان کرد
از توکش مژگان و کمانخانه ابرو — صید دل از این مردم بیچاره توان کرد
با ناوک آهی که ز دل برکشم از غم — سوفار چو ادم شکل غاره توان کرد
هشت بر سر وانمکنم مرهم دل را یمانی — آخر چه عنی ما بدوی کاره توان کرد
گیرم نتوان دست زدن بر سر زلفت — با ناخن غم جامه جان پاره توان کرد
عرشی بیشوقت ز لب لعل توان داد — رحمی بدل خسته خونخواره توان کرد

تا چند به محراب و حرم خوانم ای شیخ — حرف نطق از عشق میتوان نه توان کرد

ایضا

حکیمی پسر را چنین داد پند — که جان پدر نیک اندیشه کن
نگویم ترا دین چه کن اختیار — هر مسلکی راستی پیشه کن

علامه فیض — نام شریفش محمد حسن و تخلصش فیض و معروف بعلامه فیض میباشد
و نسب مقدسش بدین مفصل بمولانا الاجل محمد محسن فیض کاشانی قدس روحه می پیوندد
(محمد حسن بن میرزا محمد ابراهیم بن صدرالدین محمد بن میرزا محمد بن صدرالدین محمد فیضی
معروف بمیرزا صدرا بن ابوتراب فیضی بن نصیرالدین سلیمان بن محمد علم الهدی بن
محمد محسن فیض)
تولد ایشان در سال ۱۳۱۰ قمری هجری در کاشان واقع گردیده سپس از فراگرفتن مقدمات صرف
و نحو و منطق را نزد پدر بزرگوار که از تلامذه مرحوم ضیا الدین خان شعاع و ملا محمد جو شقانی
کاشی و ملا محمد باقر نشارکی و میرزا محمد هاشم چارسوقی بوده اند خوانده و بعد فقه و
اصول و کلام را نزد مرحوم ملا حبیب الله کاشانی علیه الرحمه که ترجمه حالش قبل از این نوشته شد
تحصیل نموده و برای اکمال معلومات خود باصفهان رفته و فقه را نزد آخوند ملا حسین
نشارکی و ملا عبدالکریم جزی و اصول را در خدمت آقا سید ابوالقاسم دهکردی در مدرسه
صدر اصفهان خوانده و اجازه از ایشان از طرف آخوند نشارکی و جزی اعطا گردیده
و پس از آنکه با نفس این مقدمات در سال ۱۳۲۸ بکاشان معاودت و از مرحوم ملا حبیب الله
نیز اجازه گرفته چندی کارش منبر و محراب بود اما بواسطه تو همی که در خانواده فیض
بوده هست متدرجا این وضع را ترک و بعد از وفات پدر ترتیب بیگاه در مسجد سلطان
میرا حمد خلق را ارشاد میفرمود و بمنبر میرفت اکنون هم مقیم کاشان اند و با آنکه در لباس
روحانیت سیر مینمایند بر تو وقت امور شرعیه توجهی ندارند اما چون خانواده فیض که امروز
در کاشان قائم بوجود آنحضرت است همواره مرجع عامه بوده اند در انجاح حوایج مردم
سعی کافی دارند و محفل شان همواره محط رجال علم و ادب کاشان و در خانه بیش
روی آشنا و بیگانه باز است - تالیفات آن جناب بطوریکه حسب این بنده مرقوم داشته اند

چنین قرارست:

منشآت مشتمل بر ۲۱ موضوع قاعده سؤال وجواب

رساله جوهر و عرض

معانی بیان حاوی صنایع ادبیه

ترجمه فارسی کتاب هدایه شیخ حر عاملی از باب طهارت تا آخر کتاب که یک دوره فقه است

اگرچه جناب علامه مظاهر شعر و شاعری نمیشدند و اشعار آبدارشان جمع و تدوین نشده گاه گاه طبع آزمائی نموده و مخصوصاً اخوی ادبی کاشانی همواره وادار داشته و مشوق بودند این فن را مشوق شدند ایده الله بفضله. از اوست

شاهد ما که درین جمع نمودار نشد — گرد توفیق ازین راه پدیدار نشد
مسجد و دیر و کلیسا و حرم را دیده — هرجا گفته کی بود که تکرار نشد
هرکه شبها نخفت خسبت زخود غافل نیست — همه کس لایق خلوتگه اسرار نشد
نفیست منصور صراحی که سر دار رود — رفت منصور سر دار و خبردار نشد
بوذر و حضرت سلمان شدن آسان نبود — هر کسی یار شد و یار وفادار نشد
دوش دیدم چو حبابش زجوانی آهی — برکشیدم زجگر وحشت گفتار نشد
فیض این سبحه صد دانه مگردان زیرا — رشته سبحه تو قابل زنار نشد

ابیات ذیل از قطعه تاریخی است که در وفات حضرت حجة الاسلام آقا سید محمد علوی علیه الرحمه سروده اند

آه که آتشی بخرمن جان زد — برق الم در نهاد پیر و جوان زد
بلبل دستان سرای گلشن دین را — دست اجل تیغ خامشی بدهان زد
عیسی مریم تجرد خاس عزا کرد — روح الامین در سرای قدس فغان زد
حضرت سید محمد حجة الاسلام — پشت بدنیا نموده پای بران زد
پیر سخن بوالعلاء و مشی و احلی — دور جهوت میرود داو نفسان زد
نصف شب جمعه بود از مه شوال — مرغ اجل دور خانه شب طیران زد
فیض مخاطب که ارجعی بعبادک — نفحی شنیدنی کلام و قلب تکان زد

آه که از آن تکان نخورد تکانی — نخنده بدین او قهار دو صخت زبان زد
فیض گفته برای سال جلوسش — آه محمد قدم بباغ جنان زد
۱۳۶۰

و نیز بیت ذیل در تاریخ فوت او فرموده اند علیه الرحمه

چون فیض سال فوتش پرسید از خردباز — از غیب یافت آمد اغفر له الهی

تا چند به محراب و حرم خوانیم ای شیخ — حرف تطفل از عشق بخوانیم تو انگور

وله

~~عکسی به تو ما چنین دادید — که جان بپی بگیر اندیشه کن~~
~~نگویم ترا این چیکن اختیار — به عکسی عاشقی بیشه کن~~

عندلیب - بلبل: نامش میرزا محمد تقی بن حسین الحسنی کاشانی است و چنانکه خود در دیباچه دیوان خود که در سال ۱۳۱۳ هجری در مطبعه اختر اسلامبول بطبع رسیده نوشته در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بعزم تجارت بطهران آمده و با جمعی از شعرای هم صحبت یافته تخلص عندلیب را جهت خود انتخاب می نماید ولی در مجلسی که دیگری سعی در اجازه استعمال عندلیب نداده بلبل تخلص می نماید و پس از سوف اقامت در طهران بشیروان عزیمت کرده مدتها در آنجا اقامت و به افغانستان میرود و در حدود سی سال در افغانستان توقف نموده و مکرر برای تجارت بگرجستان و سایر بلاد قفقاز مسافرت می کند تا آنکه در سال ۱۳۰۲ هجری بکاشان مراجعت و در زمان پیری جمیع اشعار خود را پرداخته دیوانی ترتیب میدهد دیوان وی شامل ۹۵۰ بیت از انواع نظم است و بهمت عالیه بانو عالیة السادات کاشانی زوجه محمد حسن خان کاشانی که از مامورین دولت در اسلامبول بوده است بچاپ رسیده و چنین بنظر میرسد که در زمان حیات ناظم بطبع رسیده است سید محمد خان محلاتی که او نیز از فضلای معاصر و دانشمندان کاشان طاب ثراه معروف بوده ما خبر وفات یافت فرزند عندلیب است

از اوست:

چونکه نتوانم برم آن دو بازو خویش را — بر خیال او فرم زین پس ترا خویش را
عیبانای دست من و جانان فریبی اندرو — زانکه چشمش آفرود اعتبار خویش
خاکسار اهش گشتم و آنقدر هم نبوده خونه — تاکه دامن گیر او سازم غبار خویش را
سرفرو ناوردم بر صید های افتاده چشم — در برش چون غنچه دارم من نگار خویش
از وفاداران جفا هیچ او نماید حکم است — ما بجفای او سپردیم اختیار خویش را
سنگ جانانه سرگردم بیاد زلف او — عندلیبا تیره کردم روزگار خویش را

وله رباعی

از ملک عدم چو آمدم سوی وجود — صد دیو ز غم از غم و اندوه گشود

در حاشیه:
در حالیکه خند گرید از مو [illegible] [illegible] اشعار شده بچه دیگری به دقت اطلاع یافتم که تخلص [illegible] فرزند [illegible] عندلیب بچه است در صورت تغییر تخلص برادر [illegible] اشعار شده و [illegible] که از ایران [illegible] گفت اگر [illegible] عندلیب [illegible] [illegible]
معروفات و معلومات
دیوان وی در سال ۱۳۴۳ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اثر [illegible] [illegible] دیوان [illegible] [illegible] [illegible] ذکر شده است

مادم که جهان حکم چرخ باید رفت	این آمدن و رفتنم از بهر چه بود
تا چند شود قامت و [illegible]	فرمان قیامت است اندر کویت
بر تو نگران پیر و جوان حمید ولی	آخر بنگر کجاست تا به بیند رویت

غبار – اسمش میرزا محمدعلی خان مرتیب و در تاریخ ۱۳۱۳ شمسی میتوانسته شعر انشا نموده و صاحب نشانها و امتیازات دولتی و دارای اطلاع کافی در طب جدید بوده است مرحوم فرصت شیرازی در آثار العجم ترجمه مختصری از وی درج و از اشعار او غزل ذیل را ثبت آورده

آدم گیاه است که از خاک سر آید	حیف است که از خاک بجز خار سر آید
تا آینه روی تو صاف است صفا را	گفتار که آهی ز دل چاک بر آید
دل در بر کوی تو چه یوسف بچه افتد	دارم غم آن روز که غمناک بر آید
این آتش جانانه که از خرمن یاران	بیم است که دود از دل افلاک بر آید
این زهد که سوزد همی شعله شکل	از صومعه یک شعله ادراک بر آید
آلوده چو ام رفت غبار از نجوایت	از رحمت پیرمغان پاک بر آید

غواص یادی – نامش حاج سید رضا معروف به [illegible] آبادی و والد میر سید علی خوشی یادی است که نامش بعدا بایستی خواهد شد وی از عارفین صوفی مطلق و از ملاهای مشهور آنجا بوده است و علاوه از فضائل علمی در احوالات قوافی و ایجاد بدایع ید طولائی داشته و از شعرای ماهر شمار میرفته سال تولدش ۱۲۰۰ و وفاتش ۱۲۹۰ هجری است و در قم مدفون است و دارای دیوانی میباشد از اشعار او ابیات ذیل بموقت سفینه رسیده است

جوانی برده در پیری دل شیدائی ما را	بچرخ افکنده چون ترسا دو زلفین چلیپا را
از این زهد ریا و دعوی اسلام دل تنگم	برانم تا کنم اقرار آئین مسیحا را
بمیخانه گر فروشد خواجه تحقیق است بدیدم	دلی بی قیمتم با دوستی اودنی و عقبا را
بجز از گرد وی چرخ غم غواص نشاید	بیک گوهر چه بیوفی نه گوهرها دریا را

حرف الفاء

حُرُوفُ الفاء

فدائی – نامش حاج سید علی از سادات محترم طباطبائی کاشانی و فرزند حاج سید حسین معروف به نطنزی است که از شعرا و مستعدان معروف قرن اخیر کاشان بوده قوات و مدایح بسیار در باره اهل کاشان احداث نموده حاج سید علی خط شکسته را بخوبی درست می نوشته و در کاشان بهنر معروف است هرچند و ادبیات را در کاشان و نزد معاصرین ساکنان فرا گرفته و موفق بزیارت اسلامبول بوده و در آنجا تجارت می نموده سپس بکاشان مراجعت و در سال ۱۳۵۴ هجری به سن ۷۵ سالگی وفات یافته و در مقبره سلطان امیر احمد مدفون است فرزندان وی جناب آقا سید جواد و آقا سید حسین با بعضی از تجار محترم و مشهور کاشانند و مخصوصا آقا سید جواد مردی محترم و سرشناس است و تحقیقات عالیه دارد و در بعضی السنه خارجی آشنا است و نشانه های ذکر مقداری از اشعار حیدر تزکیه خود را به مولف بدهند و تا اکنون اقدام خود وفا نکرده و حق بنده برای اینکه نام این مرد دانشمند و خوشنویس از قلم نیفتد ترجمه او را باین مختصر بشود در درج نمودم

فلاح – نامش میرزا محمد رضا و فرزند مرحوم حاج علی اکبر آرانی است که از خطوط این قصبه بوده است و فلاح را در آران ارباب میرزای خوانند و اکنون در آران شغل نوحه خوانی مشغول است و از دوستان و الدو مولف است خط نسخ و تعلیق را نیکو می نویسد و در حساب سیاق که چندیست متروک و منسوخ شده مهارت و وقوف تمام دارد و از علم ریاضی هم با خبر است طبع روانش به سرودن انواع شعر قادر در آثار منظوم اینچه تا اکنون فراهم گردیده عبارتست از ۱ – دیوان قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات ۲ – اخلاق فلاح حاوی حکایات عدیده و در مجموعه مقالات ۳ – بانک فلاح که تاریخ زندگی او است در موضوعی ۴ – مجالس فلاح که ذکر مرثیه های نظم و نثر است اما دست

بر هم شده سینه داد و روش نرگه افتاده بود	تا سحرگه کار ما گه ناله گاهی آه بود
آنکه از وصلش بر افراز نرم گشته بود حق	دست ما از دامن وصلش چرا کوتاه بود
آنکه گوئی قوم و خویشان بکر آغاز نمند	سیر کوی حق علی با بوطالب بدخواه بود
گه برادر با برادر مهربانی میکند	پس چرا از کید خوانان یوسف اندر چاه بود

در مرگ فرزند گوید

اولین فرزند من ای دوستان	داشت محمد نام و بد پاکیزه رای
در جوانی کرد بدرود جهان	شب خاک تیره بنشت گرید جای
خواستم تاریخ فوتش از خرد ۱۳۳۷	گفت فی بدر رضا گرید دولی

فغانی – نامش سید محمد علی بن حاج سید محمد رضا و از سادات کاشان و ساکن تهران است راقم سطور به زیارتش نائل نگردیده بلی مطور در فهرست کتاب اسرار خلقت تالیف آقای بهنگ انگلی دیده ام نام خانوادگی وی احتیاری و سال تولدش ۱۲۶۸ شمسی بوده و در سال ۱۳۲۳ در گذشته دیوانش از او بنام آثار احتیاجی در مرداد ۱۳۲۱ در تهران چاپ شده و بخوبی نیات تا بهر عدد ۲۰۰ دادی است در سال ۱۳۱۵ بطبع رسیده افکاری مثل سید حامد و بسیار اکثر همین سبیله معاصرین معنی نیرافتی کرده از او است

گر خادم بوهم جانان نگران جانی نیست	جان من جان نیست قابل قربانی نیست
ملامتی از غم جودت تو در سینه من	هیچ کم از یوسف زندانی نیست
دیده خوان گه از خون شد جان خفتم	خواب جهانی از اندیشه شیطانی نیست
عمرها شد که من از دو شیدای تو ام	عشق شوریست که ما فکر خود پنهانی نیست
سوز عشق تو سخنوران بخش سخنم کرد	ور نه هیچ خبر از طرز سخندانی نیست
هر که دل بست بگوشه زلف تو دگر	خبر از هیچ ز آئین مسلمانی نیست
ای فغانی ز دل جانب گریان خویش	گر جبین به از این کار اگر دانی نیست

وله — رباعیه

تا ما بتمام معنی انسان نشویم	از جان و ز دل مطیع قرآن نشویم
آسایش ما بجز کیمیا نایاب است	تا [illegible] خدای گشته ما آن نشویم

حرف القاف

حُرُوفُ القاف

قاقوت – شرح حال و خود نه اشعار وی را به سید آقای محمد هاشم تراب که نام وی متوقع های سفینه درج شده تحقیق گردیده و بیابان نام وی میرزا محمد باقر و خالد در قریه مرق شش فرسخی کاشان سکونت داشته و در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در مرق در گذشته و دفن مغزوری که در آن ایام رواج کامل داشته است یگانه شعر خود بوده ابیات ذیل متوجه یکی از قصاید او است

اجل ار خواهی بکوی حق سکنی رشتی	باید مدد شیر یار ابقا تن و رشتی
تن رها کن بایست زین جا رولق تعلف	تا ترافی برتر از این چرخ مسکن رشتی

و نیز

چند روزی ای غریب افتاده زاقلیم چمن	روی قاب از ماه تنگ و باغیار سوختن
مرد حق را جز یقین آری ره مجنونیست	گر همی سربسته حق جوید یقین آور یقین
در بیابان عاشقی می بایدت زد قدم	تا که از هر قدم شیفته خوی درکین
تا برافی از گمرهی مذهب نزاعظار	حبل ما محکم محکم باید حبل متین
سبب آن حبل متین باید وجود سروری	کو بود برهلم داکم اسلام جاربی

قدسی یادی – (افصح الملک) نامش میر سید عباس و فرزند مرحوم خواتی یادی است که نامش قبلی از این ثبت شد سال تولدش ۱۲۵۵ هجری قمری و وفاتش ۱۳۱۵ شمسی است مولف سفینه بارها در منزلش در منزل شیخی مهمانی در شهر کاشان نموده زیرا هر وقت از یاد بکاشان می آمد از شعرای کاشانی بخصوص مجدد الاولیا دیوانی شد میرزا مراد اویزه حامی احوالات قوت و ایجاد بدایع عشق مربوط است مرحوم عباس آباد که از شاعرهای او است در صوفی نظم مشهور است و جز مقامات منحصر دیگری نمی بوده است نامی وی نیاسی تو حافظ بود اما جای صاحب مولوی بیور بیوری نهاد اشعار وی در جدود دو هزار بیت موجود است از او است

عارض آتشین او بین دل اسپند را	ده جنه نهاده خوش گر خدوده آتش کجا
برده بر انگشتر ای غم از ایغ خونجش خون	تا شکسته زیر توقی رقص آفتاب را
یک گره از دو زلف خود با نهاد و فتح کن	رایحه نگار و گل نخجه شکسته ناب را

قدیریت – مولف حدیقه نوشته است که نامش میرزا محمد علی و از سادات و بزرگان کاشان بسلسله دکتر ایرج بیاری راجع شده است تحصیلات در دورهگاه ساده بیرون حتی در تهران مصاحب ایرانی و ارکان دخیره بیت از ثارت شاهزاده سیف الملوک درج و شهر ۹۰ دختر یا مستی خانم جز اشیاء و حکومت کرمان درین معاصر ولیعهد و دراوان حاکی در آنجا دو فرزند منوچهر خان معتمد الدوله بسر برده از اوست

تا نه بینی روی او نعمتی نه بینی زاخن تب
تا نبوید موی او منتقد گشته از جان
یکی پیلم از حلق او گیر بها را نور بهار
یک عموم از قدر او کیوان خورشید اندر آن
از چنگار که از کید گلشنت گردید طی
آن حکایت تا که زد وشتار گلشن ایران
زیرش در دو جانب ذره آن آمده بید
آفتاب آمدم که جوید از طراوت سلیمان
پرتوی از نور دو است تابش خورشید و ماه
ریزشی از ابر دست چشم دریا دادها
اندر آن دادی که گوید کیک آمیش آید
بره در دوری که شده خور هوای گرگ او بیانی
داورا فخر ز من قدرت گر در حضر
مخر دارم از شاهان بر زمین و بر زمان
نی به سر سجود مراد ای که تفریح زبان کند
نی خلاف رایت او نی مشاعرم با زبان
خامه سحر آفرینم گر بجنگ تیر از سپهر
از زبان نه بر این خامه اشتر اندرون دان
که کند هم من به یا اشتباه ره برد
آنقدر دانم ثنایت ز آنکه ز آن بی زبان
حدیقه ص ۱۸۲

معلقه و تاب سیه‌ی سنبل پیچ پیچ را | تا جلوه آوری گره‌ی زلف تابدار
بر دل مدعی الیم ... | باج کمند اهل حیا ملک خراج را

ولـه

منت ... | تو که قدرت ... دارى
... | که چون ... دارى

حرف الکاف

کیوانی - از شعرای خوب از سادات محترم کاشان بود نامش سید جلال الدین و بعد محمد کلی سالک بود در ایام جوانی بتجارت و در اواخر عمر بوکالت عدلیه اشتغال داشت وفاتش در حدود سنه ۱۳۱۴ شمسی اتفاق افتاد لباس وی لباس روحانیت بود عمامه بر سر می نهاد ولی در زمان سلطنت مرحوم اعلیحضرت رضاشاه پهلوی که مردم را بپوشیدن کلاه پهلوی حکم نمودند وی نیز تغییر لباس داد و در جشنی که تجار کاشان در مسجد امین الملک برای کلاه پهلوی بر پا کرده بودند کیوانی قصیده در مدح شاه و تهنیت آن جشن سروده و در مجلس خوانده و پس از اتمام قرائت قصیده عمامه را از سر برداشته و کلاه پهلوی که تهیه کرده بود بر سر نهاد ... اشعار زیادی از وی شنیده‌ام و تصور می کنم دیوانی هم داشته باشد اما در حال حاضر با ... دسترسی نیست و با نداشتن ... تا این هم ... نمی دانم ... رحمة الله علیه

حرف اللام

لقائی - نامش میرزا ماشاءالله و معروف به میرزا لقائی و از شعرای قوی مایه و معروف کاشان بود و در فن محاوره نظیر نداشت شغل وی دواسازی و دوافروشی بود و در بازار چه محله سرپله کاشان دواخانه داشت و چند هزار دواساز این شغل کاشان از شاگردان او هستند چون شخص خوب ظریف الطبع و نکته سنج بود خدمات بسیار دید و تعدیات ... از کسی ... هم نمی آمد و در ... نیاورده و ترک علاقه دواخانه نموده و در سال ۱۳۴۴ هجری قمری ~~بطرف شیراز رفت و در حدود فارس سر به بیابان نهاد ... ستاره ... که ... کاشان ... در ... که ... در ... حدود ۱۳۰۰ ... ~~ ... در ... ~~دفترش ... ~~ ... از او در بیاض ... فرزندش ... اعطاوار لقائی است ازادت

محاسب و غنچه که در هر جا رگوید خنده | بیاد چشم من و لعل یار گوید خنده
تحول شام فراق و ز شوق ... وصالش | که ... ای دل امیدوار گوید خنده
اگر نه ابر چو من عاشق است و ... محزون | ... کی اختیار گوید خنده
... دل من | گراز ... دگی از یار گوید خنده
... ای دل ... | چو گنج ... از زخم خار گوید خنده
... که هم چو ... | محال بود این روزگار گوید خنده
... بهم عالم | برای ... هوشیار گوید خنده
خنده ... حالم می ... | ... که ... گوید خنده
... شیخ ... | ... سوار گوید خنده
... | که ... بود ... گوید خنده

خبر دی تو دیوی ... | در ... ماه گرفته

شب ... ایدوست | دین ... ایدوست
زالکاس ... | ... ایدوست
تا ... انچه ... | ... ایدوست
جز ... دل | ... ایدوست
شد حاکی لقائی از تو ...
با ... تو ... ایدوست

... ادراک | ... گرفته
... | ... گرفته
... | ... گرفته
... لقائی | ... گرفته

ابیات ذیل که از ایام ... است از قصیده ایست که لقائی ... کاشی سروده ... اشعار ... ذیل ... مقابله ... شد ... که ... کاشی ... خود از چند ... کاشی که ... سخن ... نوع ... نموده است -

از ... | ... دوختم
از ... کردم | ... دوختم
از ... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
... | ... دوختم
گر ... | از ... دوختم

حرف المیم

مجروح قمصری - از اهالی قریه قمصر و توابع کاشان و از شعرای غزلسرای زمان سلطنت محمد شاه قاجار بوده و اگر چه آثاری از او در دست نیست ولی چون ... اشعارش ... است و ... در کاشان ... دارد ... از تاریخ زندگی و آثار وی ... بوده ... در ... است ... زمان ... اشعار ... از ... آقا سید محمد ... کاشان ... قریه ... ملاحظه ... بوده ... مجروح ... می گوید

آمد ... | ... کرده
تا ... | ... کرده

و اما ... ابیات ذیل ... از ...

... | ... سینه
... | ... سینه
... | ... سینه
... | ... سینه
... | ... سینه
... | ... سینه
... | ... سینه
... | ... سینه

نام وی علی اکبر است
دیوان اشعار وی در قمصر موجود است
... در ... اکبر ...
...

بودم تجدید نوشته دیده ادراک — افلاک شد حق تو خرگاه گرفته
اندر پی ایجاد ساطع شده نه حالت — مذهب که جهد جمیع همراه گرفته
بودم ز خم دل من آه شرربار — افروخت که در سینه ره آه گرفته
مذهب است نفحت بدل تار تفاقی — کاتش بدل کوه ازین کاه گرفته

ابیات ذیل که از ایام صباوت در نظر نگارنده محفوظ مانده است از قصیده ایست که ثقافی علوی کاشی سروده و چون تا کنون اشعار [illegible] این قبیل [illegible] درج نشده است [illegible] نمی شناخت که [illegible] کاشی [illegible] در تذکره خود از چند تن شاعر کاشی که بدین نحو سخن گفته اند نام برده ولی نمونه درج ننموده است ـ

از سنگ [illegible] شد پاره [illegible] — بیرون ز حلقم آمد یکباره اندرونم
از سنگ غصه خوردم [illegible] مجبوره کردم — یکباره ای ملافه [illegible] شد [illegible]
از جورت ای [illegible] گلوی [illegible] — گرم چه غنچه خندون که خورده [illegible]
[illegible] تفاقی چون [illegible] — [illegible] یا [illegible] می بودم
من شاعر [illegible] و [illegible] — [illegible] نقش [illegible] می دودم
[illegible] با نظر و با [illegible] — گر با ورت نباشد ده اذن تا [illegible]
نه عاقلم نه مجنون نه [illegible] نه [illegible] — نه دانم و نه اینم هم اینم و هم اونم
در حق دور ملاحت [illegible] — در سنگ و در حلاوت حلوای اردکونم
گاهی [illegible] کرک [illegible] و [illegible] — گر زیر لب [illegible] خواهی نبی ز [illegible]
گویی که با ورت [illegible] اندر [illegible] — ای [illegible] رحم آخر بده امونم
در راه گل او [illegible] که [illegible] داده [illegible] — خاسم و هم [illegible] شد [illegible]
[illegible] سیاه چند [illegible] قربانی — من از تو کی بترسم من [illegible]
[illegible] دو جوی عرق خوردم چه [illegible] — از [illegible] فتادم که [illegible] شد [illegible]
[illegible] چون [illegible] — ای [illegible] با شد [illegible] پای [illegible]
گر رو [illegible] پای [illegible] دو [illegible] — از [illegible] در [illegible] سنگ [illegible]

حرف المیم

مجروح قمصری ـ از اهالی قریه قمصر [illegible] کاشان و از شعرای غزلسرای زمان سلطنت محمدشاه قاجار بوده و [illegible] آثاری [illegible] داشته است چون [illegible]

شرف [illegible] کاشانی
عباس ادیب [illegible]
[illegible] کاشانی [illegible]
در دوره قاجاریه [illegible]
[illegible]
شفق کاشان ۳۲۱

[illegible]
[illegible] توحید [illegible] — [illegible] جبا [illegible]
یا [illegible] گو [illegible] داده — [illegible] چون خط [illegible]
ای [illegible] — [illegible] میشد [illegible]

نام وی علی اکبر است
دیوان اشعار وی در قمصر [illegible] ۱۳۰ [illegible] اذان [illegible]
که در آن [illegible] علی اکبر و [illegible] مجروح تخلص کرده است

مرشد نفاج ـ نامش محمد مهدی بن محمد ابراهیم و از ساکنین محله [illegible] کاشان بوده و حرفه در اوائل حال [illegible] و بعد [illegible] مشهور گشت [illegible] که [illegible] سواد [illegible] شده و [illegible] و سابقه ذوق فطری و طبع [illegible] دست [illegible] زده بود [illegible] که [illegible] شده [illegible] و [illegible] مساعی [illegible] بود با اینکه [illegible] و [illegible] در [illegible] بود و [illegible] از [illegible] وی [illegible] شد [illegible] در [illegible] ۲۴ [illegible] ۱۳۱۸ [illegible] وفات یافت و در [illegible] کاشان در جنب [illegible] بخاک سپرده شد) [illegible] ترجیعی [illegible] که [illegible] از [illegible] ترجیعی ساخته و در آن از ساحت [illegible] امام عصر ع استدعای تأمل در ظهور نموده این اشعار موجب [illegible] گشت و او را [illegible] نمودند [illegible] با حرارت و شجاع [illegible] دیگری در این زمینه [illegible] که [illegible] ترجیع اولی بود و هر دو [illegible] در کاشان و سایر [illegible] تهران ترجیع اولیه را بنام [illegible] ادیب الممالک در [illegible] ارمغان [illegible] و بعید [illegible] خود [illegible] ترجیع دوم را [illegible] در شماره دیگری درج نمود چون برای [illegible] مرشد [illegible] از ترجیع های [illegible] اشعار دیگری از وی [illegible] ترجیع [illegible]
[illegible] :

ای کوده [illegible] — [illegible] هلال [illegible] رکاب
[illegible] — [illegible] کتاب
[illegible] — [illegible] اضطراب

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب
حیف است رحمتی ز چه آنی در انقلاب

هر کس [illegible] کرده [illegible] — [illegible] دام
ای [illegible] — [illegible] کرده [illegible]
[illegible] — [illegible] تم

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب

خود [illegible] و [illegible] — چون واقعی [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] بسی — گاهی ز [illegible] و گاهی ز [illegible]
[illegible] — نه احتیاج [illegible] کسی و کسی

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب
حیف است رحمتی ز چه آنی در انقلاب

دعوت [illegible] — [illegible] مکن قبول
[illegible] — گو گوش استماع ندارم [illegible]
یا حسرة العباد و یا [illegible] — غافل مشو [illegible]

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب
حیف است رحمتی ز چه آنی در انقلاب

[illegible] انقلاب [illegible] — خون [illegible] آمده [illegible]
[illegible] — اسلام [illegible]
[illegible] — مشروطه خواه [illegible]

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب
حیف است رحمتی ز چه آنی در انقلاب

گیرم که [illegible] کرده [illegible] محاصره — گیرم که گشته [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] — با [illegible] مکابره
[illegible] — خواهی [illegible] و خواهی [illegible]

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب
حیف است رحمتی ز چه آنی در انقلاب

خواهی اگر ظهور کنی [illegible] — گردو [illegible] را [illegible]
[illegible] — گاهی [illegible]
گاهی [illegible] — کن حکم [illegible] عالم [illegible]

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب
حیف است رحمتی ز چه آنی در انقلاب

هرچند مه جهان تو مطالعی بیار و نور — واحیای زنده ها کنی اندر سرای گور
گر پول باشدت که کنی حرف کور و عور — در مکتبی مباح بیاشد جرس فرد
گذار با مرجعه سیدان و کن ظهور — در نزد جا هم که خیابت به از حضور

یا صاحب الزمان

هرچند ظلمتی است که آثار نور نیست — فرقی میان آدم وحشی و طیور نیست
امضا فرامیان طمع غرور نیست — در خلق غیر نخوت و کبر و غرور نیست
هرچند شور شوق است کمیدم از حضور نیست — بنشین بجای خویش که وقت ظهور نیست

یا صاحب الزمان

ای قائمی که غایبی اندر قصور نور — زین خاک تیره بگذر و زین تیره گون حضور
هرجا مکان تست جلا از تو باد دور — گر بود نفرو و صدچه هرافقی حور حور
زین جان ما اگر شنوی تو کنی ظهور — وین عبد طالب شرفیاب حضور

یا صاحب الزمان

خواهی اگر بمنده شاه عطا صله — از باب و گردنم برهان بند و سلسله
از فن حضور ده بجهات مباحله — ترک ظهور کن بگذر زین معامله
من اطلاع دارمت اندر مراسله — فرما به شوق تنگی در جهان گله

یا صاحب الزمان

ای آنکه آب جود و عطا نیست جو تو سقی — تمجید باده تو بجام و سبو مستی
هرکس بند کرد تا شما هم تو مستی — بیگانه در تفحص و در جستجو مستی
گرچه ظهور تو ز امور نکو ستی — بر شود صفحتی که تو از راه روستی

یا صاحب الزمان لطف و رحمتی کن شتاب

حیف است رحمتی زچه افتی در انقلاب

— مسدس ترجیع ثانوی او —

معبود ما وجود خداوند لایزال — پروردگار ارض و سماوات و ماه و سال
برخوت امام زمان حال مرتج حال — اینست کار امام تعما و تورشال
گر دم عرفته که بپوشانی جمال — ما و نه خلق تیست کنم بر تو بی تعال

یا صاحب الزمان تو بیا و ظهور کن

این عبد را خلاص از این شر و شور کن

حال خوانده اند زهر سوی کافرم — کافر نیم هوات کو صیت مهاجرم
منظق امروبیرق آن شاه ناحرم — پای رکاب مرکب رهوارت شاکرم
هرجا بود مکاف تو در باب و جاکرم — هرخدمتی رجوع کنی بنده حاضرم

یا صاحب الزمان تو بیا و ظهور کن

این عبد را خلاص از این شر و شور کن

ای کو غبار و چهر تو عکسی است باغ و ورد — نیر تو ضعف شده غم چرخ لاجورد
نورت منور مشعل با رخلیل سرد — گو بنده در حرم سخن زشت نورد
برهان مرا از چنگ غم و خوف و رنج و درد — آن مرشدی که گفت میان حال تو بپرکرد

یا صاحب الزمان تو بیا و ظهور کن

این عبد را خلاص از این شر و شور کن

شاها که خانواده کشف و کراهتی — برپا کن از وجود مبارک قیامتی
جولان بده بعرصه آفاق و دامتی — برکن بنام نصر من الله علامتی
از خوف جبر خویش حسینی کن غرامتی — در خاک پای سامره تا کی سلامتی

یا صاحب الزمان تو بیا و ظهور کن

این عبد را خلاص از این شر و شور کن

ای شهسوار کشور جن و بشر بیا — ای نور چشم حضرت خیر البشر بیا
وای آسمان اعلی اهل نظر بیا — ای حامل علامت فتح و ظفر بیا
ای نور مهر زهره و شمس و قمر بیا — جانا اگر بمهر منی زودتر بیا

یا صاحب الزمان تو بیا و ظهور کن

این عبد را خلاص از این شر و شور کن

گر دیده روزگار بر اهل زمانه عیب — در کام خلق سم ستم کار جوی غیب
از غارس نالدجیره و در باوانکه — از چاه سامره نجات آمد و ن بود طلب
روسوی کعبه کن زره مهر یا حلب — نرهای سرخ راحلوا عار روز غیب

یا صاحب الزمان تو بیا و ظهور کن

این عبد را خلاص از این شر و شور کن

آن تیغ آبدار که دارند در فطن — خوانندش ذوالفقار و شرربار اژدها
یک ضربتش دو نیم کند چون نیار تو — مرکب و مرد را بصف جنگ پر خطر
و الآن منجلی دم بر کش از کمر — اندوه بگیر تادم جهال را بدر

یا صاحب الزمان

ای شمس آسمان عراق و حجاز — دی جمله را بخاک درت جبهه نیاز
منیچ شم کرده بیوشم بروی باز — مانار زدری بر و شده و شنوده حراز
چون میل مردم است از آن تیغ جانگداز — نخفی ز خمیان دوستان تا اسیاز

یا صاحب الزمان

القدبة ای حبیب دنا دار عجلو — ای نور چشم احمد مختار عجلو
دارای تیغ حیدر کرار عجلو — عجل علی ظهورک بسیار عجلو
بر شیر خنگ حق گرفتار عجلو — گوید معام لابد و ناچار عجلو

یا صاحب الزمان

مُشفق — نامش حیاتی و نام خانواده اش کی نجش و در ماداره فرهنگ کاشان مشغول خدمت است پدروی میرزاعلی نام دارد و از اهل صنعت بسیار بوده مشفق در سال ۱۳۰۲ شمسی در کاشان متولد شده و تا کنون در کاشان و در خدمت پدر خود ساکن و زندگی می کند . تحصیلات او در مدارس جدیده صورت گرفته جوانی است باهوش و با محبت طبیعی سرشار و مرد و وفا انواع سخن را در است و در سخن سرائی حوصله عجیب دارد چنانکه قصاید و غزلیات و قطعات بسیار گفته و دوازده بند مرثیه معروف مولانا محتشم را تضمین نموده و بجا است رسانیده سبک جدید نیز سخن میگوید طبع و سلیقه اش بوما فیوم در ترقی است و امیدوارست چون من از سخن سرائی دلگیر نشده و موجبات تشویق او در این حد محظوظ است نزاهم گردد از اوست :

باز از نای درون بر کشم آواز امشب — نیوای تو کم ساز سخن ساز امشب

باز عشق تو نشان هرچه کم طفل زنگ — خواهم از پرده برون افکنم این راز امشب
باز کن از سر آن زلف گره تا که کنی — گره از کار فرو بسته ما باز امشب
شمع روی تو چه زینت ده این انجمن است — من چو پروانه بگرد تو بپرواز امشب
هرچه از حد بتو شرح دل دیوانه دهم — ناز افزون کنی ای دلبر طناز امشب
برقع از رخ بردار بخدای همه تا بکنی — تا مگر زهره بگردون نکند ناز امشب
هم چو سرو ای مه زیبنده درین بزم خرام — تا شود مشفق دل خسته سرافراز امشب

مُغرّی بادی — نامش حاج میر سید علی و فرزند مرحوم حاج سید رضای بادی معروف بارباب و متعلق به خوانین است و نیز برادر اصغر مرحوم قدسی بادی ملقب به افصح الملک است که ترجمه هریک از این پیش به ثبت رسیده - مغری در سال ۱۲۶۷ شمسی در قریه باد (از مضافات نطنز) متولد و تا کنون هم در حال نطنز بسری برد و خانواده محترم دارد مردی است بانواع فضائل آراسته و مانند پدر عشق مفرط باحوالات خوب و غریب اشعار دارد و تقریبا این دو امر مقدس پیشه دائم اوست و گاه بسرودن اشعار خود را سرگرم می فرماید مثنوی در مدحت ائمه پرداخته در حدود ۱۴۰ بیت که شاید بیست بجید در ستایش حال و جمیع آوری آثار شعرای خطه نطنز با راقم همیشه کمال همراهی را نموده و مرا مادام العمر رهین عواطف خود ساخته خداوندش توفیق و سعادت عطا فرماید از اوست :

مرغ دل کانی همه اطوار بسمل دارد — تیر تیغ آرزوی دیدن قاتل دارد
در دهجر تو نه درویست که درمان یابد — بحر عشق تو نه بحریست که ساحل دارد
ده چه حسن است و لطافت که دارد چون تو نگری — فاش پیداست هرانکسه که در دل دارد

بیم جانیم ز هجران تو گر باقی ماند — سخت جانی است از این پس شود بیغم بود
گفتم ارجنبش از هجر تو گاهی گویم — چون بمیرم دگرم قدرت تقریر نبود
بار هجرت صنایعیت مغری نشکست — در نهای تازه جوانیت و در زمین گیر نبود

ملک‌المورخین - اسم شریفش عبدالحسین خان و فرزند میرزا هدایت الله خان لسان الملک
ثانی و نوه سلطان المورخین لسان الملک سپهر است که شرح حال او در حروف اللام به
رسیده محرر سطور آن جناب را در زمان کودکی خود و در موقعی که مدیر مدرسه در کاشان
زیارت کرده و در آن وقت رئیس معارف و اوقاف کاشان بود (قبل از ۱۳۰۲) و
مادها منزل او در خانه بود که حاج میرزا معصوم خاوری کوزه‌کنانی ساخته و لسان الاسلام
خاوری کاشانی در آن تولد یافته . با والد مولف کمال دوستی و مراوده داشت
و در بحبوحه هرج و مرج کاشان و سرکشی ماشاءالله خان در این شهر منشی معارف بود و خدمات
و زحمات لیاقت فرسا متحمل گشت . در آن اوان متجاوز از شصت سال از سن
شریفش گذشته بود و مشغول تالیف تاریخ بزرگ و مفصلی برای ایران بودند چنانچه
تحقیق وی در نگارش تاریخ عمیق بوده که در کاشان کوچه را طلبیده نحوه بازنیان کوزه‌ها
آنها را سوال و یادداشت میفرمود و هم چنین نظایر این تحقیقات و گاه گاه برودت
شعر توجه می نمود اما خود را عادتا شاعر معرفی نمی فرمود ، از قرار مسموع در حدود
خمسا مجلد کتاب تالیف نموده ولیکن بنده را توفیق زیارت فهرست مولفات آن
جناب دست نداد والتماس بنده در محضر فرزند ارجمندش آقای ابراهیم خلیل سپهری
معاون فنی اداره کل تبلیغات مورد اجابت نگردید و ناچارم برای عبرت کسانی که
چون من در صدد احیای نام بزرگان و نوشتن این جنس سخنان بیاسند بنگارم تا چه
حد جانفشانی در این عصر ناسپاس و بازار کاسد جا برند ، ترجمه احوال ملک المورخین را چنانکه
فوقا گذشت نوشته بودم چندی قبل در جریده اطلاعات شرحی دیدم که حاکی از خصائص
مطبوعه نامه با آقای سپهری بود و از جمله نوشته بود مرحوم والد ایشان دارای ۷۰ فقره
تالیف بوده و جامع علوم متداوله عصر خود بوده بنده که تا آن روز آقای سپهری را نمی
شناختم این خبر را فوزی عظیم دانسته و برای ملاقات ایشان و اخذ فهرست تالیفات
و عکس و بعضی اشعار صاحب ترجمه خدمت ایشان رسیدم آقای سپهری از ملاقات من
و تالیف چنین مجموعه اظهار کمال انبساط فرموده و گفتند فهرست تالیفات آن مرحوم
در مقدمه یکی از تالیفات مطبوعه ایشان موجود است و وعده چند روزه دادند پس از
چند روز مجددا مزاحم شدم وعده را تجدید نمودند ثانیا بعد از مدتی رسیدم حتی تقاضا

کردم

مولف ریحانة الادب (علامه متتبع مرحوم محمد علی تبریزی مدرس رحمة الله علیه)
در جلد ۴ ریحانه صفحه ۸۱ نوشته اند از تالیفات اوست
۱- تاریخ الذهبیه که در ده سالگی تکمیل ۲ تاریخ بوشهر
ایران که بزرگ و مفصل بعد ... از تهیه تاریخ ... سال
۱۳۱۲ شمسی ... که در ۲۸
ع ۱ / ۱۳۵۲ هجری قمری و در ۳۲ سالگی ... یافته
... از تالیفات ... از هر حرف
... تالیف آن
در حدود ۲ سالگی ... آنچه از
... ۱۲۹۰ هجری
۲- کتاب الحروف و غیرها

کردم و این مطالبه شوق مطول انجامید و عاقبت به نتیجه نرسید و هرچه مسعود ... وقت و کوشش
شده بود هدر رفت و چون مایوس شدم ... آنچه خود داشته بودم ضمیمه نمودم اما عاقبت درک
ننمودم برای این فرزند ارجمند چه کاری واجب تر از این کار بود . القصه . دیوان کامل مرحوم
محمد حسین خان مشرقی خوانی که نام وی از این پیش نوشته شد با تصحیح ایشان در تهران بچاپ رسیده
و دیباچه بر آن نوشته که حق داد سخن داده و در پایان آن دیباچه قصیده‌ای که در تهنیت جلوس
اعلیحضرت مظفرالدینشاه قاجار سروده است درج فرموده که چون اشعار دیگری از او در دست
ندارم ابیاتی چند از آن قصیده را در این نسخه درج می نمایم

ایران زمین ز نو گشته هم چو رشک ارم | بنشست چون بر اورنگ رونق فزای عجم
اسکندر مملکت نوشیروان ثانی | دارای هفت دریا خاقان هفت اقلیم
سلطان مظفرالدین کاندر کتاب شاهی | چون از توبه شانی ... از سور ...
چون شد بری ز تبریز با احتشام پرویز | گیتی سوی سواران گیری ... مقیم
شاهی که ... چون ... | ... گشت ... ازیم
طغرای سلطنت را گردید تا مقامی | زان خاتم سلیمان یکباره یافت تسلیم
از جویبار عدلش گیتا ... طوبی | از چشمه سار ... قطره‌ایست تسنیم

منزوی - نام شریفش میر سید حسین بن حاج میر عبدالوهاب و از سادات محترم منزوی
کاشان است . این خانواده جلیل اصلا اهل خراسانند و جد اعلای آنها میرمظفر حسینی
که مرتاض و اهل حق بوده در عصر نادرشاه بکاشان مهاجرت نموده و علت اشتهار این طایفه
بمنزوی یا انزوا و گوشه گیری میرمظفر و یا انزوای واقعی رحمتعلی میر عبدالواسع نواده اوست
میرعبدالواسع از ابطال و شجعان عصر خود بوده مولف مرآت القاسان از حلاوت و شجاعت
وی چیزها نوشته و گوید سی سال قبل (یعنی سی سال پیش از تالیف مرآت القاسان)
رذایل وی به محاسن تبدیل یافت و بزیارت تربت حضرت ثامن الائمه ع موفق گشت و در
مراجعت از آن مشهد مقدس در شهر سبزوار خدمت حاج ملا هادی رسید و کسب فیض نمود اندوی چه دید
که چون بکاشان برگشت از آن جوش و خروش افتاد و از هرکس و هرچیز اعراض کرد و در خانه
منزوی گشت و احدی را اجازه ملاقات نداد مگر نانوائی که برای او نان می‌آورد و ۱۸ سال شب
و روز گریه کرد و تا تاریخ سال قبل فوت شد (تاریخ تالیف مرآت القاسان ۱۲۸۸ قمری هجری است علیهذا

میرعبدالواسع در ۱۲۸۳ وفات یافته است) و فقط یکی از مرحوم میر سید فتح الله منزوی برادر صاحب
ترجمه مسموع شد میرعبدالواسع بعد از سفر خراسان و ملاقات مرحوم حاج ملا هادی در شهر کاشان
بریاضت و مجاهده مشغول شد لکن چون از وضع زندگی برادرش میر سید احمد از باب که با آقا
سید احمد آقا میرهم شهرت است موافق سلیقه وی نبود ... آباد ... اشرف که ...
آقامت جست و دیگر از خانه بیرون نیامد تا وفات یافت وحید وی را شعرا ... در جیب
مزار ... الاخیار ملا محسن فیض کاشانی دفن نمودند . اما میر سید احمد از مردانی
بوده است که در قدرت و اهمیت و ثروت در عصر خود ممتاز بوده و هنوز حکایاتی از کارهای
او در ذهن مردم کاشان باقی است که ذکر آن در این مقام ضرورتی ندارد
میرحسین صاحب ترجمه (میر سید حسین منزوی) خواهرزاده میرعبدالواسع است تولد وی
در حدود محرم ۱۲۹۴ در کاشان واقع شده محق مردی فاضل و سخنوری کامل بود و محفل
او محط ارباب نظم کاشان و محل نشر چنانکه خود نیز فاضل و ادیب بود - در لباس روحانیت
سری بود - خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت و نمونه‌هائی از خط او در تصرف نویسنده موجود
باقی است . کتابخانه فراخور حال منظم داشت ولی بعد از وفات چون اولاد بالغ نداشت از بین
رفت . آثار منظومش در تصرف برادر بزرگترش مرحوم میر سید فتح الله بود که او نیز چند سال پیش
درگذشت . مولف این تذکره در ایام صباوت کرارا در خدمت والد بزرگوارش حضورش
را درک نموده است
در بازار کاشان و نقطه که گذر ... دکان سقط فروشی بزرگ داشت و در عقب دکان خود
محلی برای استراحت دوستان [redacted] خود آماده داشت و همواره جمعی از شعرا و دانشمندان
[redacted] در دکان او بودند حتی برای تابستان نیز محلی در آنجا تهیه کرده بود و آن
دکان با اسلحه‌ها و ... که در آن داده اند در تصرف کاسب دیگری است . در ایام
جوانی ... مینوشته و شعر ... چند سال قبل از وفات او را در حالتی که سالها
را ترک نموده بود در نورخانه سید ... کتبه دیدیم که سقف‌های نورخانه را با دوستی گرفته و حجره
شده و عده را متصدی ساخته بود . جوبست را در محله اشرف فرزندی ... بزرگ واگذار نموده بود
وفات او در روز جمعه ۲۱ رجب ۱۳۴۶ در کاشان اتفاق افتاد و در جوار اجدادش در مزار
ملا محسن فیض مدفون گشت و والد نگارنده (ادیب بیضائی ره) تاریخ وفاتش را چنین فرمود

سید حسین منزوی آن شاه عرب | ناگاه هم چو ماه نهان شد بزیر میغ
از حاج میر عبدالوهاب منزوی | باغ ترین خلف چه علم بود بر ستیغ
تاریخ سال رحلت او جستم از خرد | با آه و ناله گفت که از منزوی دریغ

بین آن جناب و والد مولف قصاید و قطعات دوستانه مبادله گردیده و در
دیوان هر یک موجود است از اوست

اگر از جمال فرخ مه من نقاب گیرد | همه روز پرده شب رخ آفتاب گیرد
ز نعم خزان زچهرش به بهار رشک خاطر | که ز چشم چو ترنا غم او گلاب گیرد
دل درد مند و دوری تو ز بخت خود چو جوری | نگر انکه هم چه زلفش چه پیچ و تاب گیرد
تبرای کوی جانان همه دم ز دام تن جان | چو هزار سوی بستان سبک شتاب گیرد
زهی ای نسیم دلکش بجناب آن پری وش | برسان پیام شاید ز سرت جواب گیرد
تو که شمار چون شده جان تو دوان | بشکفت چون شکفت زچه این خواب
سروچمان ترانه لایق ز غذا کشد ... | که به موزون قولت خطا حساب گیرد
دل از جمال پرده شکسته با پرده | که بعیش شیخ روی تو زجان حجاب گیرد
چه گوشه منزوی دل منزوی روی | نیاز از سخنوری که جواب گیرد

گفتم دلم به مهر جمالت گرفته خو | گفتا درآ که آب بود ذره مهر جو
گفتم خیال قد تو بگرفته جا بچشم | گفتا خوش است سرو روان در کنار جو
گفتم بود بکوی تو نوحه عاشقان | گفتا بجا شده ز سیاهی جا و جو
گفتم بود چشید کوی قوام نماز | گفتا زخون دیده و دل بایدت وضو
گفتم نشست وصل تو شد آرزوی دل | گفتا نشسته را تو خسته بآرزو
گفتم شراب وصل ز لبی ... کشید | گفتا درآ که ... گریه شو سبو
گفتم فدای عشق تو شد جان منزوی | گفتا عشق زنده تو جان او

مفتی - نام شریفش میرزا حسین علی است و پدرش آقا محمد صادق از اعاظم
تجار کاشان بود مفتی در سال ۱۳۰۶ هجری [redacted] در کاشان متولد و تاکنون
در این شهر سکونت دارد . شغل او تجارت منسوجات ابریشمی و غیره بود ولی

چند سالی است که حسب دعوت اداره معارف کاشان در مدارس متوسطه آنجا تدریس ادبیات می‌نماید . شعری ابداً چنانچه از خویشی شهر ماست و خواهرزاده مرحوم میرزا حسین ناصری رحمة الله علیه است که ترجمه حالش در حرف الف خواهد آمد از اوان صباوت در حجر تربیت خال خود مرحوم بشعر پرداخته و بتدریج گوی سبقت از همگنان ربوده طبعی سلیس مرحوم دارد انواع شعر را ماهر و از هر دری سخنان شیرین و استادانه رانده است و مخصوصاً در شیوه غزلسرائی طبعی عالی دارد و غزلیات شیوا و جنبی او در کاشان مشهور است تاکنون متجاوز از بیست هزار شعر گفته از علم صرف و نحو و منطق و عروض و تاریخ مطلع و از علم ریاضی بهره وافی دارد . با مرحوم والد مولف هم طرح و هم نشین بود با مولف سفینه نیز اگرچه سمت شاگردی قبول فرموده باشند لطف دارند و خداوند او را موفق بدارد زیرا امروزه در شهر ما شاعری بجامعیت و استادی چون او وجود ندارد . از اوست

ساقی کجاست مطرب و چنگ و چغانه | تا سر کنیم زمزمه عاشقانه
این کوته آستین ما را مبین که هست | ما را بسر هوای بلند آشیانه
عشق آتشی فروخته در دل که میپرم | جای نفس برآید دودم از دل زبانه
میمیرم از غم تو اگر خسته یاد رست | بگذار بر سر سخنی تو نشانه
جوید هزار گمشده دل چو نسوزند | شکسته وار در سر زلف تو شانه
گفتم را زخود نتو سوزی که دیده‌ام | سیمی نبود دو کاست وفی واستوانه
نشنی نجابت الحق شه گوهر طلب کند | در هر دو کون هم چه تو یار یگانه

ولـــه رباعیـــه

هرچند بعیره عیب مردم کردیم | در غیبت این و آن تکلم کردیم
عیب دگران گر سر موئی دیدیم | آئینه خویش پیش چراغ کردیم

مؤید بیدگلی ـــ نامش شیخ عبدالعلی و نام پدرش محمد باقر اهل و متولد قریه بیدگل دو فرسخی کاشان بود نگارنده سفینه پس از سکونت در تهران و مدتها همنشینی و ایام درحالی که سنش متجاوز از هشتاد بود و اخلاقش خواصی داشت و همیشه میبال

تنها انتظار فوت منشور و زیارت مؤدم . این مرد داشمند که حوادث و حوادث عجیب در مزاج داشت زندگانی پرمشقتی را گذرانده و در تمام عمر با محرومیت و ناکامی دست بگریبان بوده است + بنده وظیفه خود میداند برای جبران آن محرومیتها آنچه از وی میدانم بنویسد ، خود او در صفحه ۱۲۶۲ از کتاب مبتدای خود که برای تعلیم اطفال نوشته است و هنوز بچاپ رسیده می‌نویسد : من در کودکی پدر و مادر را گم کرده (مؤدم) بودم پدر و مادر و کالاً و بیکس از شهر (مولف) بدهات و ولایات بیگانه دور افتادم . سرگردان بودم و در جوانی بیکار ماندم . به هر کجا که ببیندم و در تهران محصل شدم در تهران آموزگاری کودکان پذیرفتم ....

دوستانم مراحل ذیل خواندند که برای روزمرگی و امداد معیشت که پست است تا گرچه سخن سازم و نکته پرداز پس (اما) با نیاز و گرانی اشاری با پیوند گشتی و تنگدستی ندچون آفرینش خودگذاری و تاریکی بر اندازی ... بیچارگی تن دادم و اندیشه نکیو نهادم . انتهای درجه‌ها بنده و در مورد ملاقات هرچه از وی پرسیدم جز نمی‌دانم جواب نشنیدم زیرا فکری جوش و حواس خود را از دست داده و وضعی بسیار نامطلوب داشت و با نهایت تهیدستی و مساعدت دوستان امرار معاش می‌نمود . از آثار وی دیوان اشعاری حاوی تقریباً ۱۲۰۰ بیت در سال ۱۳۲۲ و دو کتاب کلاسیک موسوم به نسخ مؤید و مبتدای مؤید در سال ۱۳۱۷ بچاپ رسیده و کتاب مبتدای او دارای ۳۰۴ صفحه است ـ مقدمتاً الف با را شروع و سپس بترکیب حروف و معنا الفاظ و عبارات و معلومات حکایات و مطالب متنوعه از قبیل جغرافی ـ نجوم ـ تاریخ ـ حساب و غیره پرداخته و از هر یک مختصری رانده و سعی نموده است که تا حد امکان لغات و کلمات پارسی بکار برده و در پارسی تتبع بسیار داشته و برای ترویج پارسی سره ابیاتی تمام می ... چنانچه سعی از ظرفای معاصر مضامینی برای او ساخته‌اند . وانچه از ابیات او در این کتاب بر می‌آید در آن ایام خود را متخصص در فن تعلیم ابتدائی اطفال میدانسته حتی در یکی از صفحات آن اعلان کرده است که هرکس مایل بتعلیم یافتن فن آموزگاری باشد باو رجوع نماید و بالاخره این کتاب برای اطفال [illegible]

+ واقعی و مختصر شرح حال از وی لحظه ای ... [illegible]

یکی از سوانح زندگی مؤید

[illegible]

شده تکالیف دقیق درآن درج گردیده ، دارای چندین صفحه خط و تصویر نیز میباشد قسمتی از تحصیلات مؤید در محضر عالم نحریر حاج شیخ هادی نجم آبادی طاب الله ثراه بوده و ارادتی عجیب بوی داشته چنانکه ۲۱ صفحه از مقدمه دیوان خود را قطعاً و نثراً و نثراً و نظماً مختص تا بحال و فضایل آن بزرگوار نموده ،

سالها در کشور در وسیله و مشاغل سپری بوده و در مدارس اتحاد و مدرسه علمیه مدرسی زبان و ادبیات فارسی می‌نموده و حرفت الحمی چون سالوک و برای خود هم پراخته نکرده است ، شاهنامه منتخب امیر بهادری را مؤید تصحیح کرده و مبادا هر آن ابیات بی‌تناسب از خود وارد نموده و عمل خود را نشان داده است اما دیوان اشعارش که حاوی تقریباً ۱۲۰۰ بیت میباشد مشتمل بر چند مسمط و ترکیب بند و متواری قصاید و غزلیات و قطعات است که معمولاً بکار بردن لغات پارسی در ابیات خود اشعارش سبک خاصی بخود گرفته اشعار عرفانی نیز سروده است واشعار قصیده است در ستایش مرحوم نجم آبادی که در اول دیوان وی ثبت شده و قطعاً از سال ۱۳۲۲ که دیوان خود را بچاپ رسانیده بعد دارای آثار دیگر هم بوده است چنانکه در همین دیوان از تاریخ زندگانی خود که جداگانه نوشته نام میبرد لیکن نه خود از بقیه آثارش خبری دارد و نه از دیگران شنیده شده است ،

همواره بلباس روحانیت ملبس و در مسلک متصوفه منسلک بوده مسموع شد که ارادتی علی‌الهی است و چیزی که این خبر را تأیید میکند آنکه در موقع ملاقات با آنکه هیچ چیز بخاطر نداشت و حتی مصرعی از اشعار خود را نمیدانست موقع تودیع گفت ملاحظه این شعر هم از من است (بنیاد گر نباشد بنیاد علی بود ـ ایجاد گر نباشد ایجاد علی بود) اولاد و اعقابی ندارد خواهرزاده دارد موسوم به محمد باقر که با نگارنده نیز نسبتی دارد و الحال در کاشان است و نام خانوادگی خود را مؤید قرار داده و مقدار جمیع مؤید در مدت عمر مجردی زیسته از دوستان و هم مشربان خود کسی را که در آثار خود یاد کرده استاد بزرگ ادیب اسحاق قراحانی و ملک الادب صبوری خراسانی رحمة الله علیهم اجمعین است . از اوست و با تمجید بر صفت خراسان او چه خوب فرموده

برخوان ای آسمان زرین فلک مستبد | گوهر آجین کرده زین بر پشت یابو سمند

و ... [illegible]

اسب تازی زیر بار کور و مرد از گرسنگی | خرس را از مهربانی جای آخور بسته
زحمت مشاطگی بر روی زنگی برده | ماهرویان را به گلخن در گلیمو بسته
گیتی انسان کمیت است و تو او را معوزه | آنچه خود میپرورانی مهر در او بسته
روزگارا نیستی گر پیرو زشت و خوی | آنچه بر فرزانگان تنگ خو ره بسته
گیتی مؤید ز فرجام آن گیتی بگشتی | از صفا و دیو و دد هر کام او در دسته

لـــه

در میکده رو ای پیمانه بپاچی زن | بر گونه مینا دست با چشم کی زن
ای زاهد از رق پوش در مستی و رندی | تا مات نگو نه خشکی پوست دفی زن
از صومعه دل برکن در میکده کن مسکن | محصول ریا و زهد بر ساغر بوی زن
جام از روحانی خواهد پیمانه‌ای | انجام بگیر آنجام بر یار بر دل زن
پیمانه چه منوان پوشیده به پنهانی | آئین مغان پیمانه پاسخ زن
در خلوت درویشان یکی نبود است آن | گر رهرو این راهی بر بارگاه پی زن
خواهی که بیابان کن خوی به پنهانی | درگاه بگوه و دشت از شکوه ره زن
ای مؤید کاشانی دل گوهر اسانی | ما را بر آ پیما پیمانه بپاچی زن

میرعزا ـــ اسمش میرسید مصطفی و فرزند حاج سید حسین واعظ کاشی است وی از شعرای مرثیه سرا و تعزیه ساز کاشان است اگرچه سخن مطولی از احوالش نگارنده سفینه تاکنون بیست ملاحظه کرده . خواهندگان سفینه تذکرهام و برابر قول معروف غرض از سیاحی تنگم نداشته و مقدمتاً مورخی که از اصل هم خالی از فائده نیست می‌نویسد . چنانکه تاریخ ادبی ما حکایت میکند تمایل شدید سلاطین صفویه بمرثیه سرائی را یکی از ارکان شعر و شاعری ساخت و این رویه بتدریج تعقیب شد که شعرای استادی چون جوهری و جودی و سرباز و میرجودی و صبحی و دیگر تمامی استعداد ادبی خود را در این راه بکار برده‌اند و در زمان شاه طهماسب اول مولانا محتشم کاشی بوسیله ۱۲ بند مرثیه خود چنان شهرتی در زمان حیات حاصل کرده که اصیرانی توفیق دست نداده بود و با آن همه آثار گرانبها وزن هرکس او را بی شناسد همان مرثیه عزائی شناسد و قبل از طلوع این ستاره ... هستی که شغل آنها منحصر به مرثیه خوانی باشد کم و مطلب جمع نموده و مرثیه که تا در فنیه سیاسی توانست از طرز عزاداری آن ایام را مجسم خود دیده

[illegible]

ونوشته‌است هیچ شباهتی بطرز عزاداری زمان ما نداشته فقط تشریفات سلاطین و بزرگان این
سلسله‌است که تشریفات مرثیه خوانان را جهت طبقه معینی سپرده و صنف روضه خوان و تعزیه خوان
و دسته سینه زن وغیره را بوجود آورده و دلیلی که ثابت می‌کند در آن زمان نوحه خوانی و امثال آنها
مخصوص اشخاص معینی نبوده‌است آنکه در تذکره نصرآبادی شعرائی نوشته شده که مولف گوید شخصی
ملوف در ایام عاشورا روضة الشهداء میخواند) و این خود ثابت می‌نماید که تا زمان شاه سلیمان صفوی
هم طبقه مخصوصی برای اینکار نبوده‌است) چون طبیعی هر امری تکامل است پس از ایجاد و اشاعه عزاداری
و سینه زنی سعی آنروزی بر مسائل موجوده قناعت ننموده و برای مجسم ساختن مصائب وارده
بخانواده طهارت عزاداری را بصورت تماشا امروزی در آورده و نام آنرا شبیه خوانی یا تعزیه
گذارده‌اند. مکالمات منظوم را شعر و خواننده را شبیه خوان و رهبر و ناظم آن هیئت را شبیه
گردان نامیده‌اند و هرکس را قدرت طبعی بوده ساختن تعزیه در موضوع یکی از وقایع کربلا بود خصوصاً
بعضی از شعرا قدری جلوتر رفته قضاوتی از قبیل (تیغ ابرو!) غزوه احد - جنگ خیبر - تعزیه
حضرت رضا و غارتگری ترکمان‌ها! یا هیچ ربطی بواقعه کربلا نداشته بصورت تعزیه در آورده
و در نتیجه این نوع مرثیه سرائی و عزاداری طبقه تعزیه خوان را بوجود آورده و در هر نقطه از ایران
دسته‌هایی از این اشخاص پیدا شده و درجه تشویق بزرگان بجائی رسیده که اطفال خود را تا سن معینی
بنام نذر در ایام محرم به تعزیه خوانی وا میداشتند و تا هم این نوع مرثیه خوانی جالب‌تر از انواع دیگر
بود و خود ما اثر آنرا سالها بچشم خود دیده‌ایم. غرض که پس از تسلط قاجاریه عزاداری در ایران
به درجه کمال رسیده و تکیه مخصوصی از طرف دولت در تهران برای روضه و تعزیه‌های رسمی ساخته شده
و هنوز هم ساختمان آن بجاست و تمام لوازم تشریفاتی آنهم از اثاثیه و تجملات و آلات حرب
والبسه از طرف دربار تهیه و تا اواخر ایام (این) نیز در انبارهای آن موجود بود.
میرزا [illegible] بوجود می‌آید و چنانکه خود از وعاظ و اهل منبر بوده اورا عادت عموم عنوان نذر
به شبیه خوان می‌نوشتند و چون از زمان صباوت دارای ذوق سرشار بوده به نظم مکالمات پرداخته
و رفته رفته بیش از همه نیز (در حین آنکه موفق بود با تمام خود تحصیل علمی نموده) از این حرفه دست
برداشته و چون بازار تعزیه خوانی گرمی چند هر چند پدر را ترک و در سال‌ها اوراق این صنف میگرده و چون
ابیاتی چند محترم و در شهرها دارای اعتبار بوده کسانی از این قبیل پدر را رجوع شده و دسته تعزیه
خوان مخصوصی که در ایران معروف بوده است تشکیل داده و شروع بگردش در ولایات می‌نماید و چون

احاطه و تسلط کاملی بروایات و اخبار و احادیث داشته و تعزیه‌های او دارای قواعد صحیحه شعری بود
در انظار رجال و علما وغیره عزت و اعتبار مخصوصی یافته و کرارا به تهران احضار و تعزیه‌های
بزرگ تکیه دولت را انجام و مجلس شایان مجلل میگردد ولی پس از کسب استعداد و بزرگ شدن
فرزند بیش خود شخصاً از شبیه خوانی متقاعد و در موقع شروع به تعزیه در وسط تکیه بمنبر رفته
حدیث و روایت داده راجع بحقانیت تعزیه را طریقی موعظه ایراد و سپس تا آخرکار خانه و رسم
عموم شبیه گردانها بوده بنظم و نسق تعزیه مشغول میشده است. منبع اطلاعات بنده الجابت مرحوم
والد ادیب بیضائی است که ویرا دیده و بیانات فرزندش جعفر او آقا سید کاظم که در چند سال قبل
در تهران وفات یافت و خانلدی الجاه کرده نیز علاوه از مراتب فوق شرح حالی داشته که فرزند
برادرش آقا سید کاظم بوده و بالملل معلوم نیست در دست کیست که کلیه مراثی و تعزیه‌های
او نزد سید کاظم بود و بنده نگارنده چند بیت از تعزیه (مکالمه شمر و یزید) اورا که بسبک
قصیده سئوال و جواب حکیم قاآنی ساخته و بارها شخصاً تعزیه آنرا دیده‌ام و برای موضوع بحث
من بهترین نمونه است انتخاب و درج این مختصر قناعت میکنم. بالاتفاق حتی چند بیت قدرت
طبع و قریحه اورا بر خواننده ظاهر خواهد ساخت:

سلطان ملک شام سلام - السلام ها؟	آورده‌ام خبر: زکجا؟ دشت کربلا
فتح است یا شکست؟ باقبال شاه فتح	صد شکر شد جهان همه بکسر بنام ما
سلطان دین شهید شد؟ آری بجنگ جلیل	حمد خدا کنم که خدا داد کام ما
کس یاریش نکرد؟ چرا: کی؟ برادرش	نامش چه بود؟ حضرت عباس باوفا
چون جنگ می‌نمود؟ دلیرانه: دست کی؟	زد بر سپاه: تیر؟ نه خود را چو اژدها
مشک ستاده بود؟ نه: چون شد؟ گزیده:	از کفر؟ بی‌چه کسی از بر ما

این سئوال و جواب تمام وقایع کربلا را بزبان شمر تا وقتی که خانواده طهارت را بخرابه شام می‌برد
حکایت میکند.

(۱) مطلع قصیده حکیم این است: بام چه؟ خون زدیده: چسان؟ روز و شب: چرا؟ از غم: کدام غم؟
غم سلطان کربلا

حرف النون

ناجی - نامش حاج میرزا باقر و از اقوام سببی مرحوم خاوری (فخر الواعظین) بوده و از منبر وی
کسب فیض می‌نموده شغل او علاقه بندی ولی در اواخر حال روضه خوانی میکرده و در حدود
۱۳۳۸ هجری قمری درگذشت گاه گاه نظمی میسروده اما بطور کلی خود را شاعر معرفی نکرد
و بنده نیز اشعار کلی وی جمع آوری نموده و این سیل نفس شعر میگفت قصیده خطاب
به امام هفتم گفته‌است که محفوظ وی موجود است و ابیات ذیل از آن قصیده است:

الا ای جان ناجی که آیین مانی	که در کرم وی رهبر کی و دانی
تیپی و مکاره در دل رموزی	بتو دل شود خرم تند آنی
چه خوش گفت چون تو اوراکوهی	زوهی منوچهری دامغانی
جهانا چه بد عهد و بدخو جهانی	چه آشفته بازار بازارگانی
بهرکار کردم تو را آزمایش	سراسر فریبی سراسر زیانی
یکی را ببخشی شادی جگر خون	یکی را عشرت دهی کامرانی
مرا هر زمان غم فزاید برخود	چو دل با تو بستم ستم بر آنی
گر از آستان را ندیم غم نباشد	که من نیز دامن از آستانی

تا اینجا که گوید

ادیب نکو رای بیضائی آنکو	کند چرخ تحسین کند هم عنانی
الا ای سپهر کمالی که گلگت	گهی عنبری میکند گاه بانی
اگر عقل گردد مصور تو عقلی	و گر جان مجسم شود خود تو جانی
ندانسته خبان ناجی بگو زیادت اصل	که از معجز آیات سبع المثانی

سید نصرالله - تخلص وی معلوم نیست و نام او بنا فقط در مجموعه صنایع الحسینیه دیده‌ام
که چند قصیده تحت عنوان سید نصرالله کاشانی درج شده‌است
در دیوان خطی مرحوم میرزا احمد ادیب بیضائی که تو هم دیدی قبل از این ثبت شده است یکی با ...

ناجی - [illegible] میرزا حسن و [illegible] منصفانه حضرت [illegible] در زبان حادث [illegible] مرحوم [illegible] زیارت [illegible] و [illegible] فضلا [illegible] وقت [illegible] در گذشت [illegible] این [illegible] ابیات [illegible] وفات مرحوم [illegible] سال ۱۳۰۷ [illegible] در جواب [illegible]

[illegible]

بنام سید نصرالله لاجوردی و بخط مرحوم میرزا طاهر بصیرالملک فرزند میرزا احمد ادیب درج شده که اینست

در دهر علی کار خدائی کرده | اظهار صفات کبریائی کرده
در خلقت ذات پاک حق مثل علی | بنگر که خدا چه خودنمائی کرده

و اگرچه بنده سید نصرالله لاجوردی اهل فن شناسم معلوم است صاحب ترجیع حسن شعری باید بصورت ابیات ذیل مسمطی از قصاید سید نصرالله کاشانی است که از مجموعه خود نقل شده

تا زکون و مکان نشان باشد | صاحب عصر مهدی موعود
حکم حکم خدایگان باشد | که بهیم زمانه جان باشد
کشتی بنده زدرگاهش | بر سر ما جهان امانش
کار فرمای امن و جان باشد | الطاف چرخ سایبان باشد
ای خدیوی که گاه موج وصا | امروزی تو از زبان علم
جز ملت قصیده خوب باشد | بردل لوح تو جهان باشد
تخته لوح کو شرف و قدر | ⟵⟶ دفتر حکم کن مکان باشد
بود در بارگاه عزت تو | کشتی بابه سوی تو را
تخته های آستان باشد | رفعت عرش نردبان باشد

یک جهان ذره مهر مکرمت | یک شعاعی ز رای روشن تو | خرم تو در سفینه ایجاد | سر توحید حرف غایی رخ
دیده چشم آسمان باشد | بی ملک مهر خاوران باشد | ملک و خرم و باوبان باشد | در سراپای تو عیان باشد

نوائی - نامش (استاد غلامرضا) و شغلش حلبی سازی و چلنگری بود از اهالی محله سنگ کاشان و با ذوقش سرودهای کافی از صاحبطبعان باحرارت کاشان بسیار معروف . درویشی خوش حالت و روشن ضمیر بود . غالباً خود را بمرثیه سرائی مشغول داشته حافظه ای قوی داشت . بعضی بسیاری از آثار قدما را کرده است - در سال ۱۳۳۵ هجری یکسال مراجعه در کاشان وفات یافت در سالهای اخیر خودم که کاشان بارها از جوار او اشعار او را خواهم شنیدم و فهمیدم شعر او را جدا داشته و فیوضات میشود - از اوست

گوهرا آن دل ربا دلدار جیشه بد نبود | روی او گر جلوه سیلی کند در طور دل | نی شاع جان بکف دارم اگر مرحبای خود
جسم از خواب گران بیدار جیشه بد نبود | صبا حضا بحرکان دیدار جیشه بد نبود | با نگاهی جانب بازار جیشه بد نبود

گرنوائی

گرز دانه خال او انم برقوت مرغ دل | خط تنگ عمر ما انبار جیشه بد نبود
لعنه دجور رقیبان برنوائی منتهی است | بین از این هم گر براحت خار جیشه بد نبود

این غزل وقتی بین شعرای کاشان طرح بود و غالباً غزلیاتی بدین وزن و قافیه ساخته اند . چون در کاشان معمول است که زوار مشاهد مشرفه رو بوسی سفید بوشند منتج در ضمن غزل خود گفته بود (اگاه گاهی خوشگلی زوار جیشه بد نبود) در موقع حلبه نایب حسین کاشانی میرزا اعظم رضائی که در نظر رسید به منظومه حماسی از قول نایب ساخته و یک بیت از آن منظومه که بمناسبت موضوع بسیار عجیب واقع شده این است :

گرچه دشتی بدور من بچید | نایب دوم به نوروز بچید

دشتی ملود فهمی است که در موقع رشتی پنبه بدور دوک می پیچد و دوک منفرجه در مصراع دوم نام قریه ایست که متعلق به نایب حسین بود و غالباً مباحثه او آنجا بود

حُرفُ الواوْ

وافی - اسمش ابراهیم و شغلش نجاری بود و در سلطان آباد عراق سکونت داشت و در سال ۱۳۵۱ هجری در همانجا درگذشت جدش استاد عظیم قناد از ارباب حرفه بوده که سهم ارگری باف عراق از ولایات دیگر برای آنجا آمد و استاد عظیم را از کاشان برد . معلومات وافی محدود بخواندن و نوشتن بوده ولی ذوق و قریحه سرشار داشته است . بعضی ترجمه او و در مجله ارمغان درج گردیده و من بنده غیر از اشعاری که از او در مجله مذکوره ثبت شده اثر دیگری بدست نیاوردم مگر عکسی او را که یکی از دوستان عراق از اقوام او گرفته بتهران فرستاد - لباس او ساده و قبا و عبا بوده و مولوی سفیدی بسر می نهاده - از اوست :

آنچه اندر بساط اهل جهان | روز و شب ماه و سال گی دیدیم
از عطا فیبی و جوان مردی | آنچه گفتند و آنچه بشنیدم
در وجود کسی وجود نداشت | یا اگر داشت من ندیدیم

آدمیت همین اخلاق است | حیف این شیوه در جهان طاق است
کافرنگ خوی نیک اطوار (اخلاق) | بهتر از مؤمن بد اخلاق است

یکی چو میوه خم کرده پشت | چرا که چو سید ازوی درشت
گدای چو قد از چه خم کرده | چه جوئی درین ره چه گم کرده
بگفتا جوان بر تو از دست | گرزن از غم او بپشتم شکست
خمیده قد و چشم در جستجوم | زهر سوی هر پای آن گوهرم

وصف بیدگلی - نامش استاد فرج الله اهل و ساکن قریه بیدگل بود مردی خوش مشرب و اخلاق بود عمامه شیروشکری بر سر می نهاد و بکسب خبازی اشتغال داشت . از اشعار او بالفعل چیزی در تصرف من نیست اگر یافتم خواهم نوشت در حدود [illegible] وفات یافت

وصّاف بیدگلی - اسمش میرزا محمد رضا شاعری قادر و طبعی حاذق بود در قریه بیدگل متولد و تا آخر عمر همانجای اقامت داشت از معاریف صاحب عشیرت و از اعیان آنجا بوده و نسبتش به سعدی سامانی میرسد و خود جامع اقوام و خویشان او نام خانواده خود را سامانی قرار داده اند . در سرودن انواع شعر ماهر و آثار بی اندازه برجاست در دربار ناصری محمد قبول آمده شوه داشته و وظیفه سالیانه مسابره او مقرر بوده . ناصرالدین شاه قاجار که خود شاعر بود و حامی شعراء بود وصاف و یغما و میرزا عباس فروغی و صائل خسار (محمد ابراهیم

سعدی

سعدی) را حضرت به هجو یکدیگر امر می نموده و گویند چون مرزگشت شرری شاعر با فروغی بسطامی و سرور شاعر بدربار آمدند همای یکدیگر گویند فروغی مرخص شده و بعد از ده روز وفات یافت و سرور بخواهش اسناد گرفت . در هر حال یکی از هجاهائی که بین وصاف و یک شاعر دیگر در دربار واقع شده وصاف چنین گفته است (۱)

ما بی انسان دیدیم دخت کوهنوری | زهره جبینی مرو قدهم چو ذری شرری
چون مشاعل شوده ساق و مرغشان (برقی) | گاه باغ مانم گاه بان شرری

خلاصه که وصاف از شعرای معروف زمان خود بوده و آخر الامر در قریه بیدگل مرحوم سپرده شد که سالها بعد است مستلا بوده درگذشته است) فرزندش میرزا محمد تقی ملقب به ضیاء الحکما بالفعل در بیدگل بجای پدر بدرمان مردم میرسد و دیوان وصاف نزد اوست . چنانکه در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی نوشته است دیوانی شامل نظم و نثر از شرری شاعر طوسی در کتابخانه مزبور موجود است که در آن به هجو وصاف و سایر شعرای مذکوره پرداخته - از اوست

سر طلوع شد خورشید نا از خاور (بیدا) | ز بیضی روی شب شد در عزیمت با خبر سیما
فرمود فن ملک را شد و فرش کاویانی نی | که می گشت سیاهی شد نهجه درکام اژدرها
برخم تیلی فرس از شعاع شعله شارق | کلیم شرق را شد زاستین خاطر ید بیضا
خورانشد زخاور فضیلتی او زجحدانش | چو فنی خوجه پنهان از بیضه برگشود در فی
دریا بانشد خورشید تا ادنی حرف تابان | هزاران لوده گم شد اندر قعر این دریا
سپیدانش ها را طلعت جبین شد طالع | هم بوده آهو گیتی غبار کرشش از سیما
تاگرفی باز بیرون کرد از توصیف گردون | شعاعی حلقه ز غیب خورشید از جم خضرا
کوسراب به خود کرنی تا تافت از علمی | کواکب را چو مرغ خیمه طاووس کند ازجا
دیا از نو عقد خنگ تو تیره رای شب | ستوه بر دلیر مهر گشت از مشرق جهرا آرا
بردم از بهشت از مشرق به نعیمش رایت بمعرفت | تماشی از تماشی او فنا دلی لرزه بر اعضا
گسست اشتا زگردون غرقی ملکان را | که پیوند حیات خصم را تیغ شه والا
ولی والی خلق و صی احمد مرسل | امام المتقین برحق علی عالی اعلا
شهر پر مصلحت حامی دین ساحی بد عیب | لمرا زنطای طاسین جان یاسین معنی طاها

ذیل

(۱) سرور بنوشیم تمرکت و بیرو شتری بیس شرح درکی - المآثر و الآثار تالیف دانشمند بزرگ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (چاپ سنگی ۱۳۰۶ تهران) درج شده است

شرری - حاج میرزا ابراهیم شاعر مشهور تخلص حسام الشعراء لقب حضرت از مردم مشهد طوس بود و در دارالخلافه تهران اقامت گزید بنی گمان وقت با ناصرالدین شاه منتسب بود و بالخصوص در هجا تسلطی عظیم داشت و در علم قافیه و عروض استاد شده و با فروغی بسطامی بگردید و در حضور [illegible] حضور مورد لطف دیگران میرزا ابراهیم با سرور [illegible] احضار میشدند و در حضور بنوبت سالها سر و در مثل جریر و فرزدق در حق یکدیگر طعن و دق میزدند چنانچه وهبی [illegible] بیس تشبیه با وزن الجمیع سنت جمیع شرری در ذی حجه ۱۳۰۵ ق

سائلی - میرزا حسن شاعر ترا رستمی نوکر دیوان اعلی بود و در نظارت امور خارجه انشاء میکرد و زبانی دراز در بند و الکه حب الملک و به توقف داشت جنبه تمسخر داشت غالب) و بی ترک خدمت گفت در حقیقی کار ای رقعه پایان بزرگ شده و ایل نیکی سلطان خان بیناد شان دوستی اعراض مردم را که زرد و زرخت کاره ای بی شعرائی در تعریف خورشید سید الشهداء امواجنا له الفداء در حق امیر بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین بسیار رحمة

الی آن یقول

کجا که صید دام او نگار از جان غلام او — سر جم و جام او و چه غنچه ها در جوزا

نگو وصف و حسن او که وصفش برون ز بیان — ز زهره و نور رخسارش صفا

بچه قدر از سپهر چرخ دارم عقده ها در دل — بدانی تو از سر پنجه فضل [illegible]

چه حاجت گفتن ستایش عباس بر بیان — که رنج از ثقلت خدمت یا ز خلق [illegible]

ولـه

وقتی در قصبه بیدگل حاجی آقا نامی از تجار [illegible] شورش کرده و فرقه صوفیه را مورد اهانت و آزار قرار داده و منجمله مرحوم وفا [illegible] برسانند وفا بطهران آمده و پس از عرض حال حضوری قصیده شکوائیه برده که مرحوم شاه بپرسند و سعدیان مجازات میشوند چون آن قصیده بسیار طولانی است ابیاتی چند بطور انتخاب از آن درج میشود :

یارب این قوم از چه شور و شور و غوغا میکنند — بر سر شوریدگان این شور بر پا میکنند

بر علی حق سنائی ظلم ناحق میزنند — بی خوف شیعیان [illegible] و شور املینند

خنیاگر نوای قل ما [illegible] میزنند — تا ضیاف [illegible] اعضا میکنند

گر به چنگان ناخن اندر چشم [illegible] — [illegible] در صید [illegible] میکنند

بهر دین نبی را حیله با جبل میشوند — تا بیخ اسلام را [illegible] میکنند

تا اهل اسلامیم و سید اند از روم تا بجم — حمله کافرها جرأت را [illegible] میکنند

بهر برنا جمع [illegible] — رحم نه [illegible] میکنند

یارب این گروه [illegible] — با سطارت [illegible] میکنند

فتح و نج و دسته دسته [illegible] — که زنان و رقت زنان [illegible] و غوغا

نفسیان با جبه و ردا [illegible] — آستین را تا مرفق حمله بالا میکنند

برده خارای [illegible] زنده و لات — جمع میگردند و [illegible] و حلوا میکنند

این زنان و سنت [illegible] — پای و باف خوبی را [illegible] میکنند

زیر و بالا ما بوقت [illegible] — با تو و [illegible] زیر و بالای لند

[illegible] — تا کی [illegible] را وای لند

از دو صفحه نقل از [illegible] یکی از دوستان [illegible]

آنچه بر حیرت شد قوم از فرقه پر حیرت کار — خویش تا با کند و از پاکان تبرا میکنند

باز خواهد خوش [illegible] این ظلم روز [illegible] — مرد و زن انجا اگر مردند [illegible] میکنند

در قیامت گاو بر پلنگ خود آویخته — هر چه اینجا تا کنی در آن [illegible] میکنند

خار خوار شیطان خدایا و انها در پا سکنی — آن عزیزانی که ما را خوار و رسوا میکنند

گوش گوران که از دل کوری و شوخ چشمی — دشمنی [illegible] میکنند

ما جوا را جا بجا بر خاک پای شهریار — عرض کردم با عجز تو خود بجا میکنند

یارب اندر عهد شاه و صدر اعظم پرتوای — تا که اینان هر شبی [illegible] احیا میکنند

وفا - (نظام وفا)

نام شریفش نظام الدین و فرزند مرحوم میرزا محمود امام جمعه است که یکی از علما و دانشمندان قرن اخیر بود تولد وفا در سال ۱۳۰۵ هجری در قصبه آران اتفاق افتاده و عمر عزیز را صرف خدمت ادبیات نموده والد محترمش نیز از دوستاران ادب و از مشوقین و حامیان شعرای وقت بود و خود نیز خالی از ذوق و قریحه ادبی نبود چه که همواره محفل وی محل انس ارباب بود و همه از معلومات او استفاده میبردند وفا در ایام شباب بطهران آمده و تاکنون در این شهر اقامت دارد مجله وفا که از بهترین مجلات ادبی [illegible] است از تألیفات اوست از آثار وی آنچه تاکنون بطبع رسیده منظومه جنبه و رباب و مجموعه نظم و نثر یادگارهای اروپاست که در مسافرت فرنگ تألیف نموده با والد مولف کمال لطف و محبت را داشت کمینه بنده تا حال بزیارت او توفیق نیافته ام زیرا آنحضرت را [illegible] ارجمند است و من بنده به بدبختیها و اشتغالات خویش پای بند [illegible] از اوست

نعاست ای گل خندت که فروغ از چمنی — چو جان من تو عزیزی اگرچه در دل منی

فروغ دیده و آرام جان و مونس دل — عزیز خاطری و آسایش روان و تنی

چه غم ز دست تو گر [illegible] — [illegible] کتابت [illegible]

ز محو روی چه آئینه است هم تنها — که محو در آئینه محو جمال خویشتنی

لطافت تو چه بینم به غم آیدان — که یا تنی ز لطف تو بچشم هم چمنی

اب و دهن بردانی یاد که نقطه موهوم — تو خود بگو که دری دهان از لب سخنی

- حرف الیاء -

یکتا - اسم شریفش احمد و نام خانوادگی ایشان آشتیانی است پدر محترمش آقا میرزا مهدی آشتیانی است که از معاریف و محترمین زمان خود بوده و خانواده آشتیانی در طهران معروف و همه اهل فضل و هنر اند و هر یک بمشاغلی مهم اشتغال دارند - یکتا در سال ۱۲۹۹ هجری در طهران تولد شده و از سن جوانی داخل خدمات دولتی گردیده و همواره شاغل مشاغل مهم از قبیل معاونت وزارت مالیه و حکومت گیلان و امثال آن بوده اکنون عضو فرهنگستان و نایب رئیس انجمن ادبی ایران میباشد [illegible] اخلاق و محاوره معروف خاص و عام است و بانواع فضائل آراسته است چنانکه در نقاشی [illegible] و در بعض صنایع زیبای دیگر دست دارد از اوست

گلی را گفت روزی باغبانی — که ای شیرین تر از صد شادمانی

جهانرا ساله سال آزمودم — یکی حالت در آن هرگز نبودم

اگر روزی بهم بودم بشادی — بروز آمد شبم با نامرادی

تو تا سر برزدی از شاخ خرم — لب از خنده نیاوردی فراهم

اگر در دست یاری یا بگلچینی — نه بیند پریشت هیچ گلچینی

نه پروای ز [illegible] زدنست — نه فرق [illegible] ز باغبانت

از این بیهوده خندیدنت عار است — ندانم تا که چون گیرم شمارت

جوابش گفت گل با روی خندان — من از روز جهان این دیدم خندان

اگر رنج است اگر گنج است [illegible] — جهان از چند روزی بیش نیست

من و تو در زمانه میهمانیم — [illegible] گفتم نه میهمان کار دانم

کجا مردم بگیتی کار دلخواه است — اگر هم گفت بود ماری دو هست

تو پنداری که اینجا جایگاه است — از این چند [illegible] روز بیش است

من از پیوسته شادم زین جهان است — تو چون اندیشی از آن جهان است

لـه

فدای جان [illegible] نگار جان [illegible] — که با وجود تو [illegible] ز بود خویشتنم

شکفته [illegible] ز دست [illegible] — [illegible] بیاید هم [illegible]

ز من [illegible] آمد [illegible] — [illegible] ز دست خویشتنم

[illegible] — که [illegible] خلق انجمنم

[illegible] مرحوم [illegible] متخلص به (فرهاد) شاعر [illegible] در سال ۱۳۴۰ درگذشت رحمه الله

خاتمه در شرح حال مؤلف

نام این بنده محمد حسین متخلص به پرتو و نام خانوادگی ام بیضائی و متولد سال ۱۳۲۵ هجری قمری هستم - تولد بنده در قریه آران که محل سکونت دائمی خانواده ما (یعنی خانواده روح الامین آرانی) است روی داده اما از سن سه سالگی که پدر بزرگوارم ادیب بیضائی قدس سره از آران بکاشان نقل مکان فرمود تا حدود [illegible] مراحل سنی در کاشان بسر برده و از آن پس بجهاتی که بعداً توضیح خواهد شد بتهران مهاجرت کرده و هم اکنون که سال ۱۳۲۷ هجری شمسی است در این شهر اقامت دارم

اولین کسی که این بنده کلمه آموخت مرحوم میر سید حبیب الله احمدی (فرزند مرحوم حجة الاسلام حاج سید [illegible] احمدی مجتهد) مدیر مدرسه اسلامیه کاشان بود و بعد فاضل محترم جناب آقای حاج آقا علی فاضل کاشانی که امروز از اکابر فضلای عالی رتبه مملکت بشمار میروند و چندی هم در مدرسه علمیه کاشان تحت سرپرستی جناب آقای شیخ غلامرضا معارفی مدظله تحصیلات ابتدائی نمودم و چندی هم در مدرسه [illegible] کاشان که محصلین آن منحصر از اطفال مسلم و یهودی و زردشتی بودند و در آن وقت تحت سرپرستی فاضل و شاعر خوش [illegible] مرحوم شیخ محمد ناطق اصفهانی علیه الرحمه اداره میگردید کار کردم و سپس چندگاهی در مدرسه دولتی که بجای مدرسه اسلامیه بمدیریت حضرت خداوندگاری میرزا علی اکبر خان خراجی مدظله وزیر [illegible] تأسیس شده بود تحت تعلیم قرار گرفتم اما تحصیل بنده چندان ارزشی بالنتیجه [illegible] نداشت و پدرم رحمة الله علیه منظور را که عدم تشویق فرزندش در اثر عدم توجه اولیای مدارس و معلمین بود [illegible] مدرسه مراقبت مینمود در مدرسه که تغییر از من بود - در تمام مدت تحصیل که غالباً از این مدرسه بآن مدرسه [illegible] میشدم تمام حواسم متوجه این بود که چه ساعتی از درس فارغ و بکارهائی که خود مایل بودم خواهم پرداخت همواره توجه خاطرم به هنرهای مطبوعی بود مانند نگارگری نقاشی - نجاری - [illegible] صحافی پرداختم و هریک را تا حدی فرا گرفتم که الحال هم غالب لوازم از آن صنایع استفاده میکنم - چندی هم گرمی موسیقی و ساختن ادوات آن مشغول بودم و چون صدای خوبی داشتم در فن موسیقی هم [illegible] کردم و بخصوصاً مرحوم پدرم که علاقه مرا باین فن دیده بود مرحوم حاج عبد الغفار را که از آوازه خوانان استاد و متدین کاشان بود دعوت نموده روزی هفته ای دو سه ساعت در ایام تعطیل بمنزل ما آمده و مرا تعلیم میداد و من خوش شوق مصاحبت آن مرد هنرمند را که مرا ذوقی و سلیقه ام بود فراموش نکرده ام - این مرد که در آن تاریخ قریب هشتاد سال از عمرش گذشته بود صدای خود را مانند جوانان تحریر میداد و نکاتی بمن می آموخت که از

کثیر فنی شنیده بودم - این مرد محترم عامی بود و سواد نداشت اما اشعار بلند از حفظ میخواند از خط و شعری راه نداشت بمن توصیه میکرد که ما را در وقت خواندن اگر نه مستغنی است شعری که [illegible] باشد بخوان - وگاه موقع روز آواز میخواند با بیانی که راجع بشعر است توسل میکنی و خوب فکر کن که میگفت اگر در راهی و در سایه درختی نشسته باشی دلیل ان است که از حرارت آفتاب پناه بدرخت برده ای پس اگر در خیابان و می بخوانی (شرابست و شاهد و شمع و شراب و شمشیر) کمال شناخت است و من در مجلس بزم ناصرالدین شاه دیده ام که پادشاه خود نیز آوازه خوانی را بهمین جهت و بهمین لفظ [illegible] نمود - بهر تقدیر خدا رحمتش کناد مرا بزرگ نموده من دارد و هم چنین خوش خوانی معلم جکیف [illegible] معلمین خود را که سن ذکر یافت فراموش نکرده و نخواهم کرد که فرموده اند من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا : نیز از تأثیر موسیقی نیاسوده بودم که عشق ورزش در نهادم سر بر زد بهر جا میرفتم و از هر سو میگذشتم هم فکر زورخانه بود و چون پای بند درسی نبودم طبعاً گاه گاهی در حوض سیاست معلمین قرار گرفتم و هنوز دردی که از اثر آن شلاق ناکشتان [illegible] و دست نمی وارد میشد و صورت از اثر شلاق بکف پای من وارد میشد احساس میکنم :

وقتی مرحوم پدرم بوسیله یکی از دوستان خود از مرحوم شیخ محمد ناطق گله کرده بود که چرا از فرزند من مراقبت نمیکند که بنده از آن پیغام خبری نداشتم روزی مرحوم شیخ با عصبانیت مخصوص بمن دستم داد و حرفی زد که احساس کردم این مراسله هرچه هست در شأن من است لذا از روی کمال شفقت و مهربانی مدت درس راه باید را باز کرده و بازخوانیم معلوم نوشته بود من در تربیت فرزند شما کوتاهی ندارم ولی این طفل خودسر آنطور که شما متوقعید اهل علم نخواهد شد و باید فکر دیگری برای او بنمائید گوش هنرآن مرد خوش در گوشم هنوز تازه مانده و هنوز [illegible] بدست دریافته اید (اگرچه وضع مدارس مذکور و نحوه تعلیم آنروز هیچکس را اهل علم نمیکرد) در همین ایام بود که خود دولتی گذشته شدم و چون آقای [illegible] شاگردان را با گفتن تاریخ و امثال و حکایات برای درس حاضر میفرمود من از کودکی باین نوع بیانات علاقه مند بودم آنچه در مدرسه در چند سالی فرا گرفتم از حسن تعلیم و تربیت این مرد بزرگوار بود که طرز تدریس او هر طفل بازیگوشی را وادار بدرس خواندن می نمود

بعد از ترک مدرسه و آزاد شدن از قید و طاقت فرسای مدارس آنروز که هنوز [illegible] از خاطره قدیم و مدارس جدید بود و برای توجه منظم شعر که فن عروض ما شعارم و شعرهای بحق مخصوصی در سوره ایجاد

شد و بالاخص شعر را تحقیقی پیدا کرده همواره در صدد یافتن مطالب تاریخی و ادبی غیرمعمول و مأنوس بودم هرجا نام شاعر قصائی یا سید بود ضبط نموده و مهم موضوع تاریخی برخورد میکردم یادداشت کرده و در حدود ۱۰ دفتر و ده دفتر است استنساخ و جمع آوریهائی ترتیب میدادم که هنوز بعضی موجود است و چون سرمایه ام برای انجام این امور کفایت نمی کرد و نوعی از شرمساری و سرافکندگی در خود احساس میکردم تحصیل پرداختم و در ظل تربیت پدر که همواره علما و فضلای منتخب آشنا بود و در خدمت معلمین دیگر و معاشرت و مخالطت با اهل علم و ادب و برخی دوستان فاضل و شاعر و بخصوصاً مطالعه زیاد و دو دست یافتن انواع تألیفات قدیم و جدید فنون ادب را در حد استعداد درک نمودم و مجرای منتسبه بقوم فهم شعر خود را منظور در عداد اهل قلم و ادب منسلک ساخته نظماً او نثراً رطب و یابسی چند در هم می نشانند

زندگی بنده تقریباً توأم با محرومیت بوده وضع تعیین آن بود که میرزا شد وضع زندگی اینکه از بدو بلوغ برحسب اجازه پدر بزرگوارم در کاشانی بنده بخدمت دولت مأمور بودی شغل مشغول شدم و بیدار که وقت نان پدرم هم بودم در اداره جدید التأسیس دخانیات کاشان و بعد در اداره خالصجات و چندی در نظمیه و سجل احوال و بالاخره از سال ۱۳۰۹ تاکنون در شهربانی بخدمت مشغول بوده و هستم و در بیست سی سال است در خدمت دولت بسر میبرم در سن ۲۵ سالگی و در وقتیکه عادتها و رفتارهای کودکانه هنوز ترک نکرده بودم و هنوز آلوده و عیب نصیحت بودم پدرم دار فانی را وداع گفت و من بدست تهی مسئول اداره معیشت مادر و دو برادر و یک خواهر خردسال شدم

اینکه گفتم بدست تهی گزاف نگفته زیرا در موقع وفات پدر حقوق ماهیانه ام ۲۲۰ ریال بوده و بعد از وفات پدر جز کتابخانه اندرونی و بیرونی مسکونی و مختصر آب و ملکی که چند سال بعد ۱۲۰۰ تومان فروخته شد و مختصر مانیم خانه چیزی در دست ما نبود لذا رفته رفته زندگی در کاشان برای ما مشکل میگشت هم در فکر آینده اطفال بودم که هم چون بی عائله بودند و هم با ملاحظه وضع زندگانی مردم در کاشان یقین داشتم مادام که در کاشان نشسته ام ترقی نصیب من نخواهد شد و باید با حوائج اوضاع وقت باز بسازم - در این اثنا یکی از اشراف معروف و شریف و محترم شهربانی مرکز برای مرکزی کاشان آمد و چون کوشش مرا در انجام امور ملاحظه فرمود با انتقال من بمرکز مساعدت نمود و مواعیدی هم برای رفاه حال من از طرف ایشان داده شد - با اینکه مهاجرت به تهران با آن در آمد قلیل

و با مخارجی که عادت بیدکاری و افزون شده وضع ما را از آنچه هست بدتر خواهد کرد متوکلاً علی الله دعوت ایشانرا اجابت نموده و بتهران آمده و در همان اداره که آن اعلی حترم ریاست را داشت بکار مشغول شدم و شاید که حدس میزدم وضع معاش ما بسیار بد شد خانه ما در کاشان خالی از سکنه افتاد اما خود در تهران با مادر و سه برادر و خواهر در دو اطاق محقر با کرایه سنگینی زندگی میکردیم و یکی از مواعیدی آن مرد شریف در مرحله انجام در نیامد زیرا او از خود اختیاری نداشت ناچار مبلغی از اثاثیه زائد خود را فروخته و بعضی مخارج یومیه میکردیم و خلاصه کار بجائی کشید که ناچار شدم یکی از برادرها و خواهر خود را که تحصیل شش ساله ابتدائی گرفته بودند از تحصیل باز داشته بکار مشغول سازم و همین عمل را انجام دادم و گشایشی در کار ما حاصل شد

در این وقت جنگ جهانگیر شروع و کار مردم تهران بگرانی و قحطی کشید ناچار آب و ملک ساختمانی را فروخته چندگاهی از محل فروش آن مرفه بودیم در سال ۱۳۲۲ از روی ناچاری و بتصور اینکه زندگی در کاشان از تهران ارزانتر است بکاشان مراجعت و قریب یکسال در آنجا ماندیم چون وضع مزاجم [illegible] بهبود یافت بتهران بازگشتم و موفق شدم با فروش خانه موروثی کاشان خانه محقری در تهران خریداری و از این حیث آسایشی برای خود و عائله بوجود آورم و اکنون هم در همان خانه زندگی میکنم در حالیکه برادران و خواهرانم هریک بسر و سامانی رسیده اند بحمدالله این بنده در نتیجه بزرگی وظیفه خود را بخوبی انجام داده ام - و خود نیز چون عادت به زیاده طلبی در زندگی محبتی ندارم در همان خانه محقر با حقوق اداری خود در کمال آسایش زندگی میکنم و باستطاعه سوابق معروضه هنوز تأهل اختیار نکرده و با اولاد دیگران چون اولاد خود عشق میورزم

در سال ۱۳۱۷ شمسی موجبی پیدا شد که با امور زورخانه ها خود و عائله ام محل بود و چون ذوق نظم هم داشتم [illegible] وقتی چند داشتم که تحقیقات تاریخی و ادبی بنده در زاویه نسیان بماند شروع به تألیف تاریخ و تذکره حاضر نمودم و در ضمن انجام این امر که مستلزم چند سال وقت بود بکارهای دیگری میخواستم که در خاتمه این مقال معروض خواهد شد و با اینکه قاعدتاً بایستی برحسب توارث آثار منظوم زیادی بجای نهاده باشم چون از بدو امر طبع بتتبع متمایل بمطالعه و تحقیق بود در نظم کمتر پرداخته و شاید آثار منظومم از دو هزار بیت تجاوز ننماید

این بود توجیه حال این بنده و اگر بخواهم علاوه کنم که در خدمت دولت تحمل نموده و چه ادعاهائی که دیده ام برشته تحریر در آورم باید کتاب دیگری تألیف نمایم که البته نوشتن این

قبل طالب شانه ایشان تمام نیست

بگذار که پنهان بود این راز جگرسوز — انگار که گفتیم و دلی چند شکستیم

در اینجا نکته بنظر رسید که گفتنش لازم الّا مضمون (نقما شنیدیت و بگه خودت) ذکر آن نوعی از
شکرگزاری است و آن اینکه اگر نویسنده سطور در تمام مدت زندگی با حرمان دست و گریبان
بوده است معهذا از صحبت مصاحبت با دوستان خوب و دانشمند همواره تعادل با خوشوقتی در
آغوش بوده و چه خوب فرموده است

هم‌نشین تو از تو به باید — تا ترا عقل و دین بیفزاید

بنده در تمام موارد آنچه دارم از دوستان خود دارم و آنچه یافته‌ام از برکت وجود با جود
آنهاست نمی‌گویم تمام دوستانم فاضل یا شاعر بوده‌اند اما چون در انتخاب دوست دقت
کرده‌ام اگر دوستی از دوستانم عامی صرف هم بوده از مصاحبت او بنحوی تمتع برده‌ام یادها
میکنم که از این جهت خوشبخت ترین مردم روزگارم و اکنون که این سطور را مینویسم بدوستی جمعی
از همان دوستان خردمند و وفادار وفی خطی وفی مضایقه که خداوند همه را موفق دارد
مستظهرم و امید دارم مادام العمر بصحبت آنها سرافراز باشم

اینک روی سخنم بجوانان محصلین است که امروز مراحل سی و چند سال پیش مرا میگذرانند
و وقت عزیز خود را بحزب سازی و فرقه بازی تلف میکنند و بعضی آلت دست جمعی خائن بیوطن
و بیشرف میگردند و میخواهم بآنها بگویم ای عزیزان ما جد و آنکلهای دبستانی ملک ما در چنان مراحلی
موفق شدیم چیزی فرا گرفته و خود را خوشحال با این کشور سازیم زیرا اولیای ما توانائی آنرا نداشتند
که فرزندشان ۱۸ سال صرف کسب علم نماید و هرچه زودتر فرزند را بکار بگذارند که از آن عایدی شود
همگانشند و نیز تحصیل ما در مکانی بود که نامش مدرسه بود اما غالباً همان مکاتب قدیم با این
تفاوت که در مکاتب قدیم تاریخ عجم و کلیله و دمنه و امثال آن تدریس میشد اما در آن مدارس لفظ
مطالب ابجد و الفبائیات برای معلمین جز متعذر بود و علاوه آن مدارس هر یک برای جمعی
تاسیس میشد و جنبی را بطور معرفت اطفال مردم نبود — دبستانهای ما برای هر خانه و ساعتی
دارا بالا یکی از بزرگان شهر فقط شاگردان مدارس را مواخذه میدادند امروز ما شاء الله از شهر
گذشته با تمام اطفال مدارس هستند دستجات ما هستی رفته سرود میخوانند فردا یکی از بزرگان رجال
یا غیر رجالی در یکی از ولایات وفات می‌یابد و شاگردان باید در محل هائی که آنها نوحه بخوانند

ولیس

و کسی هلهیدا دارکی مدیر و مدیریت مدرسه تن با بی‌حصت در من داده زندگانی برای او مشکل
بود — وقت اطفال حاضر تحویل میشد در زمستان از شدت سرمای کلاس و در تابستان
از حدت گرما مجال درس خواندن نبود پس اکنون که دولت وقت وسائل تحصیل شما را
باچنین وضع مرتبی فراهم ساخته و جدان شما از هیچ چیز درباره تحصیل شما ولو از روی هم
میسر باشد مضایقه ندارند استفاده کنید و وقت عزیز را بیطالت نگذرانید

ذاتماً آثار نویسنده سطور :

اول — تاریخ کاشان و تذکره شعرای آن که در این جلد از نظر خواننده گذشته است

دوم — تلخیص تاریخ عزیز الوجود گیتی گشای زند با تعلیقات و حواشی مفیده و تذکره
از شعرای خاندان زند که بدان ملحق گردیده است

سوم — جمع آوری و تدوین دیوان سعیدای نطنزی کاشانی حاوی تقریباً ۲۱۰۰
بیت غزلیات و مسمطات و تصحیح آن

چهارم — جمع آوری و تدوین دیوان استاد صباحی بیدگلی حاوی تقریباً ۴۰۰۰
بیت انواع شعر و تصحیح آن

پنجم — جمع آوری آثار پدر بزرگوارم ادیب بیضائی حاوی تقریباً ۲۲۰۰ بیت انواع
شعر و چاپ و انتشار قسمت مهم آن

و علاوه از آثار فوق و نظم تقریباً ۲۰۰۰ بیت انواع شعر تا کنون در راه تحقیق و تنقیح تاریخی
و ادبی و نوشتن مقالات ادبی تحت رشحه در بعضی جراید و مجلات انتشار یافته در حدود
چهل هزار بیت کتابت نموده‌ام که ذکر تمام آن موجب اطناب است و از اشعار متفرقه
خود ابیات ذیل را در این تذکره یادگار میگذارم